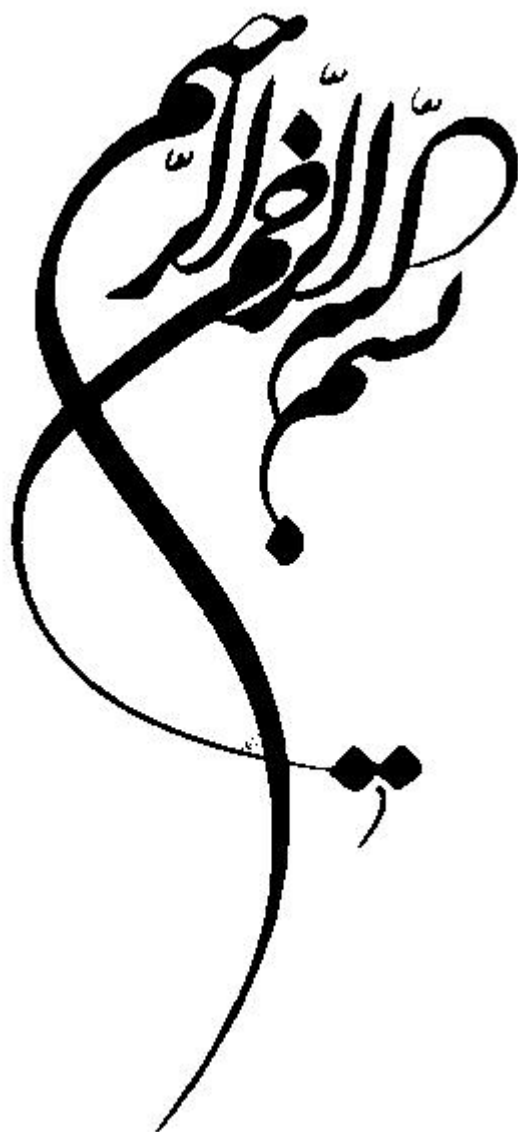




تفسیر قرآن

تفسیر قرآن جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

اصرار بعضی از دوستان بر این بود که خدمت شما بزرگواران تفسیر قرآن مجید را نیز شروع کنیم، بنای من در تفسیر بر این است که مفصل وارد مباحث نشوم، چرا که هم ناقم می ماند و هم گستردگی مفاهیم و معانی آیات قرآن کریم خیلی فرصت نمی دهد که مفصل وارد تفسیر تک تک آیات بشویم، کنار هر آیه ای مطالبی را در حد توانم به طور مختصر بیان می کنم شاید همین مطالب مختصر به توفیق خداوند، راه گشایی باشد برای این که خود شما عزیزان به طور مفصل بتوانید به معانی و مفاهیم آیات کتاب خدا برسید. البته با کمک روایاتی که از رسول خدا و اهل بیت نقل شده چون بدون کشتی دانش این بزرگواران، ورود در این دو دریا غیر ممکن است زیرا تکیه بر ظواهر بعضی آیات بدون توجه به روایات اهل بیت (علیهم السلام) چه بسا باعث گمراهی و ضلالت شود.

قبل از اینکه وارد بحث اولین آیه ی کتاب خدا (بسم الله) بشوم بخشی از يك روايت بسیار مهم را که وجود مبارك کلینی در جلد دوم اصول کافی باب فضل قرآن، حدیث دوم، به نقل از مقداد ابن اسود بیان می کند و همین متن را با اندکی اختلاف، اهل سنت در کنزالعمال فاضل هندی از قول امیرالمومنین نقل کرده اند.

اصل متن روایت متن حکیمانه ای است که وجود مقدس رسول خدا در بخشی از این روایت، قرآن را معرفی می کنند و در بخشی هم متابعان و مخالفان عملی قرآن را معرفی می کنند که جملات مربوط به بخش قرآنش را برایتان می خوانم **هو الدلیل يدل علی خیر سبیل** «1» قرآن راهنما است، دلیل به چه دلالت می کند، به سبیل خیر، در اینجا به معنای افعّل و تفضیلش است چون کلمه ی خیر بر وزن افعّل نیامده **يدل علی خیر سبیل** این کتاب شما را به بهترین راه دلالت می کند، این بهترین راه همان صراط مستقیم است که در تفسیر صراط مستقیم به طور مفصل بحث خواهیم کرد **وهو کتاب فيه تفصیل و بیان و تحصیل** یعنی دارد به ما قرآن شناسی یاد می دهد، که این کتاب را اول بشناسید چیست، این کتاب تفصیل است تفصیل مصدر تفعیل، فصل به معنای جدا کردن، تفصیل که مصدر است یعنی این کتاب هر حقی را از هر باطلی جدا می کند یعنی اندیشه ی شما را يك اندیشه ی مستقیمی قرار می دهد که به وسیله ی این کتاب، هر حقی و هر باطلی را در هر زمینه ای بشناسیم که مثل دیگران دچار تلبس حق به باطل نشویم، حق را باطل نبینیم، باطل را حق نبینیم که این خودش يك انحراف بسیار خطرناک فکری است **وبیان** کتاب روشنگر است هر مجهولی که داریم برایتان معلوم

می‌کند، هر حقیقتی را که نمی‌دانید برایتان روشن می‌کند و **تخصیص**، تحصیل هم باز مصدر است یعنی راه به دست آوردن مقاصد عالی و اهداف مهم و ارزشها را به شما نشان می‌دهد، یعنی

(1) الکافی: 599 / 2، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 2

این زمینه را به شما می‌دهد که اگر بخواهید برای بدست آوردن ارزشها و اهداف عالی قیام بکنید با قرآن مجید می‌توانید قیام به این کار بکنید **ظاهر عمیق**، ظاهر این آیات زیباست چون در حدّ اعلای فصاحت و بلاغت است چون کلام پروردگار است.

امیرالمومنین در نهج البلاغه می‌فرماید: **فانه احسن الحديث «1»**، زیباترین گفتار است، حدیث یعنی کلام، گفتار و رساترین موعظه است و **باطنه عمیق**، باطن این کتاب خیلی ژرف است و انگار می‌کنی دور از دسترس عقول جزئیّه است، قطعاً کسانی که عقل معمولی دارند به عمق این کتاب نمی‌توانند برسند، مگر عقولی که با طهارت عقاید و با طهارت اعمال و با اتصال به عقول عالیّه انبیاء و ائمه طاهرین. بتوانند به عمق قرآن کریم برسند **لا تخصی عجائبه «2»** شگفتی‌های قرآن قابل شمردن نیست.

این روایتی را که برایتان عرض می‌کنم خیلی روایت مهمی است، من اولین بار این روایت را در باب قرآن فتوحات مکیّه ابن عربی دیدم البته می‌دانید ما بعد از قرآن مجید کتاب صد در صد خالص نداریم که بشود در تمام زمینه‌های ظاهری و باطنی به آن تکیه کرد. پیغمبر می‌فرماید: شگفتی‌های این کتاب به عدد در نمی‌آید، معلوم می‌شود قرآن مبتدا دارد منتها ندارد، معلوم می‌شود الفاظش حدود دارد، معانی‌ش حدود ندارد، معلوم می‌شود آیاتش از نظر عدد شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه است. ولی از نظر مفاهیم و معانی و عجایب، مرز ندارد.

پیغمبر می‌فرماید: **يَأْتِي الْقُرْآنُ بِقُرْآنِهِ** خبلی روایت مهمی است که با چند هزار سال کار روی قرآن، چند هزار سال تفسیر نوشتن، باز قرآن تازه بماند و پیغمبر بفرماید وقتی قرآن وارد قیامت می‌شود آنهایی که اهل قرآنند قرآن را دست نخورده می‌بینند **يَأْتِي الْقُرْآنُ بِقُرْآنِهِ**.

لا تخصی عجائبه و لا تبلی غرائبہ یعنی تازه‌های قرآن تحت تأثیر زمان و مکان و پیشرفت علوم نخواهد بود که کهنه بشود همیشه قرآن مجید فوق همه‌ی جریانات زمانی و جریانات علمی و جریانات فکری است.

ولا تبلی غرائبہ فيه مصابيح الهدی پروردگار در این کتاب تمام چراغ‌های هدایت را قرار بدهد، حالا چرا مصابيح را جمع آورده ما با خیلی از امور در ارتباطیم، چراغ هدایت برای پا کردن يك خانوادہی صحیح که شعبه‌ای از همان خاندانی باشد که پیغمبر بر پا کرد يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ هدایت گر است برای ساختن يك جامعہی حکیم، هدایت گر است، برای يك سیاستی که مخ آن سیاست عدالت و حق باشد شاید به این خاطر فرمودند فيه مصابيح الهدی

(1) نهج البلاغه: خطبه (فی ارکان الدین).

(2) الکافی: 2/ 599، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 3

و اما (بسم الله الرحمن الرحيم) قرآن مجید يك آیه دارد وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا «1» برای خدا اسماء حسناپی هست که خدا را بر اساس آن اسماء حسنی عبادت کنید یعنی خودتان را از اسمهای بی مسمی و بی معنا که شما را دچار شرک می‌کند آزاد بکنید، عبادت بر اساس اسماء حسناپی الهی که البته خود این مسئله يك بحث خیلی زیبا و مفصلی دارد که اسماء حسنی، حسنی مؤنث احسن است، اسماء نیکوتر یعنی اسمائی که از نظر معنا و مفاهیم ما فوقش نیست و مسمايش هم یکی است، واحد است، احد است و آن پروردگار مهربان عالم است.

روایاتی که درباره‌ی اسماء حسنی نقل کرده‌اند بخشی از وجود مبارك رسول خدا است که می‌فرماید: اسماء حسنی 99 تا است، مرحوم صدوق در کتاب توحید هر نود و نه اسم را آورده و توضیح داده البته مرحوم فیض هم در علم الیقین در جلد اول، اسماء را آورده و ایشان هم بر اساس دانشی که داشته، اسماء حسنی را توضیح داده، از این اسماء حسنی سه اسمش در همین آیه است الله، رحمان و رحیم، اینها سه اسم از اسماء حسناپی الهی است. مرحوم صدوق در صفحه‌ی صد و نود کتاب التوحید این روایت را از رسول خدا و از امیرالمؤمنین نقل می‌کند:

لله عزوجل تسعه و تسعون اسما برای خدا نود و نه اسم است که همان اسماء حسنی است من دَعَا الله بها استجاب له کسی که خدا را بر اساس این اسامی بخواند و عبادت بکند خدا جوابش را می‌دهد، عبادت توحیدی و خالص، دعا هم می‌شود دعای توحیدی و دعای خالص، قطعاً استجاب با آن هست **ومن اخصاها دخل الجنة «2»** کسی که این نود و نه اسم را احصاء بکند وارد بهشت می‌شود. خود احصاء یعنی چه، اگر فقط شمردن باشد، باید گفت، ما به يك طوطی پر قدرت هندوستان هم می‌توانیم این اسمها را یاد بدهیم و بعد برآیمان تکرار بکنیم، آیا جزای شمردن این اسامی با زبان و به قول بعضی از حکما و عرفا بازی کردن با لفظ، سبب دخول بهشت است؟ احصاء یعنی چه؟ صدوق آدم کمی نیست و بدون اتکا به روایت و آیه و علم هم حرف نمی‌زند، ایشان احصاء را این گونه معنی می‌کنند:

احصاؤها، هو الاحاطه بها احصاء یعنی اینکه وجود غرق این نود و نه اسم باشد **والوقوف علی معانیها** یعنی این که وجودت وقف بر این معانی بشود و وقوف بر این معانی پیدا بکند و **لیس معنی الاحصاء عدها**، معنی احصاء این نیست که با انگشت و یا با تسبیح این نود و نه اسم را با حرکت زبان بشماری، بلکه **الاحاطه بها والوقوف علی معانیها** به قول فلاسفه‌ای مثل صدر المتألهین، حاجی سبزواری، به این معناست که در حدّ طاقت بشری این اسماء را در وجود خودت تحقق بدهی.

(1) اعراف (7): 180.

(2) التوحید، شیخ صدوق: 195، باب 29، حدیث 9.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 4

اغلب مفسرین این روایت را نقل کردند **کل امر ذی بال** هر کار مهمی **لم یبدء فیہ بسم الله الرحمن الرحیم «1»** در بعضی روایات دارد **فهو ابتر** و در بعضی روایات دارد **فهو اقطع**، اگر کاری را آدم شروع بکند و این که خدا در قرآن مجید خودش با بسم الله قرآن را شروع کرده، در حقیقت ادب کار را یاد بنده اش می‌دهد که وارد هر کاری که می‌خواهید بشوید، اگر می‌خواهید این کار ابتر یا اقطع نشود، کار باید بر وفق فرمان من و در مقابل نگاه من و زیر نظر من و برای خاطر من انجام بگیرد، خدا تعلیم می‌دهد که با بسم الله الرحمن الرحیم کارت را با خدا شروع کن، یعنی با فرمان خدا **أَنْ اصْنَعَ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا «2»** و زیر مراقبت من کار را شروع کن و لوجه الله هم کار را شروع کن، این کار ابتر نمی‌شود. اهل تسنن هم این

روایت را نقل کرده‌اند که: باید به اینها گفت: شما کار بسیار مهمی مثل نماز را که بدون بسم الله شروع می‌کنید این واقعاً به نتیجه می‌رسد با این روایتی که خودتان نقل کردید چون بعضی‌هایشان مثل شافعی‌ها می‌گویند بسم الله جزو سوره است و باید بلند خواند، بعضی‌هایشان می‌گویند آهسته باید خواند و بعضی‌ها هم می‌گویند نه اصلاً جزء سوره نیست نیازی به خواندنش نیست، حالا بسم الله الرحمن الرحيم را آدم در نماز نگوید این نماز ابتر خواهد بود. ابتر ماندنش هم به این است که به قبولی خدا نمی‌رسد، چون نماز بدون حمد نماز نیست و يك آیه اش را آدم حذف بکند حمد باطل است، نماز هم باطل است، و این همان ابتر بودن است.

ممکن است ما به اینها بگوییم که سوره‌ی حمد هفت آیه است تنها سوره‌ای که در قرآن عدد آیاتش بیان شده فقط سوره‌ی حمد است، صد و سیزده سوره‌ی دیگر عدد آیاتش بیان نشده در سوره‌ی مبارکه‌ی حجر می‌فرماید **آتیناک سبعاً من المثانی** «3» آتھایی که بسم الله را نمی‌گویند ست من المثانی می‌شود یعنی هفت آیه را شش آیه می‌کنند برای این که جواب ما را بدهند، آمدند صراط الذین انعمت علیهم را يك آیه و **غير المغضوب علیهم و لا الضالین** را هم يك آیه‌ی دیگر به حساب آوردند، ولی بر چه اساسی آن يك آیه را تقسیم به دو آیه کردند در حالی که **غير** بدل از **أُنْعِمْتَ عَلَيْهِمْ** است.

در هر صورت با اسم خدای تنها کار کامل نمی‌شود چون عمر سعد هم در روز عاشورا به لشکرش گفت یا خیل الله اركبوا، کار خیر را به نام الله شروع کرد ولی آن کار واقعاً کار بود، اسم پروردگار را هم برد این که پروردگار صد و چهارده بار در قرآن بسم الله را آورده، صد و سیزده بار اول سوره‌ها، يك بار هم در اواسط سوره‌ی نمل، این تعلیم است که کار را با من شروع بکن، اینکه با من شروع بکنید یعنی کارتان به فرمان و تحت مراقبت من باشد که نگذارید از بین برود و فقط برای من انجام بدهید اگر این

(1) تفسیر مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن: 21/1؛ تفسیر الصافی: 1/83 (سوره فاتحه) [لم يذكر به جای لم یبدء آمده].

(2) مؤمنون (23): 27.

(3) حجر (15): 87.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 5

طوری نباشد تمام کارها ابتر و اقطع می شود لذا شما در قرآن مجید این سه مسئله را می بینید که اعلام خطر سنگینی است به مردمی که يك عمری می کوشند و زحمت می کشند همه ی کارهایشان هم که گناه نیست، خیلی کارهایشان هم از نظر ظاهر زیبا و مثبت است ولی ابتر و اقطع است. در آیه ی 17 سوره ی توبه آمده است **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ** این شایسته نیست مردمی که اهل توحید نیستند، مردمی که به فرمان خدا نیستند مردمی که کار را برای خدا انجام نمی دهند، بیايند مساجد خدا را بسازند و خرج بکنند و تعمیر بکنند **شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ** اینها به ضرر خودشان دارند شهادت می دهند، هر عاقلی می داند اهل ضررند، هر حکیمی می داند که کارشان علیه شان شهادت می دهد که برای خدا کار نمی کنند **أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** خوب این عمل ابتر می شود، این عمل اقطع می شود، این عمل پوچ می شود با اینکه مسجد ساخته با اینکه بیمارستان ساخته، درمانگاه ساخته، کار خیر دیگری کرده **فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ** «1» این يك مسئله.

آیه ی 105 سوره ی کهف می گوید: این قدر اینها تمیدست وارد محشر می شوند چون کاری را به فرمان حق انجام ندادند، کنار خدا و برای خدا انجام ندادند که پروردگار می فرماید **(فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا)** «2» شما ترازوی سنجش اعمال برای آنها نمی گذارید، چون عملی نبوده تماش ناپود شده، و در سوره ی غاشیه می فرماید **(حَافِظُهُ)** وقتی وارد قیامت می شوند به پستی کامل نشانده می شوند، به فرود کامل از نظر شخصیتی و عملی می رسند، چیزی ندارند که من بخواهم به آنها مزد بدهم، این معنای تعلیم خدا است که چگونه کار را با بسم الله شروع بکنیم **کل امری ذی بال لم یبدء فیه بسم الله الرحمن الرحیم** کاری که داریم می کنیم باید از شرك خالی باشد و تجلی الله در آن کار از طریق فرمانش و مراقبتش و خلوص ما باشد تا این کار هم برای دنیای ما و هم برای آخرت ما سود بدهد، وقتی کار برای خدا شد آن کار خودش رحانیت و رحیمیت را جذب می کند یعنی وقتی کار برای خدا باشد خدا کنار آن کار بسط رزق می دهد، بسط نعمت می دهد و در قیامت هم اجر و مزد می دهد. و اما معنای بسم الله، الله یقیناً معادل فارسی ندارد این هم که در ترجمه ها زیر کلمه ی الله، خدا آوردند از تنگی قافیه بوده خدا معادل الله نیست و فکر نمی کنم معنی درستی داشته باشد خدا به معنی خود آ یعنی خودش آمده یعنی قبلاً نبوده و آمده یا خودش باعث به وجود آمدن خودش شده، کلمه خیلی مضطرب است، از نظر معنا الله همان طور که ائمه ی ما معنا کردند یعنی ذاتی که چون از اسماء ذات است، ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است و این صفات هم بی نهایت است البته يك مقدار بخواهیم ظریف بشویم باید برویم سراغ خطبه ی اول نهج البلاغه که حضرت می فرماید:

(1) توبه (9): 17.

(2) کهف (18): 105.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 6

در پیشگاه مقدس او صفت و موصوفی وجود ندارد تماشش ذات است، حالا برای این که به ذهن ما حقایق را نزدیک بکنند آمدند رده بندی کردند، صفت بندی کردند و الا تماشش ذات است، علیم ذات است، سمیع ذات است، بصیر ذات است، در هر صورت الله یعنی مستجمع جمیع صفات کمالیه است که بی نهایت هم است. رحمان بر وزن فعالان است اغلب مفسرین فعالان یعنی رحمان را صیغه مبالغه معنا کردند و رحیم را صفت مشبیه معنا کردند البته بر وزن فعالان ظاهراً صیغه مبالغه نیامده، پس ما باید بگوییم از نظر معنا دلالت بر مبالغه دارد و از مادهی رحم به معنای مهربانی است یعنی این خدای مهربان از لوازم مهرش عطا کردن نعمت است، این بخشندگی از لوازم رحمانیت ولی است، رحیم که صفت مشبیه است چرا بعد از رحمان آمده، رحمان که معنی جامعی دارد، بعضی ها معتقدند که: رحیم برای تأکید بر رحمان آمده حالا تحقق آن چگونه است انشاء الله فردا.

تفسیر قرآن جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در کلمه ی رحمان و رحیم نظرات گوناگونی نقل شده چیست؟ کم نیستند بزرگانی که اعتقاد دارند رحمان صیغه ی مبالغه است البته بعضی که دقت نظر بیشتری دارند می گویند گرچه به وزن فعالان صیغه ی مبالغه نیامده ولی خود این کلمه نسبت به پروردگار عالم، معنأ دلالت بر مبالغه می کند یعنی رحمت وجود مقدس او فراوان و گسترده است، گستردگی اش هم در قرآن مجید بیان شده **رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** «1» مهربانی او که از لوازم این مهربانی، بخشندگی و عنایت کردن نعمت فراگیر نسبت به تمام موجودات عالم است و اختصاص به انسان ندارد. درباره رحیم تقریباً اجماع دارند به این که صفت مشبیه است و دلالت بر ثبوت و دوام و استمرار دارد. آنکه برای ما خیلی مهم است بحث لغوی مسئله نیست،

بحث این است که اولاً ما چگونه با رحمانیت و رحیمیت باید ارتباط بگیریم و مفهوم رحمت و مهر و لوازمش را در خود تحقق بدهیم.

می‌دانیم تنها هدف نزول قرآن هدایت کامل و هدایت جامع است و کتاب خدا يك مسئله‌ای را که روی آن اصرار دارد مسئله‌ی تلاوت است، لغت تلاوت به معنای دنبال رفتن است، تلو، یعنی دنبال رفتن.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید که تلاوت مرکب از سه حقیقت است، در ارتباط با قرآن يك حقیقت عبارت از قرائت است که خود پروردگار عالم نسبت به قرائت حکم و فرمان دارد، حالا از این فعل امری که به کار گرفته شده و قرینه‌ای هم کنارش نیست، آیا وجوب استفاده می‌شود یا نه، آن را باید در اصول بحث کرد آیه‌ی شریفه در همان اوایل بعثت در مکه نازل شده **فَاقْرَأْ مَا تَنَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ «2»** اینما موصوله است یعنی آن مقداری که برایتان میسر است قرآن کریم را

(1) اعراف (7): 156.

(2) مزمل (73): 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 7

بخوانید، خوب باید مردم را تشویق کرد به اینکه روخوانی قرآن و قرائت قرآن را یاد بگیرند، چون قرآن برای هدایت آمده اگر این مردم جاهل به قرآن بمانند هدایتی تحقق پیدا نخواهد کرد، لذا این جلسات قرائت قرآن را خیلی باید تشویق و ترغیب کرد و هزینه کرد و در هر محلی که تشریف می‌برید ماه رمضان، محرم یا صفر واقعاً به مردم زمینه بدهید که به قرائت قرآن بپردازند.

حقیقت دوم، ایشان می‌فرماید: فهم قرآن، که پروردگار عالم از کسانی که دنبال فهم قرآن نیستند به دارندگان قلوب بسته تعبیر می‌کند، قلوبی که قفل به آن خورده، يك تعبیر حقیقی اش این است که تمام روزه‌های دل به روی قرآن کریم بسته است و نرفته‌اند دنبال فهم قرآن، البته فهم قرآن هم می‌دانید به دو صورت میسر است، یکی همین صورتی که ما الان در

حوزه به دنبالش هستیم که می‌آییم درس می‌خوانیم، خوب هم درس می‌خوانیم، زحمت می‌کشیم، استاد لغت می‌شویم، استاد صرف و نحو می‌شویم، استاد معارف می‌شویم،

قرآن مجید را در حد خودمان می‌فهمیم، يك راه فهمش هم این است که ما قرآن مجید و مفاهیمش را در میان مردم ببریم و مردم را تشویق بکنیم به شرکت در جلسات آنها، از زبان ما قرآن مجید را بفهمند که البته در آن جلسات ماکاری باید بکنیم که امام محمد غزالی در یکی از کتابهایش کرده که فکر می‌کنم به نام جواهر القرآن است، از سی جزء قرآن در همه‌ی زمینه‌ها آیاتی را انتخاب کرده که این آیات با عقاید مردم، با اخلاق مردم با افعال مردم، سر و کار دارد، حالا نیازی نیست که در جلساتی که توده‌ی مردم شرکت دارند از اول تا آخر قرآن را برایشان شروع کنیم همین آیاتی که در ارتباط با عقاید حق است، در ارتباط با اخلاق است، در ارتباط با اعمال است، خودمان انتخاب بکنیم و برایشان توضیح بدهیم، در این کتاب نگاهی به معنا و تفسیرش هم ندارد تدبیر در قرآن چیزی است که خدا خواسته و به کسانی که اهل تدبیر نیستند حمله هم می‌کند **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا** «1» ببینید افعال را هم جمع آورده معنی این است که در گوش قلب و روزنه‌های گیرندگی قلب را به روی قرآن بسته‌اند و يك عده‌ای که اصلاً سراغ قرآن نمی‌آیند و يك عده‌ای هم فقط سراغ قرائتش هستند.

امام باقر علیه السلام در جلد دوم اصول کافی باب فضل قرآن، قاریان قرآن را به سه دسته تقسیم کرده‌اند و توضیح می‌دهند **رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بَضَاعَةً وَاسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ** يك عده‌ای هستند که اهل قرائت قرآنند برای اینکه از پولداران و حاکمان به وسیله‌ی قرائت پول بدوشند **استدّر به الملوك فاتّخذ بضاعه** قرآن را منبع درآمد قرار داده‌اند برای خودشان **واستطال به على الناس** «2» برای این است که در بین مردم سینه سپر بکنند و خودشان را دارای يك جایگاه خاص در بین مردم جلوه بدهند خلاصه با قرآن در میان مردم خودنمایی بکنند، در حالی که اگر انسان قاری قرآن باشد و قرآن مجید را هم بفهمد و عمل

(1) محمد (47): 24.

(2) الکافی: 2 / 627، حدیث 1.

بکند این يك درخت پرباری است که بر اثر پرباری اش، شاخه هایش فرو افتاده یعنی آدم از نظر ظاهری در بین مردم در کمال خضوع و فروتنی قرار می گیرد نسبت به پروردگار هم در کمال خشوع قرار می گیرد شما در سوره ی مبارکه ی مومنون ملاحظه می کنید الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ «1» ولی این خشوع را در آیات دیگر، پروردگار تعمیم داده (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) «2» اینها سینه سپر بین مردم زندگی نمی کنند اینها در کمال خاکساری و تواضع و فروتنی هستند آن که اهل قرآن است و اهل قرائت و فهم و عمل به قرآن است این گونه بار می آید یعنی از من بودن خارج می شود و اتصال به حضرت حق پیدا می کند، دیگر آن چشمی که خودش را ببیند و آن چه را که دارد ببیند، مالش را، علمش را، موقعیتش را دیگر نخواهد داشت، يك

حالت حق بینی برایش ایجاد می شود، يك حالت یکتا بینی و یکتا نگری برایش ایجاد می شود و دیگر واقعاً برای خودش بعد از فهم قرآن و عمل به قرآن به هیچ عنوان هویتی قائل نخواهد شد.

اما قاریان دسته ی دوم رجل قرأ القرآن فحفظ حروفه کافی - 672/2 باب النوادر، آیات را حفظ کرده اما وضع حدوده ولی تمام مرزهای قرآن و حدود الهی را ضایع کرده، ارتباطی با معروف ندارد، آلوده ی به منکر است، به حلال و حرام خدا کاری ندارد حفظ حروفه و ضیع حدوده و اقامه اقامه القدح یعنی قرآن مجید در دست او کمان بدون زه است هیچ کاری با قرآن نمی کند و به هیچ هدفی نمی رسد. امام باقر نفرین هم می کند به این طایفه ی دوم و می فرماید فلا کثر الله هولاء من حمله القرآن خدا امثال اینها را زیاد نکند که به نظر من امام باقر در این مسئله ی دوم به عالمان غیر شیعه هم نگاهی دارد که حفظ حروفه و ضیع حدوده. شما ببینید حدود ولایت پیغمبر و ولایت اهل بیت را چگونه ضایع کردند و چه تحریفات خطرناک معنوی وارد قرآن مجید کرده اند نه تحریفات لفظی.

اما دسته ی سوم رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه قرآن مجید برایش داروخانه است حقیقت هم همین است نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ «3» شفاء یعنی درمان کننده و داروخانه است، فوضع دواء القرآن علی داء قلبه یعنی قرآن مجید طبیب است و داروخانه اش دل، وقتی آیات قرآن را می فهمد با قرآن معیار گیری می کند حالا می بیند این دل بیمار است یا بیماری حرص دارد یا بیماری بخل دارد یا بیماری ریا دارد یا بیماری حسد دارد در هر صورت بیماری را می بیند که فوضع دواء القرآن علی داء قلبه فأسهر به ليله و اظماً به نهاره این عاشق روزه گرفتن می شود و فأسهر به ليله عاشق بیداری سحر می شود، می بیند قرآن مجید وقتی پاکان عالم را معرفی می کند در سوره های

(2) فرقان (25): 63.

(3) اسراء (17): 82.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 9

مختلف يك نشانه‌ی آنها و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «1» و (مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) «2» دیگر واقعاً شب را با خواب نزدیک طلوع آفتاب نمی‌کشد، شب را نابود نمی‌کند دو قسمت شب را می‌خوابد و يك قسمت آن را زنده نگه می‌دارد وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ «3» باز هم در قرآن کریم است و قام به فی مساجده در تمام محلهای عبادت کارش با قرآن است، قیامش با قرآن است، یعنی با قرآن هنر به خرج می‌دهد و مسجد را پر می‌کند و تعلیم قرآن می‌دهد و زمینه‌ی عمل به قرآن را در مردم فراهم می‌کند قام به فی مساجده يك تأکید هم بر بیداری شب دارد وَجَافٍ به عن فراشه نمی‌چسبد به رختخواب بین او و رختخواب، اتصالی قوی وجود ندارد، آدم زنده‌ای است، آدم رفاه طلبی نیست، آدمی نیست که بدنش را غرق در خوشگذرانی بکند که يك موردش هم خواب است، خواب را

می‌گویند خیلی شیرین است ولی آن کسی که اهل قرآن است بخشی از شبش را می‌خوابد و این شیرینی را می‌چشد ولی بخش دیگرش را با شیرینی بالاتر که بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «4» است پر می‌کند.

بعد امام باقر می‌فرماید: فَبِأُولَئِكَ يُدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءُ و بِأُولَئِكَ يُدَبِّلُ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ و بِأُولَئِكَ خِلَىٰ أَيْنِهَا مردم با ارزشی هستند خیلی آدمهای فوق العاده‌ای هستند و بِأُولَئِكَ يَنْزِلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ «5» و این سه خاصیت را اهل واقعی قرآن دارند که خدا به وسیله ایشان از دشمنان انتقام می‌گیرد خداوند به خاطر اینها باران نازل می‌کند، خداوند متعال به خاطر اینها بلا را از مردمی که در آن شهر زندگی می‌کنند بر می‌گرداند.

زکریا بن آدم که قبرش در همین شیخان قم است به حضرت رضا نوشت:

من با زن و بچه ام می‌خواهم پیام خراسان خدمت شما زندگی را بگذرانم، امام نامه نوشتند من اجازه نمی‌دهم از قم بیرون بیایی همان طوری که خدا بلا را به خاطر پدرم موسی بن جعفر از اهل آنجا دفع می‌کند، به خاطر تو بلا را از اهل قم دفع می‌کند، متن کامل این روایت را در جلد دوم اصول کافی باب فضل قرآن ببینید، بسیار روایت مهمی است.

اما سومین مرحله تلاوت قرآن، عمل است، قرائت فهم و عمل، اینها معنی تلاوت است یعنی دنبال کردن قرآن، قرآن را به قول پیغمبر اکرم من جعله امامه قاده الی الجنة «6» وقتی پیشوایش قرآن باشد و دنباله رو کتاب خدا باشد، در زندگی کار قرآن مجید این است قاده الی الجنة فاعل قاد پروردگار نیست خود قرآن است، یعنی وقتی انسان در حد خودش قرآن عینی شد، یعنی انسان قرآنی شد همین موجودیت قرآن که

((1)) اسراء (17): 79.

((2)) ذاریات (51): 18.

((3)) آل عمران (3): 17.

((4)) ذاریات (51): 18.

((5)) الکافی: 627 / 2، حدیث 1.

((6)) الکافی: 599 / 2، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 10

به صورت ایمان و اخلاق و عمل با انسان یکی شده، انسان را به طرف بهشت می برد حتماً می دانید که قرآن تقریباً پنجاه و دو اسم دارد هر پنجاه و دو اسم را پروردگار در آیاتش ذکر کرده اگر پنجاه و دو اسم را هم بخواهید بدانید در جلد اول تفسیر ابوالفتوح رازی پنجاه و دو اسم را نظام داده شده ذکر می کند یکی از اسامی قرآن نور است أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «1» اگر آدم چراغ این نور بشود قاده الی الجنة که در سوره ی حدید هم همین را پروردگار بیان کرده يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ. نورهم یعنی نور خودشان یعنی نوری که کسب کردند، یعنی نوری که به دست آوردند، نمی گوید یسعی نور الله بین ایدیهم یا نور قرآن یسعی نورهم یعنی نور به دست آمده بین ایدیهم تا آخر آیه که می فرماید بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «2» با این مقدمه این عنایت را باید داشته باشید که

قرآن مجید آمده برای این که انسان را از سکون و متوقف بودن که خود این سکون و توقف ایجاد آلودگی می کند به حرکت در آورد و او را به لقاء الله، به جنت الله، به رضایت الله، برساند که هر سه در قرآن مجید برای قیامت انسان مطرح شده **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا «3»** جنت هم که در قرآن فراوان گفته شده **جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ*** که للمتقين و للمومنين رضایت هم که **وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ «4»** در سوره ی مبارکه ی توبه مطرح است و بدون فهم قرآن و عمل به قرآن یقیناً، به لقاء، به جنت و به رضوان امکان رسیدن نیست، اما رحمان و رحیم که ما چگونه باید با این رحمان و رحیم ارتباط برقرار بکنیم و چگونه این مهر را در خودمان تحقق بدهیم که در آینده توضیح کاملی خواهم داد امروز جواب بعضی از مفسرین سنی و شیعه را می دهم که بعضی هایشان اصرار دارند رحمانیت مربوط به دنیا و همه ی موجودات است، رحیمیت هم اختصاص به آخرت دارد، هر دو طائفه هم در این زمینه روایاتی نقل کرده اند، البته روایات هم ظاهر زیبایی دارد و مورد پسند آدم قرار می گیرد ولی ما نباید ترس داشته باشیم. از قبول نکردن بعضی از روایات گرچه ظاهر زیبایی داشته باشد، من بررسی که در خود آیات قرآن کردم دیدم جلوه ی رحمانیت پروردگار هم در امور معنوی و هم در امور مادی، در دنیا و هم در آخرت است، یعنی آنجا هم جلوه ی رحمانیت آثارش امور مادی و امور معنوی هست و هم رحیمیتش، در دنیا تجلی در آثار طبیعی دارد هم در آثار معنوی، در قیامت هم تجلی در آثار مادی دارد و هم در آثار معنوی دارد، این است که ویژه قرار دادن رحمان به دنیا و ویژه قرار دادن رحیم به آخرت خیلی قابل قبول نمی تواند باشد. حالا

((1)) نساء (4): 174.

((2)) حدید (57): 12.

((3)) کهف (18): 110.

((4)) توبه (9): 72.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 11

عنایت بکنید هر دو جهت را، هم جلوه ی رحمانیت را در امور طبیعی و در امور معنوی و هم جلوه ی رحیمیت را هم همینطور.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا «1» وفد در اینجا به معنی پذیرایی است معمولاً از يك گروهی که از مملکتی می‌فرستند جایی دیگر به عنوان نماینده‌ی يك دولت یا يك مملکت، ده بیست نفر آنجاها از ایشان پذیرایی می‌کنند پروردگار می‌فرماید: من پرهیزکاران را در قیامت جمع می‌کنم به خاطر پذیرایی کردن از آنها، يك بخش از پذیرایی خدا از آنها به وسیله‌ی نعمت‌های ابدی بهشت است یعنی آنجا هم جلوه‌ی رحمانیت هست و اختصاص به دنیا ندارد باز می‌فرماید: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا «2» يك عده‌ای مثل انبیاء و ائمه و اولیاء خاص، به خاطر مقامشان، ارزششان، ایمانشان، از پروردگار قول شفاعت گرفته‌اند، پروردگار هم به آنها وعده‌ی شفاعت کردن داده اینجا هم می‌بینید که در آیه‌ی شریفه رحمان آمده و مربوط به شفاعت روز قیامت است از لَا يَمْلِكُونَ هم استفاده

می‌کند اما نعمت معنوی این دیگر خیلی صریح است در قرآن کریم الرحمن که این الرحمن چه کار می‌کند، عِلْمُ الْقُرْآن، قرآن را یاد می‌دهد قرآن را به پیغمبر تعلیم می‌دهد پیغمبر هم واسطه‌ی بین او و بین مردم به مردم تعلیم می‌دهد خَلَقَ الْإِنْسَانَ* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ «3» همین رحمان بیان را تعلیم به بشر می‌دهد در سوره‌ی طه آیه‌ی 90 وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ این مالک شما پروردگار شما مهربان است مهرش هم گسترده است مهرش هم فراوان است محبتش هم زیاد است آثار محبتش هم معنوی و مادی است خوب با داشتن يك چنین پروردگاری فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي «4» بیایید و از من پیروی بکنید که پیغمبر خدا هستم و امر من را اطاعت بکنید تا وصل به رحمت رحمانیه‌ی پروردگار مهربان عالم بشوید، ببینید اینها همه با هم در ارتباط است و اما رحیم که بخشی از آن مربوط به امور معنوی است سوره‌ی نساء در آیه 25 وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ می‌فرماید: در برابر جریانات سخت، در برابر حوادث، در برابر مشکلات، در برابر امور مادی و در برابر عمل به مسائل دین، استقامت و صبر به خرج بدهید و ایستادگی بکنید و خودتان را نگه دارید که از مدار دین بیرون نروید اگر خود را نگاه بدارید که از دایره دین خارج نشوید (خیر لکم) برای شما از همه چیز بهتر است وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «5» خدا آمرزنده‌ی گناهانتان است و خدا نسبت به شما رحیم است، ببینید در اینجا رحمت در ارتباط با دنیای مردم آمده و در امر معنوی هم استعمال شده، خاص آخرت نیست، سوره‌ی توبه آیه 99 سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «6» این مربوط به آخرت

((1)) مریم (19): 85.

((2)) مریم (19): 87.

((3)) الرحمن (55): 3 - 4.

((4)) طه (20): 90.

(5) نساء (4): 25.

(6) توبه (9): 99.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 12

است سین در اینجا هم سین زمانی نباید باشد باید سین تحقیق باشد، معنی اش این است که خداوند قطعاً اهل ایمان را در رحمتش وارد می کند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که اینجا رحیم در ارتباط با آخرت ذکر شده سوره یس آیه 58 سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ «1» این دیگر برای داخل بهشت است که وقتی بهشتیان در بهشت آرام گرفتند و روی تختها نشستند از طرف پروردگار اعلام سلامت و امنیت ابدی به آنها می شود و این اعلام سلامت و امنیت ابدی جلوه ی رحیمیت پروردگار عالم در بهشت است. يَكْ بَخَش دیگر در رابطه با رحمان و رحیم که در ارتباط با دنیا و امور مادی دنیایی و هم معنوی و در ارتباط با آخرت است انشاء الله فردا خدمتتان عرض می کنم.

تفسیر قرآن جلسه سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

عرضه داشتم قرآن کریم کتاب هدایت، به سوی همه ی حقایق است، در صورتی انسان از آن کتاب و هدایت این کتاب بهره مند می شود که آیات این کتاب را بفهمد و عمل بکند بسم الله که اولین آیه ی از این کتاب است مانند همه ی آیات باید فهمیده بشود و به فضای عمل و تحقق عینی آورده بشود، مومن واقعی به کتاب، طبق آیه ی 121 سوره ی مبارکه ی بقره عامل به این کتاب است البته عملی که بعد از فهم صحیح صورت می گیرد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ «2» ببینید متن چقدر روشن است جامعه ای که به آنها کتاب عنایت شده خدا عنایت کرده آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ برخوردشان با کتاب برخورد تلاوتی است و تلاوتشان هم حق تلاوت است (يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) آن گونه که سزاوار این کتاب است، کتاب را تلاوت می کنند که شنیدید تلو به معنای دنبال رفتن است و آن معنایی که در جلد دوم کافی از رسول خدا نقل شده

من جعله امامه قاده الى الجنة «3»

کسی که کتاب را پیشوای خودش و راهنمای خودش و دلیل خودش در زندگی قرار بدهد کتاب او را به بهشت می‌برد.

در خود قرآن مجید می‌خوانیم **وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا «4»** که از همین ماده‌ی تلو و تلاوت است چون قمر دنباله رو خورشید است یعنی از زمانی که آفریده شده سیر و سلوکش این است به خاطر همین **تَلَّاهَا** بودنش است که در آیات دیگر از قمر تعبیر به نور می‌کند با این که يك کره ای مانند کره‌ی زمین است و ترکیبی از همین عناصر زمین است، خود به خود تاریک است از خودش نور ندارد ولی به خاطر این که دنباله رو خورشید است در يك راه معین و گردش معین و

(1) یس (36): 58.

(2) بقره (2): 121.

(3) الکافی: 599/2، حدیث 2.

(4) الشمس (91): 1-2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 13

فاصله معین توانسته در همان دایره تکوین از خورشید کسب نور بکند این معنای **يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ. «1»**

(بسم الله الرحمن الرحيم) هدایت کننده‌ی به سوی منبع همه‌ی کمالات است که همه‌ی کمالات در لفظ الله است ذات مستجمع جمیع صفات کمال، که از صفات کمالیه‌ی او رحمانیت او و رحیمیت اوست که صفت برای الله قرار داده شده.

قاری اگر بخواهد با عقل و اندیشه و تدبر و تفکر و با نیت خالص برود سراغ بسم الله. موارد تعقل و تفکر و تدبر و خلوص در سوره‌های قرآن کریم مطرح است، خود شما بزرگواران می‌توانید مواردش را از قرآن مجید بگیرید، در آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی حشر که

درباره‌ی خود قرآن نازل شده **لَوْ أَنزَلْنَاهَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ «2»** و در پایان آیه سوره عنکبوت دارد **وَمَا يَعْزِفُهَا إِلَّا الْإِلَهُ الْمُؤْمِنُونَ «3»** آنها که دانایی دارند و روشن و بیدار تعقل می‌کنند از طریق این مثالی که زدم حقیقت قرآن را و **وَتِلْكَ**

الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ که حقیقت را با مثال نزدیک به فهم مردم می‌کند و مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ یا أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ «4» که تدبر در اینجا مطرح است و یا لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «5»* زیاد در آیات قرآن است و مُحْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ «6»* که در مورد خلوص است یعنی عبادت را برای او خالص کنند آن وقت این آدم با چشم عقل، چشم اندیشه، چشم تدبر، چشم خلوص به این آیه نگاه بکند آن کمالاتی که در الله است و آن صفات رحمانیت و رحیمیت در حد سعه‌ی وجودی انسان یقیناً در انسان جلوه خواهد کرد. از آیات قرآن مجید استفاده می‌کنیم که خداوند متعال انسان را به گونه‌ای خلق کرده که استعداد دریافت علمی و عملی همه‌ی ارزشها را دارد حالا برای نمونه من يك آیه اش را می‌خوانم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً از مادر شما را به دنیا آورد در حالی که هیچی نمی‌دانستید یعنی صفر بودید در این زمینه يك ظرف به تمام معنا خالی بودید لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً یعنی يك کلمه هم بلد نبودید يك حرف هم بلد نبودید لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً ولی این لا تعلمون شیئا تا آخر عمر ادامه پیدا نمی‌کند، اصلاً برای لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً که شما را نیافریدیم. به دنیا آمدید لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً بودید ولی تمام ابزار لازم را برای تَعْلَمُونَ شَيْئاً به شما دادیم که همه چیز را بفهمید بدانید و عالم بشوید امهات ابزار شناخت همین سه ابزار است که در آیه مطرح است وَ جَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «7» البته به اولین آیه‌ای که کلمه‌ی شکر را

((1)) بقره (2): 121.

((2)) حشر (59): 21.

((3)) عنكبوت (29): 43.

((4)) محمد (47): 24.

((5)) سوره اعراف آیه 176 و سوره نحل آیه 44 و سوره حشر آیه 21.

((6)) سوره اعراف آیه 29 و یونس آیه 22 و عنكبوت آیه 65 و لقمان آیه 32 و غافر آیات 14 و 65 و بینه آیه 5.

((7)) نحل (16): 78.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 14

استعمال کرده رسیدیم به خواست خدا من مفصل شکر را برایتان توضیح می‌دهم چون شکر این طور که از آیات قرآن استفاده می‌شود مقام بسیار بالایی است شاید هم در رأس همه‌ی مقامات و منازل باشد و به همین خاطر است که حضرت سید الشهداء شب عاشورا بعد از آن سخنرانی بسیار مهم و پرمحتوایشان فقط يك دعا کرد و به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه داشتند و **اجعلنا من الشاکرین** معلوم می‌شود، مقام شکر مقام خیلی بلندی است که پروردگار بعد از بیان ابزار شناخت، که برای درك شنیده‌ها و ابصار است برای دیدنی‌ها و قلب است برای درك آن دیدنی‌ها، می‌فرماید:

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*.

اگر یادتان باشد مغنی وقتی وارد بحث لعل شده مطلب جالبی را گفته که خیلی جاها به درد ما می‌خورد و آن این است که می‌گوید لعل در جمله‌ی مثبت به معنای قطعیت و حتمیت است، **(لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)*** یعنی بعد از اینکه با این ابزار شناخت **تَعْلَمُونَ شَيْئاً** شدید آن علم را به مرحله‌ی عمل بیاورید این شکر است. کلمه‌ی شکر و مشتقاتش در قرآن کریم زیاد آمده و مشتق شکر هم در طول تاریخ خیلی کم بوده که قرآن هم **قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ «1»*** دارد و هم **قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ «2».**

کلمه‌ی قلیل را در کنار لغت شکر ذکر کرده اولاً نشان دهنده این است که مقام خیلی با ارزشی است که به دست آوردنش کار می‌برد اکثریت جامعه در تاریخ حیات تن به آن کاری که شکر را تحقق می‌داده نمی‌دادند که می‌گوید **قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ.**

جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ* البته کلمه‌ی سمع هم در قرآن مجید حدوداً دو برابر ابصار ذکر شده و **وَالْأَبْصَارَ وَ الْإِفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «3»** این ابزار علم شما باید از **تَعْلَمُونَ شَيْئاً** با این ابزار در آید و تعلمون شیئا شوید و وقتی **تَعْلَمُونَ شَيْئاً** شدید وارد شکر بشوید لعلکم برای این که شاکر بشوید، کلمه‌شاید مناسب خداوند متعال نیست چون حضرت او نسبت به کل ظاهر و باطن هستی تردیدی ندارد که آیات را نسبت به او با کلمه‌ی شاید معنا بکنیم **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ***، کسی که حق تلاوت را به جا می‌آورد یعنی با عقل و تدبیر و تفکر و اخلاص وارد بسم الله می‌شود صاحب کمالات می‌شود و صاحب صفات حق می‌شود، در حد طاقت بشریتش.

و طبق این آیه‌ی شریفه‌ای که شنیدید خدا این استعداد را به انسان مرحمت فرموده یعنی این استعداد را دارد که در حد سعه‌ی وجودی خودش افق طلوع کمالات حق بشود، افق طلوع صفات پروردگار عالم و مهر و رحمت و محبت حضرت حق بشود، اگر این استعداد را نداده بودند دیگر بعثت انبیاء لغو می‌شد، نزول کتب آسمانی لغو می‌شد، بهشت و جهنم

لغو می‌شد، ولی این استعداد در انسان هست که وجود مقدس رسول خدا بنا به نقل مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه الشریف در بحار در باب خلیات همه‌امت را امر می‌کند، پیغمبر که ظاهراً امرشان هم قرینه‌ای ندارد که منصرف بر استحباب بشود،

(1) سوره اعراف آیه 10 و مؤمنون آیه 78 و سجده آیه 9 و ملک آیه 23.

(2) سبأ (34): 13.

(3) نحل (16): 78.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 15

حد اقل این را که بگوییم این امر واجب اخلاقی است، اگر نگوییم واجب شرعی است، رسول خدا به کل امر می‌کند **تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ «1»** یعنی معلوم می‌شود که آدم از الله در بسم الله و از رحمن در بسم الله و از رحیم بسم الله می‌تواند کسب فیض بکند یعنی می‌تواند در حدی کمالات حضرت حق را ببیند که خوشبختانه هم قرآن و هم روایات و هم آیات و هم دعاها در حدی که سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین بشود کمالات حق را بازگو کردند، در قرآن که فراوان است به خصوص در آخرین آیات سوره‌ی مبارکه‌ی حشر که دریایی از معارف است به گوشه‌ای از کمالات اشاره کرده، در دعای جوشن کبیر هم همین طور، دعاها‌ی دیگر هم همین طور، مثل دعای کمیل، دعای ابو حمزه و دعای عرفه، همین مقدمه‌ی دعای کمیل اشاره

به کمالات پروردگار مهربان عالم است این در ارتباط با این که ما با بسم الله باید برخوردمان برخورد عقلی و علمی و فکری و تدبیری و خلوصی باشد تا بتوانیم ارزشهای این آیه‌ی شریفه را در خودمان تحقق بدهیم، اصلاً قرآن هم برای همین آمده و اما درباره‌ی رحمان دو روایت را من برایتان بخوانم يك روایتش در تفسیر منسوب به امام عسکری صفحه‌ی 32 است البته چایی که من دارم، حالا نمی‌دانم چند تا چاپ خورده ولی چقدر زیبا معنا شده **الرحمن العاطف علی خلقه بالرزق** که عرض کردم رحمان ریشه اش رحم است به معنای مهر و محبت و لطف و احسان به مخلوقات است که آن چه که از مقام رحمانیتش با موجودات مخصوصاً با انسان انجام می‌دهد از لوازم همان رحمانیتش است **العاطف علی خلقه بالرزق** یعنی

توجه به خلقتش دارد به وسیله‌ی رزق یعنی رهایشان نمی‌کند و آنها را آفریده مهر و محبتش اقتضا می‌کند که رزقشان را تأمین بکند انسان هم يك موجود چند رزق است، عقلش رزق دارد بدنش رزق دارد قوه‌ی حسش رزق دارد قلبش و نفسش رزق دارد روحش رزق دارد که آنها را در جای خودش باید به طور خلاصه هم بحث کرد که رزقی که برای عقل مقرر فرموده برای نفس، برای قلب برای روح، برای بدن، برای حس، چه نوع رزقی است، جالب این است که امام عسگری این مسأله را در ذات رحمان می‌بیند **لا یقطع عنهم مواد رزقه و ان انقطعوا عن طاعته «2»** این که بیشتر محققین می‌گویند معنای رحمان مبالغه است اگر خود هیأت صبیغه‌ی مبالغه نباشد با این مطلب امام عسگری خیلی خوب جور است که رحمت او وافر و بسیار گسترده است و به خاطر این گستردگی است که هیچ وقت این رحمت از موجودات دریغ نمی‌شود به خصوص از انسان **لا یقطع عنهم مواد رزقه و ان انقطعوا عن طاعته** که سعدی هم به این معنا در مقدمه‌ی گلستان اشاره دارد:

ادی (ع) م زمین سف (ع) رهی عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

يك وقتی در یکی از کتابهایی که زمان قاجاریه نوشته شده و خیلی هم کهنه بود یعنی آن قدر باید با دقت ورق زده می‌شد که

(1) شرح الأسماء الحسنى: 41/2؛ تفسیر رازی: 72/7.

(2) تفسیر الامام العسکری: 34، حدیث 12؛ بحار الانوار: 183/4، باب 2، حدیث 10.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 16

پاره نشود من آنجا دیدم، حالا شما می‌توانید از طریق همین سی دی‌های جوامع روایی پیدا بکنید من نمی‌دانم که اصلش کجاست، که موسی بن عمران به پروردگار عالم گفت: ما دیگر از هدایت فرعون و قومش ناامیدیم، آنها را نابود کن خداوند به موسی گفت: چه جوری نابودشان کنم خودت طرحش را بده ببینم، گفت: جلوی آب و نانشان را بگیر چون اجل حتمی فرعون و فرعونیان نرسیده بود پروردگار فرمود: موسی، فرعون و فرعونیان از بندگی من دست برداشتند من که از خدایی خودم دست بر نمی‌دارم، من رحمانم بر خودم واجب کردم **ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا «1»** در هر

صورت این جمله خیلی عاطفی است و می شود در منبرها با این جمله به مردم تلنگر عاطفی شدید زد که اگر خوابند بیدار بشوند اگر غافلند بینا بشوند

العاطف علی خلقه بالرزق و لا یقطع عنهم مواد رزقه آن ریشه های رزق را قطع نمی کند خورشید را خاموش نمی کند هوا را نابود نمی کند زمین را بدون استفاده نمی گذارد وان انقطعوا عن طاعته مرحوم علامه ی امینی صاحب کتاب الغدير، ایشان يك تفسیر خلاصه دارند به نام تفسیر فاتحه الكتاب در صفحه ی 133 از معصوم نقل می کنند معنای رحمان را الرحمان العاطف علی خلقه بالرزق لهم رحمان یعنی وجود مقدسی که به خاطر مهرش به مخلوقاتش به نفع آنها بالرزق لهم، لام، لام انتفاع است روزی آماده می کند و دفع الآفات عنهم رحمان تنها کارش روزی دادن نیست يك کارش هم این است که بلاها را، ضررها را، مصائب را، مشکلات را، دفع می کند لا یزید فی رزق المتقی من قبل التقوی «2» به تقوای اهل تقوا کار ندارد که بگوید حالا این بنده ی من چون خیلی متدین است خیلی با تقواست بگذار کاری بکنم هیچ وقت نان و آبگوشت نان و ماست و نان خالی نخورد سفره اش را همیشه از بهترین غذاهای عالم بیندازم، نه کاری به این ندارد، کاری به این دارد که به او حیات داده، حرکت داده، نیاز به رزق داده، رزقش را تأمین می کند حالا یا رزق، رزق قدری است یا رزق بسطی است، این ما هستیم که با آگاه شدن به معارف الهیه و این که خدا مصلحت خواه ماست به رزق قدر رضایت بدهیم و تسلیم باشیم در رزق بسط هم مست نکنیم اما رحمت رحیمیه حق هم با آیاتی که دیروز عنایت فرمودید: تأکید بر همان رحمانیت است و همان آثار از آن بروز می کند.

يك نکته ی بسیار مهمی که لازم است به آن توجه شود این است که آیه ی شریفه با باء حرف جر شروع شده بسم الله الرحمن الرحیم ولی چرا با الف که صدر نشین همه ی حروف است شروع نشده يك بحث هنری درباره این مسئله مرحوم آقا سید علی مفسر در تفسیر مقتنیات الدرر دارد که چرا با الف شروع نشده، با باء شروع شده، چرا قرآن با سین ختم شده با حرف دیگر ختم نشده، اینها دیگر مسائل ذوقی است که به نظر من کاری به تفسیر ندارد، اما آن که کاری به تفسیر دارد این است که با باء شروع شده واضح

(1) (11): 6.

(2) تفسیر روح البیان: 9/1 سورة فاتحه [البته به جای من قبل (القبل) آمده].

باء کیست؟ حالا واضح یا اهل ادب و لغت بودند یا بفرومایید واضح پروردگار مهربان عالم است که این را بهتر می شود قبول کرد چون که خودش می گوید به دنیا آوردنتان **لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** وضع اصلی لغت برای معانی، کار خود پروردگار بوده که حالا با ملائکه با سماوات با ارض می خواسته از طریق وحی حرف بزند، بالاخره **يَا** الفاظی را خلق کرده، **يَا** معانی هم برایش در دل لفظ در نظر گرفته حالا هر که با را وضع کرده، برای مفعولیت وضع شده یعنی برای اینکه **كَمْ** بدهد به **يَا** فعل لازم و آن مفعول را که خود فعل لازم قدرت ندارد به طرف خودش بکشد، به طرف خودش بکشد وقتی در **يَا** جمله ی عربی ما این باء را داشتیم که باء جر است، کشانده مفعول را به طرف اسم می کشد اگر به آن صورتی که اول سخن عرض کردم هر کس با آن چهار پنج حقیقت با بسم الله ارتباط پیدا بکند یعنی با عقل و تدبر و تفکر و خلوص، عملی را که

انجام می دهد به نام خدا، به یاد خدا، برای خدا عمل را انجام می دهد برای اینکه افق طلوع ارزش، ارزشهای الهی بشود چه کمالات اولوهیتیش، چه کمالات رحمانیتش، چه کمالات رحیمیتش، خود این بسم الله الرحمن الرحیم تمام این اعمال را در برمی گیرد **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** «1» کاف اسم فاعل است ولی عمل فعلش را انجام می دهد ب الان مصدر کاف عبده مفعول است کفایت خدا را می کشد به طرف عبد، در اینجا هم ارزشهای الله، ارزشهای رحمانیت و رحیمیت وقتی در عمل جلوه داشته باشد قدرت بسم الله الرحمن الرحیم، قدرت معنویتش، عمل را می برد به طرف پروردگار **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** «2» و بعد عمل را به دایره ی قبولی می نشاند و عمل را به دایره حفاظت حق قرار می دهد اما آیه ی 110 سوره بقره **وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجْذُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** «3» آن چه از خیر شما انجام می دهید یعنی عمل در دایره ی حفاظت پروردگار عالم هم قرار می گیرد.

تفسیر قرآن جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در رابطه با باء حرف جر که در آیه ی شریفه بسم الله به کار گرفته شده نکته دیگری لازم است عرض کنم. کسی که مفهوم الله را درك بکند و در باطنش و در قلبش با دلایل و براهینی که در قرآن و روایات و عالم طبیعت هست به این معنا برسد که وجود مقدس او ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است یقیناً خودش را و آن چه را که در اختیار دارد صرف غیر خدا نخواهد کرد، مثالش را به عبادت بزنیم که در آیات و روایات هم مطرح است، نماز عبادت است، بندگی است، در نماز نیت و توجه انسان و هم فکر و بدن و هم روح انسان ضرورتاً هزینه می شود یعنی عبادتی است که در این

(1) زمر (39): 36.

(2) فاطر (35): 10.

(3) بقره (2): 110.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 18

عبادت انسان و بخشی از آن چه که در اختیار دارد مصرف می شود این عبادت دارای پاداش است پاداش این عبادت بر عهده کسی است که تمام خزائن جهان هستی ملک اوست و نزد اوست، می گوئیم ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه، خالق ظاهر و باطن هستی است و پاداش را او که خالق آنچه که در ظرف ظاهر و باطن هستی است در اختیار دارد و دیگری ندارد، دیگری مثل خود انسان که فقر محض است و به قول فلاسفه موجود ممکن است، بیاید همه وجودش را به نماز بکشد و بخشی از آنچه که در اختیار دارد مثل لباس و مالش را و خانه اش را که در آنها نماز می خواند و این عبادت را به نیت جلب نظر غیر خدا که آن هم فقر محض است انجام بدهد، او که فقر محض است و مالک خزائن ظاهر و باطن عالم هستی نیست و کلیدی در اختیار او نیست محتاج آفریده شده و همیشه هم این احتیاج را دارد حتی بعد از مرگ و تا روز قیامت هم نیازمند است این فقیر که مالک چیزی نیست و قدرت احاطی هم ندارد و کلیدی هم در اختیارش نیست چگونه به آدم پاداش بدهد؟

امور دیگر هم همین طور است یعنی اگر کسی در هر امری، چه امر عملی چه امر اخلاقی چه امر مالی هزینه ی غیر بشود چیزی بدست نمی آورد موقعی هزینه می شود که الله را باور بکند و باور بکند که ذات مستجمع جمیع صفات کمال همه ی کلیدها دستش است و غیر او کلیدی در اختیار ندارد. بنابراین می آید هزینه ی او می شود از رحمت او هم که بهره می گیرد که از آثار رحمتش همین نیروهاست، وقتی از آثار رحمانیت و رحیمیت او هم بهره گرفت و همه ی این حقایق اعتقادی و عملی را هم از الله و رحمان و رحیم کسب کرد، کاملاً می شود يك مجرور که جارش پروردگار عالم است آن وقت سایه ی این جار بر سر این مجرور می افتد و این جار که الله و رحمان و رحیم است فیوضات مادی و معنوی را در همه ی زمینه ها به طرف بنده اش می کشد حالا این مسئله را شما می توانید به یادداشت هایتان اضافه کنید إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا «1» آیات را می خوانم بقیه اش را شما از قرآن مجید می توانید به یادداشت هایتان اضافه کنید

خدا دفاع گر از اهل ایمان است، اهل ایمان چه کسانی هستند آنهایی که با جان و مالشان هزینه خدا می شوند **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** در ایمان که قوی هستند و شکی و تردیدی ندارند به این نقطه رسیدند یعنی نقطه‌ی یقین خدا به مبدأ و به معاد **وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** «2» که در اغلب آیات قید فی سبیل الله در کنار امور مردم مومن آمده، این مومنی که خودش و مالش به هر شکلی برای پروردگار عالم هزینه شده خدا با او چه می کند، دفاعش را به طرف او می کشد غفرانش را به طرف او می کشد، رحمت و آثارش را به طرف او می کشد و این همه از قلب بسم الله الرحمن الرحيم که به حالت علمی و عملی در وجود انسان طلوع بکند در می آید.

(1) حج (22): 38.

(2) حجرات (49): 15.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 19

این مقدمه تکمیلی بود بر مسئله جار و مجروری که دیروز شنیدیم که در الفاظ باء جر می دهد اما در معنا جار خود حضرت حق است و مجرور هم عبد واقعی حضرت حق است و آنچه که کشانده می شود به طرف عبد از طریق رحمانیت و رحیمیت فیوضات مادی و معنوی، وجود مقدس حضرت حق است، این که کراراً عنایت فرمودید فیوضات مادی و معنوی خیلی جالب است که در قرآن مجید رحمانیت و رحیمیت مواردش بیان شده که کجا جلوه‌ی رحمانیت و کجا جلوه‌ی رحیمیت است، در هر دو بخش بیان شده، هم در بخش مادی و هم در بخش معنوی و هر دو یعنی هم برای رحمانیت هم برای رحیمیت در رابطه با ایمان و عمل صالح دو بخش معنوی در سوره‌ی مریم آیه‌ی 96 ملاحظه می کنید که این آیه هم از آیات بسیار مهم قرآن مجید است، کلی مژده و بشارت در این آیه است که حقیقت آیه می خواهد بگوید:

کسانی که متعلق این آیه‌اند در دنیا و آخرت تنها نخواهند ماند، آیه‌ی 69 سوره‌ی نساء وضع ایشان را بیان کرده **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** «1» آیه میدان بحث زیادی دارد که اینجا جایش نیست چون به عنوان نمونه بیان می شود **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*** آنکه مومن واقعی و اهل عمل است، یعنی باطنش منور به یقین به حضرت حق و به معاد است این ایمانش هم اینقدر قوی است که در منش و روش و رفتارش طلوع می کند به صورت عمل صالح **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**

سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا «2» که این سین هم با این که روی فعل مضارع است (سین) تحقیق است یعنی قطعاً رحمان در قلوب مردم برای او سرمایه‌ی محبت ایجاد می‌کند یعنی دل‌های مردم مؤمن به او محبت پیدا می‌کند، او محبوب مردم می‌شود و وقتی محبوب مردم شد و تنها نبود و یاران فراوانی داشت می‌تواند اهداف و طرح‌هایش را راحت با کمک دیگران پیاده بکند و از محبت دیگران نسبت به خودش در راه خدا بهره‌ی فراوان بگیرد چنانکه بخش عمده‌ای

از علمای بزرگ ما و اهل ایمان و اولیای خدا به خاطر محبوب شدنشان در قلوب مردم مومن کارهای مهمی کردند البته کافران که ما را دوست ندارند، منافقان که ما را دوست ندارند، دل‌های نجس سراغ ما نمی‌آیند آنها را پروردگار در سوره‌ی انفال می‌فرماید: عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ «3» پس منظور از این قلبها، قلبهای پاک قلبهای مردم مؤمن قلبهای مردم مسلمان است، همین که خدا انسان را به خاطر ایمان و عمل صالحش محبوب دیگران کرد به حرفش گوش بدهند و با همان مردم مومن کارهای مهمی را می‌تواند انجام بدهد با يك اعلامیه می‌تواند مردم را به خیابان بکشد و دولت ظالمی را فلج بکند با يك سخنرانی می‌تواند جبهه‌ها را گرم نگه دارد و با همان مردم می‌تواند اسلام را از شرّ اشرار نجات بدهد، در سطح پایین‌تر از طریق محبت همان مردم می‌تواند ده تا درمانگاه

(1) ((نساء (4): 69.

(2) ((نساء (4): 69.

(3) ((انفال (8): 69.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 20

درست بکند، ده تا مسجد بسازد، می‌تواند پل بسازد، می‌تواند حمام بسازد و می‌تواند برای مردم فقیر خانه بسازد، پیغمبر می‌فرماید: **المومن کیس «1»** آدم مومن باهوش و با فراست است هیچ وقت سرمایه‌ها را معطل نخواهد کرد وقتی می‌بیند خداوند متعال چنین سرمایه‌ای را برای او در قلوب دیگران قرار داده از این سرمایه بهره می‌گیرد کارهای مهمی را می‌کند.

اما جلوه‌ی رحمانیت در طبیعت عالم **أَمْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ «2»** خیلی از لغات قرآن به خاطر اینکه آدم از ادبیات گاهی فاصله می‌گیرد آدم را به اشتباه می‌اندازد مثلاً خیلی از ترجمه‌های قرآن را من دیدم به خصوص ترجمه بعضی از بزرگان را که

در سوره‌ی اسراء دچار این اشتباه شده اند، البته اشتباه به خاطر فاصله شان از ادبیات عرب است شما می دانید اصل ریشه و مایه‌ای که ما را در شناخت حقایق آیات و روایات کمک می دهد ادبیات عرب است یعنی آدم اگر مجتهد در صرف و نحو نباشد و خودش بخواند آیات و روایات را تحلیل بکند خیلی ناقص تحلیل می کند و یا در ترجمه کردنش به اشتباه می افتد و این اشتباه را هم ممکن است از طریق نوشتن یا منبر بکشد در مردم، در آیه‌ی انفاق در سوره‌ی اسراء پروردگار می فرماید که وقتی می خواهید انفاق بکنید لا تَجْعَلَ يَدَكَ مَعْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ «3» این به معنای آن نیست که دستت را بلند بکنی و به گردنت چفت بکنی يك كاری که ما باید دنبالش باشیم کار اصطلاح شناسی است و لا تَجْعَلَ يَدَكَ مَعْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ این جمله اصطلاح است یعنی بخیل نباش که در فارسی هم می گویند فلانی خیلی آدم دست بسته‌ای است معنی این نیست که دستش را با طناب بسته یا با زنجیر بسته یا به گردنش بسته یعنی بخیل است قرآن مجید می گوید: نه کاملاً بخیل باش و لا تَبْسُطْهَا يَدَكَ كُلَّ الْبَسْطِ «4» نه اینکه بیا حتی فرش زیر پایت و اجناس آشپزخانه را در راه خدا

انفاق کن، كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً «5» نه افراط بکن نه تفریط، چون در صورت افراط و تفریط فَتَقْعَدَ مَلُوماً مُحْشُوراً «6». این جا بعضیها ترجمه کرده اند که از چشم مردم افتاده و خواهی نشست اینجا قعد به معنی نشستن است قعد از افعال قلوب است که دو تا مفعول هم می گیرد که می بینید در متن آیه هم دو مفعول گرفته مَلُوماً مُحْشُوراً قعد اینجا به معنی صار است یعنی ملامت شده می شوی در این آیه‌ی شریفه‌ی ملك آیه أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ «7» و نظیر این آیه از افعال قلوب رأی است که به معنی علم است، به معنی ظن و گمان است، بیشتر به معنی علم است أَوْ لَمْ يَرَوْا آیا

(1) مجموعه ورام: 297 / 2؛ الدعوات: 39، حدیث 94.

(2) نخل (16): 79؛ ملك (67): 19.

(3) اسراء (17): 29.

(4) اسراء (17): 29.

(5) فرقان (25): 67.

(6) اسراء (17): 29.

(7) ملك (67): 19.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 21

ندانستند نه ندیدند، آیا ندانستند اینجا استفهام انکاری هم هست، چرا می‌دانند و در عین دانستن به انکار حقایق بر می‌خیزند.

واقعاً خیلی عجیب است وقتی من بچه بودم بعضی از مهمانها می‌گفتند حجت به همه تمام است خیلی برایم معلوم نبود، یعنی چه، اما الان با این آیات خیلی روشن است که حجت بر همگان تمام است مثلاً در باره‌ی مشرکین و بت پرستان شما ببینید در سوره‌ی بقره می‌گوید **فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** «1» متعلق تعلمون حذف شده و محذوف است چون قرآن فصیح و بلیغ است، خیلی متعلقات را لازم نبوده بیاورد چون برای اهلش روشن است **فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً** برای خداوند شریک و بت قرار ندهید **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال اینکه می‌دانید خداوند متعال دارای وحدت حق به معنای حقیقی است و در اراده و فعلش نیازی به بتها ندارد شما می‌دانید ولی با دانائیتان دارید این کارها را انجام می‌دهید.

الان غرب هر جنایتی که دارد در عراق و افغانستان می‌کند بر مبنای جهل که نیست می‌داند و جنایت می‌کند زشتی را می‌داند، ظلمش را می‌داند بیشتر عالمان دین و اهل فجور، عالم به اعمال خود هستند اگر پرندگانشان يك سال نپزند حیات در زمین به عمرش خاتمه داده می‌شود یعنی موجودات زنده اعم از انسان و حیوانات همه می‌میرند به علت این که اگر این پرندگان پرواز نکنند تعداد حشرات حمله‌کننده‌ی به مزارع و درختان این قدر زیاد می‌شود که تمام محصولات به وسیله‌ی اینها درو می‌شوند زمین دیگر نمی‌تواند انبار غذای موجودات زنده بشود علت پریدن اینها هم یکی بالشان است که فوق العاده قوی است و يك علتش هم این است که استخوانهای پرندگان توخالی است یعنی مثل طیاره که بدنش را با آلومینیوم می‌سازند آلومینیوم فشرده که سبك باشد بتواند از زمین بلند بشود پرندگان هم مثل ما استخوانهایشان تو پر نیست تو خالی است که با آنها هم خوب زندگی می‌کنند و هم راحت پرواز می‌کنند و تمام خطراتی که متوجه این انبار رزق است همین پرندگان دفع می‌کنند البته برای شرح بهتر باید کتاب‌هایی در رابطه با

پرندگان و حشرات و گیاهان و رابطه‌ی بین این موجودات با همدیگر را بخوانید **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ** «2» پروردگار شما به هر چیزی بصیر و بینا است و اگر در این جلوه‌ی رحمانیت نیاز به پرندگان نبود انبار روزی می‌سوخت و تمام می‌شد این آیه یکی از مواردی است که رحمان را در امر عادی به کار گرفته، من رحمان و رحیم هر دو را با هم عرض می‌کنم، مسئله رحیمیت حضرت حق در دنیا که اگر نبود به جز انبیاء و ائمه و اولیاء خاص خدا در نجات، به روی کسی قطعاً باز نبود،

یکی از موارد ظهور رحمت رحیمیه در باب توبه است اگر گنهکاری توبه بکند توبه با شرایطی که برایش در قرآن مجید بیان شده إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا «3» یا تَابُوا وَ أَصْلَحُوا «4»*.

(1) بقره (2): 22.

(2) ملک (67): 19.

(3) مریم (19): 60؛ فرقان (25): 70.

(4) بقره (2): 160؛ نساء (4): 146.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 22

این را من از همه‌ی شما درخواست می‌کنم اگر جایی خواستید بحث توبه را مطرح بکنید شرایط بسیار زیبا و عالی توبه در کنار لغت توبه در اغلب آیات ذکر شده، ما یک بحث جامعی را باید به مردم تحویل بدهیم که من تا حالا نشنیده‌ام، دیدم به خصوص شبهای احیاء که با پدرم می‌رفتم در مساجد آنجا دیده بودم که گوینده از سوره‌ی مبارکه‌ی زمر فقط این آیه را مطرح می‌کرد قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «1» در حالی که حدود چهار تا پنج آیه با واو عاطفه یا با غیر واو عاطفه اتصال به این آیه دارد یعنی مجموعه را باید برای مردم گفت که یک غذای کامل معنوی نصیبشان بشود حالا فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ «2» آدم از پروردگارش کلمات را دریافت کرد این جا (من الله) ندارد جالب است مِنْ رَبِّهِ دارد به معنی رو کردن به تائب یعنی آشتی کردن با تائب، قبول توبه‌ی تائب است فَتَابَ عَلَيْهِ یعنی توبه آدم را قبول کردم إِنَّهُ هُوَ النَّوَّابُ الرَّحِيمُ من بسیار توبه پذیرم تو اب صیغه‌ی مبالغه است، رحیم هم که صفت مشببه است یعنی رحمت من، مهر من، محبت من، به تائب عامل، این است که توبه اش را قبول بکنم اینجا می‌بینید که رحیمیت اختصاص به قیامت پیدا نکرده و از لوازم رحیمیت پروردگار که خیلی مهم است این است که ایمان اهل ایمان را حفظ می‌کند و از آفات و بلاها ننگه می‌دارد تا روز قیامت بتوانند به پاداش لازم برسند و عجیب این است که آنهایی که می‌گویند رحیمیت فقط اختصاص به مومنان دارد و حق دیگران نیست این آیه، این اختصاص را دفع می‌کند و علناً می‌گوید رحیمیت خدا فقط اختصاص به اهل ایمان ندارد.

خداوند بنا ندارد که شما را ضایع کند وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ «3» خطاب به مردم مومن است وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ معلوم است دیگر ایمان به کم اضافه شده معلوم است که اهل ایمان را می گوید بعد می گوید ان الله با حرف مشبیه بالفعل که حرف تاکید است یعنی یقیناً و قطعاً إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ خدا به تمام انسانها رأفت و رحمت دارد به تمام انسانها، اگر انسانی دلش خواست از کفر و شرک و نفاق و گناه در بیاید و اهل ایمان بشود خدا مهربان است و قبولش می کند و راحت هم قبول می کند و ایمانش را هم حفظ می کند. يك مورد دیگر رحمت در سوره مبارکه بقره آیه 218 که در مورد ایمان و هجرت و جهاد است این آیه مربوط به آخرت است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

((1)) زمر (39): 53.

((2)) بقره (2): 37.

((3)) بقره (2): 143.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 23

الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «1» اهل ایمان و جهاد و هجرت حتماً و همیشه و دائماً به رحمت خدا دلگرم هستند دلگرمیشان هم درست است چون وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ هم گناهان اهل ایمان و اهل هجرت و اهل جهاد را می آمرزد و هم از آثار رحیمیتش آنها را بهره مند می کند.

تفسیر قرآن جلسه پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در خطبه‌ی اول نهج البلاغه امیر المومنین علیه السلام محدود کردن حق را در همه‌ی شئونش خلاف می‌داند، وجود مقدس حق در ذات و در شئون ذات، بی‌نهایت است بنابراین محدود کردن بخشی از رحمت او به دنیا و محدود کردن بخشی از رحمت او به آخرت هم خلاف قرآن کریم و هم خلاف نگاه مخلصین است، قرآن مجید را دقت کنید می‌بینید خداوند متعال

يك مسئله‌ای را که درباره مخلصین ذکر می‌کند این است که می‌فرماید: خداوند برتر از آن است که او را وصف و تعریف می‌کنند مگر وصف و تعریفی که مخلصین دارند، چرا که معرفت مخلصین مانند انبیاء خدا و ائمه طاهرین به پروردگار عالم يك معرفت جامع کامل است یعنی پروردگار عالم را آن گونه که باید شناختند و همین قسمت اول خطبه‌ی اول نهج البلاغه نشان دهنده معرفت کامل امیر المومنین به پروردگار عالم است، آنجاست که حضرت اجازه نمی‌دهند کسی حق را محدود بکند چون حدود از عوارض ممکنات است و از حریم حضرت واجب الوجود دور است و **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «2»** چیزی در این عالم مانند او نیست مثل و کفو ندارد رحمان و رحیم و الله که جمع شده اند در اسم الله الرحمن الرحیم بنا بر نگاه اهل تحقیق و بنابر نگاه اهل بصیرت يك داروی علاج کننده است، حق هم با آنهاست، چرا که یکی از اسامی قرآن مجید شفاء یعنی درمان کننده‌ی درد است **نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «3»**.

محققان بزرگوار ما مطلبی در این زمینه دارند و بسیار قابل دقت است، می‌فرمایند زمینه‌های رشد تمام رذایل اخلاقی در وجود انسان سه چیز است که همه‌ی محرومیت‌های انسان از فیوضات پروردگار چه در دنیا و چه در آخرت از نحسی همین رذایل اخلاقی است، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید به هر مقداری که رذایل و نواقص در انسان باشد به همان مقدار انسان از رحمت خدا محروم است خداوند متعال از هزینه کردن رحمتش دریغ ندارد، بخل در حضرتش تصور ندارد، چرا که وجود مقدس او دائم الفضل و صاحب مواهب سنیّه است او هزینه می‌کند ولی گیرنده شاید خودش را از آن چه که حضرت هزینه می‌کند محروم بکند آفتاب که کارش تابیدن و نور بخشیدن است اگر کسی در عمق غاری خودش را پنهان کند که

(1) ((بقره (2): 218.

(2) ((شوری (42): 11.

(3) ((اسراء (17): 82.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 24

آفتاب به او نرسد چه ارتباطی به خورشید دارد رحمت او همیشه و دائم و به صورت گسترده در حال طلوع است حالا اگر من محسن نباشم اگر من فاسق حرفه‌ای باشم اگر من فاجر حرفه‌ای باشم، من خودم را از این رحمت محروم کردم.

در روایت است که از ابوذر غفاری پرسیدند که این رحمه الله؟ «1» که جواب دادند إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «2» اما اگر کسی ظالم حرفه‌ای باشد فاسق حرفه‌ای باشد البته اگر توبه بکند او را قبول می‌کند اما اگر بخواد تا آخر عمرش ادامه بدهد و ظلمش پیوسته باشد و با همان حالات بمیرد اینجا رحمت پروردگار عالم آمده ولی او نگرفته، یعنی خرج شده ولی او خرج خودش نکرده، هزینه شده و او هزینه‌ی خودش نکرده، رذایل کلاً انسان را محروم می‌کند.

نقل می‌کنند از حاج آقا میرزا جواد ملکی تبریزی، که در همین قبرستان شیخان دفن است می‌گوید در مجلسی در همین شهر قم حضور داشتند که شخصی وارد غیبت شد البته حاج میرزا جواد آقا از جا بلند شدند و نشستند که غیبت کردن آن مرد تمام بشود، ایشان در حال خواندن آیه إِيَّيَّ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «3» بودند آیه که تمام شد دو تا دستشان را به طرف صورت مبارکشان بلند کردند و تکبیره الاحرام را با يك حال ملکوتی گفتند و از دنیا رفتند.

چهره‌هایی از این قبیل بزرگواران به این مقامات نرسیدند مگر این که موانع گرفتن رحمتها را از خود دور کردند هم رحمت رحمانیه را هم رحمت رحیمیه را گرفتند البته هر دو يك ریشه دارند و آثارش هم که در قرآن مجید دیدید درآیات متعددی که قرائت شد. ایشان در آن جلسه وقتی که دیدند غیبت شروع شد بلند شدند و با يك حال نزارو غصه دار و ناراحتی برگشتند و به غیبت کننده فرمودند: چهل شبانه روز من را از خدا عقب انداختی یعنی آثار غیبت را ایشان این جور می‌دیدند که همان مطابق روایت امیر المومنین است که هر رذیلتی مانع از رسیدن فیوضات پروردگار است، در هر صورت می‌گویند زمینه‌رشد تمام رذایل در انسان سه چیز است: یکی هوی که در آیات متعدد قرآن مطرح و یکی هم غضب است، البته نه به معنای این عصبانیت‌های معمولی، غضب خودش يك کیفیت نفسانی است که به انسان جهت می‌دهد و از آثار این غضب علو و برتری جویی و سلطه برقرار کردن به تمام مردم است، حالت نفسانیه است و سومین زمینه هم در وجود انسان شهوت است که خود این شهوت انسان را به گناهان متعددی می‌کشد و به حالات پستی می‌کشد و باعث می‌شود که انسان دچار برخی از رذایل اخلاقی بشود مثل بی غیرتی و امثال این رذایل مثل دریده شدن پرده‌ی حیا،

(1) ارشاد القلوب، دیلمی: 1/ 183، باب 51.

(2) اعراف (7): 56.

(3) انعام (6): 79.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 25

پرده‌ی شرم که این حیا و شرم جزء ارزشهای الهی و انسانی است که باب مستقلی هم در روایات ما دارد.

در کتابهای بسیار با عظمتی مانند جلد دوم کتاب شریف کافی، جامع السعادات مرحوم نراقی المحجّه البیضاء مرحوم فیض کاشانی مطرح است داستانهایی هم از حیا نقل می‌کنند که نشان می‌دهد حیا وقتی که تحقق عینی و عملی پیدا می‌کند چه آثار عظیمی را از خودش

ظهور و بروز می‌دهد. اما کلمه‌ی هوی و **أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ «1»** این هوی به چه معنا است کسانی که اهل دقت و اهل انسان شناسی بودند از حکمای الهی و اسلامی که نمونه‌هایشان هم کم نیستند می‌فرمایند: هوی به معنای مجموعه‌ی خواسته‌های بی محاسبه است یا به معنای مجموعه‌ی خواسته‌های بی مهار، حالا خواسته‌نسبت به مال، به مقام، به دنیا، به مادیت، به شهرت خواسته‌هایی که با پروردگار مهربان عالم میزان گرفته نشده، میدانی به باطل داده شده و این خواسته‌های مختلف رشد کرده و در رشدش هم ضرورتاً حاکم بر انسان می‌شود، از عوارض حکومتش هم این است که انسان را به بندگی خودش می‌کشد **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ «2»** که این آیه از آیات بسیار قابل بحث قرآن کریم است که در سوره‌ی فرقان آیه‌ی 43 آمده است کسی که هوای نفس خودش و خواسته‌های بی محاسبه و بی مهار را معبود گرفته است هوی پرست در حقیقت هم بت تراشیده و هم بنده بت است، و بعد هم چون ایمان نداشته یا ضعیف بوده این بت بر او حاکم شده و هر جا خواسته او را کشیده است لذا پروردگار عالم با لفظ اله از این بت تعبیر کرده به معنای معبود یعنی هوی شده معبودش و فاعل **اتَّخَذَ** هم خود انسان است این خیلی جالب است که پروردگار عالم فاعل خارجی برای این بت معرفی نمی‌کند **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** فردای قیامت احدی از انسانها برای تبرئه کردن خودشان نمی‌توانند گناهانشان را گردن شیاطین جن و انس بیاندازند چون شیاطین هم این معنا را قبول نمی‌کنند. حرف اول و آخرشان در قیامت به پیروانشان این است **إِلَّا أَنْ دَعَوْكُمْ فَأَسْتَجِبْكُمْ لِي «3»** من شما را فقط دعوت کردم اما بر شما تسلطی نداشتم و شما را مجبور به گناه نکردم، خود شما دعوت من را قبول کردید و استجابت کردید و انتخاب کردید، می‌خواستید انتخاب نکنید.

نمونه‌ی این آیه در سوره‌ی مبارکه‌ی شوری هم هست پروردگار بزرگ عالم مسأله‌ها را در آیات متعددی بیان می‌کند جالب این است که می‌گوید **و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ «4»** یعنی مانع بهشت رفتن همین هواست، مانع محروم شدن از فیوضات در دنیا و آخرت هواست، شما در این زمینه که هوا در دنیا هم چه بلاهایی به سر هواپرست می‌آورد، به اواخر سوره‌ی مبارکه اعراف مراجعه بفرومائید. آنجایی که داستان آن مرد را بیان می‌کند می‌گویند عالمی بوده در

- (1) نازعات (79): 40.
- (2) فرقان (25): 43.
- (3) ابراهیم (44): 22.
- (4) نازعات (79): 40 - 41.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 26

زمان موسی بن عمران بعضی از اهل تفسیر می گویند او بلعم باعورا نبوده و این آیه منظورش بلعم نیست، منظورش يك هوا پرست بسیار پر قدرت در هوا پرستی زمان پیغمبر عظیم الشان اسلام است آنجا پروردگار عالم می فرماید هوا او را تا اینجا کشاند و

پست کرد **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ «1»** یعنی وقتی هوا حاکم شد دیگر نمی توانی برای ایشان کاری بکنی، چون خودشان نمی خواهند که لحظاتی فکر بکنند می فهمد که هوا معبود نیست و معبود واقعی ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه یعنی خداوند است اول کار آنها را دعوت می کنیم که همین الله را بفهمید و ببینید الله چه کسی است و هوا چیست؟ این اله بودن هوا، سر جای خودش درس است، یعنی عقلاً شایسته پرستش هست؟! حکمت می گوید: شایسته ی پرستش است؟! عقلاً میگویند شایسته ی پرستش است؟! چیزی که این همه زیان در حیات بشر ایجاد کرده کجا شایستگی پرستش دارد، آن وجود مقدسی که این همه آثار مثبت بر در و دیوار وجود از او طلوع کرده، شایسته پرستش هستند، پس با درك حقیقت الله و با درك حقیقت این ذات و با مقایسه حضرت حق با اله خودشان قطعاً اگر اهل انصاف باشند و به قول قرآن مجید **لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ «2»** اگر خواهان زندگی استواری باشند هوا را کنار می زنند و به سراغ پروردگار بزرگ عالم می روند.

و اما غضب و این کیفیت نفسانی که به انسانها برای علو و استعلا و برتری جویی و حاکمیت و تسلط بر دیگران جهت می دهد. اگر آدم بیاید و معنای رحمانیت را بفهمد آثار رحمانیت را بفهمد تسلط مثبت رحمانیت بر آفرینش را بفهمد و مالکیت رحمان در تمام دورانها الی الابد بفهمد فرمانروایی زبیده حضرت رحمان است نه زبیده من، تسلط زبیده رحمان

است، نه زینده‌من، چون من ابزار مثبت تسلط بر دیگران را در اختیار ندارم، ولی او در اختیار دارد ما با دیدن دعای جوشن کبیر یا عرفه یا ابو حمزه ابزار مثبت تسلط حضرت را می‌بینیم که یکی از آنها در اختیار ما نیست لذا اگر ما بر اساس جهت دهی غضب حاکمیت و تسلط پیدا بکنیم در حد خودمان فرعون می‌شویم البته فرعون به معنی عام نه به معنی آن آدمی که در مصر بعد از حضرت یوسف سر کار آمد یعنی فرعونیت که در آن برتری جویی و سلطه خواهیده **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ «3»** ببینید تسلط او این پنج عارضه را به بار آورد اما وقتی من حاکمیت و تسلط را برای وجود مقدس او به حق بدانم، خودم را زیر مجموعه‌ی حاکمیت او و فرمان روایی او قرار می‌دهم.

و اما شهوت، برای ما خیلی روشن است که هم موجب تخریب بنای انسانیت خودمان می‌شود و هم موجب تجاوز به دیگران می‌شود در

(1) اعراف (7): 176.

(2) تکویر (81): 28.

(3) قصص (28): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 27

سوره‌ی مبارکه مومنون **فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ «1»** اوایل سوره‌ی مومنون کلاً ده آیه اول سوره مومنون وقتی که بر پیامبر اکرم نازل شد قبل از اینکه برای مردم قرائت بفرماید روی منبر به مردم فرمودند

لقد انزلت علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة «2»

این آیات مربوطه به شهوت است شما در قرآن می بینید جوامعی که بعد از حضرت نوح آمدند پروردگار عالم از آنها گلایه می کند **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ «3»** هم بندگی خدا را ضایع کردند، چون نماز سمبل کمال و بندگی است تمام عبادات انفرادی فرشتگان در نماز انساها جمع است امیرالمومنین می فرماید:

عده ای دائم در حال رکوع و سجده، ولی قیام ندارند و عده ای در حال سجده اند رکوع و قیام ندارند اما همه را خدا از آنها جمع کرده در نماز واجب و برای بندگانش گذاشته **أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ «4»** یعنی آنها بعد ضایع کردن نماز، تبعیت از شهوات می کنند، شهوات برای لذت بردن است که وقتی آدم حقیقت رحیمیت را درک نکند و بداند و بفهمد و باور نکند و از آثار رحیمیت، بهشت پروردگار است، از آثار رحیمیت همین ارزشهایی است که در دنیا انسان کسب می کند لذت آنها کجا و لذت شهوت محدود و مخرب کجا، لذت تلذذ الاعین در بهشت کجا؟ لذت نگاه به نامحرم در دنیا که از عوارض شهوت است، کجا؟ افق طلوع الهیت حق در بندگی کردن است تا انسان زمینه هوا و غضب و شهوت را از درون خودش جمع می کند و این سفره را با لقمه های نجس آن جلوی سگ هاری بیندازد که انسان و انسانیت را دائماً تحریک می کند و آن ابلیس است که انسان با بسم الله الرحمن الرحیم از این سه برنامه ی هوا و غضب و شهوت نجات پیدا می کند.

تفسیر قرآن جلسه ششم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

رحمانیت و رحیمیت که به معنای مهر است و از خداوند متعال به صورت آثار ظهور می کند، چه آثار مادی و چه آثار معنوی، یقیناً طبق آیات قرآن کریم در ارتباط با هر دو صفت است اگر ما همه ی موجودات عالم را بر سه دسته تقسیم کنیم، بگوئیم که بخشی از موجودات عالم مادی محض اند و از معنویت برخوردار نیستند، علتش این بوده که: وجودشان اقتضای معنویت نداشته مانند جمادات، نباتات، حیوانات و موجوداتی که معنوی محض اند، بوی از مادیت به آنها داده نشده است مانند فرشتگان و موجودات، بنا به قول حکماء مجرد و بخشی هم يك وجود ترکیبی دارند، ترکیبی از مادیت و ترکیبی از معنویت، مانند انسان که هم دارای جسم است

((1)) مؤمنون (23): 7.

((2)) البحر المحيط فی التفسیر: 545 / 7، سوره مؤمنون؛ الدر المنثور فی تفسیر الماثور: 2 / 5، سوره مؤمنون.

(3) مریم (19): 59.

(4) مریم (19): 59.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 28

که مجموعه‌ی عناصر مربوط به جسم از همین مواد ظاهر عالم به اراده‌ی پروردگار تأمین شده است، خلقت در بدن از خاك تین صلصال، تعبیراتی که خداوند به خاطر مخلوقات جسمی دارد از روح که حقیقتش بر کسی روشن نیست پاسخی هم که به سؤال سؤال کنندگان قرآن مجید داده است پاسخ از حقیقت نیست فقط فرموده است **قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** و ارزش و عظمت او هم در همین ناحیه است **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** «2»* این مجموعه‌ی موجودات مادی محض و معنوی محض و مرکب از مادّیت و معنویت هم از رحمانیت وجود مقدس حضرت حق بهره دارند و هم از رحیمیت پروردگار مهربان عالم بهره دارند یعنی آثار رحمت رحمانیه و رحیمیه که يك حقیقت است که البته برای هر دو قرارداد شده است.

در بخش رحمان آیات متعددی را شنیدید، چند آیه هم در بخش رحیم که آثارش هم در امور مادی و هم در امور معنوی جلوه گر است عنایت کنید، دو روایت کم نظیر و بسیار با ارزش و معنوی را هم در رابطه‌ی با بسم الله که البته خلاصه‌ی در این دو روایت هم نیست، درباره بسم الله روایات متعددی وارد شده که اغلبش را در شیعه، تفسیر برهان و تفسیر نور الثقلین بیان کرده و بخشی را هم کتب اهل سنت مثل درالمنثور بیان کرده‌اند این دو روایت را هم من از باب نمونه می‌خوانم که عظمت بسم الله و این آیه‌ی شریفه و مایه‌های این آیه بهتر روشن می‌شود، با این دو روایت بحث در این آیه خاتمه پیدا می‌کند.

اما جلوه‌ها و آثار رحمت رحیمیه در امور معنوی سوره‌ی مبارکه‌ی یونس آیه‌ی 107 که این از آیات بسیار قابل توجه قرآن و میدان بحث گسترده‌ای هم دارد **إِنْ يُرَدِّكْ بِخَيْرٍ** اگر خدا خیری را برای تو بخواهد پیروزی و نصرت برای تو بخواهد، مال حلال گسترده برای تو بخواهد توفیق هر کار مثبتی را برای تو بخواهد البته خداوند زمانی می‌خواهد که بنده نیز بخواهد و شایستگی و اهلیت نشان

دهد، حر بن یزید شایستگی و اهلیت نشان داد آن خیر عظیم و بی نهایت را از باب رحمت و رحیمیت برایش خواست و تحقق هم پیدا کرد **إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ** یعنی این جا معامله باید طرفینی باشد.

چه خوش بی مهربانی هر دو سرب

اگر خیر بخوایم باید ظرفیت این خیر را به خدا نشان دهیم من اگر آب خوش گوار بخوایم باید تشنگی به میدان بیاورم، من اگر غذا می‌خواهم باید گرسنگی به میدان بیاورم، وقتی شایستگی نشان دادم و خواسته ام، خواسته‌ی جدی بود پروردگار عالم هم با من معامله می‌کند آن چه را که از خیر می‌خواهم در حد خودم یا در دنیا یا در آخرت به من عنایت می‌کند. **إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ** هیچ قدرتی نمی‌تواند که خیری که من برای بنده ام می‌خواهم از مسیر برگرداند **يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** من این خیر را به هر يك از بندگانم که بخوایم می‌رسانم این جا این عباد هم لبه‌ی تیز آیه‌ی شریفه است.

(1) (اسراء (17): 85.

(2) (حجر (15): 29؛ ص (38): 72.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 29

کسی که عبد بت، عبد هوا، عبد شهوت، عبد درهم و دینار باشد، از خیر پروردگار محروم است و خودش، خودش را محروم کرده آنجا که دریغ و بخلی وجود ندارد **وَهُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ** «1» من بسیار آمرزنده ام، رحمت من دائم و همیشگی است این خیر به دلیل ذکر رحیم در پایان آیه که دقیقاً ارتباط با مطالب آیه دارد از آثار رحیمیت پروردگار است، جای دیگری که آثار رحیمیت ظهور می‌کند در مقام کمک رساندن به عبد برای محفوظ ماندن از شر نفس اماره است.

سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف آیه 53 البته من بحث ظریف و دقیقی نسبت به این آیه دارم که باید در سوره‌ی یوسف مطرح بشود از طریق خود سوره و ترکیب ادبی سوره و مباحث آیات قبل و بعدش برای من یقینی شده که این مطلب نقل قول زلیخاست نه حضرت یوسف، البته که باید اجازه بدهیم به سوره یوسف برسیم، تا در آنجا مفصل بحث کنم.

حالا در بحث رحیمیت، این آیه را نگاه کنید إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ «2» هم لغزش‌ها را می‌آمزد و هم رحمتش سبب یاری رساندن به انسان در مقابل شر نفس اماره است البته قرآن مجید برای انسان يك نفس قائل است، همراه با هفت حالت منفی، و يك نفس دیگر همراه با چند حالت بسیار مثبت، مثل نفس اماره که اماره صفت نفس است، نفس تسویلی، نفس دسائی و نفس فجوری، در مثبتش هم نفس عاقله، نفس مطمئنه، نفس راضیه، نفس مرضیه، که بحث درباره اقسام نفس و مسائل منفیش را در جلد اول عرفان اسلامی که جدیداً در پانزده جلد به چاپ رسیده مفصل نوشتیم يك مورد آثار رحمت در مسئله‌ی اخلاق است که در سوره‌ی آل عمران فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ هُمْ «3» که این جا به جای صفت مشبیه ملاحظه می‌فرمایید مصدر به

کار گرفته شده است فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ هُمْ این نرمی تو با مردم، این خوش اخلاقی تو، این حوصله‌ی تو، این بردباری تو، که باعث شده با مردم نرم‌خو باشی، این از آثار رحمت خداست که در ظرف وجود تو تحقق پیدا کرده، عرض کردم اگر آدم بخواهد به او عنایت می‌کنند.

مرحوم فیض در کتاب المحجّه البيضاء که تهذیب احیاء العلوم امام محمد غزالی است ایشان يك بخش تازه‌ای به نام آداب و اخلاق ائمه‌ی طاهرین، از وجود مبارك رسول خدا تا امام عسکری اخلاق آن‌ها را بیان می‌کند، فیض در آنجا یا در باب اخلاق المحجّه البيضاء از پیغمبر که ایشان نقل می‌کند کان دائم السؤال تا آخر عمرشان پیغمبر، خواهنده‌ی این معنا از پروردگار بودند اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَ خَلْقِي وَ

(1) یونس (10): 107.

(2) یوسف (12): 53.

(3) آل عمران (3): 159.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 30

جَنَّبَنِي مِنَ الْمُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ «1» خدایا من از وجود مقدس تو جداً اخلاق حسنه و دور بودن از زشتی‌های اخلاقی را می‌خواهم، خود پروردگار فرموده من اجابت می‌کنم اِذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ «2» دعا اگر جدی شد و به مصلحت دنیای

آدم یا آخرت انسان باشد قطعاً مستجاب است، خود پیغمبر هم چون شرائط استجاب در ایشان جمع بوده و دعاهایشان هم، استجابتش حتمی بوده ایشان جدی می خواسته، خدا هم جواب داده و عنایت کرده **فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ** این اخلاق پروردگار را در زمان خودمان هم ملاحظه می کنید، چه قدر در برابر گناهکاران دنیا بردباری دارد و به سه علت هم عجله‌ای در عذاب گناهکاران حرفه‌ای ندارد اول اینکه که مهلت می دهد برای توبه کردن که فردا حجت بر او تمام باشد، **يَكْ** علتش که ممکن است از نسل آنها آدم صالحی به وجود بیاید الان اگر عذاب شوند آنها به وجود نمی آیند، باید عذابشان تأخیر بیفتد از باب رحمتش برای این که نطفه‌ی آنها منتقل بشود و آینده به وجود بیاید، چنان که چهل سال یعقوب ناله کرد، خدا ده برادر را به عذاب دچار نکرد چون همه‌ی انبیاء بنی اسرائیل بعداً از نسل او به وجود آمدند، علت سومش هم در قرآن مجید بیان می کند **لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا** «3» حیف است که این‌ها را من با سرکبریت عذاب کنم جنایتشان باید در حدی باشد که بیارزد به جهنم بروند.

در مورد اخلاق می فرماید: **وَلْيُغْفِرُوا وَلْيَصْفَحُوا** در سوره‌ی مبارکه‌ی نور آیه بیست و سوم از کسانی که شما را رنجیده کردند، ناراحت کردند، اشتباه در حق شما داشتند، گذشت کنید، من خیلی دنبال کردم بینیم عمق مسئله‌ی صفح چیست؟ از جمع آرائی که از اهل لغت و مفسرین دیدم، نهایتاً منتهی به این جا شد که این صفح به معنای چشم پوشی کریمانه و بزرگووارانه است که از آثار این چشم پوشی کریمانه این است که تا آدم زنده است بدی بدکار را در حق

خودش به رخ او نکشد **وَلْيَصْفَحُوا** این دو امر مرا اطاعت کنید دنبالش ببینید چقدر زیبا می گوید **أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** «4» دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد همه دوست دارند خدا آنها را بیامرزد، می گوید اگر دوست دارید پس **وَلْيَصْفَحُوا** **وَلْيَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** **وَلْيَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** «5».

اما آثار رحمتش در امور مادی، سوره‌ی سبا آیه سوم، این از آیات بسیار مهم قرآن است که شاید کمتر از صد سال حقایقی که در علوم مادی کشف شده نشان می دهد که این آیه در 1500 سال پیش چي گفته تا این مسائل کشف نشده بود، در توضیح این آیه، مسائل محدودی گفته می شد **يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین فرو می رود. عدد قطرات باران که در زمین فرو می رود یا دانه‌هایی که

(1) المحجة البيضاء: 119 / 4.

(2) غافر (40): 60.

((3)) آل عمران (3): 178.

((4)) نور (24): 22.

((5)) نور (24): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 31

کشاورزان می‌پاشند و درو می‌کنند همه را می‌داند **وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا** آنچه از زمین بیرون می‌آید از تعداد حبوبات، سبزیجات و سایر روی زمین‌ها، آنها را هم می‌داند **وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ** آنچه که از عالم بالا فرود می‌آید می‌داند **وَمَا يَرْجِعُ فِيهَا** آنچه به عالم بالا عروج می‌کرده که عبادت است و پیوندها یا ملائکه‌ی زمین که بالا می‌رود می‌داند.

اما خوب جدیداً روشن شده که آنچه از زمین بیرون می‌آید تنها چیزی نیست که گفته می‌شده، يك انرژي‌هایی زمین از خود بیرون می‌دهد، يك اتم‌هایی را که میل به صعود، میل به فرو رفتن دارند، از آسمان تشعشعاتی به طرف زمین می‌آید این مجموعه در کتاب‌های علمی بیان شده، خدا رحیم است **وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ «1»** یعنی از آثار رحمتش این چهار مسئله است و غفور است کلمه (غفور) چه تناسبی با این چهار امر مادی دارد اگر همه را به امور مادی معنا کنیم تناسبش این است که این چهار برنامه مهیا کننده سفره رزق مردم است، اگر مردم غنیمت بدانند و داده‌های خدا را خرج امور مثبت کنند پروردگار عالم آثار رحمت معنویش را برای آنها ظاهر می‌کند اگر لغزش پیدا کنند و کوتاهی کنند سپس توبه کنند، مشمول مغفرت پروردگار می‌شوند بنابر این رحمن و رحیم هم در امور مادی محض، هم در امور معنوی محض، به کار رفته است.

اما روایت شیخ صدوق در کتاب التوحید صفحه‌ی 234 حدیث اول، علی بن فضال از پدرش نقل می‌کند پدرش می‌گوید از وجود مبارك حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم از این (بسم الله الرحمن الرحيم) که یابن رسول الله نظرتان راجع به این آیه چیست؟ **قال: قول القائل بسم الله** امام هشتم فرمودند واقعاً معنی آن این است که: **أسم على نفسي سمه من سمات الله عزوجل و هي العباده «2»** من یکی از نشانه‌های بین عبد وحق را دارم به خودم می‌زنم، علامت به خودم می‌زنم که این علامت وحی عباد است این که با ورود به حوزه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم، می‌گویم قدم

در راه بندگی گذاشتم، هوا، بت‌ها، بت‌های زنده، بت‌های جاندار، بت‌های بی جان، بدانید که: من داغ بندگی خدا را به خودم زدم و دیگر هرگز شما را بندگی نمی‌کنم.

کتاب شریف توحید صفحه‌ی 235 امام سجاد علیه السلام از حضرت سید الشهداء و ایشان از حضرت مجتبی از امیرمؤمنان از معنای بسم الله نقل می‌کنند ببینید راویان این روایت چه کسانی هستند: امام سجاد، ابی عبدالله الحسین، حضرت مجتبی، روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام، ناقل شیخ صدوق، کتاب توحید در عصر غیبت صغری، نزدیک به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید:

قال الله عزَّوجلَّ لعباده أيها الفقراء الى رحمتي اني قد الزمتكم الحاجة إلى في كل حال و ذله العبودية في كل وقت ای نیازمندان به رحمت من، من حاجت شما را به خودم ضروری قرار دادم، شما را با نعمت‌ها، مستقلتان نکردم، از خودم قطعتان نکردم، دورتان نکردم که تنها باشید و هر چیزی را که نیاز

((1)) سبأ (34): 2.

((2)) التوحید، شیخ صدوق: 229، باب 31، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 32

دارید خودتان به وجود بیاورید و من شما را به مسئله‌ی بندگی در هر وقتی ضرورتاً خواندم برای اینکه عبادت کنید، این عبادت برای شما يك خزانة است، از این خزانة هم حیات طیبہ و هم رضایت الله و هم جنة الله در می‌آید، به این خاطر بر شما واجب کردم چون رحیمم، این عبادت را بر شما واجب کردم **فَإِلَى فَاغْفِرُوا فِي كُلِّ مَرَّةٍ تَأْخُذُونَ فِيهِ** دست به هر کاری که می‌خواهید بزنید، به من پناه بیاورید **تَأْخُذُونَ فِيهِ** ببینید اگر آدم بخواد پناهنده به خدا باشد، در کار منفی که نمی‌شود پناه به خدا برد کسی که بخواد عرق بخورد بخواد پناه به خدا برد و بگوید: خدایا کمک کن که ما بتوانیم راحت فرو بدهیم یا بخواد زنا کند به پروردگار بگوید که به ما کمک کن تا کار را تا آخر بتوانیم ادامه بدهیم، معمولاً پناه بردن در امور مثبت است نه در امور منفی **و ترجون تمامه و بلوغ غایتہ** به من امیدوار باشید در آنچه که نهایتش را می‌خواهید می‌رسید امید به من داشته باشید که من کمکتان کرده و به هدف برسانم **فاني ان أردت أن أعطيكم لم يقدر غيري علي**

منعکم این همان آیه یونس 107 من اگر اراده کنم به شما عطا کنم احدی قدرت ندارد که شما را منع کند وان اردت ان
 امنعکم لم یقدر غیرى على اعطاکم اگر من شما را منع کنم هیچ کس نمی تواند هیچ خیری به شما برساند فأنا أحق من سئل
 من که همه ی کلیدها در اختیارم هست سزاوارترین هستم که از من در خواست کنید واولی من تضرع الیه و شایسته ترین ها
 هستم که تضرع و زاریتان را به طرف من بیارید فقولوا عند افتتاح کل أمر صغیر او عظیم بسم الله الرحمن الرحیم در هر امر
 بزرگ و کوچکی به اولوهیت من، به معبود بودن من، به رحمانیت من، به رحیمیت من، پناه بیارید و با دل و زبان بسم الله
 الرحمن الرحیم بگویید أستعین على هذا الأمر بالله الذى لا یحق العباده لغيره بسم الله که می گوید یعنی من یاری خواهی
 می کنم در این کارم از پروردگاری که کسی جز او استحقاق عبادت ندارد المغیث اذا استغیث المجیب اذا دعی با یک چنین
 خدایی رو برو هستیم الرحمن الذى یرحم بیسط الرزق علینا الرحیم بنا فی أدیاننا دنیانا و آخرتنا، می بینید روایات هم تأیید بر
 همان کلام

است که رحمانیت و رحیمیت هم شامل امور مادی، هم معنوی است، سپس می فرماید: خفف علینا الدین یک دین آسانی
 در اختیار ما گذاشته وجعله سهلاً خفیفاً و هو یرحمنا بتمیزنا من اعدائه، ثم قال امیرالمؤمنین فرمود قال رسول الله من حزنه
 امر تعاطاه اگر کسی با یک سختی درگیر شد فقال بسم الله الرحمن الرحیم و هو مخلص لله اهل هوا پرستی نباشد اهل شرك
 نباشد اهل غضب و شهوت نباشد مخلص لله و یقبل بقلبه الیه با دل به جانب بسم الله برود یعنی مفاهیمش را بفهمد و
 تحقق بدهد اگر این طور باشد لم ینفک من احدی اثنتین از یکی از این دو برنامه جدا نخواهد بود، اما بلوغ حاجته فی
 الدنیا و اما یعدله عند ربه و یدخر لدیه یا آثاری از این بسم الله برای آخرتش ذخیره می شود و ما عند الله خیر و ابقى*
 للمؤمنین «1»

((1)) التوحید، شیخ صدوق: 232، باب 31، حدیث 5؛ بحار الانوار: 233 / 89، باب 29، حدیث 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 33

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

تفسیر سوره حمد دریای شگفت و عجیبی است که ساحل ناپیدایی دارد، بعضی از مفسرین در قرون گذشته با این که علم خیلی پیشرفت نکرده بود، در رابطه با این سوره حرف می‌لنارد معنا مطرح می‌کنند، البته راهنمایی هم می‌کنند که چگونه این سوره مبارکه با میلیون‌ها مسئله یا میلیارد‌ها مسئله در ارتباط است، به این خاطر فرمودند: رسیدن به تمام حقایق این سوره برای ما ممکن نیست.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

طبق آیات قرآن مجید واجب است تدبر در آیات قرآن، تحقیق در آیات قرآن و فهم آیات قرآن، يك كتابی هست که خیلی وقت پیش من این کتاب را به دست آوردم نویسنده کتاب معلوم نیست کل کتاب فقط تفسیر سوره مبارکه فاتحه الکتاب می‌باشد طبق تحقیق مرحوم آشتیانی که من با ایشان هم جلسه داشتم در مشهد، ایشان اعتقادش این بود که چون مقدمه هم به این کتاب زده اند این کتاب اولاً: از بهترین کتابهای تفسیر سوره حمد می‌باشد ثانیاً: متن و انشا نشان می‌دهد که این کتاب 400 سال قبل در اواسط حکومت صفویه نوشته شده و نویسنده‌اش هم عصر مرحوم فیض کاشانی است.

با ایشان در جلسه‌ای با میزان‌گیری با یکی از آیات سوره نمل درباره علم امیرالمومنین (ع) بحث کردم که خداوند می‌فرماید **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ «1»** که این کتاب يك علم جامع است بخشی از آن را کسی که به سلیمان گفت قبل از این که پلک به هم بزنی، من از مملکت سبا تحت بلقیس را در این فلسطین حاضر می‌کنم، با قدرتی که از بخشی از علم کتاب پیش رویش بود تحت را حاضر کرد اما در آخرین آیه سوره رعد درباره امیرالمومنین (ع) خدا می‌فرماید:

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «2» که حضرت خودش را با پروردگار دو شاهد برای صدق نبوت پیغمبر (ص) معرفی کرده و این دو مسئله یکی علم الکتاب و یکی این که امیرالمومنین (ع) شهادت و گواهی دادندشان برابر با شهادت و گواهی دادن خداست، واقعا مطلب کوچکی نیست کوههای عالم تاب تحملش را ندارند، وزن علم امیرالمومنین (ع) و وزن این که شهادت حضرت مساوی با شهادت پروردگار است از نظر معنوی بسیار وزنه سنگینی است، این روایت را اهل تسنن هم از طریق ابن عباس نقل کرده‌اند که شاگرد تفسیر امیرالمومنین (ع) بوده و بسیار هم آدم با انصافی بوده، اینقدر هم قرآن بلد بوده که او را رهبر امت لقب دادند دانشمند امت، در تفاسیر شیعه و سنی برای توضیح آیات خیلی از ابن عباس مطلب نقل شده و مطالبش هم مطالب

(1) نل (27): 40.

(2) رعد (13): 43.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 34

نسبتاً مهمی است، آن وقتی که برای خودش يك شخصیت علمی شده بود شخصی از او پرسید حالا علم تو با علم علی بن ابیطالب (ع) مساوی شده، یعنی آیا تو دانش قرآنیت هم وزن امیرالمومنین (ع) است؟ این آدم با انصاف جواب داد، علم امیرالمومنین (ع) دریاست و دانش من قطره است و این قطره هم از آن دریا برداشته شده، یعنی من نسبت به امیرالمومنین (ع) هیچی نیستم.

ابن عباس نقل می کند که حضرت فرمودند: و لو شئت البتة لو دارد معلوم می شود که کاری که حضرت می خواستند بکنند و نکردند، طاقت انساها نبوده و این مقدار تا قیامت مردم کشتش درك اسرار سوره مبارکه فاتحه را نداشتند.

و لو شئت لاؤقت سبعین بعیرا من تفسیر فاتحه الکتاب «1»

اگر بخواهم هفتاد شتر پر قدرت را که از همه حیوانات بیشتر می تواند بار بردارد و سنگین تر می تواند بار بردارد، قدرتش هم خیلی زیاد است، همه حیوانات را ایستاده بار می کنند و به اندازه، اما شتر را خوابیده بار می کنند و بعد هم با تحیب او را بلند می کنند و او بار به این سنگینی را راحت بلند می کند علت آن هم این است که خداوند متعال تمام قوانین جرثقیل را که يك دانش فیزیکی است در ساختمان شتر به کار گرفته، حالا به اولین آیه ای که رسیدیم اگر خدا بخواهد مسئله شتر را پروردگار مطرح کرده من خلقتش را بر اساس قوانین فیزیکی جرثقیل در گردن و در پا و در شکم برایتان عرض خواهم کرد که خیلی مسئله مهمی است به همین خاطر هم هست که در سوره غاشیه مشرکین مکه را دعوت می کند که در چهار حقیقت با چشم عقل نگاه بکنید تا دست از بتها بردارند و به خدا برسند **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «2»** که این مطلب را درباره گاو و گوسفند و هدهد و مورچه و سایر حیواناتی که در قرآن نام برده فرموده است **لو شئت لاؤقت اوقت** یعنی بار کردن، اگر بخواهم هفتاد شتر را از تفسیر فقط سوره فاتحه الکتاب بار می کنم یعنی نشان می دهد که سوره فاتحه يك دریای عمیقی است که نعمت های این دریا قابل شمردن نیست و کلش قابل به دست آوردن نیست.

يك روايتی را هم مرحوم آيت الله العظمی خوئی درباره سوره فاتحه نقل می کنند که به نظر می آید این روايت هم فوق العاده مهم است و آن این که پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند:

موسی بن عمران (ع) درباره سوره حمد با پروردگار عالم به مناسبتی يك سخن دارد وقتی می فهمد سوره ای به نام حمد پیش خداست، عرض می کند که این را به من و اتمم هدیه بکن، خدا می فرماید: نه، این برای پیغمبر آخر و امت اوست، پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند: خدا بر من با نازل کردن سوره حمد منت گذاشت و این سوره را برابر با کل قرآن قرار داد از نظر وزن، در سوره حجر آیه 87 می فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** بینید این واو، واو عاطفه است و لنگه به لنگه قرار داده سوره حمد را با همه قرآن

(1) المحججه البيضاء: 240 / 2.

(2) غاشیه (88): 17.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 35

مجید **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** «1» خیلی عجیب است که خدا با پیغمبرش بر تمام مومنین تا قیامت منت دارد در سوره آل عمران **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** «2» این که خدا با بعثت پیغمبر بر اهل ایمان منت گذاشته، دلیل بر عظمت بعثت رسول خدا است، آن وقت بر پیغمبری که وجودش را بر میلیاردها نفر منت گذاشته، نزول سوره حمد را منت گذاشته و حمد را از نظر وزن علمی و معنوی با همه قرآن رو در رو کرده حالا ما در اسامی سوره مبارکه حمد و مطالبی که دارد، به حرف پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) می رسیم، سوره حمد بر خلاف سوره های دیگر اسامی زیادی دارد و تا ده تا اسم برای این سوره مبارکه شمرده شده و کثرت اسم آن هم در این امر وحیانی و الهی یقیناً دلیل بر عظمت مسمی است، یعنی این که اسامی متعددی برای این سوره مبارکه انتخاب شده، این دلیل بر شرف این مسمی و بزرگی این مسمی و عظمت این مسمی می باشد.

به قول امیرالمومنین (ع) تفسیر سوره حمد باید بار هفتاد شتر بشود یا به قول پیغمبر اکرم (ص) سوره ای که بر من خدا منت گذارده، ولی همین مطالبی که مجملاً به دست می آوریم اگر بتوانیم با زبان خود مردم در منابر انتقال به مردم بدهیم و با

انتقال دادن این حقایق مجمل، عظمت نماز را برایشان بیان کنیم که یکی از ارکان 5 گانه نماز سوره مبارکه فاتحه است لا
 صلاه الا بفاتحه الكتاب «3» یقیناً می‌توانیم بی نمازها را در حدی علاج بکنیم و درد بی نمازشان را با انتقال همین حقایق
 مجمل درمان بکنیم، از اسامی این سوره مبارکه ام الكتاب است، یا به عبارتی دیگر ام القرآن «4» عنایت دارید که
 کلمهام به معنی ریشه است به معنی ماده است به همین خاطر پدر را ام نمی‌گویند، نسبت به فرزند مادر را می‌گویند (ام)
 برای این که تمام وجود مادر به فرزند انتقال پیدا می‌کند در 9 ماه در حالی که نطفه طفل، چند ساعتی مهمان وجود پدر
 است ولی تمام ساختمان وجودی طفل در رحم مادر تکامل پیدا می‌کند و از همه انرژی‌ها و نیروهای مادی و معنوی مادر
 طفل استفاده می‌کند، به این خاطر به او می‌گویند ام و اما به مکه چرا ام القری می‌گویند شما اگر قرآن مجید را نگاه
 بکنید در قرآن مجید خداوند متعال بعد از بیان خلقت آسمان‌ها و بعد از بیان آفرینش تاریکی و بعد از بیان آفرینش نور
 می‌فرماید: از این مسائل که ما فارغ شدیم وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا «5» یعنی گستراندن اولاً شما به خطبه اول نوح
 البلاغه که مراجعه بکنید وجود مبارک امیرالمومنین (ع) ماده اولیه حیات را آب می‌داند البته برای ما روشن نیست یعنی برای
 خود من روشن نیست، این آبی که امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند همین عنصری که مرکب از اکسیژن و هیدروژن است یا يك
 ماده سیال دیگری است که

((1)) حجر (15): 87.

((2)) آل عمران (3): 164.

((3)) عوالی اللآلی: 1/ 196، حدیث 2.

((4)) الکافی: 3/ 348، حدیث 2.

((5)) نازعات (79): 30.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 36

خداوند متعال ابتدائاً این ماده را خلق کرد و بعد حضرت می‌فرماید: بادی را بر این آب پر موج مسلط کرد که از هر
 طرف این آب را روی هم می‌ریخت و به اراده وجود مقدس او این آب مانند شیری که در مشک زده می‌شود و کره از او

گرفته می‌شود و سایر مواد این آب را به این صورت زد تا به صورت کف درآمد البته نه کف تو خالی، کفی که شبیه به خمیر بود.

امام باقر (ع) بر خلاف بعضی از دانشمندان قرن هیجدهم به بعد که البته حرف این گونه دانشمندان را هم امروزه رد می‌کنند، دانشمندان بعد از گاليله عقیده شان این است که کره زمین قطعا قبلا جزو خورشید بوده و این قطعه از خورشید جدا شده و مانند يك گلوله آتشین بوده میلیاردها سال بر او گذشته تا به این صورت درآمد امام باقر (ع) چنانکه در روایات چند جلد السماء و العالم بحار الانوار که واقعا معجزه علمی ائمه ما و معجزه عقلیشان در این روایات کاملاً مشهود است. امام باقر (ع) تمام جهان را ماده واحده می‌داند و عقیده ندارد که زمین از خورشید جدا شده باشد عقیده امام باقر (ع) که راسخ در علمند **و الراسخون فی العلم فرسول الله (ص) افضل الراسخين فی العلم ... «1»** که در قرآن آمده یقیناً مصداق اتمش پیغمبر اکرم و اهل بیت (ع) و ائمه طاهرين و انبیای خدا هستند چون آنها علمشان علم ثابت یعنی حقایقی که مستقیماً یا از خداوند متعال گرفتند و یا این که علم پیغمبری که از خدا گرفته و به اوصیایش انتقال پیدا کرده و هیچ ترسی هم از پیشرفت آن در دنیا نداشتند، که روزی حرف ما را با قواعد علمی آن روز باطل نکنند، با کمال شجاعت مسائل عالم را، مسائل فیزیکی، مسائل بدن، مسائل خلقت، مسائل آفرینش را بیان کردند و هر چه بر علم می‌گذرد عظمت نگاه ائمه طاهرين (ع) به کل مسائل مادی و معنوی بیشتر روشن می‌شود.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

همان آبی که خداوند متعال با باد مثل شیر در مشك زد یا مثل دوغ در مشك و سالها گذشت تا به صورت يك کف، يك خمیر نرم در آمد، از همان طبق آیات قرآن هفت آسمانها و زمین را به وجود آورد. زمین به این صورت نبود، بلکه به صورت يك خمیر نرمی بود که اول به اراده او منطقه مسجد الحرام، زیر کعبه، ساخته شد و بعد همین خمیر را کشید و گستراند تا کره زمین به این صورت درآمد، به این خاطر محلی که کعبه و مسجد الحرام هست و ریشه کل زمین است ام القری نام گرفته، از اینرو به کتاب خدا ام الکتاب در ام القرآن می‌گویند، برای این که ریشه همه معارف قرآن است، شما کل قرآن مجید را در همین اصول می‌بینید که بالای دو هزار آیه در قرآن درباره پروردگار عزیز عالم است که شناسنامه حقیقی خداست، بالای هزار آیه درباره معاد، بخشی از آیات درباره جاده و راه است بخشی از آیات درباره راهروی سالک راه می‌باشد که شامل همه انبیا و ائمه و اهل ایمان و سلوکشان است و يك بخش هم درباره منحرفین از راه است، که اهل کفر و اهل شرك و اهل بی

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 37

دینی و لائیک می باشند، مجموع مسائل قرآن کریم و آیات کتاب و 113 سوره زیر مجموعه همین مسائلی که در سوره مبارکه حمد می باشد آمده، یعنی مبدا و معاد و راه و راهرو و منحرف از راه که بحث مبدأش، در رابطه با اولوہیت و ربوبیت و رحمت حق در بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است بحث معادش، در مَالِکِ یَوْمَ الدِّیْنِ می باشد بحث راهش در الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ می باشد، راهروش، صِرَاطِ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، انبیا و صدیقین و شهداء، بحث منحرفین هم در غَیْرِ الْمَعْصُوْبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّیْنَ که در ضمن می توانیم به مردم بگوییم کسی که روگردان از نماز است در حقیقت روگردان از قرآن است، روگردان از مبدا و معاد و راه است و روگردان از راهروان راه است بنابراین بی نماز را به این آیه غَیْرِ الْمَعْصُوْبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّیْنَ می توان ترساند البته با زبان عاطفی نه با زبان تهدید، به احتمال قوی می شود بی نمازش را معالجه کرد.

نام دوم: (فاتحه الكتاب) است فتح مصدر و به معنای پیروزی و نصرت می باشد، فاتحه به معنای شروع و ابتدا کردن و به معنای گشاینده است. یعنی ما با این سوره تمام حقایق قرآن را به روی خودمان باز می کنیم، اگر معنی یاری را هم در آن باز بکنیم این می شود که با این سوره ما یاری خدا را به طرف خودمان علما و عملاً جلب می کنیم، سوره مبارکه فاتحه گشاینده ابواب رحمت به روی عباد است، (مفتاح) به معنای کلید از ماده فتح و این سوره مبارکه کلیدی است برای این که درهای ربوبیت رحمانیت و رحیمیت را به روی ما باز بکند و چه بابی در این عالم اعظم و اشرف از باب معرفت می باشد، کدام باب اعظم از علم است، چقدر قرآن مجید اصرار دارد و روایات و اخبار به این که ریز و درشت مردم در حد خودشان دنبال علم باشند، دنبال دانایی باشند، دنبال معرفت باشند، چه تشویقهایی در این باب در روایات آمده کسی که در مجلس علمی بنشیند چقدر فضیلت دارد، حضرت می فرماید: نشستگان در مجلس علم مورد استغفار ملائکه اند و تمام ماهیان دریا و پرندگان هوا برای ایشان استغفار می کنند حالا بخواهیم تأویل هم بکنیم يك مقدار راحت تر باور بکنیم، به تعداد ماهیان دریا و پرندگان هوا، غفران خدا نصیب انسان می شود بخواهیم تأویل هم نکنیم که قرآن مجید بیان کرده، موجودات دارای شعور هستند، دارای درك هستند، به خصوص که کل موجودات خالقشان را می شناسند وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيحَهُمْ «1» چه مانعی دارد که خدا چهره طالبان علم را برای آنها انعکاس بدهد و آنها با شعوری که دارند و با رابطه ای که با پروردگار دارند از خداوند طلب مغفرت بکنند برای طالب علم، یا در روایت دارد کسی که از خانه اش بیرون می آید که برود برای شرکت در مجلس علم قبل از رسیدن به مجلس علم بمیرد مات

شهید، چه بابی از باب علم و معرفت بالاتر که اگر آدم حقایق این سوره را درک نکند، باب علم و معرفت به رویش باز شده، چه معرفتی بالاتر از معرفت به

((1)) اسراء (17): 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 38

حق، معرفت به قیامت، معرفت به راه، معرفت به کیفیت سلوک در راه و معرفت دشمنان که انسان به دام آنان، نیفتد.

تفسیر قرآن جلسه هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

قبل از ورود به بحث مقدمه ای را در رابطه با خود قرآن مجید لازم است عرض بکنم و آن اینکه کتاب خدا به عنوان يك كتاب مبارك نازل شده و به این کلمه در آیات قرآن مجید تصریح شده است، در رابطه با سخن گفتن مسیح با یهود در گهواره، يك مطلب مسیح این بود **وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ «1»** راوی از امام صادق ع سؤال می کند مبارك یعنی چه؟ امام ششم کلمه مبارك را با يك لغت دیگری به صیغه مبالغه ترجمه می کنند می فرمایند: منظور حضرت مسیح از مبارك این بوده که وجود من نفع است هرجا که باشم در هر جایگاهی که قرار بگیرم. بنابراین قرآن مجید کتاب مبارکی است یعنی دارای نفع فراوان ابدی است که مشتقات لغت مبارك، برکت، در قرآن مجید زیاد استعمال شده از جمله درباره خود پروردگار **تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «2»**. سودمند و پر نفع است خدایی که فرمانروای تمام عالم هستی است. قدرت دارد نفعش را در این عالم برساند، چون آیات با اول آیات همه جا در ارتباط است و اما قرآن مجید خودش را شفا می داند البته در قرآن در **3** مورد شفاء ذکر شده که اهل ظرافت و اهل تحقیق می گویند، شفاء اول شفاء عام و شفاء دوم شفاء خاص است و شفاء سوم خاص الخاص است اما شفاء عام می گویند در این آیه است که در سوره مبارکه نحل است.

أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا. بعد از طی این راه که راه الهی است یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ شراب به معنی نوشیدنی و آشامیدنی است.

در عرب نوشیدنیهایی که مست کننده است به عنوان خمر و مسکر از آن تعبیر می شود در ایران به خمر و مسکر می گویند شراب. ولی شراب در قرآن و در روایات و در کلام عرب به معنی مواد آشامیدنی است یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ «3». این یقینی است که غسل درمان کننده دردهای ظاهری و مادی است البته اگر با بدنی تناسب داشته باشد شفاء دوم هم در سوره اسراء است نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «4» قرآن درمان درد هاست نه دل درد و سر درد و دندان درد و استخوان درد بلکه بیماریهای فکری، انحرافات فکری و اعتقادی و اخلاقی و عملی و روانی را درمان می کند.

(1) مريم (19): 31.

(2) ملك (67): 1.

(3) نحل (16): 68 - 69.

(4) اسراء (17): 82.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 39

اما شفاء سوم که خاص الخاص است در سوره صفات آمده، آیات مربوط به حضرت ابراهیم (ع) آمده إِيَّيْ ذَاهِبْ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ «1» که در آیات بعد عنایات پروردگار را نسبت به خودش ذکر می کند و بعد در سوره شعراء می گوید وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «2». شفای من خداست، شفای من پروردگار است. اهل دل می گویند که این شفاء که دیگر شفای بی واسطه است می شود شفای خاص الخاص.

پس لفظ مبارك در باره قرآن به معنای سود فراوان و دائمی است لفظ شفاء به معنای درمان درد است، مطلب دیگری که درباره قرآن است أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا «3». قرآن مجید نور است. یعنی از ذات خود قرآن تعبیر به نور شده است نه اینکه عامل نور است، خودش نور است. أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا که آیه در سوره مبارکه نساء است. این مقدمه را برای این

عرض کردم که بزرگواری بفرمایید وقت بیشتری را در خانه در کتابخانه‌ها برای قرآن مجید هزینه کنید، دقت بیشتری در آیات کتاب خدا کنید، تفاسیر معتبر گذشته و امروز را نهایتاً 6 تا تفسیر، سه تفسیر از گذشته و سه تفسیر از امروز را، هر کدام که ذوق خودتان می‌کشد انتخاب بکنید، و کار بکنید و خیلی هم تکیه به کار دیگران نداشته باشید البته آنها را هم ببینید. آنها هم مایه می‌دهد، زمینه می‌دهد، اندیشه خودتان را، فکر خودتان را هم، بعد از مطالعه این تفاسیر و لغت و ادبیات واقعاً به کار بگیرید، بین خود و قرآن مجید خلوت کنید، جلوه‌های جدید را بعد از مطالعه روایات و قرآن مجید خواهید دید که به قلبتان تجلی خواهد کرد، دیگر دل ماکه از دل مادر موسی کمتر نیست که این دل در ارتباط با الهام ربانی قرار گرفت، نه پیغمبر بود نه دارای مقام عصمت، اما صریحاً در قرآن می‌بینیم می‌فرماید: ما به مادر موسی وحی کردیم. **أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ. أَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَىٰكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ «4»**.

يك مسئله ای که خیلی در فهم قرآن و جلوه‌های جدید قرآنی واقعاً موثر است همانی است که در سوره مبارکه واقعه بیان شده است. **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ «5»**. شاید مردم زمان نزول قرآن جایگاههای ستارگان را خیلی درك نمی‌کردند، که در نظام عالم چه مسئله شگفت آوری است که میلیاردها ستاره در کهکشانها و در فضای گسترده عالم میلیاردها سال است، که در کار هستند و فساد می‌کنند و از آنها تولید نمی‌شود، به خاطر نظمی که بر آنها حاکم است. **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ**. تاویلی هم در این آیه دارند، که مواقع نجوم قلب یا

((1)) صفات (4): 99.

((2)) شعراء (26): 80.

((3)) نساء (4): 174.

((4)) قصص (28): 7.

((5)) واقعه (56): 75.

سینه مبارک پیغمبر است و نجوم هم ائمه طاهرين و اهل بیت (ع) هستند، روایات زیادی هم مرحوم مجلسی نقل می کند، در کافی جلد اول باب **انّ الائمّه هُم علامات الّتي ذكرها الله عزوجل في كتابه**، نیز آورده که **بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ «1»**، امام صادق (ع) می فرماید: منظور از ستارگان ما هستیم که در تاریکیهای فرهنگهای هجوم کنند، مردم را به اهداف پاک هدایت می کنیم، حالا یا مواقع نجوم همین جایگاه مادی ستارگان است، حالا فلک ستارگان است یا سینه پیغمبر عظیم الشان اسلام است، بالآخره آیات قرآن بطن هم دارد **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ «2»**. اگر می دانستید این قسم و این سوگند عظیم است، چرا به مواقع نجوم قسم می خوردند برای اینکه به شما ثابت کنند **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**.

آری! این مطالب ناباب و غیر منطقی که در مورد قرآن می زنید باطل است، و شایسته این کتاب نیست، **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ «3»** اصل این قرآن در لوح محفوظ است، ولی حالا چه کسی می تواند این قرآن مجید را خوب بفهمد **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «4»**.

لایمسه یعنی نمی رسد به این قرآن مگر کسی که دارای طهارت معنوی یعنی تقوای بالا باشد، هر چه آدم از گناه دورتر باشد، و از نفس آلودگان دورتر باشد فهم قرآن برای او آسانتر می شود و آیات شریفه جلوه های جدیدی به قلب انسان می کنند. واقعا ما اگر برکت برای زندگی مان می خواهیم یعنی سود فراوان، دائم، می خواهیم از اینجا بر ایمان شروع می شود و تا ابدیت کشیده خواهد شد که يك سود بسیار مهم قرآن این است که اهل قرآن فردای قیامت از هول قیامت، از فرع اکبر و از دوزخ قطعا در امان خواهند بود.

در روایات هر دو طایفه نقل کرده اند هم شیعه و هم سنی. اگر کسی اهل فاتحه الکتاب بشود به آن معنایی که در روزهای گذشته شنیدید یعنی فقط قاری نباشد هم بخواند هم بفهمد و هم عمل بکند. با توجه به اینکه سوره حمد 7 آیه است از طبقه دوزخ یقینا در امان خواهد بود. نمی شود کسی عبد محبوب حقیقی باشد، آدم با رحیمی هم باشد، نفی شرك هم بکند، وجود او قیامت را باور داشته باشد، فقط خدا را بپرستد و از یاری او بهره مند باشد، سالک صراط مستقیم باشد و **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ** باشد و قیامت دچار عذاب بشود. البته این يك گوشه ای از برکت قرآن مجید است و علاوه بر این اگر ما با قرآن مجید تماس عملی برقرار بکنیم، که شدنی هم هست، یقینا انحرافات اخلاقی و عملی ما معالجه خواهد شد، و اگر اینگونه با قرآن در ارتباط باشیم خودمان هم یکپارچه نور می شویم.

(2) واقعه (56): 75 - 76.

(3) واقعه (56): 77 - 78.

(4) واقعه (56): 79.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 41

يك خطبه ای امیر المومنین دارد که خیلی خطبه خواندنی است، امیر المومنین در این خطبه، این آیه شریفه سوره مبارکه نور را تحلیل معنوی کرده و می‌فرماید:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «1» تا آخر آیه اواسط خطبه درباره این رجال می‌فرماید که خودشان هم در راس این رجال هستند بعد از پیغمبر اکرم (ص)، می‌فرماید: کار اینها بجایی می‌رسد که پروردگار با آنها از قلبشان مناجات می‌کنند، یعنی اینها می‌شوند ساکت خدا برای آنها می‌شود متکلم و در يك ناله‌ای از موسی بن عمران صدای پروردگار را درون مبارك و پاك و طاهرشان می‌شنوند، ما در روایات خودمان هم داریم اگر علاقه دارید خدا با شما حرف بزند قرآن بخوانید، اما چه جور آدم بخواند، که قرآن زبان باز بکند و با باطن انسان حرف بزند.

در کتاب حقایق الاصول آیت الله العظمی حکیم در جلد اول در باب الفاظ آمده که آیا يك لفظ وضع برای حقیقت در معنای اول و معانی بعدی، مجازی است یا نه، يك لفظ می‌تواند اگر 30 تا معنا داشته باشد در همه معانی حقیقت باشد، آقای حکیم يك داستانی را نقل می‌کنند در همین بحث الفاظ از مرحوم آیت الله العظمی آقا اسماعیل صدر که ایشان فرموده بودند، ما رفتیم خدمت آخوند ملا فتح علی سلطان آبادی که اهل همین اراك بوده، اراك قبلاً منطقه اش را سلطان آباد می‌گفتند.

مرحوم آخوند ملا فتح علی سلطان آبادی از ایشان درخواست تفسیر قرآن کرد، ایشان فرمودند: من فقط بعد از نماز مغرب و عشاء وقت دارم، ما يك تعدادی از فضلاء معروف زمان میرزای شیرازی، که معلوم می‌شود قرآن دریایی است، که حتی این چند نفر با خواندن 10، 12 رشته علمی محتاج بودند به تفسیر قرآن، آن هم از زبان کسی که واقعا جزء گروه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ بودند، شب اول ایشان درس را شروع کردند یکساعت هم طول کشید، محور بحث این آیه شریفه سوره مبارکه حجرات بود که خداوند می‌فرماید: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ

و الْعَصِيَانِ. أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ «2» ببینید دل باید به کجا برسد که پروردگار عالم آرایشگر دل بشود. مطلب کمی نیست که پروردگار عزیز عالم، قلم اراده اش را به طرف دل متوجه بکند و آرایشگر دل و زیبا کننده دل بشود، حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ. یکی بحث محبوب کردن ایمان است، که ایمان بشود معشوق شما و یکی هم آرایش کردن این معشوق است. حالا خدا بخواهد آرایش بکند، آرایش خدا مثل این آرایشگاهها نیست که مثلاً ما در يك روایتی داریم که بهشت به پروردگار عالم عرضه داشت: من را آرایش بده یعنی الان این صورت طبیعی من است، حالا من را آرایش بده من را زیباتر کن، پروردگار به او خطاب می کند أَلَمْ أَزَيِّنْكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ «3»

(1) نهج البلاغه: خطبه.

(2) حجرات (49): 7.

(3) بحار الانوار: 306 / 43، باب 12؛ كشف الغمه: 1 / 525.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 42

آیا من تو را به چهره حسن و حسین آرایش نکردم، این زیبایی تو را با این دو چهره کامل نکردم، تمام نکردم، يك مطلب در آیه مسئله محبوب شدن ایمان است، يك مسئله جدا است یکی زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ. آرایش دادن ایمان است حالا این آرایش دادن ایمان به اینکه وجود نوری ائمه طاهرين در قلب جلوه بدهد، وجود نوری در اصول کافی هم هست، ببینید که ما در دل شیعیانمان هر 14 نفرمان حضور نوری داریم، یا اگر کسی بخواهد ما را بشناسد با كمك نورانیت می تواند ما را بشناسد، معرفتی بالنورانيه «1».

کلام وجود مبارك امام باقر (ع) است، يك بحث حبيب است يك بحث هم زين است. حالا ایشان در کتاب حقایق الاصول بیان نمی کنند که کجای آیه را ایشان اینجور برای ما تفسیر کردند، می فرمایند شب اول این قدر عالی این آیه برای ما بیان شد که برای ما جدید بود و فکر کردیم که هر چه حرف در این آیه بوده زده شد، حالا فردا شب برویم ببینیم چه آیه ای را محور قرار می دهد یعنی آقای حکیم نقل می کنند حداقل 30 شب ایشان همین آیه را محور تفسیر قرار دادند و هر شب بهتر از شب قبل با مطالب بیشتر، با مطالب مهم تر آیه را برای ما توضیح دادند، ببینید اینها جلوه های جدید قرآن بر قلب مطهرهون است و آنهایی که در قرآن زحمت کشیدند.

اینکه عرض می‌کنم حداقل 2 ساعت برای قرآن در 24 ساعت وقت بگذارید، احساس خستگی نکنید، امیر المومنین (ع) می‌فرماید: گوش به بدنتان ندهید، نگویید حال ندارم، حالا امشب را يك ساعت ببینیم، حوصله ندارم، امیر المومنین می‌فرماید: اختیار بدن دست خودتان است، به هرچی عادت بدهید به همان عادت می‌کند، من الان شاید شبانه روز نزدیک به 12 ساعت و روز جمعه اغلب ایام من 12 ساعت کار مطالعه و نوشتن دارم، اینقدر این مسئله تکرار شده که با من یکی شده، و برای من لذت دارد، اگر يك وقت کارم، یا مطالعه ام، یا نوشتنم، یا حفظ کردم، یا گفتم، تعطیل بشود، واقعاً برایم کسالت آور است، شما گوش به خستگی بدن ندهید، شما بدانید اگر با قرآن ارتباط عملی بگیرید، البته با مرکب تقوا، خدا هم به یقین یاری می‌کند، وعده داده است، **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** «2» چه یاری دادنی بخدا بهتر از اینکه آدم به کتابش پردازد، از کتابش مطلب کشف بکند، و با کتابش چگونه ای رابطه برقرار بکند که بتواند به مردم هم انتقال بدهد، چه کاری در عالم از این بالاتر، پیغمبر و ائمه نزدیک به 3 قرن بین مردم بودند، از روز اول بعثت تا لحظه ولادت امام عص، در این 3 قرن چه کردند و کجا هزینه کردند، خودشان را غیر اینکه هزینه قرآن کردند، زحمت کشیدند قرائت و معنا و زمینه عمل کردن به

(1) ((بحار الانوار: 1/26، باب 14، حدیث 1.

(2) ((محمد (47): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 43

قرآن یاد مردم دادند، امیر المومنین (ع) می‌فرماید: این روایت را واقعاً غنیمت بدانید **اهل القرآن هم اهل الله و خاصته** «1».

یکی دیگر از اسامی سوره حمد غیر از ام الكتاب و فاتحه الكتاب که توضیح کاملش را دیروز شنیدید حمد است. علت نامگذاری آن هم معلوم است بعضی سوره‌ها از يك لغت آن استفاده شده و با همان، سوره را نامگذاری کردند، دلیل این نامگذاری هم آیه شریفه الحمد لله رب العالمین است اسم دیگر آن سبع المثانی است که توضیح این نام‌ها را در جلسات بعدی عرض خواهم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

از اسامی دیگر سوره حمد سبع المثانی است، به نظر می‌رسد این اسم مرکب از همه اسامی سوره مبارکه حمد مهم تر باشد و معنای گسترده تری هم دارد، ثلاثی مجرد مثانی، ثنی است، بهتر این است که این لغت و مشتقات و استعمالش را در قرآن مجید ببینیم، تا با کمک خود قرآن کریم به معنای گسترده سبع المثانی برسیم، در سوره قلم آیات 17 و 18 این لغت به صورت فعل مضارع به کار گرفته شده است، البته لغت هم جنبه ایجابی دارد و هم جنبه سلبی دارد به خصوص به این آیات قرآن ریشه این لغت را به معنای انصراف و توجه از جانبی به جانب دیگر گرفته اند، حالا معنی ایجابی و سلبی را در این آیه شریفه می‌بینیم.

يك داستان بسیار مهم و عبرت آمیزی را در سوره قلم نقل می‌کند که به احتمال قوی این داستان در یمن که در گذشته معروف به سبأ بود (سوره‌ای هم به نام این کشور در قرآن است) اتفاق افتاده است، داستان پدری با سه فرزند که پدر از نظر مالی و ثروت کاملاً در راه خدا بوده است و فرزندان بعد از مرگ پدر از نظر ثروت و مال کاملاً از راه خدا منحرف شده‌اند، به عذاب نابودی ثروت هم دچار شدند علّش را پروردگار در آیه هفدهم و هجدهم بیان می‌کند **إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّهَا مُّصْبِحِينَ «2»** اَوّل طلوع صبح وقتی که این سه برادر به طرف باغ آبادشان حرکت کردند که خود را به باغ برسانند برای چیدن میوه‌ها، فصل رسیدن میوه هم بوده، قسم خوردند که صبحگاهان تمام میوه‌های باغ را بچینند و **لَا يَسْتَنْتُونَ** این لغت ثنی و **لَا يَسْتَنْتُونَ «3»** یعنی چه؟ یعنی به جای این که مثل پدرشان (این جنبه ایجابی لغت است توجهی به مستحق داشته باشند و مانند زمان پدر سهم مساکین و فقرا و اهل استحقاق را بدهند و **لَا يَسْتَنْتُونَ** به این ناحیه الهی که انفاق باشد و حل مشکل مساکین و فقرا توجهی نکردند یعنی به این جانب برنگشتند و **لَا يَسْتَنْتُونَ** به این جانب فکر

(1) وسائل الشیعه: 168/6، باب 1، حدیث 7644.

(2) قلم (68): 17.

(3) قلم (68): 18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 44

نکردند، **وَ لَا يَسْتَنْتُونَ** جنبه ایجابیش این بود که توجه بکنند، جنبه سلبیش این بود که **وَ لَا يَسْتَنْتُونَ** توجهشان را از فقرا و مساکین برگردانند به طرف تکاثر میوه‌ها که بفروشد و پولش را روی هم دسته کنند و ثروتمندتر بشوند، این يك آیه در سوره مبارکه حج آیه نهم خیلی روشن‌تر است، **ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «1»** کاملاً این جا عنایت می‌کند، (ثانی) در این جا به معنی دو نیست در سوره مبارکه

نساء ما این لغت را داریم **مَثْنِي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ «2»** که بیشتر به نظر می‌رسد **مَثْنِي** یعنی می‌تواند توجهش را به همسر دیگری منعطف بکند اگر اهل عدالت باشد اگر بتواند حق هر دو را کاملاً رعایت بکند اگر نیازمند به همسر دوم باشد **(ثَانِي عَطْفِهِ)** ثانی عطف هر دو با هم دیگر است، در اصطلاح به معنای این است که متکبرانه از حق روی برگرداند و توجهش را معطوف به غیر حق کرد، این جا هم جنبه ایجابی و سلبی کاملاً لحاظ شده، متکبرانه از حق روی برگرداند و معطوف به غیر حق شد، باید رو به حق داشت این جنبه ایجابی اش است، اما روی قلبش را و توجهش را متکبرانه از حق که حالا قرآن یا پروردگار یا نبوت است برگرداند که چه کار بکند **لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** برای این که عباد خدا را از راه پروردگار گمراه بکند.

سوره مبارکه‌ی هود آیه 5 **أَلَا إِنَّهُمْ يَمُوتُونَ ۖ سُدُورُهُمْ «3»** می‌بینید در این آیات به معنی دو تا نیست که حالا ما سبع المثانی را بگوییم که این اسم علتش این است که دو بار نازل شده یکی در مکه یکی در مدینه، یا چون در نمازهای واجب دو بار خوانده می‌شود، **يك** معنی خیلی عالی تری دارد که عرض می‌کنم، این تطبیق به چه معنایی است سوره هود آیه 5 **أَلَا إِنَّهُمْ يَمُوتُونَ ۖ سُدُورُهُمْ** یعنی **يك** آدمی که سرش بالا بوده و به طرف جلو توجه داشته، حالا توجه و سرش را می‌آورد پایین تا نزدیک سینه اش به اصطلاح **يك** حالتی به خودش می‌گیرد که صدای قرآن را از زبان پیغمبر یا از زبان قاریان قرآن نشنود این معنای **يَمُوتُونَ ۖ سُدُورُهُمْ** سر را به طرف سینه برگرداند، سر را از رو به رو به طرف سینه قرار دادن از جهتی به جهت دیگر رو کردن، خداوند نیکوترین سخن را نازل کرد کلمه‌ی نزول را هم شما در قرآن مجید با مشتقات مختلفی می‌بینید تنزیل، انزل، انزل، نزل اینها معانی یک نیست قطعاً در هر کدام از این لغات حقیقتی لحاظ شده، در بعضی هایش تدریج لحاظ شده، در بعضی هایش دفع لحاظ شده، آنجایی که معنی دفعی می‌دهد مربوط به این است که پروردگار عالم کل قرآن را **يك** بار از عمق علم خودش به لوح محفوظ منعکس کرده بعد به جبرئیل فرمان می‌داده آیات لازم را از لوح می‌گرفته یا از خود حضرت حق می‌گرفته تدریجاً در طول بیست و سه سال به پیغمبر نازل می‌کرده یا این که اول بعثت دفعه‌تاً به قلب مبارکشان نازل شده و جبرئیل می‌آمده که این آیات اعلام بشود.

(1) حج (22): 9.

(2) نساء (4): 3.

(3) هود (11): 5.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 45

این‌ها بخش در کتب مربوط به قرآن شده، مخصوصاً کتابهای مرحوم معرفت (ره)

هدف ما از درس خواندن این است که قرآن و روایات را بین مردم ببریم، ما که بحث مشتق کفایه و بحث استصحاب رسائل را نمی‌توانیم در بین مردم ببریم، بلکه این‌ها را باید بخوانیم تا راه استدلال را پیدا کرده، مسلط به عربی بشویم، اینها همه را باید مقدمه قرار داد یعنی از جامع المقدمات تا درس خارج را باید مقدمه قرآن قرار داد، هدف را باید قرآن و روایات قرار داد **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ «1»** خداوند نیکوترین سخن را نازل کرده که این نیکوترین سخن عبارت است از کتاب متشابه، کلمه متشابه در قرآن، در آیات بهشت آمده، در رابطه با خود آیات محکم و متشابهات آمده، هر کدام هم معنای خاص خودش را دارد، اینجا متشابه به معنی مثل و مانند است، به معنی شبیه است، نه به معنی آیات قابل تأویل، متشابه این جا در مقابل محکومات نیست، متشابه شبیه به حقایق و اصولی است که در کتابهای گذشته نازل شده که مجموعه کتابهای گذشته هم همان اسلام است، پروردگار است، باب عقاید است، باب اعمال است، باب اخلاق است، یا از این نظر قرآن متشابه است یعنی شبیه کتب قبل است یا نه در بلاغت و فصاحت و استحکام و استواری تمام آیات این کتاب با همدیگر مثل و مانند است، شبیه همدیگر است **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ** کتاب متشابه مثانی که این مثانی دقیقاً صفت کتاب است مثانی این کتاب مثانی است یعنی دو تا قرآن است، قطعاً این معنا را نمی‌دهد، دو تا قرآن نیست، معنایش این است، مثانی مردم را به حقایق ماوراء عالم توجه می‌دهد، به مبدا و معاد توجه می‌دهد، به وظایف و تکالیف و مسئولیت‌ها و حلال و حرام خدا و در يك جمله کار این کتاب این است که معنی مثانی است **يسوق الناس الى كمال وجودهم «2»** چون انسان دارای دو کمال است، يك کمال تکوینی است که آن دست خود آدم نیست، از جنین شدن آن کمال شروع می‌شود تا اوج جوانی حالا هر سنی که هست از قدم من یادم است می‌گفتند چهل سالگی اوج کمال بدن و مسائل مربوط به بدن است، این کمال تکوینی است که خوب ربطی به خود آدم ندارد، يك کمال هم کمال تشریعی است که وجود انسان را خدا آفریده برای عبادت، برای معرفت، برای علم، برای دانش، برای بینش، برای

بصیرت، برای متخلق شدن به حسنات اخلاقی، کلام دوم مثانی یعنی **یسوق الناس الی کمال وجودهم** رشد بدهد این انسان را و نهایتاً تبدیلهش بکند به شجره طیبه **أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ «3»** در حد ظرفیت خودش این کار هم کار قرآن است و کار اهل بیت که معانی قرآن پیششان است **یسوق الناس الی کمال وجودهم و سعادة انفسهم «4»** مثانی برای

(1) زمر (39): 23.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 34 / 2.

(3) ابراهيم (14): 24.

(4) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 34 / 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 46

این است که قرآن مجید مردم را به سعادتشان چه در دنیا و چه در آخرت سوق بدهد، کرامت انسانی را تحقق بدهد، خوب تقریباً از این چهار آیه شریفه، ریشه مثانی معلوم شد تمام معارف اعم از معارف الهی یا معارف بشری وقتی آدم عمقش را نگاه می کند نهایتاً منتهی می شود به معرفت حق و معرفت اسماء و صفات حق چون آدم وقتی خداشناس بشود و واقعاً دنبال خدا را بگیرد، شوون خدا را هم خواهد شناخت، معاد را خواهد شناخت، نبوت را خواهد شناخت، این است که در دعاهاى ما يك ظرفیتی هم بکار بردند اولین

درخواست ائمه (ع) این بوده **اللهم عرفنى نفسك «1»** بعد **نفسك**، **حجتك**، **نبیک**، ببینید آدم وقتی برود سراغ خدا، نهایتاً سراغ قرآنش می رود، سراغ خواسته هایش می رود، سراغ انبیائش می رود، سراغ معاد می رود، معارف همه منتهی می شود به معرفت حق و اسماء و صفات حق و به لحاظ ثانوی این معارف اگر هضم بشود در قلب و در عقل موجب انصراف از غیر حق و تحقق توحید می شود، این معنی مثانی که هم جنبه ایجابی دارد هم جنبه سلبی، جنبه ایجابی اش را در آیه زمر عنایت فرمودید کتاب متشابه مثانی این جنبه ایجابی است، جنبه سلبی این است که آدم را از غیر حق سلب می کند، بر می گرداند، منصرف می کند، و یکپارچه همه ی وجود خود را به طرف پروردگار عالم می کند و اطلاق (سبع المثانی) به

(فاتحه الكتاب) به همین اعتبار است، به همین اعتبار معنای واقعی مثانی است، چون در این فاتحه هفت مورد را باید توجه کرد:

- 1- **فَإِنَّ فِيهَا تَوْجَّهًا** اولاً الى **سَمِىَ اللهُ** و جهته **معرضاً عن التَّوَجُّهِ إِلَى أَسْمَاءٍ آخِرٍ «2»**، حالا شما این جا باید به قرآن مراجعه کنید ببینید انبیاء خدا به بت پرستان می گفتند **إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا «3»** این اسمهایی که روی این بتها گذاشتید اسم است، لفظ است و اگر تعقل بکنید نشان می دهد که هیچ کاری از دست این بتها بر نمی آید، این اسمها قلابی است، اسم حقیقی مال پروردگار است وقتی می گوئیم رب حقیقتاً او مالک آدم است، وقتی می گوئیم رحمان حقیقتاً از آثار رحمانیتش انواع نعمتهاست، وقتی می گوئیم غفور واقعاً آمرزنده است، يك مرحله مثانی بودن فاتحه این است **فان فيها توجَّهًا** اولاً الى **سَمِىَ اللهُ** و جهته به جهت خدا آدم را توجه می دهد از همه جهات خلاف، اگر آدم در عمق فاتحه وارد بشود اصلاح می گردد و بسم الله الرحمن الرحيم در حقیقت یعنی منصرف **معرضاً عن التَّوَجُّهِ إِلَى أَسْمَاءٍ آخِرٍ** آدم را از این اسامی بی معنای **يُوكَّ** نجات می دهد و از طریق اسماء که اشاره ی به مسمی واقعی است آدم متوجه قدرت بی نهایت عالم می کند.
- 2- **ثُمَّ تَوْجَّهًا ثَانِيًا إِلَى حَمْدِهِ** و تعریف جماله و عظمت **معرضاً عن تعاريف آخِرٍ** آدم را از تملق باز می دارد اگر بنا باشد آدم مدح بکند، جمال و جلال و عظمت پروردگار را تعریف بکند، انبیا را که از شوون او هستند

(1) ((الكافي: 1/ 337، حديث 5.

(2) ((التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 2/ 33.

(3) ((نجم (53): 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 47

تعریف بکند خوبیهای مردم را که رشحه ای از محسن بودن پروردگار است با توجه به حضرت تعریف بکند.

ثَالِثًا إِلَى رَحْمَانِيَّتِهِ الْعَامَّةِ الشَّامِلَةِ وَ رَحِيمِيَّةِ الْخَاصَّةِ **معرضاً عن نعم ظاهريَّة من آخِرِينَ** انسان را توجه به رحمانیت عام حق می دهد که عامل هزینه کردن این همه نعمت ها برای انسان است و عامل فرستادن انبیا و کتب آسمانی و عامل در اختیار دادن بهشت به انسان است و توجه انسان را از همه ظواهر بر می گرداند.

رابعاً التوجه الى أنه تعالى المالك المطلق في يوم الدين لجزاء المحسنين و المسيئين و أنّ غيره تعالى يك مرحله توحيد عالي است لا يملك لنفسه و لا لغيره نفعاً و لا ضرّاً اين سوره مبارکه، آدم را توجه می دهد به مالکیت همه جانبه خدا در قیامت چون ملکیت در دنیا بی اعتبار شده و تمام این ملکیت ها باطل می شود، تنها يك مالکیت می ماند آنهم برای پروردگار است برای جزای نیکوکاران و جریمه بدکاران و وقتی آدم عمق این مالکیت را نگاه کرد و فهمید که لا يملك لنفسه نفعاً و لا ضرّاً دیگر احساس مالکیت برای خودش نمی کند، در این احساس مالکیت برای خودش بخل می آید، حرص می آید، و وقتی که آدم مالک مطلق را خدا بداند و خودش را مملوک بداند خیلی خوب تصفیه می شود.

خامساً: التوجه الخالص اليه في العباداً و الاستعانه منه تعالى و الانصراف عن غيره تعالى سوره حمد آدم را يك توجه بی شائبه و خالص در عبادت می دهد و کمک گیری از او و این که غیر آن مثل خودت ضعیف است، مثل خودت ناتوان است اگر بخواهی به غیر مراجعه بکنی اول باید به پروردگار مراجعه بکنی، مسبب الاسباب اوست، که خدایا دل این آدم را برگرداند به طرف من که مشکل آدم را با عنایت تو حل بکند این عیبی ندارد.

سادساً: طلب الهدايه الى الصراط المستقيم في السعادة و السير الى الكمال و الانصراف عن الطرق الى غيره سوره حمد توجه انسان را می برد طرف صراط مستقیم که سعادت از دل این صراط در می آید و سیر به سوی کمال و اینکه هر جاده ای جاده ی انحرافی است، بنابراین آدم را انصراف می دهد عن الطرق الى غيره که آدم در جاده ای نیفتد که به جانب غیر پروردگار برود، آخر عمر يك دفعه سر از دامن شیطان و فسق در آورد.

سابعاً تعيين الصراط و تعريفه و توضيحه «1» را انعطاف می دهد انصراف می دهد، توجه می دهد از غیر جاده ها به صراط و تعریف صراط و توضیح صراط که این راه همان راه اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ است، که النبین و الصديقين و الشهداء و الصالحين هستند. این تقریباً دور نمایی از معنای سبع المثانی است چند معنای دیگر باقی مانده که در جلسات بعد بیان می کنم.

تفسیر قرآن جلسه دهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 48

سوره مبارکه حمد، به خاطر گستردگی حقایقی که از مبدا و معاد و راه و سالک راه و منحرفین از راه، در آن هست با همه سوره ها، از نظر بار معنوی و اسامی و نامها فرق می کند. هر اسمی از اسامی این سوره مبارکه دلالت بر حقیقی یا حقایقی دارد. در جلسه قبل در باب سبع المثانی ملاحظه کردید که سوره در ارتباط با حقایق هفتگانه بی نظیری است.

یعنی اگر قرائت کننده این سوره را بفهمد و دل به این سوره بدهد. توجه خواننده را تصحیح می کند و روی دل خواننده را به جانب حقایق هستی عالم منعطف می کند و او را از گرفتار بودن به تعلقات غیر خدایی نجات می دهد. و باعث می شود که خواننده سوره حمد تمام ارتباطات او با ظاهر عالم و با نعمتها، بر این اساس بشود که همه ابزار و عناصر وسایل مادی را دنبال خودش به طرف عالم معنا و به طرف حق بکشد. به عبارت دیگر نسبت به همه چیز از امور مادی امام می شود. و امور غیر خدایی نسبت به او ماموم می شود. اوست که همه ابزار و نعمتها را، دنبال خودش می کشد برای اینکه تبدیل به واقعیات معنوی بشود.

این مسئله در قرآن مجید به صورتهای گوناگون آمده است. من يك آیه برای نمونه قرائت می کنم که خود شما با این نمونه بتوانید آیات دیگر را بدست بیاورید. در سوره مبارکه توبه است: پروردگار عالم بازار قیامت را این گونه شرح می دهد. که يك بازاری است با يك مشتری، دوتا ندارد، اما فروشنده زیاد دارد. علت اینکه يك مشتری، دارد چون قیمت جنس فروشندگان را غیر آن مشتری کسی ندارد. نه ملائکه، نه انبیاء، نه اولیاء، نه دیگر انسانها، این يك مشتری خدا است فروشندگان فقط يك گروهند که جنس قابل فروش را به این مشتری دارند، دیگران این جنس را ندارند، این فروشندگان اهل ایمان هستند مومنان واقعی هستند. مثنی جان و مال آنها است خریدار پروردگار است، ثمن بهشت است.

تمام این مسائل از این آیه شریفه در می آید و إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ «1». باء، باء عوض است که در ادبیات خواننده اید معنای این باء با توجه به متن آیه باء بدل و باء عوض می باشد إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى خدا می خرد، کلمه شری معنی دو پهلوی دارد هم به معنی فروش و هم به معنی خرید است اینجا به معنی خریدن است. خدا می خرد از اهل ایمان جان آنها را، چه جانی می خرد، پروردگار، جانی که دینی باشد، جانی که هزینه دین شده باشد، جانی که در عبادت خدا مصرف شده باشد. البته جان در تمام برنامه های مثبت با بدن شریک است به همین خاطر که ما در عین آن همه مطالب فلسفی، به معادی قائلیم که قرآن قائل است. یعنی معاد با همین بدن و با همین جان است، با همین هویت است با همین حیثیت است.

ما معاد روحانی محض را قبول نداریم، چون در معاد روحانی محض بحثی از جسم مطرح نیست ولی در این معاد قرآن بلی قادرین علی أَنْ تُسَوِّيَ

(1) توبه (9): 111.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 49

بَنَانَهُ «1». ما قادریم که سر انگشتان دست مردم را با همین کیفیت و صورت و حالت و نقشه در قیامت بیاوریم.

اینکه در آیات قرآن هم هست، تَكَلَّمْنَا أَيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «2». خود روح که به تنهای دست و پا ندارد. یا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ «3». روح که پوست ندارد. با آیات قرآن مجید ما در فلسفه نسبت به معاد گیر نمی کنیم و سوسه نمی شویم، به تردید نمی افتیم. جان مردم را می خرنند البته با شرکت بدن، مال مومنین را می خرنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ «4». یعنی ثمن بهشت است، مشتری پروردگار است، فروشنده مومن است. با توجه به این حقیقت شما در همین سوره توبه که پروردگار می فرماید. اموال را به عوض بهشت می خرم. در همین سوره توبه درباره اموال این آیه را هم ملاحظه کنید.

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «5». خیلی عجیب است آیه را که آدم دقت می کند. يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ. یعنی جمع کردن ثروت، خزینه کردن ثروت، انبار کردن ثروت، بالا بردن ثروت در این بانکها وَ لَا يُنْفِقُوهَا. اینکه انفاق راجع به مال و ثروت جمع شده را مطرح می کند معلوم می شود مال، مال حلال است چون حکم انفاق به مال حرام نمی خورد. مال حرام يك حکم بیشتر ندارد از يد اهل حرام خارج بشود و به مالکان آنها برگردد و لو مالک بی دین و لائیک و کافر غیر حربی، مشرک غیر حربی باشد.

یکی از یاران امام صادق می خواهد مکه برود، ظاهراً مکه واجب هم بوده صحبت دین پیش آمد که آدم باید در وطن خودش يك پاکسازی کامل بکند از خودش و زندگی خودش و بعد به حج برود. من سه تا رساله برای بعثه نوشتم، چاپ شده، بنام در بارگاه نور، چهل حدیث حج، و حج در آینه عرفان. خودشان چاپ کردند. وقتی این سه رساله را می نوشتم، فهمیدم تمام بار سنگین حج مال قبل از حج است نه مال اعمال حج. کسی که می خواهد به حج برود، يك برنامه ای که باید انجام بدهد تصفیه مالش است. اگر 5 میلیون تومان از 5 میلیارد مال را تخمیس کنم و با آن بروم حج و

با همین هم لباس احرام بخرم، حوله بخرم، پول گوسفند بدهم، مرحوم آیت الله العظمی خویی يك چنین تصفیه را قبول نداشت، می فرمود خمس مشاع در کل مال است با 5 میلیون تومان با توجه به مشاع بودن خمس، اگر خمسش را بدهند پاك نمی شود. حالا کاری به مسائل فقهی حج ندارم، بار سنگین حج مال قبل از حج است توی سه تا رساله من، به این نتیجه رسیدم. که حج با این اصراری که

(1) قیامت (75): 4.

(2) یس (36): 65.

(3) فصلت (41): 20.

(4) توبه (9): 111.

(5) توبه (9): 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 50

خدا دارد وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ «1». یا آن روایتی که در رساله های گذشتگان نقل شده بود کسی که حج ندارد وقت مرگش به او می گویند فَلَيَمُتْ يَهُودِيًّا او نصرانيًّا «2». با توجه به اینکه شب 21 امير المؤمنين فرمود: الله الله في بيت ربكم لا تخلّوه ما بقيتم «3». و بعد هم فرمودند: این خانه را خالی نگذارید اینجا باید هر سال پر باشد از تمام مطالبی که عرض شد نتیجه می گیریم که مال مورد انفاق مال حلال است.

الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. عاقبت ماندن این مال و مردن صاحبش این می شود. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. خیلی راحت می گوید پول باعث می شود شما به جهنم بروید. آنجا هم می گوید پول باعث می شود بهشت بروید. اینجا که می گوید پول باعث می شود شما بروید به جهنم، معلوم می شود اینجا مالک ماموم پول است. ماموم در حوزه جاذبه پول است، آنجایی که می گوید پول باعث می شود شما بروید بهشت، مومن امام پول است یعنی پول را دنبال خودش می کشد، خودش هم دارد به طرف پروردگار عالم حرکت می کند و به همین تناسب زن و بچه اش را هم دنبال خودش می کشد، حالا آمدند که آمدند اگر به اختیار خودشان مثل پسر نوح نیامدند، باری به دوش پدر نیست.

لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «4» یا در آیه شریفه إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ. وقتی فرهنگ آدمها را نخواهند حالا این دشمنی به صورت قلبی نیست، بلکه عملی است و آدم با زبان لین و با ارائه دلیل می خواهد اینها را دنبال خودش بکشد و اینها حاضر نمی شوند، دیگر چیزی به گردن آدم نیست. اینها امام دوستانشان و امام زن و بچه و امام پولشان هستند.

اگر سوره حمد خوب درك بشود و در قلب آدم خوب تحلیل بشود، توجه انسان از تعلقات به متعلقاتی که بریده از پروردگار هستند بر می گردد و به جانب پروردگار عالم می رود.

از اسامی دیگر سوره، وافیه است و فی یعنی کامل و تمام. يُؤْتِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ «5». یعنی تمام أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ «6». یعنی پر بدهید، کامل بدهید. وافیه یعنی این سوره خودش، جملات آن، حروف آن باید کامل خوانده بشود و کمترین نقصی در آن نیاید، يك حرفش را آدم بیندازد کامل نیست. آن نماز، نماز نخواهد بود يك دال آن، يك صاد آن، يك واو، آن نباید بیفتد، چه برسد به آن که بسم الله آن حذف بشود که حالا به بحث این مسئله می رسیم، سوره 7 آیه است و بزرگترین علمای اهل سنت مانند شافعی، فخر رازی و شخصیت های دیگر آنها، قبول دارند و روایت هایی را از ابن عباس، حتی ابوهریره بازرگان حدیث، مرد پلید چند چهره، وضاع حدیث و

(1) آل عمران (3): 97.

(2) الکافی: 269 / 4، حدیث 5.

(3) نهج البلاغه: نامه 47 (و من وصیت له (ع) للحسن و الحسين (ع) لما ضربه ابن ملجم لعنه الله).

(4) منافقون (63): 9.

(5) زمر (39): 10.

(6) انعام (6): 152.

دروغ زن به پیغمبر، این آدم هم روایت دارد که سوره حمد 7 آیه است. سوره حمد کی وافیہ است وقتی کل آیات خوانده بشود کل جمالات خوانده بشود و کل حرفهای آن به زبان ظاهر بشود.

يك نام دیگر آن کافیه است کفایت، بس بودن، معنی آن این است این 7 آیه و این سوره کوتاه و مختصر در رکعت اول و دوم نماز کافی از جمیع سوره های قرآن، ولی کل سوره های قرآن کافی از حمد نیست. یعنی بجای حمد اگر آدم بیاید سوره بقره را بخواند و بعد يك سوره کوچک، آن نماز باطل است. کافیه یعنی این سوره با همه کوتاهی آن و مختصر بودن و مجمل بودن برای تحقق آن نماز ی که خدا می خواهد کفایت از همه سوره ها می کند، ولی هیچ سوره ای کفایت از سوره حمد نمی کند.

نام دیگری که برای سوره حمد گفته اند شافیہ است. شافیہ یعنی شفا دهنده. با توجه به بحث دیروز و مقدمه امروز که اگر خدایی نکرده قلب تعلق داشته باشد به متعلقات غیر خدایی، این بدترین بیماری است و این بیماری را فهم عمیق این سوره علاج می کند البته برای کسی که واقعا درمان را بخواند، واقعا علاج را بخواند، واقعا بخواند تبدیل به يك انسان خدایی محض بشود. این را یقین بدانید کسی که در ارتباط حقیقی با این سوره است نمی تواند متکبر باشد، نمی تواند بخجل باشد، نمی تواند ریا کار باشد، نمی تواند درسش و علمش حجاب اکبر باشد، بلکه علم برای نور است و همه رفتار و کردار و منش او با ارتباط با سوره مبارکه حمد نور است. حالا برای اینکه بیشتر عظمت این سوره و محتویات آن روشن بشود، يك روایت از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام درباره سوره حمد نقل می کنند من هنوز این روایت را در منابع خودمان پیدا نکردم. اما فخر رازی در تفسیر ده جلدیش، جلد اول صفحه 178 این روایت را نقل می کند:

عَنِ الْحُسَيْنِ (ع) انزل الله تعالى مأثمه و اربعه كتب من السماء در بعضی روایات تعداد کتابهای نازل شده، برابر تعداد سوره های قرآن است 114 تا است، در این روایت امام حسین می فرماید 104 کتاب نازل شده است فأودع علوم المائه فی الاربعه. خداوند تمام حقایق آن 100 کتاب را منتقل به 4 کتاب کرده. و در قرآن از تورات و انجیل و زبور و فرقان بحث شده است. علوم همه آمده در این 4 کتاب. علوم تورات و انجیل و زبور را حضرت می فرماید: ثم اودع علوم هذه الاربعه فی الفرقان. علوم این چهار کتاب را پروردگار در فرقان جمع کرده ثم اودع علوم الفرقان فی المفصل پروردگار عالم علوم همه قرآن در سوره های 14 گانه قرار داده. ثم اودع علوم المفصل فی الفاتحه. سپس علوم کل سوره های قرآن را البته بطور مجمل در فاتحه آورده، حضرت می فرماید: فمن علم تفسیر الفاتحه كان كمن علم جميع كتب الله المنزله.

درك حقایق سوره حمد بستگی به ظرفیت انسان دارد. فمن علم تفسیر الفاتحه كان كمن علم جميع كتب الله المنزله. ما در مقابل این مسائل بسیار عظیم ابدان باید دلسردی یا ناامیدی به خودمان راه بدهیم که حالا ما کجا و قرآن کجا.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 52

بالاخره لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا «1» حضرت ابی عبدالله الحسین می فرماید: ومن قرأها فكأنما قرأ التوراه و الانجیل و الزبور و الفرقان «2». خیلی عجیب است که ما شبانه روز 5 وقت صبح و ظهرین و عشاءین 10 بار سوره مبارکه فاتحه را می خوانیم پس ما به اندازه 4 کتاب که قرائت کنیم در هر بار ثواب می بریم، یعنی وقتی در نماز سوره حمد را می خوانیم ثواب قرائت تورات، انجیل، زبور، کل قرآن مجید را به ما عنایت می کنند، واقعا چقدر عجیب است و عجیب تر، نمازی که این سوره از ارکانش است و چقدر شگفت آمیزتر است، این 17 رکعت را خدا به ما واجب کرده، انگار پروردگار از شدت محبت به ما اصرار شدید دارد که ما را ببرد به بهشت و از جهنم مصون بدارد.

تفسیر قرآن جلسه یازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

یکی از دوستان دیروز اظهار می کردند که ما علاقه داریم زودتر وارد تفسیر آیات سوره مبارکه حمد شویم من عرض کردم از ابتدای طلبگی عادت این بوده است که مطالب مربوط به پروردگار قیامت، انبیاء، ائمه، قرآن کریم و حتی احکام حلال و حرام را که می خواستم برای مردم بگویم که این عادت هم جواب خوبی داده است و فوق العاده هم سودمند بوده است و هم زمینه پذیرش حقایق را در مستمع بیشتر فراهم کرده است و آن این بوده است که يك بخش از برنامه هایمان را نشان دادن عظمت موضوع و متعلق قرار می دادم مثلاً در بحث مربوط به قرآن با توجه به این که خداوند متعال از آیاتش تعبیر به قول ثقیل می کند یعنی حرف های این کتاب حرف های معمولی و کلاس اولی نیست بار معنوی آیات آن قدر سنگین بود که پیامبر هنگام نزول آیات تا مرز جان دادن پیش می رفتند و یقیناً قرآن مجید از خطبه متقین امیرالمؤمنین بالاتر است خطبه تفسیر وضع متقین است ولی می دانید که سنگینی این خطبه را وقتی که همام ابن شعیب حس کرد طاقت نیاورد و جان داد و از دنیا رفت، این قول ثقیل است این قرآن عظیم است این جلوه اراده عقل و علم و حکمت پروردگار است گاهی من لدن می گوید گاهی من عند می گوید و گاهی می گوید:

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ «3» یا اگر امانت به معنای قرآن باشد آسمانها و ارض و جبال، فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا «4» خیلی مسائل درباره عظمت قرآن و عظمت سوره ها می توان بیان

کرد. يك آیه از قرآن کریم تعبیر به ثقل اکبر کرده است با افعّل تفضیل، يك نصف آیه در قرآن کریم در سوره صافات است لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* «5» کلاً کلمه توحید دو

(1) بقره (2): 282.

(2) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 178 / 1.

(3) حشر (59): 21.

(4) احزاب (33): 72.

(5) صافات (37): 35؛ محمد (47): 19.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 53

بار در قرآن مجید آمده است که می‌تواند ثقل معنوی همین نصف آیه را درک کند همین نصف آیه که حالا بیرون مستقلاً شعار همه انبیای خدا بوده است و پایه دین خداست که وجود مبارك حضرت رضا (ع) با نقل از پدرانشان تا پیغمبر تا پروردگار در نیشابور فرمودند: کلمه لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی «1» که البته این روایت از نظر سند و دلالت و از جهات دیگر بسیار قابل بحث است در يك جلسه بسیار مهمی در خراسان که افرادی هم از مجتهدین خبرگان نشسته بودند، من همه جواب این روایت را بررسی کردم؛ چه سند چه دلالت، چه متن و چه مفهوم و چه آثار، وقتی جلسه تمام شد یکی از بزرگان علما که تقریرات طلب و اراده مرحوم آیت الله العظمی خویی را نوشته است یکی از مشکل ترین مباحث علمی است که در

شیعه مطرح شده و میدان نشان دادن پهلوانی علمی، من به ایشان گفتم من تقریرات شما را خوانده ام و چند تا طلب و اراده را هم خوانده بودم، گفتم: انصافاً مرحوم آقای خویی پهلوانی علمی اش را در این بحث نشان داده است که شما تقریر کردید ایشان با این علمیتش به من فرمودند: جدی بگویم تعارفی نمی‌خواهم بکنم من باید بحث امروز شما را راجع به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* يك بار بنشینم به همین‌هایی که این جا بودند برای اهل علمشان تقریر کنم حالا من می‌خواهم عظمت این نصف

آیه را بگویم چه برسد به کل قرآن و چه برسد به سوره حمد که جامع چهار کتاب عظیم پروردگار تورات و انجیل و زبور و خود قرآن مجید لذا ارزش بحث بیشتر را دارد.

آیات 8 و 9 سوره اعراف را ملاحظه کنید که از آیات بسیار مهم قرآن است **وَالْوِزْنُ يُوَمَّزُ الْحَقُّ** وزن مبتدا است یومئذ که ظرف زمان، حق خبرش، وزن در این جا به معنای ترازو است آن چیزی که با آن جنس را می کشند **وَالْوِزْنُ يُوَمَّزُ الْحَقُّ** ترازوی ما در قیامت حق است که به روایات مراجعه می کنیم بعد از قرآن می بینیم خود قرآن حق است، دو حق دیگر هم در روایات بیان شده است یکی پیامبر است یکی امیرالمؤمنین که در روایات می خوانیم السلام عليك یا میزان الأعمال ترازوی قیامت این طور نیست که دو کفه داشته باشد سنگ های ده بیست کیلو هم کنارش باشد پرونده های ما هم صد تا پوشه باشد و این نوشته ها را بگذارند در يك کفه، سنگ ها را هم بگذارد در يك کفه دیگر و خوبی ها و بدی های ما را ببینند وزن کمی در قیامت قطعاً مطرح است اما این وزن وزن کیفی است که ما در محاورات خود فارسی هم داریم فلانی آدم وزینی است، فلانی آدم سنگینی است، فلانی آدم موقری است، وقر یعنی سنگینی این سنگینی ارزش اخلاقی است این با تکبر دو تا خانواده ضد همدیگر است **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** «2» کسی که کشیدنی های او یعنی اعمالش یعنی کل

(1) عیون الاخبار: 2/ 134، باب 37، حدیث 1.

(2) اعراف (7): 8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 54

پرونده اش ثقیل و مطابق با قرآن است اولئك هم المفلحون **وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ يَمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ** «1».

این جا ببینید يك مقدار ترازو را روشن تر می گوید **يَمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا** آیات یعنی این کتاب قیامت ترازو است حالا هر کسی پرونده اش با این ترازو تطبیق نکند باز در سوره زمر آیه 47 می خوانیم که: اگر قیامت تمام آن چه که در زمین است و **مِثْلَهُ مَعَهُ** «2» دو برابرش کن حالا هر چه در زمین است، قابل ارزیابی نیست، هر چه انبار خداست زمین خدا می داند، چه معادنی، چه دریاها، چه اجناس گرانی چه جنگل هایی چه نفت هایی چه مس ها چه روی ها، معادنی که هست عقیق

نمی‌دانم فیروزه آن چه که در زمین است و **مِثْلَهُ مَعَهُ** و دو برابرش این را بخواهد به عنوان فدیهای از عذاب دهد بگوید:

حالا چون پرونده ام با قرآن تطبیق نمی‌کند. خدایا! من آن چه در زمین است و يك

برابر دیگر هم می‌دهم، البته آیه با لو امتناعیه شروع شده یعنی چنین چیزی امکان ندارد که حالا فرض محال که بر فرض آن چه در زمین است و **مِثْلَهُ مَعَهُ** بخواهد پردازد که چون به قرآن عمل نکرده است فدیہ باشد و عوض باشد از عذاب یعنی بیاید جریمه مالی بدهد که او را جهنم نبرند از او قبول نخواهند کرد. این عظمت قرآن است ما حتماً باید این روش را داشته باشیم که عادی جلوه ندهیم اصلاً هر چیزی در این عالم که از خدا صادر شده است واقعاً عادی نیست، از بس که چشم ما نگاه کرده است به موجودات به نظر ما عادی می‌رسد و الا شما در این کتاب‌های علمی ببینید در يك سانتیمتر مربع خاک چه فعل و انفعالات عظیمی انجام می‌گیرد. يك کتابی هست به نظر من برای مطالعه بسیار کتاب خوبی است به نام علم زندگی.

در این کتاب نوشته‌اند: یکی از آن‌ها هم همین مسئله خاک است که خاک چه دنیای با عظمتی است و عادی نباید نگاه شود شما که می‌بینید خاک چیست؟! چه پذیرش استعداد داشته یا به قول فلاسفه قابلیت داشته است که تبدیل به موجودات زنده شود انسان‌ها، حیوان‌ها، طاووس‌ها، مرغ‌ها، مرغابی‌ها این‌ها همه خلقت شان از خاک است از نطفه که نیست نطفه يك مقدار جاده را طی کرده است، یا همین نطفه این خیلی عادی نیست شما ببینید بالای ده بار خدا مسئله نطفه را در قرآن به عنوان عظمت خودش مطرح کرده است و جای نطفه و اسمش را گذاشته است **قَرَارٍ مَّكِينٍ «3»** یعنی ببینید به رحم زن چقدر احترام شده است، به نطفه چقدر در قرآن احترام شده است و به این نقل و انتقال می‌گویند خروج من بین الصلب و الترائب، چقدر احترام شده است خدا انبیاء را از همین نطفه آفریده است اگر عظمت نطفه و رحم بیان شود با نگاه قرآن، چرا جلوی زنا گرفته نشود، وقتی به يك مرد بگوییم نطفه از نگاه قرآن و خدا این است، به يك زن بگویند رحم تو از نظر نگاه

(1) اعراف (7): 9.

(2) زمر (39): 47.

(3) مؤمنون (23): 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 55

خدا این است، حالا شایسته است که این نطفه به حرام از وجود تو انتقال به زنی پیدا کند، آن هم به حرام و شدیدتر اگر طرف تو شوهردار باشد، ما وقتی عظمت مسائل را انتقال دهیم يك مقدار جلوی فساد گرفته خواهد شد.

بالاخره مردم را در فکر فرو می برد، مردم را از درون خودشان علیه خودشان می جوشاند، همین نطفه را همه معمولی می بینند در حالی که در نطفه معمولی هر مردی 24 میلیارد علق شناور است یعنی در حدود چهار برابر جمعیت کره زمین آیا این عادی است، این نعمت معمولی است، این ساختمان معمولی است، شما از يك عدد اتم بگیری همین طوری بیاید جلو تا يك ذره خاك تا وجود موجودات تا آسمانها و بناهای وجود زمین، وجود کوهها، همین طوری مراتب را بیایم بالا تا برسیم به قرآن که اگر قرآن را در يك کفه ترازو بگذارند و تمام آفرینش را در کفه دیگر، قطعاً قرآن اگر برگردانند وزن او را به جرم به تمام عالم سنگینی خواهد کرد و ما در نماز فاتحه را می خوانیم که جامع سه کتاب دیگر هم هست غیر

از جامع حقایق قرآن، پس این نمازی که ما می خوانیم چه ثقلی دارد، این جاست که آدم بعد از شناخت عظمتها، اسرار بعضی از روایات را می فهمد. در وسایل باب صلاه امام ششم (ع) می فرماید:

اگر هفتاد سال کسی پرونده نماز به خدا ارائه دهد که از اول پانزده سالگی اش تا هشتاد و پنج سالگی نماز هایش را خوانده باشد، ترك نکرده باشد. اگر مجموع نمازش مردود باشد ولی می گویند این هفتاد سال قابل قبول نیست، ولی دو رکعت نماز قابل قبول به پروردگار عالم این پرونده ارائه دهد به خاطر عظمت این دو رکعت بقیه هفتاد سال عمرش را هم قبول می کنند، این ثقل است یعنی قول ثقیل است یعنی همان قرآنی است که اگر به کوه نازل می شد **لَرَأَيْتُهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً** است یعنی همان قرآنی است که اگر کسی به آن عمل نکند فردا برای تیره خود آن چه در زمین است و **مِثْلَهُ مَعَهُ** **«1»** بخواد به پروردگار ارائه کند قبول نمی کنند، این همان ثقل اکبر است. فکر می کنم این مسائلی که امروز شنیدید فوق العاده مهم است، چون خود من هم اهل عادی نگاه کردن نیستم. من به این ساده گویی های قرآن در این رادیو حالا یا جاهای دیگر یا در مجالس واقعاً ایراد دارم این ساده گویی ها خود را جا نمی اندازد، مردم خیلی عادی نگاه می کنند، خیلی معمولی نگاه می کنند در حالی که قرآن مجید مافوق همه ثقلها و مافوق همه عظمتها در عالم است.

در این سوره هفت حرف از حروف الفبا ذکر نشده است، البته حرفهای دیگری که کلماتی که این حرف در آن هست ذکر شده است این جا جای ایراد نیست که بگویند يك کلمه که دارای این حرف باشد در سوره حمد نیامده است یعنی این حرفها در سوره حمد نیامده است ولی کلمه ای که این حرفها را حمل می کند، حروفش در این سوره آمده است، منظور من این است که اول کلمه ای که این هفت حرف هست در قرآن نیامده است که این هفت حرف در کلماتی

(1) حشر (59): 21.

(2) زمر (39): 47.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 56

استعمال شده است که مربوط به عذاب است و چون فاتحه همه رحمت خداست به خصوص که دو بار الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* در آن تکرار شده است مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ با عاطفه آمده است اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اش درخواست همه جاده سعادت است صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ سخن از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین است و از ب بسم الله هم تا نون والضالین غَیْرِ الْمَعْصُوبِ وَ الضَّالِّینَ هم هر دو استقلالی در سوره ندارند یعنی سه طایفه را خدا نمی خواهد بگوید من بعداً علتش را می گویم غَیْرِ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ همان انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین هستند این چهار طایفه اند که نه مورد خشم اند و نه گمراه اند، خدا این چهره ها را می گوید دلیلش در خود سوره است، از نظر علمی و ادبی آن را بعداً عرض می کنم که در تفسیر قدیمی فاتحه کتاب، معاصر فیض کاشانی که چاپ نشده آمده است و فخر رازی هم نقل کرده است.

اما هفت حرف: (ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف) حالا آیاتی که این هفت حرف در اول کلمه اش است آن را هم من به سرعت بخوانم به ترتیب گروه (ث) سه نقطه سوره مبارکه فرقان آیه 14 لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا «1» در این عذاب يك بار طلب مرگ نکنید زیاد طلب مرگ کنید، ولی مرگی سراغتان نخواهد آمد. (جیم) سوره حجر آیه 43: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ «2» (خ) نخل آیه 27: إِنَّ الْحَزْنَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ «3» خزی یعنی خالص آن هم عذاب جهنم اما ز؛ ش سوره هود آیه 106: فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ «4» زفیر همان فریاد و ناله اهل جهنم است که در این آیه هم (ز) و هم (ش) آمده است. شین دارد زفیر شهیق، (ظ) مرسلات آیه 30: انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ «5» انطلقوا یعنی حرکت کنید بروید به طرف سایه ای از دود متراکم که سه شاخه آتش دارد. ف سوره روم آیه 14: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِقُونَ «6» فراق و فراق که خود همین جدا بودن از هم در اهل جهنم و این که رفیقی پیدا نمی شود خودش عذابی است. این جدا سازی هم خیلی عجیب است؛ در دنبال آیه 15 و 16 سوره روم بیان شده است: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿7﴾ ببینید جدایی چقدر است! یعنی اصلاً قابل ارزیابی نیست که اهل ایمان و عمل صالح کجایند و انکار کنندگان آیات خدا کجایند.

(1) فرقان (25): 14.

(2) حجر (15): 43.

(3) نحل (16): 27.

(4) هود (11): 106.

(5) مرسلات (77): 30.

(6) روم (30): 14.

(7) روم (30): 15 - 16.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 57

تفسیر قرآن جلسه دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در جلسه قبل عرض کردم در بیان حقایق و تفسیر و توضیح مسائل الهی لازم است که عظمت حقایق و عظمت مسائل حتی عظمت احکام حلال و حرام برای مردم بیان شود، وقتی عظمت بیان شد به خود حقیقت به خود مسئله به خود حکم که پرداخته شود قبول و پذیرش و اجرای آن در وجود مردم زمینه خوبی را ایجاد می کند و آمادگی خوبی به مردم

می دهد، حتماً به این معنا هم توجه دارید که بعثت انبیاء، امامت انبیاء، نزول کتب آسمانی به خاطر توده مردم بوده است، برای يك عده خاص نازل نشده است کتاب های الهی این است که شما در قرآن مجید به آیاتی که نعمت های مادی را و نعمت های معنوی را بیان می کند وقتی دقت می کنید می بینید با حرف لام انتفاع، همه جا پروردگار مطالب را ذکر می کند حالا برای نمونه من چند آیه بیان می کنم:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ «1» ببینید مکه را به نفع همه انسان ها می داند وضع للناس، این يك امر معنوی شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ «2» این جا هم ببینید لام انتفاع ذکر شده است که قرآن مجید برای هدایت همه مردم است و در باب روزی های مادی خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً یعنی محور چه در امور معنوی، چه در امور مادی در باب ظهور نعمت مادی و معنوی مردم اند، این يك هنر می خواهد که مردم را آماده پذیرش حق کرد تشکیلات حوزه عملیه شیعه به خاطر این بوده است که حقایق قرآن و مکتب اهلبیت را به مردم ابلاغ کند لذا شما اگر زندگی فقهای گذشته شیعه را ببینید يك رساله هایی دارند که اسم شهرها روی رساله است، ناصریات از منطقه ناصریه، مردم چه در مباحث اعتقادی، چه در مباحث فقهی، چه در اخلاقی، سؤالاتی از فقهاء کرده اند و آنها جواب داده اند، یعنی رساله هایی که داشتند معلوم می شود که خیلی رابطه تنگاتنگی با مردم داشتند یا کتاب هایی که تحت عنوان امالی نوشته شده است، امالی شیخ مفید، امالی شیخ طوسی، امالی صدوق، که از بهترین های کتاب های شیعه است، این کتاب ها منبرهای این بزرگواران بوده است یعنی هیچ وقت مقامشان و عظمت شان مانع از این کاری که بر عهده انبیاء بوده است نبوده است، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، همه این بزرگواران منبر می رفتند. این کتاب های تحت عنوان امالی منبرهای این بزرگواران است که آمیخته از قرآن و ناب ترین روایات است، ولی برای این که مردم روحیه پذیرش و قبولشان ظهور و تحقق پیدا کند این بزرگواران طبق روش خود قرآن و روایات، عظمت حق را در هر شأنی اول برای مردم بیان می کردند، شما ببینید تمجد و نماز شب یقیناً برای غیر پیامبر اسلام واجب نبوده است فقط برای ایشان هم وارد بوده است حتی بر ائمه

(1) آل عمران (3): 96.

(2) بقره (2): 185.

طاهرین هم واجب نبوده است اما برای همین يك امر مستحب شما ببینید قرآن کریم اول از طریق پاداش این عمل عظمت مسئله را القا می کند **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ «1»** نکره در سیاق نفی است این طور نیست که حالا انبیاء خدا همه علم پیششان بوده است، همه علم پیش پروردگار است، پروردگار برای هیچ چیزی شریک ندارد امام هشتم روایتی دارند در اصول کافی جلد اول در باب **ان شاء الله يعلمهم و ان لم یثأ لم یعلمهم** می فرماید:

خدا هر وقت بخواهد خوب به ما می نمایاند آن چه که باید بنمایاند و اگر مصلحت نباشد نمی نمایاند که از این روایت يك وقت دیدم بزرگان دین مان يك استفاده جالبی کرده اند برای جواب دادن به يك اشکال، اگر امیرالمؤمنین (ع) یا سیدالشهداء (ع) می دانستند پایان کار در مسجد یا کربلا کشته شدن است، آیا با دست خودشان خودشان را به کشتن نداده اند؟

يك جواب این است که: در آن وقت در فضای و ان لم یثأ لم یعلمهم بودند جواب دوم این بوده است که نه آنها می دانستند شهید می شوند یعنی انتقالشان از این عالم به عالم دیگر با شهادت بوده است، خداوند به آنها وقت و خبر داده است این القاء نفس به تهلکه حساب نمی شود، حالا اینها در جای خود خیلی زیبا بحث کرده اند به خصوص سید مرتضی در کتابهایی که دارد در باب انبیاء مثل تنزیه الانبیاء که خیلی خواندنی است و خیلی قوی اشکالات مستشکلین را هم به بعضی از آیات هم به بعضی از روایات جواب داده است، در زمان خود خیلی زنده جواب داده است که به درد الان هم می خورد خوب حالا يك امر مستحبی را خداوند می خواهد به مردم اعلام کند نماز شب ببینید از چه راهی القا می کند که مستمع خیلی قوی بپذیرد و به اجرا بگذارد **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ** این جا نکره در سیاق نفی است لا تعلم نفی کلمه نفس بدون الف و لام است، نکره است، نکره در سیاق نفی، قبلاً در ادبیات عرب و معانی و بیان خوانده ایم که افاده عموم می کند دیگر استثنا ندارد یعنی به يك نفر هم خبر نداده اند **ما أُخْفِيَ هُمْ «2»** من ذره ای پاداشی که برای آنها تنها نگاشته اند هنوز هم تنها است و این تنها نگاه داشتن پاداش دلیل بر عظمت پاداش است.

برای يك بیان امر مستحب شما ببینید پروردگار چه راهی را طی کرده است که عظمت کار را نشان بدهد بنابر این ما واقعاً قبل از ورود به هر آیه ای یا قبل از ورود به هر سوره ای، قبل از ورود به خود قرآن لازم است سراغ عظمت آیه یا عظمت سوره یا عظمت قرآن برویم البته يك بخش هایی را که در جلسات گذشته عنایت فرمودید راجع به سوره مبارکه حمد و جایگاهش خصوصاً در روایت حضرت ابی عبد الله الحسین (ع) که فخر رازی هم از علمای بزرگ اهل سنت در جلد اول تفسیرش نقل کرده است که قبلاً عرض شد چند روایت بسیار ناب و عالی از شیعه و سنی من برای شما می خوانم راجع به

(1) سجده (32): 17.

(2) سجده (32): 17.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 59

عظمت قرآن کریم که حمد خلاصه کل قرآن و تورات و انجیل و زبور است **فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلٰی سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلٰی خَلْقِهِ «1»** خیلی روایت عجیبی است می گوید برتری قرآن بر هر چه سخن در این عالم است مانند برتری خود پروردگار بر کل مخلوقات است واقعاً چه نسبتی در عظمت بین مخلوق و خالق است **أَيْنَ التَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ** این مشت خاکی که حالا یا مرده است یا گیاه است یا حیوان است یا انسان است اصلاً در کنار پروردگار قابل ذکر نیست، سایر کلامها هم در کنار قرآن قابل ذکر نیست اما این جا ممکن است به ذهن مبارکتان بیاید که کلام پیغمبر و اهلبیت (ع) چیست؟ این را ما از طریق قرآن و روایات می توانیم به فضل پیامبر و اهلبیت (ع) هم برسیم که من دو دلیل برای آن ذکر می کنم یکی این که در قرآن مجید می خوانیم، **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ «2»** ببینید این وزن کلام پیامبر است **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** اما وزن کلام ائمه الطاهرين

انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی «3»

آنها هم همین وزن را دارند چرا چون فرمایش های پیامبر و ائمه طاهرين (ع) عمق آیات قرآن است یعنی بیرون از این فضا نیست جدای از این فضا نیست، روایت دیگر بحار آمده: **أَنَّ الْكَلَامَ الْبَارِ سُبْحَانَهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْخَلْقِ كَمَا لَا يَشْبَهُ أَفْعَالُهُ أَفْعَالُهُمْ «4»** يك مباینت کامل بین کلام خدا و فعل خدا و کلام مخلوق و فعل مخلوق است یعنی ابد قرآن مجید را با هیچ سخنی مقایسه نکنید و فعل مخلوق را هم با فعل خدا مقایسه نکنید، دیگر این جا من خودم به این جملاتی که زمان ما در آمده است **يك** مقدار ایراد دارم خداگونه، زینب گونه، حسین گونه، پیغمبر گونه، اینها **يك** مقدار قبولش سخت است.

يك روایتی من دیدم که اهل سنت هم نقل کرده اند حالا روایتش را مرحوم حاج میرزا خلیل در این هفت جلدی عنصر شجاعت که هفت سال هم مباحثه امام بوده است در این حوزه و در درگیری با رضا خان تبعید به تهران شد، نقل کرده است. صاحب هفتاد جلد کتاب متین است که **يك** اجازه هفت صفحه ای هم به خود من ایشان داده اند، نقل می کنند

از پیامبر اکرم (ص) که حضرت می‌فرماید: آقای تمام مردم عالم شهداء هستند، آقای همه شهدای عالم هفتاد و دو شهید کربلاست آقای این هفتاد و دو شهید حضرت حسین (ع) است، یعنی ببینید مرتبه بندی کرده است که دیگر کسی را با این‌ها مقایسه نکنند، يك مرده را با شهید مقایسه نکنند، يك شهید را با شهدای کربلا مقایسه نکنند، شهدای کربلا را هیچ گونه با سید الشهداء (ع) مقایسه نکنند، منزلت‌ها در هر صورت در آیات و روایت حفظ شده است حالا ما گاهی در این بیست ساله اخیر خیلی منزلت‌ها را به هم ریخته‌ایم، از طریق يك سری مداح بی‌سواد، از طریق يك تعداد افراطی، از طریق يك تعداد تملق‌گو، از طریق يك تعداد بی‌سواد که حالا ما وارد آن القاب به هم ریخته هم نمی‌شویم.

((1)) بحار الانوار: 17/89، باب 1، حدیث 18.

((2)) نساء (4): 80.

((3)) الأمالی، شیخ طوسی: 547، حدیث 1168.

((4)) بحار الانوار: 8/90، باب 128؛ وسائل الشیعه: 200/27، باب 13، حدیث 33593.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 60

از آن دو روایت قبلی مهم تر فرمایش امیرالمؤمنین (ع) است که خود او قرآن ناطق است خود او قرآن عینی است، خود او قرآن مصداقی است نهج البلاغه خطبه 147 است.

بهرتر و پرر بار تر از همه شروح نهج البلاغه شرح بحرانی می‌باشد بسیار شرح زیبایی است موجز و مختصر است اما مرحوم بحرانی فوق العاده آدم دانشمندی بوده است، چه در ادبیات، چه در فقه و اصول و چه در عرفان و فلسفه، در این دو قسمت ظاهراً از بقیه قسمت‌ها قوی تر بوده است، حالا شرح این جمله را آن جا می‌توانید ببینید، ابن ابی الحدید هم خوب وارد شرح این گونه جملات شده است. خیلی جالب است امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: پروردگار با چشم سر که دیده نمی‌شد چون وجود مقدس او که جهت ندارد، مکان که نیست، جسم که نیست، نور او را نمی‌تواند نشان دهد، آن چه قائل است مربوط به چشم است که در علم فیزیک و در مسئله نور مطرح است و اولین ملتی هم مسائل فیزیکی چشم را مطرح کرده‌اند ملت اسلام بود، دانشمندان بزرگی مانند قیاس الدین جهشید کاشانی و شخصیت‌هایی مانند این بزرگوار آمده‌اند،

مسئله نور را، شکست نور را، جنبه‌های فیزیکی چشم را شرح داده‌اند که کلش امور مادی است، هیچ چیزی از آن‌ها امور معنوی نیست و بعد از قرن هجدهم دانشمندان اروپا وارد این مسئله شده‌اند قبل از دانشمندان امریکا البته امریکا که خودش دانشمند ندارد، دانشمندان فعلی اش هم مثل همین آقای که می‌خواهد رئیس جمهور بشود که اگر هر کدام شان هم بشوند هیچ فرقی به حال دنیا نمی‌کند، این‌ها همه ریشه در آفریقا و اروپا دارند امریکایی‌های اصیل سرخ پوستان هستند که ظالمانه زمین‌هایشان را گرفتند و خودشان را درو کردند و کشتند، اروپایی‌ها قبل از قرن هجدهم وارد مسائل فیزیکی چشم و شکست نور و جرم داشتن نور شده‌اند که این‌ها را قبلاً دانشمندان مسلمان بیان کرده بودند که من در کتاب‌های این‌ها هم دیده‌ام سه جلد کتاب است به نام خورشید اسلام در اروپا که به نظر خیلی قوی تر و بهتر از کتاب تمدن اسلام و غرب گوستاولوبون است قبلاً دانشمندان ما وقتی می‌خواستند قد علم کنند مقابل اروپایی‌ها، بیشتر نوشته‌هایشان مستند بر این کتاب گوستاولوبون فرانسوی بود، ایشان يك جمله دارد که نشان می‌دهد آدم منصفی بوده است می‌گوید: تمام دانشمندان رشته‌های علوم مختلفه در اروپا سر سفره‌ای نشستند که هزار سال مسلمانان برای پهن کردن این سفره زحمت کشیده‌اند، آن وقتی که کتاب خانه‌های ما يك میلیون تعداد کتاب هایش بوده است کتابخانه با عظمت ملی پاریس نخصد جلد کتاب داشته است این نخصد هم بخشی از آن‌ها تفاسیر انجیل و تورات بوده است، بخشی هم کتاب‌های مسلمانان بوده است و بیشتر هم این خطی‌هایی بوده است که جهودها در کشورهای اسلامی آمدند با قیمت خیلی ارزان خریدند و انتقال به آن جاها داده‌اند کتابخانه ملی واتیکان که الان هم از معتبرترین کتابخانه‌هاست تنها در این کتابخانه سه هزار جلد کتاب بی تکرار درباره افکار جلال الدین رومی وجود دارد حالا بقیه کتاب هایش را ببینید چه است؟ آن زمانی که ما غرق علم بودیم، آن‌ها غرق جهل بوده‌اند، آن‌ها وقتی به فعالیت شدید افتادند و از

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 61

طریق دولت‌های استعماری شان دولت‌های ما را وادار کردند به این که جلوی پیشرفت علم ملت‌ها را خود ملت‌ها بگیرند، ما را هم سوق به جهل داده‌اند و خودشان چهار اسبه به طرف دانش دویدند، در هر صورت آن چه مربوط به چشم است قواعد مادی است، پروردگار عالم مادی نیست، نهایت هم ندارد، بی نهایت است و جسم هم نیست اصلاً در قوانین دیدن نمی‌آید و ما با قوانین مربوط به چشم حالا منهای روایاتی که داریم جواب اهل تسنن را داریم، آن‌ها می‌گویند خدا در قیامت با چشم سر دیده می‌شود ولی این جور روایات ساخته شده بنی امیه و بنی العباس است و رجالش هم در آن دروغگو و وضاع زیاد است اما اگر با چشم سر دیده نمی‌شود ولی از طریق نشانه‌های قدرتش با چشم باطن قابل مشاهده است، حالا نظر امیرالمؤمنین (ع) را راجع به قرآن ببینید، به شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی مراجعه کنید.

در شرح ابن ابی الحدید هم می‌توانید ببینید من نرسیدم ابن میثم بحرانی را ببینم اگر ایشان وارد توضیحش شده باشد باید خیلی زیبا و کامل وارد توضیح شده باشد **فتجلی لهم سبحانه** ببینید خود این کلمه سبحانه اصلاً چینش کلمات چه در قرآن و چه در روایات جزء معجزات بیانی و بلاغی و فصاحتی است **فتجلی لهم سبحانه** سبحانه شاید در این جا بخواهد منزّه بودن حق را از دیدن با چشم سر بگوید که قطعاً هم همین است **فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یكونوا رأوه** «1» چون توان دیدنش برای چشم‌ها نبوده است **تجلی لهم فی کتابه** ممکن است آدم بگوید قرآن رحمت خداست پس این تجلی رحمت است یا علم است تجلی علم است اما امیرالمؤمنین (ع) نظرشان این است که با همه وجود پروردگار در قرآن تجلی کرده است، بدون این که او را با چشم ببینند با وسیله آیات قدرتش تجلی کرده است یعنی این که آدم قرآن را ببیند، حدود هفتصد آیه در قرآن راجع به خلقت و نظام عالم در حقیقت امیرالمؤمنین (ع) گفته است با این آیات شما یک آینه در اختیار دارید که خدا را ببینید، در مفاتیح الجنان مرحوم محدث در دعای شب مبعث راجع به قرآن می‌خوانیم این جمله **تجلی لهم سبحانه فی کتابه** فوق العاده میدان بحث دارد عظمت قرآن را ببینید جلوه کامل الله است **اللهم انی اسئلك بالتجلی الأعظم فی هذه اللیله من الشهر المعظم** «2» چون 27 رجب بعثت پیغمبر بوده است بنا به فرموده‌عده‌ای از محققین همان صبح بعثت کل قرآن در قلب مقدسشان تجلی کرده است این تجلی را ائمه طاهرین (ع) تعبیر به تجلی اعظم کرده‌اند و این تجلی به کوه طور کجا، تجلی به این جا کجا؟ تجلی در شب معراج کجا؟ تجلی با قرآن، آن‌ها تجلی عظیم است ولی این تجلی اعظم است این یکی از بالاترین قسم هاست **اللهم انی اسئلك بالتجلی الأعظم فی هذه اللیله من الشهر المعظم** سه تا دیگر روایت می‌ماند که ان شاء الله فردا بیان می‌کنم.

(1) نهج البلاغه: خطبه 147 (الغایه من البعته).

(2) البلد الأمين: 183.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

درک شأن و منزلت و مقام هر حقی و هر حقیقتی چنان که قرآن کریم هم تعلیم داده است در روایات هم تعلیم می دهند برای به وجود آمدن زمینه پذیرش آن حق و متحقق شدن و به حقیقت درآمدن آن حق قطعاً لازم است، یکی از مهمترین خطبه های نهج البلاغه خطبه یقین است که اگر ویژگی های اهل تقوا به دقت شماره گیری شود از آن خطبه حدود 110 ویژگی است کلمه علی به حروف ابجد 110 است، انگار امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان را در مرحله اول از نظر سیر اخلاق و عبادت در این خطبه معرفی می کنند.

عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم «1» ترکیب جمله و چینش کلمات خیلی مهم است فی أنفسهم فی أعینهم این نشان از يك مسئله با عظمت روحی می دهد که این نام به خاطر معرفت به پروردگار و دیدن آثار پروردگار، عظمت پروردگار را یافته اند لفظی هم نیافته اند، به زبان هم نمی گویند، خدا عظیم است بلکه وجودشان، باطنشان، قلب شان، عظمت پروردگار عالم را لمس کرده و در کنار این عظمت هر چه را می بینند یعنی ما سوی الله را كوچك می بینند فصغر ما دونه فی أعینهم حالا چرا حضرت نمی فرمایند: فصغر ما دونه فی أنفسهم برای این که این ها وجودشان از عظمت خدا پر است و ما سوی الله را كه كوچك می بینند در درون راه نداده اند كه قلب غیر از خدا، متعلق دیگری مثل ما سوی الله پیدا کند اگر هم از درون ربطی به ما سوی الله دارند به عنوان زیر مجموعه توحید ارتباط دارند باز هم برگشتش به همان معرفت الله است و لمس و درك عظمت پروردگار، شما ببینید این بزرگواری كه عظم الخالق فی أنفسهم بودند این عظمت شناسی حق كه يك نتیجه اش هم كوچك شناسی ما سوی الله است چه تأثیر در زندگی شان گذاشت خوب وقتی فصغر ما دونه فی أعینهم شدند در فضای زندگی تعلقی عارفانه و عالمانه و عاشقانه به غیر از خدا پیدا نکرده اند، نتیجه اش این شد كه وقتی کنار مال قرار می گرفتند نه دچار بخل می شدند نه دچار حرص می شدند نه دچار حب جم می شدند، حب جم كه در سوره فجر است یعنی يك عشق پر، يك عشق كامل كه همیشه این موهبت های پر متعلق محبت را تبدیل به معبود می كند یعنی كاملاً انسان را به دایره شرك می كشد و به این فضا كه ما سوی الله هم راه دخالت در شكل دادن زندگی را داشته باشند این نتیجه عظمت پروردگار است كه در درون این ها جلوه گر شده است.

از طریق علم و معرفت و آگاهی و بصیرت و وقتی زندگی شان را ملاحظه می كنید از ما سوی الله كاملاً آزادند و اگر سراغ ما سوی الله بروند به عنوان ابزاری برای تكمیل عبادت در فضای توحید می روند و الا اگر نیاز طبیعی به ما سوی الله برایشان نبود به دنبال هیچ ما سوی الله نمی رفتند، به خاطر بدنشان ناچارند دنبال ما سوی الله بروند ولی وقتی هم می روند ما سوی الله را برای تقویت

(1) نَجْجِ الْبَلَاغَةُ: خطبه 193 (معروف به خطبه همام).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 63

و برای سیر و برای تداوم بندگی شان در فضای توحید نسبت به نبوت، نسبت به قرآن، استخدام می کنند.

ما اگر عظمت نبوت را بیایم همان می شویم که پروردگار در سوره مبارکه احزاب ما را به آن دعوت کرده است و سَلَّمُوا تسليماً، تسليماً مفهوم مطلق است احتمالاً یعنی همه جانبه تسلیم پیغمبر شوید، آن وقت آدم می شود يك اقتداگر همه جانبه به پیغمبر که البته این اقتدا اقتدای به پروردگار است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ «1» یا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «2» می بینید همه شئون نبوت باز به خدا بر می گردد شاهداً وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ «3» یعنی کنار پیغمبرش هم کسی را معطل نمی کنند، پیغمبر اکرم (ص) مردم را دعوت می کند از خود و از نبوتش عبور می دهد به طرف پروردگار عالم.

يك نفر از يك آدم بصیر و بینایی پرسید، پیغمبر زمانی که به دنیا آمد در مکه ابوجهل يك آدم جا افتاده ای از نظر جهل بود، پنجاه و سه سال پیغمبر عظیم الشان اسلام در مکه بودند چهل سال قبل از بعثت سیزده سال بعد از بعثت، در این 53 سال ابوجهل هر دو روز در میان پیغمبر را می دید آیات قرآن را هم می شنید، معجزاتی مثل دو نیمه شدن ماه، دو نیمه شدن درختی که معروف است، همه را می دید تکیه دادن پیامبر (ص) را به درخت خرمای خشک شده و سبز شدنش را می دید، از این آدم بینا پرسید: چرا ابوجهل که 53 سال عمر پیغمبر را درك کرد ایمان نیاورد اما سلمان همان سفر اولی که آمد مدینه، مؤمن واقعی به پیامبر (ص) شد؟! هیچ معجزه ای هم ندیده بود، هیچ معجزه ای هم نخواست بود، چرا!؟

چه فرقی بین این دو نفر هست؟! جوابی که داد خوب با بحث تناسب دارد، گفت آن 53 سال ابوجهل یتیم عبدالله را می دید نه پیغمبر را، سلمان وقتی آمد مکه پیغمبر را دید، فرق است که من یتیم عبدالله را ببینم، یتیم که قبل از بعثت تو سری خور بود، ننگ بود یتیم بودن، عار بود یتیم بودن و ابوجهل هم پیچیده به تعصبات جاهلی بود که حالا سن ما از این بیشتر است و این هم که بچه یتیم است، معنی ندارد ما اقتدای به این آدم کنیم اما سلمان نه کاری به یتیم داشت، نه کاری به عرب بودن داشت، نه کاری به عجم بودن داشت نه کاری به معجزه داشت وقتی می آید می بیند، پیامبر علم و دانایی و فضیلت و کرامات و بینایی و بصیرت و حکمت است، چون این جور نگاه کرد تسلیم پیامبر (ص) شد.

اما ابوجهل این جور نگاه نکرد اگر ما بخواهیم قرآن مجید را عادی ببینیم، جاذبه‌ای برای ما ندارد، اگر لفظ بخواهیم ببینیم جاذبه‌ای برای ما ندارد، اگر ما از چشم پیغمبر و ائمه طاهرين (ع) و اولیای الهی قرآن را ببینیم، عظمت قرآن برای ما تجلی می‌کند، آن وقت قرآن شکل دهنده ایمان و جهت دهنده به ما

(1) فتح (48): 10.

(2) انفال (8): 24.

(3) احزاب (33): 45 و 46.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 64

می‌شود، عجیب هم با درك عظمت قرآن، قلب ما با قرآن مجید تماس پیدا می‌کند با درك عظمت قرآن نگاه ما عوض می‌شود و با درك عظمت قرآن تمام دروس مان را مقدمه قرار می‌دهیم برای این که وارد به قرآن کریم شویم، چند روایتی که در باب عظمت مانده بود عنایت بفرمایید دو روایت را اهل سنت نقل کرده بود و دو روایت را شیعه نقل کرده‌است دو روایت اهل سنت، متن نشان می‌دهد که ساختگی نیست چون بیشتر روایات ساختگی زمان بنی امیه و بنی عباس خود متن نشان می‌دهد که ساختگی است، حالا بعضی‌ها هم خوب يك مقدار تحقیق بیشتری در آن روایات می‌کنند، می‌روند سراغ رجال روایات متن با قرآن تطبیق داده شود تا یقین کنند ساختگی است ولی معمولاً جاعلان حدیث این سبک روایات را نمی‌ساختند چون مشابه این روایات را ما هم داریم، آیات هم تأیید می‌کند حالا اهل سنت نقل کرده‌اند:

أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ «1» امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: ناقلش را رها کن، گفته را بگیر، بین گفته چیست؟ الحکمه ضالّه کل المؤمن «2» شما دنبال حکمت باشید ببینید این حکمت درّ و گوهر شما باشد، پیدا کنید و به آغوش بگیرد أَلَا مَنْ أَشْتَقَ إِلَى اللَّهِ «3» کسی که شوق به خدا دارد واقعاً می‌خواهد مقرب او شود می‌خواهد محبت او را جلب کند، می‌خواهد در دایره الطاف او قرار بگیرد، کلام خدا را گوش دهد فکر می‌کنم این روایت برای کسانی بیان شده است که سواد قرآن خواندن ندارند یا (در شنیدن اثری هست که در گفتن نیست) شیخ أعظم شیخ انصاری با آن

عظمت علمی و با آن شاگردان ممتازی که داشتند روز چهارشنبه بعد از اتمام درس می‌فرمودند: دچار تیرگی درون شده‌ایم، برویم پای منبر شیخ جعفر شوشتری، معلوم می‌شود در شنیدن آثاری است که در دانستن و در بیان کردن نیست.

روایت این بود که رسول خدا (ص) که علم بود و مصدر بود در همه ارزش‌ها به امین وحی می‌فرمود: عظمی مرا موعظه کن جبرئیل هم یعنی ملک با تعارفی نبود که حالا به پیغمبر بگویند رها کن ببخشید بنده شما را موعظه کنم آن هم خواسته پیامبر را گوش داد تا به پیامبر عظیم الشان اسلام عرض کرد:

عش ماشئت فإنك میت هر طوری دلت می‌خواهد زندگی کن اما بدان که می‌میری، ماندنی نیستی، یعنی بعد از مرگ هم نسبت به شکل زندگی ات خبرهایی هست، ولی حالا هر جور دلت می‌خواهد زندگی کن، ولی تو مسیرت منتهی به مرگ می‌شود وأحبب من شئت فإنك مفارقه، ما سوی الله هر چقدر می‌خواهی عاشق باش ولی بین تو و معشوق قیچی می‌گذارند و جدایت می‌کنند وأعمل ماشئت فإنك ملاقيه «4» هر عملی و هر حرکتی را می‌خواهی داشته باش اما بدان این عمل و حرکت پاداش دارد مکافات دارد جزا

(1) غررالحکم: 58، حدیث 612.

(2) غررالحکم: 58، حدیث 613.

(3) کنز العمال: 1/ 551، حدیث 2472.

(4) بحار الانوار: 267/ 68، باب 76، حدیث 14؛ من لایحضره الفقیه: 4/ 399، حدیث 5856.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 65

دارد ألا من أشتاق الى الله کسی که شوق به خدا دارد فلیستمع كلام الله کلام خدا را بشنود.

عرض کردم این روایت شاید برای بیسوادها صادر شده باشد که نمی‌توانند قرآن بخوانند بروند از يك عالم ربانی قرآن را گوش بدهند وقتی منبر می‌رود، وقتی نصیحت می‌کند یا نه، در شنیدن اثری هست که در دانستن و گفتن نیست، واقعش همین

است آدم وقتی می‌شنود اثرش بیشتر از علم خود او است این روایت در کنز العمال فاضل هندی روایت شماره 2257 است.

اما روایت دیگری که نقل می‌کند باز از رسول خدا (ص) **إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَحْدُثَ رَبَّهُ** اگر هر کدامتان علاقه دارید، عشق دارید، دوست دارید، که خدا با شما حرف بزند جالب این است که این جا به جای کلمه الله کلمه رب به کار گرفته شده است، هر کدامتان علاقه دارید **إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَحْدُثَ** که رب با شما حرف بزند حالا به کلمه رب که رسیدیم عرض کردم لطائفی در این کلمه هست یکی این است که رب به کسی گفته می‌شود که توجه تبدیلی و تربیتی بر اساس مصالح طرف مقابلش دارد این نکته جالبی است که پیامبر از همه اسامی پروردگار رب را در روایت آورده‌اند یعنی هر کدام تان مشتاقید که زیر نظر تدبیر و تربیت و رشد دهندگی پروردگار قرار گیرد فلیقرأ القرآن «1» بنشینید قرآن بخوانید، اگر علاقه دارید این هم يك حرف مهمی است **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ** «2» اگر بخواهید انجام می‌گیرد حالا اگر آدم برود سراغ قرآن، فرض بگیرید برخورد کند به آیات مربوط به زندگی و اخلاق به خانواده و به مال یا به مسائل ارزشی مثلاً سوره نحل را می‌خواند، برسد به این آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ** بار آیه خیلی سنگین است چون امر هم در آیه است، حرف تأکید هم هست، **إِنَّ** که اولین حروف از حروف مشبیه بالفعل **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ** که يك امر فوق عدالت است و **إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى** این سه مسئله مثبت و **يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ** «3» این هم سه مسئله منفی یعنی آیه شریفه در سه بخش جنبه ایجابی دارد، در سه بخش هم جنبه سلبی دارد، يك مقدار روان تر بخواهیم بگوییم، پروردگار عالم، کمال و رشد انسان را در انتخاب و حذف قرار داده است، نمی‌شود آدم فقط انتخاب خالی داشته باشد حذف نداشته باشد، نمی‌شود فقط حذف خالی داشته باشد انتخاب نداشته باشد، باید در زندگی تان عدالت و احسان و ایتاء ذی القربی را انتخاب کنید و به کار بگیرید فحشاء و منکر و بغی را باید حتماً از زندگی حذف کنید با این مثالی که زدم دوباره روایت را خدمت تان عرض می‌کنم **إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَحْدُثَ رَبَّهُ** این که خدا با او حرف بزند، مفعول است به أحب بر می‌گردد فلیقرأ القرآن باز هم کنز العمال روایت شماره 2257 است محور روایت همین أحب است یعنی تا پای محب در کار

(1) کنز العمال: 510 / 1، حدیث 2257.

(2) تکویر (81): 28.

(3) نحل (16): 90.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 66

نباشد پای حرکتی به وجود نخواهد آمد، آدم وقتی معشوق پیدا کند عشق، موتور حرکت عاشق را به معشوق می‌رساند هر کدام تان محبت دارید دوست دارید، می‌خواهید خدا با شما حرف بزند و **ليقرأ القرآن** این کلام خداست خطابش هم به همه شماست **أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** «1» ببینید انزلنا إليهم نمی‌گوید، در این آیه انزلنا إليك نمی‌گوید، چون جنبه خاص پیدا می‌کند در حالیکه همه بشریت مورد خطاب است انزلنا اليكم به تك تك تان این قرآن را نازل کردم یعنی مخاطب من هستید همه شما این را هم خیلی شکر کنید که لیاقتش را خودم به شما دادم که برای هم صحبتی با من لایق باشید شایستگی داشته باشید، انتخابتان کردم با شما حرف بزنم.

باز يك روايت دیگری رسول خدا (ص) دارند **القرآن مَأْذِبُهُ الله** «2» مأذبه به معنی سفره است، سفره گسترده یعنی سفره‌ای که کم ندارد سفره‌ای که کامل است غذای سر این سفره همان قرآن مجید است **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** «3» غذای کامل و تام است **فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبِهِ الله مَا اسْتَغْنَيْتُمْ** «4» این هم امر واجب است **فَتَعَلَّمُوا** بروید یاد بگیرید از این مأذبه خدا، تا جائی که در توان شماست یعنی کم نگذارید، نگوئید خسته شده‌ام، نگوئید حوصله ندارم، تمام استطاعت را تا جایی که ممکن است به کار بگیرید.

و اما روايت آخر را که باز شيعه نقل کرده است از امام سجّاد (ع) بحار جلد 89 صفحه 216 این از نخبه روايات شيعی هست، امام سجّاد (ع) می‌فرماید اگر تك و تنها بمانم در کره زمین یعنی همین سیاره باشد و هیچ کس دیگری نباشد، هم صحبتی نباشد، دیگر انسان نباشد، یا آدمیزاد، شما فکر کنید آدم را در يك سیاره تنها بگذارند چه وحشت عجیبی به آدم دست می‌دهد تك و تنها سیاره هم دارد دور خود و دور خورشید می‌گردد، شب دارد، روز دارد، اصلاً تنهایی یواش یواش وحشت آور است، ترس آور است آن هم آدم حس کند کره زمین در 5 قاره تنه‌است، حضرت می‌فرمایند: أبداً با تنها شدنم نگرانی نخواهم داشت چون با قرآن انس دارم، تمام آرامش را دارم تمام راحتی را دارم، رفیقی مثل خدا دارم که تجلی در قرآن کرده است رفیقی در انبیاء دارم که 500 آیه در قرآن برایشان آمده است، با بودن قرآن هیچ تنهایی را احساس نمی‌کنم آن يك روايت است، این هم يك روايت **آيات القرآن خزائن العلم فكلما فتحت خزانه** آيات كتاب خدا خزینه هاست **فكل فتحت خزائنه** هر خزینه‌ای که به روی شما درش باز شد با درس خواندنتان، با طهارت درونتان با يك معلم قرآن به هر شکلی کلیدی انداختند، و در يك خزینه را باز کردند **فینبغی لك أن تنظر فیها** «5» سزاوار است برای تو که با تمام عقلت وارد

(1) نساء (4): 174.

(2) بحار الانوار: 267 / 89، باب 30، حدیث 17؛ وسائل الشیعه: 168 / 6، باب 1، حدیث 7648.

(3) مائده (5): 3.

(4) بحار الانوار: 267 / 89، باب 30، حدیث 17.

(5) بحار الانوار: 216 / 89، باب 26، حدیث 22؛ عده الداعی: 285.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 67

این خزانه شوی تا چه گوهرهایی را با کمک خدا و آیات و اهل بیت (ع) به دست بیاوری، این است قرآن با این عظمتش.

تفسیر قرآن جلسه چهاردهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

می دانیم که ظرفیت‌ها در تمام موجودات عالم مختلف است آن اختلاف هم میوه حکمت پروردگار است، آن کار درستی نبود که جهان يك موجود باشد، کار درستی هم نبود که تمام موجودات ظرفیت مساوی داشته باشند، حتی در قرآن مجید می بینید که انبیاء الهی با همه عظمت‌شان، اخلاص شان و با مقام عصمتی که دارند تفاوت شأن دارند، تفاوت منزلت و ظرفیت دارند، تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ «1» البته سوره مبارکه کهف آن عالم مقیم در مجمع البحرين را اسم نمی برد در خارج از قرآن می گویند خضر، ولی خیلی قوی نیست، صریحاً ملاحظه می کنید که ظرفیت قبول اسرارش و این که کنار اسرار چه قدم‌هایی بردارد از وجود مبارك موسی بن عمران بیشتر بوده است، البته مقام علمی او دلیل بر این نمی شود که او برتر از موسی باشد که چرا در آن روزگار او سومین پیغمبر اولوالعزم خدا و کلام الله نشد، آری، در يك مرتبه ایشان از موسی بن عمران ظرفیت گسترده‌تری داشت، در مراتب دیگر امتیاز بر این مرد عالم داشت، حالا بحث به عنوان مثال که به این جا رسید مرحوم آقا شیخ محمد بهائی که جزء رشته مرحوم آخوند ملاحسین قلی درجینی است که

ایشان از رده‌های اول مرحوم شیخ انصاری بوده است، سلوك آقا شیخ محمد برگرفته از آن منبع و منشأ است که خود آخوند ملا حسین قلی فقه و اصولش را از شیخ گرفت، مقام اخلاق و سلوك را از آقا سید علی شوشتری، آقا سید علی شوشتری هم زمانی که در شوشتر بود با پیش آمدن يك حادثه مسیرش به وسیله شخص ناشناسی به نام ملا قلی جولای عوض شد که به این درجات عظیم رسید.

ظرفیت‌های موجودات مختلف است، عوام يك مطلب خوبی را در این زمینه می‌گویند، می‌گویند که دو انگشت يك طور نیست خوب نباید يك طور باشد خوب اگر پنج انگشت يك طول و يك عرض و يك حجم داشتند واقعاً انسان مشکل پیدا می‌کرد اگر کل درختان عالم فقط درخت گردو بود، اگر کل بوته‌ها فقط بوته‌های خیار بود، اگر کل زراعت فقط ارزن بود، اگر کل این عالم يك ماه و خورشید و زمین بود، بعد همین نظام مطلق نبود، حتی پروردگار اختلاف در رنگ و زبان را از نشانه‌های اراده خود و حکمت خود و علم خود می‌داند که در قرآن مجید هم ذکر می‌کند **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ اَللَّسْتِكُمْ وَ اَللَّوَانِكُمْ «2»** این خیلی مهم است و اگر کسی واقعاً تسلیم قرآن مجید باشد به تمام هویت وجودی خود رضایت کامل خواهد داشت راجع به شکل خود، رنگ خود، زبان خود، قلب خود، نقش خود، واقعاً دیگر حرفی

((1)) بقره (2): 253.

((2)) روم (30): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 68

نخواهد زد اشکالات در ذهن و باطن مردم و حتی خود ما برای فاصله داشتن با معارف الهیه است، اگر آن نگاه وجود مبارک حضرت

اباعبد الله الحسین را در حد ظرفیت مان و سعه وجودی مان ما هم پیدا کنیم ما هم در سخت ترین شدائد و کوران‌ها با لبخند می‌گوییم **الهی رضا بقضائك «1»** شمر وقتی تیزی خنجر را به گلوی مبارک نزدیک کرد که دیگر می‌خواهد بکشد و سر جدا شود امام با همه وجودشان لبخند زدند و با خنده از دنیا رفتند، خوب نگاهشان به مرگ، نگاه شان به حادثه کربلا، نگاه شان به آن همه سختی‌ها، يك نگاه صحیح و درستی بوده، نگاه رضایت بوده، نگاه رغبت و نگاه شوق بوده

است حالا که ما هم لباس ایشان هستیم يك حداقلی از آن نگاهی را باید به زندگی مان داشته باشیم الدنيا دار بالبلاء محفوفه «2» این طور نیست که حالا ما آمده ایم طلبه شده ایم اهل خدا شده ایم و پروردگار عالم به صورت ظاهر ناز ما را بکشد و ما را در پر قو بخواند، نه واقعاً هر کسی در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند، حادثه هست تا آخر عمر هم هست اما اگر آدم نگاه درستی به حادثه داشته باشد، تمام سلول های وجودش فریاد الهی رضاً بقضائك خواهند داشت.

اصل کلام این است که ظرفیت ها کاملاً مختلف است و سعه وجودی افراد با هم یکی نیست یقیناً آن درکی که از عظمت قرآن، امین وحی دارد، آن درکی که پیامبر عظیم الشان، امیرالمؤمنین و ائمه طاهرين (ع) از منزلت قرآن دارند، ما به آن نخواهیم رسید، بله اگر آن ظرفیت را به ما هم بدهند و ما هم در مسیر باشیم به آن درك خواهیم رسید اما بنا نیست آن ظرفیت ها را به ما بدهند چون اگر ظرفیت امیرالمؤمنین (ع) را به ما بدهند ما می شویم امیرالمؤمنین ولی جهان يك علی نیاز دارد، جهان يك امام حسین می خواهد، جهان يك پیامبر آخر الزمان می خواهد، لذا کل ولایت تشریعی و ولایت تکوینی را به او و ائمه طاهرين ختم کرد، اگر بنا بود ظرفیت ابراهیم را به همه انسانها می داد، دیگر همه ابراهیم بودند، مسئله بعثت انبیاء دیگر در کار نبود و مسئله بهشت و جهنم در کار نبود، خیلی کارها دیگر در کار نبود زیبایی کار و نقش عالی کار به همین اختلافات است و گاهی که بعضی ها مصر بودند پرده ای را ببینند يك بار دیدند و دیگر طاقت نیاوردند و برگشتند. يك وقتی قبل از انقلاب ماه مبارك رمضان شب يك مسجدي منبر می رفتم، يك آدم نجف درس خوانده اخلاقی و الهی، امام جماعت آن مسجد بود اصالتاً هم اهل اصفهان بود و در نجف هم مجذوب مبارك آیت الله العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی بود و تا نجف بوده است خدمت ایشان بود، غیر از این که حالا آقا زاده شان مسائلی را برای شخص خود من از سید نقل می کردند ایشان هم غیر مسائلی که آقا زاده شان نقل کرده است نقل کرده اند، یکی را من برایتان می گویم که نسبت به ورودمان

(1) موسوعه الامام علی بن ابی طالب (ع): 248 / 7؛ تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن: 249 / 11 سوره ص.

(2) نهج البلاغه: خطبه 226.

به قرآن خیلی به درد می خورد چون شما در سوره مبارکه واقعه ملاحظه کردید فرمودند **لَا يَمْسُئُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «1»** مفهوم المطهرون یعنی کسانی که

خودشان با لیاقت با شایستگی با رعایت تقوا در آغوش من انداختند و من آنها را به آن طهارت همه جانبه لازم رساندم، چون باب تفعلیل است دلالت بر طهارت نوعی می کند یعنی همه جوانب طهارت را می گیرد، این ابوابی که در جامع المقدمات خواندیم اینها باید واقعاً کاربردشان را بدانیم که حالا باب تفعلیل به چند معنا دلالت دارد، مفعول اصلاً چه کاره است در ادبیات عرب، تفعل و استفعال چه کاره است، اینها به خصوص در ارتباط با روایات و قرآن فوق العاده به درد ما می خورد، هر (س، ت) که به فعل اضافه شود و به باب استفعال برود همه جا به معنای طلب نیست **يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ «2»** یعنی خوشحال یعنی طلب خوشحالی معنی آن نیست، این ظرائف به خصوص در مسائل الهی و معارف فوق العاده برای فهم آیات و روایات خیلی کاربرد دارد، آدم را به اشتباه نمی اندازد چون اگر آدم نخوانده باشد یا یادش برود، **يَسْتَبْشِرُونَ** را که لازم معنی می شود، طلب مژده می کند حالا ما که نمی توانیم مانند امین وحی یا مانند رسول خدا (ص) یا ائمه طاهرین (ع) عظمت تمام قرآن مجید را نگاه کنیم، این چشم و دل را به ما نداده است، اما با این چشم و دل در حد سعه وجودی و عقلی و علمی و معرفتی مان، عظمت قرآن کریم و منزلت و شأن کتاب خدا را توجه کنیم، اینها هم نیاز به يك مقدار تدبّر و مباحثه دارد یعنی اگر شما در بین خودتان چهار، پنج نفر شوید و مسیر تدبّر در آیات کتاب را باز کنید پروردگار عالم هم یقیناً به شما كمك می دهد و به دریافته های دست اول بسیار عالی و کاربردی نائل می شوید حالا من در حد ظرفیت خودمان منزلت قرآن را بگویم.

خیلی سالها پیش روی قرآن مجید در آلمان و فرانسه و مصر خیلی کار شد نه در عربستان و مراکز دیگر این معجم المفهرس که می بینید کار اولش مال فلو جل آلمانی بوده، او اول آمد فهرست گیری کرد از قرآن، و این راه گشا شد برای محمد فؤاد عبد الباقي که بتواند معجم المفهرس را به وجود بیاورد، الان دیگر بعد از خارجی ها شیعه و سنی يك مقدار نسبت به قرآن به کار افتاده اند و قم هم با کارهایی که راجع به قرآن کرده اند قطعاً از مصری ها جلو افتاده اند و واقعاً امید خیلی زیادی هست که در قم این کارهای کم نمونه می شود در آینده برای خیزش دادن به تشیع در بدنه فکری جامعه اسلامی کاربرد بالایی داشته باشد، تدبّر می خواهد.

من يك ملاقاتی با سیدحسن نصرالله داشتم در حدود يك ساعت نزدیکی های مرز لبنان و سوریه، يك مطلب خیلی جالبی را ایشان برای من گفت من مستقیم از خود ایشان شنیدم، گفت: یکی از برادران متعصب اهل سنت که شیعه شده بود يك وقتی از من ملاقات خواست من هم به او ملاقات دادم و آمد پیش من، به او گفتم:

(1) واقعه (56): 79.

(2) آل عمران (3): 171.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 70

کدام کتاب‌های ما را خوانده‌ای و شیعه شدی چون کم اتفاق می‌افتد که خرد ورزان‌شان **المراجعات** را بخوانند یا **الغدیر** را بخوانند و

شیعه نشوند یا **النصر** **الاجتهاد** را ببینند و شیعه نشوند که به نظر من برای استحکام باب اعتقادات ما نسبت به فرهنگ تشیع، خواندن این چند کتاب هم خیلی لازم است، حالا من خدا را شکر می‌کنم با مرحوم علامه امینی هم ملاقات‌هایی داشتم و از نزدیک نشست و برخاست با ایشان داشتم صاحب **المراجعات** سید شرف الدین ایران آمده بود و من در حدی نبوده‌ام که خدمت ایشان برسم کتاب‌های این‌ها بسیار استوار و محکم است که بعد از پنجاه سال هنوز خردورزان درجه یک آن‌ها نتوانسته‌اند جواب دهند به این‌ها، خیلی از آن‌ها شیعه شدند مثل محمد سعید دهری امام جمعه حلب البته فوت کرده است که از شخصیت‌های بالای آن منطقه بود، آن‌ها با همین کتاب‌ها شیعه شدند، سید حسن می‌فرمودند: من به این آقا گفتم کدام کتاب ما را مطالعه کرده‌ای؟ گفت هیچ کدام از کتاب‌های شما را من نخوانده‌ام، حالا در ذهنم بود یا **المراجعات** را خوانده یا **النصر** و **الاجتهاد** را دیده (چون خود سید شرف الدین هم اهل لبنان بود اهل جبل‌آمل) یا **الغدیر**، گفت نه من هیچ کتابی از شیعه نخوانده‌ام، گفتم: که خوب با کدام یک از علمای مایه دار ورزیده ما، حضرت عالی برخورد کرده‌اید، من راجع به شیعه شدن آقای دکتر تیجانی هم که چند سفر ایران آمد منزل ما هم آمد در تهران ملاقات‌های سه چهار ساعته داشتم، دعوتش کردم زندگی‌اش را از آمریکا بیاورد قم، مقدماتش را هم اگر خدا بخواهد دارد فراهم می‌شود، اگر بیاید اینجا مقیم بشود سودمند است برای همه سودمند است و اصلاً داستان‌ش را از زبان خود او خیلی شنیده‌ام، گاهی این‌ها فکرأً شیعه شده‌اند گاهی با مطالعه شیعه شده‌اند، گاهی با برخورد شیعه شده‌اند، گاهی با قرآن شیعه شده‌اند، یکی از آن‌ها همین آقای است که با سید حسن ملاقات داشت ایشان گفتند، من به او گفتم: علت شیعه شدن شما چه بوده است؟ گفت من عادت دارم حالا شب یا بعد از نماز صبح قرآن می‌خوانم، یک حزب، یک جزء، بالاخره کتاب خدا را مطالعه می‌کنم ببینید تدبیر چه کار می‌کند؟

گفت رسیدم به این آیه **لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ «1»** یهود نسبت به اهل ایمان دشمنی شان بسیار سرسخت است گفت: من کنار این آیه ماندم! که اسرائیل با عربستان که دشمنی سرسختی با این‌ها ندارند، تازه رابطه خیلی خوبی هم دارند جدیداً هم یکی از وزرای اسرائیلی را عربستان دعوت نامه‌علنی فرستاده است در يك جلسه‌ای که نه طوفان می‌خواهد برپا شود، با صدام هم که دشمنی ندارند رفیق بودند آن زمان با یمن هم که دشمنی ندارند، با ترکیه هم که دشمنی ندارند، جدیداً هم اسرائیل اعلام کرد که بین ما و بین ترکیه استراتژیکی است، یعنی با هم برادریم، برابریم، یکی هستیم، در این کشورهای مسلمان نشین سخت ترین دشمنی را با

(1) مائده (5): 82.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 71

ایران دارد پس ایران اهل ایمان است، من هم آن جا شیعه شدم، يك مقدار تدبیر و این کار را امروز دیگر به تنهایی نمی‌توان انجام داد، در خودتان یارگیری کنید، دو نفره، سه نفره، چهار نفره، در قرآن مجید به تدبیر برخیزید، تا به عظمت قرآن پی ببرید. ما لغت عظیم را در آیات قرآن در بعدهای مثبت نگاه می‌کنیم چون در بعد منفی هم هست، در سوره مبارکه یوسف است که عزیز مصر به همسرش می‌گوید:

إِنَّ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ «1» بعد منفی را کنار بگذارید، در بعدهای مثبت ما می‌بینید پروردگار عزیز عالم که گفته است عظیم این بزرگ نمودن هم ذاتی آن عظیم است، نه این که چون خدا گفته است عظیم، عظیم شده است نه ما حسن و قبح ذاتی قائلیم، چون اگر حسن و قبح ذاتی و عقلی قائل نباشیم، هزار جور دچار انحراف می‌شویم حتی در اوصاف پروردگار، این هم از امتیازات فرهنگ اهل بیت (ع) است که حالا نمی‌دانم چرا در نوشته‌های ما و گاهی هم در سخنرانی این حسن و قبح را به معتزله نسبت می‌دهند، ما در روایات خودمان تمام ریشه‌های ارزش‌ها را می‌توانیم ببینیم، يك مورد استعمال عظیم در قرآن راجع به اخلاق پیامبر (ص) است در سوره قلم اوایل سوره **إِنَّكَ** با حرف **ان** با حرف مشابه بالفعل **لَعَلِّي** علی در این جا به نظرم معنی استعلا دارد، حالا خودتان دقت کنید می‌بینید در معانی علی این جا جای معانی استعلا است **إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ «2»** اگر معنی استعلاء بگیریم که خود من هم در ترجمه قرآن معنی استعلاء گرفتم، این ترجمه بیش از سه سال طول کشید و من سعی‌ام در این ترجمه این بود که هم ادبیات عرب که در آیات فراوان است رعایت شود، حتی يك حرفش مثل (لام) (لَا تَنْهَم) «3» (لَنْسَلَنَّ) «4» تأکید داشتیم این (لام) هم حتماً معنی شود، چون حرف اضافه در قرآن ابداً وجود ندارد و سعی‌ام این بود که برای مراجعه به چهل منبعی که انتخاب کرده بودم

منابع عرب نویس باشد و این منابع هم به عصر صدر اول هر چه نزدیک تر بود برایم مهم تر بود غیر از این که بعضی کلمات آن معانی روزگار قدیم شان را از دست داده اند در ادبیات عرب يك معنی دیگر جدیدی پیدا کرده اند که آنها را من باید با قدیم فکر می کردم تا يك معنی صحیحی برداشت کنم. این ترجمه برایم خیلی مشقت داشت قبل از این که چاپ شود به متخصصین فن دادم چهار ماه بررسی کردند و آنها در پنج صفحه نظرشان را اعلام کردند روی هم رفته از کل ترجمه سه ایراد گرفتند، یکی این که يك پرانتز در باب توحید گفتند مفصل است کوتاه تر شود، در قسمت توضیح یکی اصحاب سبت را من فارسی کرده بودم گفته بود به اصطلاح خود باقی بماند، یکی هم ظاهراً يك صفت با قید فعل در معنا اشتباه شده است و این کار را هم که قبل از چاپ داده ام نگاه کردند.

((1)) یوسف (12): 28.

((2)) قلم (68): 4.

((3)) اعراف (7): 17.

((4)) اعراف (7): 6.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 72

من در مسافرت های انگلستان از دانشمندان لندن یاد گرفته ام کل اروپا و امریکا این طور است یعنی چوب انداز کتاب نمی نویسند، يك دانشمند محقق در رشته خودش کتابی را که می نویسد 300، 400، 500 صفحه، هیچ عجله ندارد که چاپ کند چون نمی خواهد چهره خود را معروف کند می خواهد به علم خدمت کند از این کتاب بیست تا سی تا ابتدائاً درست می کند بدون این که چاپ شود عکس برداری می کند، نسخه را می دهد به سی دانشمند متخصص این رشته، حالا دوسال هم طول بکشد نظر همه آنها را که می نویسند، در همان کتاب فتوکپی شده می آورد جمع می کند، وارد می کند، همین دوستان متخصص من به من می گفتند: ترجمه قرآنی داریم که بالای 2000 غلط دارد نه غلط چاپی، غلط های ادبی مانند فاعل مفعول معنی شده است، صفت قید معنی شده است که حالا نمی خواهیم بگویم که هست؟ یا در ترجمه مفاتیح این دعای با عظمت سبحان مَنْ لَا یَعْتَدِی عَلَی أَهْلِ مَمْلَکَته «1» این دعا با سبحان شروع شده و معلوم

است برای اهل بیت است. مترجم معروف هم هست نوشته است منزّه است خدایی که هیچ اعتنایی به اهل مملکتش نمی‌کند، عجب خدای بی مزه‌ای که همه چیز را خلق کرده است بعد پشت کرده است.

إِنَّكَ لَعَلَىٰ من علی را در ترجمه استعلاء گرفته‌ام، قطعاً تو بر بلندای اخلاق عظیمی یعنی دیگر کسی نیست مسابقه را از تو ببرد يك چند تا عظیم مثبت در قرآن است، که در جلسات بعد اشاره خواهم کرد.

تفسیر قرآن جلسه پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

زمانی که شأن و منزلت و عظمت کتاب خدا را انسان بفهمد و درک کند از محصولات و نتایج دریافت عظمت البته همراه با فکر و مطالعه و رجوع به روایات این است که معانی بسیار بلند و با رفعت آیات الهی در وجود انسان تحقق عملی پیدا کرده و از انسان يك موجود با ارزش کم نظیر یا بی نظیر خواهد ساخت، اعتقاد بعضی‌ها این است که در سوره مبارکه اسراء جمله وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا «2» ربطی اولاً به بدن ندارد و ربطی هم به فعلیت ندارد، چون قوی تر از بدن انسان را موجودات زنده دیگر دارند، قدرت بدنی بسیاری از موجودات زنده حتی با حجم بسیار اندکشان از انسان بیشتر است، اگر درباره مورچه مقاله‌ای یا کتابی یا کتاب‌هایی را مطالعه کرده باشید که تاکنون آماری که اتفاقی من به دست آوردم، حیوان شناسان بیست هزار کتاب بی تکرار درباره زندگی مورچگان نوشته‌اند.

يك مطلبش این است که هر مورچه‌ای هشتاد برابر وزن خود بار می‌تواند بکشد حتماً ملاحظه هم کرده اید يك مورچه ریز يك سوسکی را به طرف لانه خود به تنهایی می‌برد وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا

((1)) بحار الانوار: 9/83، باب 38، حدیث 8.

((2)) اسراء (17): 70.

ارتباطی با بدن ندارد با توجه به محورهای دیگر آیات می گویند بالاستعداد بالقوه وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا هُست اگر عقل را به کار گیرد هدایت حق را به کار گیرد عمل را به کار گیرد اخلاص را به کار گیرد به فعلیت وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا هم خواهد رسید و این بعد از وجود مبارك رسول خدا (ص) فقط با قرآن و با هدایت پیامبر و ائمه (ع) میسر شده است برای بشر تا روز قیامت گذشتگان هم خودشان کتابهای آسمانی داشتند البته تعداد کمی در زمان حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (ع) و سایر انبیائی که محور تبلیغ شان هم این کتابهای اصیل پروردگار بوده است به این درجه وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا رسیدند یعنی این ارزش را فعلیت دادند در رابطه با قرآن وقتی آن منزلت واقعی و عظمت واقعی قرآن معلوم شود، دیگر انسان قناعت به ترجمه لفظی کتاب خدا نخواهد کرد، می نشیند فکر می کند، محصول اندیشه محققان را می بیند، کتابهای قوی را مطالعه می کند با روایات بسیار پر قیمت سرو کار پیدا می کند که این مجموعه کشتی می شود برای این که آدم بتواند با این کشتی وارد قرآن شود، این که آدم با عجله از قرآن عبور نمی کند، به معانی لفظی و معمولی هم قناعت نمی کند، حالا يك موردش را من برای شما عرض می کنم این مواردی که بعضی روزها می گویم اینها جنبه کلیدی دارد یعنی خود این کلیدی است برای این که به قول حضرت زین العابدین (ع) در روایتی که قبلاً خوانده ایم برای باز کردن خزائن است که در آیات شریفه قرآنی قرارداد شده است که

حالا گفتار پیامبر (ص) را هم ضمیمه کنیم که اغلب نقل کرده اند برای قرآن هر آیه اش هفتاد معنا هست هر معنایی باز به هفتاد معنای دیگری راه دارد، این هم حداقل است که شما در هر آیه ای چهار هزار و نهصد خزینه می بینید که حالا قابل کشف است، قابل به دست آوردن است، البته باید دقت هم داشت که به دست آمده ها فقط تکیه بر عقل خود آدم نداشته باشد، یعنی به دست آمده باید با آیات دیگر و با روایات و تحقیقات پخته شود و انسان قبول کند، حالا این مورد کلیدی را برایتان عرض کنم مثلاً سراغ این آیه شریفه برویم معنای با رفعتش، تجلی علم کسی است که در سوره مبارکه فاطر خود را رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ معرفی می کند باید فعلش هم رفیع باشد، باید وحی اش هم رفیع باشد، باید آیاتش هم رفیع باشد از خدای رفیع کار متوسط کم ارزش و بی ارزش صادر نمی شود چون می دانید خیلی از اسماء حضرت او را، ما در موجودات می بینیم که طلوع دارد که امیرالمومنین (ع) هم در دعای کمیل به این اشاره دارد.

در ماه رمضان که من کلاس ششم ابتدایی بودم پای منبری بودم البته آن فضا را دوست داشتم آن منبری و شکل حرف زدن و تن حرف زدن او را و آن وقت من ابدأ متوجه نمی شدم چه می گوید ولی بعداً که با کمیل همان وقتها آشنا شدم دیدم تمام يك ماه رمضان را بین يك روزی نیم تا دو ساعت که مستمع پخته ای داشت آن زمان استاد دانشگاه عارف و باسواد، بازاری های پخته پای آن منبر می آمدند البته چهره اش معروف نیست يك ماهه محور بحثش همین بود وَأَسْمَاءُ الَّتِي

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 74

ملأت ارکان کل شیء «1» اسماء تو یعنی آن معانی ای که از اسماء تحقق دارد عملاً حالا یا در خلقت تکوینی یا در خلقت تشریعی، هر دو به تناسب مخلوقاتی که در دایره تکوین است هم در دایره تشریع است مثل ما و ملائکه و جن و یا آنهایی که در دایره تکوین محض اند فرقی نمی کند بأسمائك التي ملأت ارکان کل شیء خیلی جالب است اسمائی که ستونها و ارکان وجودی کل شیء را پر کرده است که اگر نبود هر مخلوقی ذاتاً ناقص بود که ما مخلوقی که ذاتاً ناقص باشد نداریم اما مخلوقی داریم که حالا از نظر جسمی و بدنی که علتش هم باید در زمین جستجو کرد نه در عالم ملکوت، حالا يك انگشتش کم است، چشمش بینا نیست، یا گوشش کر است، اینها علل مادی دارد، علل ملکوتی ندارد.

مرحوم شهید مطهری در کتاب عدل الهی مسئله را خیلی زیبا حلای کرده است، مورد سوال هم قرار می گیرید اغلب که اگر خدا حکیم است، اگر عادل است، اگر رحیم است، چرا این طوری شده است عارض بالذات نیست، مال آن اصل وجود نیست، وجود نمی تواند عیب دار باشد، وجود اشرف حقایق است و حضرت امام هم از وجود می فرمودند جز این که تعبیر به تجلی بکنیم چیزی نمی فهمیم خود تجلی هم برای ما روشن نیست، می فرمودند: ربط بین حادث و قدیم فقط با تجلی قابل حل است و ما هم کیفیت تجلی را اصلاً نمی دانیم،

اینها دیگر مواردی است که آخوند خراسانی می فرماید قلم این جا رسید و بشکست، مسأله واقعاً بسیار پیچیده است و پیچیده تر از همه مسائل حرف امیرالمؤمنین علیه السلام است که اصلاً قابل فهم نیست، حضرت می فرماید: آفرینش را بدون نقشه قبلی بدون ابزار بدون این که در خود حرکتی بدهد و بدون مواد به وجود آورد، که فهم این خیلی سخت است یعنی خودش بود ولم یکن معه شیء «2» حالا اراده فرمود: عالم را با این بساطی که می بینید خلق کند این ساختمان را که هرگز طول و عرض و حجمش برای کسی روشن نخواهد شد تا قیامت، من کتابهای مختلفی را درباره عالم مطالعه کرده ام حالا چند تای آنها را اسم ببرم بد نیست اینها را بخیرید بخوانید و ببینید واقعاً آدم را به خدا نزدیک می کند، به توحید نزدیک می کند، از علمای اسلام در رابطه با جهان خلقت کسی که کتاب نوشته است مرحوم سید هبه الدین شهرستانی است که ترجمه هم شده است به نام هیئت در اسلام، هیئت کلمه ای است که معنای جمع آسمانها و زمین و افلاک و مدارات و جایگاهشان است، این کتاب که مال علمای اسلام است، بخش السماء و العالم بحار مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه الشریف است چه آدم پرکاری بوده است واقعاً از انسانهای شگرف دوره تاریخ بوه است حالا آن زمان می گویند سید نعمت الله جزایری که سالهای بعد از استاد هم زنده بود و جریاناتی هم دیده بود، هم زمان حیات مجلسی و هم بعد از مرگ مجلسی که جریان بعد از مرگش را روضات الجنات نقل می کند ایشان می گوید: استاد ما آنقدر توفیق الهی شامل حالش بوده است که

((1)) البلد الأمين: 188 (دعای کمیل).

((2)) تفسیر الصافی: 288 / 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 75

فقط کتابهایی که نوشته اگر ما این کتابها را به سن 73 ساله اش تقسیم کنیم که 24 ساعته از روز به دنیا آمدن شروع کرده باشد به نوشتن تا مرگش، نوشته‌ها از عمرش اضافه می‌ماند حالا شما با چند کتابش آشنایید، 110 جلد بحار الانوار، 25 جلد مراه العقول، که شاهکار علمی مرحوم مجلسی است، در بررسی فقط بخش اصول کافی که معرکه کرده است، واقعاً مرحوم مجلسی در آنجا این بخش از السماء و العالم بحار الانوار ترجمه شده است ولی رساندن به حقایق این کتاب، کار گروهی است و این که اینها بخوانند السماء و العالم را ترجمه کنند حتماً باید کتابهای زمین شناسی کتابهای افلاک شناسی کتابهای آب شناسی کتابهای دریا شناسی کتابهای جنین شناسی کتابهای گیاه شناسی را که در شرق و غرب نوشته شده است، اینها را باید جزء ابزار کار قرار دهند تا معلوم شود وجود مبارك رسول خدا (ص) چه فرموده‌اند، یا امام هشتم یا حضرت صادق (ع) نگاههایی که ائمه دیگر به کرات داشتند، مخصوصاً نگاه حضرت باقر علیه السلام که مطلقاً امام باقر یافته‌های دانشمندان قرن هجدهم میلادی را نشان می‌دهد ابداً قبول ندارد و یافته‌های جدید را این روایت امام باقر (ع) قبول دارد، آن دانشمندان سالها می‌گفتند، زمین قطعه جدا شده از خورشید است که قبلاً عرض کردم.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

تمام عالم يك واحد بوده است اول به صورت دود بوده است، گاز بوده، بعد زیده شده است و از زیده و کره این گاز آمده است به صورت يك خمیر نرم، پروردگار عالم هر موجودی را از هر خمیر آفریده است این که زمین چسبیده به خورشید بوده است و این يك تکه جدا شده باشد امام باقر (ع) قبول ندارد.

کتاب عجیبی است بخش السماء و العالم بحار الانوار و کتاب هیئت در اسلام و يك دو سه بی نهایت، از جهانهای دور، نجوم بی تلسکوپ، افق دانش، علم و زندگی

انسان وقتی که این مسائل را می خواند بعد آیات قرآن مجید را می بیند می فهمد قرآن مجید رفعت فوق همه رفعت ها را دارد زیرا صادر از رفیع الدرجات است و انسان جلوه اسماء او را در تمام موجودات عالم مشاهده می کند، خود این باعث می شود آدم به طرف عبادت و پاکسازی علم حرکت کند و نهایتاً يك وجود نوری پیدا کند که با این وجود نوری بتواند وارد حقایق شود، یعنی يك چشم بینای عظیمی برای یافتن پیدا کند که این مسئله نورانیت باطن در روایات هم مطرح است. حرف خانقاه و این ها نیست.

چند روایت از رسول خدا (ص) نقل شده است **اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ «1»** یعنی چه؟

حالا برویم سراغ این کلید بسیار زیبای قرآنی که عرض کردم با مقدمات فراهم می شود که آدم آیات را رفیع ببیند از رفیع الدرجات نهایتاً معانی اش را هم خیلی بالا ببیند **إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ**

(1) ((الکافی: 1/ 218، حدیث 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 76

أَنْصِتُوا آخر آیه خیلی مهم است **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «1»** این جا **لَعَلَّكُمْ** در جمله مثبت است و قطعیت را می رساند، فکر کنید رحمت پروردگار اتصال به این رحمت که خود این رحمت جلوه اش رضایت الله و جنت الله در قیامت و حیات طیبه در دنیا است آیا با همین معنی ظاهری آیه مؤثر است که من یا دارم رد می شود يك کسی دارد قرآن می خواند یا در جلسه قرائت قرآن شرکت می کنم **فَاسْتَمِعُوا لَهُ** یعنی گوش بده آقا چه دارد می خواند و **أَنْصِتُوا** با بغل دستی ات حرف نزن که اگر گوش دهی و صوت قرآن به گوشت بخورد **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** می شوی، واقعاً همین است، یعنی کسی که می آید در قرائت قرآن حالا آدم فسادکاری هم هست حالا کسی نمی داند رابطه نامشروع دارد، حرام می خورد، غصب می کند، دروغ می گوید، تهمت می زند، نماز نمی خواند، آمده است دو زانو نشسته است خیلی با ادب دارد صدای قاری را گوش می دهد تا بغل دستی اش هم می خواهد حرف بزند با آرنج می زند در سینه اش یعنی مگر نمی بینی قرآن می خواند بعد هم پا می شود می رود این واقعاً **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** است یعنی با همین گوش دادن و شنیدن وارد فضای رحمت می شود یا نه این معنی خیلی بالاتری دارد.

انسان، سکوت، صمت این سه کلمه در همین مرحله مربوط به زوال است اَنْصَتُوا انصات نصت صمت، سکوت، اینها مواردش کجاست؟ البته

با آن مقدماتی که عرض کردم واقعاً آدم به این نتیجه می‌رسد که قرآن قانون پروردگار برای زندگی سالم است این قانون را گوش دهیم این استمعوا گوش عمل است، مثل اینکه پدر بچه را می‌فرستد کاری کند بر می‌گردد آن کار را انجام نمی‌دهد در اصطلاح خودمان است، چرا به حرفم گوش ندادی، یعنی چرا عمل نکردی، کار را انجام ندادی **فَاسْتَمِعُوا** یعنی گوش عملی نسبت به این قوانین الهی داشته باشیم، گوش دهید از حرامها اجتناب کنید یعنی فرائض را به جا بیاورید، آراسته به اخلاق حسنه باشید **أَنْصِتُوا** در کنار این قانون الهی قانون گذاری نکنید، و از وحی جدا نشوید، نه اگر شما کنار قرآن گوش عملی نداشته باشید انصات هم در شما کارگر نباشد، یعنی خودت بگویی دلم می‌خواهد این طوری زندگی کنم **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** در حد تو تحقق پیدا نمی‌کند.

دو لك لك با يك لاك پشت رفیق شدند در مرغزاری بعد از چهار پنج ماه لك لك ها آماده هجرت شدند، لاك پشت گفت: کجا می‌روید؟

این جا زمین‌های سختی دارد داریم می‌رویم در جاهای گرمسیر، ما هر سال کارمان این است که 6 ماه اینجا بمانیم، 6 ماه جای دیگری هستیم، ییلاق نشین هستیم، خوب من به شما دل بستم شما مرا دوست دارید مرا بردارید با خودتان ببرید، گفتند: عیبی ندارد ولی تو باید به ما تعهد دهی که حرف نزنی، رفتند چوب صافی آوردند به لاك پشت گفتند با دهن‌ت سفت وسط این چوب را بگیر ما هم دو سر این چوب را می‌گیریم با پا بلند می‌شویم تو را می‌بریم آن جایی که باید برویم، لاك پشت گفت: حرف نمی‌زنم از بالای سر يك ده داشتند

(1) اعراف (7): 204.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 77

عبور می‌کردند، دهاتی‌ها بیکار بودند نشسته بودند کنار دیوار آفتاب می‌گرفتند، هوا سرد بود، گفتند: بیچاره لاك پشت به این بزرگی را بین که دو تا لك لك او را بلند کردند می‌برند. لاك پشت دهانش را باز کرد به این دهاتی‌ها بگوید کار ما درست است، از آن بالا افتاد رو سنگ‌های کنار و از بین رفت.

اگر کنار قرآن دهان مخالفت باز کنید، طرح برای زندگی تان دهید، از این دستگیره نجات جدا می شوید و هلاک می شوید، این است که شب جنگ نهروان یا ابن عباس یا کس دیگر وقتی در حرکت از امام جدا شد، امام فرمود چرا نمی آیی؟ گفت من به حکم قرآن نمی آیم فرمود کجای قرآنی؟ قرآن می گوید **إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا** يك کسی نصف شب دارد قرآن می خواند من ایستاده ام گوش بدهم و ساکت هم هستم، فرمود: نمی خواهد گوش بدهی، نمی خواهد ساکت شوی، یعنی امیرالمؤمنین (ع) توجه به معنای بلند آیه داشتند، فردا در جنگ نهروان فرمودند: بیا برویم بین کشته های دشمن دور بزنیم، در کشته های دشمن که می گشتند رسیدند به يك کشته، حضرت نوك پایشان را گذاشتند کنار شانه کشته و به ابن عباس فرمودند: دیشب قاری قرآن چه می خواند، گفت: این آیه را می خواند **أَمْرٌ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ** «1» امام اشاره به کشته کرد، دیشب کشته قرآن می خواند امروز آمده

بود علی را بکشد این استماع و انصات نشد، در هر صورت منزلت قرآن بسیار عظیم، معانی اش هم عظیم، عظیم العظماء قرآن است.

تفسیر قرآن جلسه شانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آیا آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحيم جزء سوره هست یا نه؟ این هم يك زحمت اضافه ای است که اهل سنت برای اهل علم ایجاد کرده اند، زمان رسول خدا (ص) که جزء سوره بوده است، بعد در حکومت خلفا و در ایام حکومت بنی امیه ایجاد تردیدها، وسوسه ها و اشتباه حق به باطل کردند، خناس گری ها باعث باز شدن میدان مباحثی شد که معهود است، در زمان وجود مبارك رسول خدا (ص) نبود و همین هم باعث پدید آمدن عرصه اجتهاد و شؤون اجتهاد شد که منتهی شد به علم اصول، به علم اخبار، علم رجال که البته دشمن باعث يك حرکت علمی شد ولی در هر صورت آن صافی چشمه اولیه را گل آلود کرد عظمت هر آیه ای چه از نظر فصاحت یعنی معانی و بیان، چه از نظر بلاغت یعنی به جا بودن و چه از نظر چینش کلمات و چه از نظر مفهوم و معنا باید مورد توجه قرار گیرد یعنی با بحث در شش هزار و ششصد و چند آیه در هر آیه ای در زمینه های مختلف تا بالاخره قرآن در حد ما برای ما روشن شود، در بحث منزلت و شأن قرآن، آدم خلأ های بسیار سنگینی را در خود حس می کند که با گرفتن معنویت این شأن و منزلت از قرآن این خلأ ها را می توان جبران کرد.

(1) زمر (39): 9.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 78

در این زمینه باید ببینیم آیا عظمت، يك امر مطلق است در این عالم یا يك امر نسبی است، ما باید ببینیم که عظمت را در چه موردی می‌خواهیم بحث کنیم، اگر در غیر خدا و شئون پروردگار عالم و شئون ملکوتی معنوی حضرت حق بخواهیم بحث کنیم، بگوییم: نه اینجا نسبی نیست، آن جا عظمت لا بشرط است، بی‌نهایت است و جای مقایسه با غیر خود را ابداً ندارد لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿1﴾ اما مادون پروردگار در مخلوقات چرا عظمت نسبی است؟ یعنی ممکن است يك شیء مادی یا يك شیء معنوی عظیم باشد، در صورتی که به چیز دیگر سنجیده نشود اما اگر بنا باشد سنجیده شود، این جا شدت و ضعف پادر میان می‌کند، ممکن است چیزی نسبت به خود عظیم باشد نسبت به غیر خود حقیر باشد، ممکن است عظیم باشد نسبت به غیر خود اعظم باشد، ما کلمه اعظم را بیایم در خود قرآن مجید ببینیم که کجاها استعمال شده است و چون قرآن مخلوق است، بعد بیایم قرآن مجید را نسبت به سایر عظیم‌ها بسنجیم يك کاری هم که در این زمینه به نظر لازم می‌آید این که ما باید لغات مقابل هر لغتی را هم بشناسیم مقابل عظیم چه است؟ حقیر است، در این آیه شریفه إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً ﴿2﴾* در مقابل عظام گوشت است که استخوان سخت‌تر از گوشت است مصدر آن هم عظیم است، در مصدر همه مشتقات جمع است، در غیر مصدر همه مشتقات جمع نیست، این مصدر است که خودمان هم داریم و می‌گوییم مصدر یعنی حقیقتی که تمام مشتقات

برگشت به او می‌کند (عظیم) مصدر در مقابلش حقیر است، و خود عظیم از نظر استعمال معنا به معنای کبیر، به معنای شدید، به معنای قوی، به معنای رفعت، به معنای صعود، و به معنای رقی یعنی نردبان بالا رفتن استعمال شده است که حالا ببینیم کلمه عظیم در چه آیه‌ای و در چه روایتی آمده است و میدان گرفتن این رشته‌ها را یعنی قوت و شدت و رفعت و صعود و رقی را دارد یا ندارد.

عجیب این است که بسیاری از اموری که من البته نمونه هایش را ذکر می‌کنم و که ما بعد از اسلام در قرآن یا در روایات هر جا کلمه عظیم در يك امر مثبت آمده است چون از آن در امور منفی هم آمده است إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ ﴿3﴾ کید شما، مکر شما، نقشه شما، فتنه گری شما، زنان عزیز مصر به کید همسرش می‌گویند عظیم است یعنی خیلی شدید و زورآور است و طرف مقابل تان را با این قوت، قوت کید، به زانو در می‌آورید و شکست می‌دهید شما نقشه هایتان هم متفاوت است

چون اول سخن عرض کردم امر نسبی است این شامل همه زنان نمی شود خیلی از زنان هم خالص اهل ایمان بودند اهل کید و نقشه منفی برای به زانو در آوردن هیچ کسی نبوده اند.

زنان بزرگی که قرآن کریم گاهی اسم می برد گاهی فقط صفاتشان را بیان می کند امرأه فرعون که در سوره مبارکه تحریم آیه

11

(1) ((شوری (42): 11.

(2) ((مؤمنون (23): 82؛ صافات (37): 16.

(3) ((یوسف (12): 28.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 79

آمده است که در چه منزلتی این خانم را پروردگار عالم معرفی می کند خیلی عجیب است **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ** من يك الكو برای تمام اهل ایمان مطلقاً تا روز قیامت می خواهم بیان کنم **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا** نه برای خانمهای تنها برای **لِلَّذِينَ آمَنُوا** که است آن الكو **امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ** **إِذْ قَالَتْ** این ایمان والای او و باور او و یقین او را نشان می دهد زمانی که زیر شکنجه بود و طبق بعضی از روایات دو تا دست خود را و دو پای خود را با میخهای بلند به زمین کوبیده بودند **إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا** نمی گوید فی الجمله بلکه می گوید **عِنْدَكَ فِي الْجَنَّةِ** حالا باید معنای عند رفت که منظور چیست؟

این معلوم می شود این خانم توقع معنوی اش خیلی بالا بود می توانست **رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ** خوب هر مضطری، هر مضطری، هر گرفتاری، وقتی يك گوشه بهشت را به او بدهند حالا 5 هکتار هم به او بدهند تا ابد راضی است یعنی این که این خانم به بهشت تنها رضایت نداده است، عجب همتی در باطن او موج می زند **رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا** این عندیت با پروردگار خیلی مقام است، حالا به جای او باید تحقیق کرد، فکر کرد و این کلمه عند را جاهای دیگر قرآن مجید هم دید که موارد استعمال عند در آیات کجاها آمده است و آسیه با آن نورانیت ایمانی اش چه می گفته است **وَبَنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ** که آزادی از ستمکار و فرهنگش را می خواهد یعنی جدایی کامل از فرعون نامی باید برای مردم مطرح

بشود به عنوان این که او الگو و فرهنگ فرعون است یعنی همین آیه اگر در ممالك اسلامی پیاده می شود باور کنید يك ماهه ملت های اسلامی از همه فرعون ها و فرهنگ هایشان

نجات پیدا می کنند و گرفتار دل خوشی های بی ریشه نمی شوند، **بَجَّيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ** یعنی فرهنگ محققش در کشور مصر **وَ بَجَّيْ مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «1»** یعنی آسیه به خدا می فرماید، درس است برای رهایی از حاکمان ستمکار و فرهنگ حاکمان ستمگار است قطعاً ایشان و امثال این بزرگوار در **إِنَّ كَيْدَ كُرْنِ عَظِيمٍ** سوره یوسف نیستند چون این جا کلمه در **يك** امر منفی به کار رفته است البته در امر مادی و معنوی هر دوی آنها هم به کار رفته است، جبل عظیم یا عرب کسی که شکمش خیلی بزرگ است می گوید **هو بطن العظیم** یعنی خیلی شکم گنده است در هر دو امر مادی و معنوی به کار گرفته شده است، خوب می بینید در استخوان بندی هم قرآن مجید به کار گرفته است **أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً «2»** اینجا به معنی قویتر بودن استخوان هاست، به معنی سخت بودن است، به معنی شدید بودن است و گاهی هم به معنای رفعت است گاهی به معنای صعود است، گاهی به معنای علو است، گاهی به معنای رقی است، حالا جالب این است که در کتاب خدا ببینید برای شناختن منزلت قرآن جاهایی که بعد از طلوع اسلام (عظیم) استعمال شده است چه در آیات، چه روایات، نهایتاً ریشه اش به قرآن کریم بر می گردد یعنی قرآن

(1) تحریم (66): 11.

(2) مؤمنون (23): 82؛ صافات (37): 16.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 80

مصدر همه عظمت هاست البته این بحث در هیچ کتابی نیست که من آدرس دهم عرض کنم بروید کامل و جامعش را ببینید این دیگر همان رشته ضعیف تدبر در قرآن مجید است که وقتی آدم بین خود و قرآن خلوت می کند و فکر را از همه جا پاک می کند، **يك** جلوه هایی از خود کتاب خدا برای انسان صورت می گیرد، **يك** خطبه ای «1» امیرالمؤمنین (ع) دارند در تفسیر آیه شریفه **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** که آن خطبه واقعاً دیدنی است آن جا امیرالمؤمنین این رجال را که تعریف می کنند حرف را به این جا می رسانند که این ها به جایی رسیده اند که خود پروردگار از درون آنها با آنها نجوا دارد یعنی رازگویی دارد ما البته به آن مقام که حالا بخواهیم خودمان را برسانیم خیلی هزینه معنوی می برد، هزینه

مادی اش هم صفر، است ولی با قرآن مجید حداقل می شود این معامله را کرد که آدم ارتباطش با قرآن به جایی برسد که مستمع خود قرآن مجید شده و خودش را نشان دهد و جلوه دهد، حالا عظیم را ببینید تمام به خود قرآن برمی گردد یعنی قرآن مصدر می شود برای همه عظیم‌هایی که در آیات قرآن مجید است آل عمران آیه 172 این آیه برای ایثارگران و مجروحان جنگ بین حق و باطل نازل شده است و بسیار آیه فوق العاده‌ای است که باید این آیه در آسایشگاه‌های مجروحین جنگ یا خانه‌هایشان که در تخت افتاده اند یا در ادارات کار می کنند بالا سر ایشان باشد و روزی يك بار دو بار نگاه کنند، آثار عجیبی دارد برای روحیه شان **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ** آیه نشان می دهد که بعضی از مجروحین جنگ بعد از مجروح شدن

دل‌سرد می شوند و ناامید می شوند و بدبین می شوند و با خدا، خداحافظی می کنند و با دین خداحافظی می کنند آیه شریفه برای جلوگیری از این خطر بسیار سنگین نازل شده است **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ** کی؟ قبلاً این اجابت نسبت به خدا و پیامبر را داشته اند ولی **مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ** بعد از این که يك پایشان رفت، دو پایشان رفت، يك چشمشان رفت، يك دستشان رفت، يك کلیه شان رفت، شیمیایی شدند بعد از این اصابت‌ها باز اهل خدا و پیغمبر باشند و دعوت خدا و پیغمبر را اجابت کنند **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ** خوب چه فرقی بین اجابت و أحسنوا است که پروردگار اضافه فرموده اند **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ** یعنی حرف خدا را که گوش دادند عملی هم کنند یعنی مجروحیت خود را لحاظ نکنند که حالا پول کم داده اند به ما یا اداره‌ای قبول مان نکرده اند یا سراغ ما نیامدند یا فراموش کردند ما را **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ** که همان **اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ** اند این **أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا** و خودشان را حفظ کنند از خدا فاصله نگیرند، از قرآن فاصله نگیرند، از حلال و حرام خدا فاصله نگیرند، برای خلأشان اگر دولت و ملت و بنیادها گوش ندادند برای جبران خلأ دچار معصیت و گناه نشوند **وَ اتَّقُوا** چه گیرشان

(1) نَجِ الْبَلَاغَةُ: خطبه 222 (قاله عند تلاوته... رجال لا تلهيهم...).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 81

می آید؟ **أَجْرٌ عَظِيمٌ** این **«1»** نتیجه و میوه چه است؟ نتیجه **اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ** است، دعوت خدا کجاست؟ قرآن است قرآن مجید دعوت پروردگار است این اجر عظیمی که نصیب می شود کانالش قرآن است، جاده‌اش

قرآن است، راهش قرآن است، سببش قرآن است، این يك آیه سوره مبارکه نساء آیه 13 چقدر این آیه زیباست وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ باز این جا می بینید پای قرآن در میان است و روایات پیامبر هم اطاعت از پیامبر و اطاعت از همان تفاسیر پیامبر نسبت به قرآن است، وقتی پیامبر می فرماید: صَلُّوا بشکلی که من أَصَلَّى قرآن مجید که فقط امر به نماز دارد، ترکیب نماز، شکل نماز، نمی دانم نماز چند رکعتی، حمد دارد، سوره دارد، تشهد دارد، رکوع دارد، سجود دارد، این ها را دیگر پیامبر از دل قرآن بیرون کشیده اند معانی در قلب پیامبر اکرم (ص) است باز اطاعت از پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) بر می گردد به قرآن وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ «2» بهشت هم نمی گوید يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ این هشت بهشت برای گردش و برای استفاده در اختیار شماست تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ البته بهشتیان يك جا دارند، مقیم اند، باصطلاح ملك شان است، مگر این که به جاهای دیگر بهشت بروند، اجازه می دهند حالا نمی توانند بمانند در مقامی که پیامبر (ص) هست آدم نمی تواند همیشه آنجا بماند، اما مهمانی که می تواند برود، پیش امیرالمؤمنین (ع) می تواند برود پیش حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که می تواند برود طبق آیه 69 سوره نساء وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ

اللَّهُ عَلَيْهِمُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا «3» این را که دیگر دارد وَ حَسُنَ أُولَئِكَ جارا که نمی گوید، دیوار به دیوار این خانه ام، بعضی ها هستند، مثل وجود مبارك عبدالله بن یعفور که در رجال کشی اگر ببینید شرح حال مفصلی دارد، انسان از خواندن آن لذت می برد چه برسد به این که خود او عبدالله بن یعفور شود که وقتی خبر مرگش را امام صادق (ع) اول طلوع آفتاب شنیدند شانه هایشان از گریه تکان می خورد و يك متن يك صفحه ای را درباره عبدالله بن یعفور فرموده اند که اگر در خلال يك بحث بیاید من آن متن زیبا را برای شما می خوانم یادداشت کرده ام، در آن متن است که می فرمایند:

که خدا يك خانه ای به او داد که يك طرف خانه، دیوار به دیوار پیامبر (ص) است، يك طرف دیوار به دیوار امیرالمؤمنین (ع)، يك طرف دیوار به دیوار عموم امام مجتبی، يك طرف دیوار به دیوار جدم ابی عبدالله الحسین است، این ها هم راحت به دست نیامدند، این مقامات را با تکیه دادن روی تخت خانه شان و کنار سفره های رنگین به دست نیامده اند زیر فشارهای سخت حکومت بنی عباس و نداری و فقر و این که هیچ جا آنها را راه نمی دادند، کار به آن ها نمی دادند، ولی دست از امام و پیامبر (ع) و خدا بر

(2) نساء (4): 13.

(3) نساء (4): 69.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 82

نداشتند بالاخره خدا جبار است صیغه مبالغه است یعنی به شدت جبران کننده است وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا یعنی این جنات تجری من تحتها الأنهار خالدين فيها ذلك اشاره به این قسمت است یا اشاره به اطاعت از خدا یا پیامبر این جا را خیلی مشکل می شود به دست آورد که اشاره قطعاً به کدام ناحیه آیه است، به هر کدام باشد که درست است و ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «1» این فوز عظیم که ما الان می بینیم يك جلوه اش جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فيها خالدين این از دل چه در آمده است؟ قرآن مصدر است برای این فوز عظیم است باز سوره مریم آیه 37 فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ «2» عنایت داشته باشید يك مسئله مثبتی را می خواهد بگوید، حالا کفر که منفی است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ اصلاً عظمت روز قیامت يَوْمٍ عَظِيمٍ که این يوم عظیم يك وصف قیامت است يَوْمَ الدِّينِ هم در سوره حمد يك وصف قیامت است و يَوْمَ التَّعَابُنِ «3» هم يك وصف است يَوْمَ الْحُسْرَى «4» هم يك وصف است.

فکر می کنم مرحوم فیض 90 وصف درباره قیامت از آیات قرآن و روایات در جلد هشتم المحججه البيضاء یا در کتاب علم الیقین ایشان جلد دوم شمرده اند این عظمت قیامت ریشه اش در کجاست؟ در قرآن مجید است، کتاب خداست که قیامت را برای اولیاء خدا،

برای اهل ایمان، برای انبیاء، برای ائمه، برای شهدا، برای صالحان، روز عظیمی قرار داده است مشهد اسم مکان است یعنی جای گواهان که انبیاء و ائمه هستند مَشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ حالا به نظر من باز دقت بیشتری هم باید در آیه بکنم چون فرصت نبود وقتی یادداشت می کردم فکر می کنم می خواهد به کفار بگوید خاک برسران کفار، از چه روز عظیمی محروم شدید و ویل بر شما، وای بر شما آن چاه جهنم بر شما باز شد يك بار دیگر این عظیم برای قیامت ذکر شده است.

حج آیه 1 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ «5» این جا عظیم به دلیل آیات بعد آن شدت قیامت را می خواهد بگوید چون آیه بعد را که می بینید يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا «6»

این جا عظیم به معنی همین شدت و سختی است که باز هم به يك شكلی به قرآن بر می گردد یعنی وقتی اهل قرآن نباشید آن جا برای شما خیلی روز سختی است روز وحشتناکی است، روز ترسناکی است.

(1) نساء (4): 13.

(2) مریم (19): 37.

(3) تغابن (64): 9.

(4) مریم (19): 39.

(5) حج (22): 1.

(6) حج (22): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 83

صفات آیه 107 وَ قَدْ يَنْبَأُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ «1» يك دانه بره یا يك دانه قوچ خودش به تنهایی عظیم نیست در ارتباط با اخلاص ابراهیم (ع) در ارتباط با اخلاص اسماعیل، در ارتباط با تسلیم این پدر و پسر، خدا این فدیة را عظیم دانست، ببینید باز در این آیه اخلاص مردم بعد از قرآن مطرح است شما همه این عظمتها را در قرآن می بینید يك عظیم دیگری در قرآن ذکر شده است درباره خود پروردگار که آن دیگر نسبت گیری با هیچ چیزی نمی شود فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ* «2» وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ «3» آخر آیه الکرسی، قرآن مجید جلوه این خدای عظیم است، عظیم مصدر است یعنی علی عظیم همه عظمتها آنجاست و به تناسب قرآن همه عظمتها در قرآن متجلی شده است، خود قرآن هم با صفات عظیم آمده است، سوره حجر آیه 87 را هم عنایت کنید وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ که انسان چگونه می تواند عظیم شود و عبد متقرب، عبدی که سالک به طرف قرب به سوی خداست، اگر واقعاً رسیدن به مقام قرب را می خواهد العبد المتقرب لابد ان يتصف بصفات الله جمالا و جلالا، ناچار است متصف شود این روایت تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ از پیامبر (ص) است وهذا الاتِّصَافُ أَمَّا هُوَ فِي النَّفْسِ «4» این اتصاف باطنی است، اتصاف غیر قابل تغییر باشد، این عبد عظیم است و ارزش

دارد در تعریف حضرت سید الشهداء در بعضی کتاب‌ها می‌خوانیم، عظیم العظماء یعنی این همه عظیم در عالم است، امام حسین عظیم همه آن‌عظیم‌هاست، به خاطر این که به صفات جلال و جمال حق متصف بوده است.

اهل تسنن این روایت را نقل کرده است، ابن عباس می‌گوید: سالی که امام از مکه به کربلا حرکت کردند هنوز زمان حرکت نرسیده بود، من در طواف بودم این صدا را شنیدم و گوینده را ندیدم که هر کس علاقه دارد با شخص خدا بیعت که او با حسین بن علی (ع) بیعت کند که او عظیم العظماء است.

تفسیر قرآن جلسه هفدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

کلام امروز در محتویات سوره مبارکه حمد است سوره شریفه ظرف يك سلسله واقعیات کامل است چه در رابطه با دنیا چه در رابطه با آخرت، مسائلی که با همه هستی در این عالم رابطه دارد مسائلی که با همه حقایق آن عالم در ارتباط است و این کار پروردگار است که در آیاتی محدود، کلماتی محدود حقایقی عظیم و مفاهیمی

((1)) صفات (37): 107.

((2)) واقعه (56): 74 و 96.

((3)) بقره (2): 255.

((4)) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8 / 178.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 84

نامحدود را منعکس می‌کند مثل کلمه طیه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* که انشاء خود پروردگار است امتیازات عجیبی دارد این کلمه اولاً بدنه این کلمه و ترکیب این کلمه و ساختمان‌ش از سه حرف است حرف الف حرف لام و حرف‌ها که چند بار تکرار

شده است و ترکیب لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* را به وجود آورده است خواندنش هیچ احتیاجی به دو لب ندارد چون حروفی است که در خود زبان و فضای دهان قابل به کارگیری است، يك بخشش معنای نفی دارد لا اله يك بخشش معنای اثبات دارد استثنایش هم يك استثنای اصولی و ریشه‌ای، است و الله بعد از حرف استثناء هیچ ارتباطی با آن اله قبل از استثناء ندارد همه آن اله‌ها قلابی‌اند و بی ریشه حق فقط الله است آن هم کاملاً قابل اثبات است.

علاوه بر این يك مفهوم بی‌نهایتی را که توحید باشد پروردگار مهربان و عالم در آینه‌این کلمه منعکس کرده پس تعجبی ندارد که پروردگار عزیز عالم که قدرت بی‌نهایت و علم بی‌نهایت است، حقایقی را در هفت آیه و معانی ملکوتیه غیبیه و شهودیه را در يك سوره کوتاه و محدود منعکس کند حالا نظر اهل فن را در این زمینه ملاحظه کنید که می‌فرمایند آن چه عظمت و جلالت برای وجود مقدس حضرت حق در تمام کتب آسمانی آمده است همه آن‌ها در قرآن مجید آمده است و همه آن چه که در قرآن راجع به پروردگار است که احتمالاً حدود 2000 آیه در رابطه با حضرت حق باشد، خداوند همه آن واقعیات را در سوره مبارکه حمد منعکس کرده است در رابطه با خدا مسئله الوهیت است که اله به معنای معبود است و توجه به این معبود هم يك امر فطری است یعنی هیچ کسی با هیچ دلیلی و با هیچ برهانی توان دفع توجه باطن را به صاحب عالم و به این که جهان کارگردان دارد ندارد، يك مقاله‌ای قبل از انقلاب خواندم خودم جوان بودم شاید مال قبل از سال 50 باشد خیلی مقاله جالبی بود که بیان کننده نشانه فطرت در آیه 30

روم بود فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ «1» فطرت یعنی آن خدا جویی، آن توجه باطن به پروردگار عالم که خمیر ذات انسان است. که قابل انکار نیست پروردگار هم در سوره مبارکه بقره به این معنا توجه می‌دهد و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِي مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «2» عبادت، فلسفه و حکمتش تقواست یعنی شما را به دایره مصونیت برساند چون اگر عبادت نباشد از جریمه‌ها و عذاب‌های دنیا و آخرت در امان نخواهید بود. تَتَّقُونَ در این آیه به معنای محفوظ شدن از عذاب دنیا و آخرت است اصلاً کلمه وقی که مصدر مشتقاتش است به معنای حفظ کردن است، به معنای خود نگاه داشتن است، به معنای این است که توجه به خودم داشته باشم در چاه و چاله نیافتم، در عذاب نیافتم، لذا عرب ترمز ماشین را می‌گوید وقایه، ماشین با داشتن ترمز در دره نمی‌افتد یا ستون ساختمان را می‌گوید وقایه که این همه بار عظیم سنگین را از فرو ریختن نگاه

(1) روم (30): 30.

(2) بقره (2): 21.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 85

داشته است. ترجمه‌هایی که معمولاً اتق الله را ترجمه کرده‌اند از خدا بترسید. مسئله ترس خودش کلمه مستقل دارد، خشیه دارد، رهبت دارد، خوف دارد که همه هم در قرآن مجید آمده است و موارد استعمالش هم هر کدام مورد خاص است.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ «1» مربوط به عظمت حق است که اهل معرفت آن عظمت را در حد خودشان که درک می‌کنند دلشان دچار خشیه می‌شود مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ «2» این جا خود رب مطرح نیست مقام ربه آن جا خشیه از خود الله است این جا خوف از مقام است که امام صادق (ع) می‌فرماید: مقام همان دادگاه‌های قیامت است یا عدالت حق است در حسابرسی یا عذاب است. خوف اینجا مورد استعمالش است. رهبت و رغبت هم مربوط به اصل عبادت است عبادت کنید ربه و رغبه بنابر این تقوا ممکن است از لوازمش خوف من الله باشد، اما خود لغت به معنای خوف نیست لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی عبادت حصار ایجاد می‌کند، یعنی وقتی شما اوامر پروردگار را اطاعت کردید از افکار او کناره‌گیری کردید و ادامه هم پیدا کرد تا آخر عمرتان يك حسنی برای شما درست می‌شود که شما با بودن این حسن از عذاب دنیا و آخرت در امان می‌مانید: تقوای در این جا به دلالت تعلمون چرا؟ متعلق تعلمون این است که فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ «3» که کارگردانی در این عالم هستی دست بت‌های ساخته شما نیست.

در آیات مربوط به ابراهیم هم این مسئله هست که این‌ها با دیدن خرد شدن بت‌ها به باطن خود مراجعه کرده‌اند و از طریق باطن این معنا را نگاه کرده‌اند که عجب این بت‌ها هیچ کاره

بوده‌اند؛ چطوری این‌ها را به ما تحمیل کرده‌اند که این‌ها صاحب اثر در زندگی شما نیستند خوب حالا شما همین بحث الوهیت را در همین سوره مبارکه حمد از الله بِسْمِ اللَّهِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بخوانید بحث را گسترده کنید کتاب‌ها در توحید به وجود می‌آید با همین يك کلمه و باز در سوره حمد مسئله ربوبیت پروردگار مطرح است که حالا به معنای رب که رسیدیم عرض می‌کنم که از طریق قرآن تمام انبیای خدا در دعاها، در پیش آمده‌ها، حادثه‌ها، توسلشان به این نام پروردگار بوده است. البته نه به نام رب به مسمای رب که معنای تصرف این را دقت بفرمایید تصرف تدبیری و مدبرانه و حکیمانه و برابر با مصحلت تمام موجودات در خیمه حیات موجودات است، خود همین بحث گسترده‌ای است که الوهیت و ربوبیت به این معنا همه در کلمه الله و رب جمع است، تمام ما سوی الله که ما سوی الله کَمی مثل زمین‌ها و آسمان‌ها و عنصر جسمی موجودات، تمام ما سوی الله چه در جهت کَمی و چه در جهت پیش آن و چه در جهت حدودشان، طول و

عرضشان، حجمشان، آثارشان و خلاصه هر موجودی با هر واقعی نسبت به وجود خود و با هر واقعی نسبت به وجود خارج از

(1) فاطر (35): 28.

(2) نازعات (79): 40.

(3) بقره (2): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 86

خودکه در برون دارد حتی در قیامت هم نه قابل احساس نه قابل اندازه گیری است و نه قابل نوشتن است مخصوصاً کیفیت‌ها حالا کمیت‌هایی که در حیطه دسترس قرار می‌گیرد؛ البته آن‌هایی که امکان داشته باشد طولش را حساب کنند، عرضش را حساب کنند، وزنش را حساب کنند، که این هم خیلی کم است ولی روابط کمی و کیفی هر مخلوقی با خودش از يك ذره يك عدد اتم گرفته است تا گسترده ترین آسمان‌ها که حالا هر چه است و هر کجاست مجموع ما سوی الله در کلمه علمین است الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که این را در اوایل سال درسی، يك دور نماهایی از آن شنیده‌اید تمام انعامات و الطاف و احسان‌ها و تفضلات مادی حضرت حق و معنی حضرت حق وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً «1» اسبغ با سین است به معنی کامل بودن و جامع بودن است، حالا شما همه جا در همه مخلوقات چه در آفرینش، چه در عنایاتی که به آن‌ها می‌شود الطاف مادی و معنوی این اسبغ را می‌بینید، آن جایی که مادیت و معنویت است پای اسبغ در کار است آن جایی که فقط جای مادیت است باز هم پای اسبغ در کار است، آن جایی که فقط جای معنویت است باز هم پای اسبغ در کار است، هر کاری برای فرشتگان کرده است که معنویت محض‌اند باز پای اسبغ در کار است هر کاری برای موجودات غیر معنوی کرده است که البته با بدعت هم آن‌ها بعد معنوی دارند در آیه شریفه اسراء: 44 إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «2» که بعد معنوی می‌شود تماشا کرد حالا ما صرف نظر از بعد معنوی يك سنگریزه، آن جا هم اثبات اسبغی شده است، نسبت به ما که ترکیبی از مادیت و معنویتیم، این جا هم عنایت

اسباهی به ما شده است، کل الطاف و تفضلات و احسان و عنایات مادی و معنوی او در رحمان و رحیم مندرج است و اما قدرت تصرف در ملك و ملكوت، غیب و شهود، به ویژه آن قدرت پادشاهی و تصرف او در

قیامت در كلمه مالك جمع است، البته مالکیت او در دنیا هم ذاتی اوست البته اینجا اجازه داده است مخلوقاتش مالك شوند، اما مالك ذاتی نیستند، همه مالك اعتباری، چون دارای ملکیت اعتباری این ملك قابل نقل و انتقال است اما ما هیچ ملکیتی را از پروردگار نمی توانیم سلب کنیم بگوئیم این گوشه ای از خلقت مال خدا نیست او مسلوب مالکیت است مالکیت او در دنیا مطلق است، در جنب مالکیت خود يك ملکیت اعتباری هم به ما داده است که اگر همه به این اعتباری بودن توجه داشتند که ندارند، دچار رذائل اخلاقی مثل حرص و طمع و بخل و حرام نمی شد و این مالی که خدا به آنها داده بود در حد شأن خودشان بهره می گرفتند، مازادش را هم با پروردگار معامله می کردند، اما عیب بیشتر مردم این است که این مالکیتی که دارند مثل مالکیت خدا برای خودشان می دانند، در كلمه مالك ما پادشاهی و قدرت و تصرف مطلق او را ملاحظه می کنیم که در بحث تصرف و تکوین و در ملك و ملكوت چه خبر است که قابل بحث و مطالعه است، اما صفات

(1) ((الكافي: 29/8، حديث 4 (خطبه الوسيله).

(2) ((اسراء (17): 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 87

قیامت و مواقف و تقسیم مردم به بهشت و دوزخ در یوم الدینی که تفسیرش در نزدیک به هزار آیه در قرآن مجید آمده است انواع طاعات مثبت و عبادات و توفیق که ابتدا مایه اش را خود آدم باید ایجاد کند تا طلوع شود و اجباری نیست و یاری و مدد و کمک حق همه در **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** جمع است باز تفصیلش در خود قرآن و روایات است آن چه را يك راهرو در راه خدا و سالك و طالب هدایت و تعظیم شریعت لازم دارد در جمله **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** جمع است، آن چه در مسئله ایمان و صفت ایقان و دقایق کرامت و رغائب و استقامت و پرهیز از افراط و تفریط مطرح می شود؛ حالا در کتب اخلاق، در کتب حدیث، در کتب فقهی، همه در صراط مستقیم است، این جا مستقیم هم باید عنایت داشته باشید که در باب استفعال رفته است یعنی راه استوار راه محکم که از لوازمش این است که افراط و تفریطی در این راه و

قواعد راه نیست و اما چگونگی حیات و بندگی انبیاء، صدیقین، شهداء، صالحین در جمله صِرَاطِ الدِّینِ اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ است که این چهار طایفه را آیه 69 سوره نساء با همین اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ آن جا نشان می دهد اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ کیانند؟ به انبیاء، به صدیقین، شهداء، به صالحان می رسد خود انبیاء با ویژگی های شخصی شان و دعوتشان بالای 500 آیه در قرآن مجید دارند و مفصلش در سوره شعراء و بخشی در سوره اعراف و سوره های دیگر است و خودمان باید برویم بینیم و کیفیت حیات کفار و اشرار و فاسقان و اهل بدعت، اهل ضلالت و یهود و نصاری، چون وقتی در قرآن دقت می کنیم غَیْرِ الْمَعْصُوبِ فقط یهود نیستند الصَّالِّینَ هم فقط مسیحی ها نیستند، یعنی کلمه مغضوب علیهم و ضالین اختصاص به این ها ندارد، دایره اش محدود نیست، بدعت گذاران را می گیرد و شیاطین انسی و جنی را می گیرد، اشرار را می گیرد، کفار را می گیرد، ستمگران از مسلمانان را می گیرد، این مجموعه با آثار حیاتشان که حیات پلید و خبیثی است البته در آنجا که رسیدیم من عرض می کنم و ثابت هم می کنم که از نظر ادبی بر خلاف بعضی ترجمه ها، خدا در سوره حمد سه طایفه را مطرح نکرده است یعنی یك طایفه را فقط اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ را گفته است

که نه مورد غضب حقانند چون هیچ مورد غضب در وجود شان نیست خود آن ها هم مطالعه در آثار حیات آن ها را می طلبد و نه یك نشانه ای از گمراهی در اینهاست چون ما غَیْرِ الْمَعْصُوبِ اعراب غَیْرِ مجرور است و حرف جری هم در روی غَیْرِ نمی بینیم بنابر این جدا سازی این ها از نظر ادبی کار درستی نیست هم بدل از الذین قبل از خود آن است که مجرور به مضاف است صراط الذین اُنْعَمْتَ علیهم که دو ویژگی این اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ این است که نه مورد غضب تو اند این اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و نه گمراهند، این ها آدم های صاف، یك دست پاك و خالصی اند که توانسته اند امام و اسوه شوند که در سوره مبارکه بقره آیه 124 هم می خوانیم فَأَتَمَّهَنْ بعد از اَتَمَّهْم کل تکالیف با پاکی درون و

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 88

خلوصش قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا «1» قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الذِّينَ مَعَهُ «2»، چون این ها هیچ عیبی ندارند یعنی یك مورد که این ها را در برابر غضب قرار دهد در این ها نیست و یك مورد گمراهی هم ندارند باز خودتان هم سوره حمد را عنایت کنید از نظر اعراب غیر که مجرور است به بدلّیت نه با حرف جر، بدل از الذین است پس غَیْرِ الْمَعْصُوبِ همین چهار طایفه است و الصَّالِّینَ هم همین چهار طایفه اند که نه ذره ای مورد خشم خدا در این ها است و نه ذره ای از گمراهی در هر صورت این جامعیت باعث شده است که این سوره را بگویند (ام الكتاب) و کتاب غرائب القرآن آمده است که می گوید: هفت کلمه در سوره مبارکه حمد است که هر کدامشان دوبار تکرار شده است

حالا فلسفه تکرار دو بار چیست، این جا يك بحث خیلی مهم است که آیا در قرآن تکرار وجود دارد یا نه؟ شخصیت‌های بالایی در علم تفسیر هستند، من حالا کاری به شخص خودشان ندارم، به کتاب هایشان دارم، چون روی بعضی هایشان هم يك نظرهایی هست به خصوص در اهل عرفان ایشان که عرفان خالص شیعی هم نیست چون عرفان خالص شیعی منابع قرآن است و دعای عرفه و ابوحزمه و کمیل و بخشی از دعاهاى دیگر. آنان می گویند اُبدأ در قرآن تکرار وجود ندارد می گویند 114 بسم الله قرآن که 113 تای آنها در ابتدای سوره است و یکی در وسط سوره نمل است و **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ*** در سوره مبارکه الرحمن که تکرار شده می گویند این‌ها هر کدامشان در جای خودش با توجه به ارتباط با قبل یا بعدش، یا در ارتباط با متن سوره يك واقعیتی را دارد می گوید، حالا این تکرار ظاهری را می گوید، باطنی اش را نمی دانم تکرار هست یا نه، کلمه الله است، رحمان است، رحیم است، اِيَّاكَ است، صراط است، حرف عليهم، ضمیر جمع منفصل است و حرف لای دومی هم به جای غیر، غیر المغضوب عليهم و غیر الضالین است، در حقیقت در فصاحت و زیبایی اش لا که معنی غیر می دهد؛ آورده است این هفت حرف هم هر کدام دوبار در این سوره آمده است و هر کدام هم باید جای خاصی و جایگاه خاصی و معنای خاصی را دنبال کند، ظاهرش تکرار است ولی باطنش به اعتقاد بعضی از این بزرگان تکرار نیست.

تفسیر قرآن جلسه هجدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کلام در این است که قرآن مجید در سوره حجر آیه 78، سوره مبارکه حمد را ترکیبی از 7 آیه می داند، بین مفسرین و اهل روایت يك بحث طولانی ای در گرفته است که آیا بسم الله جزء سوره است یا توجه به این که هفت آیه است اگر جزء سوره باشد، ثمره فقهی اش این است که در نماز واجب است خوانده شود، اگر جزء سوره نباشد نیاز نیست در نماز خوانده شود، این بحث از کجا ناشی شده است.

(1) بقره (2): 124.

(2) ممتحنه (60): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 89

من لازم است که کل مباحث در معارف الهیه و در مسائل فقهیه و اصولیه را برایتان عرض کنم که منشأ دعوا و نزاع و اختلافات هم در معارف و هم در فقه، هم در اصول چه بوده است؟ درباره روزگار اول اسلام یعنی سه قرن تقریباً سه خطر بسیار بزرگ متوجه دین خدا شده است هر سه خطر هم از ناحیه تقریباً بنی امیه و بنی عباس متوجه دین شد که البته زمینه‌های ظهور دو خطر را نسبت به اصول تقریباً یاران سقیفه بنی ساعده به وجود آوردند کم و بیش خطر اول که خطر تحریف در مسائل فقهی بود تعطیل و تحریف از آن جا شروع شد، چه در واجبات چه در مستحبات البته آن وقت هنوز چیزی به نام اصول تقریر نشده بود خطر تعطیل مثل تعطیل طواف نساء، مثل تعطیل ازدواج موقت، مثل تعطیل حی علی خیر العمل، مثل تعطیل خمس این يك چهره خطر و چهره دوم هم خطر تحریف بود البته در خطر تحریف احدى سراغ الفاظ قرآن مجید نرفت چون در تحریف به روی ظاهر قرآن به کل بسته بود یعنی در میان امت کسانی بودند مثل امیرالمؤمنین و یارانش و در خود آن‌ها که در مقابل تحریف ظاهری قد علم کنند و واقعاً بایستند و نگذارند این خطر متوجه کتاب خدا شود یقیناً کتاب خدا از این تحریف در امان بود نه از قرآن کم شد و نه به قرآن اضافه شد، چون ظاهراً بعد از مرگ پیغمبر حدود هفتصد حافظ قرآن هم در امت بودند که خیلی مورد توجه بودند يك تعدادی از ایشان هم در جنگ کشته شدند که البته قرآن را نوشته بودند حالا روی صفحاتی که آن زمان مرسوم بود با توجه به آیه شریفه **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ** «1» که با استناد به این آیه و دلایل دیگر که در جای خود بحث شده است حالا در این زمینه يك کتاب خیلی خوب 50 یا 60 سال پیش نوشته شد به نام قرآن مال ابو عبد الله زنجانی که زمان خودش واقعاً جایگاه مهمی را داشت و بعد هم کتاب‌های دیگر در زمینه قرآن نوشته شد، البته از قدیم هم سراغ این حرف رفتند، وجود مبارك شيخ صدوق که به شدت هم اخباری مسلک بود، البته نه به شکل اخباری‌های زمان ملا امین استرآبادی که در رسائل خواندیم، آن وقت مکتب اخباری گری يك مکتب دیگری بود، خیلی مکتب زیان آوری نبود غیر از زمان مرحوم امین استرآبادی بود آن زمان خوب نزدیک به هم بودند يك مقدار تعدیل در برنامه بود، ایشان يك کتابی

دارند به نام اعتقادات مختصر است ولی کتاب مهمی است آنجا می‌نویسند که: اعتقاد ما شیعه این است که این قرآنی که بین دو جلد است و الان در دسترس همه مسلمانان است همان قرآن زمان پیغمبر است بی کم و زیاد البته دیگران هم این معنا را اظهار کرده‌اند خیال را راحت کرده‌اند که هیچ تحریفی در ظاهر قرآن به وقوع نپیوست، اما در معانی قرآن چرا؟

آمدند معانی را **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ «2»*** خیلی جنایت در این زمینه شد از عصر سقیفه، اوجش هم زمان بنی امیه و بنی عباس بود این يك خطر سنگین بود که متوجه معانی قرآن شد متوجه معانی روایات شد

(1) قیامت (75): 17.

(2) نساء (4): 46؛ مائده (5): 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 90

و کنار این جنایت و خطر کارخانه روایت سازی هم شدیداً به کار افتاد که دیگر حق را با باطل خیلی مخلوط کردند حالا نمونه‌های تحریف در معنا که خیلی هم خطرزا شد، زیاد است، یکی همین روایت پیامبر اکرم (ص) است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند و صادر هم شده که ایشان به عمار وقتی رسیدند و تعریف عمار را کردند و فرمودند: عمار را فئه باغیه می‌کشد وقتی عمار کشته شد ولوله شدیدی در ارتش معاویه پیدا شد که ما فئه باغیه هستیم پس ما اهل دوزخیم و نزدیک بود شیرازه کار علیه معاویه بپاشد که استخدام شده‌های برای تحریف، این طور به ملت القا کردند، فئه باغیه آن‌هایی هستند که عمار را آوردند به کشتن دادند و قشنگ هم به باور مردم دادند و معنای روایت را بر ضد امیرالمؤمنین و اهل ایمان توانستند برگردانند و جلوی شکست معاویه را بگیرند، در آیات قرآن هم همین طور در معانی تحریف ایجاد کرده‌اند که کار به جایی رسید که شما در مهم ترین کتاب هایشان حتی صحاح سته ملاحظه می‌کنید که آیاتی از قبیل **يَذُ اللّٰهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «1»** یا **جَاءَ رَبُّكَ «2»** و **الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ «3»** را از نظر معنا تحریف کرده‌اند و به جسمیت خدا قائل شدند در روایات ساختگی هم برای احکام خیلی روایات ساختگی آوردند که پیکره خیلی از احکام را در هم ریختند مثل نماز میّت را که 5 تکبیر دارد 4 تکبیر کردند مسئله وضوی با این با عظمتی که دیگر عرب حالی اش است غسل با مسح فرق می‌کند آمدند در معنای مسح هم ایجاد تحریف کردند، دیدید که سنی‌ها وضو می‌گیرند برای مسح سر و گردن شان را می‌شویند و برای مسح پا، پایشان را تا مچ می‌گیرند گاهی تا زانو زیر شیر و به جای مسح غسل می‌کنند، خطرات عجیبی در این زمینه ایجاد شد.

وقتی کتاب اتقان سیوطی را مراجعه می کردم دو جلد است که درباره قرآن مجید هم هست نزدیک به هزار صفحه هم هست ببینید چه کار کرده اند يك فصلی در ادغام سیوطی هست خیلی کتاب معروفی است تحت این عنوان **الآيات النازله على رأى عمر** داستانش هم این است که سیوطی جلال الدین که خود او هم تفسیر قرآن دارد می گوید که می آمدند پیش پیغمبر اکرم (ص) سؤالی می کردند حالا یا در زمینه احکام یا

در زمینه مکاسب یا در زمینه اخلاق یا در زمینه خانوادگی، پیغمبر اکرم از جواب دادن معطل می شد و در جا عمر می گفت، یا رسول الله اگر ما جواب این سؤال را این طور بدهیم حل می شود؟

در جا جبرئیل نازل می شد يك آیه بنابر رأى عمر می آورد و به پیغمبر راهنمایی می کرد که باریک الله عمر، خیلی خوب جواب داد و ما هم جواب عمر را پسندیدیم و بر مراد عمر این آیه را نازل کردیم، یعنی در کتاب هایشان عمر را عاقل تر و عالم تر از رسول خدا معرفی کرده اند. البته این برای زمان خود عمر نیست، این ها برای زمان بنی امیه است یا روایت انا مدینه العلم و علی بابها بعد می گوید أبوبکر حیطانها، عمر سقفها، این تحریف ها را هم

(1) فتح (48): 10.

(2) فجر (89): 22.

(3) ملک (67): 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 91

ایجاد کردند، شما اگر بخواهید بدانید در زمینه اصل احکام و تحریف معانی چه جنایتی شده است، این دو خطر هم حدیث سازی هم تحریف احکام و معانی به این چند کتاب مراجعه کنید خیلی سودمند است؛ یکی الأخبار الدخیلیه شیخ محمدتقی شوشتری که دو جلد است متأسفانه بعضی از این احادیث ساختگی و به خصوص بخش اسرائیلیاتش وارد کتاب های ما هم شده است، حالا آنهایی که شیعه بودند و نوشتند حتماً آدم های خوش بینی بودند به این قال رسول الله و قال الصادق ها و يك مقدار مسائل اسرائیلیات وارد تفاسیر و تاریخ ما شده است؛ اما خوشبختانه خطرهای مربوط به اصل احکام چون نزدیک به سه قرن امیر المؤمنین تا امام عسگری بین مردم بودند و این ها شاگردان شایسته ای

داشتند جلوی تحریف احکام و معانی آیات را گرفتند و یکی الغدير علامه امینی رضوان الله تعالى که ایشان دریا وار احادیث ساختگی را مورد بحث قرار دادند، به سیری در صحیحه مرحوم علامه عسگری و به خصوص معالم المدرستین ایشان که بسیار کتاب استواری است مراجعه کنید، چه جنایاتی به اسلام شده است و کتاب نقش ائمه در احیاء دین.

این دو خطر، خطر حدیث سازی به خصوص احادیث ساختگی بیشتر رفت در مدح زن و مرد که اینها در هر صورت مخالفان اهل بیت و علیه اهل بیت علم کرده اند این دو خطر از طریق سقفیه زمینه اش شروع شد و در زمان بنی امیه تبدیل به يك درخت قوی شد بنی عباس هم تقریباً تا بعد از غیبت صغری این درخت و این شجره خبیثه را شدید آبیاری کرد و اما خطر سوم، اوائل حکومت بنی عباس و اواخر حکومت بنی امیه کتابهای خارجی که آن زمان مهم ترین کتابهای یونان و هند و اسکندریه بود تقریباً بار علمی بشری فوق العاده سنگین بود این کتابها هم تحت عنوان عرفان، هم تحت عنوان فلسفه که البته رشته های زیادی هم داشت این فلسفه جزء رشته بود، موسیقی جزء این رشته بود، طبیعیات جزء این رشته بود، بخش معارفش هم که مسئله توحید، بحث صفات و بحث وجود، بحث ماهیت و در بخش طبیعیاتش، بحث هیئت با قدرت تمام آنان به تدریج با پول بنی امیه اواخر حکومت و با هزینه سنگین بنی عباس شروع شد به ترجمه شدن و وارد بغداد مرکز حکومت شد از آنجا هم به شهرهای دیگر، اساتید این فنون اولاً خیلی پول به آنها رسید بعد هم خیلی بهای شخصیتی به آنها دادند و تقریباً بنایی را در مقابل بنای مدرسه اهل بیت برپا کردند با پول فراوان و با هزینه شخصیتی برای کسانی که دنبال این علوم باشند، دیگر

فیلسوف آن زمان مثل کندی مثل ابونصر فارابی در شیعه مثل ابن سینا اصلاً چهره های معجزه آسا پیدا کردند اصل مطلب هم بر این بود که مکتب اهل بیت ضعیف شود چون به آنها نمی گذاشتند پول برسد، خمس و سهم را هم که تعطیل کرده بودند ائمه هم در مضیقه مالی بودند و هم شدید اینها را از نظر شخصیتی خرد کرده بودند تا جایی که امام چهارم می فرماید از مدینه تا مکه دو طرف جاده هر چه ده و بخش و جمعیت است بیست نفر پیدا نمی کنید که ما را دوست داشته باشند یعنی ببینید خطر تا کجا است.

حالا بچه شیعه ها می خواستند بروند کلاس های ائمه، اولاً: خیلی محدود و با ترس حاکم بود، می گرفتند زندان می کردند، می کشتند،

خود ائمه را زندان می کردند، تبعید می کردند باید به عنوان خیار فروش و ماست فروش می آمدند در خانه امام داد می زدند تا امام بداند این که شاگردش است چهار تا مسئله پرسد، با چه زحمتی معارف را انتقال می دادند این کتابها که ترجمه شد اساتید و شاگردان این کتابها خیلی مورد توجه قرار گرفتند آقا فیلسوف یا حکیم یا عارف است.

مسئله عرفان مسلکی بر اساس مکتب یونان و اسکندریه و هند از قبل از امام صادق علیه السلام شروع شد. اولین خانقاهی که برای مسلمانان ساخته شد در شهر رمیه شام بود به وسیله يك کشیش مسیحی بود و در هر صورت بعد از ترجمه این کتابها و آن تحریفها مکتبهای مختلفی پیدا شد و بحثهای عجیب و غریبی در گرفت جبر و اختیار و خرق و التیام و چنین مباحث را هم حاکم کرده بودند. خیلی جاها قرآن را هم در جامعه گیر انداختند و برای حلش متوسل به تأویلات خطرناکی شدند به خصوص در بحث معراج گفتند که اگر کسی بخواهد بالا برود خرق و التیام لازم می آید و خرق و التیام هم این جا محال است که کسی آسمان را بشکافد برود از شکافش بالا بعد هم ببندد پس معراج حتماً روحی و در خواب صورت گرفته است و به دعای ندبه هم کشاندند یعنی نسخه بدل برایشان درست کردند عرجت به که صحیحش است و بالای آن هم پرنتر باز کردند بروحهی که يك دورغ صد در صد است **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ «1»** یعنی همین بنده ما؛ بعبد یعنی همان وجود را نه این که جسمش را گذاشتیم روحش را در آوردیم و بردیم معراج که بتواند از این سقفها رد شود اگر مسئله خرق و التیام است که روح هم مثل نور لطیف است نور که از سقف رد نمی شود پس روح هم رد نمی شود، يك بحثهای جنجال آفرینی پیدا شد و اوضاعی پیش آمد و اهل فلسفه خیلی جاها مسلمانان را گیر انداخته که مجبور به توضیح شدند مثل بحث اعاده معدوم، انسان که می میرد محال است دو مرتبه همین انسان وارد قیامت شود اصلاً کجای معارف الهی مرگ به عنوان عدم و انعدام شناخته شده است. لطافت معارف الهی این است که کلمه مرگ را امیرالمؤمنین که خودش صاحب این معارف است معرفی می کنند که انتقال من دار الی دار این چه عدمی است اصلاً کی گفته است عدم معنی اش این است که پروردگار عالم همه موجودیت انسان را به

لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً برگرداند در حالی که این طوری نبود قرآن مجید صریحاً می فرمود: در سوره مؤمنون آیه 100 **كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «2»** یا در سوره مؤمن آیه 46 به اهل برزخ می فرماید:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ «3» معدومی در کار نبوده است. برزخ را می گوید کسانی که منتقل شده اند هم زندگی نمونه بهشت را دارند هم زندگی نمونه جهنم را، اعاده معدوم یعنی چه؟ قرآن مجید را کنار این کتابهای فلسفی نگذاشتند، بعضی شلوغ

(2) مؤمنون (23): 100.

(3) غافر (40): 46.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 93

کردند احکام و معانی را تغییر دادند، و تحریف ایجاد کردند، خدا می‌داند برای ائمه و یارانشان چه زحمات سنگینی ایجاد کردند که جلوی این مسائل بایستند و مسئله جزء بودن بسم الله هم گرفتار همین بازی‌ها و جنجال‌ها شد يك عده بی بسم الله می‌خوانند يك عده با بسم الله می‌خوانند يك عده‌ای میان کار را می‌گیرند بسم الله را آهسته می‌گویند، شما ببینید سر آیه بسم الله چه بازی عجیب و غریبی در آوردند. و ائمه علیهم السلام در مقابل این خطرات چقدر زیبا ایستادند. خیلی برای من این جمله عهدنامه مالک اشتر عجیب بود، ولی وقتی روزگار بنی امیه و بنی عباس و حدیث سازی و تحریف معانی و تحریف احکام را مطالعه کردم که تمامش ریشه در سقیفه دارد تازه فهمیدم امیرالمؤمنین چه می‌گوید.

ائمه ما با چه دردی گرفتار بودند خیلی جمله عجیب و کشنده‌ای است واقعاً که حضرت با خط مبارک خودشان به مالک می‌نویسند: **فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ «1»** نه مسلمین، يك وقت حضرت نوشته بودند مسلمانان اسیر دست اشرارند می‌فرماید: دین را اشرار به اسارت گرفته‌اند، یعنی شما از این جمله عظمت خطر را می‌توانید درک کنید. دین خدا را به اسارت گرفتند حالا داستان بسم الله که آیا جزء سوره است یا جزء سوره نیست بسم الله‌های دیگر جزء سوره است یا نه اگر جزء سوره است واجب است بخوانیم، واجب نیست بخوانیم، ده گونه ادعا بر سر همین يك آیه درست کردند سقیفه و بنی امیه و بنی عباس. خوشبختانه در علمای معروف اهل تسنن علمای قابل قبولشان پذیرفته‌اند.

زمانی که من درس اصول آیت الله العظمی وحید را در دوره اول که در مدرسه خان شرکت می‌کردم ایشان وقتی به بحث اهل تسنن می‌رسیدند یا در معارف تعبیرهای جالبی داشتند مثلاً شخصیت‌های عظیمی مثل فخر رازی صاحب تفسیر یا صاحبان صحاح سته یا شخصیت‌های دیگر معروفشان را تعبیر می‌کردند به شیخک، می‌گفتند: جمعتان که سواد ندارد می‌نشینند شیخک‌هایتان که يك مقدار سواد دارند حالا آن‌هایی که جانشین این شیخک‌ها هستند بیایند با ما رو در رو حرف بزنند، گر چه می‌فرمودند: همین شیخک‌ها هم چیزی ندارند ولی این‌ها انصاف را رعایت کردند، در جنگ و جنجال سر بسم الله الرحمن الرحیم آمدند به خصوص فخر رازی که با ما اصلاً

میانہ خوبی ندارد ولی واقعاً يك جمله طلائی برای بسم الله دارد كه بسیار عالی گفته است: كه بسم الله قطعاً جزء سوره است، خواندن آن هم حتماً واجب است، بدون بسم الله هم نماز باطل است و فاتحه الكتاب كافی نیست.

تفسیر قرآن جلسه نوزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

پس از رحلت وجود مبارك رسول خدا به تدریج سه خطر متوجه دین خدا شد.

(1) نهج البلاغه: نامه 53 (کتبه لأشتر النخعی).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 94

خطر اول: حدیث سازی بود و وضاعین و کذابین با پول کلان بنی امیه و بنی عباس کارخانه ساخت حدیث راه انداختند، این طور كه اهل تسنن نقل می کنند كه به نظرم شافعی گفته است: قریب به يك میلیون حدیث در بین امت رواج دادند. شافعی می گوید: من چهل هزار حدیثش را كه بنظرم صحیح می آمد انتخاب كردم البته بیشتر این احادیث ساختگی وارد كتب اهل سنت شد، شیعه هم نصیب كمی از این احادیث ساختگی برد كه خوشبختانه بزرگان دین و دانشمندان ما با قواعدی كه در اختیار داشتند در شناخت حدیث عمرشان را هزینه كردند كه یکی از آن كارهای قوی از مرحوم علامه مجلسی در كتاب مستقل مرآه العقول است.

بعد از مجلسی هم بحث روایت شناسی ادامه داشت تا الان كه البته بیشتر به سوی روایات فقهی رفتند، در این زمینه به اصول كمتر پرداخته شد.

خطر دوم: خطر تحریف معنوی بود كه روایات و آیاتی را از آن معنای حقیقی اش برگرداندند. توده مردم هم در دوره های مختلف تابع عالمان بودند و مخالفین ما توانستند يك دین تحریف شده را به عنوان دین اسلام به مردم عرضه كنند كه يك

میلیارد مسلمان الان همان دینی را دارند که ساخت بنی امیه و بنی عباس است. واقعاً ارتباطی به خدا و پیغمبر عظیم الشأن اسلام ندارد.

خطر سوم: هم ترجمه کتب فلسفه یونانی اسکندریه و هند بود که عقاید مردم را مشوش کرد و نسبت به بخشی از حقایق قرآن مجبور کرد امت را به تأویلات آن هم تأویلاتی که از راسخون فی العلم نبود، اگر تأویلات از راسخون باشد که قرآن مجید می‌فرماید: **مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** «1» راسخ در علم به کسی می‌گویند که با گذشت زمان و با پیشرفت علوم دانشش تغییر نکند مثل دانش انبیاء و ائمه طاهرين عليهم السلام که هرگز دانش آنها تغییر نمی‌کند چون دانش حقیقی است دانش گرفته شده از پروردگار مهربان عالم است و همیشه فوق دانش هاست لذا تا قیامت فوق همه‌هستند، چه در علم، چه در عمل، چه در اخلاق، به این خاطر پیروی از آنها تا قیامت بر هر کسی واجب است و وجوب پیروی به ما نشان می‌دهد که هم وجوب عقلی دارد و هم وجوب شرعی. وجوب عقلی اش از طریق رجوع جاهل به عالم خوب باید باشد. و وجوب شرعی اش هم که دستور پروردگار است که از انبیاء و اولی الامر اطاعت کنید یقین بدانید اگر از زمان پیغمبر اکرم (ص) یا ائمه طاهرين تا روز قیامت يك نفر در علم و شناخت فوق آنها پیدا می‌شد واجب بود بر او که از پیغمبر یا ائمه اطاعت کند؛ ترجیح بلا مرجح می‌شد

که ما در اصول هم خواندیم ترجیح بلا مرجح قطعاً قبیح است که من بیایم يك جاهلی را بر عالمی ترجیح دهم و همان حرف شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را بزنم و خجالت هم نکشم از این حرفم و بعد هم مسأله ترجیح مرجوح بر راجح را نسبت به خدا بدهم. الحمد

(1) آل عمران (3): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 95

لله الذي قدّم المفضل على الفاضل لمصلحه اقتضاها التكيف «1» چه مصلحتی اقتضا می‌کرد که مرجوح بر راجح برتری داده شود، جاهل بر عالم برتری داده شود، متخصص بر غیر متخصص، وقتی که نسبت‌گیری شود غیر متخصص را ترجیح دهند.

مصلحت در این بوده است که وحدت امت بشکند و هزار راه انحرافی برای امت باز شود. چه مصلحتی که خدا مصلحت دید علی کنار رود و يك مأموم به جای امام، پیشوای امت شود این چه مصلحتی بود خدا در غدیر مصلحت دید علی امام و رهبر شود، بعد از مرگ پیغمبر از آن مصحلتش برگشت، دید نه صلاح نیست علی سرکار باشد صلاح این است که غیر علی سرکار باشد، یعنی بنیان این دین ساخته بنی امیه و بنی عباس است یعنی معمار این دین حنفی مالکی شافعی حنبلی بودند، خیلی راحت از کتاب هایشان می شود این معنا را درك کرد.

در هر صورت با تقویت و پول، آن‌ها وقتی که کار ترجمه گسترده شد دیدند که خیلی از مسائل قرآن با فلسفه موافق نیست. چه اشتباه خطرناکی کردند به جای این که آن چه در فلسفه یا حکمت یا عرفان که موافق با قرآن و روایات اصیل نیست با کمال شجاعت کنار بزنند بگویند: این حرف قبول نیست، میزان رد و قبول ما قرآن مجید است، آمدند یا آن‌ها را تحمیل به قرآن کردند یعنی کتاب خدا را مطابق آن علم معنا کردند، وارد تأویل شدند و تأویل را بر قرآن کریم تحمیل کردند.

این سه خطر برای مسلمانان و برای دین و برای عالمان پیش آمد و با پیش آمدن این سه خطر مسئولیت بسیار سنگینی بر دوش ائمه طاهرین و تربیت شدگان نشان آمد که در مقابل مکتب‌های وارداتی به خصوص از زمان امام باقر (ع) به بعد در برابر مکتب‌های وارداتی که هم ظاهرش را تحمیل به قرآن می کردند و اگر نمی شد محتویاتش را تحمیل به قرآن و روایات می کردند، این‌ها در مقابل این هجوم فرهنگی و شبیخون بسیار خطرناک فرهنگی ایستادند.

این تأویلات و تحریفات ناروا تقریباً عمرش به آن شکل در اواخر قرن هفدهم پایان پذیرفت.

در قرن هفدهم موج فلسفه مادی از اروپا و فلسفه حسی به شکل دیگر حمله به دین را شروع کرد که این وسوسه‌ها و تردیدها بود که کار را تقریباً در داخل کشور ما به حمله به نبوت و امامت و وحی بودن قرآن مجید کشاند، آن زمان که ائمه خودشان بودند جواب می دادند و افراد را محکوم می کردند الان هم باز قرآن کریم و روایات جواب دارد، این بستگی دارد که این جواب‌ها به گوش که بخورد که منصف باشد و حق را بپذیرد، شبیخون فرهنگی زمان

امام باقر و امام صادق و حضرت رضا (ع) که تقریباً تا اواخر قرن هفدهم میلادی در کشورهای اسلامی کار می کرد.

شبیخون دوم بعد از پایان عمر شبیخون اول فلسفه مادی بود و مکتب حس گرایی که تقریباً موجش هم خیلی قوی و خطرناک بود در اروپا توانست سفره دین مسیح را جمع کند که دیگر این دین هم

(1) الصوامر المهرقه: 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 96

آخرهای دینش را طی می کند، من در کشورهای اروپایی که منبر می رفتم سر در کلیساها پارچه زده بودند که این کلیسا به فروش می رسد برای این که مشتری نداشت و مردم هم دیگر با کلیسا کار ندارند با فلسفه حس گرایی مردم در ظاهر به مریم و مسیح توجه می کنند که دلار از آن در بیاید، اگر دلار از آن در نیاید ابداً به مریم و مسیح کاری ندارند یعنی کسی که در مکتب الهی است اگر برود در اروپا و ببیند آنها از قرن هجدهم به بعد واقعاً تابع چه مکتبی شده اند به این نتیجه می رسد که در سراسر اروپا، دولت ها، دانشگاه ها، مدارس و در حوزه زندگی مردم يك شعار بیشتر وجود ندارد و آن این است لا اله الا الدولار یعنی الان معبود پول است تا قبل از پول معبود علم حسی بود تا قبل از علم حسی معبود کلیسا و کشیشان بودند که قرآن مجید می گوید آنها را اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ* گرفتند تعبیر رب یعنی همه کاره زندگی شان را کشیش و پاپ می دانستند قدرت معنوی پاپ و کاردینال ها و کشیش ها به پایان رسید بعد موج علم؛ علم را معبود کرد.

اکتشافات به سرعت شروع شد و واقعاً مردم مسحور علم شدند و الان هم مسحور دلارند یعنی می بینید که تمام زندگی در کره زمین به زلف دلار گره داده شده، مهار این معبود هم دست امریکا است هر وقت بخواهد شوکی به دنیا وارد می کند نفت را می رساند به هفت دلار بخواهد يك شوک دیگر وارد می کند و نفت را به 150 دلار می رساند هیچ کدامشان هم ضرر قابل توجهی نمی کنند، ضرر عمده را به کشورهای دیگر می زنند بعد هم ضرر خود را از طریق ضعف دولت ها و معادن آنان جبران می کنند، شبیخون فرهنگی زمان ائمه و شبیخون فرهنگی قرن 17 به بعد و شبیخون فرهنگی داخلی را که موجش هر روز هم قوی می شود. قاچاق می کنند یا رشوه می دهند، کتاب چاپ می کنند، به خصوص در حال حاضر شبیخون فرهنگی از طریق بهائیت و مسیحیت تقریباً سراسر مناطق ایران را دارد می گیرد در کنارش شبیخون خطرناک وهابیت که رنگ اسلامی هم دارد. شناخت این شبیخونها واقعاً نیاز به مطالعه دارد و باید مسلح باشید که با توفیق خدا در مناطق مختلف که برای تبلیغ می روید بتوانید عالمانه و حاکمانه جواب جوانان را بدهید حالا نسل گذشته که در این موقعیت ها نبوده است ولی نسل فعلی را قوی به میدان کشانده اند و از همه بدتر این شبیخون هایی که به ملت زده اند. شبیخون لذت گرایی است. در این زمینه ماهواره ها، سایت ها و فیلم ها حتی گاهی فیلم های تولید داخلی این ظلم را مرتکب می شود که ظلم بسیار سنگینی است.

حوزه جذاب لذت گرایی برای نسل جوان ایجاد شده است که ما هر چه عالم و هنرمند باشیم جاذبه ما نسبت به این شیخون لذت گرایی يك به نود و نه است، یعنی چقدر ما باید هزینه کنیم تا ده تا از نسل قدیم، شش تا از نسل جدید به مجلس بیایند، این

موج شیخون فرهنگی اموی و عباسی پرتوی آن احکام خدا را هم به شدت گرفت که حکم سازی هم در این شیخون شروع شد، اندك اندك به پیکره نماز هم سرایت کرد که از جمله موج این شیخون فرهنگی بسم الله الرحمن الرحيم را هم گرفت که بعد از سوره حمد هم هفت آیه است بعضی ها گفتند: آیه آخر دو آیه است **اهْدِنَا الصِّرَاطَ**

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 97

الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ يك آیه و غیر المغضوب عليهم و لا الضالین هم يك آیه، این شیخون است. و يك شیخون دیگر هم این بود که نه آن آیه آخر هم يك آیه است حمد هفت آیه است ولی بسم الله الرحمن الرحيم برای سوره مبارکه جزء نیست بلکه يك حقیقی غیر حمد است ولی حالا آن هم با هم حساب می کنند در شماره ای می شود هفت تا، يك عده ای هم آمدند گفتند: نه جزء حمد است ولی خواندنش واجب نیست اگر هم کسی بخواند آهسته بخواند که خدا متوجه نشود که این بسم الله را خوانده است، ائمه مدینه بسم الله نمی گویند؛ ائمه جماعات و جمعه مکه هم که حضرت باقر می فرماید: **سرقوا آیه من کتاب الله «1»** روز روشن دزدی می کنند از قرآن کریم بعضی ها هم نتوانستند زیر بار این معانی بروند آن ها سوره حمد را با نصف کردن صراط الذین أنعمت هفت آیه گفتند، نه این طور که بسم الله جزء سوره نیست این را هم زیر بار نرفتند و این که آیا واجب است خوانده شود یا نه، نپذیرفتند اگر جزء سوره است باید جهر باشد یا اخفات زیر بار این هم نرفتند. حالا ما وعده داده ایم که روایاتی که این جدال را بیان می کند از اهل بیت و مخالف آن بخوانیم البته چند تفسیر ناتمامی در اهل سنت و هم در شیعه و دو تا تفسیر ناتمام هم در شیعه داریم که ظاهراً دنبالش را نگرفتند، يك تفسیر ناتمام دیگر داریم که من دنبالش بودم.

در شیعه يك تفسیر ناتمام که از خسارت های بسیار سنگین شیعه بود تفسیر البیان مرحوم آیت الله العظمی خویی است، تفسیر ناتمام مواهب الرحمن آیت الله العظمی سبزواری است که یازده جلد است و خیلی تفسیر منظم و متین است مطالب بسیار مهمی دارد برای مردم، به نظرم تفسیر خیلی خوبی باشد، تفسیر الاء الرحمن مرحوم شیخ جواد بلاغی است که دانشمند بسیار روشن و بصیری بود، مرحوم آیت الله مرعشی هم می گفتند من از شاگردان درس ایشان بودم، ایشان با تحقیقاتی که کردند می فرمایند:

بسم الله الرحمن الرحيم جزء من السوره، جزء یعنی چیزی که ترکیب را کامل می کند این را عنایت دارید در **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** یعنی همه اجزاء حلال و حرام و احکام و اعمال و اخلاقیات و معارف را کنار هم جزء جزء چیدند در 23 سال دین کامل شد. اکمال و اتمام هم امر مادی را می گیرد هم امر معنوی را، مثل خود کمال یعنی آن تمام اجزاء جزء جزء يك نعمت است که کنار همدیگر چیده می شود که می شود قرآن و اسلام جزء من السوره به چه دلیل جزء من السوره، به اتفاق امامیه این که معلوم است این 15 قرن اصلاً در امامیه کسی را نداریم که در جزئیت بسم الله حرف زده باشد و شافعی که يك مقدار به ما نزدیک تر است و اجماع اهل بیت یعنی پیغمبر اکرم

تا امام عصر و به اتفاق مسلمین **علی رسمها** بر اساس نوشتن بسم الله **فی المصاحف من أول الامر الى الآن** از زمان پیغمبر هر کسی قرآن نوشت در تمام سوره ها بسم الله را نوشت و اگر این جزء سوره نبود خوب نمی نوشتند این خیلی دلیل جالبی است **علی رسمها** بنابر نوشته شدن آن

((1)) تفسیر الصافی: 83/1، سوره فاتحه.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 98

در مصاحف من أول الأمر الى الآن باز دنباله حرف ایشان است که **الأخبار من طرق أهل السنه عن رسول الله (ص) و فيها الصحاح و الحسان** باصطلاحهم هم روایات صحیحه هست برابر با اصطلاح خود آنها هم روایت حسنه متکثره **فی ذلك** این روایات که بسم الله را جزء هم میداند و هفت آیه می داند، بسیار زیاد است حالا روایات آنها از چه کسانی نقل شده است **کما فی أحادیث علی و أم سلمه و عمار و جابر و بریده اسلمی و طلحه بن عبید الله و ابن عمر و ابی هریره** که خودش دزد حدیث و کارخانه سازنده حدیث بوده است، حتی این مردك پست خائن هم نقل کرده است که بسم الله جزء حمد است و انس و لقمان بن بشیر و ابن عباس. امیر المؤمنین که بالا سر همه موجودات است ولی آنها به ابن عباس و عبد الله بن عمر و انس و جابر و بریده و أم سلمه خیلی تکیه دارند. روایاتی که از این ها نقل می کنند معمولاً اگر در طریق این ها باشند یا صحیحه است یا می گویند حسنه است، این قطعی است که بسم الله یقیناً بر این اساس جزء حمد است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

اکثر روایات باب بسم الله چه در کتب اهل سنت و چه در جوامع روایی شیعه فراوان است در دو مسئله روایات شیعه و سنی مشترك‌اند، در يك مسئله هم با یکدیگر مخالفت اصولی دارند اما در روایاتی که هر دو فرقه مشترك‌اند يك بخش، روایاتی است که بسم الله را به طور قطع جزء سوره می‌دانند که تمامیت فاتحه و کامل بودن فاتحه به آیه شریفه بسم الله است در صورتی که ترك شود هر دو فرقه می‌گویند فاتحه کامل و تمام نیست، بنابر این با ترك آن، نماز باطل است چون جزئی از رکنی را کنار زدیم.

در مطلب دیگر که مشترك‌اند در بیان آثار بسم الله چه آثار دنیایی و چه آثار آخرتی که در این زمینه روایات بسیار متنی با سند هر دو طایفه نقل می‌کنند آن‌ها از وجود مبارك رسول خدا و ما از پیامبر اکرم و ائمه طاهرين که عدل قرآن‌اند و ثقل دیگری در کنار کتاب خدا هستند.

نقطه اختلاف‌مان در این روایات است که اهل سنت می‌گویند جزء سوره نیست، خواندنش هم نیازی نیست اگر هم بنا به خواندن باشد بخشی از روایات هم می‌گویند به اخفات خوانده شود، سراغ جهر نباید برویم. آن دسته روایاتی که وارد ناقص کردن فاتحه شده‌اند روایاتی است که از روزگار بنی امیه و بنی عباس ساخته شده است، این دسته از روایات در برابر تعبیرات قرآن و سیره امت و اکثر امت ایستاده‌اند.

اول می‌رویم سراغ روایات اهلبیت که پروردگار مهربان عالم در قرآن مجید پیروی از آن‌ها را اجر رسالت قرار داده و همین اجر را هم فرموده است به پیامبر بر نمی‌گردد، به خودتان بر نمی‌گردد و **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ** این در قرآن است خوب چه سوال کرده است که می‌گوید اجرش برای خودتان است، این هم فرمان پروردگار است که به پیامبر بگو اگر اجر رسالت را ادا کردید لام لام لکم انتفاع

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 99

است به سود خودتان خواسته است. باز به حکم خدا خواسته است **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** که صاحب تفسیر المنار سید رشید رضا می‌گوید:

بین محبت و مودت يك فرق است در مودت متابعت هم هست اما محبت نه، ممکن است کسی انسانی را دوست داشته باشد ولی پیرو آن هم نباشد و ممکن است پیرو او باشد. اما پیروی در مودت الزامی است، اگر متابعت نباشد مودت

تحقق پیدا نمی‌کند، با لغت شناسی آیه نشان می‌دهد که متابعت از اهلیت علیهم السلام بر ما واجب است از این بزرگواران تعبیر به اولی الامر هم شده است. که در توضیح اولی الامر اهل سنت خیلی منحرف شدند و مصادیقی را برایشان بیان کردند که خیلی تعجب است مثلاً می‌گویند: اولی الامر یعنی ارتشبد لشکر یا حاکم سیاسی امت اما کتابی دارند بسیار کتاب با ارزشی است به نام ینابیع الموده چهار جلد است، با سند خودشان از طریق جابرین عبدالله انصاری نقل می‌کنند که جابر به رسول خدا عرض کرد: من از آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** بخش اطیعوا

الله و اطیعوا الرسول را می‌فهمم ولی بخش اولی الامر را نمی‌فهمم، صاحبان امر و صاحبان ولایت کیانند؟ پیامبر اکرم (ص) از امیرالمؤمنین تا امام دوازدهم را نام می‌برند که صاحب ینابیع هم تمام اسامی را ذکر می‌کند پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: مقصود خدا از اولی الامر این بزرگوارانند.

ما در فهم مشکلات آیات به غیر از اهلیت نمی‌توانیم تکیه کنیم به فلاسفه و عرفا نمی‌توان تکیه کامل کرد حالا عرفای ناشناس که عرفان شان عرفان اهلیت است که ناشناسند ولی عرفای معروف حالا چه در شیعه چه در سنی مثل محی الدین و امثال او برداشت‌هایشان حتی از آیات محکم قرآن برداشت درستی نبوده است. بنابر این چاره‌ای نیست جز این که برای درک حقیقت به فرمایش‌های اهلیت که قرآن در خانه آنان نازل شده است، رجوع کنیم ائمه طاهرین در تفسیر قرآن با خیلی‌ها درگیر شده‌اند و از این که خیلی‌هایشان آدم‌های عالم و دانشمند و درس خوانده بودند، مچگیری شده است. ائمه طاهرین بنابر این به ما درس می‌دهند که به برداشت‌های خیلی آزاد تکیه نکنیم، چون قرآن مجید نه برای فلاسفه فقط نازل شده است مردم نه برای عرفا، بلکه برای مردم نازل شده است، این است که برای هدایت مردم باید رفت سراغ آن بزرگوارانی که قرآن در خانه ایشان نازل شده است و آنان نظرشان به آیات محکمت و متشابهات و یا حتی کلمات آیات شریفه چیست؟ شما یدالله را در کتب دیگران ملاحظه کنید، یدالله چون آدم اغلب کارهایش را با دست انجام می‌دهد کنایه از قدرت است، ولی یدالله فوق ایدیه‌ها را به همین دست جسمی برای پروردگار عالم ترجمه کرده‌اند، ما سراغ روایاتی که بار منفی دارد یا معنا را کم می‌کند یا آیه‌ای از آیات قرآن را از جزئیت سوره بیرون می‌آورد کاری نداریم.

حالا شیعه و سنی که در جزئیت بسم الله و آثار مشترکند. در تفسیر شریف برهان به نقل از تہذیب شیخ طوسی در تہذیب باب صلاه با سند شیخ طوسی آمده است، شیخ آدم بزرگی است من یک جمله‌ای را از علامه حلی درباره شیخ طوسی دیده‌ام که چقدر زیباست و چه اندازه شیخ عظمت داشته است که شخصیتی مانند علامه حلی چنین

نگاهی به او دارد در زمان علامه حلی فقهای شیعه رساله ندادند همه ارجاع می دادند به فتاوی شیخ، علامه حلی آمد این جا در را باز کرد و گفت ما نمی توانیم با همه احترامی که به شیخ داریم به فتاوی او تکیه کنیم خود ما هم باب علم و اجتهاد بر روی ما باز است می رویم زحمت می کشیم و به دست می آوریم مسائل الهی را اما درباره شیخ می گوید من تا زمان خودم در علم و عمل مانند شیخ طوسی را ندیدم.

شیخ کتاب عده را در اصول در سن بیست سالگی نوشت. کتابخانه شیخ را در بغداد به حکم فقهای اهل سنت به آتش کشیدند، خیلی از نوشته هایش هم در آن کتابخانه سوخت وقتی آمد نجف بیابان بود، یک سرنهایی برای خود ساخت طلبه های شیعه آمدند و سرنه ساختمند تا شهری به وجود آمد خیلی محدود و این حوزه با عظمت نجف را پایه گذاری کرد. از نوشته هایش هم کاملاً درک می شود که ایشان تخصص در رشته های مختلف علمی داشته است. تألیف با ترتیب

منظم ایشان با سندشان از محمد بن مسلم نقل می کند: شما اگر بخواهید محمد بن مسلم را بشناسید به رجال کشی مراجعه کنید از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) است. که حضرت صادق می فرماید: محمد بن مسلم از مقربین و صدیقین و از دوستان پدرم در دنیا و آخرت است. محمد بن مسلم می گوید: **سألت أبا عبد الله عن سبع المثاني و القرآن العظيم أهي الفاتحة؟ «1»** این که محمد بن مسلم آیه 87 سوره حجر را برای حضرت صادق خوانده است و بعد پرسید: **السبع المثاني و القرآن العظيم هي الفاتحة؟** این سبع مثانی فاتحه است و احتمالاً القرآن العظيم هم این باشد که در آن روایاتی هم برای سید الشهداء بود که فاتحه بمجل تورات و انجیل و زبور و قرآن مجید است امام می گوید: بله چون در دوران امام صادق (ع) سر بسم الله دعوا بوده است یعنی اهل تسنن یا نمی خواندند یا به اخفات می خواندند از سؤال محمد بن مسلم پیدا است که مسئله ترك بسم الله یا اخفات در زمان امام صادق کاملاً در جریان بوده است. حالا آنها هم در کتب خودشان در اخفات اختلاف دارند فقط ما در بسم الله اختلاف نداریم. بعد می گوید: **قلت: بسم الله الرحمن الرحيم من السبع** این بسم الله که این ها نمی خوانند این هم از هفت آیه است، جواب امام را می بینید چقدر جواب بالایی است **قال: نعم** بله این جزء هفت آیه است **هي أفضلهن** از شش آیه دیگر این آیه برتر است و وزن معنوی اش بیشتر است. راوی دیگری که به آن تکیه دارند و روایات او را قبول دارند و عمل می کنند صفوان جمال است ایشان می فرماید: **قال ابو عبد الله ما أنزل الله من السماء كتاباً الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم «2»** این روایت خیلی جالب است. صاحب برهان نقل می کند البته حضرت می فرماید کتاب های معروف 104 یا 114 کتاب است در روایات ابی عبد الله 104 کتاب بیان شده است و در روایات دیگر 114 کتاب است. حالا هر کدام باشد ما انزل الله من السماء کتاباً الا و فاتحته بِسْمِ اللَّهِ*

(1) المیزان فی تفسیر القرآن: 12/ 197.

(2) تفسیر نور الثقلین: 1/ 6؛ تفسیر البرهان: 1/ 97.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 101

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* فاتحه در شروع است حالا شروعش را فقط حضرت می فرماید احتمالاً در همه سوره های دیگر هم نبوده است.

امام در ادامه می فرماید: انما كان يعرف انقضاء السورة وقتی خدا يك سوره ای را تمام کند دیگر آیه ای در این سوره وجود ندارد و سوره دیگری را شروع کند انما كان يعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحيم وقتی بسم الله شروع می شود همه می فهمیدند که آن سوره تمام و کامل شد ابتدائاً للأخری سوره دیگر می خواهد شروع شود یعنی بسم الله الرحمن الرحيم فصل بین دو سوره بوده است که بیان بسم الله اعلام پایان سوره قبل است و اعلام شروع سوره بعد است. امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند: قال بلغه أن أناساً ينزعون بسم الله الرحمن الرحيم «1» چه تعبیر جالبی است ينزعون حضرت خبر دار شدند مثل این که از زمان امیرالمؤمنین و اواخر حکومت عثمان و بعد از عثمان قال بلغه أن أناساً به حضرت خبر رسید که عده ای ينزعون یعنی کردند

معلوم می شود بسم الله چسبیده به فاتحه الکتاب است پس جزء فاتحه است، کردند یعنی کار باطل انجام می دهند، بسم الله عضوی از اعضای سوره است کمال سوره به بسم الله است، وجود مبارك امیرالمؤمنین فرمودند: فقال: هی آیه من کتاب الله عجیب است فرموده اند: من الفاتحه بلکه بسم الله آیه ای از قرآن مجید است. هر کجا به کار گرفته شده است یا اول سوره یا مثل سوره نمل وسط سوره.

فخر رازی کمک عجیبی از امیرالمؤمنین گرفته است برای اثبات نظر خودش و رد کرده روایاتی که بسم الله را جزء نمی دانند! روایاتی که خیلی از روایان قابل قبول اهل تسنن هم جزء سند آن روایات هستند که فخر رازی خیلی آنها را بی ارزش می داند و از امیرالمؤمنین کمک می گیرد و يك نظر بسیار عالی راجع به پیروی از امیرالمؤمنین می دهد که واقعاً باید با طلای ناب بنویسند به نام خودشان همه جا ما باید پخش کنیم مخصوصاً اگر مکه و مدینه گیر افتادیم این متن را که چند خط است بنویسیم آدرس جلد اول تفسیر کبیر فخر رازی را هم ضمیمه کنیم.

و به آن‌هایی که بسم الله را نمی‌خوانند خیلی با محبت نشان دهیم که این نظر بزرگترین عالم شماسست، چرا ترك می‌کنید؟ و چرا اخفات می‌آورید؟ در نمازهای مغرب و عشا اگر می‌آورید **هی آیه من کتاب الله** چه شده است **ینزعون بسم الله الرحمن الرحيم** این خیلی مهم است، نگاه امیرالمؤمنین به این ینزعون چیست خطر را ببینید چقدر فوق العاده است از آن سه خطری که درباره آن بحث شده است، در این کتاب‌های کتاب شناسی سه خطری که متوجه دین خدا و قرآن مجید بوده و می‌شود چه خطری است، این جا امیرالمؤمنین به يك نوع از آن خطر اشاره می‌کند **هی آیه من کتاب الله** خوب چه شده است که این آیه را از پیکره فاتحه کنده‌اند یعنی این عضوی از اعضای فاتحه و حقیقتی از حقیقت فاتحه است. سپس امیرالمؤمنین می‌فرماید: **أنساهم أياها الشيطان «2»**، ضمیر ایاها به

(1) تفسیر البرهان: 97/1.

(2) تفسیر البرهان: 99/1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 102

بسم الله بر می‌گردد شیطان این آیه را از یاد این‌ها برده است. این شیطان کیست؟ خداوند، شیطان را در قرآن به دو بخش تقسیم کرده است. شیطان جنی و انسی یقیناً منظور امیر المؤمنین (ع) در این جا از شیطان همان حکومت‌های طاغوتی پیش از خود و بعد از خودش است، در سوره مبارکه فرقان از آیات 27 به بعد داستان مهمی نقل شده است که البته پروردگار اشاره داستان را بیان می‌کنند و در کتب تاریخ مفصلش آمده است که عقبه بن ابی معیط اول مسلمان شد و يك روز بیشتر طول نکشید آمد با يك جسارت بسیار بد و بی ادبانه‌ای جلوی پیامبر عظیم الشان اسلام که پروردگار قیامت عقبه را که بیان می‌کنند کلمه شیطان را می‌آورند، شیطان منظور رفیق عقبه است که عقبه روز قیامت با يك دنیا حسرت فریاد می‌زند **يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ ... كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا «1»**.

این جا شیطان انسی است این حکومت‌ها و افراد ضد خدا بسم الله را از مردم گرفتند. این روایت هم که شیعه نقل کرده است بسیار روایت مهمی است که یکی از آثار قیامتی در آیه شریفه بیان شده است. البته يك روایتی درباره آثار بسم الله چه در دنیا و چه در آخرت دیدم؛ راویانش هم راویان فوق العاده‌ای‌اند به خصوص بخشی از راویان حضرت رضا (ع) تا

امیرالمؤمنین اند از حضرت رضا (ع) هم روایت به وجود مبارك صدوق (ره) می‌رسد روایت این است **قال النبي اذا مر المؤمن على الصراط فيقول «2»** اول عنایت کنید **اذا مر المؤمن** دایره را تنگ کرده است نه هر کسی که ادعای مسلمانی دارد و نه هر کسی که بسم الله لقلقه زبانش بوده است چون در آن روایت مفصل هم راجع به بسم الله و ارتباط با بسم الله امیرالمؤمنین می‌گوید که **اذا مر المؤمن** هم آیات دایره اش تنگ است **ان الله اشترى من المؤمنين** حالا باید قرآن را ببینیم ویژگی‌های مؤمن چیست؟ که قسمتی در ابتدای سوره مؤمنون است قسمتی در اواخر سوره فرقان است قسمتی در اواسط سوره معارج است قسمتی در سوره بقره است این‌ها را کنار همدیگر بچینید تا ویژگی‌های مؤمن به دست آید که هر کسی نگوید خدا ارحم الراحمین است و ما را نجات می‌دهند، در مسئله نجات دایره تنگ می‌شود و ائمه قسم می‌خورند که **والله لا تنال شفاعتنا الا بالورع والتقوى والاجتهاد** یا **اذ مر المؤمن على الصراط فيقول** وقتی مومن وارد راه می‌شود **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** وقتی وارد می‌شود طبق آن طبیعت ایمانی اش و ارتباطش با نماز و قرآن و عمل خیر **فيقول: بسم الله الرحمن الرحيم طفئت لهب النيران «3»** شعله‌های آتش به خاموشی کشیده می‌شود. آتش به مؤمن می‌گوید، آتش مگر حرف می‌زند شما قرآن را ببینید **إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ** همه چیز آخرت زنده است که خود پروردگار هم با جهنم حرف می‌زند و جهنم جواب

(1) فرقان: 27- 29.

(2) بحار الانوار: 258 / 89، باب 29.

(3) بحار الانوار: 258 / 89، باب 29.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 103

می‌دهد که در سوره ق آیه 30 پروردگار می‌فرماید: **هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ** قول گفتار است، آتش زنده است، از جهنمیان عصبانی می‌شود که می‌خواهد تکه پاره شود، فرق آخرت با دنیا این چهار فرق است.

در دنیا مرده و زنده و جماد و نبات و حیوان یعنی صاحب حیات هستند، ولی آخرت همه چیز حیات است. **فيقول بسم الله الرحمن الرحيم طفئت لهب النيران** تقول یعنی آتش طرفش را هم می‌شناسد می‌داند این مؤمن است یا منافق است. این مشرك آیا کافر است. **ويقول جُرْ يا مؤمن فإن نورك قد اطفأ لهي «1»** این نورانیت و نور تو و روشنایی تو در سوره حدید

آیه 12 آمده است: **يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ** مؤمن در قیامت نورش آشکار می شود.

تفسیر قرآن جلسه بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

وجود مبارك حضرت رضا عليه السلام روایتی دارند در رابطه با بسم الله که این روایت روزهای شروع این مجلس گفته شد، از آن روایت استفاده می شود آثار عظیمی که برای بسم الله بیان شده است در آیات و روایات البته در آیات نه به عنوان بسم الله بلکه به عنوان خود حضرت حق آثار جامع و کاملی برای دنیا و آخرت هست و در روایات این آثار بیان شده است، از آن روایت استفاده می شود که این آثار یقیناً مال الفاظ بسم الله نیست، چون ما می دانیم که هر حقیقتی چهار وجود برای آن متصور است يك وجود ذهنی يك وجود کتبی و يك وجود لفظی و يك وجود عینی.

برای روشن تر شدن مطلب به آتش مثل می زنند: آتش چهار مرتبه از وجود را دارد وجود ذهنی یعنی ما تصویری از آتش داریم تصورمان هم درست است، اما آن وجود ذهنی دارای آثار نیست نه می سوزاند نه می پزد و نه تاریکی را فراری می دهد، وجود لفظی هم همین طور ما هزاران بار بگوئیم آتش دهان ما نمی سوزد، نوری هم از فضای دهان بیرون نمی آید هزار بار هم بنویسیم آتش، کلمه آتش روی کاغذ نازک کاغذ را نمی سوزاند، همه عناصر هم همین اند. برق آب نان آثار ظهورش برای وجود خارجی است، آن آتش حقیقی دارای آثار است، آن آب موجود که مرکب از اکسیژن و هیدروژن در طبیعت است دارای آثار است و شما همین چهار مرتبه وجود را می توانید به تمام حقایق عالم چه مادی و چه معنوی بگسترانید آثاری که از **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*** مربوط به مسمای آن است یعنی ارتباط به وجود فعلی اش است و الا اگر ارتباطی بین قائل و بین حقیقت نباشد، قائل می شود به وجود آورنده وجود لفظی خیلی آثاری برای او ندارد وقتی يك نفر قائل به بسم الله است با قلبش یعنی الهی که رحمان و رحیم است باور دارد یعنی ارتباط قلبی دارد با ذات که همان باور خیلی مؤثر است در تمام جوانب وجود انسان و ارتباط عملی دارد با الله

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 104

یعنی احکام تشریعی حضرت او را علاوه بر باور، عمل می کند خود این رابطه قلبی و عملی همراه با رابطه زبانی یا مجموعاً برای دنیا و آخرت انسان تولید آثار می کند و الا اگر کافری هر روز بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* بگوید در حالی که قلبش خالی از باور است، عملش تطابق با احکام تشریعی الله ندارد. آن بسم الله برای او اثری در دنیا و آخرت ندارد روایات شیعه و سنی مشترکاً برای بسم الله اثری ذکر می کنند که حالا یکی از مهم ترین روایاتش را بعد از اولین روایتی که خواندم قرائت می کنم که مؤید همین مقدمه ای است که از روایت وجود مقدس حضرت رضا علیه السلام گرفته شده که امام می فرمایند آنی که بسم الله الرحمن الرحیم می گویند عملاً دارد اعلام می کند که من پایبند به این ناحیه ام و نشانه بندگی من این است که اسمش را می برم که این الله، رحمان، رحیم اشاره به اوست، من در این بندگی نسبت به او پایبندم، که هم روایات خبر از ایمان قلبی می دهد، هم ایمان عملی و هم ایمان اقراری و قولی، يك چنین انسانی قطعاً بسم الله برایش اثری دارد، زنجشیری از

علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب ربیع الابرار نقل می کند أَنْ النَّبِيِّ لَا يَرِدُّ دَعَاءُ أَوَّلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «1» با توجه به این که می دانید قرآن می فرماید: وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ* پس این دعا دعای کیست که (اولش بسم الله الرحمن الرحیم) است رد نمی کنند؟ هماغه ای هستند که حضرت رضا می فرماید:

آگاهی که با علمیت بسم الله یعنی با خود حضرت حق رابطه قلبی دارند، رابطه عملی دارند زبانش را هم برای اقرار به الوهیت و رحمانیت و رحیمیت به کار می گیرند فَإِنْ اِمتی این جا خیلی مسئله مهمی به نظر می آید مطرح شود البته اگر يك وقتی خواستید کلمه امتی را با یای نسبت امتی شرح دهید برای مردم يك مقدار باید آنجا بایستید که چه کسانی چه مردانی چه زنانی مصداق امت اند که حدیقه خیلی بزرگ و بی در و پیکر به ذهن مردم منتقل نشود که خطرناک است، یعنی اگر مردم از گفتار ما یا ترجمه روایات ما برداشت غلطی کنند آنها را در جهل انداختیم و به گمراهی افتادند شما در این نوع جمع ها کلمه بری را حتماً بگیرید تا مثل معجم بحار یا معجم وسائل شما را راهنمایی کند، این لغت به روایات بسیار مهمی که پیامبر اسلام کلمه برائت را از افراد و کسانی که خود را منسوب به او می کنند آورده است اَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ خوب کسی که برای پیامبر بریء منم باشد دیگر داخل در امتی نیست، یا فرض کنید روایاتی که در جوامع مهم حدیث آمده است مثل کافی که این روایت را نقل می کند مِنْ أَصْحَابِ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ که آدم بی تفاوت را می گوید یعنی کسی که درد مردم و مشکل مردم مشکل شان نیست، در حالی که می تواند حل بکند، يك وقت آدم در درون خود درد می کشد به خاطر درد مردم و نمی تواند کاری کند این را پیامبر

(1) بحار الانوار: 313/90، باب 17؛ الدعوات: 52، حدیث 131.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 105

نمی گوید بی تفاوتی، کسی را که کار از دستش بر می آید ولی انجام نمی دهد فلیس بمسلم «1».

یا درباره زنان آخر الزمان در امت اسلام روایات مهمی از رسول خدا (ص) نقل شده است که حضرت از این زنان بیزاری جستند این را باید برای مردم توضیح داد که این امتی که پیامبر می گویند چه کسانی هستند؟ دایره محدود است نه هر کسی که شناسنامه کشور اسلامی دارد یا شناسنامه به اسم مسلمانی دارد او امت پیامبر است فَإِنَّ امْتِي يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ امْت من وارد قیامت می شوند طبق همان حالت دنیایی و ارتباطشان قلباً و عملاً و لساناً با پروردگار می گویند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَتُثَقَّلُ حَسَنَاتُهُمْ فِي الْمِيزَانِ این بسم الله شان حسنات شان را سنگین می کند فَتَقُولُ الْأُمَمُ ملت های دیگر که حاضر در قیامت هستند و اوضاع را می بینند سؤال می کنند مَا أَرْجَحَ مُوَازِينَ امه محمد فَتَقُولُ الْأَنْبِيَاءُ (ع) این ما، مای سؤالیه است کار هل را می کند مَا أَرْجَحَ مُوَازِينَ، چه چیزی ترازوی اعمال امت محمد را سنگین می کند؟ فَيَقُولُ الْأَنْبِيَاءُ إِنَّ ابْتِدَاءَ كَلَامِهِمْ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى این ها روزگاری که در دنیا بوده اند ابتدای سخن

شان که از قلب بر می خواسته طبق روایت امام هشتم و در عملشان هم جلوه داشته است لَوْ وَضَعْتَ فِي كِفِّهِ الْمِيزَانَ وَضَعْتَ سِيَّاتِ الْخَلْقِ فِي كِفِّهِ أُخْرَى اگر بسم الله تنهای این امت را در يك كفه بگذارند كل گناهان امت را در كفه دیگر لَرَجَحَتْ كِفَّهُ حَسَنَاتُهُمْ «2» بار مثبت ارتباط این امت با بسم الله خیلی سنگین تر از بار گناهان آن هاست.

و اما روایت خیلی مهمی که در زمینه بسم الله وارد شده است این روایت را از حضرت رضا (ع) از موسی بن جعفر (ع) از پدرانش یعنی موسی بن جعفر (ع) از آبای گرامیش از وجود مبارك امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند، ببینید چه غوغایی است در این بسم الله به شرط همان ارتباط قلبی و عملی نه بازی با لفظ انه قَالَ امیرالمؤمنین (ع) قاطعانه فرمودند، أنه حروف مشبیه بالفعل است تأکید را می خواهد بگوید یعنی ائمه ما تا حضرت رضا (ع) تمام شان نقل کرده اند از امام هشتم تا امیرالمؤمنین (ع) هشت امام در سند روایت است، سند شیخ صدوق هم سند بسیار متینی است، شیخ صدوق هم که دیگر عظمت و جایگاه شان معلوم است حالا من نمی دانم این مسئله در رابطه با شیخ صدوق بی استثناء بوده است یا نه استثنائی هم دارد که مخصوصاً گذشتگان ما انقدر اعتمادشان به شیخ صدوق بالا بوده است که مرسله های صدوق را به جای مسند قبول می کردند قاطعانه امیرالمؤمنین (ع) فرموده اند، چون این روایت هر دو جهت بحث را دارد

همین که آیا بسم الله جزء سوره است یعنی فاتحه مانند يك بدن است و بسم الله از ارکان این بدن است، یا نه این جا پرسش و پاسخی نیست ولی امیرالمؤمنین (ع) جواب می دهند **أنه قال بسم الله الرحمن الرحيم آیه من فاتحه الكتاب انگار دست بردن به بسم الله در همان عصر شروع شده است و**

(1) ((الكافي: 2/ 163، حديث 1.

(2) ((البرهان في تفسير القرآن: 1/ 100.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 106

سرت بسم الله، و در روایت دیروز هم عنایت کردید امیرالمؤمنین (ع) از کار مخالفین تعبیر به نزع کرده اند کندن این آیه را یعنی این آیه جزء ارکان اصولی فاتحه است **إنه قال بسم الله الرحمن الرحيم آیه من فاتحه الكتاب و هی سبع آیات یقین** بدانید که فاتحه هفت آیه است، این جا يك نکته بسیار مهمی امیرالمؤمنین (ع) دارند **تمامها بسم الله الرحمن الرحيم** یعنی حضرت حتی از جزئیات هم در آوردند بسم الله را می فرمایند: تمام فاتحه، کمال فاتحه، کل پیکر فاتحه، بسم الله الرحمن الرحيم. است سمعت رسول الله امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: از رسول خدا (ص) شنیدم **يقول إن الله تعالى قال لی خداوند متعال به شخص من فرمود: یا محمد و لقد آتيناك این آیه 87 سوره حجر است ظاهراً قال لی خداوند به من فرمود اشاره به همین نزول آیه 87، ولی قبل از این که حضرت اعلام کنند به قلب مبارکشان که نازل شده است به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: چون می دانید قرآن هم مراتبی دارد لذا افعالی که درباره نزول آورده شده است با هم متفاوت است تنزیل دارد، نزلنا دارد، (أنزلنا) دارد، (نزلت) دارد، این ها هر کدامش در جایگاه خودش معنایی را نشان می دهد (دفعی، تدریجی) این ها را حالا بعداً خودتان در**

کتاب مربوط به قرآن نگاه کنید **ولقد آتيناك سبعاً من المثاني و القرآن العظيم* فأفرد الامتنان علیّ بفاتحه الكتاب و جعلها بازاء القرآن العظيم و ان فاتحه الكتاب أشرف ما فی كنوز العرش عرش خیلی** مورد بحث بوده است از زمان شروع تفسیر قرآن تا الان به نظر من بهترین مطلبی که درباره عرش گفته شده است قول امیرالمؤمنین است، علم احاطی بر ظاهر و باطن کل موجودات عالم و قدرت احاطی حضرت حق ظاهراً جهت مادی مثل آسمان ها و زمین نداشته باشد، کنایه از علم و قدرت حق است، جمله این روایت هم تقریباً تأیید می کند مسئله را **انّ فاتحه الكتاب أشرف ما فی كنوز العرش** از میان

گنج‌های علم پروردگار، فاتحه اشرف ما فی کنوز العرش است و این دنباله حرف امیرالمؤمنین (ع) است **وان الله عزوجل** **خصّ** این خیلی مهم است این که پروردگار مهربان عالم از میان 124 هزار پیامبر (ع) پیامبر اکرم (ص) را ویژه دریافت حمد قرار داده است **ان الله عزوجل خصّ محمداً و شرفه بما** پیامبر را ویژه این سوره قرار داده است و به سبب فاتحه الکتاب مقام شرافت او را زیاد کرده است **ولم يشرك معه فيها أحداً من أنبيائه** يك نفر از پیامبرانش را در دریافت سوره حمد با پیامبر شريك قرار نداده است، **ما خلا سليمان**، مگر سلیمان را. اما به سلیمان از سوره حمد چقدر داده است **فإنه أعطاه منها** منها اشاره به حمد و فاتحه الکتاب است به سلیمان فقط و فقط يك آیه از کل فاتحه الکتاب را عنایت کرد بسم الله الرحمن الرحيم ببینید همه این جملات نشان دهنده این است که بسم الله الرحمن الرحيم جزء ارکان سوره است **حكي عن بلقيس** «1» قرآن حکایت می کند حین قالت **إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ** نامه با ارزشی به من رسیده است به من إلقا شده است، هدهد آن نامه را انداخت روی تختش القی یعنی انداخته شده است يك نامه

(1) البرهان فی تفسیر القرآن: 1/ 95 و 96.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 107

با ارزشی **إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** همین آیه را داده اند به سلیمان، سلیمان با آن ملکی که داشته، این جا يك اشکالی بعضی ها دارند که سلیمان چرا اسم خود را جلوتر از پروردگار عالم ذکر کرده است، من یادم نیست این را در چه کتابی دیدم از معصوم است یا نه، این است که روی پاکت نوشته بود انه سلیمان داخلش نوشته شده بود انه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*** ایشان اسم خودشان را مقدم بر پروردگار نکرده اند متن **بِسْمِ اللَّهِ*** با جمله بعدش داخل بوده است **وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ** علی يك آیه از حمد را خدا به بسم الله عنایت کرده است، اگر در داستان نوح و سوار شدن کشتی شان دیده باشید فقط بسم الله تنها را می گوید الرحمن الرحيم، ندارد يا يك آیه کامل از سوره حمد را به سلیمان عنایت کرد، این را امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: این همان جمله است که من از روایت حضرت رضا (ع) استفاده کرده ام و در مقدمه امروز هم توضیح بیشتری دادم، به نظر من این پر قیمتی ترین حرف است که در کنار بسم الله در تمام کتابها زده شده است، **أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا مَعْتَقِدًا لِمَوْلَاهُ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ** بسم الله گو که باشد کسی که ولایت

پیامبر (ص) یعنی سرپرستی، رهبری و معلمی او را نه به معنی دوستی تنها چون مخالف در **من كنت مولاه فعلى مولاه** چنین گفته در حالی که ما وقتی می‌خواهیم يك لغت را معنا کنیم، قرینه‌ها را باید ببینیم، زمان را باید ببینیم، مکان را باید ببینیم، عظمت کار را باید ببینیم، این معنی ندارد که پیامبر (ص) حداقل ده هزار نفر را در بیابان پیاده کند و یکی دو روز هم بمانند رفته‌ها را به سرعت بفرستد بر گردانند و منتظر آن‌هایی که دارند می‌آیند بماند و بعد هم بگوید جهاز شتران را بردارید يك منبر برای من درست کنید در این گرمای منطقه غدیر آن‌ها را معطل کند که بگوید هر کس مرا دوست دارد علی را دوست داشته باشد، همین شما خودتان بودید این کار را می‌کردید برای این اعلام، امیر المؤمنین (ع) را خیلی‌ها دوست داشتند، مثل پیامبر (ص) خیلی‌ها هم امیرالمؤمنین (ع) را به خاطر این که تعصب جاهلی داشتند افرادشان به دست حضرت کشته شده بودند دوست نداشتند، خیلی‌ها هم خود پیامبر (ص) را دوست نداشتند و معلوم می‌شد ولایت در غدیر ولایت امارتی بوده است، ولایت حکومتی بوده است، یعنی من کارگردان که دارم از شما غایب می‌شوم، کارگردانی دین و دنیا و آخرت شما را به علی (ع) واگذار می‌کنم این موالاتی که در این روایت است موالات پیامبر (ص) تنها نیست **منقاداً لأمرها** که واقعاً انقیاد از امر این ولایت داشته باشد ظاهرأضمیر **لأمرها** به موالات برگردد چون ضمیر به نزدیک ترین کلمه بر می‌گردد، به دور تا نزدیک هست بر نمی‌گردد **منقاداً لأمورها** تمام فرمان‌های ولایتی پیامبر و اهلیت (ع) را گردن بگیرد، عمل کند **مؤمناً بظواهرها** به ولایت تشریعی پیامبر و اهلیت (ع) و **باطننها** و به ولایت باطنی تکوینی پیامبر و اهلیت (ع) ایمان داشته باشد یعنی يك آدم درست و حسابی اگر بسم الله را بگوید **أعطاه الله بكل حرف منها** بسم الله 19 حرف است زبانه آتش و موکلین بر آتش 19 تا هستند، که در روایات دارد هر کسی بسم الله را با این کیفیت بگوید از آن

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 108

19 زبانه آتش در امان خواهد بود چون هم در وصف توحید، هم در وصف رحمت هم در وصف رحمانیت و هم در وصف عمل خودش بر وفق شرع است، هم در وصف ایمانش به ولایت تکوینی پیامبر و اهلیت (ع) است **أعطاه الله بكل حرف عطا**، مقام بالاتر اگر چیزی به مقام پایین تر عنایت کند می‌گوید عطاء عطا از خداست **أعطاه الله بكل حرف منها** به هر حرفی در مقابل هر واحدی از این سه قسمتی که گفتم **منقاداً لأمورها مؤمناً بظواهرها و باطنها** یعنی پروردگار عالم برای هر حرفی سه بار به او **افضل من الدنيا بما فيها من أصناف أموالها وخیراتها** برتر از دنیا و آن چه در دنیا است از اصناف اموال دنیا و خیرات دنیا در برابر هر حرف بسم الله سه برابر چنین عطائی به او می‌کند **ومن استمع الى قار یقرؤها** اگر آدم بسم الله را از کسی گوش دهد **كان له قدر ثلث ما للقاری** به اندازه‌ای که خدا به قاری عنایت می‌کند به مستمع آن هم عنایت می‌کند، چه مستمعی همین مستمعی که

گفتم با این شرایط فلیستکثر أحدکم من هذا الخیر زیاد بروید سراغ بسم الله المعرض بکم فانه غنیمه لایذهبن اوانه فتبقى فی قلوبکم الحسره «1» بسم اللهی که دیگران از آن روی گردانده‌اند، بدبختی‌هایی از آن اعراض کرده‌اند فانه غنیمه بسم الله گنج است بسم الله غنیمت است لا یذهبن اوقات بسم الله از دست نرود فتبقى فی قلوبکم الحسره که بعد از گذشتن عمر و وقت و زمان چیزی در قلب شما به جز اندوه و حسرت و پشیمانی نماند.

تفسیر قرآن جلسه بیست و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

لازم است در شروع بحث به عنوان دفع دخل مقدر مطلبی بیان شود که در کنار قرآن مجید و آیات کتاب خدا به جنبه عملی و تحقق مفاهیم آیات در زندگی مثلاً آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحيم آن الله و رحمن و رحيم اعتقاد به الوهیت حضرت حق، که معبود حق است و توجه به رحمت و رحمانیتش و اتصاف قلب به مهر و رحمانیت و به رحیمیت در حد طاقت بشری فقط به خاطر این است که در حوزه تبلیغات دین گاهی آنقدر تبلیغات نسبت به عمل ضعیف بوده است یا گاهی تبلیغات جنبه انحرافی داشته که عمل را در شیعه تقریباً به مرحله ضعف برده است و شیعه را بیشتر متکی به همان ایمان و محبت درونی کرده است و کار اکثر شیعه را به جایی رسانده است که ترسی از حذف عمل یا گناه برایشان نمانده است، حتی در تبلیغات که خود من هم در ایام غیر طلبگی زیاد شنیده ام حالا روی سادگی یا کم علمی یا کم توجهی به حقایق قرآنی و روایات بوده است، داستان‌هایی هم چاشنی آن تبلیغات می‌شده است مثل این که می‌گفتند: وجود مبارك شيخ انصاری رحمه الله علیه را بعد از مرگ در خواب دیده‌اند به او گفتند چه خبر؟ پاسخ داد بازار عمل اینجا کساد است اشاره کرد به قبر مطهر امیر مؤمنان علیه السلام

(1) البرهان فی تفسیر القرآن: 96 / 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 109

که مثلاً رابطه با ایشان باعث نجات است، خوابهایی که اصلی ندارد و در اسلام هم دلیل نمی‌شود، حجت نمی‌شود، برهان نمی‌شود، اگر خداوند در قرآن مجید هم خواب نقل کرده است بسیار محدود است، حداقل 4 خواب برای انبیاء خداست

که با بیداری برایشان فرقی نمی کرده است، خواب خودشان برای خودشان حجت بوده است و يك خواب پادشاه مصر است که باید این خواب را او می دید و الا اگر خود یوسف می دید آن زمان کسی به حرف او گوش نمی داد که هفت سال اوضاع اقتصادی مصر آشوب می شود. او باید خواب می دید تعبیرش را از یوسف می گرفتند، آمادگی پیدا می کردند برای این که آن هفت سال مشکلات اقتصادی را حل کنند. به این خاطر من اصرار دارم در هر جلسه ای که محور را حتماً باید اعتقاد و عمل قرارداد، عمل تنها نمی شود، اعتقاد تنها هم نمی شود، محبت تنها هم نمی شود، از آیات قرآن استفاده می کنیم دین مرکب است و مرکب دارای اجزاء، اگر جزئی از آن را قیچی کنند و حذف کنند به همان مقدار مکلف از رحمت خدا و فیوضات پروردگار به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام محروم می شود آن چه که ما در این حوزه می خوانیم در همه دروس فقط برای این است که ما به يك نقطه نور یعنی فقه در دین، فهم در دین برسیم و این دین را هم وقتی شناختیم قبل از دیگران عمل کنیم تا حتی زحمت زیادی برای انتقال دین به مردم نداشته باشیم. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

كونوا دعاة للناس بغير السنتكم

زیانتان را بگذارید کنار، حرف زدن آسان است، حرف خوب زدن هم آسان است،

كونوا دعاة للناس بغير السنتكم

یا در يك روایتی به یکی از اصحابشان می فرمایند تمام این جامعه **لِیُرُوا** باید

بینند یعنی واجب است **لِیُرُوا مِنْكُمْ** از شما ببینند **الورع و الاجتهاد و الصلاه فَإِنَّ ذَلِكَ داعیه «1»** عمل شما را که بینند، این می شود دعوت واقعی، این می شود دعوت حقیقی، این اصرار بر عمل و تحقق واقعیات الهیه به این خاطر است، حالا يك بخش دیگر از روایات شیعه و سنی را در رابطه با بسم الله بشنوید در تفسیر صافی جلد 1 صفحه 82 عن امیرالمؤمنین علیه السلام **والتسمیه (بسم الله) فی اول كل سورة آیه منها «2»** این نگاه امیرالمؤمنین به آیه شریفه بسم الله است که در اول هر سوره ای آیه ای از آن سوره است، مرحوم فیض می فرماید کذا عن الصادق علیه السلام يك چنین نظری هم از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل شده است کتاب عیون اخبار رضا عن امیر المؤمنین، باز روایت دیگری است، **أُنها من فاتحه بسم الله قطعاً** در پیکره فاتحه است و **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَؤها** امیر المؤمنین سی سال عمرشان را با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند یا سی و سه سال دائم در نمازها، در مستحبات، در سفرها، در حضرها قاطعانه می فرمایند: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَؤها و یعدّها آیه منها و یقول فاتحه الكتاب هی السبع المثانی «3»** این سوره هفت آیه ای فاتحه الكتاب است امام باقر

((1)) الكافي: 78 / 2، حديث 14.

((2)) تفسير الصافي: 82 / 1.

((3)) عيون اخبار الرضا: 301 / 1، باب 28، حديث 59.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 110

علیه السلام با ناراحتی می‌فرمایند **سرقوا آیه من کتاب الله بسم الله الرحمن الرحيم** این‌ها مربوط به آن‌هایی است که نمی‌خوانند، تا تکبیره الاحرام را می‌گویند الحمد لله را شروع می‌کنند امام باقر علیه السلام این طایفه را دزد معرفی کرده است **سرقوا آیه من کتاب الله** در روایت هم دارد **بسم الله الرحمن الرحيم و ینبغی الاتیان بها عند افتتاح کل امر عظیم او صغیر لیبارک فیه «1»** سزاوار است نه تنها در نماز واجب، آنقدر جایگاه بسم الله مهم است که هنگام شروع هر کار مهمی و هر کار معمولی **کل امر عظیم او صغیر** خوانده شود تا آن کار برکت پیدا کند، امام باقر علیه السلام نظرشان این است در هر کاری چه بزرگ چه کوچک بسم الله خوانده شود امر عظیم، چه امری عظیم تر از نماز و عبادت پروردگار است.

اگر بخوانند در نماز سوره را بخوانند که واجب است بخوانند اما در غیرش برکت آور است تفسیر سوره فاتحه صفحه 41 ابن عباس می‌گوید، ابن عباس مطالبش یا از پیامبر صلی الله علیه و آله است یا از امیرالمؤمنین علیه السلام اما اینجا ذکر نشده است که از چه منبعی، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید که هر کسی بسم الله را ترك کند 113 آیه قرآن را ترك کرده است، چون آن کسی که تارك بسم الله است در هیچ سوره‌ای نمی‌خواند پس 113 آیه را ترك کرده است چون برای خود سوره است، یعنی جزء سوره است، از این جا به بعد خیلی قابل توجه است يك بحث علمی روایی رجالی فخر رازی دارد در صفحه 194 جلد اول تفسیرش، خیلی زیباست به خصوص يك نظری در آخر این بحث می‌دهد که برای ما خیلی قیمتی است و نظر طلائعی است ایشان می‌گوید: قال الشافعی بسم الله الرحمن الرحيم

آیه من أول سوره الفاتحه و تجب قرائتها مع الفاتحه این نظر شافعی، واجب است قرائتش با فاتحه خود فخر می‌گوید: **والذی عندی فیه آن علمی که پیش من است این را می‌گوید أن التعل المتواتر ثابت بأن بسم الله الرحمن الرحيم كلام أنزله**

الله علی محمد صلی الله علیه و آله و بآته مثبت فی المصحف بخط القرآن تواتر آخرین حد يك روايت است که قابل رد نیست این چیزی نیست که از بیرون آورده باشند داخل قرآن کرده باشند که بحث کنیم جزء سوره نیست، به خط همه قرآن در همه قرآن بسم الله را نوشته‌اند با توجه به این که نقل متواتر داریم، سیره قرآن نویسی هم در این بوده است که قرآن اگر به خط کوفی نوشته شده است بسم الله را داریم به نسخ است به خط ثلث است همه بسم الله را دارند **وعند هذا ظهر أنه لم يبق لقولنا انه من القرآن او ليس من القرآن «2»** بعد از این که نقل متواتر است و خط تمام قرآن‌ها به ما نشان می‌دهد بسم الله آیه من سوره با بیان این مطلب دیگر جایی برای بحث نمی‌ماند که بسم الله جزء سوره هست یا نه؟ باز فخر صفحه 196 از شافعی از أم سلمه نقل می‌کند **انها قالت قرأ رسول الله صلى الله عليه و آله فاتحه الكتاب من که همسر پیامبر اکرم بودم و نمازهای ایشان را می‌دیدم**

(1) تفسیر الصافی: 83/ 1.

(2) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 194/ 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 111

دائم فاتحه الكتاب را که می‌خواندند فعد بسم الله الرحمن الرحيم خود بسم الله را يك آیه حساب می‌کردند این روایت هم خیلی جالب است، ما ابوهریره را قبول نداریم چون آدم خبیث و حدیث سازی است، خیلی از علمای اهل سنت هم اعتماد به او ندارند، يك استاد دانشگاه الازهر در خبائث و جنایت ابوهریره کتابی به نام شیخ المضیره ابوهریره تألیف کرده است ببینید مسئله بسم الله که جزء سوره است چقدر پایش محکم بوده است که ابی هریره می‌گوید **أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: فاتحه الكتاب سبع الآيات أولاهن بسم الله الرحمن الرحيم «1»** فاتحه هفت آیه است مهم ترین آن، آیه شریفه بسم الله است. ثعلبی از مفسرین اهل سنت است به اسناد خودش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند **امیرالمؤمنین وقتی وارد نماز می‌شدند می‌خواستند سوره حمد را شروع کنند اذا افتتح السوره فی الصلاه یقرأ بسم الله الرحمن الرحيم و كان يقول یعنی دائم می‌گفتند: این مطلب را همیشه می‌گفتند، پیوسته می‌گفتند من ترك قرائتها فقد نقص کسی که بسم الله نخواند سوره را ناقص کرده است و به نماز لطمه زده است نماز دیگر نماز نیست، باز ثعلبی از ابوهریره نقل می‌کند: **أن النبی صلى الله علیه و آله انه قال: إذا قرأتم أم القرآن پیامبر وقتی که ام الكتاب را که فاتحه باشد می‌خواندند تمام****

می خوانند چیزی را حذف نمی کردند فلا تدع بسم الله الرحمن الرحيم (دع) به معنی ترك کردن است فلا تدع ترك نکنید بسم الله الرحمن الرحيم فإنها إحدى آياتها باز ابوهریره نقل می کند ان بسم الله الرحمن الرحيم من الحمد من تركها فقد ترك آیه منها حالا جالب است روایت ابوهریره را ببینید کجاست؟ ومن ترك آیه منها فقد قطع صلاته نمازش را به هم ریخته است و نماز باطل است فانه لا

صلاه الا بفاتحه الكتاب نماز بر پایه فاتحه است فمن ترك آیه منها فقد بطلت صلاته این نگاه ابوهریره است با روایتی که نقل می کند، این خیلی برای ما مهم است که آنقدر مسئله بسم الله ثابت بوده است که جزء سوره است که ابوهریره هم نقل می کند البته زمان پیامبر صلی الله علیه و آله که ابوهریره زنده بود و کسی بسم الله را ترك نمی کرد رسول خدا آینده را که می دیدند این مطالب را برای آینده بیان کرده اند، فخر رازی صفحه 197 باز می گوید: قراهه بسم الله الرحمن الرحيم واجبه في أول الفاتحه چرا واجب است، در بخش قبلی گفت: نقل متواتر و در همه مصحف ها بسم الله به خط خود قرآن آمده است و چیز جدایی نیست وإذا كان كذلك اگر قرائت بسم الله واجب باشد وجب ان تكون آیه منها پس ضروری است که یکی از آیات سوره حمد باشد حالا يك دليل زيبا می آورد خیلی دلیلش جالب است، می گوید: ما اولین آیه ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است سوره، سوره علق است اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ این آیه در ذهن شما باشد (اَقْرَأْ) امر واجب است، ولا يجوز ان يقال الباء صله زائده کسی نمی تواند بگوید این باء در قرآن زائده است، در قرآن حرف زائده وجود ندارد حتی حروف قرآن هم جایگاه خاصی دارد لأن الأصل ان يكون لكل حرف من كلام الله تعالى فائده قطعاً حروف هم دارای فائده است و جایگاه

(1) التفسير الكبير، فخر رازی: 1/ 196.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 112

دارد وإذا كان هذا الحرف یعنی باء بسم الله مفيداً كان تقدیر این می شود اِقْرَأْ مُفْتَتِحاً بِاسْمِ رَبِّكَ هر چه می خواهی شروع کنی به نام پروردگارت شروع کن وظاهر الأمر اِقْرَأْ که در خود آیه است للوجوب چون قرینه ای ندارد برای غیر وجوب ولم يثبت هذا الوجوب في غير القراءة في الصلاة جاهای دیگر واجب نیست انسان بسم الله بگوید، می خواهد غذا بخورد مستحب است، می خواهد راه برود مستحب است، اما در نماز واجب است فوجب اثباته في القراءة في الصلاة صوتاً

لنص عن التعطيل قرآن امر می کند آن هم امر واجب به بسم الله و ما نمی توانیم قرآن مجید را تعطیل کنیم **صَوْنًا لِلنَّصِّ عَنِ التَّعْطِيلِ «1»** ما اگر در سوره حمد بسم الله را نخوانیم امر قرآن را تعطیل کرده ایم، این استدلال زیبایی است، بعد از اثبات وجوب قرائت و این که آیه من آیات الفاتحه يك بحث مفصلی در جهر و اخفات دارد، سپس در صفحه 207 در جلد اول می گوید: **ان الدلائل العقلية موافقه لنا** چون ما این بحث هایی را که کردیم در این صفحات تفسیر زیادمان بالاخره عقل ما را با آن همه روایت و تواتر و نوشتن بسم الله در مصحف ها قانع کرد، که بسم الله واجب است در سوره حمد خوانده شود **ان الدلائل العقلية موافقه لنا و عمل علی بن ابی طالب معنا** با این که شافعی هم گفته است خواندن بسم الله واجب است. ابی هریره هم نقل کرده است واجب است ترك نکنید. اما چون همه این ها را عیب دار می داند فخر نرفت سراغ شان يك انسان جامع کامل همه جانبه ای را آورده است در بحث و عمل، علی بن ابيطالب علیه السلام عملش در بسم الله و در جهر به بسم الله این دو با همدیگر است **إن الدلائل العقلية موافقه لنا و عمل علی بن ابيطالب علیه السلام معنا** حالا این جمله را

اصلاً یادداشت کنید و داشته باشید یا حفظ کنید **ومن اتخذ علياً اماماً لدينه** کاری که شیعه کرده است حالا چه مخالفتی با ما دارند باید مخالفت شان جنبه استعمالی داشته باشد جنبه علمی و اعتقادی ندارد، از زمان ظهور سقیفه، بنی امیه بنی عباس و دولت سلجوقیان تا بکشد به دولت های عربی و آخوندهای تربیت شده این دربارها به شیعه کینه پیدا می کنند و رد می کنند شیعه را و جهت استعماری هم دارد، جهت عقلی و علمی ندارد که هر دوره ای ما را می کوبیدند، جلوی ما را می گرفتند، که پرچم آن حکومت ها را نتوانیم سرنگون کنیم، الان هم که تشیع خیزش برداشته است. می بینید خادم الحرمین می رود در بغل (اولرت) و با او هم در نیویورک یعنی پیش ارباب بزرگ، شام می خورد.

من به يك مهندس سنی گفتم: وقتی به من گفت شما چه دلیلی بر حقانیت تشیع دارید گفتم: کتاب های شما چون در کتاب های شما، این روایت آمده است **ومن اتخذ علياً اماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه کسی که** امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان امام انتخاب کند به محکم ترین دستگیره اعتصام پیدا کرده است **العروة الوثقى (وُثْقَى) أفعل التفضيل است، بالعروة الوثقى (اوثق) مذكر (وُثْقَى) مؤنث است**

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 113

من اتخذ علیاً اماماً لدینه این خیلی مهم است فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى «1»* هم در دینش متمسک به محکم ترین دستگیره نجات شده است کسی که مأموم این امام شود، متمسک به قوی ترین دستگیره برای شخص خود شده است، علاوه بر دینش.

تفسیر قرآن جلسه بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

بحث در کلمه حمد يك بحث گسترده و دقیق و همراه با اشارات است و این که از جمیع اسماء پروردگار عالم، چرا با الله ذکر شده است و این که رب بعد از حمد و بعد از الله چه معنایی را دنبال می کند و الْعَالَمِينَ* مصداقش کدام مخلوقات اند؟ مخلوقات حیّ اند، مخلوقات غیر حیّ اند؟ این ها هر کدام مباحث با ارزشی دارد.

کلمه حمد و کلمه شکر در کتاب خدا زیاد استعمال شده است، ولی کلمه مدح به احتمال قوی در قرآن مجید نیامده است با این که ماده (مدح) یعنی ترکیب حروفی اش، نه هیئتی اش همین مدح است، ماده اش م، د، ح، حمد هم همین ماده را دارد با يك حرف پس و پیش، تبدیل به دو لغت شده است و مورد استعمال شان هم در روایات و ادبیات عرب فرق می کند، یعنی يك بحث هم درباره تفاوت بین حمد و مدح و شکر لازم است که ان شاء الله به فرق بین این سه لغت خواهیم رسید، پروردگار عالم در قرآن مجید پنج سوره را بعد از بسم الله الرحمن الرحيم با حمد شروع کرده است، اول ببینیم اصلاً حمد به چه معناست، ما دو لغت در فارسی داریم که زیاد استعمال می شود البته یکی عربی است، یکی فارسی است، آن که عربی است دیگر جزء لغات استعمالی فارسی آمده است ثناء یعنی تعریف و یکی هم لغت (سپاس) است حمد به معنای ثناء، شکر هم به معنای سپاس است، اظهار نعمت با زبان، با قلب، با عمل و در هر صورت تشکر از پروردگار البته ظاهراً به همان معنایی که شکر در اذهان عمومی دارد، ولی وقتی به کتاب خدا، قرآن مجید دقت می کنیم، می بینیم شکر باب وسیعی است، از جهتی اخص از حمد است و از جهتی اعم از حمد است. متعلق مدح هم اعم از حمد است، این فرق ها را از نظر منطقی با همدیگر دارند که حمد و مدح مواردش دیده می شود، نشان می دهد که عموم خصوص من وجه هم هستند یعنی يك ماده افتراق دارند دو ماده اجتماع دارند تا به آنها برسیم، اما حمد چنان که اهل لغت و اهل تفسیر شیعه و سنی هر سه طائفه یعنی لغویون، مفسرین سنی و مفسرین شیعه، اجماع بر این معنا دارند، حمد یعنی ستودن محمود به خاطر فعل جمیل اختیاری، یعنی اگر فعلی زوری و جبری از کسی صادر شود این نمی تواند مورد حمد

قرار بگیرد، پروردگار مهربان عالم فاعل مختار است، به این علت وجود مقدس او شایسته حمد است که تمام فعلش که اختیاری هم هست زیبا و جمیل است. الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ببینید، این صریح قرآن کریم است،

(1) التفسير الكبير، فخر رازی: 207 / 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 114

یعنی نازیبایی، زشتی ولو بالاختیار از وجود مقدس او صادر نمی شود با همین حقیقت می توان جواب خیلی از اشکال ها را داد.

پس حمد یعنی ثناء، تعریف، ستایش از کسی که دارای فعل اختیاری است مثل نعمت بخشی که به اختیارش نعمت عنایت می کند چه این که این نعمت را به من عنایت کند، چه به دیگران، فرقی نمی کند این دورنمایی از لغت حمد.

در آل عمران هم آیه 188 ما يك مورد به این معنا داریم که پروردگار درباره اهل نفاق می فرماید يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يُفْعَلُوا این ها

علاقه دارند دوست دارند از این ها ستایش شود، تعریف شان را به بازار بیاورند، البته به کاری که نکرده اند یعنی حمد در مقابل فعل اختیاری است، اعمالی را انجام نداده اند ولی دوست دارند که به آن اعمال انجام نشده به عنوان اعمال انجام شده در جامعه ستایش شوند. پنج سوره ای که بعد از بسم الله با الحمد لله شروع شده است اول سوره حمد است، که حالا به ترکیب الحمد لله رب العالمین این که چرا الله در این جا به کار گرفت شده است، رب در اینجا به معنای مالک تنهاست یا نه؟ چون ملکیت تنها با حمد نمی سازد، باید امور دیگری هم در کار باشد که معنای رب با حمد موافق باشد و به خصوص عالمین که حمد برای پروردگار عالمیان و جهانیان است، حتماً برای جهانیان به اختیار خود کارهای زیبا کرده است که شایسته حمد است، از اینجا ما به معنای گسترده تر از مالک به لغت رب می رسیم، دومین سوره به ترتیب سوره مبارکه انعام است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اُولَ الْبَنِيَّةِ سوره اول پنج سوره از قرآن الحمد لله است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ که کلمه عدل که دو نوع معنا دارد وقتی با (با) بیاید يك معنای خاصی می دهد که عرض خواهم کرد.

خلق به معنای این که اجزاء پراکنده‌ای در کنار هم چیده شود، يك عنصری با هیئت مخصوصی به وجود بیاید با ابداع، فرق می‌کند ما در قرآن **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*** یا **فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*** یا **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*** داریم لذا چنین معنا را می‌دهد یعنی اجزایی و عناصری را با رعایت حکمت و عدالت کنار همدیگر چیدن و هیئت را در این عالم به وجود آوردن، این معنی خلق است، غیر از ابداع است و غیر از فاطر است، لذا با توجه به معنای لغوی خلق، اشکالی که در آن آیه بعضی‌ها می‌کنند **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** می‌گویند: مگر ما چند خالق داریم، ما میلیاردها خالق داریم، یعنی میلیاردها انسان هنرمندی که اجزاء را کنار هم می‌چینند، با علم با تدبیر، يك ساختمان به وجود می‌آید، يك مسجد به وجود می‌آید، يك کاخ به وجود می‌آید، يك باغ به وجود می‌آید، که می‌دانید شما قبل از این که این هیئت و صورت و شکل پدید بیاید، جهان به صورت دخان بود، که این دخان به معنای همان گاز ثقیل است که در علم مطرح است و در خطبه اول نهج البلاغه که از معجزات فکر امیرالمؤمنین است، اشاره به سیر آفرینش شده است، که پدید آمدن نظام آسمان‌ها و زمین بدیع، مال قبل از دخان هست، یعنی زمانی که حتی دخانی و گازی نبوده است، اما خلق الارض چنان چه حضرت باقر می‌فرماید: خطبه اول نهج البلاغه هم می‌گوید: پروردگار عالم با آن گاز در

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 115

مدت 6 روز، یعنی 6 دوره، چند میلیارد یا میلیون سال کاری کرد که اجزائی کنار هم دیگر چیده شد، ستاره‌ها به وجود آمدند خورشیدها به وجود آمدند، کهکشانشان‌ها به وجود آمدند این‌ها همه در مرحله خلق است، جعل الظلمات ظلمات هم آفریده پروردگار است و نور روشنائی هم آفریده پروردگار است حالا تاریکی اش که معنی‌اش برای ما روشن است، آفتاب که غروب می‌کند نیمکره چون بین او و بین خورشید حجاب وارد می‌شود تاریکی به وجود می‌آید بالاخره تاریکی **يك عنصر** است و جعل پروردگار است نور هم که

معنی‌اش برای ما روشن است و هر کدام هم تقریباً جزء کلماتی است که به قول فلاسفه مقول به تشکیک است و شدت و ضعف دارد، کم و زیاد دارد، کمال و نقصان دارد، آن‌ها هم در فلسفه در جای خودش بحث شده است و حتماً خواننده اید، حداقل اگر منظومه حاجی را خوب خوانده باشید، آن جا هم مسائل نور و ظلمت که مادی و معنوی است، شدت و ضعف دارد بحث شده است، اما حرف این است که چرا نور مفرد است و ظلمت جمع است **جَعَلَ الظُّلُمَاتِ**، برای درك مفرد بودن نور، هیچ راهی نیست جز این که بگوییم پروردگار عالم بود و **لم یکن معه شیء 1**» خوب پروردگار عالم خودش نور است نه نور فیزیکی و نور مادی، ما نور را نسبت به وجود مقدس او درك نمی‌کنیم، ولی می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل وجود مقدس او را به نور خطاب می‌کند **یا نور یا قدوس** این غیر از **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** است که این هم از مشکل ترین آیات قرآن مجید است **کان الله و لم یکن معه شیء** پروردگار نور

بخت و خالص است از نور بخت و خالص هر چه صادر می شود غیر از نور چیزی نیست اتفاقاً این را فلاسفه مطرح کرده اند که از وجود مقدس او غیر از نور، غیر از خیر هیچ چیزی صادر نمی شود، چون شر نقص در صورتی صادر می شد که شر در آن بود، نقص در آن بود، ولی چون شری ندارد از صفات سلبيه است نقصی ندارد، پس هر چه صادر می شود اصالت دارد، حقیقت دارد و روشنائی و نور است، چون هر مخلوقی بالاخره مجلای تابش نور علم و نور اراده و نور حکمت و نور قدرت پروردگار مهربان عالم است. اصل در عالم نور است، همین اصلی که در علم اصول می خوانیم اصل در اشیاء طهارت است. اصل در برائت است، در عالم هم همین اصل را باید جاری کرد اصل نور است. حالا اگر کتاب های فیزیکی را هم مطالعه کنید، می بینید آن جا درباره اتم که بحث می کنند خود ذات اتم که تقریباً عنصری است که با میلیاردها عددش يك عنصر ترکیبی به وجود می آید، وقتی می شکنند نور قوی از آن ساطع می شود، یعنی زیر بنای این عالم که اتم است خود اتم در ذاتش نور است، پس کل جهان که مرکب از اتم ها با شکل های گوناگون و الکترون های گوناگون است نور است **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** شاید این معنا بتواند برای فهم آن آیه به ما کمک دهد، شاید اینطور نباشد **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** اصل نور است و ظلمت عدم النور است، ولی اینجا ما می بینیم قرآن مجید می گوید **جَعَلَ الظُّلُمَاتِ خَلْقَ الظُّلُمَاتِ** خوب دیگر پای عدم را از این

(1) اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن: 102؛ البحر المحیط فی التفسیر: 345 / 6 سوره رعد.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 116

میدان بیرون بکشیم، بگوئیم ظلمت هم يك حقیقت است اما ظلمت چگونه به وجود می آید دور شدن يك عنصر از کانون نور مثل دور شدن نیمکره از خورشید سبب ظلمت است و يك موجود هم از کانون نور همیشه دور نمی شود، موجودات زیادی هم از کانون نور مادی دور می شوند هم از کانون نور معنوی **الظُّلُمَ هُوَ الظُّلُمَاتِ یوم القیامه «1»** کلام پیامبر اکرم است این تاریکی معنوی است لذا به آنهایی که متجاوز به

حقوق اند می گویند ظالم. یعنی افتاده در تاریکی، متجاوز از حق، متجاوز از کانون دین و ایمان به قیامت. وقتی آدم از این قیامت دور شود تاریک می شود، بستگی هم دارد که تاریکی چقدر باشد، بستگی به دور شدن از کانون یا نه، کمتر دور بودن از کانون نور، جمع بستن ظلمات را برای ما روشن می کند.

بله **جعل** در این جا به معنای **خلقه** است. عدمی نیست. آن تاریکی معنوی است که خود آدم به وجود می آورد و این ظلمات ظلمات طبیعی است که در برابر نور است، ظلمات شری نیست، ظلمات شری را خود آدم که از کانون نور به اختیار خود دور می شود به وجود می آورد **ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ** ثم در ادبیات خواندیم برای تراخی است و معنی اش هم این است که ثم یعنی قبل از این حرف ها قبل از کفر و شرک و بت پرستی، دایره حیات در اختیار فطرت توحیدی بوده است، بعداً به خاطر عوارضی از طریق هوا و شهوات و قدرت های فرعونی **ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ** يعدلون در اینجا به معنی عدل است، عدل یعنی شبیه و مانند، اول فطرت و یکتاخواهی حاکم بوده است، بعد عوارض سبب شده است که بت ها ساخته شوند و معبودهای متعدد در مقابل پروردگار عالم قرار داده شود، يك روايتی را در ذیل همین آیه تفسیر شریف برهان جلد يك صفحه 516 از امام عسکری علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که بسیار روایت با ارزشی است امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را علاج سه خطر می داند یعنی اگر این آیه عمیق روشن شود یقیناً سه خطر را از دایره حیات مردم دفع می کند این که قرآن خود را شفا می داند، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** این جمله رد بر دهریه و رد بر مکتب ماتریالیسم است که در قدیم می گفتند دهری طبیعی **الَّذِينَ قَالُوا*** این ماتریالیست هایی که می گویند **ان الأشياء لا بدء لها وهي قائمه «2»** عالم ابتدا ندارد و همیشگی هم هست، جواب این است که اگر عالم دائمی و همیشگی است، یعنی تقریباً می خواهید بگویید عالم ازلی است، اگر ازلی باشد، دنبال ازلی بودن باید ابدی باشد، مرگ و فنا دیگر معنا ندارد که به موجودات راه پیدا کند ولی ما می بینیم که يك موجودی پدید می شود و بعد هم می میرد کلام در این است که دهری ها می گویند: اصلاً ما حدوث را قبول نداریم ما می گوییم عالم ازلی است و ابدی است و حرفشان هم هیچ دلیلی ندارد. بلکه جریانات عالم هستی علیه حرف این هاست، حالا يك قاعده ای را ذکر می کنند به نام قانون دوم ترومدیناميك

(1) الدر المنثور في تفسیر المأثور: 1/ 352.

(2) تفسیر الصافی: 2/ 106، سوره انعام آیه 1.

که مربوط به فیزیک است، قانون حرارت، که در این قانون اثبات می کنند هیچ حرارتی در عالم دوام ندارد، تمام حرارتها رو به سرد شدن می رود، همان است که قرآن مجید هم دارد **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ «1»** البته در این دنیا.

آن عذابی که در آخرت ظهور می کند که همان اعمال مردم است، دائمی می باشد دائمی بودن انسان دلیل بر ازلی بودن آن نیست،

ابتدا دارد به اراده خدا، انتها ندارد و ابدی بودن را ما از رحیمیت خدا در می آوریم، برای این که رحیمیت يك امر ثابت است، رحیم صفت مشبیه است، رحیم ابدی، مرحوم ابدی می خواهد و اگر مرحوم ابدی در کار نباشد تعطیل است در رحیمیت، و نقص است در رحیمیت، ما از همین صفت مشبیه بودن رحیم هم قیامت را راحت می توانیم بیوریم، ابدی بودن انسان را هم می توانیم بیوریم، چون دلیل بر ثبات و دوام می کند، زیرا رحیم هم مرحوم ابدی می خواهد، اگر ثبات نداشت زمان داشت مرحوم ابدی نمی خواست، اما رحیم صفت مشبیه است و دائم و همیشگی است این دوام رحیمیت مرحوم ابدی می خواهد، **فكان ردأ علی الدهریه** اگر ازلی است حرارتها چرا سرد می شود، اگر ازلی است باید ازلی باشد، مرگی در کار نباشد، تحولی در کار نباشد، تغییری در کار نباشد، مثل خود حضرت حق که ازلی و ابدی و لا یتغیر است، آن که ازلی نیست دلیل ازلی نبودن آن، تغییر و تحولش است، کوچک و بزرگ شدنش است، مردنش است، از بین رفتنش است جمله **جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ** امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید **فكان ردأ علی الثنویه** آنهایی که قائل به دو مبدأ تدبیر در عالم اند، نور و ظلمت اهورا مزدا و شیطان **الذین قالوا: انّ النور و الظلمه هما المدبران** تدبیر جهان با نور و ظلمت بالاستقلال، ولی جعل معلوم می شود که خود اینها تحت تدبیر دیگری هستند که جعل می گویند هم ظلمت تحت تدبیر دیگری است، هر دو محکوم اند و نمی شود این دو محکوم به نگاه آنها حاکم بالاستقلال باشند چقدر زیبا امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کردند در این آیاتی که با الحمد لله شروع شده است و اما **ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ** همین طور عرض کردم عدل وقتی با (باء) بیاید به معنی شریک است **فكان ردأ علی مشرکی العرب** حضرت آن روز داشت برای آن مردم حرف می زد، اما رد بر کل مشرکین دوره تاریخ است که همه مشرکان این را می گفتند: **الذین قالوا: انّ اوثاننا آله «2»** بت های ما معبود ما هستند، در حالی که نمی توانند بت ها معبود باشند، بت ها محکوم اند و استقلال در هیچ امری ندارند بنابر این شما بیخود از معبود و مدبر و حاکم، به اشیاء ساخته شده و محکوم رو آورده اید. برگردید به قبل از (ثم) آسمان و زمین نور و ظلمت بخشی از ما سوی الله اند، نه همه ما سوی الله، که کل زمین و آسمان و نور و ظلمت مندرج در عالمین است، تمام حقیقت این آیه در عالمین است **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ***

(1) تکویر (86): 1 و 2.

(2) تفسیر الصافی: 106 / 2 و 107 سوره انعام آیه 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 118

الْعَالَمِينَ* است الْحَمْدُ لِلَّهِ* ثناء و ستایش است بر پروردگاری که فاعل مختار است و این زیباییها مثل آسمان و زمین، نور و ظلمت از وجود مقدس او صادر شده است و به وسیله وجود مقدس او خلق شده است، فَإِنَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يَشَاءُ فاعل مختاری اش، صیغه مبالغه دارد.

اما سوره دیگر، سوره مبارکه کهف است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا هیچ انحراف و کجی در این کتاب وجود ندارد، ستایش بر خدا که يك عنصر زیبا که زیباترین عنصر است برای تربیت معنوی

و دینی و اخلاقی مانند قرآن کریم فرستاد، این فعل جمیل واقعاً انسان را با همه وجود تسلیم حمد خدا و ستایش خدا می کند، قرآن جمیلی است که از وجود مقدس (فعال ما یشاء) صادر شده است، برای تربیت جهانیان، این جا عالمین دیگر دایره اش محدود است، عالمین یعنی تمام مردان و زنان تاریخ بعد از نزول قرآن مجید، به يك معنا باز این آیه هم با محتویاتش در عالمین جمع است.

سوره چهارم الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فاطر با خالق فرق می کند یعنی مختصاً لذواتها به وجود آورد بی سابقه، نقشه بی سابقه، مصالح بی سابقه، ابزار که کل این سموات و ارض با این حیثیتی که به وجود آمده است باز در عالمین است، در سوره حمد است، این سوره فاطر بود.

سوره سبا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ یعنی چه؟ یعنی هر چه در آسمانها و زمین خلقاند، مختص به وجود اوست که ما فی السموات و ما فی الارض هم بخشی از عالمین اند یعنی عالمین يك مجملی است که بسیاری از مفصلات قرآن در آن مندرج است.

تفسیر قرآن جلسه بیست و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

قبلاً عرض کردم ما وقتی که با کتاب خدا روبرو می‌شویم البته با این مقدار ابزاری که در اختیار ما است یعنی عقل و علم و نورانیت باطن، حس می‌کنیم که در برابر دریایی قرار گرفتیم که این دریا ساحل ندارد و عمقش هم ناپیداست، چنان که در فرمایش‌های وجود مبارك رسول خدا در کافی نقل شده است باطنه عمیق این باطن باطنی است که هر کسی به این راحتی، به این آسانی به این عمق نخواهد رسید، بعد با سوره‌ها به تنهایی که روبرو می‌شویم چه سوره طولانی و چه کوتاه باز همین حالت را حس می‌کنیم. سوره مبارکه توحید آیا دریای ساحل داری است دریای حد و مرز داری است. دریایی است که عمقش قابل دسترسی است. واقعاً خود کلمه مبارکه الله در سوره توحید ضمیر هو در **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** نزدیک هزار و پانصد سال است که هر گروهی به تناسب رشته خودشان اهل تفسیر و اهل لغت و اهل حکمت و اهل عرفان بحث‌های بسیار گسترده‌ای دارند.

ما به کلمه الله در **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** که برسیم می‌بینیم خود الله به تنهایی از نظر معنا و مفهوم همین کیفیت را دارد، دریای بی حد و مرز و بی ساحل و عمیق و غیر قابل دسترسی است و همین طور بعضی

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 119

از کلمات قرآن مجید با همان ابزارهایی که عرض کردم عقل، علم و نورانیت، وقتی برخورد به لغت می‌کنیم، برخورد به کلمه می‌کنیم، آن جا هم همین کیفیت خودنمایی می‌کند و خود را نشان می‌دهد مثل لغت حمد که مسائلی که در رابطه با کلمه حمد امروز بیان می‌شود و شاید تمام نشود به خصوص با نگاهی که زین العابدین به لغت حمد دارند که نگاه بسیار فوق العاده‌ای است من دورنمای آن نگاه را برایتان عرض می‌کنم، کاملش را که نمی‌توانیم به آن برسیم چون ما هر چه که در ارتباط با پروردگار است مثل همین حمد به اندازه استعداد خودمان حاملیم، نه به اندازه شایستگی پروردگار عالم، چرا که وجود بی نهایت، حمد بی نهایت می‌خواهد، ما چگونه حمد بی نهایت به محضر مقدس او عرضه داریم چون نمی‌توانیم.

در آیه شریفه سوره مبارکه اسراء به این معنا اشاره شده است **كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا** ¹ که این تفضیل‌ها مفعول مطلق نوعی برای فضلنا است و نشان دهنده این است که ما در کرامت و بزرگی‌های بیشتر از فرشتگان داریم، آن‌ها **عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ** ² هستند اما به خاطر این

که عقل‌اند ما عباد مکرم هستیم نه محض این که عظیم هم، عدل هم، رزقناهم من الطبیات، هم حملناهم که خود عامل پدید آمدن هزاران برنامه و صدها رشته

علم است و هم فَصَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ خَلْقِنَا تَفْضِيلًا «3» ما که طبق این آیه شریفه و آیاتی امثال این آیه خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا شما موجود برترید، غیر شما مادون شماست، پس ما هر چه در عالم است به نفع شما قرار دادیم همه باید هزینه شما شوند، شما نباید هزینه خود شوید شما باید هزینه عبادت خالص و جامع شوید یعنی هزینه خود شوید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا یعنی ما فی الأرض با تأکید جمیعاً مادون شماست. سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهَا هم باید هزینه شما شوند اما شما نباید هزینه آنها شوید. مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای ليعرفون، البته این ليعرفون را لازم نبود بگویند، چون اصلاً معرفت بی عبادت انجام نمی‌گیرد معرفت مقدمه است نه غایت، ولی عبادت غایت خلقت است و معرفت مقدمه این عبادت به معنای واقعی، عبادت آنقدر قدرت دارد که نمی‌توان الله شد، ولی می‌توان موسی کلیم الله شد، این توان عبادت است.

از امام صادق نقل شده است: عبادت يك گوهری است که حقیقت این گوهر تأثیر مالکیت بر نفس و مالکیت بر غیر نفس و مالکیت بر تربیت استعدادهای خویش است، آن ربوبیت در روایت به معنای خداوندی نیست، به معنی خداوندگاری است، یعنی پیدا کردن يك قدرت که هم نفس را بتواند مهار کند به وسیله عبادت، هم غرائز را و هم شهوات را و هم جریانات و حوادثی که جلوی چشم انسان در جریان است که انسان محکوم آنها نشود، این جوهری

(1) اسراء (17): 70.

(2) انبياء (21): 26.

(3) اسراء (17): 70.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 120

است که ربوبیت برای انسان ایجاد می‌کند یعنی هم مالکیت و هم تربیت و هم رشد دادن من مقام الی مقام الی مقام تا برسد به کمال صد در صد.

روایت نباید اشتباه معنا شود خدای نکرده اگر انسان از ابزارهای لازم مثل عقل سالم، علم و نورانیت خالی باشد دچار انحراف در معنا می شود و جزء **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ** ¹ می شود یعنی آخوندی می شود هم وزن احبار و رهبان که امام عسگری می فرماید: در امت ما هم هستند روحانیونی که در مقامی که قرار دارند همان مقام کشیش ها و خاخام های یهودند و همان عذابی که در قیامت آن ها دارند این ها هم دارند. در روایات امام عسگری علیه السلام ملاحظه کنید در باب علم یا در باب عقل که ببینید چه خطر سنگینی را حضرت گوشزد می کنند، ما با ابزار عقل، با ابزار علم، با ابزار نورانیت، به خاطر این که مجمع کمالاتیم، کمالات در اینجا به معنای استعدادها یعنی مجمع نیروهای بالقوه و مجمع انرژی های بالقوه و در عین این که ما این لیاقت را داریم، این شایستگی را داریم، نمی توانیم يك فعل بی نهایتی را برای وجود مقدس بی نهایت ایجاد کنیم و ارائه کنیم، در این جا نشان می دهد وضع ما و وضع پروردگار که اگر بخواهیم به لیاقت او و به شایستگی او کاری را انجام دهیم حالا یا با زبان یا با قلب یا

با عمل به تعلیم خود او باید انجام دهیم **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** جمله خبریه است و به ما تعلیم می دهد که به وکالت از ما یاد می دهد اگر بخواهید در شأن من ثنائی و سپاسی برای من بیاورید این جمله ثناء من است، این جمله سپاس من است، این جمله همه حمد من است و این کار ما نبود که بنشینیم با این ترکیب ثنائی را به وجود بیاوریم لذا نسبت به حضرت او **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** خبریه است، تعلیم به بندگان ما که در نماز می خوانیم یا در غیر نماز انشائییه است یعنی ما داریم حمد را الآن صادر می کنیم از وجود خودمان و انشاء می کنیم کلمه حمد يك دریای بی نهایتی است و يك تعلیم خاص و بسیار مهم پروردگار به انسان، که اگر عقل آزاد باشد و انسان دارای علم لازم باشد و در بند اوهام و تخیلات گرفتار نباشد، از طریق همین فهم انسان به این معنا می رسد که: هر بیتی باطل است، چون مبدأ هیچ نعمتی نیست، مبدأ هیچ کار زیبایی نیست و هر قدرتمند و زورمندی باطل است، چون مبدأ هیچ گونه فعل زیبا و نعمتی نیست، حمد اختصاص به وجود مقدس حق دارد و خود آن ها محکوم خالقیت و ربوبیت پروردگارند، دیگر انسان در تاریکی و در جهالت و اسیر ما سوی الله قرار نمی گیرد اصلاً با فهم **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** توحید آدم در حد خود کامل می شود و آن لا اله الا الله که يك بار در قرآن مجید آمده است تجلی حقیقی در وجود آدم می کند. با **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** واقعی، انسان می بیند تمام زورمندان ناتوانند. تمام قلدران میان تهی و طبل تو خالی اند این است که آدم دیگر نمی ترسد.

(1) مائده (5): 41.

حمد مصدر سماعی است حمد مثل ضرب یعنی مصدری است که از عرب شنیده شده است قیاسی نیست و این عنایت را هم دارید که قبلاً خواندیم مصدر یعنی کلمه‌ای که مشتقات زیادی از او گرفته می‌شود، هر چه از حمد گرفته شود حمد حامدان، وصف واصفان و ثنای ثناگویان بالااختیار یا بالاجبار به زبان بیان یا به زبان وجود، فرقی نمی‌کند چه حمد اختیاری باشد چه حمد تکوینی.

و هر حمدی که از لغت حمد در می‌آید برگشتش به الله است، فرقی نمی‌کند، ما يك حمد داریم که در کتاب خدا زیاد آمده است، دستور هم داده شده است **قل الحمد لله رب العالمین** که فرمان واجب است و شنیدید که در جلسات گذشته پنج سوره بسیار مهم قرآن بعد از بسم الله با الحمد لله شروع شده است و در دعاها و روایات هم این لغت بسیار آمده است و در نهج البلاغه در ابتدای خطبه اول آمده است، در خطبه‌های دیگر هم آمده، در نامه‌ها هم آمده و در معارف الهیه هم آمده است و در آن خیلی بحث شده است و به نظر من حرف این‌هایی که می‌گویند حمد، مدح، شکر، متقارب المعنی نیست درست تر است، چون من خودم از خیلی وقت پیش به این نتیجه رسیدم که در قرآن کریم مترادف وجود ندارد حمد يك باب جداگانه است و شکر، يك باب جداگانه است، قلب، صدر، بُب، عقل، فؤاد، هر کدام مورد جداگانه دارند، نمی‌شود همه این‌ها را به يك معنا گرفت، اگر می‌شد به يك معنا بگیریم خدا يك لغت در قرآن مجید می‌آورد و دلالت می‌کرد که مثلاً منظور از روح، عقل است، نفس است، فؤاد است، بُب است، قلب است، این‌ها حتی آیاتش را اگر کنار همدیگر بگذارید

می‌بینید، موارد استعمال معنایی فرق می‌کند، حمد به فارسی به معنای ثنا و ستودن است، ستودن نسبت به افعال و اعمال زیبای اختیاری و ستودن صفات حمیدیه، مثل علم و قدرت و کرامت و خلاصه همه خصال محموده و خصال پسندیده، مقابل حمد، ذم است، مذمت و ملامت یعنی سرزنش کردن، این حمد فقط اختصاص به الله دارد ما خدا را می‌توانیم ثنا بگوییم، ما می‌توانیم افراد خوب را بر کار زیبایشان ثنا بگوییم کلاً حمد هم که اختصاص به خدا دارد بر فعل اختیاری او چون فعال ما یشاء است چون کل عالم، زیبا به اختیار آفریده شده است نه به اجبار و زیبایی اش هم در قرآن مجید آمده است **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ** پس او لایق ثناء و ستایش است، هم به خاطر فعل جمیل اختیاری و هم به خاطر صفاتی که دارد، حالا اسماء و صفاتش هزار تا برای ما در جوشن کبیر بیان شده است که يك نکته هم در جوشن کبیر باید بگویم که آن اسماء و صفاتی که غضب حضرت حق را در جوشن کبیر نشان می‌دهد به تعداد انگشتان يك دست نمی‌رسد یعنی بالای 996 تا 997 صفت دلیل بر رحمانیت و رحیمیت وجود مقدس اوست آن دو سه صفتی که دلیل بر خشم و نفرت و غضب است نه این که پروردگار عالم خودش دارای خشم باشد، خشم حضرت او یعنی آثاری که بر گناه عبد بار است یعنی عامل خشم هم خود عبد است نه خود پروردگار **و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** یا ملائکه در سوره مبارکه

مؤمن جزء 23 آیه 7 می گویند رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا اما اگر غضب کند بِأَوْ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ*، باید دید یهودی ها چه کار کردند که گرفتار غضب از جانب خدا شدند، یعنی آثار عذاب،

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 122

خود عذاب، معنی خشم در آستان مقدس خود انسان است. در دعای کمیل هم امیرالمؤمنین به پیشگاه مقدس حضرت حق عرض می کند اگر معاندین و جاحدین نبودند وَلَجَعَلْتُ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا و سلاما «1» خبری از عذاب در این عالم نبود، خوب هزار تا از این اوصاف و اسماءش را برای ما بیان کرده اند، هزار تا هم انبیاء می دانستند که اعلام نشده است، ما هم نمی دانیم چرا اعلام نشده است، حتماً عقل عاقلان درک نمی کرده است و مقام آن اسماء آنقدر بالاست که مقام غیب حضرت حق قابل درک نبوده است، هزار تا هم که در روایات مستتر از همه مخلوقات حتی از انبیاء الهی است که شاید آن ها به غیب الغیوب حضرت حق باشد، حمد هم بر کار زیبای اختیاری صورت می گیرد لذا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* می گوید عالمین یعنی ما سوی الله، ما سوی الله تمامش زیباست و اختیاری هم به وجود آمده است پس به خاطر این فعل زیبا شایسته تعریف کردن است، نمی شود او را تکذیب کرد، کارش قابل تعریف است، یکی از آن فعل های زیبای اختیاری اش ما هستیم که خوش به حال کسانی که حقیقت را می دانند و تا آخر عمرشان که فعل اختیاری زیبای حضرت حق است ناراضی نمی شوند، نگران نمی شوند، ناله همراه با شکایت نمی کشند، ببینید یعقوب در پیش آمد بسیار سختی که تمام فشار به قلب می آورد گرفتار شده است، فراق، فشاری به بدن نداشت به قلب فشار می آورد، قلب به بدن فشار ایجاد می کرد که

حتی او را از دیده نابینا کرد، حالا اگر به معنای ظاهرش بگیریم بعضی ها نابینایی را به معنای دیگری گرفتند حالا به معنای ظاهرش بگیریم که حَتَّى ابْصُرْتُ چشم سپید شد، حالا این اصطلاح است یا به معنی کور شدن است، اما می بینید می گوید:

أَشْكُوا بَنِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ «2» من با پروردگارم حرف می زدم، من راجع به یوسف پیش احدی حتی خانواده ام شکایتی ندارم، من اگر رنجی دارم به پروردگارم ارائه می کنم به عنوان این که او برای من خواسته حالا فراق عامل گریه است، او که مرا از گریه منع نکرده است، گریه يك امر طبیعی است بین پدر و پسری که گم شده است ولی این شکایت به غیر بردن امر طبیعی نیست.

خیلی عجیب است این را می دانسته است بنابراین گریه اش طبیعی بوده است اگر شکایت به غیر می برد خلاف توحید بوده است، گریه می کرده است، طبیعی أَشْكُوا بُيِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ «3» آن شب به ده پسرش گفت من در این حادثه ای که پیش آمده است صبر می کنم اما صبر جمیل نه صبر خالی، چون در صبر خالی ممکن است نفس گلایه آمیز گرفته شود، ولی موسی بن جعفر می فرماید: صبر جمیل یعنی يك نفس به عنوان گلایه از خدا نمی کشم ایشان به فرزند بزرگوارش گفت: با این خوابی که دیدی كَذَلِكَ این

(1) دعای کمیل.

(2) یوسف (12): 86.

(3) یوسف (12): 18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 123

گونه که دیدی يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُثَبِّتُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَثَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ «1» یعنی اگر آدم بیدار این حقایق باشد همه آن چه از خود صادر می کند، جمیل صادر می کند تکیه می کند به وَ اللَّهِ الْمُسْتَعَانُ صبر می کند صبر جمیل، گریه می کند بدون گلایه و نارضایتی، گریه طبیعی از وجود خود، هم کاملاً راضی است و برای موجودیت خود حمد می کند در هر شرایطی که باشد شما شرایط محدود تر، سخت تر، سنگین تر، از شب عاشورا، در طول خلقت آسمان و زمین می بینید شبی که در محاصره سی هزار نفرند.

72 نفر معلوم است، سی هزار نفر از نظر ظاهر همه هفتاد و دو نفر را قطعه قطعه می کنند معلوم است که بعد از کشته شدن شان این زن و بچه را راحت اجازه نمی دهند خودشان برگردند، اسیر می کنند، معلوم است که خیمه ها را آتش می زنند، دو شبانه روز آب هم بسته شده است ولی ببینید ابا عبدالله آن شب را چگونه می گذراند، اُثْنَى عَلَى اللَّهِ أَحْسَنُ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الضَّرَّاءِ این ضراء قضای الهی است که برای او پیش آمده است، قضا یعنی حکم خدا که در مقابل ظلم و ظالم بایست، ایشان قضای الهی را پذیرفته است أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ اِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا

بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا أسماعاً و أبصاراً و أفئده فاجعلنا من الشاکرین «2» زینب کبری هم در جواب ابن زیاد که پرسید: چگونه دیدی اوضاع

را، ایشان با کمال علم و احاطه به حقیقت فرمود: ما رأیت الا جمیلا «3» من اصلاً جز زیبایی چیزی ندیدیم، شما عقلتان تعطیل است، شما شعورتان تعطیل است، شما در اوهام و تخیلات فرهنگ یزیدی هستید که درست نمی بینید فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع بأذن غیر سمیع

گوش شما عوضی می شوند، چشم شما انحرافی می بیند چون وجود تان بیمار است، قلب تان تعطیل است ما رأیت الا جمیلا خوب این مدح است این حمد است، فرقی با حمد این است که اولاً حمد برای ذوی العقول به کار می رود ولی مدح برای غیر ذو العقول هم به کار می رود، مدحت اللؤلؤ لضیائه مثلاً من تعریف کردم لؤلؤ را بر آن روشنائی که دارد، حمد را همه جا دستور داده است من لم یحمد الناس لم یحمد الله مدح را گاهی ممنوع کرده است أحثوا التراب علی وجوه المداحین «4» کسانی که تملق می گویند از کسی، فرق نمی کند شما به دهان تملق گویند خاک پاشید، حمد ویژه موجود زنده است، مدح به معنای تعریف، شامل حی و غیر حی می شود، از مدح گاهی نهی شده است، ولی حمد مأمور به است مطلقاً، همان طور که در روایت آمده است من لم یحمد الناس لم یحمد الله. خوبی های مردم را اظهار کنید، نپوشانید اگر کسی عالم است، نگویید بی سواد است، ما بعضی ها عادت خیلی زشتی داریم که افراد را از فضائلی که واقعاً دارند بین مردم سلبشان می کنیم.

(1) یوسف (12): 6.

(2) الارشاد، شیخ مفید: 91/2.

(3) اللهوف، سید بن طاووس: 160.

(4) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 218/1 - 219.

تفسیر قرآن جلسه بیست و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آن چه که در دایره هستی قرار دارد از هر صنفی و هر نوعی و هر جنسی، وجودش خیر و زیبا و نیک است و دارای آثار خیر و منفعت است. البته ما احاطه به همه موجودات عالم نداریم ولی آن مقداری که علمی یا حسی در دسترس ماست، نیک و خیر بودن آن را و آثار پر منفعتی را درک می کند. البته گروهی در عالم بودند که تعدادشان بسیار اندک بوده و شاید الان منقرض شده باشند یا اگر هم باشند عددی نیستند، آن ها یک گروهی که به تمام بدبین بودند علت بدبینی شان هم شاید مطالعه نکردن دقیق شان بوده است، یا یک محرومیت هایی که به طور طبیعی در جریان زندگی برای همه هست آن ها را بدبین کرده است و بدبینی آن ها که بیماری روانی بوده، علتش عالم را شر می دیدند، حتی وجود خودشان را هم شر می دیدند، حرفشان هم یک ادعای بی دلیل و بی منطق بود. یک ادعای خلاف نظر بیشتر مردم عالم تاریخ بود، بحث آنان را نباید پیش کشید چون نه تعداد قابل توجهی هستند و نه حرف هایشان حرف های استوار و قوی و محکمی است، النادر کالمعدوم است. پس باید گفت که تمام مردم تاریخ چه از طریق نگاه یا از طریق شنیدن یا از طریق مطالعه به این حقیقت مؤمن اند که عالم موجودات و عالم مخلوقات چه در حالت فردی چه در حالت جمعی یعنی به علاوه هستی، زیبا و نیک هستند و دارای آثار مثبت اند.

البته گاهی ما از طریق دریافت امر جزئی به امر کلی حکم می کنیم وقتی یک قطره آب را در یک آزمایشگاه می بینیم مرکب از دو عنصر پر قیمت اکسیژن و هیدروژن است. این حکم کلی را به اعتبار آن چه که از جزء این کلی یافته ایم، می گوئیم یک لیوان آب هم مرکب از اکسیژن و هیدروژن است، یک پارچ آب هم همین طور، حوض و استخر هم همین طور، در حالی که ما همه آب های کره زمین را به آزمایشگاه نبردیم ولی این حکمی که از اجزاء این آب به دست آوردیم و کلی اش را هم بار می کنیم. آن مقداری که در دسترس ما از جماد و نبات و حیوان و اشیاء دیگر می بینیم همه در جایگاه خود زیبا و نیکو هستند. و در این کارگاه خلقت دارای اثرند.

حالا سوال این است که مبدأ مجموعه نیکی ها و آثارش و منشأ مجموعه جمیل ها و زیبایی ها کیست و چیست؟ برخی می گویند تمام این نیکی ها و نیکوها و مخلوقات زیبا خود به خود به وجود آمده اند تعبیر علمی اش کلمه تصادف است که مقصود تصادف این است که هر موجودی خودش باعث ایجاد خود شده است؛ این حرف بی ربطی است، یا بگوئیم که عدم، سبب هستی است این که اصلاً معقول نیست. تاریکی سبب به وجود آمدن نور باشد، یا حرف کمونیست ها را بگوئیم که مایه اولیه جهان یک ماده بی رنگ و بو است و خارج از زمان است و آن ماده ازلی و ابدی است و ریشه

جهان است و وقتی با ما روبرو می شوند ما می گوئیم: الله، آنها می گویند: ماده. صفاتی که آنها دارند می گویند همین اوصافی است که ما داریم برای پروردگار می گوئیم: ازلی است، ابدی است، شکل ندارد، رنگ

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 125

ندارد، بو ندارد، دیدنی نیست، پس جنگ خدا پرستان با ماتریالیست ها جنگ لفظی می شود نه جنگ حقیقی، یعنی آنها همین را می گویند که ما می گوئیم یعنی اسمش را عوض کرده اند آن اسمی که بر مبدأ قرار داده اند مبدأ آن اسم را ندارد مبدأ اسم دیگری دارد که وجود مقدس او اسمائش را اعلام کرده است، در هر صورت در مدت کوتاه هر مکتب الحادی را می شود جوابش را بدهیم و نهایتاً بگوئیم خود به خود که وجود خارجی ندارد. یا اصطلاح قرآن مجید است یا تصادف یا يك زیر بنا دارد که اسمش ماده و ازلی و ابدی است، بالاخره همه این ها را که ما مردود قرار دهیم که با دلیل هم می شود مردود قرار داد، در باطن خود به این نتیجه می رسیم که مبدأ این همه زیبایی ها و همه جمال و همه نیکی و آثارش، خودش همه این ها را بی نهایت دارد؛ چون ما حیات در عالم می بینیم او حیات دارد، چون هر چیزی را بر اساس علم می بینیم او علم دارد، هر چیزی را بر اساس حکمت می بینیم او حکمت دارد.

یعنی ما تمام موجودات عالم را آئینه می بینیم که جمال او با صفات نامحدودش در این آئینه پیداست چون اگر او را محدود کنیم او مخلوق می شود چون مجموع مخلوقات دارای حدودند او اشراف و احاطه قیومی و علمی و ارادی و قدرتی بر کل دارد، در حالی که خودش اوصاف به محدودیت مخلوق را ندارد، چون اگر يك نشان از مخلوق در او ثابت شود او هم مخلوق می شود دوباره باید از او رد شویم سراغ اصلی را بگیریم، وقتی از طریق فطرت و عقل ما به مبدأ رسیدیم که مبدأ این همه زیبایی ها زیباست، مبدأ این همه موجودات بر اساس علم علیم است، بر اساس حکمت حکیم است، نهایتاً باید هر چه ثنا در عالم به وجود می آید یا بیان می شود بگوئیم برگشت به وجود مقدس او می کند، این معنی الحمد لله است. البته وقتی آدم دچار تخیلات و اوهام نباشد و فرهنگ های غیر حق با وسوسه ها و خناس گری ها بر انسان تحمیل نشود ابداً حاضر نیست ننگ ذلت و زبونی را در مقابل قدرتمندان پوشالی و از بین رفتنی بپذیرد و تملق گوی آنها و ثناگر محدود نسبت به آنها شود. وقتی آدم باطنش آزاد باشد عقلش کار می کند و ارتباط با وحی پیدا می کند و کاملاً در دایره الحمد لله قرار می گیرد که از این الحمد لله راه به رحمانیت و رحیمیت، به مالک، به عبادت، به صراط مستقیم و به جدایی از مغضوبین و ضالین می انجامد سلوک در حمد به این معنا در همه حقایق را به روی انسان باز می کند. **الحمدُ*** حمد مبتدا است الف و لامش دو نوع است. بعضی می گویند: الف و لام استغراق است یعنی تمام افراد حمد را که تعداد این افراد به تعداد همه موجودات عالم است، چون پروردگار در قرآن مجید کل موجودات را حامد معرفی می کند و الف لام استغراق است یعنی هر ثنائی و هر حمدی اختیاراً یا اجباراً؛ تشریعاً یا تکویناً یا اضطراراً از هر موجودی بیانا و وجوداً صادر شود

برگشت به وجود مقدس حضرت حق می‌کند. الف و لام حمد را بعضی می‌گویند: الف لام جنس است یعنی اصلاً جنس حمد هر چه هست از اوست. خیلی تفاوتی بین استغراق و جنس نیست، بالاخره هر دو معنای عام می‌دهد.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 126

فرق بین حمد و مدح و شکر این است که عرض کردم حمد ثنای بر جمیل و اختیاری است و تمام عالم جمیلی است که اختیاراً از حضرت حق صادر شده است و ثناء بر ارزش‌ها است، بر اوصاف خود پروردگار است، عزیز عالم بر خالقیت اش، بر ربوبیت اش، بر رحمانیتش، بر رحمیتش. اما شکر سپاس است که ضدش کفران است فقط در برابر نعمت انجام می‌گیرد نه در برابر فضائل و ارزش‌ها، بین شکر و حمد بعضی‌ها اعتقادشان این است که عموم و خصوص من وجه است یعنی يك نقطه اجتماع دارند شکر و حمد و دو نقطه افتراق دارند، اما صدق هر دوشان در يك مورد ثناء به زبان است که آدم الحمد لله را به زبان جاری می‌کند و شکر خدا را هم به زبان جاری می‌کند یعنی در مسئله زبان و اقرار زبانی نقطه اجتماع است. اما در افتراق این است حمد بر اساس معرفت و علم انسان صادر می‌شود یعنی وقتی می‌بیند و درک می‌کند زیبایی را باریک الله به سازنده می‌گوید. اما شکر در مقابل محبت قلبی است یعنی وقتی آدم نون خور يك نفر است در بند احسان او که قرار می‌گیرد بی اختیار عاشق او می‌شود، در علم و محبت با همدیگر نقطه افتراق دارند.

مطلبی را درباره شکر می‌گویند که به نظر خیلی جالب است بعضی از حکما و فلاسفه الهی هم در باره حمد گفته اند شکر که مسلم است، حمد را باید دنبال کرد ببینیم حمد هم مانند شکر دارای این سه مرتبه است. می‌گویند که مقاله‌ای خواجه نصیر الدین طوسی رضوان الله تعالی علیه دارند که در یکی از کتاب هایشان اخلاق ناصری یا اوصاف الاشراف مقاله زیبایی است. و انصافاً در این زمینه خواجه از عهده مطلب بر آمده است. خواجه در معرفت و تعقل و شعور بالا بوده است که به او لقب عقل حادی عشر داده‌اند، عده‌ای هم به او لقب استاد البشر داده‌اند، عده‌ای او را فخر محققین جهان می‌دانند و واقعاً هم آدم فوق العاده‌ای بوده است چون بعضی از اندازه‌گیری‌هایی که در مراغه نسبت به کرات و ستارگان دارند الان ثابت شده است با ابزار علمی که اندازه‌گیری‌هایش درست بوده است. خواجه در عصر حمله مغول به دنیا آمد که چنگیز خان سه فتوا درباره ایران داد که زنده‌ها را بکشید و آبادی‌ها را خراب کنید و اشیاء را بسوزانید، یعنی چنان معامله‌ای با ایران کردند فقط به خاطر تکبری که سلطان محمد خوارزم شاه سلجوقی حنفی مسلک خشک با نمایندگان چنگیز کرد که ضربه شدیدی در آن زمان ایران خورد که تا الان جبران نشده باشد چون در نیشابور يك میلیون کتاب علمی را سوزاندند. مغولان کتابخانه‌ها را هم سوزاندند و هر چه خانه در مسیرشان بود خراب کردند بالاخره کار ادامه داشت تا چنگیز از بین رفت و فرزندان و نوه‌هایش سرکار آمدند که تحت تأثیر دانش اسلام و مردانگی مردم ایران مسلمان شدند البته سنی بودند و بعد هم در زمان سلطان محمد خداپسند که از نواده‌های چنگیز بود حکومت مغول شیعه

شد و در هر صورت ایران نجات پیدا کرد. يك يورش سه ساله و پنج ساله و هفت ساله هم امير تيمور گرکانی به ایران داشت که ضرر او هم کمتر از چنگیز نبود از ضرر چنگیز و تيمور بدتر کشتن چهره‌های اثر گذار و بسيار با ارزش؛ ترور

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 127

شخصیت افراد با ارزش در مملکت ما بود مثل کشتن قائم مقام فراهانی و امیرکبیر و ساقط کردن حوزه‌های علمیه و ترور شخصیت‌های حوزه‌ها در 16 سال حکومت رضا خان که ضربه‌های غیر قابل جبرانی به این مملکت زد. من تاریخ ایران را از زمان سلسه ماد که چهار پادشاه داشتند قبل از هخامنشیان تا الان تقریباً با اسم سلاطین و نقاط مهم اعمال و برخوردهایشان در داخل و خارج را مطالعه کردم. یکی ارزش اسلام در ایران است. اگر این چراغ در این مملکت روشن نشده بود ما تا الان هیچی نداشتیم یا برده شاهان داخلی بودیم یا با شاهان داخلی برده قدرت نوکرتر از خودمان بودیم. خواجه دو مقاله دارد که مرحوم ملا محمد باقر مجلسی اعلی الله مقامه در باب شکر بحار در هفت یا هشت جلد ایمان و کفر آورده است. بسیار مقاله عالی است من خلاصه ای را برای شما بگویم، دیگران می‌فرمایند:

آن کسی که بهتر از همه از عهده اش بر آمده خواجه است. البته قبل از ایشان هم در اهل سنت امام محمد غزالی در باب احیاء و شکر بسیار مفصل وارد شده است، مرحوم فیض کاشانی مختصرش را در کتاب حقایق آورده است و مفصلش را در المحجۃ البیضاء آورده است. ان شاء الله اولین آیه‌ای که به شکر برخوردیم مفصل توضیح خواهم داد. شکر يك مرتبه قولی دارد که مربوط به زبان است و يك مرتبه قلبی دارد و يك مرتبه عملی دارد. حمد مصدر سماعی از باب فعل یفعل است. وقتی با جمله همراه می‌شود الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* جمله اسمیه است. چون با مبتدا شروع شده یا با اسم شروع شده یا با مصدر شروع شده یا با فاعل شروع شود؛ و جمله اسمیه يك خصوصیتی دارد دلالت بر دوام و ثبات و پیوستگی دارد، یعنی الحمد مستقر لله، الحمد ثابت لله، الحمد دائم لله، از هر که صادر شود فرقی نمی‌کند این حمد ثابت مستقر دائم است، پیوسته از انسان از حیوان از جماد؛ اختیاری، اضطراری؛ تشریعی؛ تکوینی در هر صورت از هر کسی صادر شود و بازگشت به وجود مقدس حضرت حق می‌کند. چون او دارای صفات بی نهایت کمالیه است و تمام زیبایی‌ها از وجود مقدس او صادر و سرچشمه گرفته است، يك مسئله لطیفی در آیات قرآن می‌بینیم که کلمه حمد گاهی با الف و لام و گاهی بدون الف و لام آمده، این یعنی چه؟ اغلب کلمه حمد با تسبیح و مشتقاتش با همدیگر آمده است، که در جلسات بعد به توضیح آن می‌پردازیم.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

ما همه جهات کلمه حمد را که در دومین آیه سوره مبارکه فاتحه مطرح است از نظر مصدر بودن و داشتن الف و لام یا استقراء یا جنس و این که حمد بر کسی واقع می شود که تمام افعالش جمیل و اختیاری است و بر کسی واقع می شود که دارای صفات کمال است به این نتیجه می رسیم که این حمد با این همه خصوصیت مثبت، تنزیه پروردگار مهربان عالم از هر عیب و نقصی است یعنی با توجه به

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 128

همه جهاتی که در این کلمه و الف و لام و لامی که روی الله است، با همه این جهات وقتی مورد نظر قرار گیرد نشان دهنده این است که آن لحظه که داریم حمد می کنیم واقعاً از هر عیب و نقصی منزّه است به همین خاطر در سطح عمده‌ای از آیات قرآن کلمه حمد با تسبیح و مشتقات تسبیح استعمال شده است و داستان شگفتی است که پروردگار عالم اگر ما را به این حقیقت در قرآن آگاه نمی کرد و اگر انبیاء یا ائمه ساکت بودند، ما به این حقیقت پی نمی بردیم که هیچ موجودی در عالم وجود نیست مگر این که خدا را به معیت حمد تسبیح می کند یعنی حمدی که موجود می گوید جنس حمد است یا کل افراد حمد است، متوجه وجود مقدسی است که کار زیبای اختیاری دارد و خود او هم دارای صفات جمال و صفات جمیل و اسماء حسنی است، بنابراین این حمد با همه این خصوصیاتش، مثبت و تنزیه پروردگار از هر عیب و نقصی است من چند آیه بیشتر یادداشت نکرده ام توجهم باید داشت که آیات همه حمد را با اتصال به باء ذکر کرده اند، اینجا باء به معنی معیت است، به معنی همراهی است، به معنی اشتغال است، تسبیح بحمد ربك ما خدا را از هر عیب و نقصی منزّه می کنیم همراه با حمدش که خود حمد ما مثبت این تسبیح ماست **يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ*، نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ «1»** گفتار فرشتگان در هنگام خلقت آدم **يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ** البته این جا که خداوند حمد و تسبیح را به رعد یعنی آن فریاد هول آور ابرها نسبت می دهد و هم این تسبیح را به کل موجودات نسبت می دهد خودش هم می فرماید **لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ «2»** شما از درك تسبیح و حمد این موجودات عاجزید شما می توانید این آیه را جواب کسانی قرار دهید که می گویند تسبیح موجودات و حمدشان تکوینی است، به این معنا که شما وجود این موجود را بررسی کن در چارچوب آفرینش خودش، چون عیب و نقصی ندارد پس آیه و نشانه است برای این که خالقش منزّه از عیب و نقص است اگر این باشد که ما تسبیح را فهمیدیم در حالی که پروردگار می فرماید **لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** حتماً هر

موجودی در پیشگاه مقدس پروردگار زبان تسبیح و حمد مخصوص به خود را دارد حالا در روزگار ما که کتاب‌های خوبی درباره نطق و شعور حیوانات نوشته‌اند، قبل از

انقلاب چند کتاب در این زمینه بود به این معنا نطق و شعور حیوانات که البته از قرن هجدهم به بعد دانشمندان وارد این حوزه شده‌اند که تمام حیوانات هم دارای نطق‌اند یعنی دارای بیان ما فی الضمیر و هم دارای شعور هستند، این کتاب‌ها خیلی کتاب‌های جالبی است عظمت خدا و حکمت و علم و قدرت پروردگار را نشان می‌دهد مثلاً در یکی از این کتاب‌ها خیلی مفصل بحث شده بود که کلاغ سه نوع نطق دارد يك نطقش علامت سفید است، يك نطقش علامت زرد است، يك نطقش علامت قرمز است، کلاغ با ماده اش یا با نرش یا با بچه هایش حرف می‌زند این نطق سپید است يك نوع صدا می‌دهد که آن صدا مال وقتی است که احساس می‌کند خطر متوجه لانه

(1) ((التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 280/2.

(2) ((اسراء (17): 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 129

اش است این معنی آژیر دارد که کلاغ‌های اطراف بفهمند که هم نوع و همجنسشان دچار خطر می‌شود بیایند کمک کنند خطر را دفع کنند و يك فریادش هم مال وقتی است که خطر دیگر دارد زخم خود را می‌زند.

مورچه‌ها هم همین طور، زنبورها هم همین طور، درباره انواع حشرات و پرندگان و حیوانات اهلی و غیر اهلی سال‌ها تحقیق و ارزیابی کرده‌اند و موجودات دریایی را به این نتیجه رسیدند که همه شعور دارند در حد حیوانیت، حالا با انسان‌ها مقایسه نفرمایید، در چارچوب خلقت خودشان هم دارای شعورند و هم دارای نطق‌اند، يك کتاب دیگری در این زمینه هست نزدیک هزار صفحه است شگفتی‌های آفرینش که به خصوص در این کتاب به شعور بسیار بالای حیوانات اشاره شده است که با همان شعورشان هم منافع حیاتی شان را کاملاً درک می‌کنند هم مضار را، لذا در هنگام نیاز به منفعت، جذب منفعت می‌کنند هر وقت که به دردشان می‌خورد و دفع ضرر می‌کنند هر وقت که برایشان زیان دارند.

و اگر این شعور را نداشتند فکر کنید در این همه صحراهای جهان و تپه‌ها و دره‌ها، قارچ‌های سمی وجود دارد، گیاهان سمی وجود دارد، ولی در روزنامه‌ها می‌نویسند کسی از آن گیاه خورد و مرد، بچه‌ای خورد و مرد، ولی حیوانات آن‌هایی که اهل خوردن گیاه‌اند گیاهانی که منفعت دارند می‌شناسند گیاهانی که ضرر دارند می‌شناسند، مریض هم می‌شوند.

از عجایب حضرت حق است که حیوانات در گیاهان یا در گوشت حیوانات دیگر، گیاه دارویی و گوشت دارویی را هم می‌شناسند، این‌ها از قرن هجدهم به بعد خیلی تحقیقی هم شده است، تقریباً تفسیری بر آیات قرآن مجید نسبت به نطق و شعور حیوانات می‌شود.

سوره نمل را ببینید چه در رابطه با برخورد سلیمان با مورچگان چه برخورد سلیمان با هدهد. معلوم است که شعور دارد، نطق دارد، که سلیمان نطقش را درك می‌کند **عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ** شعور هم که دارد نامه سلیمان را بردارد برد دو هزار کیلومتر آن طرف تر اشتباه هم نکند وارد مملکت سبا شود و نامه را بیاندازد روی تخت ملکه سبا یعنی قبل از قرن هجدهم قرآن مجید در پانزده قرن قبل هم از شعور حیوانات و هم از نطق حیوانات و هم از تسبیح کل موجودات خبر داده است ولی تسبیح کل موجودات را ما نمی‌فهمیم، ولی آن‌ها در دنیای وجود خودشان با پروردگارشان راز و نیاز دارند، نطق دارند، شعور دارند، این آیه یکی از آن‌هاست که

در سوره رعد است اوائل سوره است **يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ** و یسبح فعل مضارع است حالا يك وقتی سر و صدای رعد بلند می‌شود دلیل بر حال است که همان وقت دارد تسبیح می‌گوید همراه حمد یا نه دلالت بر دوام دارد، همیشه رعد تسبیح گوی حضرت حق است این دیگر بالاتر از این انقلاب علمی است که نطق و شعور حیوانات را بدست آورده‌اند، این دیگر فوق حرف‌هایی است که دانشمندان می‌زنند.

آیه مهمتر، این آیه است **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** که این جا جمله از نظر ادبی نکره در سیاق نفی است نکره در سیاق نفی مثل شیء که نکره است الف لام ندارد ان، ان نافی است به دلیل الا جمله نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند یعنی از جمله هیچی استثنا

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 130

نمی‌شود مثل **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** حالا اگر این للعالمین به معنی همه انسان‌های زمان خودش و بعد از خودش باشد يك نفر را نمی‌شود استثنا کرد که بگوییم ما تو را ارسال کردیم به عنوان رحمه للعالمین الا برای يك نفر الا برای این زن، نه، نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند حضرت ارسال شده است به عنوان رحمت برای عالمین.

به قول خود پیامبر (ص) در يك روايتی در باب توبه می فرماید: که خداوند همه گنهکاران را می بخشد وقتی طلب توبه و استغفار کنند کارشان هم جدی باشد الا يك عده ای را نمی بخشد به حضرت عرض کردند چه کسی را نمی بخشد؟ فرمود: کسانی که خودشان نمی خواهند آمرزیده شوند مثل کسانی که در مقام کفرند، در مقام شرکند هر چه به آنها می گویند، نه می آورند. آنها خودشان دل شان نمی خواهند آمرزیده شوند. آری! او رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ است مگر کسانی که نخواهند خودشان از رحمت خدا در این مرحله که نبوت و هدایت و ایصال به نجات و بهشت است بهره ببرند. آن آیه را من شاهد بر این آیه آوردم نکرده در سیاق نفی افاده عموم می کند. یعنی ما راحت می توانیم اعلام کنیم چیزی در این عالم نیست، چه دیدنی ها، چه ندیدنی ها، چه جماد، چه نبات، چه حیوان، چه انسان، چه فرشتگان، چه ذرات غبار، چه يك اتم، هر چه در این عالم است إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ تسبیحش همراه حمد است.

باء که به معنی اشمال و همراه و معیت است یعنی تسبیح که این تسبیح ما یشتمل علی حمده.

حمد با توجه به خصوصیتی که بیان شد موجب تحقق تسبیح است یعنی بحمده یتحقق و یثبت پس شؤن را باید لحاظ کرد

غیر از کلمه حمد ما در قرآن مشتقات حمد را هم می بینیم یکی صفت مشبیه حمید است یعنی وجود مقدسی که ستوده صفات است یعنی تمام صفاتش قابل ثناء و تعریف و تحمید است و این صفات هم با توجه به صفات مشبیه بودن حمید در آن ثابت است، کم نمی شود، از بین نمی رود، نقص پیدا نمی کند.

کلمه حمید در کتاب خدا بیشتر با اسامی عزیز که نشانگر صفتی ستوده است آمده لغت عزیز در ایران به معنی این است که این آدم با شخصیتی است این پیش ما عزیز است یعنی ذلیل نیست.

البته باید توجه داشت کلمه ذلیل مقابل عزیز نیست عزیز در اصطلاح قرآن یعنی شکست ناپذیر یعنی وجود مقدسی که از کسی از جریانی از زمانی از حادثه ای در هیچ چیزی شکست نمی خورد لذا شما لغت عزیز را در آیات قرآن مجید اگر ملاحظه کنید در مواردی آمده است که شکست ناپذیری را نشان می دهد، عزیز قابل حمد و قابل ثناء است. غنی مطلق وجود مقدسی است که مالک ذاتی تمام موجودات عالم است مالک خزائن غیب و شهود است و غناء او دست نمی خورد چون بی نهایت است، هم غنای ذاتی و هم غنای صفاتی دارد و با کلمه ولی و با کلمه مجید و با کلمه حکیم نهایتاً حمد با صفات جمیل در قرآن زیاد آمده است.

برای نمونه همه این صفات آیاتش را می خوانم شما در معجم ببینید من فرصتی نکردم فهرست همه آیات را در بیاورم فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ او غنی است ستوده صفات است صفاتش هم ثابت است بی نهایت کامل است یکی غنا است إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ مجد شخصیت عظمت إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ* راهی که شکست ناپذیر است یعنی هیچ مکتبی با هر حرفی که دارد نمی تواند اسلام را شکست دهد و راه عزیز خدا صراطی که اضافه به عزیز شده کسب عزت می کند، خود راه شکست ناپذیر است چنان که حضرت حق عزیز و شکست ناپذیر است.

وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ اگر خدا می گوید من ولی شمایم مولای شمایم، ولایت او و مولویت او همراه با صفات ستوده و پسندیده است ولی شماس است که ظلمی در او نیست، مولای شماس است که نقصی در او نیست قرآن مجید نازل شده است مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ حکیم یعنی وجود مقدسی که کارش بتون آرمه و استوار و پایدار است و ستوده صفات است یعنی قرآن جلوه حکمت اوست به این خاطر تا قیامت دست نخورده و غیر قابل شکست باقی می ماند.

در این صفاتی که ملاحظه فرمودید این جمله را آن وقت می شود گفت **فَهُوَ الَّذِي ثَبَتَ لَهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْغَنَى وَ الْمَجْدُ وَ الْعِزَّةُ وَ الْحُكْمُ وَ الْوَلَايَةُ** که همه این کلمات در آیاتی که خواندم بود **وَلَيْسَ فِيهِ ضَعْفٌ وَ لَا نَقْصٌ وَ لَا احتِیَاجٌ وَ لَا مُحْكُمِيَّةٌ «1»** این خدای ماست با بودن چنین خدایی دیگر کردن کج کردن در مقابل ما سوی الله و به غیر او پناه بردن غلط است، مگر این که کار ما يك کار طبیعی باشد که آن کار طبیعی را هم خودش اجازه داده باشد، ما برای رفع گرسنگی پناه به غذا می بریم این بریدن از خدا نیست، یا برای بنایی کردن خانه پیش بنا و معمار می رویم و از آنها درخواست می کنیم این کار را بکن، این امور طبیعی زندگی انسان هاست.

در قرآن آمده **كُلُّوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا** یا در آن آیه می فرماید: **لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا** این سخری نه به معنی مسخره کردن است من شما را به گونه ای آفریده ام که شما بتوانید برای کارهایتان دیگران را استخدام کنید چنان که دیگران هم شما را برای کارشان استخدام می کنند یا در سوره اعراف آیه 74 می فرماید: من شما را آفریده ام و در

زمین قرارتان دادم **جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُھُوبِهَا قُصُورًا ...** که شما آبادانی کنید، حالا اگر بخواهیم آبادانی کنیم در بخش کشاورزی به ماشین سازی تبریز و اراك نیازمندیم برویم تراکتور بخریم، این کردن کجی در مقابل غیر خدا نیست، کردن کجی در مقابل خدا است.

آری رجوع به غیر با ناقص دانستن صفات خدا از اعظم گناهان است **فَهُوَ الَّذِي ثَبَتَ لَهُ الْحَمْدُ** واقعاً ثبت له الحمد ما احاطه علمی که به کل عالم پیدا نمی کنیم اما به يك موجود اگر احاطه جزئی هم پیدا کنیم ظاهر و باطن و شکل آن موجود، رنگ آمیزی آن موجود، جایگاه آن موجود، ما را به این نقطه می رساند که واجب است حمد

(1) التحقيق في كلمات القرآن: 2/ 281.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 132

او را به جا بیاوریم لذا این وجوب را شبانه روز ما ده بار در حمد انجام می دهیم و گاهی هم در رکوع و سجود چون همیشه سبحان ربی الاعلی و بحمد سبحة ربی العظیم و بحمد نمی گوئیم گاهی هم سه سبحان الله می گوئیم و رد می شویم اما به نحو وجوب ما در هر شبانه روز ده بار حمد او را به جا می آوریم و به ما واجب کرده است. این خیلی مسئله مهمی است که بر شما واجب شرعی است او را ستایش کنید از او ثناء خوانی کنید، یادتان باشد که با در ارتباط هستید. واجب کرده است که 24 ساعت یادمان باشد که با که در ارتباط با کسی که ثبت له الحمد و له الغنی و المجد و العزه و الحکم و الولایه و ليس فيه ضعف و لا نقص و لا احتیاج ولا محکومیه يك جمله در باب حمد می ماند که دیگر حرف در حمد تقریباً در زمینه های ادبی و معنوی اش تمام می شود و آن این که حمد در قرآن، چراگاهی با الف و لام آمده است؟ گاهی با الف و لام آمده است این را هم عنایت بفرمایید مطلب جالبی است ثم انه اذا كان المنظور مطلق الاستناد الى مفهوم اللفظ من کاری به حصر و غیر حصر ندارم من توجهم به خود ثناء است فیؤتی به مجرداً عن اللام مثل فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ حَمِيدٌ من کاری به این دارم که خدا را ثنا بگویم کاری دیگر به حصر و غیر حصر ندارم و اما اذا كان المنظور حصر المفهوم نه می خواهم اصلاً مفهوم جنس حمد و افراد حمد را در یکی منحصر کنیم فیؤتی به بلام الجنس الف و لام جنس این منظور از جنس الف و لام است مثل این آیه وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ «1» و لَهُ الْحَمْدُ* و روشن تر هم ابتدای آیه شریفه الْحَمْدُ لِلَّهِ* که این جا الف و لام به من می فهماند که می خواهم حمد را در يك نفر منحصر بدانم.

تفسیر قرآن جلسه بیست و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

این گرایش لفظی یعنی اگر گرایش لفظی تنها باشد در شخصیت سازی انسان، در ارتباط پیدا کردن انسان به لقاء حق و قرب حق ابداً اثری نخواهد داشت. اما اگر گرایش حقیقی باشد که عبارت از تسلیم بودن در برابر تمام فرمان‌های پروردگار است، این گرایش شخصیت ساز است.

بعد از مدتی حالا به تناسب عمر انسان در هر حدی از عمر که این گرایش، گرایش حقیقی باشد یقیناً انسان معنوی به تمام عناوین مثبت بیان شده در قرآن کریم می‌شود. مؤمن، محسن، صابر، متوکل، قاسط به معنی عدالت، مجاهد به معنای جنگ در میدان فیزیکی و جنگ با هوای نفس، این‌ها همه نتیجه گرایش حقیقی به پروردگار مهربان عالم است. اما گرایش اگر لفظی باشد حالا آدم روزی ده هزار بار هم الله الله بگوید، روزی ده هزار بار هم یارب یا رب بگوید، ولی در حوزه تسلیم به فرمان‌های پروردگار عالم نباشد و معبودش هوای نفسش باشد، یا شیطان‌های بیرونی و خارج از وجود باشد، مثل شیاطین جن و انس با این الله الله گفتن یا رب

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 281/2

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 133

یا رب گفتن نصیبی و بهره‌ای نمی‌برد، سودی به او در معنویت و در روحانیت وجود نمی‌رسد.

نمونه خیلی روشن اش این است که وجود مبارک زینب کبری بعد از لحظاتی که از حضرت ابی عبدالله جدا می‌شوند و بر می‌گردند به طرف خیمه بعد از وداع، بیرون از خیمه امام هم می‌روند و ایشان می‌شنوند که از میدان صدای تکبیر می‌آید الله اکبر در گرایش حقیقی به الله اکبر انسان، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام **عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم «1»** این گرایش حقیقی به الله اکبر که پیش او پیش باطن او پیش اعتقاد او و پیش محبت او (الله اکبر من کل شیء) و ما سوی الله همه اصغر می‌نمایانند پیش او و این همه اصغر آنقدر جاذبه ندارند که او را از اکبر من کل شیء به جانب خودشان انصراف دهند و روی او را برگردانند.

این گرایش گرایش حقیقی و اصیل است ولی وقتی زینب کبری بر میگردد می‌بیند سی هزار نفر با همدیگر می‌گویند الله اکبر، چه علتی باعث شده است بگویند: الله اکبر، هیجان زده هم می‌گویند الله اکبر این است که سر ابی عبدالله را از بدن جدا کرده‌اند و خود را پیروز می‌دانند و برای پیروزی بر امام به حق و کشتن او دارند می‌گویند الله اکبر، واقعاً این الله

اکبر با سخن بچه بی سواد کم عقلی که در حیاط خانه اش فریاد می زند که کلاغ پرید این الله اکبر با این کلاغ پریدن چه فرقی می کند، چه اثری دارد.

این الله اکبر در الله اکبری که وجود انسان، روح انسان، قلب انسان، تسلیم فرمان های پروردگار عالم نیست، چه اثری دارد، برای شخصیت آدم چه کار می کند الله اکبر برای دنیای آدم و آخرت

آدم چه کار می کند، این آدم مثل ربا خواری که مثلاً روز پنجم برج امروز صورت برداری کرده است که سی نفر باید امروز که روز پنجم برج است ربای پول های قرضی را به او برگردانند. حالا پشت ماشین نشسته است در ترافیک هم گیر می کند حوصله اش هم سر می رود برای او هم مشکل است در ترافیک ماندن تا ترافیک هم باز شود ممکن است ده بار هم بگوید لا اله الا الله.

کسی که در قرآن مجید خدا می فرماید: **فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ** که به نظر من آیه را باید این طوری معنا کرد بیشتر ترجمه ها عکس معنی کرده اند حالا شاید آن ها دلیل داشته باشند من دلیل شان را نمی دانم اما خود من در ترجمه قرآن هم که قبل از چاپ هم، چهار ماه مرکز مطالعات ترجمه کاملاً بررسی کرد و بیش از سه تذکر نداشت اینجا را هیچ تذکری نداشت **فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ** از طرف خدا و پیامبر به این ها اعلام جنگ کنید اما بعضی ها می گوید به این ها بگویید با خدا و پیامبر اعلام جنگ می کنند این ها که با ربا خواری خودشان دارند با قانون خدا می جنگند دیگر اعلام جنگ لازم نیست، خودشان وارد میدان مبارزه با قانون الهی شده اند برای قانون شکنی **فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ** یعنی به این ها بگوییم که خدا انتقام شدیدی از شما می گیرد و پیامبر هم شدید از شما ناراضی و متنفر

(1) هُجُجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 193 (معروف به همام).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 134

است، حالا آدمی که خدا و پیامبر به او اعلام جنگ داده اند که بیست دقیقه در ترافیک مانده ده بار هم گفته است لا اله الا الله واقعاً این لا اله الا الله با لا اله الا الله ای که گوینده یزید می گوید فرق دارد. امام سجاد علیه السلام به آن چارچوب تعبیر به منبر نکردند چون جایگاه محترمی است و جای انبیاء و ائمه و اولیاء خداست آنقدر هم جایگاهش بالاست که بعد از مرگ میرزای شیرازی و فکر می کنم مرگ آقا سید محمد فشارکی که بعد از میرزای بزرگ او را مرحوم آقا

شیخ عبدالکریم نائینی اعلم علمای شیعه می دانستند، اما هر کاری کردند که مرجعیت را قبول کند قبول نکرد و هر چه به او پیشنهاد دادند این آیه را جواب داد: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا** گفت من چون مدیریت قوی ندارم در مرجعیت ممکن است فساد ایجاد شود ظرفیت بالایی هم ندارم می ترسم دچار برتری جویی شوم و قبول نکرد تا از دنیا رفت وقتی حوزه درس قوی نجف منتهی شد به میرزای نائینی پیامبر اصول که عموی پدر بزرگ من مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ موسی خوانساری صاحب منیه التائب که تحقیقات فقه مرحوم نائینی است، در درس مکاسب از شاگردان ایشان بودند و شبهه این را داشتند که بعد از میرزا ایشان مرجع شیعه شوند که عمرش کفاف نداد و مرحوم صاحب وسیله مرجع شد. داماد مرحوم میرزای نائینی صاحب انوار درخشان و شرح اصول کافی که من ده سال با ایشان محشور بودم، در همدان زندگی می کرد و انسان خیلی والایی بودند می گفتند:

آن زمان خود من هم جزء شاگردان میرزا بودم روز اولی که آن حوزه عظیم تشکیل شد بعد از مرحوم فشارکی و میرزای شیرازی، میرزای نائینی آمد درس نشست پای منبر روی زمین پهلوی طلبه ها، طلبه هایی که یکی در میان مجتهد بودند به او گفتند، هم ما شما را خوب نمی بینیم و هم ممکن است صدایتان به ما نرسد لطفأ تشریف

ببرید بالای منبر، منبر هم دو پله ای بود گفتند، ایشان آن روز درس ندادند از بس که گریه کردند، گفتند که شما دارید به من می گوید جایی بنشینم که جای شیخ طوسی و علامه حلی (ره) بوده است، یعنی من شایستگی دارم این جا بنشینم این احترام را منبر دارد.

زین العابدین به یزید گفتند بگذار من بروم روی این چوبها **اِئذْنِ لِي حَتَّى اصعد هذه الأعواد «1»** ولی منبری که مال حکومت ظالم است منبر نیست يك سری چوب است به درد سوزاندن می خورد و به درد از بین بردن می خورد همه مراحل مسئله همین است آن رباخوری که می گوید لا اله الا الله چه دارد می گوید، سی هزار نفر قاتلی که دارند می گویند الله اکبر چه دارند می گویند، ثروتمندی که میلیاردها ثروت دارد و خانه اش از بس قیمتش بالاست کسی نمی تواند بخرد، یخچالش دائماً پر است، ماشین اش چهارصد میلیون تومان است، نمی داند زمین هایش چقدر سند دارد، بدون این که زکات دهد، بدون این که خمس دهد، بدون این که ناله ستمدیده ای به گوش او بخورد، بدون این که افتاده ای را دستگیری کند، حالا بیاید آنقدر بخورد **فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُمُومَ**

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 135

بعد هم کنار استخری که در کنار حیاط پنج هزار متری فلان جای تهران دارد تکیه دهد و بگوید الحمد لله این گرایش به حمد است، آن گرایش به لا اله الا الله است آن گرایش به الله اکبر است، نه، نه، چون این گرایش ها همه لفظی است.

به قول حضرت رضا علیه السلام مسخره کردن است حالا یا مسخره کردن صاحب اسم و مسمی یا نه مسخره کردن خود لفظ است. اما آن کسی که گرایش حقیقی به حمد دارد روحش قلبش وجودش اندیشه اش تسلیم به محمود این حمد است چون حمد محمود می خواهد یعنی سه جهت دارد حمد يك جهتش حامد است، يك جهتش حقیقت حق است، يك جهتش هم محمود حق است، که پروردگار عالم می باشد، حامد واقعی کسی است که با زبان الحمد لله حقیقی را که تسلیم بودن است اظهار می کند، محمود پروردگار عالم است، حمد هم همین است که خود پروردگار تعلیم داده است. در الحمد لله رب العالمین از جانب خدا جمله خبریه است و از جانب خدا ما انشائیه است یعنی این سه عنصر را دارد، حمد عنصر اصلی اش محمود است، عنصر اظهار کننده اش حامد است، حقیقت مسئله حمد است. که آن حقیقت تسلیم بودن به فرمان های الله است که یکی از معانی الله خالق است **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ*** یکی از صفاتش رزاقیت، نهایتاً همه کاره من، که من حامد باید تسلیم این حمد و رب و مولای واقعی ام باشم تا حمد به معنای واقعی تحقق پیدا کند، مسئله خیلی لطیف و ظریف است من هم یقین دارم که شما بزرگواران تمام لطائف و ظرائف این مقدمه را دریافت کرده اید از اینرو نیازی به توضیح بیشتر نمی بینم.

امام زین العابدین علیه السلام که عالم همه معارف الهیه و دریای بینش و دریای بصیرت است، يك آیه ای در آخر سوره یوسف هست، سوره ای که بسیار دقیق است و خیلی کار می برد آدم حقایقش

را به دست بیاورد و واقعیاتش را کشف کند مثل همین **وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ** که یقیناً حرف زلیخا است هیچ ارتباطی به یوسف ندارد.

من در جوابیه دوم هم که دنبال جواب است، که حدوداً بالای 50 سایت جوابیه را به فیلم شب شنبه نوشته بودند و خیلی ها هم پذیرفته اند و بعضی ها هم دچار لغزش شده اند فکر کرده اند که نه یوسف باید گناه می کرده است چون گفته است ما ابرئ نفسی این بزرگواری که جواب داده است گفته است من محقق قرآنی هستم حالا من در جوابیه دوم تمام دقایق مسئله را می نویسم، حضرت عالی هم محقق قرآنی هستی بیا بنشین آیات قبل از ما ابرئ نفسی را بین آیات بعد را با واو عاطفه بین زمان این گفتگو که آخری اش و ما ابرئ نفسی است.

در جلسه پادشاه بین که یوسف نبوده است بعد از تمام شدن گفتگو چون یوسف اول حاضر نشده است بیاید در آن جلسه، گفت زن‌ها را جمع کنید برسید با من چه بوده است داستان شان اول پاکدامنی اش را می‌خواست اثبات کند، بعد که جریان گفتگو با زلیخا و خانم‌ها تمام شد شاه به نوکرش گفت: حالا برو بردار بیاور استخلصه لِنَفْسِی اگر ترکیب خود آیات را این آقا دقت می‌کرد نمی‌گفت این حرف برای زلیخا است حالا در ذهن بعضی‌ها است که زلیخا کافر بوده است نه زلیخا اولاً مشرک بوده است. مشرکین

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 136

خدا را قبول داشته‌اند در قرآن هم چند بار به پیامبر می‌گوید از این مکه ای‌ها پیرس **وَلَيْتُنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ*** همین بت پرستان مشرک هستند که جواب می‌دهند **لَيَقُولُنَّ اللَّهُ*** بگو پروردگار، چرا، این چوب‌ها را می‌پرستید می‌گوید **هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا** **1** چوب بی جان چه طوری شفاعت می‌کند جواب می‌دهند این چوب‌ها برای ما اصالت ندارد این‌ها شکل ارواحی هستند که بغل دست خدا به خدا کمک می‌دهند کار انجام می‌دهند، ما آن ارواح را در حقیقت شفیع کرده‌ایم، که پروردگار می‌گوید: این‌ها همه اسم است مسمی ندارند. اصلاً شما جاهل‌اید این‌ها مسمی ندارد برایشان که مسمی ساخته‌اید این‌ها الفاظ است، این چوب‌ها هیچ کدام مسمی ندارند، این‌ها فقط يك اسم‌اند، فقط اگر آدم در ترکیب آیات هم دقت کند درك می‌کند که مصریان مشرک بودند، ولی خدا را قبول داشتند عیبی ندارد زلیخا بگوید **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** علاوه بر این زلیخاهی که یوسف را کاملاً شبانه روز دیده است عبادت او را دیده خداخواهی اش را دیده، از کجا که اثر در زلیخا نکرده باشد نسبت به خدایان قلابی شل شده باشد و درصدی قلبش به پروردگاری که یوسف مرتب می‌گفته است تمایل پیدا کرده باشد، چون در آن درگیری واقعی یوسف همیشه هفت سال جواب می‌داد معاذ الله کلمه الله را می‌گفت زلیخا هم رد نمی‌کرد که این الله چه است؟ این را ما تا حالا نشنیده‌ایم، که طرد الله یوسف را کرده باشد خیلی راه را می‌شود طی کرد که زلیخا را برسانیم به این که این جمله مال اوست.

حالا گرایش اگر گرایش اصیل باشد یعنی حامد ببینید و تسلیم فرمان‌های محمود باشد یعنی کسی را که دارد ثنا می‌گوید ثنا هم به این جالبی، دیگر در عالم نیست الحمد لله رب العالمین، حامد خودش یکی از مصادیق عالمین است یعنی دارد می‌گوید رب مال من، مالک من، مدبر من، مصلح من، تقدیر کننده امور من، آفریننده من، همه کاره من، عملاً هم باید بگویید روح هم باید تسلیم این محمود باشد، اعضاء و جوارحت هم باید تسلیم این محمود باشد، چنین حمدی این منافع را ایجاد می‌کند.

چه کار کرده زین العابدین چقدر من علاقه دارم این حرفها برود در بین مردم ایران که انقلابی هستند ولی از معارف الهیه خیلی دورند، هم از قرآن هم از روایات ناب هم از دعاهاى ناب، يك وقتى من سى جلسه ابوحمزه را تفسیر کردم تلویزیون همه را پخش کرد در يك شهرى رفتم آرایشگاه، آرایشگر تا مرا دید گفت که شما همانی نیستید که روزها تلویزیون مطالب تان را پخش می کند گفتم: کدام روزها؟ گفت: در ماه مبارك رمضان گفتم: چرا؟ آرایشگر شاید نزدیک 50، 60 سالش بود. گفت: آن حرفهای به این خوبی مال که بود؟ گفتم: از زین العابدین علیه السلام گفت عجب آدم با سوادى است عجب آدم با سوادى است، ببینید بیشتر مردم این طوری اند، خیال نکنید اینهایی که در شهرهای بزرگ هستند دیگر ملا می باشند نه در 25 کیلومتری تهران، رودهن بخشی از این

(1) یونس (10): 18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 137

شهر علی اللهی اند. چند کیلومتری کرمانشاه، صحنه پیاده شوید جای بسیار آباد، دارای جمعیت کشاورزی ناب، شما آن جا يك بار بگوئید بر شیطان لعنت تکه پارت می کنند حالا ببینید چه کرده امام چهارم علیه السلام در توضیح حمدی که گرایش به محمود دارد یعنی حالت تسلیم همه جانبه به محمود دارد، حمد خود را می گوید، حمد اولیاء را می گوید، حمد حامدی را می گوید که تسلیم محمود این حمد است، **حَمْدًا نُعْتَرِ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ «1»** این حمد را من دارم دنبال می کنم امام چهارم علیه السلام می فرماید: چنین حمدی را من تحققش را از خدا می خواهم که با این حمد، به وسیله این حمد، با معیت این حمد زندگی کنم **فِي مَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ** در گروه حامدان واقعی، در جمع حامدان واقعی که اقلاً پرونده مان روشن باشد، قیامت از قبر در آمدیم بفهمیم در چه گروهی برویم، بر نگردند به ما بگویند **وَ امْتَاٰزُوا الْيَوْمَ اَيُّْهَا الْمُجْرِمُونَ** سوا شوید ای مجرمان در مجرمان خیلی الحمدلله گو، لا اله الا الله گو پیدا می شود، خیلی نقل می کنند نمی دانم حالا هست یا نه بعد از آتش زدن خیمه ها يك کسی دید دارد دیر می شود و دست برد گوشواره يك دختر كوچك را در بیاورد نشد، کشید که گوش داشت پاره می شد. گفت: خوب صبر کن بگذار من خودم گوشواره را در بیاورم، چرا داری گوشم را پاره می کنی؟ گفت: دیر می شود اگر من نبرم کس دیگری می برد، و گریه هم می کرد. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: دلم می سوزد.

من حمدی را می گویم حمدی را می خواهم نُعمر به فیمن حمده من خلقه که حیات در این دنیا در میان حامدان واقعی هزینه شود و نسبق به من سبق الی رضاه و عفوه «2» عجب متنی است، مسابقه را با این حمد ببرم، از کسانی که به سوی رضای خدا و عفو خدا دارند حرکت می کنند، سبقت می کنند، من از تمام سبقت گیرندگان و پیشی گیرندگان به رضای خدا و عفو خدا با این حمد پیش بیافتم، جلو بیافتم، فرد اول شوم، جدش هم در دعای کمیل، همین طوری حقایق را از خدا می خواست عرض می کرد وجعلنی من أحسن عبیدك نصیباً من عندك و أقرهم منزله منك این ها همه بر اساس این آیه شریفه است که خداوند می فرماید: خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «3» فوق آیه ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ آنجا عبادت عام است این جا نه، می فرماید: لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا در عبادت برنده شوید باز هم برنده شوید باز هم برنده شوید اصلاً توقف نکنید و حمداً یضیء لنا به ظلمات البرزخ از خدا حمدی را می خواهم دنبال حمدی می گردم که به وسیله این حمد تمام تاریکی های عالم بین دنیا و قیامت را روشن کند، ظلمات را بزدايد، از بین ببرد و من روز مرگم وارد يك برزخ پر از تاریکی نشوم حمداً یضیء لنا به ظلمات البرزخ و یسهل علينا به سبیل المبعث از بعد از مرگم، راحت جاده قیامت را طی

((1)) صحیفه سجاده: دعای اول، فراز 11.

((2)) صحیفه سجاده: دعای اول، فراز 11.

((3)) ملك (67): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 138

کنم در برزخ به من گیر ندهند، این دادگاه را رد کن، این دادگاه را رد کن، ببینید يك حمدی که گرایش واقعی در آن است چه کار می کند و تا کجا به انسان کمک می دهد و يُشْرِف به منازلنا عند مواقف الأَشْهَاد «1» یعنی خدا بوسیله این حمد مقامات ما را در برابر اولین و آخرین که در زمین قیامت حاضر می شوند رفعت بدهد و بلند کند.

تفسیر قرآن جلسه بیست و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

درباره کلمه پر معنای الحمد بیان شد که حمد حامد و محمود دارد. حامد حمد تمام موجودات عالم هستند. هر کس به زبانی سخن از وصف او می گوید، انسان هم یکی از گروه های حمد کننده در عالم است، طرف دیگر حمد محمود است. اغلب آیات قرآن که حمد را با تسبیح ذکر کرده است نشان دهنده این است که ما محمودی را حمد می کنیم که از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و این محمود هم خالق است، هم رازق است، هم رب است، هم غفور است، هم ودود است، هم سلام است، هم مؤمن است، هم مهیمن است، عزیز و جبار است. هزار صفتی که در دعای جوشن کبیر آمده است و هر حمدی که به دنیا برای يك فعل اختیاری زیبا برای غیر از خدا صورت گیرد. چون تمام مایه همین مایه وجودی که همین فعل زیبا انجام داده است از وجود مقدس پروردگار است. پس در حقیقت حمد يك موجود غیر خدا به خدا بر می گردد؛ بنابر این جنس حمد به حضرت حق بر می گردد جمیع محامد به او برمی گردد. اگر الف و لام استغراق هم باشد تمام افراد حمد که قابل شمارش نیست باز به او بر می گردد با دقت عقلی و با دقت عرفانی حامد را به این نتیجه می رساند که ما سوی الله هیچ کاره اند، تمام ما سوی الله ابزار قدرت حق اند که خود حضرت حق این ابزار را آفریده است.

علم و حکمت و اراده و قدرت او ابزار را برای تحقق اهداف به کار می گیرد؛ مثل ابر برای باران به این معنا که هیچ کاره اند، ولی هیچ کاره بودن معنی اش جبری نیست که جبریون می گویند حداقل نسبت به ما که موجود مختاریم یا جن که موجود مختار است هیچ کاره اند، ولی استقلالی در هیچ حرکت و آثاری ندارند این وجود مقدس حضرت حق است که از کانال وجود آنها آثار لازم را ظهور می دهند اگر چنین مسیر دقیق و لطیفی را ما نسبت به حمد سیر کنیم تمام بت پرستی ها، هوا پرستی ها، شخص پرستی ها، عنصر پرستی ها، به حقیقت باطل می نماید. در مقابل دیده ما که معرفت به حقیقت حمد پیدا کردیم، اولاً عقل اقتضا می کند و بعد هم شرع در این زمینه عقل را کمک می دهد که ما صد در صد و با همه وجود تسلیم وجود مقدس او باشیم و از طریق درك مفهوم حمد به این نتیجه برسیم که ماسوی الله هیچ کاره اند نه به معنای سلب اختیار از مختاران زیرا مختاران، هم ابزار او هستند شما در این زمینه به اواسط سوره مبارکه نمل مراجعه کنید از آن جایی که پروردگار عالم بین

((1)) صحیفه سجادیه: دعای اول، فراز 11- 12.

خودش و بین غیر خودش که معبود غیر اهل توحید شده‌اند، مقایسه می‌کند و سوال می‌کند که آن آیات بسیار آیات مهمی است یکی هم همین آیه‌ای است که شما باید در تحقیقاتتان در قبول و رد آدم‌ها، آزادی داشته باشید وحشتی نکنید از این که حالا فلان عالم با کمال بزرگوار نظری را در يك آیه و یا در يك روایت دارد خود را مجبور به قبول ببینیم، نه چنین اجازه‌ای را نه عقل و نه شرع به ما می‌دهد شرع باب سؤال و نقد عالمانه و مباحثه را به روی ما باز گذاشته، این آیه شریفه از آیاتی است که پروردگار عالم

بین خود و ما سوی الله با سؤال مقایسه می‌کند که طرف را به توحید توجه دهد و از شرك آزاد کند **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ** یا آنی که لا یجب المضطر إذا دعاه و لا یکشف السوء این آیه اصلاً دعا نیست همزه آیه همزه ندا نیست که ما حالا تسلیم توده مردمی شویم که می‌گویند 5 تا ختم امن یجیب برای حل مشکل ما بگیر. همزه سوال است آیا کسی که اجابت می‌کند دعای مضطر را و یکشف السوء و سوء در این جا به معنی مشکل و سختی و درد و رنج است، کشف برطرف کردن یا رفع است یا دفع است. کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و مشکل را برطرف می‌کند خداست یا این معبودهای قلابی که شما ساختید که اسم معبود روی او گذاشتید، اما این‌ها معبود نیستند.

اگر بیماری من معالجه می‌شود ما سوی الله به استقلال در علاج من کاره‌ای نیست، این پروردگار عالم است که باید به فکر طبیب بیاندازد، بیماری مرا بشناسد این کلام امام هشتم علیه السلام است که دواى مورد نظر را هم به من بدهد باز این کار را تمام نمی‌کنیم او باید اثر درمان‌کننده به دوا دهد، او باید اجازه دهد دوا درمان کند و الا اگر او اجازه ندهد بدن دوا را می‌گیرد اما درمان‌کننده نخواهد بود، مثل سرمایه داران که مریض می‌شوند بهترین دکترهای خارجی و شربت و دوا هیچ اثری نمی‌کند و می‌میرند، خدا باید عنایت کند. رحمت خدا باید اثر کند و ما سوی الله با وجود او اگر کار مثبتی کنند و ما آن‌ها را حمد کنیم در حقیقت به خدا بر می‌گردد.

پس حمد واقعی این است که حامد بر اساس آن حمد و تسبیح تسلیم وجود مقدس محمود شود تا حمدش با تسلیم به محمود، آثارش را در زندگی او آشکار کند. اما اگر این مسئله تسلیم نباشد یا قول یا عمل من خشك باشد، بی ربط به حضرت حق باشد، آن قول و عمل سودی نخواهد داشت که به من برگرداند یا برنگرداند، اصلاً بحث برگرداندن سود و برنگرداندن قابل طرح نیست. اگر حمد من حمد قولی تنها باشد یا عمل من بی ربط به حضرت حق باشد. من مطلب را از آیات سوره بقره مثال بزنم که بهتر روشن شود که حمد قولی طوطی وار به قول معروف و عمل پوك که ارتباطی به عبودیت ندارد ولی عملی است که در شکل عبودیت است، ولی ارتباطی به حضرت حق ندارد، اثری ندارد که به من برگردد یا برنگردد، حالا این دو آیه را عنایت کنید که خود این دو آیه را حتماً نه تنها در مسئله حج بلکه در همه زمینه‌ها برای مردم

بگویند و مِنَ النَّاسِ* نه همه مردم مِنْ مِنْ تبعیضیه است این آیه دنبال آیات حج است در حج که بعد وارد مسئله عرفات و مشعر و منا و چند روز

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 140

منا با او عاطفه معلوم می شود. آیه در ارتباط با حاجی هاست که متأسفانه الان هم از این بعضی ها داریم! من یکی دو بار در سفر حج به چیزهای عجیبی برخوردم. مثلاً در کاروانی من مسافر هم بودم يك نفر خیلی گریه می کرد هم اتاقی هایش به من گفتند خیلی گریه می کند، حرف هم نمی زند، هر چه می پرسیم، فکر می کنم سفر اولش بود خیلی مدینه روی او اثر گذاشته است سکوت هم می کند بعد يك جایی من او را دیدم، گفتم: دوستانان ذکر و خیر شما را می گویند به سبب گریه زیادتان از خواب بیدار می شوند

واقعاً گاهی شگفتی ها خیلی برای آدم دردناک است یعنی نمی تواند هیچ جوری باور کند که مردك احق چه می گوید! يك هفته آمده بودم روزهای اول دلم برای سگم تنگ شده است، طاقت ندارم اگر می شد گذرنامه مرا بدهند برگردد. این بعض الناس که در این آیه بوده است.

یا يك کسی شدید دچار وسوسه طهارت و نجاست بود خبر هم از اوضاع حج نداشت. وقتی وارد جده شد و توالت ها و دستشویی ها را دید و آن وقت هم شیلنگ نبود در دستشویی ها آفتابه های عرب ها هم مانند قوری بود يك مقدار شکم داشت اصلاً نمی شد بجرای بول تنها را با آن شست، چه برسد به نجاست، خیلی مشکل بود به خصوص در عرفات و منی بنده خدا وقتی این اوضاع را دید شدید مضّر شد تا برگشت. اگر انسان عبدالله باشد **كل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر** «1» اگر نصف سد کرج را خالی کند در غسل باز هم می گوید پاک نشد، یا صد بار تکبیره الاحرام را بگوید باز هم می گوید نشد، یا ده بار ولا الضالین را بگوید باز هم از مخرج ادا نشد. این دیگر نماز خدا نیست، وضویی که قرآن گفته است واجب يك بار است، مستحب هم يك بار، بعضی ها مستحب را هم قبول ندارند.

شنیدم بعضی از فقها می گویند بار دوم حرام است، اما بعضی ها می گویند مستحب است، بار سوم حرام است. حالا من سی دفعه وضو بگیرم خوب وضوی اولم وضوی الهی است اما وضوی سی ام دیگر مال خدا نیست، چون مأمور به من دیگر وضو نیست، امر را ما در اصول خواندیم به محض این که من خواسته مولا را انجام دادم، عادی هم تحقق دادم، مولا نگفته است هر بار در وضو گرفتن لای همه ناخن هایت را نگاه کن که اگر يك رنگ مشکی در آن دیدی يك سوزن بردار پاک کن شاید چرك باشد یا در نفت ممکن است يك نقطه چرکی بسته شده باشد، گفته بشره را بشور، به من نگفته اند که انگشت بکن در نفت بچرخان، به ظاهرت غسل بده کاری به باطن ندارد که مأمور به در وسواس تحقق پیدا

نمی کند یا این کسی که برای يك حيوان نجس العين نشسته است زار زار گریه می کند، نمی گفت دلم برای زخم تنگ شده، دلم برای بچه هایم تنگ شده است وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ* چقدر این ها کم خرد و بدبخت و پست منحرفند که آمده اند مکه تمام مشاهد مشرفه را هم دیدند. تمام مواقف کرمه را هم دیدند. رفتند جایی که خدا فرمود وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا رفتند جایی که فرمود: كعبه هُدًى لِلنَّاسِ صفا و مروه دیدند إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ دیدند فهمیدند

(1) مستدرک الوسائل: 2/ 583، باب 30، حدیث 27494.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 141

که هاجر به چه خلوصی رفت و آمد کرد، هفت بار رفت و آمدش تبدیل به صفا و مروه شد و ماندنی شد، خلوص ماندنی اش کرد، عرفات را دیدند، مشعر را دیدند، منا را دیدند، قربان کردن ابراهیم را دیدند اما وصل به هیچ کدام از این ها نشد.

نیامدند کنار کعبه بگویند این خانه که خانه پخش هدایت است، یعنی وحی اول آنجا به پیامبر نازل شد مرا متصل به هدایت واقعی کن، نیامدند صفا و مروه و در آن جا خلوص هاجر را پیدا کنند، نیامدند عرفات که يك خانه تکانی درونی قوی از گناه

کنند، مشعر هم همین طور، منا هم همین طور آمدند آنجا يك مقدار نشستند يك مقدار راه رفتند بعد دیدند همه دارند دعا می کنند قرآن می گوید این ها دست به دعا بلند کردند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا* مفعول آتنا را هم خدا نمی گوید معلوم می شود آن ها نگفته اند مفعول که بیان نشده و چیز مجهولی را خواستند یا اگر در ذهن شان چیزی بوده است که به مصلحت شان نبوده است چون فی الدنيا ظرف است اگر برای رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا* این ظرف را متعلق به آتنا بگیریم یعنی ما خودت را نمی خواهیم؛ انبیاء ات را نمی خواهیم؛ ائمه را نمی خواهیم، مرگ با سعادت را نمی خواهیم تَوْفَنَّا مَعَ الْأَبْرَارِ برزخ آبادی نمی خواهیم، قیامتی نمی خواهیم رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا* در همین چهار دیواری این آشپزخانه ما غیر از این که دیگر در دنیا نیست اگر این ظرف متعلق به آتنا باشد یعنی شکم و شهوت ما را سفره اش را آماده کن بقیه را هم برای خودت این آتنا فی الدنيا است. بعد پروردگار می فرماید:

وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ **«1»** این‌ها جایی آمده‌اند که می‌شد آخرت را آباد کنند و به نعمت ابد متصل شوند ولی چون نخواستند، مرا نخواستند آخرت و هدایت را نخواستند وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ این آیه نکره در سیاق نفی است یعنی قیامت هیچ گیرشان نمی‌آید. برای ایشان روح که در دنیا کشته شد، عقل که مرد، قلب که مرد وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ در سوره فاطر آیه 22 است می‌گوید این‌هایی که گوش به حرفت نمی‌دهند این‌ها مرده هستند یعنی بدن، قبر روح و عقل و فطرت هم مرده در این قبر است آن مرده گوش ندارد بشنود مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ **«2»** آن کسی که می‌شنود بالآخره گوش دل شنوایی دارد، هنوز گوش و فطرت شنوایی دارد، این‌ها يك مشت قبر متحرک‌اند بدن قبر است شخصیت در این شخص دفن است، مرده است، این‌ها در قیامت بر فرض به بهشت بروند، اصلاً زمینه استفاده کردن از نعمت‌های بهشت را ندارند، چون این‌ها شکم‌هایشان را در دنیا از حرام پر کرده‌اند، جایی برای حلال نگذاشته‌اند چشم‌شان را از حرام پر کرده‌اند قدم‌های این‌ها دائماً در گناه بوده است پایی ندارند در بهشت حرکت کنند وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى این‌ها هیضم‌اند این‌ها به چه درد بهشت می‌خورند، حالا شمر هم خدا ببرد در بهشت، نه

(1) ((بقره (2): 200.

(2) ((فاطر (35): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 142

يك قطره آب بهشت را می‌تواند بخورد، این می‌تواند حمیم جهنم را بخورد نه يك میوه بهشت را، این می‌تواند ضریع جهنم را بخورد یعنی آن علفی که جویده هم نمی‌شود، این دهان را برای خوردن مواد جهنم در دنیا آمده کرده است، حالا همه ملت بگویند خدایا ببخشش، خیلی خوب خدا ببخشد، برود در بهشت تمام گیرندگی‌های مربوط به بهشت را نابود کرده است، این هیضم است حالا آن کسی که در دنیا می‌خواهد بر فرض مفعول آتنا در ذهن خود باشد که فقط عناصر دنیاست دیگر رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا* هر چه می‌خواهم به او می‌دهد در دنیا،

آیه را با يك آیه دیگر باید ببینیم در سوره شوری آیه 20 مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا **«1»** نه این دنیا را می‌خواهد من به او نمی‌دهم مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا يك مقدار به او می‌دهم چون این تنها که نیست، شش میلیارد انسان و میلیاردها موجود زنده من سر این سفره دارم، همه را که کنار

نمی‌زنم، این يك نفر را بگذارم سر این سفره، از دنیا يك خانه و يك مركب و يك لباس و يك خوراك، حالا يك پولی هم اضافه بیاورد بماند بعد از خود يك وارث بدتر از خودش و او در قیامت به عنوان یار گنهكار گرفتار شود **من الناس من يقول ربنا آتنا** یعنی این كل مكه‌اش عبادت نیست، همانی است كه پیامبر فرمود يك عده‌ای حجشان سیاحت است، يك عده‌ای حجشان زیارت است، يك عده‌ای هم حجشان رسیدن به وصال محبوب است، این‌ها سیّاحند حالا همیشه آلمان و انگلیس می‌رفته، حالا هوس کرده است مكه برود ببیند آن جا چه خبر است، آن جا هم كه می‌رود می‌بیند همه دارند دعا می‌کنند این هم می‌گوید ما از غافله عقب نمانیم **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا*** با حذف مفعول یعنی ببینید آنقدر هم خواسته است، پست است كه پروردگار حاضر نشده است مفعول را بیاورد این حذف مفعول خودش خیلی حرف می‌زند با انسان چون اغلب آیات محذوف دارند، یعنی نشان می‌دهند محذوف دارند و این محذوف‌ها خیلی حرف می‌زنند این كه رفته است حج، حجش عبادت الله، طاعه الله نیست كه آثار این عبادت الله ظاهر شود و آنجا دیگر نمی‌گوید و من الناس یعنی قاطی این‌ها يك گروهی هستند در این حج **و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً** و مفعول هم در آیه آمده است حسنه و في الدنيا حسنه و **قِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا «2»** البته این‌ها را هم ما مطلق حسنه دنیا و آخرت نمی‌دهیم برابر با ظرفیت شان، به اندازه ظرفیت حجشان، به اندازه اخلاص شان به آن‌ها می‌دهیم این‌ها بنده من هستند، این‌ها آثار عبودیت شان باید برایشان آشكار شود، باید صفا و مروه به آن‌ها سود دهد، باید طواف به آن‌ها سود دهد، این‌ها راه نرفته‌اند این‌ها عبادت کرده‌اند این‌ها در عرفات فقط ننشسته‌اند، روی خاك نصف روز عبادت کرده‌اند یعنی قدم لله برداشته‌اند، خالصانه برداشته‌اند این‌ها چرا **أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا** کسبوا در این جا یعنی همان عبادت‌شان به

(1) (شوری (42): 20.

(2) (بقره (2): 201 - 202.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 143

اندازه زحمت‌شان، کسب‌شان، تحصیل‌شان و حرکت‌شان و جهاد و کوششان حسنه دنیا و آخرت دارند. امام صادق علیه السلام وقتی مورد سؤال قرار گرفتند از این آیه كه یابن رسول الله حسنه در دنیا چه است؟ چقدر زیبا حضرت جواب دادند حسنه البته در این جا نكره است بالاخره يك معنى عامی دارد، الف و لام ندارد، حضرت فرمودند: حسنه در دنیا اخلاق

درست است و معیشت فراگیر است، یعنی داشتن به مقداری که آدم محتاج به دیگران نباشد، به مضیقه و مشکل نیافتد، حسنه در آخرت هم رضای پروردگار و بهشت است.

آخرین آیات سوره آل عمران آیه 191 را ببینید از آن جایی که خدا می‌فرماید: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا** تا جایی که می‌فرماید خواسته‌های اینان را که در آیات قبل آمده است اجابت کردند و باید کسی که حرکاتش حرکات عبودیت واقعی است از آثارش بهره ببرد. حمد هم اگر واقعی باشد لفظی نباشد، حمد واقعی به این معنا که من محمودی را که شناختم او را حمد کرده‌ام که با شناخت او تمام ما سوی الله را بیکار دیده‌ام الا که ابزار دست او هستند، پس سر تعظیم در مقابل هیچ فرمانی به جز فرمان این محمود فرود نمی‌آورم، این حمد را برای دنیا و آخرت من خیلی کار خواهد کرد، من يك جمله دیگر از دعای زین العابدین بخوانم، حمد اگر پیاده شود **حَمْدًا يَرْتَفِعُ مَنَا إِلَى أَعْلَا عَلِيَّ** این حمد ما را تا برترین جایگاه ملکوت ببرد **مَرْفُوعٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ** کنار پرونده‌ای که تو برای ما ثبت کرده‌ای که شاهد این پرونده بندگان مقرب، تواند یا ملائکه مقرب فرقی نمی‌کند هر دو طایفه پرونده را که ببینند خوشحال شوند **حَمْدًا يَرْتَفِعُ مَنَا إِلَى أَعْلَا عَلِيَّ** فی کتاب مرقوم **يشهده المقربون حمداً تقرب به عیوننا «1»** حمدی که با این حمد دلمان خوش شود، چشمان روشن شود **اذا برقت الابصار** وقتی که چشم‌ها به خاطر بدبختی صاحبش خیره می‌شود و **تَبَيُّضٌ بِهِ وَجُوهُنَا** ما آبرومند کامل بشویم در قیامت این سفیدی وجه اصطلاح است یعنی آبرومندی **اذا اسودت الأبصار** زمانی که خیلی‌ها چهره‌ها بی آبرو می‌شوند یعنی حمد آنقدر کار از دستش بر می‌آید اگر این حمد حمد عبودیتی باشد یعنی وقتی دارم می‌گویم الله کسب من با حرام و حلال خدا میزان باشد، می‌گویم الحمد لله حرکتیم با خواسته‌های او میزان باشد، الحمد لله سر در مقابل هیچ بتی فرود نیآورم، ورود به چنین حمدی البته که در مسیر اَعْلَا عَلِيَّ را باز می‌کند.

تفسیر قرآن جلسه بیست و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

با توجه به مقدماتی که در رابطه با حمد بیان شد تقریباً روشن شد که تحقق حمد به این نیست که انسان کلمه الحمد لله را به زبان جاری کند و به همین قناعت کند الحمد لله با زبان باید آخرین مرحله حمد قرار گیرد نه اولین مرتبه حمد، به این معنا که انسان وقتی صفات حق را شناخت بی نقص و بی عیب بودن او را شناخت و او

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 144

را متصف به همه صفات کمالیه یافت، در قلب او می شود محمود واقعی که جمیع محامد بازگشت به او دارد و ما سوی الله همه می شوند مخلوق و فعل زیبای اختیاری او، مخلوق هر کسی باشد و هر چه باشد قابل پرستش نیست، چرا که ذاتاً فقر است و فاقد همه کمالات و ارزش هاست اگر کمال و ارزشی در او ظهور کند مربوط به حضرت محمود است، مال خودش نیست، مخلوق، استقلال در چیزی نداریم پس موجودی که فقر محض است و به قول فلاسفه ممکن است که يك شعر هم در کنارش می خوانند مرحوم صدر المتألهین در جلد اول اسفار هم کنار آن همه جملات عربی زیبا و انشاء خوبش، این شعر فارسی را آورده است:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله أعلم

این سیه رویی همان فقر ذاتی کل موجودات است که حالا این عنوان را خدا برای انسان در قرآن ذکر می کند یا **أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ** معنایش این نیست که شما گدای آب و نان هستید یعنی ذات شما فقیر و ندار است آنچه که دارایی دارید فضل خدا به شماست، رحمت خدا به شماست، احسان خدا به شماست، لذا اهل حال همیشه این فقر را در یاد خودشان حفظ می کردند، با حفظ این فقر ذاتی در خودشان از رذائل اخلاقی در امان می ماندند یا دچار غرور کبر و عجب و منیت نمی شدند یعنی با خودشان حدیث نفس نمی کردند که حالا مغرور به چه باشیم، ما چیزی نداریم متکبر برای چه باشیم ما که چیزی نداریم.

در آن بخش دوم دعای عرفه حضرت سید الشهداء به پروردگار عرض می کند در عین عالم بودن هم جاهلم چه برسد به جاهل بودنم که آن جا که چه هستم؟ در عین این پول کمی که دارم غنی در عین غنی بودنم فقیرم، چه برسد در فقرم که آنجا چه هستم؟ در عین غنی بودنم فقیر هستم یعنی این که این غنای من که مال خودم نیست، این علم من مال خودم نیست خوب وقتی که جمیل اختیاری برای او روشن شد که ما سوی الله است و صادر از حق است و این ما سوی الله فقر ذاتی دارند یا به تعبیر فلاسفه ممکن است، در تعریف ممکن هم می گویند موجودات عدمش مساوی است، خوب يك روزی ممکن نبوده است چه تأثیر برای خدا داشته است، الان هم هست چه تأثیری برای خدا دارد، وجودش که ضروری نیست، اگر همان عدم بر عدمیتش بماند مانعی پیش نمی آید حالا هم که تاریکی عدم را برطرف کرده است و منور به وجود کرده است یعنی خلقت بر خدا واجب نبوده است، بر خدا ضروری نبوده است او فعال ما یشاء است، می خواهد انجام می دهد، نمی خواهد هم انجام نمی دهد، این تعریف ممکن است عدم دو طرفش نسبت

به ممکن مساوی است، بعد از طی این جاده معرفت به محمود که دارای صفات کمال است و صفاتش بی‌نهایت است و معرفت به ما سوی الله که ممکن است مخلوق است فقر ذاتی دارد و استقلالاً هم هیچ کدام از ماسوی الله اثری در ما ندارند و در هیچ کجا ندارند، بحث طاعت از ما سوی الله را البته آن جایی که خدا اجازه طاعت داده است که آن طاعت طاعت خود اوست **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** اینجا استشنا کنید طاعتی که به إذن الله صورت می‌گیرد، آن طاعت طاعت خداست، بحث طاعت از مخلوق از ممکن و از موجودی که فقر ذاتی دارد و بحث معبود گرفتن او دیگر پنبه اش رشته می‌شود، انسان

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 145

می‌شود يك موحد به معنای واقعی و موحد هم به وحدت پروردگار اعتقاد پیدا می‌کند هم به این که معبود واحد پروردگار و شایسته عبادت است.

در این فضای اعتقادی و عملی که قرار گرفت حالا با زبانش هر نعمتی یا هر عبادتی یا هر فضیلتی یا هر جمیلی اختیاری بگوید الحمد لله اینجا زبان کارش باید آخر جاده ظهور کند یعنی باید این مسیر طی شود و انسان موحد واقعی شود و در گردونه هستی محمود هم قرار گیرد چون او را شایسته طاعت و بندگی می‌بیند. حالا اگر بگوید الحمد لله؛ الحمد لله اش با این پایه‌ها و مایه‌ها آثار خود را در دنیا و آخرت ظهور می‌دهد. اما اگر آدم در این فضا نباشد نه در فضای معمول به محمود نه در فضای بندگی نسبت به معبود هر کاری که کند کار فایده‌ای ندارد، بر فرض که در کنار آن کار هم الحمد لله بگوید آن الحمد لله سودی ندارد. شما در قرآن مجید هم می‌توانید ببینید که کار زبان باید آخر انجام گیرد یعنی بعد از عارف شدن به محمود و تسلیم شدن در مقابل محمود و لذا می‌بینید از بهشتی‌ها نقل می‌کند **وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ**

الْعَالَمِينَ «1» آخر دعواهم نه اول دعواهم، یعنی این‌ها در دنیا معرفت الله برایشان تحقق پیدا کرد، عبادت الله هم تحقق پیدا کرد حالا وارد قیامت شده‌اند و حق شان است بروند بهشت **الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ «2»** بهشت را ارث می‌برند شما در باب ارث لمعه هم حتماً خواندید یا در درس خارج که ارث عاملش یا نسب است یا سبب است. چرا خدا اهل بهشت را می‌گوید وارث، این ارث شان بر چه اساسی است به چه نسبت دارند یا به چه سبب این‌ها نسبشان عبادت الله است، سبب شان طاعت الله است، چون سبب و نسب ارث در ایشان وجود دارد از اینرو فردوس را از پروردگار به ارث می‌برند در آنجا بعد از این که می‌بینند درون و برون شان در دنیا تسلیم حضرت محمود بوده است و غیر او را شایسته معبود بودن نیافته‌اند و لا اله الا الله در جوانب همه زندگی تحقق داده‌اند، اول آمده‌اند گفته‌اند: لا اله الا الله یعنی طاغوت حذف، بت

حذف، ثروت حذف، رذائل حذف، الا الله، خدا انتخاب شود عبادتش انتخاب شود یعنی در خوردن‌شان، سروکارشان با لا اله الا الله بوده است لا اله لقمه حرام نه الا الله **زَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ*** یا کلو من الطیبات و اعملوا صالحاً یعنی ردپای

نفی کل معبودها و ظهور

پروردگار در زندگی شان حتی در گریه و خنده شان هم پیداست در نگاه شان، در منش شان، در رفتارشان، وقتی بهشت بیشتر به این حقیقت پی می‌برند حالا حمد را زبانی می‌خوانند یعنی دنباله حمد اعتقادی و عملی با زبان حمد خدا گویند چون در آیه شریفه **دَعَوَاهُمْ** دارد **أَجْرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** پس ما اگر بخوایم الحمد لله حقیقی را بگوییم باید آن سفر را طی کرده و آن حقایق در وجودم محقق شود، عالمانه و عاملانه بگویم الحمد لله اما چنین فضایی نداشته باشم حالا کار خوبی کنم یا کار خوبی ببینم یا نعمتی باشد یا نه،

(1) یونس: 10.

(2) مؤمنون: 11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 146

نعمتی برای دیگری باشد بگویم الحمد لله این الحمد لله الحمد لله نیست، چهار آیه از قرآن برایتان قرائت کنم که ببینید گاهی هیچ چیزی به درد آدم نمی‌خورد، يك عمری ممکن است کار مثبت کند ولی قولش و فعلش چون در فضای عبودیت واقعی نبوده، نابود می‌شود و به درد نمی‌خورد. آیات 17 و 18 سوره توبه آمده است:

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ پیامبر این‌ها را دعوت به توحید و قیامت می‌کرد می‌گفتند: ما می‌رویم مسجد الحرام را تعمیر می‌کنیم دیوارهایش خراب شده است بیت دارد می‌ریزد عملگی می‌کنیم معماری می‌کنیم بنایی می‌کنیم پول می‌گذاریم پروردگار هم فرمود شایسته این‌ها نیست تعمیر مسجد کنند اصلاً حقشان نیست، درخورشان نیست **مَا كَانَ** یعنی درخورشان نیست یعنی شایسته این‌ها نیست حالا اگر بروند این کار را کنند این‌هایی که **شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ** دیگر خودشان می‌دانند بت پرست‌اند اگر تعمیر کنند پول حسابی هزینه کنند يك پرده گران قیمت برای مسجد الحرام بگذارند، مسیر صفا و مروه را تعمیر کنند، کاری که خاندان مشرک و کافر سعودی می‌کند **أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** چون این کار در فضای بندگی خدا نبوده است یعنی کل کار لله را کم دارد و هر کاری و هر عبادتی و هر پول خرج کردنی، لله نباشد این می‌شود **أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ** **1»** چه کسی باید برود مسجد را تعمیر کند که خداوند بپذیرد، کسی که پنج خصوصیت دارد کل پنج خصوصیت همان فضای بندگی است **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ لَا** اله را طی کرده است تمام معبودهای باطل را دور ریخته است و **الْيَوْمَ الْآخِرِ** و به آخرت معتقد است و انسان حس گرایی و دنیایی نیست **والبصير، ينفذها بصره و يعلم ان الدار وراءها** **2»** به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام اهل بصیرت، منظرگاه

چشم شان به دنیا تمام نمی شود. آنان می دانند که پشت این جهان عالم آخرت وجود دارد. این دو صفت **وَأَقَامَ الصَّلَاةَ** و **وَأَتَى الزَّكَاةَ** و **وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ** «3» برایشان مایه خشیه نیست چون ما سوی الله کلشان فقر ذاتی دارند، از چه آن ها بترسند عظمتی ندارند که خشیه پیدا کنند **فَعَسَى** در این جا به معنی امید صد در صد است

شاید بر خدا جایز نیست **أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ** إهتدا از باب افتعال یعنی راه یافته این ها جاده رسیدن به خدا و بهشت را خوب پیدا کرده اند، حالا آنی که از حوزه عبودیت بریده خیلی عجیب است از تمام فیوضات حق محروم است ما بالاتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نداریم **اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ** تو با این دلت با این زیانت با این مستجاب الدعوه بودن برای این ها از من طلب مغفرت بکنی یا نکنی **إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً** هفتاد بار تو که عزیز ترین

((1)) توبه (9): 17.

((2)) نهج البلاغه: خطبه 133.

((3)) توبه (9): 18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 147

بنده منی به من بگو خدایا این ها را پیامرز **فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** لن نفی ابد می کند این طور که در ادبیات خواندیم هرگز خدا این ها را نمی بخشد **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** چون نه تو را قبول دارند نه مرا، این ها مرحله اعتقادی شان خراب است مرحله عملی شان هم خراب است **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** «1» فسق در زبان قرآن يك اصطلاح زیبایی است که از خود عرب قبل از بعثت گرفته شده است، اعراب قبل از بعثت وقتی خرما از آن غلافش در می آمد می گفتند **فسق النخل** نخل فاسد شد یعنی خرما از جلدش در آمد خدا این کلمه را در قرآن استعمال کرد، فاسقین یعنی کسانی که از چارچوب انسانیت، اخلاق، عبادت خدا در آمدند این خرابی عملشان آن هم خرابی اعتقادشان حالا هر چه کار خوب کرده اند **فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** در حوزه عبودیت واقعی عبودیتی که آمیخته با شرك نباشد حتی شرك خفی، چون ببینید ما گفتیم وقتی محمود را شناختیم ما سوی الله را هم شناختیم، شایستگی در محمود دیدیم که فقط از او اطاعت کنیم و فقط

برای او بندگی کنیم برای ما توحید خالص حاصل می شود دیگر حالا بعد از این مسیر هر چه الحمد لله بگوییم پاداش عظیم دارد چون این جا حمد خدا نهایت ندارد باید مزدش هم نهایت نداشته باشد، این ها در جهت اعتقادی ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ در جهت عبادتی هم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «2» این ها عبادت کردند اما نه خدا را، بلکه بت و هوای نفسشان و طاغوت را عبادت کردند و دین ایشان لقلقه زبان است والدين لَعِقُّ عَلَى السَّيِّئَةِ «3» باز به پیامبر می گوید: آیه 80 اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اما در آیه 84 وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ هرگز بر یکی از این موجودات پست و خطرناك نماز میت نخوان وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ سر قبرشان هم نرو این ها حیوانی هستند که در این قبر دفن شده اند بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ گندیده بودن شان مال کفر به خدا و پیامبر است و مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ «4» همه شان مردند در حالی که از چارچوب ایمان و اخلاق و انسانیت خارج بودند، تمام این لطائفی که در آیات عنایت فرمودید به همه نشان داد که اصلاً حمد کدام حامد درست است و کی

باید حامد حمد بکند. آن حمد درست ببینید حالا برای آدم چه می کند.

زین العابدین می فرماید: حمداً يَكْ حَمْدِي را نمی خواهیم نه بازی زبان را ما يَكْ حَمْدِي را می خواهیم که در فضای معرفت به محمود و تسلیم بودن به محمود و عبادت به محمود انجام بگیرد که به وسیله این حمد نعتق به من الیم نار الله الی کریم جوار الله «5» این حمد ما را از آتش دردناك قیامت نجات دهد و این حمد ما را روانه جوار با ارزش خدا قرار

((1)) توبه (9): 80.

((2)) توبه (9): 80.

((3)) كشف الغمه: 32 / 2.

((4)) توبه (9): 84.

((5)) صحیفه سجاده: دعای اول، فراز 15.

دهد **حمداً یفضل سائر الحمد** ما يك حمدی می‌خواهیم که برتری بر حمد همه حامدان داشته باشد چقدر برتر باشد و با ارزش **كفضل ربنا علی جمیع خلقه** که اصلاً این حمد ما حامدین است و با حمد موجودات قابل مقایسه نباشد چنان چه خود حق قابل مقایسه با خلقش نیست **حمداً لا منتهی لحدّه** ما حمدی را می‌خواهیم که مرزی برای حدش نباشد **ولا حساب لعدده** این‌ها همه در دل همان حمد مثبت است و الا ما که حمد بی حساب با زبان نمی‌توانیم کنیم، يك حمدی کنیم که حسابش را کسی نتواند برسد ولی همان الحمد الله در فضای معرفت الله و عبادۀ الله می‌شود حمد بی حساب **ولا حساب لعدده و لا مبلغ لغایته** که به پایان هم نرسد و نهایتی نداشته باشد **ولا انقطاع لأمدّه** زمانش هم قطع نشود این هم در پرونده جریان داشته باشد که می‌تواند جریان داشته باشد **و نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ «1»** حمداً این را با مقدمات قبل نسبت بگیرد **حمداً یكون وصله الی طاعته و عفوّه** ما حمدی را می‌خواهیم که به طاعتش و عفویش وصل کند. يك حمدی که در فضای معرفت عبودیت انجام گیرد **وسبباً الی رضوانه** باعث شود ما به رضایت او برسیم **وذریعه الی مغفرته** دستگیره‌ای باشد برای این که آن حمد ما آمرزش خدا را جلب کند **وطریقاً الی جنته و خفیراً من نعمته** حمدی که برای ما پناهگاه باشد از عذاب و انتقام خدا **وَأَمِنْ مِنْ غَضَبِهِ وَ ظَهيراً علی طاعته** این پشتوانه ما باشد بر طاعت پروردگار يك حمد بعد از طاعت دیگر که این حمد طاعت ما را قوی تر کند **وحاجزاً عن معصيته «2»** حمد ما فقط در فضای بندگی باشد که جلوی ما را از افتادن در بند گناه بگیرد، نه این که بگویم الحمدلله بعد هم بروم ربا بخورم، در گوش مظلوم بزنم و حق دیگری را ببرم.

واقعاً حامدان را اگر آدم شناسایی کند خیلی برای او عجیب است. مرحوم آخوند خراسانی یا شیخ انصاری که به طلبه خارج خوان آن زمان پول عراق که پول عثمانی بوده است به ایرانی بگویم يك تومان می‌داد یعنی ده ریال خرج شان را می‌داده است. يك روز یکی از شاگردانش سر برج به شیخ گفت: که حقوق این برج مرا هشت ریال بدهید، شیخ گفت: پولی برایت رسیده است، گفت: نه از ایران هیچ چیزی برای ما نمی‌آید اما آن يك تومانی که برج قبل دادید سهم امام بوده است؟ شیخ گفت: بله، طلبه گفت: ما

با هشت ریالش گذراندم، دو ریال اضافه آمده است شرعی نیست لذا شما هشت ریال بدهید، ببینید وقتی آدم در اوج معرفت به خدا و عبودیت باشد از دو ریال حلالش هم فرار می‌کند، امام صادق می‌فرماید: **فضلاً عن الحرام حالا اگر هیچ چیزی هم نمی‌گفت واقعاً این دو ریال مشروع نبوده است یا بالاخره از طرف امام عصر حقش بوده است اما نتوانسته است تحمل کند دو ریال را گفته است کم بگذارید وحاجزاً عن معصيته و عوناً علی تأدیه حقّه و وظائفه** يك حمدی باشد که در فضای حق ادای خدا و ادای مسئولیت‌های بندگی انجام گیرد **حمداً نسعد به فی السعداء** من

(1) یس: 12.

(2) صحیفه سجادیه: دعای اول.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 149

اولیائے که با این حمد در گروه سعادتمندان از عاشقانش در آییم ونصیر به فی نظم الشهداء بسُیُوفِ أعدائه قرار گیریم در سلك کسانی که با اسلحه دشمنان خدا شهید می شوند انه ولی حمید «1»

تفسیر قرآن جلسه سی ام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

یقیناً لام لله در الحمد لله لام اختصاص و انحصار همه محامد، همه ستایشها، همه حمدها است، حتی برای غیر از حق که به جا واقع شود مثلاً ثنای از رسول خدا، ثنای از انبیاء ثنای از ائمه، ثنای از موجودات همه برگشت می کند به وجود مقدس پروردگار، چرا که ما سوی الله استقلال وجودی و استقلال صفاتی از خود ندارند فعل حضرت حق هستند و فعل اختیاری پروردگار و همه زیباییها و ارزشهایی که در آنها هست در حقیقت جلوه رحمت خداست، بنابر این هر حمدی برای هر کسی هم که انجام گیرد از طرف حامد بر می گردد به پروردگار و این لام نشان دهنده این معناست که کل محامد، کل ستایشها، جنس و افراد حمد اختصاص به حضرت حق دارند. ویژه حضرت حق است، لام بیشتر از این بحثی ندارد.

اما الله یقیناً از اسماء حسنی است. در روایاتی که در کتاب توحید، وجود مبارك صدوق نقل می کنند همه اسماء حسنی را که ذکر می کنند، الله جزء اسماء حسنی است و اخص اعلای اسماء حسنی است، چرا که اولاً: اسم ذات است، ثانیاً: اسم خاص است و روی کسی نمی شود گذاشت ثالثاً: دارای گسترده ترین مفهوم است به معنای ذاتی که مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است، صفات جمال از قبیل غفور، ودود کریم، عزیز، صفات جلال از قبیل قهار جبار ذوانتقام و از این نوع اسماء است.

کلمه مبارك تقريباً 2697 بار در قرآن مجید به کار گرفته شده است این 2697 بار سوره حمد را می گیرد تا بسم الله سوره ناس را و آیاتی که در متن سوره ها هست، نه با اله فقط الله تنها لفظ الله 2697 بار آمده است و از عجایب قرآن و شگفتی های کتاب خدا این است که در آن روایت بسیار مهم باب فضل قرآن هم قبلاً شنیده اید که شیعه در جلد دوم کافی نقل کرده است، اهل سنت در کنز العمال، سندشان منتهی می شود به امیرالمؤمنین، کافی سندش منتهی می شود به مقدار که البته این رجال شناسی هم برای ما خیلی مفید است.

اگر حوصله کنید جدیداً اسانید کتاب شریف کافی، چه اصول، چه فروع و چه روضه نوشته شخص مرحوم آیت الله العظمی بروجردی منتشر شده است در دوازده جلد که البته ایشان اسناد تهذیب و استبصار، من لا یحضره الفقیه و وسائل را هم کار کرده اند با خط خودشان و حدود سی سال طول کشیده است، حتی اسناد کتب رجالی را هم ایشان بررسی کرده اند، من نمی دانم ایام طلبگی شان و ایامی که بروجرد بودند چقدر ایشان کار می کرده است که یکی از مراجع

(1) صحیفه سجاده: دعای اول، خلاصه فراه های 1- 31.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 150

تقلید فعلی برای خود من گفت که از شاگردان طولانی درس ایشان بود، این کار غیر از آن طبقات رواه است که از زمان شیخ طوسی روات را طبقه بندی کردند تا همین قرن چهاردهم در حدود چهارده هزار راوی اند که همه را ایشان تحقیق کرده، شناسنامه و پرونده شان را در آورده است و نظر خودش را اظهار کرده است ایشان می گفتند:

در درس فقه شان از این مایه های عظیم رجالی استفاده می کردند، حالا من در شنیده خودم هم دقت کردم، یادم است يك بار دیگر از ایشان پرسیدم می گفت: ایشان طبقات روات را که تنظیم کردند چهارده هزار راوی اند که همه را حفظ بودند و همه را می شناختند و اگر کسی هم اشتباه در راوی می کرد ایشان تذکر می دادند که این راوی مال چه زمانی است و در چه شهری بوده است شهر اکثرش شیعه بودند یا سنی بودند، تمایل این راوی به چه نوع روایات بوده است و چه روایاتی را نقل کرده است خود این مسئله هم خیلی مهم است.

این دو جلد جامع الرواه اردبیلی که زیر نظر خود ایشان هم چاپ شد اولاً خطی بود تا زمان ایشان هم چاپ نشده بود ایشان عنایتی به این کتاب داشتند یا رجال کشی در این رجال نکات خیلی خوبی هم نصیب آدم می شود، من با این که

زحمت هم دارد بعضی از روایات را که می‌خواستم برای منبر استفاده کنم که سند داشته باشد معمولاً در کثی یا در جامع الرواه یا قاموس مرحوم حاج آقا شوشتری یا رجال علامه بحر العلوم که چهار جلد است مراجعه می‌کردم البته معطلی داشت ولی می‌ارزید که آدم بشناسد افراد را که چه زحماتی برای حفظ این دین کشیدند خودش برای ما درس است، برای تحریک روحیه ما درس است، برای علاج تنبلی و سستی درس است در آن روایت کافی که سند هم دارد يك جمله اش این بود لا تخصی عجائبه پیامبر می‌فرمایند:

شگفتی‌های قرآن قابل شمردن نیست یکی از شگفتی‌ها این است که این لفظ الله که 2697 بار در قرآن آمده است حتماً این عدد هم سری دارد که این نام مبارك به این تعداد در کتاب خدا آمده است، هر جا استعمال شده به مناسبتی استعمال شده است یعنی راحت آدم می‌تواند بگوید داستان این 2697 تکراری نیست حالا خود شما هم امروز حداقل ده تا آیه را در قرآن مجید یا سوره بقره یا آل عمران نساء مائده انعام اعراف انفال پیدا کنید ببینید و مورد استعمال را ببینید، من یکی دو سه مورد را برای نمونه قرائت می‌کنم که ببینید با همدیگر موارد استعمال فرق می‌کند **إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ** «1» این يك آیه الله که شنیدید اسم علم است و معنایش هم ذات مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است این وجود تنها معبود است یعنی آیه شریفه هر شرکی را می‌گوید یعنی شما پیدا کنید يك موجودی را که مستجمع جمیع صفات جمال و جلال باشد، پیدا نمی‌کنید وقتی پیدا نکنید می‌شود ماسوی الله، وقتی شد ما سوی الله، می‌شود

(1) نساء: 171.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 151

مخلوق، وقتی شد مخلوق، می‌شود ممکن که وجود و عدمش مساوی است، وقتی شد ممکن می‌شود دارنده فقر ذاتی پس هیچ راهی برای این که علمش کنیم برای معبود شدن وجود ندارد و همه راه هایش بسته است پس معبود و تك معبود حق الله است.

آیه دیگر **مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ** «1» چه کسی غیر از الله معبود است آیه قبل جنبه خبری داشت اما این آیه جنبه استفهام دارد و دارد تلنگر می‌زند

به فطرت کسانی که غیر از خدا را معبود انتخاب کردند آن جا خبر تنها بود اینجا درگیری علمی است، درگیری عدلی است، درگیری فطری است و این از شاهکارهای قرآن است که سؤال مطرح می کند گاهی جواب نمی دهد فقط سؤال را مطرح می کند که دیگران جواب دهند، برای این که عقل شان به حرکت بیافتد به فعالیت بیافتد، به همین خاطر است که تمام حقایق به صورت گسترده در معارف الهیه نیامده است برای این که نمی خواست عقل مردم را تعطیل کند، راه را باز گذاشت که تدبر و تفکر کنند **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ «2»** یعنی خودتان بگردید حقیقت را کشف کنید.

آیه دیگر: **هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** اوست الله، این الله چه کار می کند آیه اول وحدانیت را گفت به صورت خبر، آیه دوم درگیر عقلی شد با کسانی که عقلشان خواب بود، این آیه دارد خبر از کار الله می دهد خالق است، یعنی منظم کننده عناصر و چیننده عناصر کنار همدیگر است تا موجودی به وجود بیاید اکسیژن با هیدروژن طوری کنار همدیگر قرار می دهد، که از این دو گاز آتشین آب خنک خوش گوار به وجود بیاید، باری است باری با خالق فرق می کند خالق بعد از این است که عناصر را ساخته است حالا کنار هم دیگر قرار می دهد باری به وجود آورنده است یعنی چیزی نبوده است و به وجودش می آورد المصور الله وجود مقدسی است که شکل دهنده است **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى «3»**

باز در قل هو الله می خوانیم الله الصمد، صمد بعضی ها می گویند لغتاً ضد أجوف است أجوف نیازمند محض است ما أجوف آفریده شدیم کل موجودات أجوف آفریده شده اند لذا همه گدای همدیگراند در این عالم طبیعت ما چون خالی هستیم پر آفریده نشده ایم، نیازمند به آب و هوا، به خورشید، به مواد غذایی، دیگر موجودات هم در حد خودشان أجوف هستند يك معنى دیگر که من در ترجمه ام این معنی را انتخاب کردم صمد یعنی وجود مقدسی که تمام نیازمندان روی احتیاجشان به اوست و او هم قادر است نیاز و احتیاج همه را بر آورده کند.

باز این در پایان بسیار از آیات با دو وصف آمده است و الله غفور رحیم از این الله ناامید و دور نشوید نسبت به این ذات مستجمع جمیع صفات کمال دلسرد نباشید او بسیار آمرزنده است و مهربانی اش هم همیشگی و دائمی و ثابت است، نرسید قطع نمی شود

(1) انعام: 46.

(2) محمد: 24.

(3) حشر: 24.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 152

هم گناهانتان در پرونده نمی ماند، با توبه می توانید پرونده را، به غفران برسانید هم رحمت او قطع نمی شود.

باز در سوره آل عمران است الله در اینجا برای کار دیگر به کار گرفته شده است **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ «1»** الله اهل شهادت است اهل گواهی دادن است در آخرین آیه سوره رعد و در بسیاری از آیات مسئله شهادت خود را بیان می کند **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** در آن آیه

شریفه خدا شهادت و گواهی به پیامبر می دهد **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «2»** یعنی با صفت مشابه آورده یعنی این شهادت دوام و ثبات دارد اما نوع شهادتش در آن آیه شریفه به چیست؟ به قرآن یعنی من از طریق قرآن گواهی می دهم بر رسالت پیامبر این جا می خواهد به این معنا شهادت دهد که معبود حق فقط يك دانه است و بقیه معبودها باطل اند، الله در اینجا برای شهادت استعمال شده است **شَهِدَ اللَّهُ** به این که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** چیست؟ شهادتش به زبان تمام ما سوی الله است یعنی دعوت می کند که کل موجودات عالم شهادت می دهند که معبودی جز من وجود ندارد این معبود هم **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** است این معبود همانی است که کل المحامد يرجع الیه، این معبود همان است که خالق باری است شما هر موجودی را می خواهید ببرید در آزمایشگاه، به هر شکلی می خواهید او را آزمایش کنید نشان می دهد که سازنده اش قادر است، عالم است، حکیم است، موجود دوم را ببر او هم آن را نشان می دهد، موجود دیگر یعنی هر موجودی را بری افق تجلی علم و حکمت و قدرت و اراده و نظم و خالقیت تمام موجودات زبان شهادت به وحدانیت حق اند چرا؟ جایی دیگر می گوید **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ «3»** ببینید اینجا الله، آله در همان آیه **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ «4»** آمده است اله آله که يك معنی می دهد الله هم که آمده است چون اگر این عالم دو الله داشت به فساد کشیده می شد و نمی تواند دو الله و دو تا محیط بکل شیء باشند، نمی تواند هر دو صفاتشان مثل هم باشند، یکی کافی بود دیگر دنبال دو تا برای چه می گردید اگر دو تا بود يك وقت اراده او تعلق می گرفت نصف عالم را خراب کند يك اراده حاکم است که میلیاردها سال است اوضاع برپاست، يك حکمت حاکم است، يك علم حاکم است.

باز سوره نساء آیه 110 **وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ** آن آیه حکیم و رحیم خودش را معرفی کرد اینجا حالا الله در این زمینه به کار گرفته شده است که بیاید از او طلب مغفرت کنید **يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا** البته این ها نمونه بود، شما این 2697 باری که در قرآن الله آمده است موارد استعمالش را هم می بینید با همدیگر فرق می کند.

بله سوء ممکن است گناهان کبیره باشد، در ریشه کلمه الله مفسران به نقطه نظر واحدی نرسیدند حتی بزرگترین آنها از مرحوم

(1) آل عمران (3): 18.

(2) رعد (13): 43.

(3) انبیاء: 22.

(4) آل عمران: 18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 153

طبری در مجمع البیان گفته است تا مفسرین دیگر، و نتوانستند اعلام کنند که مسئله از چه قرار است، بنابر این جهات متعددی در کلمه الله ذکر شده است که این ریشه اش در چیست؟ مجموع محققین از مفسرین می گویند ریشه این الله یا اله است یا اله است یا وَلَه یوله است البته می گویم به يك نقطه نظر قطعی نرسیده اند یعنی هیچ کس نیامده است اعلام کند ریشه این است و همین است و غیر از این نیست حالا از هر مصدری. از هر بابی که می خواهد باشد فرقی نمی کند، چون هر کدام نشان دهنده يك معنای زیبایی است.

اگر از فعل اله یأله باشد به معنی عبادت است اله یعنی بندگی کرد آله الله یعنی وجود مقدسی که در معرض بندگی واقع شد، این نظر، نظر بسیاری از مفسرین است اگر از باب یأله إله باشد این جا إله به معنای ذاتی است که عقلها از دری که حقیقت ذاتش در حیرت و سرگشتگی اند که این مسئله تا حالا هم ادامه داشته است، در آن زیارتی که بسیار استوار و کم نظیر است امین الله که کنار حرم هر امامی و پیامبر اکرم و حضرت زهرا می شود خواند، ظاهراً تنها این زیارت است که برای همه مشترك است و انشاء زین العابدین است و راوی اش امام باقر است و اولین بار زین العابدین کنار قبر امیرالمؤمنین خواندند اللهم ان قلوب المحبتين اليك واله «1» دلها شیفته تو است دلها سرگشته و سرگردان تو است، اما بنابر این که از فعل وله یوله الولاء باشد به این معنا است، این دومی به این معنا بود که از درك حقیقت ذاتش عاجز و سرگردانند، از این فعل اگر باشد به معنی این است که همه شیفته او و دلداد او هستند اگر از باب لیة باشد به این معناست

که وجود مقدس او از دید رؤیت همه چشم‌ها از ملائکه گرفته تا جن و انس و هر چشم قبیح و ضعیف در حجاب است لا تدرکه الأبصار که برای هر کدام از این چهار معنا و این چهار ریشه و اصل که مشتق از آن می‌دانند در روایات از زیارت‌ها و دعاها مؤیداتی آورده‌اند.

اگر از هر چهار ریشه باشد معنی این می‌شود: ذاتی که معبود است و همه شیفته و بی‌قرار اویند و از درک‌کنه ذاتش عاجز و حیرانند و از دیدن وجود مقدس او محروم این لفظ الله است.

کلمه ربّ خیلی معنای زیبا و جالبی دارد که برداشت خودم هست و بعداً عرض می‌کنم به خاطر آن مفهوم و به خاطر آن معنا تمام انبیاء و اولیاء خدا در هنگام دعا و توسل به کلمه ربّ تکیه کرده‌اند مثلاً آدم و حوا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنَّمَا تَعْفُرُ لَنَا وَ تَرْحَمُنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ربا این آیه هم از آیات عجیب قرآن است که دریایی بی‌ساحل از ادب را از آدم و حوا نشان می‌دهد که به پروردگار نمی‌گویم اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا* می‌گویند إِنَّ لَمْ تَعْفُرْ لَنَا یعنی تو مالک مایی ببخشی و نبخشی ولی إِنَّ لَمْ تَعْفُرْ لَنَا اگر این را انتخاب کنید که ما را ببخشی و به ما رحم نکنی و حق تو هم هست لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ نوح وقتی که دیگر به اوج مشکل می‌خورد

(1) بحار الانوار: 264 / 97، باب 4، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 154

و همه درهای روی زمین را بسته می‌بیند به همین نام متوسل می‌شود رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً «1» خوب بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند چه؟ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغْرًا كَفَّاراً «2» حضرت ابراهیم می‌فرماید: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْزَا مَنَاسِكَنَا وَ ثُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «3» همه این مسائل با رب در ارتباط است یعنی

این خواسته‌های وجود مقدس موسی بن عمران رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ «4» این انزلت و فقیر با رب در ارتباط است رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا «5» وجود مقدس رسول حق هم که خود پروردگار تعلیم به او می‌دهد در توسل به من به چه نامی تکیه کن رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ «6» و رَبِّ زِدْنِي عِلْماً و اما اولیاء خدا آن‌ها به همین نام تکیه کرده‌اند رَبَّنَا* می‌گویند، اولین کسی که این درخواست را کرده است

امیرالمؤمنین بوده است بعد هم اولیای خدا دنبال ایشان رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ همت را ببینید چقدر بالاست وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا «7» ما را پیشرو تمام پرهیزگاران، خودم را، همسر را، و ذریه ام را، و نسلم را که اگر این دعا ابتدا مال امیرالمؤمنین باشد خدا دارد نقل میکند مستجاب شده است و ببینید چقدر هم زیبا مستجاب شده است، رب در این جا از نظر ادبی مضاف است، مضاف به عالمین است و وجوب اضافه هم دارد چون عالمین اگر اتصال به رب نداشتند اصلاً عالمینی نبودند، الرحمن الرحیم بعدی که قبلاً بحثش شده است، دو صفت برای رب است، ولی در بسم الله دو صفت برای الله بود. یعنی این جا جای استعمالش به گونه دیگر است غیر از بسم الله، یعنی آنی که پرورش دهنده و مربی است باید پرورش دهندگی اش با رحمت و مهر و عاطفه و رقت باشد، نه با دعوا و جنجال.

تفسیر قرآن جلسه سی و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

کلمه مبارکه رب جزء کلماتی است که در کتاب خدا خیلی زیاد به کار گرفته شده است و در همه امور هم به کار گرفته شده است که دورنگایی از این به کار گیری را در ضمن آیاتی در طول بحث عرض می کنم، در ادعیه نیز زیاد به کار گرفته شده است. در همین دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام از اسامی پروردگار، بیشترین مورد که به کار رفته کلمه رب است، موارد استعمال ادبی اش در فاعل به کار گرفته شده است. به عنوان صفت به کار

(1) نوح: 26.

(2) نوح: 27.

(3) بقره: 128.

(4) قصص: 24.

(5) مائده: 114.

(6) مؤمنون: 118.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 155

گرفته شده است، به عنوان مصدر به کار گرفته شده، در مرحله صفت هم صفت مشبیه به کار گرفته شده است. یعنی مفهومی که برای پروردگار عالم ثابت و دائم است و از وجود مقدس او قابل سلب نیست، به قول علمای اصول صحت سلب ندارد، ابداً کتابهای لغت، کتابهای مورد اعتماد مثل لسان العرب، مصباح و از همه زیباتر که البته تکیه بر لغت عرب دارد و بر موارد استعمال، مفردات راغب، گو این که به طور اشاره و گذرا این کلمه را نگاه کردم ولی همین گذرا نگاه کردن و به طور اشاره نگاه کردن دریای از معارف را البته در ارتباط با پروردگار مهربان عالم ذکر می کنند.

این کلمه مبارکه به هر شکلی که بیاید با الف و لام، به صورت مضاف، به صورت مضاف بر غیر عاقل، به صورت مضاف به عاقل، به صورت مضاف به عنصر و شیء، بر وجود مقدس پروردگار اطلاق می شود.

مضاف به غیر عاقل مثل رب المال، رب الدار، رب البيت، رب الدین، و به عاقلش مثل رب الناس همه به حضرت حق اطلاق می شود، اما در ذات این لغت در حقیقت چه قرار دارد، در آیات و روایات و دعاها، چه می گوید؟ رب همراه با کلمه انسان، يك دلالتش بر این مفهوم است اصلاح و الشیء و القیام علیه، وجود مقدس او مصلح شیء است. البته مصلح کل شیء است، و با قیومیتش قیام به امور موجود دارد و این اقتضای ربوبیتش دلالت دارد بر این معنا. مالک دلالت دارد بر این معنا، خالد دلالت دارد بر این معنا، صاحب، صاحب در اینجا یعنی وقتی در حق خدا گفته می شود که وجود مقدس خودش صاحب است یعنی حاضر و شاهد کل شیء است، به ظاهر کل شیء، به باطن کل شیء، به حرکات کل شیء، به حالات کل شیء، يك معنای جامعی از آن بخواهیم بگیریم رب یعنی انشاء الشیء است حالاً فحالا الى حد التمام يك شیء را به وجود بیاورد و این شیء را زمان به زمان، بخش به بخش، مرحله به مرحله، منزل به منزل، اصلاح و تربیت کند، احسان و تفضل کند تا کجا، الى حد تمام، حالا يك نمونه اش سوره مبارکه مؤمنون آیه 12 تا 14 که این سیر، يك موجود در دست قدرت خدا دارد هم مقتضای ربوبیت مقدس اوست که همین مقتضای ربوبیت اقتضای مالکیت و خالقیت و صاحبیت را دارد وقتی مسئله رب در میان است همه آن حقایق در می آیند چهره های برجسته علمی و محقق هم می گویند به

همه این معانی دلالت حقیقی دارد و هیچ کدام مجاز نیست، اسم هم اختصاص به حضرت حق دارد، او را نمی شود گفت: مالك مجازی، خالق مجازی، صاحب مجازی.

حالا با قرآن این جمله را معنی کنیم انشاء الشيء حالاً فحالاً إلى حد التمام، يك آیه خیلی زیبا ما را هدایت می کند که با این رب، شما يك برخورد بیشتر نباید داشته باشید برخورد عبودیتی و حفظ این عبودیت تا لحظه خروج از دنیا، یعنی مفهوم رب را که بفهمیم، و در همه جوانب زندگی برخورد عبودیتی داشته باشیم، حالاً فحالاً إلى حد التمام وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ سالاه عصاره چکیده یقیناً انسان را از چکیده ای از گل به وجود آورده است ثُمَّ* ببینید این ثُمَّ* دلالت دارد بر تراخی، هم تراخی، تأنی دارد و

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 156

دفعی نیست. آرام آرام به تدریج ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ «1» ما این عصاره خاک را نطفه قرار دادیم در محل استوار اولاً ببینید به نطفه چقدر احترام شده است که جایگاهی که قرار می گیرد از آن جایگاه تعبیر به قرار مکین دارد.

در کتاب علم و زندگی آمده است که يك سانتیمتر مربع خاک چه تحولاتی در آن ایجاد می شود، چه تغییراتی در آن ایجاد می شود حالا چکیده این خاک اگر بخواهد نطفه باشد این جا دیگر سر از هزاران مطلب در می آورد، باید بحث دریا را پیش کشید، بحث آفتاب را، فاصله عادلانه بین خورشید و زمین را، مقدار حرارتی که به سطح دریا می تابد، تبدیل شدن اکسیژن و هیدروژن که ترکیب آب است، این دو آتشی که شده است يك ماده خنک و سیال به بخار و این که در بخار میل صعود قرار داده شده است که برود بالا و جاذبه زمین نتواند نگه دارد، در يك حدی آن جا متراکم شود و دریایی از آب را با خود داشته باشد ببارد به این خاک أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ «2» حالا باید رفت سراغ این ثمرات که جمع مؤنث است، شامل چه محصولاتی است حب و دانه و تعدادش را، ویتامین هایی که در آن است، رنگ هایی که در ثمرات است، تناسب ثمرات با دهان و دندان و گلو با مری و معده، معده ای که خیلی نازک است يك پرده نازک و آزمایشگاهی است که تا الان به دست آورده اند نزدیک يك میلیون کار می کند فقط تقسیم این غذای هضم شده به تمام بدن و يك بخش هم رفتن به صلب پدر و تبدیل شدنش به نطفه، باز این جا يك بحث عظیمی دارد، دستگاه گوارش و لوز المعده و مری و روده بزرگ و روده کوچک و کار معده و کار کلیه و تبدیل این مواد غذایی که قبلاً خاک بوده است، به نطفه، مسئله زن، مسئله مرد، مسئله تحریک شدن مرد، مسئله تحریک شدن زن برای انتقال نطفه در این قسمت آیه خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ آن وقت در این نطفه حدود بیست و چهار میلیارد علق شناور باشد ولی به تنهایی هم نتواند انسان شود، حتماً باید در نطفه زن هم يك موجود دیگری باشد این ها پشت سه تا تاریکی، دو

تایشان از آن بیست و چهار میلیارد علق، یکی اش با آن ماده زنده نطفه زن هم آغوش شوند يك انسان ساخته شود حالا داستان پشت این سه تاريك خانه هم داستانی است **يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ** پشت سر این سه تاریکی، قیافه را نقاشی کرده‌اند، تلفیقی از چهره پدر، مادر یا آباء و اجدادتان و انتقال رنگ و صفات گذشتگان به این نطفه به وسیله کروموزوم که خود این هم دنیای عجیبی است، در هر صورت این‌ها را برای بعضی مردم باید گفت که چطور این نطفه با عظمت را از راه زنا وارد رحمی می‌کنید، با آلودگی چه هزینه‌ای برای این نطفه در عالم شده است و برای چه این همه هزینه شده است، این نطفه باید تبدیل به اسماعیل و یوسف و یعقوب و قمر بنی هاشم و امثال این‌ها باشد، شما چه می‌کنید با

((1)) مؤمنون: 12- 13.

((2)) بقره: 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 157

این نطفه؟ شما کجا می‌رسانید؟ از چه راهی؟ با که؟ با چه؟ اینجا نمی‌تواند از زنا بیشتر روشن می‌شود که می‌گوید **وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّانِيْنَ** ولا تقربوا نه این که يك زن سر ده متری است که مرد نامحرم نزدیک او نشود لا تقربوا می‌گویند **لَا تَقْرُبُوا** ذهنی است یعنی تا آخر عمرتان اصلاً فکرش را نکنید، با این هزینه‌ای که در باب نطفه شد، با این هزینه‌ای که در باب خلقت مرد و زن شده است، با این هزینه‌ای که در بعثت انبیاء شده است، برای هدایت چه می‌کنید؟ **ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ** این انشاء حالا فعلاً **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً** همان بیست و چهار میلیارد موجود زنده در نطفه مرد **فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً** علقه تبدیل به پاره گوشت می‌شود البته بعد از این که با نطفه زن، پشت آن سه تاريك خانه هم آغوش شد **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا** اسکلت بندی بعد از این که علقه تبدیل به گوشت شد شروع می‌شود.

کتاب فیزیولوژی انسان و کتاب خلقت انسان را ببینید، مسئله استخوان بندی را و تفاوت آن‌ها با همدیگر، استخوان‌هایی که صاف است، استخوان‌هایی که انحناء دارند، یعنی در رحم مادر ربوبیتش چه کرده است، آن جایی که استخوان باید به شکل منحنی باشد، کف پا، پل منحنی اش کردم، میلیون‌ها سال هم هست این کار در رحم مادر انجام می‌شود و اشتباه هم نمی‌شود، استخوان جمجمه از نظر استحکام قوی تر از استخوان‌های دیگر است چون جمجمه مغز است، استخوان‌های حدقه هم همین طور، بالاخره بچه دور از نگاه مادرش صد دفعه می‌خواهد زمین بخورد اگر استخوان‌ها شل

تر بود که می شکست یا می شکافت، مغز می ریخت بیرون این محفظه با استخوان های دست از نظر استحکام فرق می کند، مسئله مغزی که در استخوان ها قرار داده است، استخوان های ستون فقرات، مهره ها، مهره های گردن و مهره های چهار طرف، قابلیت دور زدن مهره های کمر، مهره ها و مفاصل انگشتان دست، انگشتان پا، این ها هر کدام کتابی است هر ورقش دفتری است معرفت کردگار **فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ حَمَآ «1»** معنی رب را گفتیم انشاء و شأن است همین کلمه در آخر این آیات آمده است **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** یعنی حالاً فحالاً همین طور آمد، منزل به منزل آمد، تا

اینجا **أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ «2»** که این جا هم روایات، هم محققین از مفسران مثل مرحوم علامه طباطبائی می گویند این **أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** همان **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي «3»** است که کار را تمام کرد، يك احسن تقویم ساخت.

باز درباره رب که خالق است مالك است ملکیت او هم ذاتی است، این رب یعنی وجود مقدسی که به مصلحت و تربیت و رشد تمام موجوداتش نظر حقیقی دارد، مالکی نیست که مرا خلق کند بگوید: برو دیگر کاری به کار تو ندارم، این بیابان آفرینش، زندگی کن تا بمیری، نه مالك رها کننده نیست، مالکی است که ربط

(1) مؤمنون: 14.

(2) مؤمنون: 14.

(3) حجر: 29.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 158

مالکیت را، خالقیت را، مصلحت بینی را، رشد را، باز کرده نگه می دارد.

حَسْبُ به معنی خیال پوك است **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ «1»** این يك خیال پوچ است، مال که اخلاق نمی آورد **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً «2»** یعنی يك خیال پوچی است در تو اگر باشد، يك خیال بیهوده ای است، فکر کنی که من رهایت کردم، نه این فکر، فکر باطلی است، گمان کنی رهایت کردم، این خیلی باطل است، **رَبِّ ارْحَمْهُمَا** در باب پدر و مادر که در قنوت نماز می خوانیم که **ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا** که تشبیه هم آمده است **رَبَّيَانِي** در ابعاد دیگر هم می آید باب تفعلیل هم می آید **بِالتَّخْلِيهِ وَالتَّحْلِيهِ**، تخلیه یعنی موجود را وقتی می خواهد تربیت کند او را سوق دهد، او را به جهت کمال،

از موانع خالی می‌کند، و تخلیه با ابزار و اسباب کمال آراسته اش می‌کند حالا این موجودی که در معرض نور ربوبیت خدا قرار گرفته است، باید ببینیم که کمال و رشدش به چیست؟ **سواء كان من جهة الذاتيات أو العوارض** آن خلقت اولیه، ربوبیت این جا را می‌گیرد، عوارض که مقابل ذاتیات است قبل از ربوبیت است. **أو الاعتقادات و المعارف أو الصفات و الاخلاقيات أو الأعمال و الآداب أو العلوم المتداولة** این سوق شیء إلى جهة الكمال است.

با این مسائل **فی إنسان** که همه چیز را می‌گیرد **أو حیوان** بخشی را می‌گیرد **أو نبات** «3» فرقی نمی‌کند، ربوبیت او نگاه عملی تربیتی و روحی به عالمین دارد، عالمین در این جا خیلی روی آن حرف زده‌اند که ذوی العقول است، ذوی العقول و غیر ذوی العقول است، عالمین هم مواردش در قرآن فرق می‌کند مثلاً بنی اسرائیل را می‌گوید **فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ*** آیا **فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ*** یعنی یهودی‌ها برای همیشه برتر از همه مردان و زنان جهان‌اند که آیه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** جلوی آن‌ها را می‌گیرد، و قشنگ نشان می‌دهد که منظور من از عالمیان مردم زمان خودش است نه همیشه، اگر همیشه بود دیگر آیه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ** نبود **خَيْرٍ** اینجا به معنای

أفعل تفضیل است. این عالمین در سوره حمد برای جهانیان است، **سوق الشيء إلى جهة الكمال و رفع النقائص بالتخلية و** **التخلية سواء كان من جهة الذاتيات أو العوارض أو الاعتقادات و المعارف أو الصفات و الأخلاقيات أو الأعمال و الآداب** **أو العلوم** پروردگار چه حقی بر ما دارد، حق در این ابتدای رساله حقوق آمده است: می‌فرماید حق الله الاکبر یعنی هر حقی در برابر حق خدا، ناچیز است **حق الله الأكبر أن تعبد» 4** آن حق بزرگتر این است که در عبودیت قرار بگیریم، خوب عالمین **ففي كل شيء بحسبه** حالا انسان را می‌خواهد تربیت کند جسمی و روحی **يك تربیتی** است که به

(1) همزه: 3.

(2) قیامت: 36.

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 4 / 18.

(4) من لا يحضره الفقيه: 2 / 618، حدیث 3214.

سوی تربیت حق می‌برد و بحسب ما یقتضی ترفیع منزلته و تکمیل شأنه «1» واقعاً چه اقتضایی دارد، وجود انسان به همان اقتضا، نور تربیتش تجلی می‌کند.

با توجه به این مسائل اگر ما معنی رب را به اصلاح، به انعام، به مدبر، به سائنس، یعنی سیاستمدار و به مدبر و به اتمام، به اکمال، داشته باشیم همه این تعابیر نسبت به پروردگار از مصادیق حقیقه رب است.

تفسیر قرآن جلسه سی و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کلمه رب یکی از معانی اش مالک است، رب الدار، رب البيت، رب المال، با توجه به این معنا ملاحظه می‌کنید که مالک، طرف دارد، طرفش هم هر چه هست می‌شود مملوک، یعنی بین مالک و بین مملوک رابطه ملکیت حاکم است، مالک در مملوکش است، زمینه تصرف دارد، انبیاء الهی و ائمه طاهرين که فراوان تکیه داشته اند به کلمه رب، در دعاهايشان يك توجه کامل عقلی و اعتقادی به معنای رب و به مفهوم رب داشتند چه در ناحیه مالکیت برای خدا، چه در ناحیه مملوکیت برای خودشان، تمام لحظات عمر توجه به مملوکیت خود داشتند، لذا برايشان آزادی عمل، آزادی حرکت، به این معنا که هر چه خودشان بخواهند، هر گونه بخواهند، و هر کاری بخواهند، قائل نبودند، تمام لحظات عمر به این حقیقت توجه داشتند که العبد و ما فی یده کان لمولاه «2» عبد و هر چه که در اختیار اوست مال مولا است، فراموشی این معنا آدم را به خطر می‌اندازد، فراموشی این معنا آدم را به فساد و فسق و فجور می‌کشاند، در سوره مبارکه حشر است یکی از موعظه‌های بسیار مهم پروردگار مهربان عالم است وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ «3» البته فاعل فأنساهم چون انفسهم است برای این که هیچ اشکالی برای ما در آیه پیش نیاید، باید بگوییم أنساهم جریمه نسوا الله است، این هم يك نوع کیفر است، يك نوع عذاب است، چون کیفرهای پروردگار مخصوص به آخرت نیست.

ما در آیات قرآن مجید می‌بینیم هم عذاب دنیا مطرح است، هم عذاب آخرت هم بلای دنیا مطرح است، هم بلای آخرت هم خزی دنیا مطرح است و هم عذاب آخرت، اینها خود را در گردونه خود فراموشی انداختند، یعنی با پای خودشان وارد این میدان شدند علتش هم نَسُوا اللَّهَ بودندشان بود، فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ یعنی چه؟ این معنای فارسی است، خالصش خود فراموشی است که در ادبیات فارسی هم زیاد آمده است،

گر نخواهی خود فراموشت شود یاد او کن یاد او کن یاد او

خود همین خود فراموشی یعنی چه؟ يك کسی خود را فراموش کند یعنی چه؟ معنی ظاهری ندارد خود را فراموش نمی کند، خود فراموشی به

(1) ((التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 4/ 18.

(2) ((جامع الشتات: 2/ 410.

(3) ((حشر: 19.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 160

این معنا نیست که توجه به بدن ندارد توجه به گرسنگی و تشنگی اش ندارد، توجه به نیازهای خود ندارد، فراموشی یعنی جایگاه خود را از یاد بردن، جایگاه هر موجودی در این عالم مملوکیست است، من وقتی که مملوک بودن خود را که ذاتی من است فراموش کنم (ع) چون ملاحظه می کنیم هیچ چیزی در این عالم به اجازه ما نیست، هیچ گردش، هیچ چرخشی، هیچ گیاهی که می روید، هیچ چیزی در این عالم به اجازه ما نیست، ما را آوردند و ما را می برند و به ما روزی می دهند و ما را هدایت می کنند و ما

را به خاطر گناه جرمه می کنند خوب معلوم است هیچ چیزی دست ما نیست این اختیاری را هم که به ما داده اند اختیار استقلالی نیست، این عطای الهی است پس ما همه جانبه مملوکیم، پلکی که به هم می زنیم، در مدار مملوکیست حرف می زنیم نگاهی که می کنیم، صدایی که می شنویم، عمری که بر ما می گذرد همه و همه مال مملوکیست ماست، (ع) من وقتی مملوک بودن خود را فراموش کنم، از تحت تمام فرمانهای مالک در این بیماری خود فراموشی، بیرون می آیم الان يك بدنه عظیمی از مردم دنیا خود را آزاد می دانند، خود را مالک می دانند، ما فی البدشان را هم مالک می دانند در حالی که این طور نیست، ما فی الید هم جزء مملوکات حق است **لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «1»** لام لله لام اختصاص است، تقدم اسم در جمله دلالت دارد بر انحصار دارد پس ما فی یده هم مالکیت ذاتی برای مملوک ندارد، مملوک یعنی موجودی که نمی تواند مالک شود، **العبد و ما فی یده کان لمولاه**، هیچ چیزی در این عالم در ملکیت واقعی کسی در نمی آید تمام ملکیتها و مالکیتها اعتباری است، لذا در **مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ** می رسمیم که مگر خدا در غیر يوم الدين مالک نیست چرا مالک هست، مالک دنیا و آخرت، مالک ظاهر و باطن است ما به شهود این که می گوید **مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ** یعنی ظهور ملکیت خالص

دیگر در کنارش مالکیت اعتباری مثل دنیا که به اجازه خود او هم بوده است وجود ندارد، بالاخره ما فقه خواندیم متاجر و مکاسب را دیدید، با يك شرائطی ما مالك لباس یا مالك زمین یا مالك مال می شویم که اگر آن شرایط نباشد مالك نمی شویم حالا که مالك می شوید اعتباراً مالك می شوید نه ذاتاً، چون این ملك در دست ما قابل از دست رفتن است و نهایتاً با مرگ همه مالکیت ما باطل می شود، پس يك بدنه عظیم دنیا خود گرفتار فراموشی اند یعنی گرفتار این بیماری بسیار سنگین اند، لذا گناه را هم گناه نمی دانند، وجدانشان هم از گناه رنجیده نمی شود، یعنی انگار گناه يك امر طبیعی است، يك امر عادی است، يك امر معمولی است، شاید در صد نفر از فراموش شده ها يك نفر تائب و نادم بتوانیم پیدا کنیم این ها ادامه هم دارد پشیمان هم نمی شود، تا بمیرد این خطرناك ترین بیماری است که آدم یادش برود مملوك است، فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ وقتی آدم دیگر خود را مملوك ندید، خود را مالك حس نکرد، مالك را هم که از یاد برده است، نَسُوا اللَّهَ* هم مالك را از یاد برده است هم مملوكیت خودش را، یعنی از حوزه نفوذ رب

(1) نساء: 170.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 161

خارج شده است و بیرون رفته است، این بیرون رفتن از حوزه مالکیت حضرت حق نقطه شروع همه خطرهای و فسادها است این جا الان دو گونه فراموشی گرفته اند، یکی مالك را از یاد برده اند، یکی به جرمه از یاد بردن مالك، مملوكیت خود را از یاد برده اند، حالا که یاد مالك نمی کند سراغ کدام فرمان مالك برود، مالکی در زندگی او وجود ندارد، که حالا بیاید نماز بخواند روزه بگیرد، ظلم نکند، عرق نخورد، ورق بازی نکند، زنا نکند، پس وقتی مالك از یاد رفته است، فرمان و امر و نهی ای وجود ندارد در زندگی

این آدم که مملوكیت خود را هم از یاد برده است و خود را آزاد برای ورود در هر گناهی می داند، حسن انبیاء الهی و اولیای خدا و ائمه طاهرین این دو توجه بوده است، توجه به مالك حقیقی و توجه به مملوك بودن خودشان در سطره این مالك، لذا ملاحظه می کنید که تمام انبیاء خدا با هر چه داشته اند در مقام تسلیم بوده اند، در سوره صافات آیه 102 آمده قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ «1». آری! نه ابراهیم این فرمان را ترك کرد نه اسماعیل قبول فرمان را معطل کرد، البته هیچ حرفی با هم نزدند، که حالا اسماعیل به ابراهیم بگوید حکمت قربانی کردن من چیست؟ بد نیست برای من توضیح بدهی که حالا زیر تیغ تو که پدرم هستی نگران نباشم، یا در قلب ابراهیم نگذشت این چه حکمی است که تا حالا به کسی از گذشتگان داده نشده است حالا به ما داده اند برای چه؟ العبد و ما فی یده کان لمولاه سر پست را ببر، چشم، به من گفته اند تو را ذبح کنم، آن

هم بگوید چشم، البته این فرمان و قبول فرمان يك كلمه برای این پدر و پسر، نه حرفی پیش آمد و نه حال منفی، با این که عمل هم انجام نگرفت، ولی قرآن مجید وقتی داستان خواب را، قبول خواب را، و ذبح را که انجام نگرفت بیان می کند، پشت سرش می گوید **كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ*** یعنی کار را انجام گرفته می داند خدا **كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ*** کار که انجام نگرفته بود ولی آن کسی که مملوك است و چون و چرا ندارد ولو کاری انجام نگیرد کارش را انجام گرفته می گیرند، برای ما هم همین طور يك وقتی آدم می نشیند، يك نیتی می کند می گوید که اگر امکاناتی داشتم این کار خیر را می کردم، مثلاً يك بیمارستان هزار تخت خوابی می ساختم حیف که ندارم، راست هم می گوید، فردای قیامت ببیند يك بیمارستان هزار تخت خوابی چند میلیون مریض هم آمده اند و خوب شده اند ثوابش را داده اند به این، همین کاری که با ابراهیم کردند **كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ*** خیلی قرآن دقیق است عمل انجام نگرفته است ولی می گوید انجام گرفته است، که همین حرف را ما به یاهو گویان غیر شیعه می زنیم که ممکن است شبهه کنند ليله المبيت می دانسته است که اگر چهل نفر حمله کنند او را نخواهند کشت.

(1) صفات: 102.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 162

يك جواب این است که حضرت صادق (ع) می فرماید: علم ما این گونه است **ان الامام اذا شاء ان يعلم غلّم (یا اعلم)**
«1» بخواد به ما خبر می دهد که چه می شود، نخواهد ما مملوکیم، علم ما که علم خدا نیست خبر نمی دهد.

يك جواب این است که از کجا می دانید امیرالمؤمنین می دانست کشته نمی شود، چرا این احتمال دیگر را نمی دهی، سلمان دو نان دستش بود کسی به او رسید گفت: دو تا نان گرفتی، گفت: یکی برای امروز یکی برای فردا، گفت از کجا می دانی تا فردا زنده باشی این کار درستی نیست، نه حرف تو درست نیست، از کجا معلوم که من صد سال زنده نباشم، چرا اندیشه را می کشیم در مسائل

منفی، بپرید در مسائل مثبت، اگر خدا بخواد **يعلمهم** شاید آن شب جزء **إن لم يشفأ يعلمهم** بوده است، امیرالمؤمنین (ع) به اعتبار این که پیامبر زنده بماند، حالا ما کشته شویم عیبی ندارد، و پروردگار عالم هم مسئله انجام نگرفته را، مثل ابراهیم انجام گرفته حساب کرد، که البته این آیه شریفه جای بحث بسیار گسترده ای دارد، آری! ببینید خدا حساب را انجام گرفته می داند **مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ «2»** یعنی فروخته، نه این که فروخت و ما خریدیم، کشتن یا نکشتن

این جا دیگر فرقی نمی‌کند، او جان خود را پرداخت، گفت جان من برای تو، حالا می‌خواهند بیایند بگیرند از بدن من، یا نمی‌خواهند بگیرند، ما در هر صورت جانمان را آماده کردیم بدهیم، این حساب شده، در قرآن مجید آمده است: با این که آن شب شهید نشد ولی خداوند خریده است إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ **«3»** ممکن است شهید نشوند، یقاتلون يك مرحله اش و یقتلون يك مرحله اش است، ممکن است آدم شهید نشود ولی خداوند ثواب شهادت بدهد اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اینها مؤمنین بودند اینجا که وجود مبارك امیرالمؤمنین (ع) که توجه دائم و همیشگی به مالك ذاتی دارد.

کلمه مالك با این که اسم فاعل است ولی کاملاً بوی صفت مشبیه می‌دهد نسبت به خدا چون صحت سلب که ندارد، مالکیت خدا ثبات دارد و دوام، می‌دانیم اسم فاعل در سیوطی هم خوانده‌ام، گاهی کار فعلش را انجام می‌دهد، فعل مضارع، گاهی هم صفت می‌شود، صفت مشبیه، اینجا به قرینه حال و مقام معنی صفت مشبیه می‌دهد، همیشه مالك است، و من هم هیچ وقت مالك نیستم، و همیشه من مملوك هستم، در بهشت هم که ببرند مرا باز هم از مملوکیت آزاد نمی‌شوم آن جا هم مملوك هستم، و چه لذتی بردند انبیاء خدا و ائمه و اولیاء که خود را دائم مملوك این مالك دیدند، مالکی که بعد از مالکیتش بلافاصله می‌گوید، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ* همین يك جمله قبل گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* اما دو مرتبه گفت: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ* که می‌گویند این الرحمن الرحيم صفت رب است، مالك رحمان است، مالك رحیمی است، یعنی توجه داشته باشید در هر تصرفی من مالك هستم در امور تکوینی و

(1) ((الكافي: 1/ 258، حدیث 1.

(2) ((بقره: 207.

(3) ((توبه: 111.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 163

تشریعی و این از باب رحمانیت و رحیمیت است و من رحمان رحيم مالك يوم الدين، یعنی باز هم توجه داشته باشیم برپا شدن قیامت خیلی شما را به وحشت نیاندازد اگر واقعاً مملوك من هستید رحیمی من در روز قیامت هم برای شما تجلی دارد، یعنی شما در دنیا و آخرت، چه در ربوبیت من الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* چه در مالك يوم الدين من، اصلاً بین

رحمانیت و رحیمیت من غرق هستید آنجا اگر شفاعت کنم، تجلی همین رحمانیت و رحیمیت است، اگر بگویند پرونده ات را نگاه کن و بعد آدم ببینید گناهان او بخشیده شده است، تجلی همین رحمانیت و رحیمیت است، غوغایی است در این داستان، داستان رب در دنیا، مالک يوم الدين در آخرت، رحمانیت و رحیمیتی که اساس

و بنیان رب العالمین و مالک يوم الدين است، خیلی ها از مرگ می ترسند، اگر واقعاً توجه به مملوک خودشان دارند مملوکت هم نوعاً فرمان مالک را اطاعت می کند، ترس، واقعاً ترس بیخودی است، ترس بی ریشه است؛ امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: **والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه** این طور خودشان را می دیدند که با اطمینان این حرف را می زدند، خودشان را در حوزه مالکیت مالک رحمان رحیم می دیدند و مملوکی که ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت به آن چسبیده، یعنی مملوکی که واقعاً افق رحمانیت و رحیمیت الله است این آدمی که مشربش ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت الله است چرا قسم جلاله نخورد که به باور همه بیاوراند **والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه «1»** این هم از آثار بیداری انسان است، نسبت به مالک بودن خدا و مملوک بودن خودش، این شعاعی از رب در معنای مالک بودن است.

يك جمله زیبایی را هم با رب گفتند، که رب ... فَيَدِلُّ عَلَى الْمُبَالِغَةِ فِي الْإِتِّصَافِ وَ ثُبُوتِ التَّرْبِيَةِ، این جمله را باز این طور معنی می کنند، **فَالرَّبُّ مِنْ كَانِ مِنْ شَأْنِ التَّرْبِيَةِ وَ هُوَ مُتَصِفٌ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَ أَمَا إِتِّصَافُشْ، ثَابِتُهُ فِيهِ «2»**، چقدر عالی است که این مالک، عاشق تربیت مملوکش است، این مالک يك لحظه بی اعتنایی به مملوکش ندارد، این مالک يك لحظه اعتداء و ظلم و بی اعتنایی به مملوکش ندارد.

در قرآن آمده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ** در سیاق نفی کوچک ترین جزئی که با قوی ترین میکروسکوپ ها هم قابل دیدن نیست، زیر مجموعه کلمه شیء است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً** در جای دیگر قرآن می فرماید: **لَيْسَ بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ*** نه اعتداء و ظلم دارد و نه بی اعتنایی دارد **سَبْحَانَ مَنْ لَا يَعتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ «3»** مسائل سوره حمد را با اتصال به حضرت سید الشهداء برای مردم بیان کنید.

سه کلید در اختیارتان قرار دهم درباره سوره حمد و قضیه عاشورا، **يك کلید در زیارت وارث است أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ حَالاً** این

(1) نهج البلاغه: خطبه 5.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 19 / 4.

(3) بحار الانوار: 166 / 87، باب 9، حدیث 17.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 164

نمازی که امام حسین اقامه کرد چه بود و چه بیانی داشت می‌توانید وارد حمد شوید.

کلید دیگر در ارشاد مفید است، وقتی عصر تاسوعا عمر سعد فرمان داد، حضرت ابا عبدالله (ع)، قمر بنی هاشم را طلبید و فرمود: **قال لأخيه العباس (ع) ان استطعت أن تصرفهم عنا في هذا اليوم** برگرد پیش این مردم و اگر امکان دارد جنگ را بگو بیاندازند به فردا چرا؟ چون يك شب هم بیشتر آدم در دنیا بماند غنیمت است، من می‌خواهم این شب را بمانم برای چهار کار.

استغفار و نماز چون خدا میداند من عاشق نماز هستم **فَإِنَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي أَحْبَبُ الصَّلَاةَ لَهُ «1»** این رب مالک است مالک رحمان و رحیم است مالکی است که عاشق تربیت مملوکش است، چه تربیت تکوینی و چه تربیت تشریعی.

رب يدلّ على المبالغة في الاتصاف و ثبوت التزیه فالرب من كان من شأنه التزیه چقدر عالی معنی شده است **وهو متصف بهذه الصفة ثابتة فيه «2»** این بحث مالک و مملوک را همیشه عنایت داشته باشید مردم و خیلی از ماها مالک بودن خدا و مملوک بودن خود را فراموش کردیم **وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** و برای این که به مردم هم بفهمانید این رب چه کار می‌کند تمام رب‌های دعای عرفه را برای شان بگویند **رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ، رب بما أغنيتني وأقنيتني، رب بما آوتيتني، رب بما البستني، رب بما أطعمتني «3»** این آثار رب است، باید آدم مالک بودن خدا و مملوک بودن خود را فراموش نکند.

تفسیر قرآن جلسه سی و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

جلسه قبل در رابطه با کلمه رب به مناسبت آیه شریفه الحمد لله رب العالمين که در قرآن و دعاها و روایات زیاد به کار گرفته شده است مسائل بسیار مهم و قابل توجهی ارائه شد به خصوص با کمک گرفتن از آیه شریفه‌ای که در سوره مبارکه حشر است **وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** که نیازی به تکرار آن لطائف و اشارات و حقایق نیست، با توجه به

معنای مالکیت که جزء معانی حقیقیه رب است، البته معانی دیگر هم جزء معانی حقیقیه رب است چون در ارتباط با پروردگار عالم معنای مجازی قابل بحث نیست، قابل اثبات نیست، آن جا هر چه هست حق و حقیقت است، به نظر می آید البته زمان ما اصول مظفر هنوز رسم نبود ما در ایام طلبگی در قم کتاب‌هایی را که در رابطه با اصول می‌خواندیم اول معالم بود بعد قوانین بود و در عرض قوانین، رسائل را می‌خواندیم بعد هم دو جلد کفایه را که من در همه این درس‌ها حضور داشتم و معالم اولین کتاب اصولی بود که ما طلبه‌های آن زمان خواندیم قوانین را خیلی

(1) ((اللهوف، سید بن طاووس: 89.

(2) ((التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 19 / 4.

(3) ((بحار الانوار: 218 / 95، باب 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 165

ماهرانه آقای اعتمادی می‌گفتند که الان خانه نشین هستند رسائل و کفایتین را هم در آن زمان بعضی از مراجع فعلی این زمان مخصوصاً مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی می‌گفتند. به خصوص کفایه شان که جزء معتبرترین درس‌های کفایه حوزه بود و من هم خدمت ایشان خواندم، در اصول مظفر در اوائل کتاب که باب متقابلین را بحث می‌کند که يك مصداق این باب متضایفین است یا حقایقی هست که حتماً طرف مقابل دارد و مثل آب و این که جزء باب متضایفین اند حتماً آبوت هست که بنوتی به وجود می‌آید البته وقتی آبوت و بنوت، در طول همدیگر باشد که جزء متضایفین است مثل فوق و تحت، آبوت و بنوت جزء مثال‌هایی که ذکر می‌کند خالق و مخلوق است، مالک و مملوک است، یعنی وقتی ما پروردگار عالم را مالک ببینیم که باید مالک ببینیم، ما سوی الله به طور حتم مملوک این مالک است، چون مالکیت او چه در امر تکوین چه در امر تشریع ذاتی است **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ «1»** یا **لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «2»** یا **بِيَدِهِ مَلَكُوتُ *** ملکوت باید صیغه مبالغه باشد به معنای فرمان رویی و مالکیت است که در آیه مربوط به حضرت ابراهیم هم این مسئله بسیار مهم را مطرح کرده است و **ثُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «3»** که این **ثُرِي** باید از افعال قلوب باشد به معنای آگاهی دادن یعنی ما دانش را، بصیرت را، آگاهی ملکوت سموات و ارض را، به ابراهیم عنایت کردیم، ابراهیم یقینش شد

اگر از افعال قلوب باشد، یقینش شد که يك فرمانروایی بر کل عالم هستی وجود دارد و توحیدش را از همین نُری گرفته است حالا

البته اینجا هم خیلی جای بحث است که این نُری روی حساب تفکر صحیح خودش بوده است، توحید اجباری که نمی شود گفت چون ارزشی ندارد و فَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «4» اگر هدایت اجباری باشد به درد نمی خورد حتماً ابراهیم علیه السلام بر اساس شریعت نوح که دارد و إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ «5» که از آیه استفاده می شود شریعت صحیح نوح به ابراهیم رسیده بود و آن پاکی خودش، خلوص خودش، اندیشه درست خودش، تفکر صحیح خودش، به ملکوت سموات و ارض رسید به توفیق پروردگار و نُری اینجا ابراهیم را نمی توانیم مسلوب الاختیار بدانیم بالاخره نُری یعنی راهش را خدا نشان داد به وسیله شریعت نوح، به وسیله عقلی که داده بود، به وسیله اندیشه حالا کاری ندارم تمام معانی رب نسبت به وجود مقدس او حقیقی است، مالک مالک ذاتی است، مالکیت اش هم فراگیر است، کل شیء مملوک این مالک اند، و مرحوم مظفر در همین جلد اول اصول شان البته می دانید که اصول مرحوم مظفر تلخیصی از کفایه و رسائل به انشاء جدید است می فرماید:

((1) اعراف: 54.

((2) آل عمران: 189.

((3) انعام (6): 75.

((4) انعام (6): 149.

((5) صافات: 83.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 166

متضایفین هیچ گاه در جهت واحد جمع نمی شود خیلی نکته مهمی است هیچ وقت بنوت و ابوت در يك نقطه جمع نمی شود که هم پدر باشد هم پسر هم پسر باشد هم پدر بلکه این ابوت و بنوت در طول همدیگرند این مالکیت از خدا و مملوکیت در طول همدیگرند، هیچ گاه إلى الأبد مملوک در هیچ نقطه ای با مالک جهت واحد پیدا نمی کند، مملوک همیشه

مملوك است، يادش برود، يادش باشد به مملوكيتش اعتنا كند، نكند، عمل كند، عمل نكند، فرمان مولا را ببرد، فرمان مولا را نبرد، تكيه به مولا كند، نكند اين مملوك است در هر صورت و وجود مقدس او هم مالك است لذا شما كلمه معجزين را در معجم فؤاد عبد الباقي بگريد ببينيد چند جا آيه قرآن كلمه معجزين دارد كه تمامش خطاب به مشركين و به كفار است وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ¹ جمله هم اسميه است و دلالت بر ثبوت دارد شما با همه قدرت نمائي تان، نمي توانيد خدا را نسبت به خودتان عاجز كنيد كه از دسترس مالكيّت من و حكومت من بيرون برويد، شما هميشه مملوك من و در اختيار مالكيّت من هستيد پس در دنيا و آخرت روزنه فراري براي مملوك وجود ندارد ولا يمكن الفرار من حكومتك ²

علت اين كه انبياء و اولياء و ائمه طاهرين در دعاها و عبادت هايشان آنقدر به اسم رب تكيه داشته اند همين بود كه اين ها مالكيّت خدا را درك کرده بودند، در همه هستي چه در ظاهر هستي، چه در باطن هستي، مملوكيت خودشان را هم كاملاً حس کرده بودند كه هميشه مملوك اند و بعد هم توجه داشتند كه اين مالك، مربي و مصلح هست، روي اين معنا مالكي كه مربي و مصلح است و اين

مالك مربي و مصلح علمش بي نهايت است، پس فرهنگ اصلاح گري اين مالك و تدبير اين مدبر فوق همه فرهنگ هاست و ابدآ قابل مقايسه با هيچ فرهنگي نيست إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ³ يا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ به تناسب فردا وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً ⁴ كلمه اسلام، كلمه نور، كلمه دين در قرآن مجيد مفرد آمده است رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فقط يك فرهنگ است آن هم فرهنگ خداست، انبياء و ائمه كه خود را به حقيقت مملوك دائمي ميديدند. رب را مالك دائمي ميديدند به اين معنا توجه داشتند كه مملوك بايد مطيع صد در صد مالکش باشد اگر بخواهد معني مملوكيت را ظهور دهد بايد تابع صد در صد مولا باشد، مولاي كه فرهنگش و مصلحتيش و مدبريتش نظير ندارد، فقط اختصاص به خود دارد لذا از باب اين مالك و مملوك صد در صد تسليم و مطيع اوامر و نواهي خدا بودند، چون و چرا هم نداشتند.

يك داستاني را هم لازم است از جلد اول تفسير ابوالفتح رازي نقل كنم كه از قرن هفتم است و قبرش در همين شهر ري است.

(1) انعام (6): 134.

(2) مصباح المتعهد: 844 (دعاي كميل).

(3) آل عمران (3): 19.

(4) مائده (5): 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 167

مرحوم ابوالفتح رازی نقل می کند آن زمانی که خرید و فروش کنیز و غلام رواج داشته است، می گوید: يك نفر آمد بازار غلام فروشان در يك مغازه كه يك غلام بخرد به صاحب مغازه و مالك غلامان گفت: من يك غلام می خواهم گفت: من این چند تا را دارم نگاه كن بین هر کدام را می پسندی بخور و ببر، خریدار آدم زنگی بود، ابوالفتح می گوید: یکی را انتخاب کرد به او گفت: من تو را بخرم بپر چند ساعت برای من کار می کنی مثلاً طبق رسوم آن زمان گفته است 10 ساعت، چه لباسی را می پسندی كه پوشی مثلاً گفته بافت فلان منطقه، چه غذایی می خوری؟ اسم غذا را برده، گفت: نه من نمی خواهم این را، رفت و در يك مغازه دیگر و همین مسئله تکرار شد گفت: نه نمی خواهم، به مغازه سوم كه رسید يك چهره ای را پسندید. گفت: چند ساعت کار می کنی گفت: هر چه مولا امر کند، گفت: چه لباسی را می پوشی، گفت: هر چه مولا عنایت کند. گفت: چه غذایی می خوری؟ گفت: هر چه مولا دهد گفت: این غلام است این غلام است.

هر چه مولا بگوید: نماز بخوان چشم، روزه بگیر چشم، حرام نخور چشم، نگاه به نامحرم نکن چشم، تسلیم پیامبر باش چشم، با اهل ذکر باش چشم، امیرت علی بن ابیطالب باشد نه دیگران چشم، با اهل بیت باش و با قرآن چشم، در هنگام حوادث مثل جنگ ها، مثل داغ ها، مثل مشکلات مالی صابر باش چشم، کنار نعمت ها شاکر باش، این مملوك واقعی است اما من در کنار پروردگار وارد چون و چرا باشم نه آن جا من ذاتاً مملوك هستم اما به هویت مملوكی ام عمل نمی كنم و به حیثیت مملوكی ام عمل نمی كنم.

خیلی عجیب است كه از مدینه تا كربلا كه شش ماه طول کشیده است حضرت حسین 27 رجب از مدینه در آمده اند، شعبان و رمضان و شوال و ذی القعدة و ذی الحجه را در مسیر بودند و در مكه بودند و آمده اند در كربلا چه در مدینه چه در مسیر چه در مكه كراراً

آمده اند و به امام پیشنهاد داده اند نرو، می خواهی بروی این طور برو، می خواهی بروی چه کار كن، شما هم مأمومید شما دارید به امام معصوم درس می دهید، اما در احوالات این 72 نفر كه حالا يك گوشه اندکی از شخصیت شان به طور عام

و چند نفرشان را به طور خاص من در يك رساله مختصر برای محرم نوشته‌ام البته خیلی وقت پیش چاپ شده است به نام با کاروان نور انسان وقتی این 72 نفر را می‌بیند آن‌هایی که از مدینه آمده‌اند، يك عده‌ای از بصره آمده‌اند، يك عده‌ای از مکه، همراه حضرت شده‌اند يك عده هم از کوفه قاجاقی به کربلا آمده‌اند. اهل بصره و کوفه از عجایب انسان هانند یعنی حرکت ابي عبدالله اصلاً این‌ها را آشکار کرد که این‌ها چه سرمایه‌های عظیم معنوی بودند **عند الامتحان يكرم الرجل او يهان «1»** جواهر وجود افراد در ابتلائات پدیدار می‌شود.

إذا ابتلى ابتلاء علم ربه نه الله مالك این مملوك، معلم این مملوك، مصلح این مملوك، مدبر این مملوك، ابتلا به کلمات، کلمات یعنی تمام تکالیف بدنی و مالی و جانی و خانوادگی فائمه مملوك بود که فائمه آنی که در

(1) ((غرالحكم: 10، حدیث 1746.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 168

مقابل مالك قد علم می‌کند **أبدى صفحته للحق هلك «1»** در حقیقت می‌خواهد بگوید نه من مملوك نیستم تو يك مالك، ما هم يك مالك، تو برای خودت، ما هم برای خودمان، بیشتر مردم دنیا در مقابل خدا حرف شان همین است که گفته است به ما امر و نهی کن، ما نماز نمی‌خوانیم، چه کار داری که ما چگونه زندگی کنیم دویست سال است اروپا و امریکا می‌خواهد حاکمیت تشریعی خدا را از زمین جمع کند و شما ببینید مسئولیت شما در این روزگار چقدر سنگین است الان ما به اندازه انبیاء غیر مرسل، غیر اولوالعزم مسئولیت داریم، هر کدام مان، هر نفر مان، در هر کجا که برای سخنرانی، برای منبر، برای وعظ و خطابه می‌رویم باید بدانیم امریکا و اروپا چهار اسبه برای قطع حاکمیت تشریعی خدا بر کل کره زمین می‌تازد و ما هستیم که این حاکمیت را باید حفظ کنیم. خیلی مسئولیت سنگین است.

این 72 نفر که متفرق در کربلا شده‌اند اول که نبودند، اول 17 نفر اهلیت بودند، تعداد اندکی هم یاران حضرت بودند، در مکه اضافه شدند و حتی روز هفتم ذی الحجه با حضرت در آمدند نایستادند، حج به جا بیاورند یعنی محرم هم نشدند که به غلط هم حتی منبری‌های قدیم زیاد می‌گفتند مداحان هم می‌گویند، حش را بعداً به عمره تبدیل کرد، ایشان اصلاً محرم به حج تمتع نشدند که بدل به عمره کنند، احرام حج تمتع برای روز نهم است که ایشان محرم نشدند و هفتم آمدند بیرون، آن‌هایی که از مکه پیوستند، آن‌هایی که از بصره آمدند، در راه به ایشان پیوستند آن‌هایی که در کوفه از روز دوم

محرم تا عصر تاسوعا آمدند يك نفر از بصری‌ها از بصره آمدند 4 بعد از ظهر عاشورا رسید کربلا که حضرت شهید شده بود ولی برنگشت و جنگ کرد و کنار ابی عبدالله

شهید شد یعنی این‌ها آنقدر روشن بین بودند نگویند که حالا که کار تمام شده است ما هم مسئولیتی نداریم، مسئولیت همیشه هست، درگیر شدید شد با دشمن و کنار ابی عبدالله شهید شد که اسمش را وجود مبارک امام زمان هم در زیارت ناحیه آورده‌اند، این‌ها از مکه، از مدینه، از بصره از کوفه حتی يك نفر از ایشان به ابی عبدالله نگفت: حسین جان! آیا این جنگ نابرابر که ما 72 نفر که آن‌ها سی هزار نفر حداقل، 70 هزار نفر هم نوشته‌اند.

این هفتاد و دو نفر چقدر مملوکیت شان پیش خودشان محفوظ بوده است که کار امام را خدایی می‌دانستند ابداً نیامدند از حضرت بپرسند آقا 72 نفر در مقابل سی هزار نفر، هیچ عقلی شروع این جنگ را، قبول نمی‌کند، اما همه این‌ها تسلیم خلیفه الله و ولی الله بودند که تسلیم به پیامبر و ائمه، تسلیم به پروردگار است، آنی که مالکیت خدا و مملوکیت خود را مثل خورشید در قلب خود می‌بیند و برای حفظ این مملوکیت و زخم نخوردن اوامر و نواهی مولا را اطاعت می‌کند این یقیناً اهل نجات است، در مقابل مولایی چون پروردگار که اوصافش در دعای جوشن کبیر است یا در دو هزار

(1) نَجِّ البُلَاغَة: حکمت 188.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 169

آیه قرآن است چون و چرا معنی ندارد آن‌هایی که می‌گفتند تعبد داشته باشید من فکر می‌کنم بر اساس این مقدماتی است که بیان شد، تعبد، بر اساس همین توضیحات است سوره بقره آیه 131 درباره ابراهیم است **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ** نه، **إِذْ قَالَ** الله ببینید عنایت داشته باشید، استخدام کلمات در قرآن معجزه است یعنی این که چه نامی از نام‌های پروردگار باید در این متن به کار گرفته شود، خیلی عنایت شده است در این زمینه در ترکیب آیات **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ**، ضمیر هو به ابراهیم بر می‌گردد ربی که می‌شناخت مالک، مصلح و مدبرش است، آن مالکی که الرحمن الرحیم است **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** **الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** چون هر دو صفت رب است آن مالکی که رحمان و رحیم است، آن مالکی که علم بی‌نهایت است، آن مالکی که مصلحت عبد را می‌خواهد، آن مالکی که رشد و تربیت و کمال عبد را می‌خواهد، آن زمان به هر زبانی که خدا با ابراهیم حرف زده است حالا چه زبانی بوده است، نمی‌دانم بالاخره ابراهیم در آن زبان همین کلمه رب به گوش او

خورده است، یعنی توجه دارد به او می دهد، مملوك من، مالك رحمان و رحيم ات، مالك مُصْلِحَت، مالك مدبرِت، تو را دارد دعوت می کند البته این طور آیات برای ما که شنونده هستیم واقعاً حالت عشق را در ما زنده می کند حالا انبیاء که می شنیدند این گفته ها را از پروردگار، دیگر واقعاً در اوج عشق و فناء فی الله قرار می گرفتند.

آیات و حال انبیاء و خطاب و به کار گرفتن نوع کلمات عجیب است و نهایتاً این ها را واقعاً به فناء فی الله رساند، بی هوش نشدند، مدهوش شدند.

عاشق و معشوق ز يك مصدرند شاهد عينيت يكدیگرند

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَصْلُ این ابتدای کار ابراهیم است، این مال ایام جوانی ابراهیم است، با توجه به آثار ربوبیت در ذات حق و با توجه به ایمان و اخلاق و اعمال که در فرهنگ این رب صحیح ظهور می کند و درست ظهور می کند و با توجه به معرفت ابراهیم، به

وجود مالك و مملوكیت خود، يك بار دعوتش کرده است إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قال با زبان نبوده است چون قال با زبان ما هزاران بار تا حالا گفته ایم، چقدر ما شب احیا برای خودمان توبه کرده ایم و توبه شکسته ایم، این قَالَ مال وجود ابراهیم است یعنی همه سلول ها، همه خون، همه گوشت، همانی که حضرت زهرا با شنیدن اذان بلال فرمود که گوشت من، پوست من، خون من، رگ و پی من و موی من، همه شهادت به وحدانیت خدا می دهند نه زبان تنها و همین را زین العابدین علیه السلام در شام فرمودند.

این قال یعنی همه وجود من چرا؟ من به چه دلیل می گویم، به دلیل این آیه شریفه که درباره ابراهیم می گوید: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «1» وجه این جا به معنای موجودیت وجود است نه قیافه

(1) انعام: (79).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 170

تَنهَا لَيْسَ الْإِبْرَ أَنْ تُؤَلُّوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ «1» نه سر شما را نمی خواهیم، رو به قبله بچرخانید، وجودتان را بیاورید رو به من، سر را گرداندن که یهودی ها و مسیحی ها هم در کلیساها می گرداند، وَجْهٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ «2» یعنی

شخصیت‌هایی در قیامت شاد و زنده و تر و تازه‌اند **قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** یعنی قلبش یعنی مغزش یعنی سلول‌هایش، جواب ابراهیم در مقابل این دعوت این بود، آن هم ببینید خدا رب را به کار گرفت، ابراهیم هم کلمه رب را به کار گرفتند. **أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** یعنی مالک من، مالک دنیا و آخرت من، شفاعت من، چون تو مالکی هستی که حکیمانه و عالمانه همه کاره من هستی، لازم است من مملوک برای رشد، برای تربیت، برای سعادت دنیا و آخرت، تسلیم تو شوم.

تفسیر قرآن جلسه سی و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

تمام معانی نسبت به پروردگار استعمال حقیقی دارد چون استعمال مجازی در حد حضرت او معقول نیست مثل معنای مالک، مدبر، مصلح، مربی، اگر نسبت به این معانی درک واقعی شود یعنی در باطن لمس و حس شود که در هنگام قرائت نماز در حقیقت انسان با زبانش باطن خود را بیان کند آن نماز قطعاً يك نماز جامع و کاملی خواهد بود، بازی با الفاظ نیست بلکه اعلام حقیقت است، نمونه این دو مرحله بازی با زبان یا اعلان حقیقت در یکی از آیات سوره مبارکه حجرات بیان شده است و خداوند خیلی صریح و بی پرده می‌فرماید: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا «3»** عرب آمده‌اند به عنوان يك امر باطنی قرار داده‌اند در حالی که این آمنا اعلام از کیفیت باطن و حال باطن نبوده و حضرت خبیر علیم رد شان می‌کند و **لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** بگوئید ما شهادت به توحید و رسالت را به زبان جاری کردیم این قابل قبول است که شما زبانتان فقط در این زمینه وارد میدان شده است که آثاری هم ندارد، همه آثار حقیقی مال آن شکل‌گیری باطن است، مال آن سیرت است،

ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم و لكن ينظر قلوبكم و اعمالكم «4»

این گفتار پیامبر عظیم الشان اسلام است، علت اینکه **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا** را رد می‌کند چون ایمان يك امر قلبی است، اسلام می‌تواند هم قلبی باشد و هم می‌تواند در ظاهر و زبان باشد و **لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ «5»**. با دقت در این بحث و آن روایاتی که در کتب معتبره ما نقل شده است، عید شروع می‌کند به نماز خواندن پروردگار عالم هم در حال نماز عید، عید را تکذیب می‌کند، یعنی می‌گوید این حرف‌هایی که می‌زنی دروغ است، این الرحمن الرحیم تو دروغ است، این الحمد لله

(1) بقره (2): 177.

(2) غاشیه: 8.

(3) حجرات: 14.

(4) مستدرک الوسائل: 11/ 264، باب 20، حدیث 12951.

(5) حجرات: 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 171

تو دروغ است، این مالک یوم الدین اهدنا الصراط المستقیم تو دروغ است، چون دارد با زبانش با الفاظ عربی بازی می کند و قلبش اصلاً در این حوزه نیست، می گوید رب العالمین اما خودش را مالک می داند در حالی که يك مالک در عالم بیشتر وجود ندارد، زیباترینش این است که ما به آیه شریفه سوره مبارکه حدید تکیه کنیم **أَتَقِفُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُتَخَلِّفِينَ فِيهِ** «1» شما چه ملکیتی دارید نسبت به اموالتان که می گویم خمس بدهید می گوید: نه، می گویم: زکات می گوید: نه، می گویم: انفاق می گوید: نمی دهیم، این اخلاق قارون است که به او گفتند حق واجب شرعی را از اموالت بیرون کن، پاسخ داد **أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي** من این پول را با دانش خودم به دست آوردم کسی حق ندارد نسبت به مال من به من امر کند اگر این

معانی لمس شود یعنی مالک بودن حق با دل لمس شود دیگر انسان در مقابل خدای متعال گردنکشی نمی کند.

بعضی از قواعد علم فلسفه را وقتی که ما میخواندیم خیلی کاربرد عامش را توجه نداشتیم و یا به ما توجه نمی دادند بعضی از قواعد فلسفه و حکمت واقعاً زیباست مثل همین قاعده اتحاد عاقل و معقول، یعنی من که عقل دارم و عاقلم و چیزی که می فهمم او معقول من است اگر به دایره اتحاد هم برسد که من واقعاً مالکیت حضرت حق و مملوکیست خودم را به نحو اتحاد با قلبم لمس کنم این آثار عجیبی دارد یکی از آثارش همانی که در آیه شریفه بیان شده است، ببینید چقدر غصه های آدم را کم می کند، چقدر اندوه آدم را کم می کند وقتی من مملوک بودن خود را لمس کنم و مالک بودن حق را لمس کنم و

هر دو برانهم هم حقیقت داشته باشد و دیگر با دلم اتحاد پیدا کند یعنی اصلاً هیچ چیز جز خدا لمس نشود، العبد و ما فی یدہ کان لمولاه

آن قاعده هم خیلی جالب است لکیلاً تأسوا علی ما فاتکم «2» مگر مال خودت بوده است که بنشین و غصه بخوری تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ روزگار با همه چیزش می چرخد، یك جا ثابت نیست یك روز پیش شماس، یك روز پیش همسایه، یك روز نون پیش شماس و یك روز پیش همسایه است، یك روز ملك پیش توست و یك روز پیش همسایه است و یك روز پیش یکی دیگر است، وقتی مملوك بودن خود را بفهمم، و مالك بودن او را بفهمم یك اثرش این است لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ فرح یعنی خوشحالی همراه با غرور، قبلاً عرضم کردم که من شخصاً بودن لغات مترادف در قرآن را قبول ندارم و در روایات هم قبول ندارم یعنی هر کجا کلمه فرح ذکر شده است یعنی خوشحالی همراه با غرور، هر کجا لغت سرور آمده یا بشارت و استبشار دیگر آن جا بار منفی ندارد، لذا آیاتی که کلمه فرح را ذکر کرده است اغلب درباره ملت های طغیانگر آمده است كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ «3» یعنی خوشحالی همراه با غرور

(1) حدید: 7.

(2) حدید: 23.

(3) مؤمنون: 53.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 172

البته نوعی خوشحالی که اصل و ریشه ندارد و یك خوشحالی خیالی است اما در مورد رضوان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا* عنه این یك امر مثبت الهی است. البته از طرف ما نسبت به پروردگار هیچ غروری هم نیست ولی در رضایت من الله، خود این رضایت من الله را، آن کسی که بحث مالك و مملوك را خیلی خوب فهمیده است می داند تمام زمینه رضایت مال خود حضرت حق است و به توفیق من الله ایجاد می شود یعنی به اینجا رسیده ام که مقام رضایت از خدا را به دست بیاورم و کم هستند مردمی که این گونه باشند و علتش هم واقعاً عدم معرفت نسبت به خدا است.

من يك وقتى از افلاطون سخنى را شنيدم كه فساد، زمانى در عالم نخواهد بود كه همه عالم باشند. من مى گفتم كه مردم عالم به ضرر سيگار و قليان و ترياك هستند اما باز هم مى كشند اين علمى كه افلاطون مى گويد چيست؟ اين علم، علم لمسى است، علم باور است،

من وقتى مالکيت او را باور كنم و هر مالکى را نفى كنم از طريق الحمد هم مى توانم نفى كنم، چون حمد بر اختيارى واقع مى شود، عالمن هم مضاف اليه رب است، از او كسب تربيت و مالکيت مى كند مملوكيتم را خوب مى فهمم حالا اگر خانه ام ده ميليون قيمتش پائين آمده است، و يا 500 هزار تومان گم کرده ام و يا 500 هزار تومان من بدست آوردم، چه كارام كه خوشحال شوم يا بدحال شوم مگر اين مال من است **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ** بالاخره اين آيه بايد در يك نفر تحقق عيني پيدا كند؟ يعنى بالاخره خدا اين را طلب مى كند لكيلا يعنى براى اين كه براى از دست رفته ها تأسف نخوريد و براى آنچه كه بدست آمده هم خوشحالى همراه با غرور پيدا نكنيد، خوشحالم كه مولای من به من نعمت داده است و راه خرجش را هم برايم بيان کرده است و بد حال هم نيستم كه از من گرفته است **الهي رضى بقضائك صبراً على بلائك** پس بدحال نيستم يعنى حال منفي به من دست نداده است كه در باطن يا ظاهر به فعل پروردگار عالم ايرادى داشته باشم ولى اين افراد كم هستند چون اهل معرفت كم هستند من در دوره عمرم مورد اين **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ** را كم ديده ام، فقط يك بار يك كسى را در تهران ديدم كه يك سالن بزرگى چلوکبابى در دل بازار تهران داشت عجيب هم مشترى داشت، پيرمردى بود كه محاسن سپيدى داشت و با پالتو بود و هميشه يك عبا هم زير بغلش بود و سواد هم نداشت، يك تابلوى بزرگ هم در چلوکبابى زده بود نسيه داده مى شود حتى به شما، ولى اين پيرمرد خيلى مشكل حل كن بود، به قول اميرالمؤمنين هنوز نرسيده ايم به آن ويژگى كه در خطبه 86 نهج البلاغه آمده كه مى فرمايد: **صار من مفاتيح أبواب الهدى (1)** يعنى وجودش يك كليد گشايش براى همه باشد چه در تحصيل علم، چه در تعقل، چه در اندیشه و چه در زندگى، تا در زندگى مغبون نباشد و رد شود و بگردد كه در اين گردیدن در قرآن و دعاها و روايات وارد شده است صار با صداد است از افعال قلوب است **مفاتيح أبواب الهدى** با اين كه سواد نداشت ولى واقعاً مفاتيح شد، يکى مى آمد

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

می گفت: چلوخورشت می خواهم. حتماً می آمد يك لقمه کباب برگ یا کوبیده می گذاشت در دهانش می گفت: آقا من دیروز این جا چلوکباب خوردم امروز هوس کردم خورشت بخورم، گفت: ممکن است چشمت به بغل دستی افتاده باشد از کباب برگ خورشت آمده باشد، این لقمه را بخور که فردای قیامت من گیر نباشم، نگویند سر میزها یکی هوس داشت و تو به او بی توجهی کردی، شاگردان بازار هم که می آمدند غذا می خریدند يك لقمه از آن غذا را چرب تر از آنی که فروخته بود در دهان شاگرد می گذاشت، البته نمونه این ها دیگر نیست، کم شده اند، مردم در مسئله پول دچار اخلاق یهود شده اند يهود يك قوم حس گرای بی نظیری هست، شدید حس گرا هستند، من در تفسیری که دارم می نویسم پنج جلدش هم تمام شده است البته آماده برای چاپ نشده است به اولین آیه مربوط به یهود که رسیدم آنجا برآم کشف شد که این ها انقدر در حس گرایی

افراطی بودند که يك بار از اول تا آخر قرآن نیامده است که به پیامبران شان گفته باشند نبی همه جا گفته اند موسی یعنی انگار آن نبوت واقعی را قبول نکرده بودند، آن وقت در مسئله مادی گری در قرآن می بینید که پروردگار می فرماید هر کدامشان **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ** دلشان می خواهد هزار سال در این دنیا بمانند و يك اعتقادات سخیف و باطلی هم برای خودشان ساخته اند که خودشان را آرام نگه دارند و مرتکب هر گناهی می شوند و بعد می گویند اگر قیامت ما را ببرند جهنم **أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ*** است یعنی دو سه روز است، انگار این ها نخست وزیر پروردگار هستند و این ها دارند برای حکومت پروردگار تنظیم برنامه می کنند، در مسأله پول هم که می بینید، یهود جهانی، تمام این جنایاتی که مرتکب می شود برای دلار و پول است و علت دیگری ندارد در ایران ما هم اخلاق درصد بالایی از مردم نسبت به پول اخلاق یهود شده است پول را برای خودشان می خواهند، کم هستند کسانی که برای دیگران بخواهند اگر تمام شیعه در ایران و یا فقط تهران خمس خود را می دادند به هر طلبه ای در قم و در شهرهای دیگر هر ماه بالای يك میلیون تومان می رسید، ما در منبرهای خودمان می بینیم گاهی از ده دوازده هزار نفری که شرکت می کنند، در يك ماه بیست نفر برای خمس مراجعه می کنند آن هم دانه درشت شان دو سه تاست بقیه دانه ریز هستند و پول به درد بخوری برای مراجع نمی دهند این اخلاق یهود است که در این اخلاق آدم، هم حرص می شود، هم بخیل، یعنی دو بیماری پیدا می کند **إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا «1»** دو بیماری سخت روانی پدیدار می شود یکی حرص است برای به دست آوردن و دیگری بخل برای نپرداختن حقوق، آن پیرمرد صبح داشت می رفت طرف چلوکبابی اش يك کسی آمد به او گفت: سیم های کهنه برق در بازار نیمه شب گذشته جرقه زده است و در آن منطقه همه چوب فروش و صندوق ساز بودند، جرقه برق به این تخته ها افتاده و چلوکبابی هم در دل چوب فروش ها بود، سقف خودش هم شیروانی و چوبی بوده، شیروانی کل ساختمان تبدیل به خاکستر شده است و بعد

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 174

از مهار شدن آتش اصلاً نفرت نگاه کند و همان جا خبر را که شنید و یقین کرد، آمد در مسجد جامع بازار تهران که نزدیک مغازه اش بود دو رکعت نماز خواند سجده کرد به پروردگار گفت: دیدی عمر من دارد تمام می شود، می خواستی مرا از دنیا بدون تعلق خاطر ببری و سوزاندن این سالن چلوکبابی با کل اثاث هایش اگر ذره ای تعلق قلبی در من بود پاك كردی و من این پاك کردن را نمی توانم شکر کنم همین طوری از من قبول کن شاکرم و برگشت خانه و بعد از مدت کمی هم از دنیا رفت.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ از آثار فهم رب است ربی که متضایف است یعنی از آثار فهم این معنا مالکیت او و مملوکیّت خودمان است البته اگر لمس کنیم، اما در مورد آثار معنای مربیگری چون این است که تمام مکتبها را نفی می کند تنها فرهنگ تربیتی او را

می پذیرد یعنی دیگر گول این 200، 300 اسم را نمی خورم و شوکت شاهان و کاخ داران و ریاست ریاست داران برایم چشم پر کن نیست، اصلاً برایم با آن خانه گلی وسط زمین کشاورزی در دورترین روستا فرقی نمی کنند، چشمم را پر نمی کنند و اگر بنا باشد چشمم را پر کند با کاخ هستی خدا چشمم پر می شود که تازه این کاخ هستی را پروردگار در حدیث قدسی اعلام کرده است به اندازه بال مگس نزد من نمود ندارد، یعنی آدم راحت زندگی می کند، آدم با آرامش زندگی می کند، آدم دیر مریض می شود و اگر هم مریض شود ممکن است با غذای بدی باشد و مریضی اش مربوط به استرس و بیماری های اخلاقی و این حرفها نیست. شما سلیمان پیامبر را در سوره نمل ببینید رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ من دوست ندارم فقط شکر نعمتهایی که به خودم دادی شکر کنم؛ من دوست دارم برای دیگران هم شکر کنم، نعمتی که به دیگران هم دادی شکرش را من به جا بیاورم این صریح قرآن است أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ یعنی برای بچه های والدین را هم می گیرد چون آنها نعمت را خرج بچه ها می کردند اصلاً با فهم معنای مالک و مملوک جا برای حسد نمی ماند من به که حسد بورزم آن هم یکی مملوک است برای من که هر چه دارم برای خداست به او ربطی ندارد، گرفتار حرص نمی شوم، گرفتار بخل نمی شوم، گرفتار این اسم های پوک و دهان پر کن نمی شوم چون اینها برای این که دهان مردم و گوش مردم دنیا را پر کنند انگ علمی به مکتبهای

شان زده‌اند یعنی ژست علمی هم به خود گرفته‌اند. در حالی که همه نامردها متعلم‌اند ولی خود را جای معلم قرار داده‌اند یعنی کاری که بعد از مرگ پیامبر اتفاق افتاد که خطرناک‌ترین کار بود که جای امام و مأموم را عوض کردند یعنی مأموم را آوردند جای امام و امام را آوردند جای مأموم که زخمش تا الان علاج نشده است و علاج هم نمی‌شود حالا امام زمان هم بیاید زخم خورده‌ای که بعد از سقیفه تا حالا با دین ساختگی سقیفه و بنی امیه که بت پرستی مدرن بوده است اگر بت هبل و عزی را نیاوردند وسط، يك دینی را مطابق با مذاق خودشان، با حفظ خودشان، ساختند که همان بت پرستی بود ولی به شکل مدرن‌اش، حالا امام عصر هم بیاید عدالت را برپا کند آن‌هایی که با بت پرستی مدرن مردند و این بت پرستی هم ساختش در کارخانه سقیفه بود و بعد بنی امیه و بنی عباس این کارخانه را

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 175

گسترش دادند، تا رسید به حکومت‌های الان که مدرن ترش کردند، این را چطور می‌شود علاج کرد، این همانی است که حضرت زهرا فرمود: زخمی که به این شتر تاریخ زدید خوب شدنی نیست، فهم مالك و مملوك می‌بینید آدم را چه کار می‌کند به پیامبر می‌گوید: اعلام کن چه چیزی را اعلام کند، همان هویتی که در آن هست، خدا که ظاهر و باطن را خبر دارد، برای پیامبر می‌گوید به کل مردم تاریخ اعلام کن انّ تأکید هم دارد با حروف مشبیه بالفعل را بعد از قل که کسره می‌گیرد قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي خود مردن اختیاری نیست، اما وقتی دارم می‌میرم می‌فهمم که دارم می‌میرم، همان وقت مرگم را بر این اساس دارم قبول می‌کنم إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ لَمْ اختصاص است یعنی هر مالکی را که شما ساختید من مملوك می‌بینم

این مالك در ذهن شما مالك قلابی است، مملوك هر فرهنگی را که شما ساختید باطل می‌دانم چون فرهنگ سازی وقف حریم کبریا است، او باید دین و راه ارائه دهد سایر عباداتم نسك يك معنی عامی دارد بعضی می‌گویند: مناسك حج است ولی عبادت هر قومی را خدا می‌گوید نسك، کل عبادات را، صلاه را هم ذکر کرده است، این عام بعد از خاص است چون خیلی ارزش و اهمیت دارد که از نسك، صلاه را بیان کرده و ذکر خاص کرده است و محیای کل حیات با آثاری که دارد، دیگر خنده دارد، گریه دارد، خوردن دارد، ازدواج دارد، بچه دار شدن دارد و مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «1» یعنی بدانید که کل امور ما به کجا وصل است ما مملوکیم او مالك ماست، ما و هرچه در اختیار مان است، حتی کارهایمان، نمازمان، نسك مان، محیای مان، مامان، فدای رب العالمین، هدیه رب العالمین اگر لام ملکیت هم بگیریم لله را که مال رَبِّ الْعَالَمِينَ این دریافت انبیاء و ائمه طاهرین است. و این آثار این دریافت است ما يك مقدار بیشتر دقت کنیم واقعاً 99% را مشرك می‌بینیم، حالا به قول قدیمی‌ها هم، اگر رحمت خدا قیامت چاره‌ای کند و الا اگر خدا بخواهد مثل این درس‌هایی که ما داریم موشکافی در این امور کند، بهشت خیلی خلوت می‌ماند، فقط انبیاء باید بروند و ائمه از این رو، بالاخره به يك

شکلی این گناهان حالی و اعتقادی را هم می بخشد، البته ما خیلی وظیفه مان در پاك سازی درون مردم سنگین است، از این رو در ایام تبلیغی بیش از مباحث اجتماعی و تاریخی، يك مقدار هم واقعاً با دلسوزی در این ایام، در مقام پاکسازی شرکی که در مردم لانه دارد و جا هم خشك کرده است برآییم که مردم یکپارچه موحد شوند، این آیه را برای مردم توضیح دقیق دهیم.

تفسیر قرآن جلسه سی و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

(1) انعام: 62.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 176

برای آغاز از مقام ربوبیت حضرت حق که قرآن هم به همین هدف نازل شده **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** که هدی در این آیه شریفه مصدر هست و معنی آن این است که سراسر قرآن مجید هدایت است.

باید به تمام معانی رب تکیه و توجه کرد. يك توجه قلبی، اعتقادی، ایمانی. به عبارت دیگر، این معانی باید با دل لمس شود که نگاه انسان به پروردگار عالم مالك واحد باشد که در این زمینه تحقق توحید در قلب ظهور کند که يك مالك بیشتر در این عالم نیست ماسوی الله مملوك این مالکند.

معنای دیگر ربّ مربی است یعنی يك فرهنگ جامع تربیتی کامل در این عالم بیشتر نیست و آن اسلام حضرت حق است **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ** در سوره انعام آیه 153 می گوید **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ** جمع می باشد یعنی هر چی فرهنگ غیر فرهنگ خداست. **فَتَفَرَّقَ بِكُم**. حزب، حزبتان می کند و گروه و گروهتان می کند که نتیجه این دسته و گروه گروه شدن هم این است که مقابل هم صف آرایی می کنند که نمونه کوچک آن در بخش سیاست در کشور خودمان می بینیم. در بخش فرهنگی يك مصلح بیشتر در عالم نیست و آن خداست. که البته با نبوت انبیاء و نزول کتب، اصلاحگری می کند، بقیه آن افساد و فساد و مفسد است.

توجه به این حقیقت هم در کنار کلمه رب که از امور متضایفه باید دانست که مالک مملوک دارد، خالق مخلوق دارد، مصلح مصلح دارد، مربی مربا دارد. تمام سلامت فکر انبیاء و اخلاق انبیاء و عمل انبیاء و روش انبیاء و ائمه طاهرین (ع) مال همین توجه اعتقادی و ایمانی آنها به مفهوم رب بوده در همه زمینه‌ها که در حق پروردگار مهربان عالم به طور حقیقی استعمال می‌شود نه به صورت مجازی. و نسبت به خودشان که تنها در این عالم او را مالک و مصلح مدبر خالق و مربی می‌دیدند و خود را مملوک این مالک و مخلوق این خالق و لایق تربیت مربی‌گیری وجود مقدس او می‌دانستند لذا هیچ راهی غیر از راه رب را طی نکردند و ملاحظه کردید در بعثتشان لبه تیز مبارزه ایشان با فرهنگهای ساخته شده و با بت پرستیها و با شرك و با كفر و با فساد بوده که همه اینها نتیجه این بوده که جامعه‌ها مالک واقعی را نمی‌دیدند و مملوک بودن خودشان را هم نمی‌دیدند یعنی از دو جهت غفلت داشتند: یکی جهت ربوبیت حق و یکی هم جهت مملوکیت خودشان. طبل آزادی می‌زدند وقتی مالک را نمی‌دیدند می‌گفتند: ما آزادی داریم ما استقلال داریم ولی انبیاء الهی می‌گفتند: ما عبدیم، ائمه طاهرین می‌گفتند: ما عبدیم، می‌گفتند: **انت المالك و انا المملوك**. به همین خاطر هم کتاب خدا در تمام زمینه‌های زندگی، آنچه را از انبیاء و اولیاء الهی نقل می‌کند، در اتصال به ربوبیت نقل می‌کند تمام فسادها از همین ناشی می‌شده که مفسدین از این حوزه خودشان را خارج کرده بودند، از حوزه ربوبیت خارج نبودند، الله را قبول داشتند ولی توحید ربوبی نداشتند **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ***. اما بحث فرهنگی که پیش می‌آمد تابع فرهنگ فرعون و عمرو و شداد بودند یا الان عده‌ای تابع فرهنگ بودا و عده‌ای هم تابع امپریالیسمی و عده‌ای کمونیستی و اسمهای متعدد که در دنیا

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 177

هست، این بردگی به خاطر غفلت از مالکیت خدا و مملوکیت خود **فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** این که خود را فراموش کردند که مملوکند همه کارخانه تولید فساد شدند اما آنهایی که یافته بودند مالک بودن خدا را و مملوک بودن خود را، حاضر نبودند در هیچ زمینه‌ای تحت تصرف چیزی باشند جز خدا.

حالا این آیات را دقت بفرمایید. نوح به مردم می‌گوید.

اعراف آیه 61 **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ** اینکه همین جوری می‌گویند من آدم گمراهی هستم دلیلی که نداری، ولی در من هیچ گمراهی وجود ندارد و لکن اگر می‌خواهید بدانید من چکاره‌ام می‌فرماید: رسول من رب العالمین. خیلی جالب است نوح می‌گوید: از طرف رب العالمین فرستاده شدم. من را کسی فرستاده که مالک جهانیان است، مربی جهانیان است؛ مدبر جهانیان است، مصلح جهانیان است. ببیند من می‌خواهم شما را از چه مهلکه‌ای نجات بدهم و به چه منبع خیر دائمی

وصلتان بکنم. کارم این است **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي ***. رسالات جمع است به معنی پیامهاست. آمدم که پیامهای این مالک و مربی را، این مصلح و مدبر را، این مالکی که ارحم الراحمین است به شما برسانم.

باز سوره اعراف آیه (104) **وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. که همان معانی که در مورد نوح که گفته شد در این آیه هم باید گفته شود، ببینید چنیش کلمات چقدر معجزه آمیز است که اینجا باید رب به کار گرفته شود و به کار گرفته شده.

یونس آیه 37 **وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ**. این که می‌نشینید و می‌گویید قرآن يك دروغ ساختگی هست که به خدا چسبانند. نه این دروغ ساختگی نیست، **وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ** این کتابی است که تمام کتابهای گذشته را تصدیق می‌کند **وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ**. شرحی بر همه نازل شده‌های قبل است. **لَا رَيْبَ فِيهِ** جنس شك در این نیست. لا لای نفی جنس است.

لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. شکی نیست که این کتاب از طرف مالک و مدبر و مصلح و مربی، جهانیان است. این نسخه تربیتی خداست این فرهنگ تربیتی پروردگار عالم است.

سوره مریم آیه 65 عرض کردم همه شئون انبیاء و غیر انبیاء در قرآن به رب تکیه داده شده **رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا**. مالک همه آسمانها و زمین و هر چه بین آسمانها و زمین است. خالق و مربی و مصلح همه هست. بر این اساس به خاطر فاء جمله بعد است که فاء تفریع است حالا که روشن است او رب السموات و الارض و ما بینهماست **فَاعْبُدْهُ**. فقط او را عبادت کن چون همه کاره اوست. منشاء، مبدا، معین، مصور، که همه اینها در ربوبیت او هست **وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ**. واصطبر، که صبر در اینجا در باب افتعال رفته **وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ**. بایست. از فضای بندگی پروردگار تکان نخور. یعنی وقتی او رب السموات

والارض و ما بینهماست هزاران فرهنگ هم که در مقابلهت قد علم کنند هزاران اسم که قد علم کنند، از عبادت جدا نشو.

وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا برای وجود مقدس او از نظر معانی حقیقی هم نامی، خبری، داری، بشود به کسی گفت الله و خالق و رب مطلقا.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 178

چه سؤال جالبی؟ سؤالی که يك پاسخ بیشتر ندارد. نه. هم نام او در معانی آن نامها و در آثار آن نامها در عالم وجود ندارد.

آیه 70 طه داستان به سجده افتادن جادوگران را مطرح کرده. آنها خیلی دقیق رب را فهمیدند. یعنی مالك مدبر متصرف مصلح را خیلی خوب می فهمیدند با ابزار جادویی خودشان؛ زیرا اینها چیزی را دیدند، که دیدند هان! این جنبه طبیعی و بشری و فرهنگ انسانی و جنبه تصرفات مخلوقی ندارد. اینها این چوب دستی را در دست موسی دیدند چوب را انداخت روی زمین تبدیل به **حیه تسعی**. مار عظیم پر شتابی شد زنده، جاندار، با شعور و يك تپه کامل ابزار ساحران را يك لقمه کرد و فرو داد و بلعید. و بعد هم موسی آمد دست گذاشت او را گرفت همان چوب شد با همان طول با همان وزن، هیچی هم به او اضافه نشده بود، حتی چوب يك خورده شکم نیاورده بود حالا چند تن ابزار سحره را بلعیده بود **فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سِحْرَهُمْ**. **قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى** اینجا معلوم میشود پای يك مالك يك مدبر و يك مصلح، يك متصرف در کار هست که همه ما را و فرعون و فرعونیان از حوزه مربیگری او فرار کردیم، عالمانه گفتند: **آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى** شدید هم تهدید شدند. و **فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ** من دارتان می کشم دست و پاهیتان را راست و چپ قطع می کنم، آن مالکیت و مدیریت را و مملوکیست خود و اشیاء را واقعا لمس کردند، گفتند: **فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ** هر کاری می خواهی، بکن. ما از این رب برگشتی نداریم ما نه پولت را خواستیم، نه مقامات را، نه تشویقات را ابدًا.

آیات دیگر. **رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ. رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ*. رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ*** هر کدام در جای خود معانی وسیعی دارد. **رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ*** **رَبُّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ رَبُّ هَذَا الْبَيْتِ رَبُّ الْفَلَقِ** رب الناس آیات می خواهد بگوید مالکیت من را ببینید و همه جا مملوکیست مخلوق را ببینید. هیچکس نیست و هیچی نیستید، همه تحت تصرف من هستید. همه مملوک من هستید. يك راه نجات برای شما می ماند که من را عبادت کنید.

يك وقت يك جوان آمد پیش من و گفت من به آفریده شدن خودم راضی نیستم. بهش گفتم راضی به آفریده شدن خودت نیستی دلت می خواهد به روزگاری که نبودی برگردی. **لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً** می خواهی، به عدم برگردی؟ گفت: بله. گفتم اگر تا قیامت دعا بکنی خدا بنا ندارد این دعا را مستجاب کند. تو را بر نمی گردانند به عقب. اینجا هم برای همیشه متوقف نمی کند، لحظه به لحظه تو را به سوی جلو حرکت می دهد. دعا بکنی که من را آزاد بگذارد. هر کاری دلم می خواهد بکنم، جهنم من را نبر، می برد، این که نمی شود. راه سوم: اینکه کلام پروردگار را گوش بدهی تا او نیز تو را بهشت ببرد اگر نجات می خواهی. این آیات می گوید: ربوبیت او همه جا

حاکم است، مالکیت او همه جا حاکم است، مدیریت او همه جا حاکم است، مملوکیست کل مخلوقات هم همه جا ثابت است. در هر صورت ما میدان گردنکشی و معصیت که آثار آن به ما برنگردد نداریم.

وقد يطلق من دون اضافه و تقيد شى گاهى كلمه رب را ما آزاد از همه چيز مى بينيم، رب است، الف و لام ندارد، چه معنای از اين رب بگيريم. **فیراد مطلق التربه من جميع الجهات** در اینجا رب معنای تربیت دارد از جميع جهات. تربیت تکوینی، تربیت تشریعی، تربیت جسمی، تربیت روحی، مثل این آیات **کما فی بلده طیبه و رب الغفور سلام قولاً من رب رحیم** **أَغْيَرَ اللَّهُ ابْنِي رَبًّا** من را دعوت می کنی ای قوم، ربی غیر خدا را انتخاب نکنم. اصلاً ربی غیر خدا وجود ندارد که، من انتخاب بکنم؟

ببیند اینجا رب مطلق ذکر شده. **أَغْيَرَ اللَّهُ ابْنِي رَبًّا «1»** همه مرعوبند. يك رب فقط وجود دارد. شما می گوید غیر او يك رب دیگری انتخاب كن. البته خیلی دور نمایی بحث شد، لطائف و دقائق کنار رب بسیار است.

کلمه عالمین را چند جور معنا کرده اند گاهی صنفی معنی کردند عالمین، یعنی عالم نباتات، عالم جن، عالم انس، عالم حیوان، آدم وقتی در قرآن مجید دقت می کند می بیند عالمین در دو مورد ذکر شده، یکی مردم روزگار معین، مثل **يا بَنِي إِسْرَائِيلَ ... فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ*** این عالمین به معنی مردم کل روزگار نیست به معنی مردم زمان خودشان هست که ما شما را برتری داده ایم معلوم هم نیست برتری، برتری ارزشها باشد. برتری بر فرعونیان. نابودشان کردیم و شما را فوق آنها قرار دادیم.

اگر منظور از عالمین در بنی اسرائیل **يا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «2»** تمام مردم روزگاران باشد با آیه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** باید چه جوری برخورد بکنیم خیر در آیه به معنی افعال تفضیل است شما بهترین امت هستید در تمام عالم، **يك فَضَّلْتُكُمْ*** معلوم می شود عالمین مقید به زمان خاص است. **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** معلوم می شود امت برتر بر کل امتهای. یعنی از این آیه می فهمیم مراد از عالمین در آیه مریم و بنی اسرائیل، مردمان روزگار خودشان است.

اما عالمین در حمد **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** آحاد موجودات است. **تَك تَك** موجودات، هر چی که هست **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** کدام رب؟ پشت سر آن می گوید الرحمن الرحيم مالك و مصلح و مربی و مدبری که نسبت به تربیت شدگان او رحمت بی نهایت دارد. این هم يك درس جالبی هست به 3 طایفه پدران، حوزه، اساتید فرهنگی که تربیت شما بر اساس مهر و محبت باشد نه خشم و کینه، نه کتک، نه زجر. اگر چه امر به معروف واجب است. ولی طوری وعظ بکن که قلب گنهکار نشکند.

یکی از نکات جالب قرآن این است که پروردگار گناهکاران حتی رده بالا را بیمار می داند **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*** است. مرض هم ذاتی نیست

عارضی و قابل علاج است. اینکه هر کجا که برای تبلیغ تشریف می‌برید اولاً: از سخنرانی با تن صدای بالا پرهیزید. فریاد نکشید. چون فریاد در قرآن به عنوان یکی از عذابها شمرده شده

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 20 / 4.

(2) آل عمران (3): 42.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 180

است. **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ** این فریاد اعصاب مردم را می‌کوبد. اما تن صدای نرم، شمرده همراه با موج محبت و دلسوزی، فوق العاده جواب می‌دهد.

امیر المومنین (ع) هر وقت حضرت حسین را نگاه می‌کرد می‌فرمود: یا عبره کل مومن ای سبب گریه هر مومن. یا خود حضرت دارند که: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ «1»**. من برای این روایت يك معنای دیگر دارم. من کشته اشکم. یعنی پیراهن عثمان را بردند شام، معاویه بلند کرد و کینه ما را با نشان دادن پیراهن به دل مردم وارد کرد. اینقدر داد مظلومیت عثمان را زد که مردم آتش گرفتند اشک ریختند و آماده شدن برای انتقام از امیر المومنین و حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء، انا قتیل العبرات من مقتول همان گریه‌های ساختگی هستم.

تفسیر قرآن جلسه سی و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کلام در آیه شریفه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** هدف از نزول قرآن اینطور که از خود قرآن مجید استفاده می‌شود سه حقیقت می‌باشد. یکی تعلم است، که در آیات مربوط به بعثت وجود مبارك رسول خدا ملاحظه کردید: از اهداف با عظمت رسالت. **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ*** است. وقتی که پیغمبر تکلیف دارند که تعلیم بدهند یقیناً مردم تکلیف دارند یاد بگیرند.

پیغمبر می‌فرماید: **طلب العلم فریضه علی کل مسلم** البته علمی که با کلمه فریضه آمده، فرائض ویژه پروردگار مهربان عالم است فکر کنم در این زمینه نزدیک به 15 روایات هم بتوانید ببینید که فرائض در ارتباط با پروردگار است. واجبات هم در ارتباط با حق است.

پروردگار در آیات احکام کلمه فریضه را به کار گرفته. کلمه واجب را به کار نگرفته. فریضه من الله. بار فریضه خیلی بیش از بار واجب است، این علمی که پیغمبر می‌فرماید: فریضه یقیناً علم دین است. چون علم دین واجب عینی و علوم دیگر واجب کفایی است. دلیل هم نمی‌خواهد چون وضع مردم و روایات مردم و ظرفیت مردم و زندگی مردم شاهد بر کفایی بودن علوم دیگر است چون نمی‌شد همه این رشته‌ها خواندنش بر کل مسلمانها فریضه باشد.

این که لغت فریضه آورده علم را مقید به علم دین می‌کند بنابراین بر پیغمبر تکلیف است عمق کتاب را یاد مردم بدهد و بر مردم هم تکلیف است که از رسول خدا و ائمه طاهرین و عالمان ربانی تعلم بگیرند.

این تعلم هم الفاظ تنها که نیست. اسلام که نمی‌خواسته ملا لغتی بسازد. این تعلم، تعلم حقیقت الفاظ است که فهم قرآن مجید است.

(1) وسائل الشیعه: 422 / 14، باب 37، حدیث 19506.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 181

ملاحظه هم کردید قرآن مجید به کسانی که اهل تدبیر نیستند حمله کرده، حالا این حمله هم عاطفی است **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ** **الْقُرْآن*** معنی این نیست چرا الفاظ قرآن را یاد نمی‌گیرد. تدبیر فهم آیات قرآن و حقایق قرآن است. بنابراین. تعلم يك امر واجب است، فهم قرآن برای هر کسی در حد خودش لازم است به خصوص برای ما واجب است. که الان معلم قرآن مردم هستیم یا فردا معلم قرآن می‌شویم. امروز قرآن می‌خواهیم بفهمیم فردا می‌خواهیم قرآن را به مردم بفهمانیم. بالاخره وظیفه ای که بر عهده ماست. همان است که بر عهده انبیاء و ائمه طاهرین بوده که دین را به مردم بفهمانیم از منابع ویژه خودش که در دین ما منبع، قرآن و اهلبیت (ع) است. همین خاطر باید به این گونه جلسات بیش از جلسات دیگر ارزش و بها داد و وقت هزینه کرد، موشکافی بحث هم در درجه اول بخاطر خودم است که انواع کتب لغت، کتب تفسیر،

کتاب روایی را می بینم که بالاخره به آن معنایی که نزد پروردگار عالم از این آیات و نزد پیغمبر و ائمه نزدیک باشد. حالا نمی توانیم ادعا کنیم که به حقیقت بصورت کامل و جامع آن نزدیک می شویم، اما در حدی که دنیا و آخرت را واقعا آباد بکنیم راه نزدیک شدن به حقایق و به مفاهیم داریم.

مرحله بعد تحقق، در باب برنامه های پیغمبر عظیم الشان اسلام. **تَخْلُقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ**. متخلق به اخلاق خدا بشوید یعنی وقتی اخلاق خدا را فهمیدید و یاد گرفتید، حالا خودتان هم نقش همان نقاشیهای بشوید متخلق به اخلاق پروردگار عالم بشوید، البته آن اوصاف و صفاتی که از پروردگار عالم شایسته تجلی در غیر خودش است. خیلی از اوصاف خدا ویژه خودش است الوهیت قابل انتقال به کسی دیگر نیست، اما رحیمیت، رحمانیتش، عفوش، مغفرتش، کرمش، جودش، احسانش، اینها قابل تجلی در وجود غیر خودش است در حد ظرفیت بقول فلاسفه، امکانی انسان است. پیغمبر امر فرمودند **تَخْلُقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ**. پس حمد را کامل یاد بگیرید و بعد هم متخلق به حقایق مربوط به حمد شوید. چه از جهت اثبات مثل همین رحمانیت، رحیمیت، عبادت، صراط مستقیم، و چه بر جهت نفی آن مثل: **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ** که روش و کردار را با سوره مبارکه هماهنگ بکنم که از گروه مغضوبین نشوم، از گروه ضالین هم نشوم، اگر پای تحقق، حقایق حمد عملا و اعتقادا در کار نباشد واقعا من از گردونه **الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ** بیرون قرار می گیرم، مصون از مغضوب علیهم و مصون از ضالین هستم. یقینا نه. اینهایی که گمراه هستند چرا گمراه هستند؟ اینهایی که مغضوب هستند، اینهایی که ضالین هستند؟ چرا مغضوبند، چرا ضالینند. فقط بخاطر اینکه متحقق به حقایق الهیه نیستند.

مرحله سوم هم تصدق است که من علمم را و عملم را صدقه بدهم به امت. علمم را با زبان، و روش های قرآن را با عملم.

يك وقت یکی از راویان خوب ما، خدمت امام ششم رسید عرض کرد یابن رسول الله: من راهی برای دیدار شما زود به زود ندارم شاید یکسال، دوسال، سه سال بگذرد تا بتوانم خدمت شما برسم و دلم می خواهد که بقول ما يك یادگاری از شما بگیرم.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 182

امام فرمودند: **عليكم بالورع والاجتهاد «1» و كونوا دعاه الناس بغير السنتم «2»** شما با اعمالتان يك مبلغ باشید. بغير **السنتم** البته زبان را جایی دیگر به ما گفتند. **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ** این تقریبا مرحله بالای زبان که من حلال و حرام و برنامه های پروردگار را به مردم برسانم با سکوت که نمیشود. با عمل تنها هم نمیشود.

هدیه امام صادق در این زمینه به ایشان می‌فرماید: **كونوا دعاة الناس بغير السنتكم**. تعداد شیعه کم بوده، مخالف، اکثریت جامعه را تشکیل می‌داده، امام فرمودند: با عملتان مردم را دعوت به حق کنید، با عملتان دعوت به تشیع نکنید، با عملتان دعوت به اینکه آنها يك مومن قابل قبولی بشوند.

پس يك باب، باب تعلم است که فریضه است. نسبت به قرآن و فرهنگ اهلیت، يك باب، باب تحقق که من کسی بشوم که در سوره حمد مطرح است، فقط خواننده نباشم، بلکه شکل بگیرم و يك بحث هم بحث تصدق است که با زبانه و با علم، این بهترین نوع صدقه است که وجود من يك محور باشد برای اضافه کردن تعداد شیعه، اضافه کردن تعداد مردم مومن با تبلیغ عملی.

و اما اصل مسئله. این آیه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**، اولاً انتخاب کلماتش و چینش کلماتش و مفاهیمش باید بگویم از معجزات ویژه قرآن کریم است که فرض بکنید که اگر بجای **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** لغت دیگری، که نزدیک به این معنا بود انتخاب می‌شد. بجای یوم، نهار یا حین یا وقت انتخاب می‌شد، بجای دین کلمه جزاء انتخاب می‌شد، دیگر این نبود که الان هست، خیلی مهم است که پروردگار عالم سه تا کلمه را چینش داده است کنار هم دیگر

حالا من يك دورنمایی از **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** از هر سه کلمه برایتان عرض می‌کنم. اولاً يك بحث اعتقادی حضرت رضا (ع) در **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** دارند که تفسیر سید هاشم بحرانی نقل می‌کند که جنبه روانکاوی هم دارد جنبه روانشناسی هم دارد که حضرت رضا می‌خواهند بفرمایند در کنار **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** منافق از غیر منافق حداقل برای خودش شناخته می‌شود.

اقراراً له بالبعث والحساب والمجازاة «3». آن که می‌گوید یا **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** و راست می‌گوید. شخصی که واقعا نماز می‌خواند، آن نمازی که خود پروردگار می‌فرماید **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ** که فاعل تنهی خود صلاه هست نه پروردگار. يك وقت می‌گفت نماز بخوانید، من بخاطر نماز خواندن، می‌خواهم کمکتان کنم و از فحشاء و منکرات دورتان کنم. اما می‌گوید نماز **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ** است. وقتی که شرایط صحت نماز و هم شرایط معنوی نماز در حد خودش فراهم باشد. آدم به پروردگار راست بگوید.

(1) ((الکافی: 635 / 2، حدیث 3.

(2) ((بحار الانوار: 309 / 67، باب 57.

(3) ((البرهان: 113 / 1، سوره فاتحه.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 183

یعنی وقتی حمد را می‌خواند راست بگوید، درست بخواند، یعنی کلامش مطابقت با واقع و مطابق با اعتقاد و مطابق با باطنش باشد. شخصی که چنین نمازی را می‌خواند اهل توحید است خدا را باور کرده حالا به امر خدا عبادت می‌کند. **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** یعنی محبوب من با این یوم الدین تو دارم اقرار می‌کنم که زنده کردن مردگان و بر پا شدن محشر و قیامت قطعی است. هر روز آدم به پروردگار اعلام قطعیت قیامت را می‌کند این يك مومن واقعی است، نمازش خیلی با ارزش است، این نماز، نماز ایمانی است. نماز اعتقادی است. این همان اقرار به حقایق الهیه است که حضرت رضا می‌فرماید: دین ترکیبی از اقرار و اعتقاد و عمل است.

مرحوم صدوق روایت را در عیون الاخبار نقل می‌کند، **الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان «1»**. یعنی دین هم باید فراگیر در زبان باشد، هم فراگیر در باطن باشد، هم فراگیر نسبت به هفت عضو رئیسه بدن

باشد. من دارم اقرار می‌کنم در پیشگاه تو که بر پا شدن قیامت حتمی است، مسئله پاداش به نیکو کاران که به لفظ حساب آمده قطعی است، مسئله کیفر بدکاران هم که به لفظ مجازات در روایت آمده قطعی است.

اگر این قطعیت داشته باشد که زندگی من با دنیا خاتمه پیدا نمی‌کند، باید وارد يك جهان دیگر بشوم به نام جهان قیامت، و در آنجا پاداش نیکان قطعی است، مجازات بدان قطعی است، راه و روشم را در همین خط سیر قرار می‌دهم و به گونه ای حرکت کنم که به مجازات برخورد نکنم.

اگر قیامت وجود نداشته باشد تمام پایه های عدالت و محبت باید ویران باشد یعنی هیچ عدالتی در جهان وجود نداشته باشد و هیچ محبتی در جهان وجود نداشته باشد یعنی انبیاء خدا، بیان انواع مشقتها را در نبوت خودشان لله تحمل بکنند، انبیاء و ائمه تمام رنجها را تحمل بکنند، مومنان واقعی تحمل بکنند، از هر چی لذت نامشروع چشم ببوشند، از هرچی مال حرام چشم ببوشند.

الدنيا سجن المومن «2» مانند يك زندانی که در چهار دیوار سلول که به شدت محدود است. اینها در دنیا محدود باشند برای خدا، کفار و منافقین و مشرکین هم اباء گر مطلق باشند هیچ عبادتی را تحمل نکنند، هیچ رنج، مشقت مثبتی را تحمل نکنند، انواع لذتهای نامشروع را به خودشان بچشانند، هرظلمی دلشان می‌خواهد مرتکب بشوند نه آنها پاداش

داشته باشند نه اینها جزاء یعنی هیچ به هیچ. یعنی تمام زحمات خوبان عالم بر باد، تمام لذتگیری های نامشروع بدان عالم هم بر باد، يك نفر هم نیست در آینده به این بدکاران بگوید بالای چشمش ابرو است، خیلی راحت هیتلر بیاید 12 میلیون نفر آدم را بکشد چنگیز و تیمور به ایران حمله کند و آسیای صغیر را نابود بکند، صدام بیاد چند میلیون نفر را به تنهایی بکشد، پاداش جزاء داشته باشد، مکافات نداشته باشد، این با عقل کی قابل قبول است.

(1) عیون اخبار الرضا (ع): 1/ 226، باب 22، حدیث 1.

(2) الکافی: 2/ 250، حدیث 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 184

یعنی اگر ما منکر قیامت را هم بنشانیم و به همین زیبایی با او حرف بزنیم که عقل او هم قبول می کند.

فرض بکنید قاتل شهید آیت الله صدر شخصیتی که عمری را در علم نوشتن و عبادت و پرورش شاگرد تبلیغ دین غوطه بوده، به قاتل او بگوییم پرونده او تمام شده.

حالا ممکن است بگویند خدا پاداش نیکان را همین جا بدهد بعد که مردند تمام بشود مکافات بدان را هم همینجا بدهد. جواب اینکه: دنیا، ظرفیت کیفر بدکاران را ندارد، دنیا چه جزایی برای هیلتر که قاتل 12 میلیون نفر است را می تواند بیاورد، موسی بن عمران، حضرت نوح یا ابراهیم یا رسول خدا این همه رنج بردند حالا پاداش اینها را چه جوری پروردگار اینجا عنایت بکند. کره زمین و نعمتهای آن محدود و اینها کارشان وصل به خداست و موجش نامحدود یعنی عمل وصل به نامحدود قطعاً پاداش نامحدود می خواهد و زشتی وصل به نیت نامحدود بازهم کیفر نامحدود

می خواهد اینجا که کلاً محدود است، عمر حد دارد، زمین حد دارد، نعمتها حد دارد، کار برای خدا هم که وصل به خداست موجش نامحدود است، هم نیت طرفها نامحدود بوده، پیغمبر تا وقتی که می خواست بماند نیتش این بود این گونه باشد، امیرالمومنین، امام حسین و دیگر اولیاء همین طور بودند. علاوه براین اصلاً يك کارهایی است که امکان پاداش در دنیا وجود ندارد و از محالات است، مثلاً پاداش.

امام صادق يك روايت جالبی دارند که حالا من با يك مثل روايت را بيان می کنم که عمق حرف حضرت صادق بهتر معلوم شود اگر به امام حسین بگوئیم تا کی می خواهی حسین بن علی باشی. وجود بدنی محدود و وجود روحی نامحدود. جواب میدهد تا هر وقتی که در عالم باشم این میشود نامحدود، حالا شهید را خدا مزد بدهد عمل شهادت است، مزد این شهادت نامحدود است، بنابراین عدالت خدا و محبت خدا به عبادش نامحدود، بودن نیت های مثبت و منفی و محدود بودن دنیا اقتضا می کند يك عالم دیگری باشد.

در روايتی، پیغمبر مزد يك مومن را بيان می کند که شیعه و سنی هم نقل کرده اند حضرت می فرماید: تعجب نکنید، مومن در آنجا به گونه ای که است که خداوند هر چی به او عنایت می کند. برای آن قابل استفاده است یعنی نعمت معطل نمی ماند، ولی کیفیت آن را واقعا ما نمی دانیم چقدر زیبا است که روزی 10 بار انسان به پروردگار خودش راست بگوید **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** اعتقاد دارم، قبول دارم، ایمان دارم، باور دارم، محبوب من. همین جوری که این عالم را سرپا کردی، عالم ها را سرپا کردی، در قدرت توسست خیلی راحت می توانی قیامت را برپا بکنی برای حساب و برای کیفر که در آن دنیا چون حدودی وجود ندارد، بر اساس نامحدود بودن موج عمل الهیون و نیت آنان و موج عمل بدکاران و کیفر آنها و پاداش آنها را عنایت بکنی، مالک صفت برای الله در الحمد لله است یا بدل از لفظ الله است، اسم فاعل است ولی قطعا در این جا به معنای صفت مشبیه آمده چون مالکیت پروردگار مثل مالکیت مخلوق نیست، اسم فاعل گاهی طرفش قائم به وصف فاعلیت هست گاهی هم قائم به وصف فاعلیت نیست، آنگاه که گفتند به معنای صفت مشبیه است چون

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 185

مالکیت وجود مقدس او ازلی و ابدی است و این معنا، معنای مناسبی است.

اما کلمه یوم دو مصداق دارد. یکی به معنای وقت محدود از طلوع خورشید تا غروب خورشید، يك معنی غیر محدود دارد که به معنای قیامت است زمانی که برای بهشتیها، برای دوزخیها حدی ندارد چون وقت نامحدود را هم شامل می شود که بعداً اشاره می کنم، هیچ کجای قرآن پروردگار مقابل کلمه لیل یوم را ذکر نکرده، همه جا اختلاف اللیل و النهار دارد، و البیوم ندارد چون نهار معنی آن طلوع آفتاب تا غروب آفتاب است یعنی يك زمان محدود است اما یوم هم زمان محدود و هم زمان نامحدود را می گیرد که جمع آن ایام است.

اما کلمه دین به دو معنی است یکی به معنی پاداش است که در روايت امام هشتم هم آمده و یکی هم به معنای خضوع و انقیاد در مقابل پروردگار و قوانین پروردگار است که بعدا عرض می کنم

که معنای دین به عنوان جزاء معنای مطابقی نیست، بلکه به معنای التزامی است یعنی آنی که تسلیم قوانین حق بوده در قیامت پاداش دارد و الا پاداش ندارد.

بر پایی قیامت و روز قیامت و روز جزاء واقعا جلوه ای از رحمانیت و رحیمیت پروردگار است و جلوه‌ای از ربوبیت وجود مقدس حضرت حق می‌باشد.

تفسیر قرآن جلسه سی و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آیه شریفه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** سه بحث دارد، که پیوسته به یکدیگر است يك بحث در رابطه با کلمه مالك است که از ماده میم و لام و کاف با مشتقات زیادی که گرفته شده، وجود مقدس حضرت حق این کلمه را به صورت فاعل به کار گرفته است ولی یقین داریم که از نظر معنا به معنای صفت مشبیه است چون نمی‌تواند به معنای معمولیش دربار پروردگار بزرگ عالم لحاظ بشود. این ملکیت قائم به ذات وجود مقدس اوست ازلاً و ابداً.

لحظه ای ملکیت حضرت حق نسبت به چیزی، و حقیقتی، چه در این عالم، چه در عالم دیگر، قطع نمی‌شود. با اینکه حضرت حق الان هم مالك است، چطور این مالك را برای روز قیامت استعمال کرده می‌گوید اینجا مالك هست، ولی به اذن خود او، برای موجودات دیگر ملکیت قرار داده شده، ولی نه ملکیت ذاتی بلکه ملکیت اعتباری، چون در قیامت تمام ملکیت‌های اعتباری خیمه‌اش جمع می‌شود و به باد می‌رود و اثری از این ملکیت‌های اعتباری نخواهد ماند، به این خاطر خودش را آنجا تنها مالك می‌داند که در کنار ملکیت او دیگر هیچ مالکی و هیچ ملکیتی وجود ندارد.

يك بحث در کلمه يوم است، با اینکه لغات دیگری هم بود مانند کلمه وقت کلمه حين کلمه نهار. اما حضرت حق در اینجا يوم را به کار گرفتند چون يوم بر يك معنای غیر محدود و مطلق هم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 186

تطبیق دارد بر معنای محدود هم تطبیق دارد **من طلوع الشمس الى غروبها «1»**. این مقدار را هم می‌شود گفت يوم اما دلالت بر زمان نامحدود و زمان مطلق و بی قید شرط هم دارد و تناسب با قیامت هم دارد چون در آنجا زمان برای چیزی پایان پذیر نخواهد بود، لذا در آیات مربوط به اهل بهشت و اهل دوزخ، شما در قرآن مجید هم کلمه (خالد) هم کلمه (ابد)

را و گاهی هر دو کنار هم آمده که یکی تاکید برای دیگری هست **لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيِي** «2» البته آیه دربار اهل دوزخ است مرگی در آنجا وجود ندارد، اینکه می گوید (ولایحی) حیاتی هم وجود ندارد، چون واقعا زندگی اهل دوزخ را نمی توان حیات گفت، افرادی که در عذاب و آتش و شکنجه اند و خودشان هم يك لحظه به آن برنامه رضایت ندارند، حیات نیست، عذاب است، شکنجه است به این خاطر می گوید ولایحی نه اینکه معنی این باشد زنده نباشد یعنی زندگی آنها زندگی نیست، این اصطلاح را خود ما هم در حد افرادی که گاهی به مشکلات عدیده ای بر می خورند داریم می گوئیم این چه زندگانی است. این آیه همین را می خواهد بگوید. حالا وقت، حین، نهار چه معنایی دارد.

یکی هم کلمه دین است که به معانی متعدد در قرآن استعمال شده به معنای مقررات و قوانین آمده، به معنای عبادت، اطاعت،

انقیاد و تسلیم کامل آمده ریشه (دین) دان یدین است که هم به معنای قوانین و مقررات و هم به معنای انقیاد و تسلیم و گردن سپاری است و هر دوی آنها در قرآن کریم استعمال شده سوره مبارکه توبه آیه 29 که اینجا صریحا کلمه دین به معنای مجموع مقررات پروردگار و قوانین حضرت حق است **و لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ** بر دین حق که همان قوانین خدا، احکام خدا، مقررات خدا است که برای سعادت دنیا و آخرت مردم نظام گرفته، تسلیم نیستند، انقیادی نسبت به دین خدا ندارند گردن سپاری ندارند **لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ** اما به معنی قوانین و ضوابط و مقررات در سوره مبارکه یوسف آیه 76 است **مَا كَانَ لِأَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ** اینجا یعنی دین ملک یعنی مقررات پادشاهی مصر، و قوانین پادشاهی مصر بهمین خاطر عرض کردم اگر دین را در **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** به معنای پاداش و کیفر بگیریم، معنای التزامی است، معنای مطابقی نیست.

معنی مطابقی یعنی احکام خدا، حلال و حرام خدا، که معنی التزامی دین می شود وقتی انسانی انقیاد نسبت به مقررات خدا داشته باشد اهل پاداش است، نداشته باشد اهل کیفر است، حالا اینکه به معنی انقیاد مطلق و تسلیم مطلق در برابر حاکمیت خدا و مالک یوم الدینی خدا است آیات سوره انفطار خیلی روشن این معنا را بیان می کند. **يَصْلَوْنَهَا** ضمیر ها بر می گردد به آتش. **يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ** وارد آتش می شوند کی؟ یوم الدین **وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ**. چه می دانی که یوم الدین چیست پیغمبر می دانست که عظمت مسئله را

(1) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 280 / 14.

(2) اعلی (87): 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 187

برای ما أَذْرَاكَ بیان می کند. اینقدر آن روز عظیم است، حقایق آن عظیم است که دو مرتبه تکرار می کند. ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ «1» ببینید با ليله القدر فرق می کند.

آنجا می گوید وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ يَكْبَارُ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ در ليله القدر عظمت و آثار معنوی صرف مطرح است و روز قیامت هم آثار با عظمت معنوی است، هم آثار با عظمت مادی، در بهشت و در دوزخ، به این خاطر دو بار خطاب به پیغمبر وَ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ «2» حالا یوم الدین را خود پروردگار توضیح می دهد. يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً حدی بر احدی مالکیت ندارد، چیزی بر نفسی مالکیت ندارد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً در حالی که در دنیا مردم يك روزگاری مالك عبید بودند مالك اماء بودند الان مالك خیلی از اشیاء هم، مردم هستند وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ «3» امر در اینجا به معنی مالکیت پروردگار است، همه مالکیت، ملکیت، حاکمیت، حکومت، از پروردگار متعال است يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً جمله نکره در سیاق نفی است، معلوم است جمله نکره در سیاق نفی دلالت بر عموم دارد.

امام عسکری (ع) بنا به نقل مرحوم فیض در جلد اول تفسیر صافی صفحه 83 چاپ 6 جلدی مراجعه کنید امام عسکری می فرماید: از دل این جمله این سه مسئله استفاده می شود. القادر علی اقامته. کسی که مالك است و مالك ذلتی است و خالق مالك هم هست، یعنی مالك و هم خالق. مالك یوم الدین می خواهد بگوید برپا کردن یوم الدین برای او يك امر راحتی است، اتفاقاً در آیات مربوط به قیامت وقتی با مشرکین صحبت می کند برای اینکه بفهماند. که مرده ها را زنده می کند، حالا گاهی دلیل طبیعی می آورد و گاهی دلیل عقلی می آورد گاهی هم قدرت خودش را به رخ می کشد. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ «4» خیلی کار آسانی است چون من یکبار دیگر هم از خاك شما را آفریدم هیچ سخت نبود، حالا دوباره می خواهید خاك شوید بخوادم دوباره خلق کنم مثل بار اول، باز سخت نیست، القادر علی اقامته والقاضی فیه بالحق «5». این هم خیلی مسئله مهمی است که قضاوت و داوری در قیامت حالا یا مستقیم خودش در داوری دخالت بکند یا انبیاء او به وکالت از او دخالت بکنند، یا ائمه طاهرین در هر صورت، رسیدگی به کل پرونده ها که خیلی هم سریع خواهد بود رسیدگی به حق است هم میزان ها میزان حق است نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ «6» همانی که بر

((1)) انفطار (82): 17- 18.

((2)) البرهان فی تفسیر القرآن: 5/ 602، سوره انفطار آیه 9.

((3)) انفطار (82): 17- 19.

((4)) عنکبوت (29): 19.

((5)) تفسیر الصافی: 1/ 83، سوره فاتحه.

((6)) انبیاء (21): 47.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 188

اساس میزان می‌خواهد حکم بکند و فتوا بدهد، به حق حکم می‌کند، و دین و حساب در باب پاداش و کیفر هم به حق پاداش و کیفر می‌دهد.

اینجا يك روايت خیلی زیبا و جالب و تکان دهنده ای هم امام عسکری از پیغمبر عظیم الشان اسلام نقل می‌کنند در صافی جلد 1 صفحه 84 اکیس الکیسین. زرنک ترین، زرنکها و با هوش ترین، باهوشها کیه؟ پیغمبر می‌فرماید: **من حاسب نفسه**. اینکه دائم خودش را محاسبه کند، در هر حال با عقلم چه کردم، با درسم چه کردم، با روزی که از من می‌گذرد چه کار دارم می‌کنم، با پولم چه می‌کنم، همیشه در حال یاد باشد این بدیهایی که از مردم ما می‌بینیم همه محصول بی‌دینی نیست، گاهی محصول غفلت است، محصول جهل است.

پیامبر خطاب به ابوذر می‌فرماید: **فراغك قبل شغلک «1»** خیلی سر خودت رو شلوغ نکن، چون شلوغی زیاد طبیعتاً آدم را به غفلت می‌کشد نمی‌گذارد آدم در حق خودش، در حق خدا، در حق زن و بچه‌اش، در حق آفرینش، در رابطه با مسئولیت‌هایش فکر بکند **اکیس الکیسین من حاسب نفسه** محاسبه‌گر باشد.

يك وصیتی مرحوم سید بن طاووس به فرزندش دارد در رابطه با نفس است که ظاهراً نوشته خود سید بن طاووس باشد، کتاب قدیمی و چاپ سنگی است.

زرنگترین، زرنگها من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت «2» اینکه هر قدمی برمی دارد هر لقمه‌ای که می خورد هر خنده‌ای که می کند هر گریه‌ای که می کند هر کاری که می کند نظام داشته باشد یعنی تمام حرکات و حالات و اخلاقیات و عبادات و کارهای خیرش را، اساس زندگی آخرتش بسازد، جوری عمل نکند که بقول قرآن مجید به آتش حبط گرفتار بشود، عملش هباء منثورا. یا عامل عذاب در آینده بشود. وان احمق الحمقاء من اتبع نفسه هواه و احمق ترین، احمقها در این عالم کسی است که وجودش، این نفس در اینجا به نظر من به معنی همین ذات خود انسان و وجود خود انسان من اتباع نفسه فاعل اتباع است هواه یعنی اینکه از خواسته‌های نامشروع و بی محاسبه و بی در و پیکر پیروی کند وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْإِمَانِ «3» و از پروردگار عزیز عالم توقعات بی جا داشته باشد که بهشت بدون عمل به من بده، از من شفاعت بکنند با این همه گناه گره‌ای در کارم نیندازد، اینها توقعات بی جا است، توقعات پوک است.

اما یوم در قرآن مجید که به معنای زمان نامحدود و مطلق است مریم آیه 37 فویل للذین كفروا من مشهد یوم عظیم حالا شما کلمه عظیم را ببینید در قرآن کریم، کجاها بکار رفته است در این آیات هم باید تدبر بشود گاهی حرف، حرف پروردگار است این را می شود به

(1) ((بحار الانوار: 74 / 77، باب 4، حدیث 3.

(2) ((تفسیر الصافی: 84 / 1 سوره فاتحه.

(3) ((تفسیر الصافی: 84 / 1 سوره فاتحه.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 189

عنوان يك حقیقت عام برای مردم بیان کرد، گاهی پروردگار نقل می کند آن را نباید عمومیت داد، اینجا آیات خیلی ظریف است مثلاً وقتی که یوسف در حالی که زلیخا دنبالش او می کرد و درب بسته را یوسف باز کرد، پرید بیرون، و زلیخا دنبالش، شوهر زلیخا همان جا می خواست وارد خانه بشود جریان را دید خیلی بهش برخورد و تعجب کرد و بعد که حالا ثابت شد با آن شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا «1» که ببینید پیراهن از جلو پاره شده یا از پشت سر، که معلوم شد مقصر زلیخاست.

برگشت به زلیخا گفت إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ «2» کید شماها در این دربار خیلی کید سنگینی است نقشه‌های سنگینی دارید برای ورود به فساد این را نمی شود درباره زنان استعمال کرد، ما تو خانمها درگذشته و الان داشتیم و داریم زنان بزرگوار، با کرامت، اهل فتنه گری هم نیستند اهل کید هم نیستند اینجاها را باید دقت کرد که سخن، سخن پروردگار است.

سخن حق درباره زنان این است: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً «3»

و درباره زنان بی ایمان می فرماید: وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ «4» اگر کسی اخلاق زن ابوهی داشته باشد مردود است، اما اینکه يك آیه را آدم

بگیرد و جهت عام بدهد در حالیکه در قرآن مجید جهت مطلق و عام ندارد، کار درستی نیست.

عظیم در باره اخلاق پیغمبر استعمال شده. انك لعلى خلق عظیم. درباره قسم پروردگار استعمال شده انه لقسم لو تعلمون عظیم که فکر می کنم اینجا يك وقت اشاره کردم این از معجزات قرآن مجید است قبل از اینکه دوربین نجومی کشف بشود بوسیله گالیه و این دوربینهای نجومی رشد بکند و تکامل پیدا بکند که تا میلیونها سال نوری بتوانند ببینند قرآن مجید آن وقت گفت فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ «5» آدم همین يك کهکشان اول عالم را ببیند، همین که منظومه شمسی ما در يك گوشه بازوی او قرار دارد می فهمد که مواقع نجوم چقدر عظیم است.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ «6» وای بر حق پوشان و وای بر حقیقت پوشان و وای بر کافران از مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ مشهد اسم مکان است در اینجا محل روز عظیم است.

سوره مبارکه هود آیه 84 وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ این یکی از اوصاف قیامت است که روز با همه آثار احاطه بر کل دارد.

((1)) یوسف (12): 26.

((2)) یوسف (12): 28.

((3)) نحل (16): 97.

((4)) مسد (111): 4.

(5) واقعه (56): 76.

(6) مریم (19): 37.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 190

سوره مبارکه حج آیه 2 يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ که یوم ابتدای آیه بود، مالک یوم الدین با اینکه پروردگار مالک جمیع ماسواست. و چیزی از ملکیت او خارج نیست چرا با اینکه مالکیت همه جانبه است، الان این را اختصاص به قیامت داده و به خودش نسبت میدهد. لأن یوم الدین مظهر ثبوت الوجدانية المطلقة و الربوبية العظمی الالهیه عند الكل و انتقهار الجميع تحت قهاريته و هو یوم ظهور فساد الشرك الذى توهمه الناس بزعمهم و خیالهم فیوم الدین یوم يظهر فيه التوحيد الحقیقی و العدل الالهی «1» این هم يك معنى برای مالک یوم الدین. این همه مسائل در مالک یوم الدین پس از الرحمن الرحیم می خواهد بگوید. ترغیبا لعباده و حنانا علیهم این با بندگان خویش با این مالک یوم الدین و الرحمن الرحیم قبلش دارد حرف می زند که بندگان را ترغیب کند راهتان را ادامه بدهید بأن لا تغلبهم دهشه الیوم به اینکه امور وحشتناک یوم الدین شما را نترساند فان الرحمن الرحیم. معهم فی أى عالم وردوا علیه «2» که من رحمان رحیم با شما بندگانم معیت دارم همه جا با شما هستم.

مالک یوم الدین از اول با مطالب بیشتر و مفصل تر مالک، ملک، ملکوت، ملائکه، ملیک، همه دارای يك ریشه است، ماده اصلی این کلمات میم و لام و کاف است اینجا مالک یعنی چی؟ هو التسلط على شی تسلط همه جانبه بحيث يكون اختیاره بیده اختیار این تسلط، تسلط سالم این ملکیت، مالکیت صحیح است لذا ما اینجا يك بحث فقهی را

می توانیم از معنای مالک در بیاوریم، تسلط صحیح معنای مالک است، تسلط به حق معنای مالک است، که این صحیح و سالم بودن را من دیدم، لحاظ کردم در معنای مالک لذا غصب، رشوه، زور، و ظلم اگر عامل بشود برای اینکه آدم تسلطی بر چیزی پیدا بکند، تسلط یعنی می گیرم در اختیارم و به صاحبش هم راه نمیدهم یا پول مردم را از طریق رشوه می کشم طرف خودم یا زمینی را غصب می کنم، بله من مسلط می شوم ولی مالک نمی شوم. اینکه آنچه را من مالک نیستم حق ندارم آثار شرعی بر روی آن بار کنم و از مال حرام زکات بدم، و از مال حرام خمس بدهم، و از مال حرام انفاق بکنم.

چون هیچ کدام از عناوین شرعیه بر آن حرام صادق نخواهد بود من اگر حرام انفاق بکنم معنی آن این است که پول یکی را به دیگری داده است، این انفاق نیست و هکذا در صدقه و خمس این تسلط و مالکیت برای غیر خدا فقط بر ظاهر امر است، بر ذات نیست، تسلط و قدرت و قوت و مالکیت یا به ذات شی است، به اصل و فرع شی است، این مالکیت پروردگار است ولی ما از مالکیت اعتباری و ظاهری به هیچ عنوان راه عبور کردن نداریم. اما تسلط ما که تسلط اعتباری است مثل اینکه من يك مدتی مالك يك انسان باشم مالك يك مملوکی باشم مالك يك مبیعی باشم که این مالکیت همه می دانیم قابل نقل و انتقال است، الان مالکم میروم

((1)) مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن: 32/1 - 33.

((2)) التحقيق فی کلمات القرآن الکریم: 163/11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 191

محضر به دیگری واگذار می کنم دیگر مالك نیستم، چون من به ذات شی ملکیتی ندارم.

وقتی مالك بلال چون برده بود، در مکه شدید او را شکنجه می کرد و به 3 شکنجه سخت هم دچار کرد 1 بار این ریگ های بیابان مکه را آورد در آتش ریخت و این ریگ های میان آتش را با بیل بیرون پهن کرد در حالی که با طناب تمام بدن بلال را بسته بود انداخت روی این ریگها، که 4، 5 ماه این ریگها پوست و گوشت را سوزانده بود، تاول زده بود زخم شده بود، حاضر نشد از حق، از توحید، از پیغمبر اکرم، دست بردارد، يك بار هم اینقدر داد کتکش زدند که دیگر فکر کردند مرده، بعد از مدتی معالجه و خوب شد، یکبار هم یکی دو سه تا سبد از این زنبورها زرد بزرگ نیش دار غیر زنبور عسل را آورد، تمام بدن بلال را شیره مالید و این سبد زنبورها را رویش ریخت.

بعد از اینهمه شکنجه ها به او گفت که از پیغمبر و از خدای پیغمبر دست بردار، بلال گفت: تو مالك بدن منی، مالك عقل و روح من نیستی، تو با بدن من می توانی، با این شکنجه ها روبرو بشوی اما عقل من را نمی توانی شکنجه دهی روح من را نمیتوانی شکنجه دهی.

این تسلط و مالکیت شئون مختلفی هم دارد تسلط يك حاکم بر يك مملکت، مالکیت خدا بر عالم هستی ذاتی و ظاهری، تسلط انسان بر نفس و بر هوای نفس، تسلط نفوس کامله و مهذب به خودشان که در کنار هیچ جریانی از پا در

نمی آید اینها انواع تسلطها است، ولی مالکیت پروردگار در يك کلمه بر کل ظاهر و باطن هستی می باشد و با مالکیت هیچ مالکیتی شباهت ندارد.

تفسیر قرآن جلسه سی و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

قرآن مجید مشتمل بر 9 قات ماد ملك و ملك را استعمال کرده است. ملك، مالك، ملكوت، ملائكه این مشتقات همه به معنای تسلط است، به معنای حاکمیت است، به معنای مالکیت است. این مالکیت به عبارتی مالکیت مجازی و به عبارتی مالکیت حقیقی است. قطعاً مالکیت مجازی ویژه ما سوی الله است چون ما در ما سوی الله هر چقدر هم که تحقیق و جستجو بکنیم مالك حقیقی جز پروردگار عالم نمی توانیم پیدا کنیم.

بنابراین این لغت و مشتقات آن، آنجائی که در رابط با پروردگار استعمال می شود به معنای این است که خداوند مالك حقیقی است. مالکی که قدرت تصرف دارد و تسلط بر ظاهر موجود و بر باطن موجود و قدرت کارگردانی حکیمانه دارد. قدرت پاداش دادن به نیکان و کیفر کردن بدان را دارد.

کتاب خدا در باره پروردگار هم مالك را ذکر کرده و هم ملكوت را، ملائكه از باب اینکه يك موجودات صرفاً نوری به قول فلاسفه مجرد از مادیات و معنوی محض هستند و همین هم اقتضا کرده دارای قدرت باشند، چون نور در هر دو صورت مادی و معنوی آن دارای قدرت است. ملائكه عالمشان عالم نور است عالم نار نیست.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 192

البته این معنا را هم عرض بکنم که من هم از قول مهمترین چهره های علمی خارجی و از مهمترین چهره های علمی اسلامی این معنا را دیدم، از خارجی ها يك زمانی که خیلی با کتاب های آنها سر و کار داشته ام از قول انیشتین و بعد از انیشتین که اصالتاً آلمانی بود در جنگ دوم جهانی فرار کرد به آمریکا رفت. چون آنجا از منطقه جنگ خیلی دور بود. تا آخر عمرش آنجا بود و یکی از کارل فرانسوی، اینها در نوشته هایشان هست که حالا تا زمان خودشان هر دوی آنها نوشته اند برای ما امکان راه یافتن به حقیقت اشیاء وجود ندارد، ما اشیاء را می توانیم از طریق طول و عرض و حجم و آثار تعریف بکنیم. اما اینکه حقیقت این شیء چیست برای ما روشن نیست.

کارل نیز همین را می‌گوید او يك شخصیت علمی مؤدب در دین خودش هم معتقد به خدا بود، معتقد به ادب و تربیت انسان بود، دو تا کتاب او هم خیلی مشهور است انسان موجود ناشناخته و راه و رسم زندگی. نسبت به دانش خودش کتاب‌های خیلی عالمانه‌ای است ایشان هم این نظر را دارد اینها زمانی به این نظر رسیدند که علم فوق العاده پیشرفت کرده بود چون هر دو در قرن بیستم بودند. در پیشرفت های عظیم علمی که خودشان مؤثر در این پیشرفت بودند. انیشتین يك دانشمند بزرگ فیزیکدان بود. کارل يك جراح فوق العاده بود که آن زمانی که هنوز خیلی بازیگری در دنیا رسم نشده بود به خاطر دانشش و نوشته هایش برنده جایزه نوبل هم شد. الان جایزه نوبل را سیاسی کرده، به هر بی سر و پای که به نفع آنها و به ضرر کشورها باشد، می‌دهند ..

اما از بزرگان خودمان از شخصیت های معروفی که نظرشان این است: شیخ الرئيس ابوعلی سینا است و قبل از او هم ظاهراً از ابن عباس يك چنین مطلبی نقل شده است. قبل از ابن عباس فکر می‌کنم کمیل در آن شبی که اول شب بود خدمت امیرالمؤمنین رسید عرض کرد **ما الحقیقه** من دلم می‌خواهد حقیقت را بفهمم، نمی‌خواهم از زبان شما طول و عرض و حجم و آثار چیزی را بشنوم، اصلاً حقیقت چیست؟ که بعضی این حدیث را نسبت می‌دهند به صوفیه، خیلی بعید به نظر می‌رسد که ما در صوفیه های اهل سنت و شیعه اینقدر قدرتمند داشته باشیم که بتوانند چنین متنی را بسازند. امیرالمؤمنین مطالبی را برایش می‌گوید ظاهراً قانع نمی‌شود کمیل می‌گوید **زنی** باز حضرت توضیح می‌دهند باز می‌گوید **زنی** امام باز هم توضیح می‌دهند تا نهایتاً در یکی از سؤالات **زنی** امام می‌فرمایند: **أُطْفِ السَّراج «1»** پا شو چراغ را خاموش کن سپیده صبح دارد می‌دمد که من در جلد اول عرفان اسلامی که پانزده جلد است به آن پرداختم.

علم خدا پیش آنها بود، اسرار پیش آنها بود، حتماً هم حقیقت در هیچ شیء قابل تعریف کردن نبوده که تعریف نکردند، معلوم می‌شود که مغزها تا قیامت نمی‌کشیدند لذا چقدر در روایات باب

(1) الأسرار الفاطمیه: 84؛ عرفان اسلامی: 128/1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 193

توحید به ما سفارش شده است در ذات خدا فکر نکنید **لا تتفکروا فی ذات الله «1»** برای اینکه جز سرگردانی و حیرت هیچ چیز به ما اضافه نمی‌کند، آخرش هم نمی‌فهمیم و ممکن است به مشکلات فکری و روانی بر بخوریم، در فشار فهم

ذات و حقیقت، ملاحظه می کنید قرآن مجید هم در دوهزار آی مربوط به پروردگار کلاً صفات خدا را بیان می کند و هیچ پیغمبری و هیچ کتاب آسمانی هم سخن از ذات نگفته است.

ما که يك رشته ای از حیات در وجودمان است که حالا فلاسف عرفان هم همین مقدار را هم قبول ندارند آنها می گویند ما بودی نداریم، نبود هم نیستیم، فقط نمود هستیم. يك نمایی از حیات هستیم نه اینکه دارای خود حیات باشیم امثال صدرالمثلهین در این مسئله هم خیلی پافشاری دارند که ثابت بکنند که اصلاً در عالم وجودی جز وجود حق وجود ندارد بقیه موجودات سایه اند، ظل اند، نمودند و بود نیستند، بود مال يك نفر است، مال پروردگار است. حالا این حرفها درست است یا نه سر جای خودش بزرگ ترها باید بحث کنند.

نهایتاً مردم زمان پیغمبر عقلشان تکان خورد و واقعاً هم عقل مردم را تکان داد و آن استعدادها را به حرکت انداخت که امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه در بخش نبوت به این معنا اشاره می کنند و تکان دادن به عقل مردم به همین چهار پنج جزء آخر قرآن بود یعنی آخر سورههایی که در مکه معظمه نازل شد حاوی حقایق طبیعی، حاوی حقایق انسانی، حقایق توحیدی و حقایق قیامتی بود. خود این آیات که آن زمان می خواندند و فکر می کردند و از پیغمبر می پرسیدند عقلها را به حرکت انداخته

بود، باعث شد که بیايند از پیغمبر سؤالاتی بکنند هم درباره قیامت، هم در مورد امور طبیعی مثل سؤالی که درباره هلالهای مختلف ماه کردند **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ «2»** یا سؤال درباره قیامت که باز با فعل **يَسْأَلُونَكَ** آمده است و یکی هم سؤال از روح بود. **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ** نه از آثار روح. پروردگار هم يك جواب کلی داده اند **قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** «3» که باز فلاسفه در اینجا غوغای عجیبی دارند، رفته اند سراغ فعل کن که در سور مبارک يس است حرف های خیلی خوبی هم دارند که منظور از امر خدا همان کن هست که هم کن لفظی نیست کن فعلی است. اراد پروردگار تعلق گرفته است حالا روحی به وجود آمده و این پرنده ملکوتی در قفس بدن جایش داده اند تا صاحب بدن به او خوراک بدهد تا زمانی که درب این قفس به وسیله ملك الموت و فرشتگان موکل مرگ باز شود و به جای اولش که پروردگار است که **قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** برگردد.

کلم رب هم اینجا فلسفه ای دارد **مِنْ أَمْرِ اللَّهِ*** ندارد **مِنْ أَمْرِ رَبِّي** دارد. این قفس دریش باز بشود به وسیله ملك الموت و این روح به مقر

(2) بقره (2): 189.

(3) اسراء (17): 85.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 194

اصلی خودش که عِنْدِ اللَّهِ* است عند رَبِّ*، عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ «1» است فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ «2» برگردد.

حالا هزاران سال یا میلیون‌ها سال کنار محبوبش خوش باشد تا قیامت برپا بشود دوباره بدن را به او بدهند آنجا دیگر بدن برایش قفس ندارد چون مرگی هم وجود ندارد که خود این مِنْ أَمْرِ رَبِّي را همین طایفه می‌گویند عالم ملکوت و عالم لاهوت است، عالم الهی است که از مِنْ أَمْرِ رَبِّي می‌شود فهمید عالم الهی است.

البته بعضی‌ها هم يك نظر دارند می‌گویند: روح از این جسم مادی نشأت گرفته است. این دعوا هم هنوز خاتمه پیدا نکرده است بین آنهایی که می‌گویند بدن بعد از چهار ماه در رحم بودن نشأت گرفته و آنهایی که می‌گویند روح يك امر ملکوتی است که در این خانه، در این قفس يك چند روز مهمان است که برای اینکه خوب با عبادت و با اخلاق و با ایمان پذیرایی بشود تا وقتی پخته شد ملك الموت بیاید در این قفس را باز کند و با يك دنیا احترام به روح بگوید به سوی پروردگارت باز گرد.

بعضی‌ها که ماشاءالله غفلتشان از فرعون و نمرود سنگین‌تر است به روح که نمی‌رسند با شهوات آزاد به تخریب بدن هم بر می‌خورند.

در هر صورت ملائکه يك موجودات ملکوتی و يك موجودات نوری هستند و چون نور دارای قدرت است هم نور معنوی و هم نور مادی، به این خاطر پروردگار اسمشان را گذاشته ملائکه که همان ماده ملك م. ل. ك در اسمشان لحاظ شده است و در معنای ملائکه این قدرت قرار دارد که قرآن مجید هم به قدرت ملائکه اشاره دارد

سور نجم آی 5 و مالکیتشان همان قدرت و تسلطشان است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى که این آیه دربار جبرئیل است در برخوردی که به پیغمبر داشته است.

البته این علم که به پیغمبر انتقال داده شده مال خود جبرئیل نبوده است ولی پروردگار از او تعبیر به **شَدِيدُ الْقُوَى** می کند. حالا ببینید جبرئیل با اینکه يك موجود محدودی است خدا می گوید **شَدِيدُ الْقُوَى** و اسمش هم **مَلَك** است، **مَلَك** هم یعنی دارند قدرت، دارند تسلط، ببینید خود پروردگار عالم که خودش را می گوید **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** آن در چه قدرتی است و در چه حاکمیتی است و در چه تسلطی است.

آب ترکیبی از دو هیدروژن و يك اکسیژن است ولی گفتند هیدروژن را برای ما تعریف بکنید که چیست بعد می گویند این يك اتم است که دارای دو الکترون، یکی دارای يك الکترون است، حقیقت الکترون را تعریف کنید می گویند نمی دانیم. می گویند می توانیم ماده را از نظر وزن و حجم و طول و عرض و حرکت و اثر تعریف بکنیم اما واقعاً حقیقت اتم چیست؟!

حالا نیوتن يك جمله بسیار زیبا دارد که به نظر من خواسته خودش و بقیه را قانع کند می گوید که يك نفر نامه نوشت که

(1) ((آل عمران (3): 169.

(2) ((قمر (54): 55.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 195

نیروی جاذبه را حالا تو کشف کردی و این قدرت جذب و انجذاب را بین کرات آسمانی کشف کرده ای حالا می شود حقیقت جاذبه را برای ما تعریف کنید که جاذبه ذاتاً و حقیقتاً چیست. او جواب می دهد: من غیر از کلمه خدا هیچ چیزی برای تعریف جاذبه ندارم. ببینید حقیقت معلوم نیست ولی جرم و حجم و عمق و وزن و آثار معلوم است اکسیژن و هیدروژن دو ماده جرمی هستند ولی حقیقت این دو ماده چیست. ما هر چه تعریف داریم تعریف از آثار است.

به قول حاج ملاهادی سبزواری می گویند که وجود بدیهی ترین حقیقت است برای فهمیدن ولی مخفی ترین سری است برای نفهمیدن.

ما حقیقت ملائکه را نمی دانیم خیلی ها هم در کنار قرآن مجید واقعاً باید خودشان را قانع می کردند که نمی دانیم اما نیامدند خودشان را قانع کنند در توضیح آیات مربوط به ملائکه و بعضی از مسائل دیگر، خیلی دچار انحراف شدند

اولین کسی که در این زمینه انحراف سختی پیدا کرد سر سیدعلی خان در هندوستان بود که دانشگاه علی گره را بنیان گذاری کرد و دنبال سر سیدعلی خان يك عده در هند و در کشورهای عربی به خصوص مصر آمدند گفتند منظور از ملائکه همین انرژی‌ها در عالم طبیعت است.

در حالیکه قرآن این را نمی‌گوید، اگر منظور انرژی‌های در عالم طبیعت بود دیگر دربار ملائکه نباید آیات متعددی وارد می‌شد من در شرح دعای سوم صحیف سجادیّه تقریباً تمام آیات قرآن و روایات مربوط به ملائکه را از بخش السّماء و العالم بحار الانوار کنار همدیگر گذاشته و واقعاً بی‌پایه بودن این حرف را ثابت کرده‌ام، بلکه ملائکه يك موجودات معنوی و الهی هستند، در فرمان پروردگارند، کارهایشان کارهای مختلف است، یعنی نویسند نامه هستند، گیرند جان انسان هستند، اینکه می‌گویند ملائکه انرژی جریان دار در طبیعت، یعنی هم ما که می‌خواهیم بمیریم يك برق شش هزار ولت ما را می‌گیرد و می‌میریم در حالیکه قبض روح

می‌کنند و می‌زنند کفّار را در قرآن مجید که **وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارُهُمْ «1»** به پشت و به رویشان می‌زنند افراد را، بعد موکل جهنم هستند و خازنان بهشت هستند، حرف می‌زنند، انرژی های مادی که بعد از بر پا شدن قیامت چراغ هایشان خاموش می‌شود، انتقال به عالم بعد پیدا نمی‌کند. يك انرژی خورشید ماه و ستارگانند **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ «2»** **جُمُعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ** اصل اینها با آیات قرآن حرفشان وفق نمی‌دهد می‌دانیم ملائکه وجود دارند، جزء اعتقادات ماست. **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ «3»** دارای عذاب است یعنی انکار ملائکه یا دشمنی با جبرئیل دشمنی با خدا و پیغمبر است.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى نَجْمَ آي 5 سور مبارك سجده آی **11 قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ وَكُلْ بِكُمْ،** یعنی مسلط بر شما کردم، قدرت به او دادم. که

(1) انفال (8): 50.

(2) تکویر (81): 1- 2.

(3) بقره (2): 97.

حضرت سید الشهداء برای بیان قدرت ملائکه در آن روایت بسیار زیباییشان این بود که به آن مردی که گفت من گنهکارم من را موعظه کن. چهارمین مطلبی که حضرت فرمود این بود که: زمانی که ملك الموت خواست که تو را قبض روح بکند **فادفعه عن نفسك «1»** بلند شو با او درگیر شو بندازش کنار و نگذار جان تو را بگیرد اما آن ملائکه است ملك است یعنی صاحب قدرت است یعنی هیچ کس نمی تواند با او درگیر شود.

سور آل عمران آی 125 **يُمَدِّدْكُمْ رُكُومَ بَحْمَسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ** پنج هزار قدرتمند و نیرومند. يك لغت ملكوت هم داریم در قرآن مجید که از همان ماد ملك بر وزن جبروت، ناسوت، لاهوت که ملاحظه می کنید واو و ت اضافه دارد و دلالت بر مبالغه و اضاف قدرت دارد **بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ «2»** یعنی آن قدرت بی نهایت ممتد، وسیع، عظیم فقط ویز پروردگار است.

ظاهراً در این زمینه ها می گویند عظمت و امتداد و سعه در مفهوم ملكوت لحاظ شده و مرتب مجازی مالکیت مال ماسوی الله است ولی مرتبه حقیقی آن مالکیت مطلق و بی قید و شرط نسبت به ذات هم موجودات ایجاداً، افناءً، ابقاءً فقط منحصر در پروردگار عالم است و ای کاش چه قدرتمندان ما چه ثروتمندان ما این معنی **مالك يوم الدين** ملك آن را خوب می فهمیدند. تا از تعلقاتشان به ثروت و به حکومت کم بشود، دیگر حکومت را از آن خودشان ندانند، خودشان را صاحب اختیار ندانند، واقعاً دیدشان به حکومت مانند دید وجود مقدس حضرت یوسف باشد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ «3» اینجا کلم رب آورده من هم من تبعیضه است یعنی اگر من دارای ملکیت هستم دارای حکومت هستم دارای تسلط هستم اولاً کم است، همین کم هم از جانب وجود مقدس تو به من عنایت شده، نهایتاً نایب مناب تو می شوم، جانشین تو، خودم کاره ای نیستم این حکومت يك امانتی است که به من داده ای. ملت بی دین مصر را دیندار کنم، ملت قحطی زده را از مشکلات نجات بدهم.

ثروتمندان آنها هم که نماز خوانند و می گویند **مالك يوم الدين**، خوب بفهمند که مالکیت خدا حقیقی است و مالکیت بر کل ذوات موجودات است چه ایجاداً، چه افناءً، چه ابقاءً و این مالکیتی که در مال دارند يك رشت بسیار نازك که با فوت يك زلزله، با فوت يك آتش سوزی، با فوت يك جنگ و با اشار ملك الموت این رشت نازك ضعیف پاره می شود. ملك ملکیتش نابود می شود ولی بعد از نابودی ملکیت، حالا باید حساب میلیاردها تومان دور عمرش را پیش خدا پس بدهد که قطعاً از عهد حساب برخواهد آمد طبق آیات سور آل عمران و سور توبه که می فرماید: **الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ**

(2) یس (36): 83.

(3) یوسف (12): 101.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 197

وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ که از لا ینفقونها می فهمیم منظور مال حلال است مالکیت شرعی است، مالکیت صحیح است. لا ینفقونها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «1» اگر احساس مالکیت حقیقی نمی کردند بخیل هم نمی شدند، حریص هم نمی شدند. در هر صورت غارتگر هم نمی شدند، مال مردم خور هم نمی شدند. تمام عیبهای مردم بیشتر یا مال بی نمازشان است یا مال این است که نماز را خوب نمی فهمند.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ آل عمران آیه 26 که اصلاً مالک پادشاهی و حکومت و تسلط هم فقط پروردگار عالم است. آل عمران آیه 189 لِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ایران مُلْك به قطعه زمین می گویند الآن هم در دهات ها می گویند این مُلْك دارد این مهریه خاتمش مُلْك است ولی در قرآن مجید مُلْك به این معنا نیست مُلْك به معنای فرمانروایی است، به معنی تسلط است، به معنی قدرت است. اینجا ما می بینیم که پروردگار عالم در آیه شریفه لله را مقدم کرده است که دلالت بر حصر دارد لام هم که دارد که این لام، لام ملکیت است لام انتفاع نیست.

خدا که نمی خواهد سودی ببرد من که نکردم خلق تا سودی کنم. لله در آیه مقدم و دلیل بر حصر است، لام هم لام ملکیت است مالکیت حقیقی فقط و فقط ویژه پروردگار است. مائده آیه 5 باز هم همین چهره ادبی را دارد لِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ یعنی نماز گزار هر چه در اختیارت است همین بدنت، همین لباس، همین مغازه ات، همین زمینت و آنچه است در آسمان و زمین مالک حقیقی اش خدا است. چه کسی دیگر مالک حقیقی است سوره اسرا که خیلی ها به غلط می گویند سوره اسراء، اسرا باب افعال است یعنی به معنی

سیر دادن آیه 111 ظاهراً آخرین آیه سوره باشد وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وجود مقدس او مالکیتش شریکی ندارد، مالک ذاتی و دائمی و ابدی و سرمدی است. ما کارهای نیستیم يك عمله ایم در کنار فرمان های او. يك مملوکیم در کنار فرمان های او. ما مالک نیستیم ما مملوکیم. از این آیه ام خیلی زیبا استفاده می شود وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

این مالکیت مجازی می بینید ابتدا و انتها دارد يك روزی مالك نبودم رفتم خریدم، يك روزی هم می آیم می فروشم یا می میرم و ملکیت از دست می رود مالك بر كل هم نیست ما مالك بر بعضیم نه بر كل. كل كه تمام آفرینش است این مالك بر كل فقط وجود مقدس حضرت حق است.

يك بحث دیگر این است كه ما مالك يوم الدين مالك بخوانیم یا ملك يوم الدين بخوانیم. من هفت هشت تا تفسیر را كه نگاه كردم دیدم بحث هایشان خیلی به درد بررسی نمی خورد. سیره مسلمین مالك است و ائمه طاهرين ما طبق روایات مالك خواندند رسول خدا هم همین جوری از ملك يك الف اضافه دارد كه خود این غنیمت است. چه گونه غنیمت است از رسول خدا نقل شده است **من قرأ القرآن كتب له**

(1) توبه (9): 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 198

بكل حرفٍ عشر حسنات و محبت عنه عشر سيئات و رفعت له عشر درجات «1» حدیث در کتاب روح البیان اهل سنت است.

روایات خوبی را نقل کرده است ما هم نمون این روایت را در باب قرائت قرآن داریم كه هر كسی قرآن قرائت بكند برای هر حرفش، مثلاً بسم الله الرحمن الرحيم نوزده حرف است ده حسنه به او می دهند ده سيئه احتمالاً گناه صغیره اش را محو می كند و ده درجه او را بالا می برند.

سور مباركه حمد، پنج صفت دارد، پنج اسم دارد، الله، رب، رحمان، رحيم، مالك. این را با ظرافت آمده اند يك متنی برایش درست کرده اند به نظر من متن قشنگی است كه با فرازهای عرفانی دعای عرفه و كمیل و ابو حمزه و روایات حضرت صادق (ع) مطابقت دارد به خصوص برای شب های احياء متن بسیار خوبی است. **خلقتك فأنا اله** من معبود واقعی ام مال بسم الله، **ثم ربيتك بالتعم فأنا رب** من با نعمت ها از رحم مادر تا حالا رشدت دادم پرورش دادم.

پس رب حقیقی من هستم **ثم عصيت فسترت عليك** در همین دنیا گناه كردی و من پرده پوشی كردم آبرویت را نبردم **فأنا رحمان ثم تبت** بعد بیدار شدی به توفیق خودم توبه كردی **فغفرت فأنا رحيم** حالا كه توبه كردی و گناهت را بخشیدم

می ماند کارهای خوبم ثم لابد من الجزاء به ناچار پاداش طلبکاری فأنا مالك يوم الدين آنروز دست من است و مالکیت من هم مالکیت درستی است. حکیمانه و عادلانه است مزد تو را می دهم.

يك بار دیگر متن را می خوانم هم اینها حصر است: خلقتك فأنا اله ثم ربيتك بالنعم فأنا رب ثم عصيت فسترت عليك فأنا رحمان ثم تبت فغفرت فأنا رحيم ثم لابد من الجزاء فأنا مالك يوم الدين «2».

تفسیر قرآن جلسه سی و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

امروز به خواست خدا بحث در مالك يوم الدين به آخر برسد البته در حدی که مطالعه شده و یادداشت برداری شده و الا مفاهیم قرآن مجید به فرمود پیغمبر لا تحصی عجائبه «3» بحث بعد آی شریف ایاك نعبد و ایاك نستعین است که يك بحث مختصر ادبی دارد مصادیق متعدد عبادت است، عبادت حق عبادت باطل و توضیحی در این که ما كمك خواهی از پروردگار را انحصاری اعلام می کنیم و ایاك نستعین الان نمی دانم آیه بعد چند جلسه طول می کشد ولی دریای مسائل در اهدنا الصراط المستقیم است

((1)) تفسیر روح البیان: 15 / 1.

((2)) تفسیر روح البیان: 15 / 1 - 16.

((3)) تفسیر نور الثقلین: 287 / 1، سوره بقره آیات 269 به بعد.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 199

و آی بعدش که پیوند با این آیه دارد. فکر کنم در حد لازم مالك و كلم دين توضیح داده شد يك لطایفی از كلم يوم و يك نگاهی پاداش و کیفر قیامت باقی مانده که با هم سیر می کنیم.

طبق مطالب قرآن و روایات، معنای یوم همه جا محدود به حدّ معین من طلوع الشمس الی غروبها «1» نیست گاهی معنا حد ندارد، حدود ندارد، چهارچوب ندارد، امیرالمؤمنین می‌فرماید: الذّهر یومان روزگار دو روز است یعنی دو روزگار است دو زمان است، دو وقت است، یوم لك و یوم عليك «2» يك روزگاری است که به نفع تو است. و روزگاری که بر ضرر توست.

البته ما يك موقعی تمام جریاناتی را به نفع خودمان برمی گردانیم باید زمین برگشت به نفع خود را فراهم کنیم. در این زمینه من توضیح نمی دهیم، شما فقط به آیاتی که کلم خسارت در آن به کار رفته مراجعه کنید آنجا می بینید که روزگار چگونه عليك می شود و جهت دهی روزگار در عليك شدن کار خود انسان است و یوم لك جهت دهی جریانات و روزگار به نفع خود اینطور که از آیات قرآن استفاده می شود با ایمان و عمل صالح، اخلاق حسنه و تقوا میسر است. در ذیل این روایت شما می توانید از قرآن کریم و سایر روایات به خصوص از خود نهج البلاغه مسائل مهمی را استخراج کنید. باز در نهج البلاغه دارد حضرت ألا و انّ الیوم المضممار اسم

مکان است یوم یعنی روزگاری که بسر می برید این روزگار که روزگار دنیا است روز مضممار است یعنی روز تمرین کردن است و قدم از سباق، اما فردا بعد از این روزگار روز مسابقه است و السّبقه الجتّه به قول امروزی ها کاپ طلایی مسابقه را فردای قیامت که بهشت، به تمرین کرده ها در دنیا می دهند و وَ الغایه النار «3» آلهایی که در قیامت نمی توانند در این مسابقه برای برد بهشت شرکت بکنند جایگاهشان آتش دوزخ است.

تمام مسائل مربوط به تمرین هم در اختیار ما قرار داده شده، میدان تمرین هم دنیا است و اما ورزش هایی که باید برای تمرین انجام بدهیم که فردا در مسابقه شرکت بکنیم و ببریم همین عبادات و ترك محرمات است. چون کلم یوم در قرآن کریم است و هم در نهج البلاغه، هم در روایات اغلب محدود به حدّ معین استعمال نشده، ابداً در برابر لیل به کار گرفته نشده، خدای متعال نهار را در مقابل لیل آورده که او معنای محدودی دارد من طلوع الشمس الی غروبها انّ فی اختلاف اللیل و النهار «4».

(1) التحقیق فی کلمات القرآن: 14/ 280.

(2) نهج البلاغه: حکمت 396.

(3) نهج البلاغه: خطبه 28.

(4) یونس (10): 6.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 200

یا در سور یاسین و سوره‌های دیگر که نهار با لیل استعمال شده.

کلم یوم خیلی جاها استعمال شده است یوم القیامه، یوم الحسره، یوم التغابن که در آن روزگار، این قیامت این حسرت این تغابن حدودی ندارد کاری هم به طلوع الشمس الی غروبها ندارد یا در آیاتی که مربوط به عالم طبیعت است سور اعراف آی 54 خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ.

ما می‌دانیم که پدید شب و روز مال گردش زمین به دور خودش است که ساعتها به نصف زمین خورشید نمی‌تابد آن وقتی که آن قسمت زمین از نگاه خورشید پنهان است، آن مقداری که خورشید به آن می‌تابد روز است. اما این سته الايام ابداً کاری به غروب شمس و طلوع شمس ندارد، ایام در اینجا به معنای دوره است، به معنی روزگار است در شش دوره. که البته دانش جدید تکون آسمانها و زمین را گره زده به میلیاردها سال مثلاً دربار زمین می‌گویند چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است که از آفرینش زمین گذشته، دربار خورشید می‌گویند شش میلیارد سال است که این دو تا عدد من را به يك معجز هدایت کرد.

ببینید الان ابزار بسیار بالایی که کشف شده فرض بکنید می‌آیند اجرام را با آن ابزار بررسی می‌کنند حدود سال را دست می‌آورند حالا توی پرانتز يك کتابی در موز بریتیش در کتابخان جنب موز بریتیش انگلستان است که من آن کتابخانه را در لندن دیده ام، خیلی کتابخان واقعاً با عظمتی است حدود هفت سال پیش

که من در لندن این کتابخانه را چهار پنج ساعت می‌گشتم، هفتاد درصد کتاب هایش، کتاب های اسلامی و خطی و چاپی است، قفسه بندی این کتابخانه را اگر طولی بکنند یعنی همه را در بیاورند کنار هم بچینند به صورت طول بالای هزار کیلومتر می‌شود، در این کتابخانه يك کتابی بود، کتاب تحقیقاتی آن زمانی که انگلیسی‌ها زمان قاجار تسلط به همه چیز این کشور داشتند، و جب به و جب خاک این کشور را بلد بودند نقشه کشیدند، نوشتند این کتاب حدود هزار صفحه بود عکس مجموع فرشهایی که در ایران در مناطق مختلف بافته می‌شود در این کتاب بود، شرح داشت که مثلاً این قالیچه در عشایر لرستان بافته شده، بعد خاک را، آب را از نظر املاح ارزیابی کرده بودند و نوشته بودند گوسفند در منطق لرستان

که علف این خاک را خورده و آب آن منطقه را خورده، بر اساس ارزیابی علمی خاک و آب و پشمی که روی پشت این گوسفند روئیده شده این فرش می‌تواند تا 312 سال سلامت خودش را حفظ کند.

الان که دستگاه‌ها و ابزارهایی ساخته شده که حجم مرده را می‌آورند ارزیابی می‌کنند و حدود سال مرگش را می‌گویند بعضی از حجمه‌هایی که در هند پیدا شده با سنجش این ابزار که البته نمی‌گوییم که خیلی دقیق است ولی 90 درصد احتمال صحت در آن است اعلام کرده اند که صاحبان این حجمه‌ها 15 میلیون سال قبل از دنیا رفته اند.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 201

دقیق می‌آیند نور، جرم، اتم‌های نور و اتم‌های خاک را ارزیابی می‌کنند يك عمر احتمالی از آن در می‌آورند. من در این آزمایشگاهها رفته ام و چیزهایی را هم دیده ام، واقعاً مسائل علمی جالبی را نشان می‌دهند، همه چیز علم قابل رد نیست، قابل بطلان نیست اینجوری نیست که ما يك پارچه بگوییم که قرآن و روایت برای ما بس است و زندگی را اداره می‌کند، اینکه می‌نشیند حساب می‌کند 35 سال پیش این فرد نیروی هوایی را آرمسترانگ را، در این سفینه بنشانم چند کیلومتر برود و آنجا چه جووری جدا بشود از این سفینه و آرام روی کر ماه فرود بیاید اینها که قابل انکار نیست.

می‌گویند عمر زمین چهار میلیارد و پانصد میلیون سال، خورشید شش میلیارد سال است يك زمانی می‌گفتند زمین يك قطعه ای بوده که از خورشید جدا شده و بعد بر اساس نیروی جاذبه در این فاصله قرار گرفته است. از عجایب است که حضرت باقر چنان که در روایت السماء والعالم بحار و کتاب الهیئه و الاسلام مرحوم سید شهرستانی این مسئله را قبول ندارد.

حضرت باقر خلقت زمین را مستقل از خورشید می‌داند و اگر يك قطعه ای بوده که از جرم خورشید جدا شده باشد باید عمر ایشان هم الان شش میلیارد سال باشد ولی این تفاوت سن نشان می‌دهد که خلقت خاص خودش بوده، بنابراین کلم یوم، اختصاص به روز ندارد معنای مطلق و بی قید هم دارد.

اما نهار، نه جریان طلوع و غروب خورشید در آن لحاظ شده و جعلنا النهار معاشا «1» در سور عم یتساءلون یعنی: من طلوع الشمس الی غروبها را برای کار و کوشش و کسب و به دست آوردن رزق و روزی قرار داده ام. وقت که باز يك کلم عربی است، يك زمان محدود است به شیء از عمل یا يك شیء از يك حادثه یا يك جریان است، وقت نماز که خیلی هم محدود است وقت جنگ، اوقات نماز اما کلم حین قطعه ای است که زمان را می‌گوید ولی مبهم و محدود می‌گوید حین من الدهر «2» بخشی از روزگار کی و چی و چه مقدار دیگر نشان نمی‌دهد و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین

«3» تا يك زمانى ديگر زمان را معين نمى كند به قوم يونس نمى گويد بعد از توبه شما و دفع از عذاب شما، صد سال ديگر زنده مى مانيد و لكم فى الارض مستقر و متاع الى حين.

البته اين آيه 36 سوره بقره است مربوط به هبوط آدم و ابليس كه قلنا اهبطوا منها جميعا و لكم فى الارض مستقر و متاع الى حين اما كلم يوم همانطور كه عنايت فرموده ايد مطلق ذكر شده يوم القيامة، يوم الآخر، عذاب يوم عظيم،

(1) ((نأ (78): 11.

(2) ((انسان (76): 1.

(3) ((بقره (2): 36.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 202

يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا*، يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ*، يَوْمَ الْبَعْثِ*، يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ كه به معنای زمان مطلق است.

دين را هم كه عرض كردم دو معنا اصلى براى آن گفته اند يكي پاداش و جزا كه معنى التزامى است، يكي هم به معنى قوانين و مقررات كه بعدا عرض مى كنم. به معنى جزا سور مبارك نور آى 24 و آى 25 يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أُيَدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ روزى كه زبان اين ها، دست اينها، پاى اينها به آنچه كه تا آخر عمرشان انجام مى دادند بما كانوا يعملون كانوا و يعملون ماضى استمرارى است البته مجرمين حرفه اى را مى گويد، اينجورى است كه روز قيامت همه زبانشان دستشان، پاهایشان بر ضدشان شهادت مى دهند، اينها مربوط به مجرمين حرفه اى است چون ما آيات توبه را داريم، آيات عفو را داريم. رواياتى را داريم كه در آن روايات مى گويد خداوند نسبت به تائب هم به زمين مى گويد كتمان كن خبرت را از او، هم به اعضاء و جوارح مى گويد كتمان بكنيد تشهد عليهم على در اینجا به معنى ضرر، بر ضدشان شهادت بدهند.

وقتی شهادت داد كه صاحب من، با من 60 سال غيبت كرده، افتراء زده، دستش 60 سال ظلم كرده اختلاس كرده، دزدى كرده، توى گوش مظلوم زده، 60 سال 70 سال، قدم به محالس گناه گذاشته اين جزاء دارد پاداش دارد كيفر دارد. يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ يعنى

پاداش حق پاداش بدون ظلم و يعلمون انّ الله هو الحق المبين «1» در سور نور، درصاّفات آی 53 أءنّا لمدينون كفّار و مشرکين مکه استعجاب داشتند از اين که آن بدن خاک شده زنده بشود، بعد وارد قیامت بشود، بعد به اعمال پاداش بدهد با تعجب می پرسیدند أءنّا لمدينون مدينون در اینجا به معنای مجزّون است، به معنای محاسبون است.

خوب يك حديثی هم نقل شده است از رسول خدا صلى الله عليه و آله الكيس من دانّ نفسه و عمل لما بعد الموت «2» قیامت که قطعی است اینها که سؤال می کنند سؤالشان را با وجود خودشان می شود جواب داد، در آخر سور ياسين است و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هی رميم قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ «3» اين که تو می گویی اين استخوان خاک شده چگونه در قیامت دو مرتبه زنده می شود، ما اين که آفريديم اول خاک بوده، حالا که خاک شده دوباره همان کار روز اول را می توانيم انجام بدهيم شما وقتی بميريد و خاک بشويد ما اين بدن را به شما برمی گردانيم.

چند وقت پيش يك دکتری با من تماس گرفتند که زنده شدن مردگان برای من يك امر ثابت و مسلم است، گفتم: از طريق قرآن، گفت:

(1) نور (24): 25.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 289 / 3.

(3) يس (36): 78 - 79.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 203

نه، قرآن سر جایش خودش، روایت هم سر جای خودش، گفت: با تخصصی که من دارم کرم ابریشم این برگ سبز را که می خورد بعد نوبت بافت پيله می شود این پيله را می بافتد به صورت بیضی و خودش هم در این پيله کاملاً حبس می شود و بعد هم عمرش در خود پيله که برای او قبرش می شود، خود او در این پيله می میرد و بعد از مدتی هم به صورت پروان ابریشم پيله را سوراخ می کند و بیرون می آید یعنی همان کرم مرده به صورت پروانه در می آید.

بیشتر این پروانه‌ها که در کلاس‌های دبیرستان هم خوانده‌اید یا خوانده‌ایم اسمش را می‌گذارند دگردیسی، یعنی انتقال از وضعی به وضع دیگر، کرم توی پیله کاملاً می‌میرد تمام علائم حیات را از دست می‌دهد ولی بعد به صورت پروانه با پر زیبا و با چشم مرکب زنده می‌شود پر می‌زند، حالا قیامت که قطعی است الکیس من دان نفسه زرنک آن است که از خودش حساب بکشد توی همین دنیا و عمل لما بعد الموت باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و تأهبوا للعرض الاکبر علی من لا تخفی علیه اعمالکم «1» که این بخش آخر روایت از يك آیه قرآن گرفته شده این روایت در بحار الانوار و تحف العقول و در دیگر کتب روایی آمده است.

حالا این روایت دوم که خواندم خیلی برای من تعجب آور بود که یکی از مفسرین مشهور اهل سنت قال رسول الله را قیچی کرده و ابتدایش نوشته قال عمر ابن خطاب حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا که اینجور حرفها به ایشان نمی‌خورد، اینها با روایات دیگر پیغمبر هماهنگ است که حضرت می‌فرماید خودتان حساب خودتان را برسید قبل از اینکه به حسابتان برسند، اگر خودتان پرونده تان را منظم پر بکنید آنجا دیگر حسابی نخواهید داشت چون خداوند پنج نوع حساب برای قیامت مطرح کرده یکی هم به غیر حساب، یعنی پرونده يك عده را اصلاً نگاه نمی‌کند چرا؟

چون دو بار آدم را که رسیدگی نمی‌کنند، آدم خودش با ایمان، با عمل، با اخلاق، با منش درست پرونده اش را پر بکند قیامت دیگر پرونده را باز نمی‌کنند، حساب نمی‌کنند، خودتان وزن بکنید قبل از اینکه وزنشان بکنند. به دو آی سور مبارك اعراف 7 و 8 اوایل سوره مراجعه کنید مسئله وزن آنجا مطرح است و تأهبوا للعرض الاکبر برای عرض اکبر خودتان را آماده بکنید که مقابل کسی قرارتان می‌دهند لا تخفی علیه اعمالکم سور حاقه دارد آی 18 يومئذ تعرضون یعنی آن روز شما را بر خدا عرضه می‌کنند لا تخفی منکم خافیه هیچ پنهانی از شما برای او پنهان نخواهد بود.

(1) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر: 1/ 48؛ بحار الانوار: 67/ 73، باب 45، حدیث 26.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 204

و اما يك نمونه از پاداش پروردگار هم به مناسبت مالک يوم الدين بگویم و يك نمونه از جزاء و کيفرش را، شما عنایت بکنید برای تقریباً به دست آوردن وضع قیامت، به سه تا کتاب مراجعه کنید جلد هفت، هشت و نه بحار چاپ ایران و هم چاپ بیروت، جلد دوم علم الیقین مرحوم فیض کاشانی که بسیار پر مایه است و جلد هشتم المحجّه البیضاء که آخرین

بخش کتاب است البته من این روایتی که الان می‌خوانم از معانی الاخبار صدوق گرفته ام عن النبی (ص) یا علی اذ کان يوم القيامة وقتی قیامت بر پا بشود أقعد أنا و أنت و جبرئیل علی الصراط من و تو و امین وحی کنار صراطیم فَلَکُم الا یجز احداً کسی از این جاده که آخرش بهشت است نمی تواند رد بشود من کان معه کتابٌ فیہ براءةٌ بولایتک «1» با توحید خالص و نبوت من کسی نجات پیدا نمی کند این کلید سه تا دندان دارد. یک دندان توحید است، یک دندان نبوت است، یک دندان اش ولایت تو است که ولایت هم شما به مجمع البحرين مراجعه کنید ایشان خیلی زیبا ولایت را معنی کرده در باب ولی و معنی اش هم با کمک گرفتن از آیات و روایات است، من متن معنی ایشان را می‌خوانم ولی شما مراجعه کنید که صفحه و جایش را پیدا کنید که برای مستمع خیلی اثرش بیشتر است بخصوص اول باید عظمت مولف کتاب را برای مستمع گفت بعد عظمت کتاب را بعد روایت خواند، در جا روایت نخوانید جایگاه فیض، جایگاه

کلینی را، جایگاه صدوق را برای مردم در حد یک ربع بیان بکنید بعد عظمت کتاب را، بعد روایت را.

الولاية بالفتح محبة اهل البيت و أتباعهم في الدين وامثال اوامرهم و نواهيهم و التأسى بهم في الاعمال و الاخلاق «2» این ولایت است، ولایت خیلی ساده نیست که قلبی تنها نیست و محبت تنها هم نیست که من بگویم عاشق علی و اهل بیت هستم، پس من دارای ولایت هستم نه، ولایت یک امر مرکب است، بسیط است، جهت قلبی خالی نیست محبة اهل البيت واتباعهم في الدين چون بعد پیغمبر، حوادث جدید پیدا شده، احکام جدید لازم بوده، هر کسی نمی‌تواند به نظر خودش عمل کند این جریان یا این معاملات جدید که پدید آمده یا این سفرها اینجور عمل بکنید. اصلاً ائمه طاهرين انتخاب شده اند که قرآن را توضیح بدهند، سنت را توضیح بدهند، حقایق را برای مردم بگویند، مردم را راهنمایی بکنند، این چنین ولایت ائمه را قبول کردن راهی است که منتهی به بهشت می‌شود.

الّا من کان معه کتاب فیہ براءة بولایتک «3» مگر جواز ولایت تو را داشته باشد نه فقط جواز توحید و نبوت آن جوری دین ناقص است. آنکه جواز ولایت را دارد عبور می‌کند مالک يوم الدين خداوند پاداش آن توحید نبوت ولایتش را خواهد داد.

((1)) معانی الاخبار: 35.

((2)) مجمع البحرين: 1/ 462.

((3)) تفسیر نور الثقلین: 1/ 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 205

جابر ابن عبدالله انصاری نقل می کند قال لنا رسول الله (ص) ألا احَدِّثْكُمْ بغرف الجنة دلتان می خواهد مقامات بهشت را برای شما بگویم، قال قُلْتُ بلى يا رسول الله من گفته ام به جای هم جمعیت بله یا رسول الله بأینا أنت و ائنا پدر و مادرمان فدایتان بشود قال انّ فی الجنة غرفاً من اصناف الجوهر کله تمام مقامات و غرفه ها و منازل و کاخ های بهشت از انواع اشیاء گرانبهاست، از آن آجر سه سانتی ها و سنگ، این حرفها نیست از اشیای گرانبها جوهر یعنی شیء ای که گرانبهاست که فارسی آن می شود گوهر.

یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها و فيها «1» از داخلش بیرونش پیداست و از بیرون باطنش پیداست حالت شیش سکوریت که خیلی ضخیم است شش میل، هشت میل، ده میل، آن جسم هم يك جسمی است که آدم داخل این غرفه بنشیند همه جای بهشت را می بیند بیرون باشد همه جای داخل غرفه را می بیند و در این غرفه ها من التّیم و اللّذات و السّرور اینجا ما می دانیم آیات قرآن بخشی از نعمت های بهشت را بیان کرده، دو سه تا چشمه را فرموده، تخت را فرموده، زینت های اهل بهشت را فرموده، راحتی را فرموده. اما آنچه که پیغمبر می خواهند بفرمایند، غیر آنهایی است که در قرآن و روایات بیان شده، در این غرفه ها من التّیم و اللّذات و السّرور ما لا عین رأیت چشمی تا حالا ندیده و لا اذن سمعت گوشی هم نشنیده و لا خطر علی قلب بشر با چهل و پنج سال تمرین عبادت و اخلاق که برای ما انجامش آسان است انسان به این نعمت های ابد خواهد رسید.

اما کيفر يك بخشی را من از قرآن برای شما می گویم در این کتابهایی که آدرس داده ام در روایت هم نوع کيفرها هم بیان شده، سور مبارك واقعه که من کلّش را در شش جلسه در دو سه تا شهرستان تفسیر کرده ام آنها پیاده شود و جداگانه چاپ شود به عنوان نگاهی به قیامت. چون تماشای سور واقعه است و روایت و داستان های خیلی مهم، کتاب خیلی جالبی می شود. ثمّ انکم ايّها الضالّون المکذّبون گمراهان منکر قیامت لا کلون من شجر من زقوم «2» باید از درختی که از زقوم است شما بخورید که يك عربی اینجا بلند شد به پیغمبر گفتند: زقوم چیست؟ خوب نمونه اش در دنیا نبود که پیغمبر بگوید برو دکان فلان عطاری توی آن شیشه نوشته زقوم، نمونه اش را بین اصلاً نمونه اش در دنیا نیست ولی پیغمبر آثار زقوم را برای این عرب بیان کرده و فرموده اند: اگر يك قطره اش را به هفت دریا در دنیا که همه به هم وصل هستند، خدا ببیند از تمام موجودات زنده دریا نابود می شوند و می میرند. برای چند لذت نامشروع و روابط نامشروع، چند روز ربا، چند روز صندلی

(1) المحجه البيضاء: 369/ 8.

(2) واقعه (56): 51- 52.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 206

ظالمانه، ببینید این احمقها خودشان را گرفتار چه غذایی می کنند در روز دین. لآکلون من شجر من زقوم باید بجشید، فمالقون منها البطون شکمتان باید از این زقوم پر بشود فشاریون علیه من الحمیم روی این غذای زقوم هم باید آبی که از آتش جهنم جوشانده است که می گویند: خورشید شعله اش که وصل به خودش است بیست میلیون درجه دارد حالا خدا می داند آتش جهنم چه حرارتی داشته باشد از آن آب جوشان جهنم، روی این غذا باید بخورید فشاریون شرب الهیم و می خورند مثل شتر تشنه ای که به آب رسیده واقعه آی 51 تا 55.

خداوند به حقیقت اهل بیت و حقیقت قرآن به ما توفیق بدهد که دنیایی بر اساس قرآن و اهل بیت بسازیم و تمام بکنیم و روز قیامت از این عذابها نجات داشته باشیم.

تفسیر قرآن جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در آیه شریفه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** دو ضمیر مفعولی به کار گرفته شده است. ایاک فعل مضارع نعبد و فعل مضارع نستعین. بحث ادبی چندانی ندارد، ضمیر منفصل مفعولی ایاک در جمله اول و در جمله دوم که مقدم بر فعل است. دلیلی است بر انحصار، دلیلی است بر اختصاص و ویژه بودن. تقدم این ضمیر مفعولی منفصل ایاک معنی اش این است که فقط تو را عبادت می کنیم. البته وقتی ما نماز فردای می خوانیم به ذهن می رسد که باید بگوئیم ایاک اعبد این **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** در زمان فردای خواندن نماز درست است و درست بودنش به چه دلیل است، این را بعداً به آن می رسیم و تنها از تو یاری می جویم که جمله با این ترکیب ادبی می خواهد بگوید که معبود به حقی جز او وجود ندارد. قدرت کمک دهنده ای جز او وجود ندارد. چرا که همه قدرت های غیر او در این دنیا، پوشالی و پوک و بی ریشه است و آن آثاری که یک

انسان می‌خواهد برایش بار نیست چه بسا که کمک گرفتن از قدرت های غیر خدایی چنان که تجربه تاریخ نشان داده است ضربه سنگینی به ارزش های انسان بزند و جلوی رشد خصال و کرامت های انسانی را بگیرد و گاهی هم این کمک خواهی سبب شده که انسان به چرخ بندگی کمک دهندگان بیفتد و بچرخد. و همین بندگی غلط باعث نابود کردن انسانیت انسان است.

اما آنچه در این آیه به عنوان محور باید نگاه بشود جمله نعبد است که به کارگرفتن این ماده یعنی عین و ب و دال که عباد و مشتقاتش که یکی از مشتقاتش همین نعبد است، به حقیقت انسان را با دریائی از معانی و مفاهیم اتصال می‌دهد و در محور این جمله از طریق قرآن کریم و روایات، مباحث بسیار پرارزشی را نصیب انسان می‌کند. اولین مطلبی که درباره این ماده می‌شود گفت عباد، عین و ب و دال که حتماً در بعضی از تفاسیر دیده اید. عده ای که حالا با تکیه بر هنرمندی فکر خودشان یا نه، با تکیه بر آثار اسلامی و معارف اسلامی که این قسمت دوم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 207

احتمالش بیشتر است، چون در بعضی تفاسیر هم در فواتح سور به این معنا اشاره شده، روایاتی هم در این زمینه، ما در کتب روایی و تفسیری می‌بینیم که این ترکیب که از سه حرف تشکیل شده است عین و ب و دال ثلاثی مجرد است، هر حرفش جداگانه اشاره به حقیقتی دارد مثل الف، لام، میم مثل الف، لام، را که از امام باقر و حضرت صادق سؤال کردند الف اشاره به چیست، لام اشاره به چیست، میم اشاره به چیست. یا از امیرالمؤمنین روایاتی نقل شده است، کتابی هست که احتمالاً زمان مرحوم فیض کاشانی نوشته شده و مؤلفش معلوم نیست اما مرحوم آقا سیدجلال آشتیانی که به کتاب های ملاصدرا و مرحوم فیض و کتاب های ملامهدی نراقی و آثار ابن سینا خیلی آشنا بود. من هم جلساتی با ایشان داشتم خیلی آدم پرکاری بود. کارش هم از بعد از نماز مغرب و عشاء شروع می‌شد تا نماز صبح. روز را می‌خوانید، روز را

ظاهراً ظرفیت کار نداشت. شب هم می‌دانید که خیلی مهم است قرآن مجید را ببینید آیات مربوط به شب، عبادات شبانه، استغفار شبانه، ذکر شبانه، غوغا کرده است. معراج در شب اتفاق افتاده است، امر مربوط به تهجد است، استغفار را قرآن مجید وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «1» می‌گوید خودش يك بحث معنوی سنگینی دارد، ایشان از شب های عمرشان خیلی خوب استفاده کرده اند با آشنایی که با سبک کار دانشمندان عصر فیض داشتند. احتمال قوی می‌دادند که این کتاب نوشته یکی از معاصرین روزگار فیض باشد. آنجا روایات مهمی را ایشان نقل می‌کند که در الم سوره بقره الف اشاره به الله است، لام اشاره به جبرئیل است، میم اشاره به وجود مبارك رسول خدا است که پروردگار عالم قرآن را

تجلی داده در جبرئیل، جبرئیل هم بر قلب مبارک پیغمبر عظیم الشان اسلام نازل کرده است. در کلمه عبد هم از این نوع مطالب زیاد گفته‌اند.

گفته‌اند: عین عبد اشاره به عرفان و شناخت و معرفت است تا آدم خداوند متعال را در حد خودش خوب نشناسد آیا عبادت برای يك حقیقت مجهول تحقق پیدا می‌کند. من جاهل به پروردگار هستم، نشناختم خداوند را می‌آیم نماز می‌خوانم و این سوره مبارکه فاتحه الکتاب را به کار می‌گیرم آیا این نماز که معرفت در آن نیست، عرفان در آن نیست، آثار مربوط به خودش را ظهور می‌دهد، در اخلاق من، در رفتار من، در تصحیح اعمال من، در یاری جستن از خدا در امورم، آیا تحقق دارد یا نه.

روایتی دیگر هم نقل می‌کنند که به امیرالمؤمنین گفتند: آیا خدا را شناختی؟ فرمودند که: من خدایی را که نشناخته باشم که عبادت نمی‌کنم ما کنت اعبداً لم أره «2» اره در اینجا به معنی علم است از افعال قلوب است چطور می‌شود وجودی را که درک نکردم و نشناختم بعد بیایم این همه مطلب با او در میان بگذارم یا بخواهم، یعنی مگر من دارم با يك حقیقتی که مجهول است برای خودم، حرف می‌زنم و درخواست می‌کنم!

(1) ذاریات (51): 18.

(2) الکافی: 1/ 138، حدیث 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 208

می‌گویند عین اشاره به معرفت و عرفان و شناخت است که عبادت باید توأم با معرفت باشد اگر توأم با معرفت باشد دیگر وجود انسان را همین عبادت طاغوت زدایی می‌کند، هوا زدایی می‌کند، تعلقات غلط را پاک می‌کند و آن آزادی به معنای واقعی را عبادت با معرفت برای انسان ایجاد می‌کند.

اما ب عبد را می‌گویند اشاره به پُر است و برای توضیح بَرّ، بهترین راه این است که به خود قرآن کریم مراجعه بشود در درجه اول و بعد به روایات، ما کلمه بَرّ را که در سه جهت خیلی زیبای اعتقادی و عملی و اخلاقی مطرح است در آی

177 سور مبارک بقره ملاحظه می کنیم. عبادت باید بر همراهش باشد یعنی من در عبادتم در دور عمرم تک نباشم، تنها نباشم، فرد نباشم. از طریق عبادتم اهل برّ باشم و برّ من هم به دیگران انتقال پیدا بکند.

چون ما آیات قرآن مجید را می بینیم عبادات معنوی را اغلب با عبادات مالی همراه کرده است **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ** «1»، **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*، يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ «2»**، **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ** نشناختی مکذب به دین را. یعنی چرا شناختیم می دانیم رأیت باز اینجا از افعال قلوب است، به معنی دیدن چشم نیست، به معنی این است که ندانستی یعنی چرا می دانی. چیست مکذب به دین. **فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ* وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ* فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ** چه مصلیّی **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ* وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ «3»** اولاً ذات نمازش خراب است ثانیاً آدم بخیلی است هیچ کاری به مشکلات مردم ندارد. نمازی که با بخل همراه باشد آن نماز، نماز نیست نمازگزارانش هم مورد نفرین پروردگار عالم هستند **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ**.

حالا این برّ، که خود نماز و خود آراسته شدن به خود حقایق حمد جزء برّ است که در آیه ملاحظه می کنید پانزده مرحله اش در آیه بیان شده که هم اعتقادی، هم عملی و هم اخلاقی. **وَ لَكِنَّ الْبِرَّ وَ بَعْدَ از اینکه یهود و نصارا را در ابتدای آیه رد می کند لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ** این بازی هایی که رو به شرق و غرب در می آورید و اسمش را می گذارید عبادت برّ، اینها برّ نیست اینها عبادت نیست. **لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ «4»** این بخش اعتقادی برّ، به این است که دل شما

(1) بقره (2): 43.

(2) مائده (5): 55.

(3) ماعون (107): 1 - 7.

(4) بقره (2): 177.

نیکوکار و اهل برّ باشد برّ دل به این است که دل به خدا، به قیامت، به ملائکه، به کتاب الهی و به انبیاء اتصال داشته باشد.

اما بخش اخلاقیش آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ «1» اینکه در عین دوست داشتن مال راحت بتوانیم مال را از خودتان جدا بکنید و آن کسی که مال را از تو جدا می کند اخلاق تو است، سخاوت، کرم، جود، دست دلبازی و افراط نداشتن در محبت به مال تُحِبُّونَ الْمَالَ، حُبًّا جَمًّا «2» نبودن. این اضافه مالت را به چه کسی برسانی ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (از راه مانده)، وَ السَّائِلِينَ (آن کسی که دیگر می آید آبرویش را گرو می گذارد و از تو درخواست حل مشکل می کند که اگر داشته باشید باید حل

بکنید) وَ فِي الرِّقَابِ (برای آزاد کردن برندگان) و اما جنب عملی برّ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ باز جنب اخلاقی برّ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ در ایام تنگدستی خودشان را نگهدارد و فشار تنگدستی او را به طرف حل مشکلش از غیر مشروع نکشاند. تنگدست است صبر بکند، سراغ رشوه نرود، سراغ دزدی نرود، سراغ بی دینان نرود. الآن هستند فرهنگ های باطلی که پول می دهند به مسلمان ها برونند مسیحی یا بهایی بشوند. صبر مال اینجاست، صبر به معنای حفظ خویش، کف خویش از افتادن در راه نامشروع است و الضَّرَّاءِ در بیماری و رنج بدنی صبر بکنند وَ حِينَ الْبَأْسِ هنگام جنگ. أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ «3» آراستگان به این پانزده حقیقت هم اهل صدق هستند، راست می گویند ما مؤمن هستیم و هم اهل تقوا هستند. پس ب عبد اشاره به برّ است، برّ چیست این پانزده حقیقت است يك نمازگزار وقتی می گوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ از عین نعبد عرفان باید داشته باشد به حق، از ب نعبد باید اهل برّ باشد والا عبادت و بندگی تام نیست، جامع نیست، کامل نیست. گاهی هم سر از قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينِ «4» در می آورد.

در باب حکمت های نهج البلاغه مؤمنین خیر و برّ و نیکی را این جور می کنند لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک علت منصوب خواندن خیر با اینکه لیس اولش آمده معلوم است خبر مقدم است ان یكثر مالک تأویل به مصدر می رود، یكثر مالک می شود اسم لیس که مؤخر است ولكن الخیر ان یكثر علمک برّ، نیکی، خیر این است که معرفت برود بالا، علمت برود بالا وان یعظم حلمک بردباریت قوی بشود و در مقابل حوادث و جریانات و تهمت ها و غیبت ها، در شهرت و در هنگام کارت و اجرای تکالیف خود، تکالیف را ادامه بدهید والا اگر از کوره در بروی و رهایش بکنی ضرر می کنی وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ اگر می خواهی يك سر و گردن خودت را از مردم بالاتر بدانی با عبادت رب آدم

(2) فجر (89): 20.

(3) بقره (2): 177.

(4) ماعون (107): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 210

ی

ك سر و گردن بالاتر می‌رود، به چیز دیگر نه. **ولا خیر فی الدنیا إِلَّا لِرَجُلَیْنِ** بر و نیکی و خیر در این دنیا فقط برای دو نفر است **رجل اذنب ذنوباً یتدارکها بالتوبه** کسی که قبلاً آلوده به گناهان بوده ولی بعداً توبه واقعی کرده است **ورجل یسارع فی الخیرات «1»** بر در وجود آن انسانی است که شتاب در تمام خوبی‌ها دارد.

ببینید اینها حرفشان مانند روایات امام باقر و حضرت صادق درباره فواتح سور است که الف، لام، میم، الف، لام، را، کاف، ها، یا، عین، صاد، اینها هر کدامش اشاره به حقیقتی دارد اما دال عبد اشاره به دو نوع بالله است. سوره نجم آیه 8 **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** این دُنُو بالله یعنی نزدیک شدن به حضرت حق، کم کردن فاصله بین عبد و بین الله به چه صورت ممکن است.

لغت اینجوری معنا کرده **قلنا ان الدنو هو القرب علی سبیل التسقّل** تسفل یعنی خود را در برابر پروردگار چیزی به حساب نیاوردند سفل به معنی پائین بودن است اسفل، افعّل التفضیل این است. ببینید پروردگار عالم در ابتدای سور قصص حمله به فرعون دارد، **يَكْ عِلْتَ حَمْلَهُ** اش این است **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ «2»** یعنی گردن کشی کرد، گفت نه خدا کی است ما خودمان برای خودمان مستقل هستیم و کاری هم به خدا نداریم و اصلاً رب اعلی ما هستیم. آنی که می‌خواهد به وجود مقدس حضرت حق نزدیک بشود **علی سبیل التسقّل والانحطاط مادّیاً او معنویاً «3»** که معنی اش این می‌شود که هیچ چیزی را از خودش ندادند. هر چه هم به او عنایت می‌شود اعتقاداً بگویند هذا من فضل ربی. اعتقاداً بگویند من الله است. اعتقاداً بگویند من شایسته اش نبودم، خدا لطف کرده است. **کم من ثناء جمیل لست اهلاً له نشرته «4»** حالا سوره نجم آیه 8 **دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** تمام مسائل معنوی است این را عنایت داشته باشید که به اندازه دو کمان یا کمتر او ادنی شخصیت حضرت حق را دید، با چشم دل و این به علت نزدیک شدنش به مقام معنوی پروردگار بود، اغلب مفسرین ضمائر این آیه را به رسول خدا برگردانده‌اند و ضمیر **عَلَّمَهُ** را که ضمیر مفعولی است باز به پیغمبر

برگردانده اند. ضمیر فاعلی علمه را به پروردگار برگردانده اند. **شَدِيدُ الْقُوَى** را پروردگار گرفتند **ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى** بعضی خداوند و بعضی جبرئیل گرفتند.

اما محققین از مفسرین بزرگ به خصوص مفسرین شیعه می گویند این آیات ارزش پیغمبر را نشان می دهد. فضیلت پیغمبر را نشان می دهند و دلایلی هم می آورند که **شَدِيدُ الْقُوَى** **ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى** وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى «5» خود

(1) نهج البلاغه: حکمت 94.

(2) قصص (28): 4.

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 9 / 333.

(4) مصباح المتجهد: 844 (دعای کمیل).

(5) نجم: 6 - 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 211

وجود مقدس حضرت حق است. نزدیک شد به شهود باطنی، به چه صورت، چگونه **تَبَعْدُ عَنِ التَّشَخُّصِ** برای خودش در جنب پروردگار در کل عمرش شخصیتی قائل نبود، می گفت: عزّت مال خداست اگر ما داریم جلوه ای از همان عزّت حضرت حق است کاری به ما ندارد، ما استقلال در تشخیص نداریم.

وَ تَنْزِلُ عَنِ الْأَنَانِيَةِ در تمام عمرش نظرش به طرف من نبود، نگاهش به خودش این بود که من عبدالله ام. منی وجود ندارد برای من **وَحْطَ مَقَامَ نَفْسِهِ** واقعا این مقامات اعتباری را در خودش شکست و نابود کرد **حَتَّى تَقْرِبَ مِنْ اللَّهِ «1»** تا به پروردگار عالم نزدیک شد به قرب معنوی. که خدا آمد فرمود **دَنَا فَتَدَلَّى** نزدیک شد و به آن معنویت بی نهایت حق آویخته شد و وصل شد و این نزدیکی حالا به مثل مادی زده شده **فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ**

أَوْ أَدْنَى که انگار دیگر بین وجود مقدس او و پروردگار مهربان عالم در عالم معنا و در شهود قلبی حجابی نمانده بود.

خوب این يك بحث بحث لغت عبد و اشاراتی که اهل اشارات و اهل دل به ترکیب این لغت دارند، برابر همان اشاراتی که روایات فواتح سور دارد.

اما بحث دیگر معنای عبد، عبد یعنی چه؟ این عین ب دال هیئتش یعنی چی؟ ماده اش یعنی چی؟ مفردات راغب که واقعاً کتاب با ارزشی است بیش از هزار سال است راغب اصفهانی دانشمند شیعی این کتاب را نوشته، محکم هم نوشته است. **العبودیه اظهار التذلل «2»** عبودیت یعنی گردن سپاری یعنی تسلیم بودن در برابر پروردگار عالم، عبودیت و العبادة اما لغت عبادة که در روایات ما زیاد آمده ابلغ منها يك مقدار معنایش از عبودیت رساتر است و روشن تر است چون عبادت معنی اش **غایه التذلل** است یعنی دیگر در آن گردن سپاری انسان نسبت به پروردگار عالم شائبه ای نباشد حسن غیر الهی نباشد. لَأَئْهَا ضَمِيرُ أَتْمَا به عبودیت برمی گردد در کنار تذلل خوب این غایه التذلل شایسته چه حریمی است برای کی غایه التذلل است.

ولا يستحقها إلا من له غایه الإفضال هرگز این گردن سپاری و انقیاد و خود را مانند مرده دست غسّال در اختیار قرار دادن جز برای پروردگار شایسته نیست، اینگونه غایه التذلل دلیلش چی است. **من له غایه الإفضال** کلّ سرمایه بخشی به انسان از پروردگار عالم است، بدن ما، وجود ما، زمینی که در آن زندگی می کنیم، هوایی که استشمام می کنیم، خورشیدی که از آن بهره می گیریم، تمام روئیدنیهای روزی ما و رزق ماست.

لا يستحقها نهائیه التذلل و غایه التذلل إلا من له غایه الافضال آن هم فقط در عالم فقط یکی است **وهو الله تعالی** کی غیر او در خلقت ما، در نعمت بخشی به ما در سرمایه بخشی به ما در کارگردانی به ما کاره ای بوده، کسی کاره ای

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 255/3.

(2) المفردات فی غریب القرآن: 542.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 212

نبوده و لذا در قرآن مجید می فرماید: **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ «1»** بجز وجود مقدس او را بنده نباشید برای غیر او تذلل، انقیاد، گردن سپاری، تسلیم، اطاعت نداشته باشید. بر ما که خود قرآن واجب کرده است که از پیغمبر اطاعت کنید از صاحبان ولایت چهارمعصوم هم اطاعت بکنید از عالم ربّانی و واجد شرایط اطاعت کنید. اینها اطاعت در جنب خدا نیست این خود پروردگار حل کرده این قابل اشکال نیست.

در قرآن مجید می‌فرماید مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ «2» شما استقلالاً از پیغمبر اطاعت نمی‌کنید فرهنگ من در وجود پیغمبر چه به صورت قرآن چه به صورت سنت و حلال و حرامی که پیغمبر بیان می‌کند تجلّی دارد. مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ اگر حکم واجبی به شما کرد پس بدانید این حکم حکم من است از کانال پیغمبر دارد به شما می‌رسد و مَا هَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا «3».

پس اطاعت از پیغمبر، اطاعت از امیرالمؤمنین، اطاعت از ائمه، اطاعت از عالم ربّانی واجد شرایط چند اطاعت نیست، يك اطاعت واحد است، يك حقیقت است، وحدت دارد این اطاعت چون همه اطاعت الله است، خدا فرموده از اینها فرمان ببرید. آنکه واقعاً اهل نماز است اصلاً از خودش شکل حمد و ترکیب حمد به ایتاک نعبد اعتقاداً و عملاً می‌رسد اعتقاداً و عملاً یعنی به این معنا وَلَا يَسْتَحِقُّهَا إِلَّا مَنْ لَهُ غَايَةُ الْإِفْضَالِ وَ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى خود سوره حمد آدم را تا قبل از ایتاک نعبد به این مقام می‌رساند چرا؟ اگر آدم توجه به حقایق نماز داشته باشد وقتی می‌ایستد می‌گوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* خوب يك نگاه می‌اندازد با قلبش به ذاتی که مستوجب صفات کمال و کسی غیر او چنین ذاتی ندارد. وقتی می‌گوید رحمان که به معنای مهرورزی و از لوازم رحمانیت نعمت بخشی و سرمایه بخشی است، وقتی می‌رسد به رحیم که مهربان دائم و لاینقطع و در بعضی روایات آمده تجلی رحیمیت در قیامت به صورت بهشت و رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ «4» به شما می‌رسد ربّ العالمین مالکی که توجّح تربیتی به مملوکش دارد و مملوکش جهانیانند به محض اینکه گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ يك مرتبه در قلبش نور می‌زند و نور طلوع می‌کند که چنین معبودی شایسته این است که من غایه التّذلّل، تسلیم، انقیاد، اطاعت در مقابل او داشته باشم.

یعنی آدم يك ایتاک نَعْبُدُ وَ ایتاک نَسْتَعِينُ می‌گوید غرق در معرفت، غرق در شناخت، غرق در عرفان، چنان عاشقانه بعد از فهمیدن آیات قبل، وارد ایتاک نعبد و ایتاک نستعین می‌شود که به قول حضرت صادق وقتی می‌گوید ایتاک نَعْبُدُ وَ ایتاک نَسْتَعِينُ همان لحظه پروردگار به او می‌گوید: صدقت راست می‌گوید ایتاک نعبد را داری راست می‌گویی چون ایتاک

(1) یوسف (12): 40.

(2) نساء (4): 80.

(3) حشر (59): 7.

(4) توبه (9): 72.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 213

نعبد تو با این راستگوئیت طاغوت زدایی است، چه در جهت اعتقاد است، چه در جهت عملت. یعنی تو به معبود غیر من اعتقاد نداری، چون تمام معبودهای ساخته شده باطل است و تو به قدرت غیر قدرت من اعتقاد نداری **لا حول و لا قوة الا بالله** از من کمک می خواهی راست می گویی چرا چون قبل از ورود به اِيَّاكَ نعبد ذات مستجمع جمیع صفات کمال را با چشم و عقل و قلبت دیدی، رحمانیت بی نهایتش را دیدی، همین بدنت آثار رحمانیت است همین که می توانی حرف بزنی آثار رحمانیت است همین که می توانی رکوع و سجود بکنی آثار رحمانیت است، همین کل نمازت آثار رحمانیت است.

پروردگار صورتش و باطنش هم آثار رحیمیت است، آثار من را داری لمس می کنی از تکبیره الاحرام به بعد راست داری می گویی **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** باز در معنای عبد ادامه می دهد یقال **طریق معبد** راه

معبد، معبد اسم مکان است از ماد عین، ب، دال گرفته شده طریق معبد یعنی **اذا كان مذلاً بوطء الأقدام «1»** یعنی راهی که همواره آدم فقط می تواند در این راه قدم بر دارد سنگلاخ نیست، سر بالا سر پائین نیست، عوامل وحشت ندارد بعیرٌ معبد این اصطلاح عرب است رام، شتر تسلیم، که می گویند حالت تسلیم شتر اینقدر شدید است که اگر صاحبش نباشد و افسارش را رها کرده باشد شتر هم خوابیده باشد يك موش در بیابان کویر از لانه درآید و با دهانش بند دهان شتر را بگیرد يك ذره بکشد اینقدر این شتر همواره تسلیم است که از جا بلند می شود اگر موش راه بیافتد و شتر هم دنبالش راه می افتد.

بعیرٌ معبد رامی شتر از بس که شدید است کلم معبد را کنار بعیر آورده اند عبد یعنی چی؟ بر اساس **نُهايه التذلل و غايه التذلل** بر اساس طریق المعبد بعیر المعبد یعنی کسی که خیلی هموار است، خیلی نرم است، خیلی تسلیم است، گردن سپار است. اعتقاداً عملاً راحت از خدا اطاعت می کند والا اگر این نباشد عبد هست، اما عبد الشیطان، عبد الهوی، عبد الدرهم و الدینار، عبد واقعی همین هموار بودن، تسلیم بودن، انقیاد و اطاعت از پروردگار است.

فیض کاشانی اعلی الله مقامه شریف در کتاب وافی که نگاهی به چهار کتاب اصلی کتب اربعه است و مشکلات روایات این کتاب را توضیح داده، چاپ جدید هم شده در بالای سی جلد، جلد اول جزء اول صفح 55. فیض همان طور که می دانید هم مجتهد لغت بوده، هم مجتهد ادبیات بوده، هم مجتهد فقه بوده، هم مجتهد معارف بوده، هم مجتهد فلسفه و

حکمت بوده، هم مجتهد عرفان بوده، هم در 400 سال پیش در شهر کویری کاشان با نبود وسایل این زمان که جز قلم و کاغذ چیزی در اختیارش نبوده 300 جلد کتاب بدرد خور علمی و مصدری نوشته است.

در جزء اول وافی جلد اول صفح 55 می گوید **العباده عبارة عن الطاعة و الانقياد** این دو معنا لحاظ است در عبد، انقیاد، گردن سپاری، خدایا مثل مرد دست غسّال تسلیم تو هستم حالا هر حرفی داری بگو اجرا

(1) تفسیر القرآن الکریم (ابن قیم): 101.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 214

بکنم و در کتاب وافی در همان صفحه روایاتی را نقل می کند که ائمه می فرمایند: تقلید کورکورانه و بی تحقیق عوام یهود و نصاری از علمای خائنشان آن هم نوعی عبادت است ولی عبادت باطل است. اطاعت و انقیاد را می گویند اطاعت حالا اگر به حق باشد عبادت به حق است، اگر باطل باشد عبادت باطل، این روایت از رسول خداست.

من اصغی الی ناطقٍ فقد عبده «1» آن کس که هم حرفهای يك گویند را گوش می دهد و می رود اطاعت می کند بندگی او را کرده، اگر آن متکلم پیغمبر و امام باشد بندگی خدا شده اگر نه افراد باطل باشند بندگی باطل شده این معنای عبادت است.

تفسیر قرآن جلسه چهل و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

عبادت که در **اِيَّاكَ نَعْبُدُ** مطرح است به معنای عامش تسلیم بودن، گردن سپاری در برابر پروردگار است و بعد از این حالت تسلیم و انقیاد و گردن سپاری اطاعت از حضرت حق است. این عبادت عبادت مثبت است، عبادت حق است اما به همین معنای عام انقیاد و گردن سپاری و تسلیم بودن در برابر غیر حق اگر واقع بشود، این عبادت منفی است همان

ضاللت و گمراهی است و به فرمود قرآن مجید هم سرمای وجودی خود را در معرض تباهی و ضایع شدن قرار دادن است.

در آیات قرآن ملاحظه کرده‌اید که اینگونه عبادات قاتل استعدادهای انسان است آن استعدادهایی که انسان را به سعادت، به امنیت، به خوشبختی، به کمال، به تبدیل شدن به شجره طیّبه می‌رساند و در این نوع عبادت انسان در چرخ شهوات و خواسته‌های فرهنگ فرعونها و طاغوتها و شیاطین قرار می‌گیرد و آن وجود انسانی به فرمود قرآن مجید نابود می‌شود و دیگر از عنوان انسان بودن در می‌آید که خدای متعال کسانی که از عنوان انسانی بودن در می‌آیند یا با تعبیر صریح از آنها یاد می‌کند مثل عنوان فاسق که مصدر فسق و این لغت قبل از کتاب خدا در بین اعرابی که نخلستان خرما داشتند استعمال می‌شده. خرما وقتی از آن غلاف اولش، از آن جلدش، از آن پوست دور ریختنیش در می‌آمد در فصل معین به نخلستانها می‌گفتند فسق انجام گرفت یعنی خرما از آن جلدش درآمد.

أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ «2»* در آیات آمده که مردم حکم خدا را پشت سر انداختند، از قرآن کریم جدا شدند، از هدایت پروردگار خودشان را محروم کردند و اعمال و رفتارشان ضد احکام الهی و ضد حلال و حرام پروردگار است که حالا شما لغت خسران را و لغت فسق را، هر دو را در قرآن ببینید معانی بسیار مهمی نصیبتان می‌شود.

(1) وسائل الشیعه: 128/27، باب 10، حدیث 33394.

(2) نور (24): 4؛ حشر (59): 19.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 215

فاسق با توجه به کلم فسقی که به وسیل نخلستان دارها به کار گرفته می‌شود یعنی انسانی که از چهارچوب انسانیت خارج شده آن آثار انسان بودن را که عقل تفکر اندیشه صحیح، عاقبت بینی ایمان به پروردگار ایمان به آخرت است از هم اینها جدا زندگی می‌کنند این آثار وقتی در آن نباشد معلوم می‌شود از جلد انسانیت که شخصیت انسانیت هم به همان است، به تفکرش است به اخلاقش است، به عملش است.

روایت از امیرالمؤمنین از روایات واقعاً پرارزش شیعه است **اصل الانسان لبه** حقیقت انسان همان مغزش است یعنی آن قدرت تفکرش است، یعنی آن قدرت اندیشه اش است، آنوقت شما با توجه به این روایت **اصل الانسان لبه و عقله و دینه و مروّته** عقل در اینجا همان معنای لغوی را نشان

می دهد یعنی پابندی او عقل بندی بوده که وقتی عرب شتر را می خواباند، می بندد که برود کارش را انجام بدهد و بعد شتر بلند نشود که برود.

عقله و دینه آن مهارتی که انسان را حفظ می کند دینش است و مروّت و جوانمردیش است **حيث يجعل نفسه «1»** اگر این دین را بکار بگیرد اگر این جوانمردی و مروّت و آدمیت را بکار بگیرد.

اصل الانسان لبه شما آیات اول سور مبارکه رعد را ملاحظه بکنید آیه 19 آنجایی که می فرماید **انما يتذکر اولوا الألباب «2»** حقایق را درک نمی کنند واقعیّات را درک نمی کنند چون از لوازم درک به اجرا گذاشتن و شکل گرفتن است رنگ گرفتن است مگر **أُولُوا الْأَلْبَابِ***.

آنوقت خود پروردگار در چهار پنج آیه آثار این لب را بیان می کند آنهایی که دارای لب هستند یعنی لب آنها، مغز آنها، قدرت اندیشه آنها در حجاب کفر و شرک و نفاق طغیان قرار نگرفته و کاربرد دارد آثار وجود اهل لب این امور است و آن امور ارزشی را بیان می کند ارزشهای بسیار والایی است که من این سه چهار آیه را در يك مسجد در يك شهرستان در طول پنج سال است که دارم بیان می کنم هنوز به پایان آثار لب نرسیده ام که عاقبت اولوا الالباب را خدا می فرماید: **جَنّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ.**

آنقدر این اولوا الالباب پرقیمت هستند که در همین آیات سور رعد پروردگار می فرماید وقتی وارد قیامت می شوند **يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ** از همه طرف دایره وار من کل باب ملائکه آنها را احاطه می کنند و برخورد ملائکه با آنها اینگونه است. **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «3»** امروز يك امنیت دائم سلامت جامع برای شما است سبب این امنیت دائم و سلامت جامع پایداری شما در دنیا در کنار این ارزشها بوده به خیلی از جریانات مخالف برخوردید ولی به خاطر آن لبّتان

((1)) الأُمّالی، شیخ صدوق: 240، حدیث 9.

((2)) رعد (13): 19.

(3) رعد (13): 23 - 24.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 216

جریانات را دفع کرده اید و از آن جریانات اثر نامطلوب برنداشتید و **فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**. و این لب عامل این می شود که انسان با آن اندیشه ای که می کند، با آن نگاهی که به صفات خدا می کند همین پنج صفاتی که در سوره حمد است هم وجودش را تسلیم خدا می کند و مطیع پروردگار می شود و این چند روزه دنیا را برای راحت خودش و نجاتش از ابتلاعات و آزمایش ها و ارزشها، از دست نمی دهد.

در اصول کافی است باب عقل و جهل امام صادق (ع) در جواب سؤال شخصی که از عقل و آثارش می پرسد امام به آثارش اشاره می کند.

العقل ما عبد به الرحمن «1»

ببینید ریشه بندگی از کجا گرفته می شود از اندیشه از تفکر وقتی من بیایم واقعاً خداوند عالم را با دیگران بسنجم به این نتیجه می رسم دیگران هیچ کاره هستند و در دست قدرت خدا ابزارند و همه کاره پروردگار اوست، غیر حق فقیر است، نبوده بود شده آینده هم نخواهد بود آنهم در جریانی دارد سیر می کند که خود من سیر می کنم. من يك روز نبودم غیر من هر چی مخلوق است يك روز نبود فردا نیستم در این دنیا آنها هم نیستند در این دنیا آنها هم مثل من چه معنی دارد که من يك کسی را عین خودم معبود خودم انتخاب بکنم و هم وجودم را هزین شهوات و خواسته های نامطلوب و غیر منطقی او بکنم که فاسق بشود یعنی فرهنگ او من را از چهار چوب انسانیت بیرون بیاورد وقتی که انسانیت وجود نداشت دیگر منتظر آثار هم نباید بمانم.

گاهی می گوید فاسق هستند گاهی می گوید **هم الخاسرون** تمام سرمایه های وجودی خودشان را تباه کرده اند خسران به این معنا است که من هم موجودی خودم را بریم هزین غیر خدا بکنم که ضد خداست او را عبادت بکنم دچار خسارت می شوم و گاهی هم اینهایی که از چهارچوب انسانیت بیرون هستند اینها را مثال زده به حیوانات در سوره اعراف می فرماید **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ «2»** در سوره جمعه می فرماید: آنهایی که به تورات عمل نمی کنند **حُمِلُوا التَّوْرَةَ** فقط کتاب تورات زیر بغلشان است. **ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا** اما با عقلشان با جانشان با اعضاء و جوارحشان خودشان را هماهنگ با آیات خداوند نمی کنند **حُمِلُوا التَّوْرَةَ** بلد هستند تورات را ولی عمل نمی کنند **كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً «3»**.

يَا إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ آن که نمی خواهد سخن حق را بشنود اهل سخن از حقیقت نیست الَّذِينَ لَا يَغْفِلُونَ اهل اندیشه هم نیست عمرش را برده خرج فرعون نمود، آمریکا اسرائیل، جاسوسی، روابط نامشروع، مال حرام کرده که هم اینها قاتل ارزشها و قاتل انسانیت انسان

((1)) الکافی: 11/1، حدیث 3.

((2)) اعراف (7): 176.

((3)) جمعه (62): 5.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 217

هستند. در عبادت خدا وقتی آدم از عبادت خدا رنگ می پذیرد، شکل می پذیرد نهایتاً به قول امروزی ها خدا گونه می شود، یا به قول قرآن مجید خلیف خدا می شود.

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً «1» این جاعل که اسم فاعل است مثل فعل مضارع گاهی دلالت بر استمرار دارد بخصوص در حق پروردگار عالم که فیض منقطع نمی شود، خلیفه الله که نکره است لام ندارد اختصاص به آدم پیدا نمی کند يك معنای عامی دارد و از اینکه ملائکه به سؤال افتادند معلوم می شود مطلب خیلی مطلب عظیمی بوده دربار خلقت آسمانها و زمین و موجودات دیگر سؤال نکردند اتجعل نگفتند این

معلوم می شود اولاً أَتَجْعَلُ آنها برای این بوده که خداوند فرمود: فِي الْأَرْضِ اینها چون داری عقل هستند و نورند آگاه به جریانات زمین بودند که به قول فلاسفه زمین در گردن کون و فساد است و موجوداتش هم به تبع مادریشان در معرض کون و فسادند، این موجود هم چون دارای اختیار است حالا بدنش در معرض فساد است آن هم دست خودش نیست باید برود به طرف مرگ، اما چون مختار است از نظر عمل هم در مجرای فساد قرار می گیرد آنوقت یسفك الدماء می شود، یظلم می شود، فاسد می شود.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ می شود پروردگار به اصل حقیقت جواب دادند به فرشته ها، اصلاً کاری به چهار تا لات و شارلاتان گناهکار شمر و یزید نداشتند فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ «2» این يك خلقتی است که از نظر معنوی با ارزش و ذات

شما آنها را نمی شناسد که اگر این موجود در معرض هدایت قرار بگیرد و من را بندگی کند خدا گونه می شود خلیف بالاستعداد در آفرینش خلیف بالفعل می شود.

آری! عبادت پروردگار باعث می شود البته اگر عبادت جدی باشد آدم از رحمانیت، رحیمیت، عبوبیت، مالکیت، محسن پروردگار شده و از سایر نعمتهایش در کنار صفاتش خوب استفاده کند و در مسیر بندگی هم آن را بکار بگیرد، خوب هم استعدادها شکوفا می شود انسان واقعاً يك نihal است به قول خود پروردگار در سور آل عمران يك موجودی است که قابل رشد است.

أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا «3» پروردگار می گوید: مریم را رویاندم رویاندنی حسن آنهم در فلسطین آنروزگار که غرق در فساد بود این مریم أَقْنِي لِرَبِّكَ وَ اسْعُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ «4» از طریق عبادت مریم شد. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ ببینید جایگاه مریم عبادت بوده وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا «5» اصلاً زندگی اش زندگی محرابی بوده، محراب اسم مکان است یعنی محل حرب که آنجا آدم در يك جهت دارد رو به خدا می رود و در جهت دیگر هم دارد با تمام عوامل توقف دهنده می جنگد و دارد دفع می کند شیطان، شیاطین و

(1) بقره (2): 30.

(2) بقره (2): 30.

(3) آل عمران (3): 37.

(4) آل عمران (3): 43.

(5) آل عمران (3): 37.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 218

فرهنگهای ضد خدا را، پس عبادت به معنای عامش طوق عبادت او را به گردن انداختن و حاکمیت تصرف تشریع او را قبول کردن، چون با قرآن می خواهد در زندگی ما تصرف کند. در زندگی ما با نبوت و با ولایت ائمه طاهرین می خواهد

تصرف کند من این تصرف را بپذیرم و مقررات و قوانینش را عمل بکنم تا جایی که دیگر يك شكل زیبا همان نبات حسن را پیدا کنم یا تبدیل به شجره طیب بشوم که اگر همین انقیاد و تسلیم بودن و عمل کردن و پذیرش تصرف به غیر خدا صورت بگیرد در هر لباسی که می‌خواهد باشد این شرك است و از نظر قرآن محکوم است.

من واقعاً می‌خواهم از شما يك تقاضا بکنم در ایام تابستان در هر شهری که تشریف بردید و در ماه مبارك رمضان چون رجب و شعبان هم در تابستان است و حوزه تعطیل است مناسبت‌های مهمی دارد در رجب در شعبان ماه رمضان دیگر فضای بسیار پر جاذب الهی است يك بخش از تبلیغ تان را در حدی که مردمی که پای منبر بیایند بفهمند با زبان نرم و با بیان رسا و بلیغ و بدون گره و آرام آرام و شمرده، دیگر روزگار ما روزگار صنعت سخنوری نیست بلکه هشتاد، نود سال پیش واعظ‌هایی بودند در تهران و شهرستانها که جاذبه شان مال مسلسل حرف زدنشان بود به قول معروف اینها رگباری حرف می‌زدند که اگر يك تند نویس می‌خواست سخنرانیشان را بنویسد نمی‌توانست، خیلی مسلسل‌وار حرف می‌زدند اینهایی که خیلی تند حرف می‌زدند و مسلسل‌وار آدم نمی‌تواند از ایشان مطلب بگیرد. چون تا بیاید دقیق در مطلب اول بشود، آن در مطلب ششم است تا آدم بدود در مطلب ششم آن در مسئله دهم است اما بیان همان است که قرآن می‌گوید اولاً باید آرام باشد. **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا «1»** چون بیان آرام با روان مردم ارتباط پیدا می‌کند دوم این که باید شمرده باشد **رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً «2»**. سرعت در خواندن نداشته باشد، شمرده شمرده، کلمه به کلمه ممکن است حالا چهار تا با این سبک سخنرانی به شما تهمت بزنند بگویند بند خدا خسته است دیشب بی‌خوابی کشیده است. اینها را من شنیده‌ام در حق افراد می‌زنند، ما يك منبری داشتیم آنوقت من کلاس ششم ابتدایی بودم که واقعاً تا الان شاید پنجاه و پنج سال است که گذشته سال 47 از دنیا رفت توی این صحن بزرگ هم دفن است، من هر وقت برسم می‌روم سر قبرش چون حق تعلیم به من دارد من تا حالا نمونه اش را پیدا نکرده‌ام اولاً خیلی پر مطلب بود خیلی آرام و لیّن بود، خیلی شمرده حرف می‌زد آدم يك ساعت که منبرش را، می‌شنید حالا آنوقت که من نفهمیدم منبرش را ولی در ذهن آدم می‌ماند و به خاطر تقوی و پاکی که داشت عجیب روی نفوس اثر می‌گذاشت، من یادم است که گاهی روی منبر بلند می‌شد دو زانو می‌زد زانوهایش را بلند می‌گرفت نگاه عمیقی به مردم می‌کرد چند لحظه سکوت می‌کرد يك بیت شعر می‌خواند، تا چند ثانیه گریه مردم بند نمی‌شد.

(1) طه (20): 44.

(2) مزمل (73): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 219

آمد تك بيت هاي زیادی حفظ بود که به مناسبت منبرش می خواند منبر همانطور که قرآن می گوید لَيْتَ یعنی با زبان نرم. با زبان خشن با زبان تیز با زبان تند کار درستی نیست باید پرمایه باشد یعنی برگرفته از قرآن و اهل بیت پس دوم این که باید شمرده باشد نه مسلسل وار و رگبار، سوم باید مفهوم سخن را مستمع درک کند، چهارم باید از عتاب و سرزنش مستقیم به مردم خارج باشد، در سخنرانی نباید بگوید که حالا شما گناه کرده اید این بلا به سر شما آمده. نه قرآن مجید بیشتر غایبانه حرف می زند خیلی رو در رو حرف نمی زند حالا تقاضای من این است که شما يك مقدار شرك را در این اوقات بسیار مهم برای مردم معنی بکنید

شرك یعنی گردن سپاری و اطاعت از ضد خدا، از شیطان به خصوص برای جوانان بگویید.

چنانکه در آیات سور فرقان است آیات 30 به بعد آمده و هم چنین از رفیق بد در قرآن مجید تعبیر به شیطان شده، چون شیطان لغت عام است مصادیق متعددی دارد رفیق بد که يك نفر در قیامت می بیند جهنمی می شود. **يَعُضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ** با این دندانهای درشت و تیز جلو دستش را می گزد **يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا**.

ای کاش راهی که پیغمبر به من نشان داد طی می کردم و **لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا** فلانی را به دوستی انتخاب نمی کردم و **لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ «1»** همه گمراهی من باعثش همان بود، البته من عقل داشتم باید پیغمبر را انتخاب می کردم که نکردم. این شرك است یعنی وقتی که تسلیم رفیق بد بشود و خواسته هایش را عمل بکند این شرك است، وقتی که از طریق رادیوها و سایت ها دشمنان انسان را به چیزی دعوت بکنند این شرك است، چون بیشتر ملت ما مشرکین را فقط اهل مکه می دانند و نیز زیاد داستان حضرت پیغمبر، ایام مکه شان برای مردم بیان شده فکر می کنند آنهایی که 360 مجسمه در کعبه گذاشته بودند فقط آنها مشرک هستند این مجسمه های زنده خطرشان با مجسمه های جامد اصلاً قابل مقایسه نیست، الان حکومت مصر حکومت صد درصد مشرک است حکومت عربستان یقیناً بی تردید صد در صد حکومت مشرک است چون اینها بند آمریکا هستند یعنی تسلیم هستند و طوق انقیاد ضد خدا به گردن انداخته اند و به خواسته های آنها عمل می کنند.

گذرگاههای رفح به طرف مصر است اما دو سال است که حکومت نمی گذارد که این گذرگاه باز شود به نفع آمریکا و به سود اسرائیل است این شرك با مظاهر فعلی را برای مردم توضیح بدهید و بگویید که خدا گفته: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ «2»*** اگر خودت بدون طاعت از کسی گناهی بکنی این شرك خفی است که از هوای

نفس پیروی کرده ای این را می‌آموزد اما اگر بشوی نیروی آمریکا، بشوی ابزار، این را نمی‌بخشد حالا این شرك در هر لباسی که می‌خواهد باشد يك وقت به صورت خضوع است در برابر مجسمه

(1) فرقان (25): 27 - 29.

(2) نساء (4): 48 و 116.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 220

هاست چنانکه قبل از انقلاب می‌پردند ارتش نیروی دریایی و نیروی هوایی را مقابل مجسمه شاه در شهرستانها رژه برونند و تعظیم بکنند چه در چهار تسلیم و فرمانبرداری از بت های بی جان، جاندار مثل اطاعت یهود و نصاری از احبار و رهبان، سرگذاشتن به فرمان فرعون و خدا را در زندگی کنار زدن و هوای نفس را به جای خدا نشانندن و از خواسته های غیر منطقی خود اطاعت کردن این شرك است.

کلم عبادت و مشتقاتش بیش از 300 بار به وضوح و به روشنی و به صراحت در آیات قرآن مجید در دو بعد منفی و مثبتش بیان و

تکرار شده و ببینید عدد در قرآن مجید بی علت نیست تکرار بی علت نیست خداوند متعال می‌فرماید:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بلافاصله صراط را در آی بعد تکرار می‌کند صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ این تکرار دلالت بر این است که این صراط عظمت دارد که من دارم ذکرش می‌کنم و به رخ شما می‌کشد این 300 بار تکرار عبادت عبد و مشتقاتش در قرآن قطعاً فلسف عظیمی دارد که بعداً عرض خواهم کرد.

تفسیر قرآن جلسه چهل و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کلم عبودیت که در پرتو آی شریف **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** دارد بحث شد که به معنای گردن سپاری در مقابل مولا، تسلیم بودن در مقابل او، انقیاد نسبت به او و اطاعت از اوست. اطاعت منافقین ارزش ندارد چون خدا را نمی خواهند، در جهت مخالف با حق هستند اما می آمدند به نماز پیغمبر اقتدا می کردند، جبهه می آمدند مکه می رفتند، اینکه این نماز را به عنوان **يك** گردن سپاری و انقیاد نسبت به حق انجام بدهم این عبادت است.

يك نکته ای که باید به آن توجه داشت در بحث بندگی و انقیاد و اطاعت این است که قرآن مجید تمام موجودات عالم را در چرخ بندگی، انقیاد و اطاعت نسبت به خدا معرفی می کند با بیانه های گوناگون گاهی با کلم صلاه نه صلاه مربوط به ما انسانها، بلکه مربوط به موجودات که خیلی جالب است که پروردگار می فرماید: **كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ** ¹» اینها آگاه هستند به این عبادت به این طاعت، انقیاد خودشان هم هستند. **ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ** * سماوات یعنی آنچه نسبت به شما عالم بالا حساب می شود، مجموع کهکشانشا سحابیها که طول و عرضش برای علم هم روشن نیست، موجوداتش هم برای علم موجود نیست تعداد موجوداتش هم واقعاً خدا می داند که چه اندازه است.

در مقالات علمی دیده ام در کتابی که ترجم مرحوم احمد آرام است دیدم نوشته اند که: **يك** تپ خاکی همین تپه هایی که توی بیابانها توی کویرها و در پنج قاره زیاد است **يك** تپ خاکی

(1) نور (24): 41.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 221

آنقدر موجود زنده در آن زندگی می کند که بعضی ها را می بینیم، انواع مورچه ها، مورانه ها یا حشرات دیگر را خیلی ها ذره بینی هستند فقط باید با میکروسکوپ دید. آن وقت **يك** محاسبه ای کردند که تعداد موجودات زنده در **يك** تپه به اندازه ای است که اگر این شش میلیارد جمعیت روی زمین فرضاً بتوانند در این تپه مخلوط با این موجودات بشوند و بعد هم همه دسته جمعی بیایند بیرون شش میلیارد جدای از این موجودات تپه بشوند آنها حس نمی کنند که چیزی به آنها اضافه شده یا کم شده، این قدر تعدادشان زیاد است این **يك** تپه است.

حالا شما ما را که مای موصول است به معنی موجودات است حساب بکنید این مای موصوله پرش گسترده به کلّ موجودات آسمانها و زمین و هم جهان است که ما هم خبر نداریم، نه طول جهان را نه عرض جهان را نه حجم جهان را نه تعداد موجودات را.

يك روايتی را هم من از امام ششم (ع) دیده ام که واقعاً جای بحث است خیلی روايت عجيبی است اگر اين روايت رسیده باشد که حضرت می فرمایند خداوند متعال 18 هزار قنديل آفریده که من فکر می کنم در نوشته گذشتگان که 18 هزار عالم مطرح شده بعد از

این روايت مطرح شده 18 هزار قنديل خدا آفریده که این آسمانها و زمین ما در یکی از آن قنديل هاست واقعاً اعجاب انگیز است.

اینکه پیغمبر (ص) يك دعا دارند **زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا «1»** این حیرت مرا در خودت زیاد کن یعنی پنهانیها را به من بنمایان که من بیشتر شگفت زده بشوم از قدرت تو، از کار تو. **اِرنِی الْاَشْیَاءَ کَمَا هِیَ** این هم دعای پیغمبر (ص) است که حقیقت اشیاء را آنچنان که هست به من بنمایان حالا. **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ*** اینها همه در عبادتند، در انقیادند، در اطاعتند. **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «2»** يك بار به تعبیر صلاه می آورد عبادت کلّ جهانیان را و موجودات را، عوالم را و آنچه در عوالم است يك بار به تعبیر تسبیح می آورد يك بار هم به تعبیر اطاعت، در سوره فصلت آمده. **ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ*** بر عالم بالا چیرگی خود را و قاهریت خود را حاکم کرد **وَ هِيَ دُخَانٌ** در حالیکه این مجموعه قبلاً به صورت گاز بوده که از آن تعبیر شده در علم به گاز سلیم.

خطب اول نهج البلاغه از گاز بودن عالم تا شکل فعلیش را بیان کرده و بهترین کسی که در این زمینه توضیح داده مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای در کتاب نهج البلاغه و آسمان است که حدود 800 صفحه است، خیلی کتاب عالمانه است چون ایشان هم يك فقیه خیلی معتبری بود هم اصولی بود هم هفت سال هم بحث امام بود، در منظومه و اسفار و اطلاعات روزش هم خیلی خوب بود اغلب من خدمت ایشان می رسیدم دانشمندان آن زمان آنوقت من جوان بودم با اساتید دانشگاه چه عجم و غیر عجم ارتباط داشت و کتابهای به

(1) ((الفواتح الالهيه و المفاتيح الغيبية: 1/ 276، ذیل سوره اعراف آیه 185.

(2) ((جمعه (62): 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 222

روز هم می خواند، ایشان که از علوم روز هم در کتابهایشان خیلی استفاده می کردند يك اجاز علمی هفت صفحه را هم به من داده اند شخصیت خیلی والایی بود این کتاب فکر نمی کنم در کتابها در کتابفروشی ها پیدا بشود اما باید کتابخانه های قم داشته باشند مثل کتابخان آقا نجفی یا کتابخان فیضیه، نهج البلاغه و آسمان.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا به آسمانها که در علمم بود که به صورت گاز بود گفتیم و به زمین. فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثبیا حکم کردم که به این صورت فعلی درآیید اَنْثَبْنَا طَائِعِينَ «1» ببینید لفظ طاعت بکار برده شده.

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ «2» واقعاً دانه های نباتی فرمانبردار شما هستند شما زارع دانه های نباتی هستید و پرورش دهنده و رشد دهنده اش هستید أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

کل موجودات عالم عبد به معنی عام یعنی هم تسلیم هستند و هم مطیع هستند اگر انسان عبد بشود به این معنا یعنی به معنای انقیاد و تسلیم و اطاعت، وجودش يك نفره با تمام موجودات عالم

همانگ شده اول کتابهای فلسفه هم خوانده اید حتماً در منظومه حکمت حاجی سبزواری و نوشته های صدرالمتألهین هست که آنها می گویند: این علم برای این است که انسان با خواندنش و با آراسته شدنش و با عمل کردنش همانگ با هم جهان بشود البته این فلسفه و حکمت چنین هنری را ندارد که در هم زمینه ها ما را همانگ کند. اما این هنر مال قرآن است وقتی آدم بر اساس قرآن عبدالله واقعی بشود، با کل موجودات عالم از بیگانگی در می آید، آشنا و محرم و مورد توجه قرار می گیرد.

حالا شما در این زمینه به آیات هفت و هشت سور مبارك مؤمن که يك نام دیگر غافر است مراجعه کنید ببینید خداوند متعال از ملائک عرش و حول عرش نقل می کند. الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ ... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا «3» این ملائکه عرش و حول عرش از پروردگار عالم درخواست رحمت و آمرزش می کنند برای اهل ایمان و برای تائبان. در نهایت برمی گردند به جبه حق و به پروردگار عالم رو می کنند، معلوم می شود در این دستگاه تمام اهل ایمان و برای کل ملائکه شناخته شده هستند، تائبان واقعی شناخته شده هستند دعایشان می کنند و بعد هم تمام این نعمتهایی که اینها مصرف می کنند خود نعمتها خوشحالند که به مصرف این محرمها می رسند همان نعمتها که خودشان مسبب حق هستند، همان لقمه ای که يك کافر می خورد خود لقمه در حال تسبیح است جزء ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ* است لباسی

که در تنش است جزء مسبحین است یا گرد زمینی که در آن راه می‌رود و خانه می‌سازد جزء مسبحین است وقتی می‌بینید يك بیگانه دارد آن را مصرف میکند مشمئز می‌شود.

(1) (فصلت (41): 11.

(2) (واقعہ (56): 64.

(3) (غافر (40): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 223

و گاهی هم در روایات ما آمده زناکار وقتی می‌رود حمام خودش را بشوید چه مردش چه زنش هر قطره آبی که از بدنش از زیر دوش روی زمین می‌افتد زمین او را لعنت می‌کند.

شاید هم آدم بیگانه آدم غریبه ای باشد با عبادت به این معنای عامش انسان آشنای این هستی می‌شود آشنای این حریم می‌شود دعاگو زیاد پیدا می‌کند، فردای قیامت هم با تمام عباد واقعی به محض بیرون آمدن از قبر آشنا است اصلاً لازم نیست پرسد. موسی کدام است عیسی کدام است پیغمبر کدام است امیرالمؤمنین کدام است ما در آی 69 سوره نساء که بعداً در يك بحث دیگر به کارمان می‌آید مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

یک روایت هم در اصول کافی است، يك مردی می‌آید خدمت امیرالمؤمنین عرض می‌کند احبّك من شما را خیلی دوست دارم خیلی عاشق شما هستم خیلی دلبست شما هستم امام يك کمی چند ثانیه تأمل می‌کنند چون آنها مثل ما عادت نداشتند که قبل از حرف مردم جوابشان بدهیم و نگذاریم کلامشان تمام بشود حوصله کنیم فکر کنیم بعد جواب بدهیم. امام چند ثانیه تأمل کردند بعد به او فرمودند: کذبت دروغ گفتی، گفت: محبت که امر قلبی است از

دل من اطلاع داری که من دروغ گفته‌ام امام فرموده‌اند به تعبیر من قلب تو که جایی حساب نمی‌شود من در آن چند لحظه تأمل ارواح اولین و آخرین را نگاه کردم از محبت و عاشقانم تو در آنها نبود.

یعنی وقتی آدم عبدالله باشد حالا سال 1388 است ولی آشنای امیرالمؤمنین آشنای موسی بن عمران است آشنای پیغمبر اکرم است آشنای حضرت سید الشهداء است این واشوقا خوانی پیغمبر را اهل تسنن هم نقل کرده اند حتماً ما جزء آشناهایشان بودیم که در حق ما واشوقا گفته اند، یا روایاتی که درباره گری حضرت سیدالشهداء است که حضرت جلسات را بیان می کنند قرن به قرن را بیان می کنند و به حضرت زهرا سلام الله علیها می گویند این گریه خاتمه پیدا نمی کند، حتماً می دیدند که بیان کردند قرن به قرن را، روایات هم در قدیمی ترین کتابها هم نقل شده آنوقت هنوز مجالس به این صورت و به این رسم و رسوم نبود. عبد وقتی عبد واقعی بشود محرم این حريم می شود و محرم این دستگاه هر چه آن مقام عبودیتش بالاتر برود، قدرت تصرفش بیشتر می شود الان که ما نماز می خوانیم یا روزه می گیریم یا حج می رویم یا نماز شب می خوانیم یا کار خیری می کنیم می بینیم يك نحو تسلط به خودمان است چون ما اگر مسلط نبودیم کارگردان ما هوای نفس بود او به ما مسلط بود او نمی خواهد ما نماز بخوانیم نمی خواهد ما روزه بگیریم.

اما ما يك نحو تسلطی بر خود داریم که البته این عبودیت شرایطش، اخلاصش، قربش، به پروردگار هر چه بیشتر بشود قدرت حاکمیت تصرف تسلط ما بیشتر می شود این روایت قدسی است، مشهور هم است. من از کودکی از منبری های تهران زیاد شنیده ام **عبدی اطعنی حتی اجعلک** بیشترشان می خوانند مثلی چون مثله خیلی درست نیست مثل

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 224

کمثله شئی نمی گذارد ما مثله بخوانیم حق با آنها بود، مثل یعنی نمونه یعنی همه جوری که من متصرف در موجودات عالم هستم وقتی به من وصل بشود از طریق عبادت این چنین تسلطی و حکومتی بدست می آوری که بتوانی در چرخ تصرف در حد تصرف خودت وارد بشوی.

نقل می کنند که يك بار تابستان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در روستای وشنوه يك نامه ای را برای کسی نوشتند يك نام ضروری حالا متن نامه را من نمی دانم چه بوده ولی متن نامه ضروری بود حتماً باید بدست آن آقا می رسید و کاری را باید انجام می داد نامه باید می آمد قم پست می شد و از ایران خارج می شد این نامه را که نوشتند امضاء کردند مهر کردند دادند به آن آقای که کارها را انجام می داد فرمودند: این نامه را سریع ببر قم پست کن و برگردد، خوب باید یکی دو سه کوچه را عبور می کرد تا می رسید به ماشین و ماشین به این راحتی گیر نمی آمد، باید منتظر می ایستاد ساعت معین ماشین می آمد از آنجا چند تا مسافر بیاورد قم و برگردد يك پنج دقیقه ای گذشته بود هفت دقیقه ای گذشته بود آقای بروجردی به آن خادم معروفشان فرمودند: سریع برو شخصی که دارد نامه را می برد، بگو نامه را برگرداند گفت: آقا شاید این الان سوار ماشین شده و رفته باشد ایشان فرمودند: من دارم به شما می گویم: برو نامه را بگو

برگرداند. بنده خدا آمد سریع این کوچه آن کوچه، تا رسید توی محل هنور ماشین آماده نبود به او گفت آقای بروجردی می‌گویند نامه را برگردانید نامه را برگردانید يك نیم ساعت بعد خود آن کسی که ایشان به او نامه نوشته بودند که در خارج و کشورهای عربی بود، آمد در خانه.

در زد خادم آمد دم در، گفت: من از خارج آمدم، آمدم قم ایشان نبودند آمدم ایشان را ملاقات بکنم بعد آمد و آن کار هم انجام گرفت خدا حافظی کرد و رفت. این خادم مصر شد به ایشان که داستان از چه قرار است ایشان توضیحی ندادند آن وقتی که بروجرد بودم، باطن کمتر گرفتار حجاب بود و از این امور بیشتر انجام می‌گرفت دیگر جواب ندادند. این همان **عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی «1»** است، بندگی واقعی حالت تسلیم انقیاد و بعد این تسلیم اطاعت چسبیده به آن تسلیم، این حالت را برای انسان می‌آورد قدرت تصرف کشف شهود البته کم اتفاق می‌افتد از هزاران تن به قول جلال الدین يك تن صوفی هستند، بقیه کلاه بردار فتنه گر دروغ گو با بغی در سای او زندگی می‌کنند. هر قرنی حالا چند تا از این آدم‌ها پیدا بشود! ولی در هر صورت در به روی کسی بسته نیست این نکته لازم بود در این بحث بیاید که خداوند متعال در قرآن کلّ موجودات را منقاد و مطیع و تسلیم و مطیع خودش می‌داند و استثناء نمی‌کند. **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ «2»** شما نمی‌فهمید تسبیح آنها را، می‌گویند که این تسبیح تسبیح تکوینی است و اطاعت درخت این است که بیاید بالا و رشد کند و میوه بدهد

(1) ((التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 10/ 116.

(2) ((اسراء (17): 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 225

این عبادت و اطاعتش است، این را که ما می‌فهمیم و درك می‌کنیم.

قرآن می‌گوید: **لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** رشدش را که نمی‌بیند آلهایی که می‌گویند تسبیح موجودات همه در چهارچوب قرار داشتند و رشدشان و ثمر دادنشان است این را که همه می‌فهمند، دهاتی‌ها بهتر از ما می‌فهمند چون آنها بیشتر با درختها و زراعتها و حیوانات سروکار دارند.

خداوند می گوید **وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ** شما نمی فهمید فقه یعنی فهم اصلاً به این حوزه شما نمی توانید برسید حالا اگر يك نفر برسد قدرتی از طریق عبادت بدست آورده است دیروز پایان بحث عرض کردم که کتاب خدا عبودیت و عبادت و عبد و در حدود 300 بار به وضوح و آشکارا به کار گرفته احتمال بدهیم که فلسف این 300 بار تکرار خیلی است 300 بار تکرار در قرآن مجید به شکلهای گوناگون گاهی از اولیائش تعبیر به عباد کرده این یکی از مشتقات عبد است گاهی تعبیر کرده **يَعْبُدُونَ***.

یعنی اینها همواره در عبادت هستند گاهی تعبیر به همان صلاه دارد **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** «1» یعنی دائم و پیوسته در عبادت حق هستند

در اطاعت حق هستند فلسف این 300 بار تکرار این است که این فرهنگ را به ما القاء کند در وجود ما قدم این فرهنگ را ثابت کند که بین من و شیطان يك جنگ دائمی، شیطان به معنی عامش که شامل هر طاغوتی، هر بت جاننداری، هر ستمگری که می خواهد انسانها را از گردون عبادۀ الله در بیاورد و در چرخ عبادت خودش بیندازد. این 300 بار برای این است که این فرهنگ را ثابت کند که بندگان من بین من و شیطان جنگ است عبادت به معنای واقعی در صورتی تحقق پیدا می کند که شما از جهتی تسلیم من و مطیع من باشید و از جهتی هم برای اینکه این ساختمان بندگی تان سالم بماند، طرد بکنید شیطان به معنای عام و فرهنگ آنها را. هر فرعون را، هر نمرودی را، هر آمریکایی را، هر اسرائیلی را، هر دولت ظالمی را، هر رفیق مخالف خدایی را، برای این است شیطان اصلاً این است با اغواء و فریب و وسوسه دائم در نقشه است که مردم را به کمند عبودیت خودش در بیاورد و ما را که دعوت می کند به عبادت خودش یعنی الله **رحمن الرحيم رب مالك يوم الدين** برای این است که یا نگذاریم شیطان ما را به بندگی خودش در بیاورد و اسیر خودش کند و یا اگر در اسارتیم بندهای پاره را بکنیم که در قرآن مجید تعبیر عبادت شدن شیطان زیاد آمده. یکی در سور مبارك يس است **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ** که اینجا بعضی اعهد را به پیمان و تعهد معنی کرده اند ولی اینطور نیست اینجا الم اعهد الیکم یا بنی آدم به معنای تعهد نیست که بین ما و خدا پیمانی صورت گرفته باشد.

کلم عهد اگر با یا الی متعدی بشود معنی آن فرق می کند اوفوا بالعقود یعنی به امضاهایتان به قراردادهایتان به

پیمانهایتان وفادار باشید اما اگر با اِلی متعدی بشود به معنی سفارش است. اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ اَيَا مِنْ بَهِ شَما سفارش نکردم اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ تسلیم و مطیع هر موجود ضد من نشوید اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ «1» چون فرهنگ او کارش این است که تمام ارزشهای شما را نابود کند شما را از انسانیت در بیاورد شما را به بندگی بکشد، برای پیاده شدن خواسته‌ها و غرایز و شهوات برنامه‌های خودش.

کسی آمد پیش امام صادق (ع) توبه کند گفت: من از کارگزاران بنی امیه بودم امام فرمودند: بنی امیه روز اول يك پیرمرد، يك زن بدکاره به نام هند، يك معاویه بود کسی نبودند اینها خانواده مشرك مکه ای بودند، قدرتی نداشتند معاویه وقتی به مدینه آمده بود برای اینکه کفش پا نداشت به بدبختی زندگی می کرد و دنبال سای شتر و شتر سواران راه می رفت.

امام صادق (ع) فرمود: شما اطاعت آنها را قبول کرده‌اید طوق اطاعت و بندگی به گردن انداخته‌اید اینان تشکیل يك حکومت داده اند با شما آمدند و ما را کشتند و ما را تبعید کردند حادث کربلاء را به وجود آوردند، شما اگر بندگی آنها را نکرده بودید که این بساطها بر پا نمی شد. شما مظاهر کامل شرك هستید

شما در کنار حق الوهیت خدا، حق ربوبیت خدا، حق اطاعت خدا، بنی‌امیه را علم کرده اید و این حقوق را از انحصار درآوردید.

در حالیکه حق عبادت و بیژ پروردگار است او شایسته است که بندگی شود او شایسته است که به او اخلاص ورزیده بشود او شایسته است که فرهنگ او را قبول کنید.

در هر صورت این بندگی خطرناکترین نوع بندگی است. در بندگی خدا پس يك جنگ مطرح است با يك دست پیش کشیدن رضایت خدا و با دست دیگر پس زدن شیاطین و فرهنگهایشان و الا کسی که دارد نماز می خواند و روزه هم می گیرد ولی خودش و زن و بچه اش مطیع فرهنگ آمریکا هستند این عباداتشان يك عبادت خشك و بی روح است این نماز تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ «2» نیست بدترین منکر کردن سپاری در برابر طاغوت است.

حالا يك تعداد آیه را ملاحظه کنید مریم آی 44 گفتار ابراهیم (ع) يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ حتماً برای شما مشخص است که طاغوت زمان ابراهیم کی بوده نمرد. منظور از شیطان معنی عام است یا ابت که البته می گوید ایشان عموش بوده آزر تاریخ پدرش در جوانیهای ابراهیم یا کودکی ابراهیم مرده بود عرب و کلاً از زمان ابراهیم به بعد عمو را هم اب می گفتند. الان هم در عرب مرسوم است يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا می بینید که تمام نعمتها و

بخشندگی‌ها مال پروردگار رحمان است و نمرود طاغوت عصیانگر در مقابل رحمان است. تمام این نعمتهایی که تو داری مال خداست یکی

(1) یس (36): 60.

(2) عنکبوت (29): 45.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 227

از صفاتی که در سور حمد آمده **لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ** بندگی نکن شیطان را اطاعت نکن تسلیم شیطان نباش **إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا**

آی بعد سور مبارک یاسین آی 60 است **أَمْ أَعِهْدُ إِلَيْكُم يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**

نساء آی 76 چقدر این آیه جالب است **فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ** درگیر باشید همیشه شیطان را طرد کنید، جنگ کنید، ردش کنید، بیدارید دور، نترسید، وحشت نکنید چون شیاطین با فتنه و فریب با وسوسه خودشان را يك قدرت قوی به شما می‌نمایانند.

کاری که دائم امریکا دارد می‌کند يك روزگاری انگلیس این کار را می‌کرد بیش از صد کشور در استعمارش بودند ششصد میلیون جمعیت زمانی که هند استعمار انگلیس شد حالا که بالای يك میلیارد است در هند بود، ولی يك جوری قدرت نمایی کرد که این ششصد میلیون شده بودند برده، شده بودند بنده، هیمن او را، دانشمندان آن را، شکستند که این شکستن هیمنه به قول خود هندیها پدرشان گاندی ثبت شد. و الا اگر شما تاریخ را بخوانید می‌بینید که علمای اسلامی برای شکستن هیمن انگلیس در هند چه کار کرده اند، نترسید بجنگید ردشان کنید، طرد کنید.

إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا نقش شیطان عنکبوتی است شما در زمان خودتان ملاحظه کرده اید سر انرژي هسته ای وقتی ما نترسیدیم و موضع

گیری کردیم آمریکا هیچ غلطی نتوانست بکند شیطان ضعیف است حزب الله لبنان هم در سی سه روز ثابت کرد و به قول سید إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ «1» شکست همین قدرت را این مردم، دست خالی غزه هم آن ته مانده اسرائیل را به باد دادند. فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ یعنی عبادت خدا لازمه اش طرد ضد خداست حالا يك وقت این چهر ضد خدا هوای نفس است يك وقت رفیق بد است يك وقت پدر آدم است يك وقت برادر آدم است.

آخر این آیه سور مجادله دارد که دشمنان من را دوست خود نگیرید گر چه پدران، برادران و اقوام شما باشد نمایند شیطان، که آن زمان شیطان خسرو پرویز آدم بسیار متکبر و مغرور و عوضی بود، رستم فرّخ زاد به نمایند اسلام در جنگی که بین ایران و حالا يك ذره هم خوشبین باشیم اسلام شده بود گفت: چرا به این سرزمین آمده اید ببینید که چقدر زیبا جواب داده واقعاً پیغمبر عقلها را با قرآن چه جور تکان داد خیلی جملات زیبایی است. گفت: ما برای حاك نیامده ایم، برای پول نیامده ایم برای غارت نیامده ایم. الله ابْتَعَثْنَا لَنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ ما آمده ایم شما مردم ایران را که برده و بند شیطان هستید از این اسارت و از این بندگی در بیاوریم چون بندگی تان غلط است شما بیگانه از همه عالم هستید با این بندگی الی عبادۀ الله هر کسی با خدا آشنا بشود با کل هستی آشنا شده.

(1) ((عنكبوت (29): 41.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 228

وَمَنْ ضَيَّقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا ما آمده ایم شما را از تنگنای این زندگی اقتصادی، محصول فرهنگی شیطان در بیاوریم تا يك رفاه نسبی و يك زندگی خوب برای همه بوجود بیاوریم. وَمَنْ جَوَّرَ الْأَدْيَانَ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ ما آمده ایم شما را از ظلم فرهنگهای ساسانی و از فرهنگهای یونانی که آمیخت به فرهنگ ساسانی است در بیاوریم و شما را در گردون عدالت اسلامی قرار بدهیم، این هدف ما از آمدن ما به ایران است. يك بار دیگر هم می خوانم الله ابْتَعَثْنَا لَنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ این يك جمله وَمَنْ ضَيَّقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا و این جمل دوم. این ضیق الدنیا الان برای آمریکا و اروپا و خیلی کشورها کاملاً پیش آمده، اقتصاد کاملاً غلط کاپیتالیسمی بالاخره ضرر و بلاش را دارد نشان می دهد. وَمَنْ جَوَّرَ الْأَدْيَانَ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ «1» بندگی خدا آزادی است، بندگی شیطان اسارت است بندگی خدا رشد بندگی شیطان خشک شدن و پژمرده شدن و حطام شدن به قول آی 20 سور مبارك حدید.

تفسیر قرآن جلسه چهل و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

پیش از آنکه دنبال بحث عبادت مطرح بشود لازم است مقدمه ای را که تلفیقی از قرآن و نهج البلاغه است عنایت کنید.

در جنگ جمل یکی از چهره های وابسته به امیر مؤمنان از حضرت درخواست کرد که با اصحاب جمل به وسیله قرآن کریم احتجاج بشود. امام نپذیرفتند چون جای احتجاج به قرآن نبود. باید يك مقدماتی طی می شد زمینه فراهم می شد که بشود به قرآن احتجاج کرد. ما طلبه ها گاهی يك مطلبی را طرفمان به آن تکیه کند می خواهد با ما احتجاج کند به عنوان دلیل نمی پذیریم، می گوئیم خود این که می گوئی اول الکلام، اول ما باید نسبت به این مطلب قانع بشویم تا دلیل بودنش ثابت بشود تا بپذیریم.

امام يك جمله بسیار جالبی را فرمودند به این بزرگوار که قرآن کریم حمال است. حمال یعنی چه؟ یعنی گرد هر آیه ای تحمل معانی مختلفی را دارد ممکن است الان شما بروید با يك آیه با اصحاب جمل احتجاج کنید و آنها نسبت به همان آیه يك معنای دیگری را علم نکنند. نه با قرآن احتجاج نکنید مگر اینکه زمینه آماده باشد. ما با يك بی دین می خواهیم نسبت به حقیقتی احتجاج کنیم، بگوئیم که خدا اینگونه فرموده است. می گوید من خدا را قبول ندارم، پیغمبر یا امام معصوم این گونه گفته، می گوید: من نبوت را قبول ندارم، من امام معصوم را قبول ندارم. آنجا باید به يك صورت دیگر وارد احتجاج شد. حالا يك نمونه اش را من برای شما عرض می کنم که خیلی هم زیبا و محکم است.

نوشته اند که يك سنی مذهب که قرآن مجید در طول آیات توحید را رد می کند. سببیت را که عالم در جریاناتی که دارد تحت دو

((1)) تفسیر فی ظلال القرآن: 3969 / 6، سوره عصر.

اراده باشد، تحت دو حاکمیت باشد. مثلاً خدای حیات خدای و خدا مرگ هم خدایی، خدای نور خدایی، خدا ظلمت هم خدایی. اما قرآن مجید می‌گوید **خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ «1»** یعنی هر دوی آنها در سیطره يك اراده است. اما حالا ما روبرو هستیم با کسی که اصلی‌ها را قبول ندارد از این رو ابتدا قانعش بکنیم آن اعتقاد باطلش را از او بگیریم و در آن مسلکش که دارد بی مسلکش بکنیم، زمینه پذیرش حق را به او بدهیم، بعد برویم سراغ آثار حق که دیگر نتواند بگویم که من اصلش را قبول ندارم.

يك سنی مذهب می‌آید مدینه، هشام بن حکم نشسته بود داشت پیراهنش را می‌شست، نمی‌شناخت هشام را. آدرس خانه امام صادق را از هشام پرسید، هشام گفت: برای چی می‌خواهی ایشان را ببینی. گفت من سنی مذهب هستم شنیدم که ایشان قائل به وحدانیت نیرو در این عالم است می‌خواهم بروم با او احتجاج کنم. گفت: قبل از اینکه برویم پیش امام صادق اگر مایل هستی يك مقدار من با تو

حرف بزنم. گفت: این دو قدرت و دو حاکمیت و دو ولایتی که بر جهان هستی شما اعتقاد دارید هیچ کدامشان در قدرت نقصی ندارند، کمبودی ندارند. گفت: نه. گفت: هر دو می‌توانند آفتاب را طلوع بدهند، هر دو می‌توانند غروب بدهند، هر دو می‌توانند برویانند، هر دو می‌توانند بچرخانند، هر دو می‌توانند زنده کنند، هر دو می‌توانند بمیرانند. گفت: بله. گفت: یکی از آنها که دارد این کارها را می‌کند ما به یکی دیگر نیازی نداریم. آن آدم فهمیده ای بود، فهمید هشام چگونه او را مجاب کرد. گفت حالا آدرس امام صادق را بدهم. گفت نه، نمی‌خواهد آدرس بدهی.

اینکه امیرالمؤمنین فرمودند: **حَمَال حَقِيقَتُهُمْ هَمٌّ هَمِّينَ** است در مقدمه بحث عبادت من يك آیه ای را می‌خواهم بخوانم که **حَمَال ذُووَجُوهِ** است **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ** **بِأَذْنِ رَبِّهِ** (اعراف: 58) بلد طیب در اینجا يك وجه اش قطعه زمینی است که از هر گونه مانع روئیدن پاك است. اینجا طیب به معنای پاك بودن زمین از مجموع موانع رویاندن گیاه است مثلاً زمین شوره‌زار نیست، خاک بی قابلیت نیست، خاک استعداد خوبی دارد، خاک به آب نزدیک است، خاک حشرات موزی ندارد، خاک موانع دیگر را ندارد. این می‌شود بلد طیب.

وَالَّذِي خَبُتٌ اما سرزمینی که آلوده است یعنی آلود به نَمَك است، آلود به سنگلاخ بودن است، آلود به سختی زیر چند سانی خاک است که ریشه نمی‌تواند در آنجا جای خودش را محکم کند. **لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا** نکدا که در قرآن مجید به کارگرفته شده یعنی یا چیزی اصلاً نمی‌دهد بیرون، ممتنع است روئیدنی در این زمین، یا اگر بدهد کم می‌دهد و در این کم هم بدی هست حالا گیاهی که اصلاً به درد خوردن نمی‌خورد و قابل استفاده نیست عرب گاهی شتر ماده ای که اصلاً شیر نمی‌دهد به او می‌گویند ناکه نکدا. نمی‌تواند آن زمین روئیدنی بدهد نمی‌تواند آثار مثبتی مانند زمین های دیگر داشته باشد. این يك وجه دیگر **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ** یعنی سرزمین پاك.

(1) ملك (67): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 230

يك وجه دیگر آیه یعنی باطن پاك. الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و باطن خبیث و الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ آدمی که دین ندارد، آدمی که آلوده زشتی های باطنی است لا یَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا چیزی که از او ظهور می کند بد، بی فایده، ناگوار، غیر قابل قبول است مثل آثار وجود کفار که در آیات دیگر هم ملاحظه کرده اید که در مورد این مردم خبیث که در قرآن مجید هم به خبیث تعبیر شده اند و الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ این مردم خبیث آنچه را که از خودشان ظهور می دهند که ضروری است که يك سلسله فعالیت هایی دارند، قدم هایی دارند، پول هایی را در می آورند. در قرآن مجید می گوید اگر تمام کر زمین را فرض کنید قیامت طلا بدهند به خدا یعنی این ظرف کره را از طلا پر کنند که این کره آن زمان که قیامت است به این صورت نخواهد بود. در سور ابراهیم می فرماید یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ «1» همین کره است اما شکلش عوض می شود و به این قیافه وارد قیامت خواهد شد آسمان ها هم همینطور

وَ بَرِّزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (ابراهیم: 48) به غیر این شکل. حالا در قیامت آقای خبیث مالک این کره زمین باشد، ظرفش باشد، بتواند این ظرف را از طلا پر کند به پروردگار بگوید فدیهِ و عوض اینکه خدا او را به عذاب نبرد. از او پذیرفته نمی شود که جبران آن آثار خباثت وجودش را بکند.

افکار انسان، عقاید انسان، اخلاق انسان، نفس انسان همه اینها وجوه همین آیه شریفه اند، بلدند حالا یا بلد طیبند یا بلد خبیثند. حالا اگر بلد طیبند یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ يَكُ نَفَرٌ است اما پاکی ها او را احاطه کرده لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا «2» يتطهروا از ثلاثی مجرد طهر رفته در باب مزید که دلالت نوعی دارد هم طهارت باطنی، هم طهارت فکری دارند، هم طهارت اعتقادی دارند، هم طهارت نفسی دارند. به قول خود قرآن، نفسشان نفس زکیه است، اولوالالباب اند و وجودشان پاك است يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيراً آن بلد آن که می رویاند باذن ربه است، از این بلد يك ثمری مانند نَخِج البلاغه روئیده می شود ثمری مانند حسن و حسین و زینب کبری و قمر بنی هاشم روئیده می شود، ثمری مانند فعالیت های مثبتی که بعد از پیغمبر هموزنش را کسی نداشته است

لضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين «3»

همین شمشیر، همین آهن، همین حرکت دست برای این ملجم هم بود آنهم دست داشت، پنج تا انگشت داشت، آهن همان معدن را برداشته بود، داده بود شمشیر کرده بودند این خبیث شمشیر می زند اشقی الاشقیاء می شود آن پاك همین آهن را می زند **لضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین** می شود از نظر فیزیکی فرقی با هم نداشت برنامه شان، دست امیرالمؤمنین هم دست بشری بود همین گوشت و عصب و استخوان

(1) ابراهیم (14): 48.

(2) توبه (9): 108.

(3) الأقبال: 467.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 231

و مفاصل، دست او هم همین جنس بود، جنس خاك بود که به صورت دست آفریده شده بود آهن هم که همان آهن معدن بود. حرکت دست هم همان حرکت بود از نظر فیزیکی فرقی با هم نداشت نه حرکتشان و نه خلقت دستشان. ولی حرکت دست امیرالمؤمنین همان روئیدنی طیب بود **والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه** حرکت دست پسر مرادی **و الَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا** يك کار شوم، بد، ناگوار و غیر قابل قبول، مردود، مطرود، ملعون. این هم يك وجه در بلد طیب و بلد خبیث اما وجه دیگرش خود عبادت يك سرزمین است که این سرزمین به دو صورت تصور دارد. (عبادة الله و عباده غیرالله) غیرالله دیگر هر چیزی می خواهد باشد هر کسی می خواهد باشد حالا گاو در هند باشد، درخت در اصحاب رس باشد، گوساله در بنی اسرائیل باشد، بت در عربستان باشد، دلار در جهان امروز باشد، فرقی نمی کند عبادت، یا عبادت الله یا عبادت غیرالله است.

اگر عبادت، عبادت الله باشد انسان خودش را در يك سرزمین پاکی قرار داده است که از این زمین بچ 1- 12 که شروع می کند

به بندگی خدا، نهایتاً می شود شجره طیبه، می شود علامه حلی، می شود علامه مجلسی، می شود شیخ طوسی، می شود شیخ مفید، می شود آیت الله العظمی بروجردی، می شود حضرت امام، می شود اولیاء خدا، اینها از عبادت یعنی از تسلیم بودن به پروردگار و اطاعت در آن دایره تسلیم به این مقامات رسیدند.

چون منافقین هم عبادت می کنند اما تسلیم خدا نیستند تسلیم هوای نفس هستند یعنی عبادتشان خباثت است، ریا است، نفاق است، جنایت است. آنها در آن سرزمین که می خواهند سر مردم را کلاه بگذارند آثار بدی از وجودشان ظهور می کند فکر بکنید هفتاد میلیون انسان در يك قرن در هشتاد سال، در پنجاه سال، در يك مملکت مرد و زنشان، جوانشان وقتی وجودشان در سرزمین عبادت کاشته بشود و این سرزمین طیب **يُخْرِجُ نَبَاتَهُ** باذن **ربه** همه چی از آب در می آیند اما وقتی مواظبت نکنند از بچه ها در خانه، در مدرسه، در دانشگاه، در محیط در مساجد و منابر، نهایتاً اینها در سرزمین خبیث یعنی بندگی غیر خدا کاشته می شوند. آنوقت **لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا** اینکه قرآن مجید خواندن حمد و شبانه روز ده بار به نماز گزاران واجب کرده که بیایند بگویند **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** معنای لطیفی دارد چون **إِيَّاكَ** نعبد سؤال ضمیری مقدم است یعنی من فقط تو را بندگی می کنم در دلش است نه غیر تو را، چون اگر نعبد **إِيَّاكَ** بود این معنا بیشتر آشکار بود که من هم تو را گوش می دهم هم تسلیم به تو هستم، هم حرف غیر تو را که ضد تو است.

آخر ما **يك** غیر تو داریم که فرستاد خودش است و جعل خودش است آن **يك** واحد اطاعت است از سه تا اطاعت نیز (من الله و من الرسول و من اولوا الامر) چون و **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ «1»** آن **يك** واحد اطاعت است اگر نعبد

(1) نساء (4): 80.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 232

إِيَّاكَ می گفتند یعنی از من بپذیر من تو را اطاعت می کنم و هم غیر تو را **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** یعنی تو را عبادت می کنم نه غیر تو را. این نه غیر تو را در دل **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** قرار دارد، اگر درست خوانده بشود و درست به آن عمل بشود که این انحصار شکسته نشود، چون اگر انحصار را بشکنم می شوم مشرک، من باید تا آخر عمرم حافظ این انحصار باشم و حفظ این انحصار به این است که **يك** دستم به جانب پروردگار عالم باشد که فقط تو را عبادت می کنم و فقط از تو یاری

می‌خواهم و با يك دست هم با بیداری مواظب باشم هر غیر خدا که مرا به بندگی خودش بکشاند دفع بکنم. در حقیقت **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** من يك صلح و سازش است صد در صد با پروردگار و به جنگ و مبارزه صد در صد با غیری که ضد پروردگار است و می‌خواهد من را در کمند بندگی خودش بیندازد.

وسایل جلد 11 صفح 7 دو نوع چاپ شده يك بار زمان آقای بروجردی چاپ شده که 20 جلد است و يك بار نیز بوسیل آل بیت چاپ شده 30 جلد است. روایت را من از جلد 11 چاپ قدیم نقل

می‌کنم باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. امام باقر (ع) عبادت را اینجور معنی می‌کنند جنگ شیطان با خداست بر سر عبادت و ولایت و اطاعت حق اینکه حضرت می‌فرماید مأموریت لشکر اسلام اگر لشکر باشد یکوقت ارتش ارتش دولت است يك وقت ارتش جند الله است، حزب الله است، ولی نظام دادنش دست دولت است، يك وقت يك ارتشی است که می‌خواهد خانواده و دربار را حفظ کند و با ملت خودش بجنگد يك وقت يك ارتشی است که می‌خواهد دین جامعه، فرهنگ و حکومت صحيح يك جامعه را حفظ بکند.

هدف ورود ارتش اسلام را که در زمان طالوت اینگونه بود در زمان یوشع بن نون اینگونه بود در زمان رسول خدا (ص) در هشتادو چهار یا سه جنگ اینگونه بود چرا اینها این همه زحمت را تحمل می‌کنند شهید می‌دهند، دست می‌دهند، پا می‌دهند، چشم می‌دهند، مجروح می‌دهند هدف این است. **الدَّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ** اینها می‌آیند که مردم را، ملت را، انسانها را، جامعه را فقط به اطاعت از خدا و به بندگی خدا دعوت بکنند به جای اطاعت از بندگان یعنی از دست فرعون و فرهنگ او. **لِنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ نَجَاتٍ** بدهند **الدَّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ**.

می‌آیند مردم را بیدار بکنند که فرعونها، نمودهها، جان داران ضعیف و فقیر و محتاجی مثل خودتان هستند، دلیلی ندارد که شما تسلیم فرهنگ اینها بشوید، بتهای بی جان که آثاری ندارند.

والی ولایه الله من ولایه العباد «1» اینکه مردم و جامعه‌ها را از حکومت زورگویانه و ظالمانه بندگان بر وجودشان به زیر پرچم خدا ببرند و در ولایت پروردگار که ولایت علم و ولایت عدل و ولایت حکمت و ولایت پاداش است قرار بدهند. خدای نکرده اگر عبادات این را نداشته نباشد یعنی نفی غیر خدا، طرد غیر خدا و مبارزه با

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 233

غیر خدا، و جنگ با غیر خدا، نه دیگر این عبادت عبادت نیست، زمینه رشد انسان هم نخواهد بود، نماز باید **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ** «1» باشد. ولی اگر تنهی عن الفحشاء و المنکر نباشد، نماز نیست.

اینکه حالا يك رباخور که در سور بقره، پروردگار می فرماید از طرف من و پیغمبر به او اعلام جنگ بدهید بعضی ها هم عکس معنی می کنند این آی را که به رباخور بگویند که به خدا و پیغمبر اعلام جنگ بدهد رباخور که دارد می جنگد، اعلام جنگ نمی خواهد. آیه باید از آن طرف معنی بشود **فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ** «2» یعنی من جانب الله و الرسول یعنی من جانب الرسول یعنی ما دو تا در مقابل تو جبهه سختی گرفته ایم و محکومت هم می کنیم و شکست می دهیم.

حالا يك رباخور سوار يك اتومبیلش شده روز 29 فروردین است می خواهد برود پیش چهل نفر ربای این برجش را بگیرد، ممکن است توی ترافیک گیر بکند، پشت چراغ قرمز گیر کند، يك مقدار بی

حوصله بشود يك هیجانی به او رخ بدهد، پشت فرمان در حال خستگی هی لا اله الا الله، چرا چراغ سبز نمی شود خوب این لا اله الا الله واقعاً شعار توحید است که آن آقا می گوید!!

تو الان گیر هوای نفسی و گیر حکومت های مادی، مادی گران جهان هستی در اشل کوچکتر، کار بانك های خارجی را می کنی که بر مبنای ریاست، بانک های خارجی فرهنگ طاغوت است، فرهنگ ضد خدا است واقعاً این شعار، شعار درستی است، در حالی که در وجود او اصلاً تحقق ندارد آن کسی که نماز می خواند روزه می گیرد حج می رود ولی در زندگیش نفی طاغوت وجود ندارد جنگ با شیطان وجود ندارد، طرد ضد خدا وجود ندارد. اینکه دیگر **ایاك نعبد** نیست، **نعبد اياك** است.

سفیر انگلستان يك وقتی وارد بغداد شد. آمدند دنبالش که او را ببرند در سفارت انگلیس متمرکزش بکنند و جایش بدهند. در راه که داشت می رفت خورد به دوازده ظهر، هوا هم گرم بود شیشه های ماشین هم پائین بود آن روزگار هم ماشین ها کولردار نبود، از هر خیابانی که ماشین پیچید، دید که يك صدای مشابهی می آید صدا هم صدای اذان بود، الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله به مترجمش گفت این صدای یکنواخت در همه خیابان چیست.

به سفیر انگلیس گفت اذان است. گفت اذان یعنی چه؟ گفت: اعلان که ملت بروند در مساجد مثل شما که کلیسا دارید نماز بخوانند. گفت این اذان را برای من ترجمه کن ببینم یعنی چه؟ اذان را برایش ترجمه کرد به انگلیسی، خدا بزرگتر از این است که وصف شود. شهادت می‌دهم که حاکمی، خالقی، معبودی، مربی‌ای، ربی غیر از الله وجود ندارد، هر چی دیگر رب و معبود است باطل است قابل طرد است، بی خاصیت است، مضر است همه را ترجمه کرد. به او گفت که چند بار اینها را می‌گویند روی این گلدسته ها. گفت: صبحها می‌گویند، ظهر هم می‌گویند، غروب هم می‌گویند. گفت: این مجموع با کارهای بعد از این مجموعه یعنی نماز و مسجد رفتن

(1) عنکبوت (29): 45.

(2) بقره (2): 279.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 234

برای دولت بریتانیای کبیر ضرری ندارد گفت: نه گفت: هر چه می‌خواهند بگویند بجای سه دفعه شش دفعه بگویند هشت دفعه بگویند دائم بگویند تا بیدارند.

اما وقتی که حقیقی باشد مثل الله اکبر قبل از انقلاب خوب این کاربرد دارد، در آن نفی طاغوت وجود داشت، البته يك موحدی مثل امام مسئله را داشت هدایت می‌کرد و الله آن الله اکبر که قبل از انقلاب هم می‌گفتند، مردم و کلمات مثل توکل صبر بر زبان جاری می‌کردند. نتیجه بحث: بندگی یعنی تسلیم صد در صد به خدا و عبادت کردنش است.

2 آیاتی که عبادت به این معنا را نسبت به غیر خدا به هر شکل و صورتی، شرك و ارتداد و کفر و ضدگرفتن و ندگرفتن موجب بدبختی دنیا و آخرت انسان می‌داند که به آن ناحیه این آیات عبادت جریان داده، آیاتی که دلائل منطقی انحصار بندگی و بندگی نسبت به پروردگار ارائه می‌دهد که خدا را می‌شناساند، بت‌ها می‌شناساند، منطقی ثابت می‌کند که بندگی منحصر باید برای او انجام بگیرد مثل آیات سور مبارك نمل که به صورت سؤال مطرح است اَمَّنْ که همزه همز استفهامیه است.

یکی دیگر هم در همان مجموعه آیات که بتها به داد شما می‌رسند وقتی مضطر بشوید و گره به کارتان بیافتد. **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ «1»** یا کسی که مضطر اجابت می‌کند که در ضمن مردم خیلی ما را وادار می‌کنند پایان سخنرانی هایمان برای حل مشکلاتشان پنج یا ده تا امن یجیب بخوانید که این آیه اصلاً جنب دعایی ندارد، آیه جنب استفهامی دارد، اوضاع بتها و طاغوتها را شرح می‌دهد، در يك طرف هم مسائل الهی از حق مردم، هر دو طرف را دارد سؤال می‌کند.

چهارم: آیاتی که فرمانهای بسیار سخت و شدید به اجتناب از بندگی بتها و آدمکهای که خودشان بند نفس و شهوت هستند صادر می‌کند.

دست پنجم آیاتی که این معنا را نشان می‌دهد که تن دادن به فرهنگ غیر خدا و اطاعت از فرعونیان روزگار یقیناً مانع تحقق عبادت واقعی نسبت به پروردگار عزیز عالم هستند. ما بتوانیم از طریق منبرهایمان معنای صحیح عبادت را در جامعه به جریان بیندازیم و اینکه در عبادت الله دو حقیقت لحاظ است، انحصار کردن عبادت به او و نپذیرفتن عبادت ضد او، قطعاً برای مرد و زن و جوانها خیلی مفید خواهد بود مخصوصاً اگر آثار عبادت الله را از آیات و آثار نحس عبادت ضد خدا را از آیات، برای مردم توضیح بدهیم.

(1) نمل (27): 62.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 235

نتیجه بحث وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يك وجهش عبادت الله است **يُخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبَثَ يك** وجهش عبادت غیر خدا و تسلیم بودن به فرهنگهای بیگانه و فرعونیان روزگار است که آثار شومی دارد و **لا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا «1»**

تفسیر قرآن جلسه چهل و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

دقت در آیات و روایات مربوط به عبادت که اغلب روایات در ذیل آیات عبادت وارد شده، بیشترین روایاتش در تفاسیر شیعه در تفسیر نورالثقلین است و تفسیر برهان. سید هاشم بحرانی می‌فرماید: در این دو منبع ما روایات مهمی را در حل مشکلات آیات قرآن مجید می‌بینیم و بهتر این است که بگوییم تفاسیر این چنینی کلید فهم بخش مهمی از آیات قرآن مجید است.

در تفاسیر اهل سنت هم بیشتر روایات در ذیل آیات مربوط به تفسیر شش جلدی الدر المنثور سیوطی است. البته اغلب روایات این کتاب از رسول خدا نقل شده از ائمه ما کمتر در این کتاب روایت دیده میشود ولی قابل مراجعه است با توجه به این که انسان باید روایت شناس باشد فقه الحدیث داشته باشد، بتواند خالص را از ناخالص در روایت این کتاب تشخیص بدهد.

در هر صورت دقت در آیات و روایات مربوط به عبادت، ما را به این نتیجه می‌رساند که بندگی خدا و عبادت خدا و اطاعت از خدا با دو رکن اصیل و اساسی تحقق پیدا می‌کند. یعنی يك حقیقت مرکبه است که ترکیبی است از دو رکن، هر کدامش نباشد عبادت به معنای واقعی تحقق پیدا نمی‌کند، ما خیلی از حقایق دینمان مرکب هستند که گاهی يك جزء اش اگر نیاید اصلش به باد می‌رود و فانی می‌شود. مثل نماز بی وضو، نماز بی غسل، نماز بی حمد، نماز بی رکوع، بعضی از رکن‌ها عامل اصلی به پا شدن ساختمان است، نباشد ساختمان به پا نمی‌شود، اینکه در بحث اصولی صحیح و اعم هم يك عده ای هم حق به صحیح‌ها می‌دهند می‌گویند که بله نمازی که رکن ندارد به عنوان صلاه نخواهد بود، صلاه اعم از صحیح و باطل نیست که به نماز باطل بگوییم این هم يك نوع نماز است اصل سالبه به انتفاء موضوع است صلاه نیست که بگوییم صلاه باطل، يك کاری بیهوده است.

رکن اول در تحقق عبادت **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** تسلیم بودن به حضرت حق است یعنی حتماً باید خدا، در عبادت من محور باشد و اطاعت از حق است این يك رکن عبادت. رکن دیگر هم نفی هر گونه عبادت ضد خداست این عبادت می‌شود عبادت خالص و الا اگر من هم خدا را بندگی کنم هم طاغوت را، این شرك است. و عبادت من اگر توان نفی طاغوت را نداشته باشد عبادت نیست بلکه يك پیکر توخالی است و يك پیکر بی اثر. قبلاً گفتیم که پروردگار عالم در آیات مربوط به عبادت هر دو رکن را گاهی با هم بیان می‌کند، گاهی هم نه، جدا از هم، گاهی آیات فقط به عبادت خدا اشاره می‌کند،

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 236

گاهی عبادت همراه با نفی طاغوت، گاهی آیات فقط نفی طاغوت را مطرح می کند، گاهی عبادت طاغوت را خسارت بار معرفی می کند، اما آیات:

سور یوسف آی 40 حضرت خطاب به دو یار زندانی می کند **ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ**. آنچه را که به غیر خدا می پرستید، اطاعت

می کنید، عبادت می کنید، حالا همان بتهایی که در بت خان مصر بود که البته در طول تاریخ بت پرستان هرگز بت را خالق نمی دانستند آنهایی که اهل کفر بودند حرف خدا را نمی زدند آنهایی که اهل شرك بودند خالقیت خدا را قائل بودند تمام مشرکین مکه الله را قبول داشتند **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «1»**. اما بت را چرا می پرستیدند این بت ها را مظهر يك ارواحی می دانستند که می گفتند آنها در جریانات خلقت دخالت دارند در جنب خدا یعنی دخالت در تمام جوانبش را به خدا نمی دادند، اینها را مستقل در دخالت می دانستند که در حقیقت می شدند شريك در ربوبیت پروردگار، شريك در کارگردانی، يك مشیت از کارها را خود پروردگار دست اندرکار است قسمتی هم بت ها دست اندرکارند نه این بتی که مجسمه اش در کعبه است بلکه آن روح و انرژی و نیرویی که این بت شکل آن انرژی است اگر می آمدند سجده بر بت می کردند نه بر آن چوب نه بر آن سنگ، می خواستند سجده بر آن روح زنده واقع بشود و او خوشش بیاید و در جریانات مربوط به زندگی اینها دخالت مثبت بکند.

حضرت یوسف می گوید: این بت هایی که دارید می پرستید اسم بی مسماست فقط لفظ است، فقط لغت است. این که می گوید مثلاً یغوث این روحی است در مشکلات به فریاد ما می رسد، این دروغ است، این حقیقت ندارد شما در حقیقت دارید لغت می پرستید اسم بی مسمّا را می پرستید و این نام گذاری ها که کار شما و پدر هایتان است تمام قلابی است تمامی بی خودی است. در خارج حقیقتی ندارد عینیتی ندارد همین مجسمه است و کاره ای نیست **ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا** گاهی بعضی ها در دریافت این جمله لنگ هستند اسماء سمیتوها که ظاهراً پیغمبر هم به بت پرستان مکه می فرمودند: که اینها يك اسمی است که شما می پرستید و الا این مجسمه که مجسمه است و مظهر هیچ موجود زنده ای هم در عالم نیست شما گیر لغت هستید که هیچ کاری هم از دست این لغت بر نمی آید.

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ «2» من از این قطعه آیه دریافت کردم که مردم مصر مشرك بودند هم پروردگار را قبول داشتند و هم بت ها را قبول داشتند هم او را کارگردان بخشی از امور می دانستند و هم بت ها که نمایند آن ارواحند کارگر

می دانستند اگر اینها غفلت از الله داشتند و کافر به پروردگار بودند اصلاً اسم پروردگار را نمی آورد چون آنها خالی از این حقیقت بودند و نمی فهمیدند الهی را خبر نداشتند ایشان با کلم الله محاجّه نمی کرد.

(1) لقمان (31): 25.

(2) نجم (53): 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 237

لذا در مسئل و ما أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ با توجه به ترکیب آیات که آیات قبل از ما ابرئ و بعد و ما ابرئ است و با واو عاطفه و با دو جلسه ای که کنار پادشاه مصر در همان آیات بیان شده برگزار شده برای ما صد در صد و یقینی شده که و ما أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

بِالسُّوءِ «1» حرف زلیخاست. هیچ ارتباطی به یوسف ندارد این که می گوید و ما أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي یا قبل از یوسف در همان دایره شرك مصريان پروردگار را می شناختند یا نه در آن هفت سالی که با یوسف مراودت داشته، عقیده آرمانی به ربّ عالم پیدا کرده که من خودم عقیده ام این است که قبل از یوسف اینها که مشرک بودند ربّ عالم را می شناختند ولی او را متصرف کامل و جامع و مستقل در هم امور نمی دانستند.

حالا شما آیات شریف در این زمینه را نگاه بکنید البته بیشتر مفسّرین بزرگ با غفلت از ترکیب مجموعه آیات، حرف یوسف را گرفته اند یوسف چنان که در ابتدای سوره آمده به طور قاطعانه پروردگار می فرماید إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ «2» اصلاً نفس اماره نداشته و شیطان هم با قسم به عزت خدا اعلام کرده بود که من راهی به این مخلصین ندارم، که حالا وسوسه اش کنند نفس شان را تحريك کنند، چرا آنها هم شهوت دارند غریزه دارند ولی در گردون عبادت تو، غریزه و شهوت آنها از اول قرار دارد و زیر بار من نخواهند رفت. آن را در ترجم من ببینید خیلی دقیق ترجمه کرده ام نگاه جدیدی به آیه دارم و از خود ترکیب لغات و کلمات و جملات آیات شریفه استفاده خیلی عالمانه ای شده. حالا من بحثی در سوره یوسف ندارم، هَمَّ بِهَا بنا بر قولی که خیلی ها، به معنای درگیری است هیجان عشق زلیخا وادارش کرد از هوش و حواس برود کنار حمله بکند و یوسف را به اجبار وادار کند به منافی عفت، یوسف با حمل او آماد حمل به او شد که لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ «3» بالاخره به همدیگر می پیچیدند کتک کاری می شد بعد آیه سوء و الفحشاء سوء یعنی ضربه، به معنی بدی

نیست فحشاء به معنای بدی است سوء در آیات جنگ هم استعمال شده به معنی ضربه در اینجا البته اگر یوسف درگیر می شد خوب قویتر بود نسبت به آن زن حالا مشتی به آن می زد یا دندانش می شکست یا صورتش سیاه می شد. یا استخوانی از او می شکست بعد زلیخا می توانست بگوید که او به من حمله کرده این هم دلیلش که من مقاومت کرده ام ولی او مقاومت مرا می خواست در هم بشکند هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ. اما با برهان رب همّ بها صورت نگرفت، زلیخا از این که یوسف را مقصّر و خائن اعلام بکند در بر رویش بسته شد و به این گونه ما فحشاء هم با لَوْ لَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ از او برگردانیدم. همان تربیت خدا، ربوبیت پروردگار، یاد

((1)) یوسف (12): 53.

((2)) یوسف (12): 24.

((3)) یوسف (12): 24.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 238

حضرت حق که خودش ترمز قوی است، یاد قیامت توجه به این که خداوند من را آفریده از من زنا خواسته توقع عمل خلاف ندارد این مجموعه برهان رب است نه اینکه چهره ای را دیده باشد شکلی را دیده باشد یعقوبی را دیده باشد بعضی از مترجمین که این بار

اسم نمی برم دیدم در ترجمه شان به ایشان فشار آورده اند که عوض کرده اند.

خیلی آیه را ترجمه کرده بودند فکر کنم تکیه به قیل ها داده بودند، مترجم شیعه در زمان ما، هَمَّتْ بِه زلیخا خیلی شدید از او درخواست کرد یوسف هم در شدت درخواست بود با اینکه لَوْ لَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ نشان می دهد اصلاً در درخواست این کار نبود. چون يَكُ پارچه است و هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اینها با همدیگر پیوند دارند حالا ترجمه کرده بود دست به کمربندش کرده بود واکرده بود می خواست لباسش را دریاورد. بعد لَوْ لَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ دید خیلی کار زشتی دارد می شود برگشت. یعنی او را به پست ترین مراحل جوانهای زمان ما کشانده بود آن ترجمه که خود من هم البته ایراد

داشتم و بالاخره فشار آوردند یا جمع کردند خمیر کردند آن ترجمه را یا آنهایی که چاپ شده بودند خریده بودند بعد عوضش کردند.

حالا توی بحث سور یوسف خودم خیلی حرف دارم یعنی ایرادهایی زیادی دارم به ترجمه ها، ایرادهای زیادی دارم به تفسیرها، با تکیه به خود آیات و ترکیب آیات حرف جدیدی ندارم، از خود آیات مطالب استفاده شده قرآن با قرآن. حالا ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ «1» آیا در معارف الهیه شما دو نفر بالاخره يك چیزهایی شنیده اید دیگر منطق در آن زمان مصر و شام و فلسطین اردن و نینوا بابل و خیلی سال نبود تحت تأثیر فرهنگ وجود مبارك حضرت ابراهیم بود. یوسف نبیر حضرت ابراهیم بود از زمان ابراهیم خیلی نگذشته بود که پرچم توحید سوخته باشد و چراغ توحید خاموش شده باشد بالاخره آثار از الوهیت ربوبیت پروردگار و فرهنگ او حالا به طور کامل در مصر پخش نبوده، در گوشه و کنار پخش بوده، کاملش به خصوص در کنعان ولی پرش اطراف را هم گرفته بود این بود که یوسف کلم الله را می آورد.

می گوید از طرف خدایی که می شناسید و اسمش را می برید ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ* چه دلیلی دارید چه دلیلی نازل شده که این بتها دارای قدرت هستند یا ارواحی که اینها شکل آنهاست و استقلال در کار دارند، چه دلیلی اصلاً از طرف خدا می توانید ارائه بدهید که باران دست اینها است کاری به خدا ندارد رویدنی ها دست اینهاست کاری به خدا ندارد نطفه در رحم مادران بچه باشد کار روح این بت است ربطی به خدا ندارد. إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ* حکم حاکمیت فقط ویژ پروردگار عالم است نه حاکم مصر، فرعون حاکمی هم در بین جامعه باشد باید خلیف خدا باشد و خلیفه بودن هم مشروط به شرایطی است چون همه چیز منحصرأ در اختیار پروردگار است فقط

((1)) نجم (53): 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 239

او باید عبادت بشود نه دیگران، رکن عبادت یکی عبادت الله است و دیگر رکنش هم نفی طاغوت و هر معبودی ضد خداست.

سور مبارك یوسف آیه 40 أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فرهنگ درست، فرهنگ صحیح، فرهنگ راستین فقط عبادت خداست. أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ببینید آیات همان پنج واقعی را می گوید که در تقسیم بندی دیروز عرض کردم بعضی

از آیات عبادت با نفی طاغوت است، بعضی از آیات فقط نفی طاغوت است، بعضی از آیات بطلان عبادت طاغوت است، بعضی از آیات امر به عبادت پروردگار است. این دنبال آیه یوسف آمده: امر الله به همه شما فرمان داده شده **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** اما فرهنگ شما فرهنگ باطل و فرهنگ خسارت باری است که هم خدا، هم فرعون، هم خدا، هم آمریکا، هم خدا، هم اسرائیل. اما سوره مبارکه نحل آیه 36 اینجا دو رکن را می گوید یعنی در این آیه هر دو رکن را می گوید مثل آیه بالا **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا** این آیه هم بسیار مهمی است که در شرق و غرب عالم، حتی در آن وقتی که آمریکا را کریستوف کلمب کشف نکرده بود آنها هم معابدی برای عبادت داشتند.

آنجا دیدن سرخپوستها مردم اصیل آن منطقه بودند برای خودشان مراسم عبادت داشتند معبد داشتند پرستشگاه داشتند نشان می دهد که هیچ امتی بدون پیغمبر نبوده **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا** که این رسول مبعوث شده حرفش این بود **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** ببینید عبادت واقعی دو رکن دارد پرستش حق و اجتناب از طاغوت **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** واو، واو عاطفه است **وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** هم تسلیم خدا باشید و از او اطاعت کنید و هم از طاغوت اجتناب کنید یعنی عبادت دومی نباید در کنار عبادت اول شما قرار بگیرد، یک پارچه باید همه زندگیتان عبادت الله باشد. طاغوت که در این آیه مطرح است آنی که از ملت ها می خواهد هر طاغوتی قبول حاکمیت خودش و تصرفش را در همه شؤون زندگی می خواسته، جنگ انقلاب با شاه همین بوده چون بعد از مرگ آقای بروجردی شاه بنا گذاشته بود قوانین اسلام را با کمک وکلای مجلسش که آمریکا تعیین کرده بود کنار بزند و قوانین ساخت خودشان را حاکم بکند. من آن وقت یادم هست یکی از قوانینی که در مجلس حذف کردند طلاق رجعی بود. قسم به قرآن مجید را گفتند حذف بکنید، زنان را با هر شکل و قیافه همه جا راه بدهید، کفار بدتر از یهودیان و صهیونیست ها را که بهائیت بودند را به همه جا راه بدهید، دیگر همه چیز داشت طاغوتی می شد. انقلاب جنگش در حقیقت جنگ عبادت خدا با عبادت شیطان بود.

زمر آیه 17 **وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا** فقط با اعتقاد تنها نه خدا لعنت کند شاه را، نه خدا لعنت آمریکا را، نه این فایده ای ندارد. فرهنگ آنها را باید نفی کرد، فرهنگ آنها را از زندگی و شکل و تربیت زدود این جنگ دائمی باید باشد یعنی عبادت خدا با این دو رکن تحقق پیدا می کند هم نماز، هم نفی فحشا و منکرات، هم روزه، هم نفی طاغوت، هم حج و هم اسلحه زدن به

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 240

طاغوت ولو هفت بار اتفاق بیفتد که نابود بشود **وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ** اجتناب به چه شکل **أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَا بِلِلَّهِ** اناب به معنای رجوع کامل است

که بعضی ها می گویند رجوع قلب است. یعنی دل تمام روابطش با طاغوت و طاغوتیان بُرد در ظاهر هم با فرهنگ آنها برد و يك پارچه به طرف خدا قرار بگیرد و حرکت به طرف حق باشد **هَمُّ الْبَشَرِي** مژده نجات، مژده سعادت، مژده رضایت الله، مژده جنت الله اختصاص به این گونه افراد دارد.

اینهایی که از عبادت طاغوت اجتناب همه جانبه دارند طاغوت می گوید خدای نباید عبد داشته باشد، خدا نباید بنده داشته باشد همه باید بند من باشند، شعرا آیه 22 گفتار موسی بن عمران است واقعاً طاغوت ها چقدر پررو بودند و چقدر منحرف بوده اند و موسی می گوید **و تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ** این نعمت است که این نعمت را به من موسی بن عمران داری منت می گذاری به من می گویی دستت درد نکند من به سر تو منت دارد **أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** که تمام فرزندان یعقوب و نسل ابراهیم را به بردگی گرفتی و به اینها کارهای پست می دهی و يك مزد کم می دهی و می گویی من منت دارم، موسی به تو که تمام کس و کار و اقوام تو را دارم کار به آنها می دهم مزد می دهم اینها نان من را می خورند. این حرف طاغوت است که همه باید بند من باشند این را خدا می گوید **اِيَاكَ نَعْبُدُ** یعنی بند بندگی اینان باید پاره بشود بند اطاعت از فرهنگ اینان باید پاره بشود تا نماز يك نماز درستی باشد والا نماز درست نیست.

یادم است تازه انقلاب پیروز شده بود سال 59 بود به نظرم، يك دو سالی گذشته بود يك مسجدی دعوت داشت منبر بروم می خواهم ارتباط با طاغوت را بگویم يك پیرمردی بغل من در صف جماعت نشسته بود هنوز منبر شروع نشده بود، دیدم که با من بین دو نماز دست داد و احوال پرسید، اول انقلاب مشکلات هم زیاد بود. گسستگی کارها و ترورها و کمبود جنس و شروع جنگ، این آدم که بعداً متوجه شدم که يك سرهنگ بازنشسته است شاید ده سال بود که بازنشسته شده بود در صف جماعت، اهل نماز هم بود می گفتند جزو اصحاب این مسجد است به من گفت که واقعاً آقا نور به قبر شاه ببارد خدا رحمتش کند حیف او وقتی بود چقدر کارها نظام داشت، چقدر زندگی خوب بود.

این بند طاغوت بود جنسش را همه ماهه به او می دادند لباس می دادند حقوق خوبی داشت این است که دل واقعاً وابسته به او بود اینها نباشند انقلاب نباشد همان اگر بود خیلی بهتر بود، این را پروردگار می گوید که باید این بردگی ها با عبادت من نفی بشود اما اگر بیائی بگویی ایاك نعبد بندگی شاه هم بکنی تو مشرك هستی. ایاك نعبد اهل طاغوت هم باشی تو مشرك هستی نماز هم بخوانی به حکم ابن زیاد بیائی حسین بن علی را بکشی تو مشرك هستی این نماز تو با دو رکن نماز **عباده الله واجتناب عن الطّاغوت** نمی سازد.

سوره عنکبوت در آیه 56 این سوره تمام بهانه تراشی ها را در این که نمی شد بند خدا باشند، نمی شد عبادت واقعی داشته باشم، نمی شد به فرهنگ خدا عمل بکنم، در شهر تهران نمی شود

دیندار باشم، شهر شیراز نمی شد دیندار باشم، اصفهان نمی شد، نمی دادم کجا نمی شد با ماهواره‌ها نمی شد، با سایت‌ها نمی شد، با مد پرستی‌ها نمی شد. همه این بهانه تراشی‌ها را پروردگار در این

آیه نفی می کند و می گوید زمینه عبادت همه جا کور نیست که بخواهی بند من باشی، زمینه رشد و تکامل همه جا درش بسته نیست برای شکوفا شدن استعدادها تو راه داری، عرصه داری یا **عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا** البته خطاب به کفار و مشرکین نیست خطاب به بهانه تراشان مؤمن است یا **عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا** که من خودم و زن و بچه ام در انگلیس چگونه مؤمن بشویم آمریکا چگونه خوب بار بیائیم، اروپا چگونه بار بیائیم یا **عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا** بندگان مؤمن من تمام بهانه تراشی‌ها را بگذاری کنار **إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ** بی خود دل بسته ای به این شهری که نمی توانی دیندار واقعی بشوی، بی خود دل بسته ای که این اقوامی که با آنها زندگی می کنی نمی توانی دیندار واقعی بشوی، بی خود دل بسته ای به این زنی که زمینه بی دینی تو را فراهم می کند این جور نیست **إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ** ¹ ببینید اینجا هم ضمیر منفصل مفعول مقدم شده که دلیل بر حصر است.

بروید يك جایی که شرایط برایتان راحت فراهم باشد، اجباری ندارید در این شهر بمانید، در این مردم بمانید، در این قوم و خویش بمانید، در این کارخانه بمانید يك خورده سختی بکشید دنیا جای ناز پروری و راحتی نیست

ان الدنيا دار بالبلاء مخوفة ²

به انواع آزمایش ها، به انواع جریانات پیچیده است اینکه بهانه تراشی بکنید نه من قبول نمی کنم.

عرض کردم در آن پنج بخش در بعضی از آیات دلیل انحصار بندگی را نسبت به خدا بیان می کند بقره آیه 21 یا ایها **الناس** خطاب به کل است **اعْبُدُوا رَبَّكُمُ** رب را پرستید کدام رب **الَّذِي خَلَقَكُمْ** او که حق آفرینش به شما دارد در آفرینش شما مطابق کل نیازهای شما نعمت قرار داده است يك مقدار دقت بکنید کار فقط دست آن يك نفر است **الَّذِي خَلَقَكُمْ** **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** وقی که مصدر تتقون است واو و قاف و یا سه حرفی است به معنی حفاظت به معنای مصونیت، به معنای نگاه داری.

مرا عبادت کنید، خالق شما را، مربی شما را، رشد دهندیتان را، روزی دهندیتان را اینها همه در رب جمع است که قبلاً بخش مفصل گذشته است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** لعل به معنی شاید نیست خصوصاً در کلام مثبت، مخصوصاً در کلام پروردگار، خدا در برنام خودش تردیدی ندارد که بگوید شاید حفظ بشوید، شاید هم حفظ نشوید نه اینجا لعلکم بنا به گفتار ابن هشام هم در معنی و دیگر ادیبان عرب لعل در جمل مثبت دلالت بر تحقق دارد، دلالت بر حقیقت دارد، دلالت بر قطعیت دارد و سببیت است که به سبب این عبادت رب از

(1) عنكبوت (29): 56.

(2) غرالحکم: 131، حدیث 2248.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 242

عذاب آخرت و خزی دنیا محفوظ بمانید. تقوای در این به معنای حفظ شدن است.

نساء آیه 36 وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً يَكْ ذَرِ شَرْكَ هَمْ به خدا نیاورید که در جنب خدا هیچ کس کاره ای نیست هیچ کس نه درختی، نه سنگی، نه جمادی، نه نباتی، نه حیوانی، خدا را عبادت کنید وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً.

زمر آیه 64 گفتار پیغمبر به فرمان خدا به مردم بگو أَعْبُدِ اللَّهَ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ پافشاری می کنید که من پیام بتهما را عبادت کنم أَتِيهَا الْجَاهِلُونَ جهل در برابر عقل است، در برابر علم نیست، کتاب عقل و جهل در کافی و در بحار دیده اید روایات جهل مقابل عقل است، جنود عقل و جهل.

جاهل به کسی می گویند رفتار و کردارش ناروا و غیر منطقی است ممکن است عالم هم باشد يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ «1» نسبت به امور دنیا عالم هستند دانشمند هستند استاد دانشگاه هستند ولی رفتار و کردارش غیر منطقی است به من می گوئید و پافشاری هم می کنید که غیر خدا را عبادت بکنم بازگشت به عبادت غیر خدا که بازگشت به جاهلیت است، روی کردن به عبادت غیر خدا که روی کردن به جاهلیت است. خدا که من را فرستاده است تمام ساختمان جاهلیت را خراب بکنم.

تفسیر قرآن جلسه چهل و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در تفصیل إِيَّاكَ نَعْبُدُ عرض شد عبادت و بندگی حق دارای دو رکن است که هر دو رکن از حصر آیه شریفه استفاده می شود، ضمیر مفعولی مقدم بر فعل شده و دلالت بر حصر قطعی دارد مفهومی این است که فقط تو را عبادت می کنم

نه غیر تو را. چون این حصر برداشته بشود نعبد ایاك معنی اش این می شود که هم تو را عبادت می کنم هم مانعی نمی بینم غیر تو را عبادت کنم یعنی تسلیم فرهنگش بشود و خواسته هایش را اجرا بکنم. این معنا در عمق ایاك نعبد دیده می شد بعد می بینیم در سوره متعددی از قرآن آنجا که بحث عبادت مطرح می شود در يك مرحله بحث خلوص در عبادت مطرح است **مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ*** که اگر دین را در این گونه آیات به معنای مقررات بگیریم و به معنای احکام پروردگار، معنایش این می شود که عبادت را از هر نوع و هر شکل و هر صورت شائبه شرك خالص کنید.

(1) روم (30): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 243

عبادت شما وقتی عبادت است که شرکی در کار نباشد خالص از شرك باشد والا عبادت می شود يك پیکر تو خالی آثارش را نمی تواند ظهور بدهد، آن نتایجی که باید در دنیا به بار بیاورد به بار نمی آورد. بنی امیه و بنی عباس با نماز مردم، با مسجد

رفتن مردم، با روزه گرفتن مردم مخالفتی نداشتند ولی با تسلیم بودن صد درصد مردم به پروردگار مخالفت داشتند، می خواستند مردم از آنها هم اطاعت بکنند و فرهنگ آنها را قبول بکنند و به اجرا بگذارند.

بخشی از آیات، اخلاص در عبادت را مطرح می کند بخشی از آیات، اخلاص و نفی طاغوت، بعضی آیات، عبادت و نفی طاغوت را مطرح می کند با همدیگر. بعضی از آیات فقط اجتناب از طاغوت را مطرح می کند بعضی از آیات هم بهره های عبادت های خالصانه را مطرح می کند بعضی آیات هم خسارت شرك را بیان می کند که به چند آیه در این زمینه اشاره شد بقیه آیات را ملاحظه کنید.

البته این مجموعه آیات مربوط به این باب نیست من این آیات را نمونه ذکر می کنم خودتان می توانید مجموع آیات را در این زمینه ببینید براساس آن پنج بخشی که گفتم رده بندی کنید که کدام آیات مربوط به کدام بخش است. از این مجموعه مسائل بسیار مهم اصولی به دست می آید برای راهنمایی مردم که حداقل با راهنمایی شما در چاله و چاه غرب زدگی نیفتند و اگر افتادند بیرون بیایند.

سوره توبه آیه 31 **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ** آیه شریفه فرهنگ زندگی یهود و نصاری را بیان می کند که اینها تابع فرهنگ خدا نبودند تابع فرهنگ ساختگی احبار، علمای یهود و رهبان علمای مسیحیت بودند. البته می دانید قرآن مجید بیان می کند هم احبار هم رهبان دو گروه دنیاپرست و مادی گر و دنبال جیب پر کردن خودشان بودند که اگر سد راه خدا نمی شدند و مردم واقعاً براساس همان تورات نازل شده یا انجیل نازل شده تربیت می شدند. زیر بار اینها نمی رفتند اما اینها با وجهه ای که در مردم داشتند و با توجهی که از مردم و جامعه به خودشان جلب کرده بودند تحریف و تغییر ایجاد کردند قرآن می گوید چیزهایی را از پیش خود می نوشتند و به عنوان آیات خدا به خورد مردم می دادند.

مردم را هم اینها کاملاً در بند و در کمند ربوبیت خودشان گرفتند **أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ*** فضایی را ساخته بودند که مردم خیال می کردند واقعاً نماینده حقیقی پروردگار هستند و هر چه می گویند واقعاً از جانب خدا می گویند اما در این داستان تقصیری که مردم داشتند این بود که عقلشان را تعطیل کرده بودند اینها بالاخره می توانستند تعقل کنند، تفکر کنند، اندیشه کنند و زیر بار فرهنگ ساختگی اینها و تحریفات اینها نروند. خطاب پروردگار در این آیه با قوم یهود و با قوم مسیحیت است که این کار زشت، غلط، باطل را انجام داده اند احبار و رهبان را که بت ها زنده در میان آنها بودند **أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ*** و همچنین مسیح را در حالی که، معلوم می شود که این مسئله که اساسی ترین مسئل زندگی است

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 244

برای مردم روشن بوده است. حالا چرا دنبالش نرفتند، برای اینکه مردم در تمام اعصار و قرون يك تمایلی که حالا پروردگار از این تمایل به نفس اماره تعبیر می کند تمایل به اباحه گری داشتند.

احبار و رهبان بالاخره براساس خواسته های مردم حرکت می کردند یعنی عالمانی بودند که نوکر مردم بودند یعنی مردم شناس هم بودند حساب می کردند که مردم چه می خواهند و چه سفره لذت گرایی آنها را پر می کند به عنوان حکم الله به خورد مردم می دادند، الآن هم دولت های اروپا و آمریکا همین جوری هستند مثلاً می بینند مردم مشروب الکی می خواهند، قانونی کردند مشروب الکی بخورند دیگر کاری به حرمتش ندارند حرمت را شکستند و به عنوان اینکه قانونی است می خورند یا ازدواج با همجنس را دیدند اول در انگلستان مردم طالبش هستند بردند مجلس قانونی کردند، البته هم مردم به لذت گرایی نامشروع و حرامشان می رسند هم جیب آنها از مال دنیا پر می شود.

ولی این مسئله روشن بوده که پروردگار می فرماید **وَ مَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً** معبود یگانه را فرمان داشتند بپرستند معبود یگانه یعنی چه کسی **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ*** یعنی قبل از بعثت پیغمبر برای یهود و نصاری مسئله وحدانیت معبود، وحدانیت

خدا و اینکه امر به عبادت خدا دارند روشن بوده ولی به خاطر آن رگ اباحه گری و سفره اندازی احبار و رهبان از گردون توحید در آمدند و به طرف شرك رفتند یعنی در کنار رب حقیقی ارباب قرار دادند **سبحانه عما یشرکون** چه نقصی دارد خدا که شریک کنارش می گذارید. سبحانه یعنی وجود مقدس او از هر عیبی، از هر نقصی منزّه است و ذات مستجمع جمیع صفات کمال است، معنی ندارد ربی کنار او بگذارید، معبودی کنار او بگذارید، فرهنگی کنار فرهنگ کامل او بگذارید. در هر صورت از آیه برمی آید که يك عده دنیا پرست ژست پروردگاری گرفته اند که از این ژست ها در تاریخ بوده است، زمان ما که خیلی فراوان است بعضی از این افراد پوك و پوچ حتماً در شهرهایتان به آنها برخورد کرده اید که يك ژست دانایی به خودشان می گیرند و حق به خودشان می دهند که در هر چیزی حتی در مسائل قرآن، مسائل اسلام دخالت های بیجا بکنند.

يك عالمی داشتیم در تهران که از يك مرد خدا من شنیدم که در کاظمین کسی چند لحظه به خدمت وجود مقدس امام عصر رسیده بود ایشان فرموده بودند: در تهران سلام من را به آشیخ محمدحسن طالقانی برسان. عالم بسیار برجسته ای بوده است، از مبارزین زمان رضاخان بوده بسیار آدم باسواد و خالصی بوده و در تهران جزو علمایی بود که حرف اول را می زد حرفش هم خیلی مقبول بود، چون خودش هم مجسمه عمل به قرآن و روایات اهل بیت بود یعنی هر چه برای مردم می گفت در مسائل مثبت، مردم می دیدند در خودش شدیدتر از مردم است. هر چه نمی از منکر داشت مردم می دیدند خودش پاك تر از مردمی است که دارد نمی از منکرشان می کند، يك آدم متدینی ایشان را دعوت می کند که عقد دخترش را بخواند و تبرک

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 245

هم می دانسته که عقد دخترش را آشیخ محمدحسن طالقانی بخواند، اواخر قاجاریه از زمان ناصر الدین شاه به بعد يك مشتی رفتند فرانسه و انگلیس و بلژیک درس خواندند وقتی برگشتند خدایی به مردم می فروختند يك جوان از فرنگ برگشته پاهایش را روی

پاهایش انداخته خیلی هم متکبرانه نشسته بود آشیخ محمدحسن که وارد شد همه به احترامش بلند شدند الا این جوان.

آقا شیخ محمد حسن سلام کرد، مهمانها در اتاق ها به ایشان سلام کردند جوان خیلی متکبرانه و مغرورانه نشسته بود و قیافه گرفته بود تا نوبت به عقد خواندن شد قبل از اینکه عقد جاری بشود این جوان با يك تبختری برگشت بدون رعایت شخصیت مرحوم آقا شیخ محمد حسن گفت: آقا شیخ کی گفته دو کلم عربی دو تا نامحرم را به هم پیوند می دهد و از نامحرمی در می آورد و محرم می کند، لفظ و کلمه زوّجت و انکحت چه کاری از دستش بر می آید که سر مردم را کلاه

گذاشته اید و مردم را مقید کرده اید که باید این زوجت و انکحت خوانده بشود. تا دختری که تا لحظ قبل واقعاً نامحرم بود محرم این مرد بیگانه شده زن و شوهر بشوند واقعاً لفظ چه اثری دارد. حرف هیچ اثری ندارد لغت هیچ اثری ندارد آقا شیخ محمد حسن نگاهش نکرد جواب هم نداد عکس العمل هم نشان نداد، گروه مؤمنه جلسه که احترام زیادی برای ایشان قائل بودند خیلی تعجب کردند متأثر هم شدند فکر کردند حاج محمد حسن در مقابل يك نفر از فرنگ برگشته شکست خورد.

اینجا نقطه آبروی دین است که دارد به باد می‌رود یعنی دین جواب این حرف را ندارد اسلام که بن بست ندارد با کمال شجاعت در قرآن اشکال مخالفین را نقل کرده در روایت هم همین جور، در کتابهای مربوط به احتجاجات پر از وسوسه ها، شبهه ها، اشکالات در عالم دارد که فقط فرهنگ اهل بیت از اشکال نمی ترسد از آن شبهه نمی ترسد و می تواند جواب بدهد.

اما آقا شیخ محمد حسن حساب کرد بحث علمی که با بچه نمی توان کرد باید به يك شکل دیگر جوابش را داد. عقد دختر را جاری کرد و شیرینی پخش کردند گذاشت يك نیم ساعتی سه ربعی بگذرد ولی مردم همه ناراحت در يك لحظه ای که جلسه سکوت گرفت حاج محمد حسن رویش را کرد به آن جوان گفت احق، بی شعور، جوان خیلی هیجان زده شد گفت: به من می گویی حاج شیخ گفت: بله به تو می گویم چرا ناراحت می شوی تو مگر نگفتی که کلمه اثر ندارد بگذار من هر چه می خواهم بگویم سگ خوک گاو الاغ اصلاً اثر نگیرد، چون بنا بر گفت خودت لغت هیچ اثری ندارد حالا من به تو گفتم الاغ، برای تو باید بی تفاوت باشد. جوان بلند شد و فرار کرد مردم هم خیلی خوشحال شدند این جا پروردگار بزرگ عالم می گوید سبحانه یعنی وجود مقدس او از هر عیبی از هر نقصی مبرا است، به چه دلیل یهود و نصاری پاپ را، کشیش را در مقابل من و فرهنگ من علم کرده اید و تسلیم امور ساخت اینان شده اید که از روز دوشنبه تا روز شنبه انواع گناهان را مرتکب می شوید و بعد پیش کشیش می روید زانو می زنید اعتراف می کنید که ما شش روز هفته زنا کرده ایم، دروغ گفته ایم، توی گوش مردم زده ایم، مست کرده ایم.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 246

کشیش می گوید حالا که اعتراف کرده اید من شما را از جانب پروردگار بخشیدم شما چطور زیر بار اینها رفته اید اینها را رب انتخاب کرده اید اینها حرام خدا را به شما حلال کرده اند اینها اکل سحت را به شما حلال کردند، اینها ربا را به شما حلال

کرده اند چرا در مقابل خدا و فرهنگ خدا رب دیگر و فرهنگ دیگر قرار داده اید، شما اگر عبادت درست هم داشته باشید باز هم مشرک هستید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ ﴿١﴾* اینها ژست خداوندی گرفته اند شما هم قبول کرده اید از بعد موسی و عیسی در حالیکه فرمان داده شده به شما که طرد بکنید در عبادت اطاعت غیر خدا را و برای او شریک قرار ندهید چون لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شما باید توحید افعالی توحید صفاتی و توحید ذاتی در شما محقق باشد که فعل فقط از خداست مگر جایی که اجازه و اختیار بدهد، صفات کمالش ویژه خداست دیگری ندارد خالق فقط خداست مربی فقط خداست رازق فقط خداست.

شما باید محقق به توحید ذاتی و صفاتی افعالی باشید این يك آیه از آن پنج آیه که پروردگار عالم هم رکن اول عبادت را که عبادت باید لله باشد و هم رکن دوم که طرد طاغوت و شریک است در آی شریفه آورده. انبیاء آیه 25 وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نَكْرَهَ فِي سِيَاقِ نَفِي مِنْ رَسُولٍ مای نافیه رسول نکره جمله نفی نکره در سیاق نفی افاده عموم إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ چیزی نوحی الیه که به ملت بگویند به خود انبیاء تنها وحی نشده این فرهنگ که ریشه است، اصل است، پایه است، وحی شده به تمام انبیائی که پیش از تو مبعوث به رسالت شده اند أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ معبودی جزء من وجود ندارد بقیه فقیر بالذات هستند، ممکن بالذات هستند محتاج به ذات هستند، بقیه نبودند به وجود آوردم ایشان را آینده هم نخواهند بود اینها هیچ چیزشان مثل خدا نیست اینها نه خالق شما هستند نه رازق شما هستند نه تکیه گاه شما هستند اگر انسان هستند و انتخاب کرده اید، آنها را عبادت بکنید مثل خود شما بلکه وزنتان کمتر از خود شما است اگر سنگ چوب درخت حیوان مثل گوساله سامری که دیگر حال آنها معلوم است این پیام پروردگار عالم است که هدف رسالت هم انبیاء خدا بوده که انگار آی شریفه تاریخ را به صورت يك نمایشگاه مسلسل وار و زنجیر وار که نبرد انبیاء و مدعیان نادان خدایی است دارد مطرح می کند.

نمی خواهد بگوید این مسئله زمان انبیای خدا مطرح بوده که يك عده ژست أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى گرفتند ژست خداوندگاری گرفته اند، بر شما بندگان من است که عبادت شما برای من، خالص در هر زمینه ای مادی معنوی اقتصادی دنیایی سیاسی همه چیز شما باید عبادت من باشد و خالص باشد. و ازطرفی هم مدعی خداوندگاری را به سنگ بکوبید.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 247

اعراف آی 59 و لَقَدْ أَرْسَلْنَا این باز دو رکن را در آیه شریفه آورده این خیلی مهم است من فکر می کنم دیگر بیانی بالاتر از این برای بیان دو رکن عبادت نباشد. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.

اینجا ببینید ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نکره در سیاق نفی یعنی هیچ معبودی جز الله وجود ندارد کنار پروردگار، خداوندگاری را علم نکنید ربی را علم نکنید فرهنگی را علم نکنید.

عنکبوت آی 16 وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ (خدا را بپرستید) وَ اتَّقُوهُ و از او پروا کنید و بت در مقابل او علم نکنید.

اعراف آی 65 وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا خیلی جالب است که اهل مدین مردم ضد خدا بودند مردم مشرک بودند مردم بت پرست بودند دارای اربابان متعدد بودند و خداوند متعال از پیغمبری که می خواهد برای آنها بفرستد تعبیر به برادرشان می کند إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ یعنی مریدان جامعه یعنی اساتید تربیت یعنی علما یعنی پیش نمازها یعنی مراجع یعنی دانشمندان یعنی اندیشمندان نسبت به جامعه حس برادری برای آنها داشته باشید يك برادر دلسوز يك برادری که می بیند برادرش دارد از دست می رود برادرش را دارند می برند برادرش را دارند می دزدند برادرش را در کمند خدا قرار داده اند برادرش دارد می رود جهنم بین مردم تکبر نکنید جدای از من ندانید سر و گردن بالاتر از بندگان من ندانید برادری وار بین مردم باشید إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ همان حرف نوح و همان دو رکن هم عبادۀ الله هم نفی معبود باطل

اعراف آی 73. إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ همین نکت اخاهم را برای قوم ثمود هم دارد صالحاً اول برای اینها حس برادری و نزدیکی نسبت به مردم خداوند زنده کرد و رشد کرد بعد فرستاد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

اعراف آیه 85 إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا هود را پیغمبر مدین گفته اند که درست نیست این درست است إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ این آیه هم دو رکن را می گوید.

مائده آیه 72. وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَيْنِي يَهُودِيَّاهِی که خدا مسیح را برایشان مبعوث به رسالت کرد و ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ در اولین آی امروز که عرض شد برایشان روشن بوده ولی آن رگ اباحه گری و جیب پری احبار و رهبان چه جنایتی کرد.

دنیا پرستی دیگر من در يك مجله خواندم کلاه پاپ که پاپ قبل هم سرش می گذاشت پاپ قبل از او هم سرش می گذاشت، من در دور عمرم ده و یازده پاپ را به یاد دارم حالا این فرد آلمانی قبلاً در لهستان بود اما این موجود مال آلمان است ورگ نژادپرستی دارد با اسرائیل هم خیلی میانه دارد و تقریباً تمایلی هم به حزب نازی هیتلری آلمان دارد این آخوند يك میلیارد نفر است.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 248

ببینید دنیا چه طولیه ای شده است که چه کسی مرشد يك میلیارد نفر است، خیال نکنید دنیا دنیای علم است، دنیای تمدن است، دنیای روزگار ما از جاهلیت قبل از پیغمبر خیلی جاهلیتش قوی تر است.

من در یکی از جلسات تهران ده تا بحث راجع به جاهلیت و مقایسه بین جاهلیت این روزگار و جاهلیت گذشته هند که بالای يك میلیارد و سیصد میلیون جمعیت دارد اما در مجله دیدم رئیس

جمهور این کشور همیشه يك لیوان در جیش است و در خود هند هم هر جا می رود تا ببیند گاوی دارد دستشویی خالی می کند لیوان را می آورد و بول گاو پر می کند همانجا سر می کشد به عنوان تبرک یعنی جاهلیت در روزگار ما خیلی عجیب است.

و قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيَ اینجا خیلی به نظر من جالب است که پروردگار از قول مسیح لفظ الله را نیاورده لفظ رب آورده که در آینده بعد از مسیح جلوی اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهِبَانَهُمْ أَرْبَاباً را بگیرد. اصلاً دورنمای این آیات و نگاه این آیات خیلی دورنما و نگاه عجیبی است یعنی آدم يك مقدار که فکر می کند می بیند انبیاء قبل مثل ابراهیم هود صالح شعیب به مردم گفتند اعبدوا الله ولی مسیح به مردم گفت: اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي* ربی را اضافه کرد مالك من و مدبر من و همه کاره من و کارگردان من وَ رَبُّكُمْ* و همه کاره شما و کارگردان و خالق و روزی دهند شما، قبلاً هم گفتم تمام این معانی در رب مستتر است.

مؤمنون آی 32 فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ اینجا ببینید تمام آیاتی که خوانده اید امر به عبادت خدا کرده است نفی معبودیت غیر خدا را.

بحث در این آیات و تقسیم بندی هایش تمام، حالا برجسته ترین نکات مربوط به عبادت که به نظر من میوه بحث گذشته و شیرینی بحث گذشته است ملاحظه بکنید. عبادت یعنی چی غايه التَّذَلُّلِ فِي قِبَالِ مَوْلَى مع الاطاعه و هذا المعنى يكون بالتكوين او بالاختیار او بالجعل «1».

خیلی جالب است **غایه التذلل** نهایت خضوع در برابر مولا اما مع الطاعه این مع الطاعه نباید قیچی شود که یکی بیافتد بگوید عاشق خدا نوکر خدا قربان خدا می روم تواضع در مقابلش دارم اما خواسته هایش را اطاعت نکند این عبادت نیست بازی گری است. **العباده غایه التذلل فی قبال مولی مع الطاعه و هذا المعنی** یعنی این معنایی که مرکب است از تذلل و از اطاعت این خیلی جالب است یعنی اصل لغت عبادت يك معنی ترکیبی دارد معنی بسیط ندارد اینها را شما در کتابهای بسیار مهم لغت عرب می توانید ببینید. **غایه التذلل فی قبال مولی مع الطاعه** این اطاعت معیت با آن تذلل دارد **و هذا المعنی** یعنی این تواضع نهایی و این اطاعت نهایی گاهی تکوینی نسبت به پروردگار است گاهی اختیاری است و گاهی هم مسئله جعلی است کاری به پروردگار ندارد.

(1) ((التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 8 / 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 249

اما جنب تکوینی آن **ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبداً** مریم آیه 93 هر چه را، هر کسی را که در آسمانها وجود دارد نیستند مگر اینکه به جانب پروردگار عالم به حالت عبودیت هستند در غایه التذلل و نهایه الطاعه هستند ظاهراً بنده و مملوک به سوی خدا می آیند که حالا شامل ذوی العقول است، می گویند مراد از **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ كُل** فرشتگان باشند و آی شریفه عبادتشان را تکوینی می دادند و از دایر اختیار خارج می دانند.

و در آی دیگر هم **ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*** که هم تسبیح گوی پروردگار هستند تکویناً یعنی ذاتاً بنده و مملوک هستند ولی متذلل و مطیع

باز يك آیه دیگر. **ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** انعام: 61 یعنی خلقتشان بر این کیفیت است اصلاً وقتی می خواستم جن و انس را بسازم برای عبادت ساختم اصلاً ذاتشان را برای عبادت ساختم تکویناً اینها بنده ساخته شدند بعد اختیاراً هم قوانین تشریع من را عمل بکنند.

لا بحسب الاختیار الثانوی و باقتضاء التعقل و التفكير مرحله دوم عبادت اختیاری است یا در آیه بگوئیم ليعبدون عبودیت هم تکوینی است و هم تشریعی است و اختیاری است. اما عبادت اختیاری دوم **ان عبدوا الله واتقوه و اطیعون** نوح آیه 3 که چون اینجا دایر اختیار حاکم است می تواند آدم عباد الله نداشته باشد می تواند تقوی نداشته باشد می تواند اطاعت

هم نداشته باشد و فان العبادۃ بالاختیار هو التعبد طوعاً و بحسب التعقل و التفكير «1» اما بندگی جعلی همین بوده که قبلاً به صورت بازار بنده فروشان و کنیز فروشان بوده که جعل بنده می کردند که قرآن هم دارد الحَرَّ بِالْحَرِّ و العبد بالعبد بقره 178 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ نَحْلَ 75 که عبد می شود و در برابر ارباب و مالک متواضع بوده و مطیع بوده، عبادت اوئان اصنام کواکب اشجار و انعام، افرادی از انسان و ملائکه و ارواح و عقول باطل است چرا؟ چون همه اینها خلق الله هستند و مبدأ و معادشان به سوی حق است اصل در وجود هیچ کدام از اینها که شمرده شد زمینه ای برای معبود وجود ندارد.

تفسیر قرآن جلسه چهل و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

بخشی از بحث عبودیت در رابطه با ایاك نعبد باقی مانده است که این بخش در يك مرحله همان معنای عمقی عبودیت را دنبال می کند در بخش دیگر هم تا حدودی آثار عبودیت را بیان می کند. هم آثار دنیایی را و هم آثار آخرتی را.

يك موضوعی که در مسئله تغییر عبودیت به وسیله انبیاء انجام گرفت تغییر بندگی طاغوت به بندگی پروردگار، تحقق بندگی واقعی و پاک کردن وجود مردم از عبادت طاغوت. این طور بوده که انبیاء الهی چه به صورت بیان حقایق و چه به صورت سؤال، البته

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 8 / 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 250

این بیان حقایقشان بیان حقایق طبیعی بوده، گاهی حقایق معنوی بوده، سؤالاتشان هم همینطور. حالا گاهی طول هم می کشیده ولی نتیجه می داده است.

البته نتیجه اش در وجود کسانی ظهور می کرده که اهل عناد نبودند، اهل لج بازی نبودند، آن کسی که معاند و لج باز است و در مرز انکار ایستاده و کنار نمی رود اگر حق مانند آفتاب وسط روز برایش روشن باشد باز هم عناد می ورزد باز

هم لُج بازیش را دارد، باز هم انکارش را دارد. بحث درباره مردمی است که اهل عناد نیستند، اهل لُج بازی نیستند، اهل انکار نیستند بلکه دچار اشتباه هستند، دوست دارند عبادت کنند، مصداق معبود را اشتباه گرفته اند یا آن معبود باطل به آنها تحمیل شده است.

کار انبیاء کار يك دفعه ای نبوده که در يك جلسه یا دو جلسه، يك ماه دو ماه این مسیر بندگی باطل را تغییر به بندگی حق بدهند. اینها آمدند با زبان نرم چه در مباحث عاطفی، چه در مباحث استدلالی گاهی عاطفی به بیان حقایق برخواستند، گاهی هم استدلالی مردم را مورد سؤال قرار دادند، مثل ابراهیم که در بت خانه وقتی به او گفتند چه کسی این بت‌ها را شکست و سرنگون کرد گفت: از آن بتی که تبر روی دوش اوست سؤال کنید، يك بت را سالم گذاشته بود گفت پرسید چه کسی این کار را کرده است، گفتند: این که حرف نمی زند، حرکتی ندارد، عکس‌العملی ندارد.

یا به صورت بیان حقایق یا به صورت سؤال عقل‌ها را به حرکت وامی داشتند مردم را به طرف اندیشه کردن هدایت می‌کردند. خود این عقل، خود این اندیشه کردن، خود این فکر کردن حالت طاغوت زدایی را ایجاد می‌کرد و گرایش به پروردگار مهربان عالم را. يك داستانی درباره عمر بن جموح که يك بت پرست حرفه ای بود نقل می‌کنند جوان های مدینه يك چند تا بازی سر بتش در آوردند يك بار دو بار سه بار چهار بار از دست بت عصبانی شد گفت: تویی که نمی توانی خودت را نگهداری، از خودت دفاع بکنی برای چی ما به تو چسبیدیم و تو را داریم تواضع می‌کنیم سجده می‌کنیم. آمد پیش پیغمبر، پیغمبر هم با او حرف زد، صحبت کرد عاطفی، استدلالی و نیروی طاغوت زدایی و بت زدایی در وجودش ایجاد کرد درون که پاك شد نور پروردگار جلوه کرد اهل توحید شد بعد هم خودش را، پسرش را و برادر خانمش در جنگ احد شهید

شدند یعنی وقتی آدم از اسارت و بندگی طاغوت در می‌آید حر می‌شود آزاد می‌شود، از آثار بندگی پروردگار رسیدن به فیض عظیم شهادت است.

دو تا در جبهه روبروی هم کشته می‌شوند یکی عمر بن جموح است یکی فرزندش است دو تا هم آن طرف کشته می‌شوند اینها کشته شدند پروردگار عالم می‌فرماید **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ** «1» دو تا کشته آن طرف هم اهل دوزخ هستند، اهل عذاب هستند **حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ** «2» نتیجه بندگی طاغوت که آن زمان سران مکه بودند و ملت را

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 251

دعوت می کردند برای جنگ با پیغمبر، ملت هم گوش می دادند جهنم بود. نتیجه دعوت پیغمبر که دعوت به جهاد و دفاع می کرد اگر قبول کنند دعوت کشته می شد بهشت پروردگار بود، عقل، اندیشه در اینجا بسیار مؤثر است. لذا قبل از اینکه پیغمبر اکرم کل جامعه مکه را به عبادت خدا دعوت کند اول آمد با سه، چهار جزء قرآن که در مکه نازل شده بود اینها را از خواب بیدار کرد، عقلها را حرکت داد مردم را وادار به اندیشه کرد که در آن چند جزء نازل شده در مکه گاهی مباحث زیبای عمیقی در ارتباط با طبیعت عالم است.

گاهی در ارتباط با گیاهان است، گاهی در ارتباط با حیوانات است، گاهی در ارتباط با دریاهاست، گاهی در ارتباط با خلقت خودشان است. شما نوع این انواع را در چهار، پنج جزء قرآن کریم می بینید **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** توجه می دهد مردم را به خلقت خودشان که شما نه کار خدایان قلابی هستید، نه کار اربابان قلابی، نه کار بت های زنده و بی جان. **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** اول گریبان خود طاغوتی را می گیرد **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ «1» أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «2»** چون بیشتر با شتر سر و کار داشتند آن زمان. از تمام حیوانات به اهل مکه گفت **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ** حالا آنها يك درك ساده ای از خلقت شتر داشتند الان انسان می بیند که از شگفتی های خلقت پروردگار عالم درون و برون شتر است که تمام قواعد فیزیکی و اشکال در خلقت این حیوان به کار گرفته شده است. حالا هوش این حیوان که هرگز در کویر راه را گم نمی کرده با اینکه جاده ای نبود و علامتی نبوده. درون این حیوان که می تواند از ابتدای بیرون شهر کاشان تا کرمان کویر لوت را هشت شبانه روز برود و آبی هم وجود ندارد به اندازه آن هشت شبانه روز آب می خورد تمامش را مصرف نمی کند آب را ذخیره می کند، به اندازه مصرف می کند تا برسد به آب. بیشترین بار را در حیوانات او بر می دارد و باید او را بخوابانند سپس بارش بکنند و به کار گرفتن قواعد جرثقیل که تکیه گاه باشد و امور دیگر بلند می کند گردنش با شکمش، با

پاهایش تناسب جرثقیلی دارد همین ماشینهایی که می بینید بار سنگینی را بلند می کنند، تمام قواعد فیزیکی و ریاضی این ماشینها در خلقت شتر به کار رفته است. نگاه کنید چگونه آفریده شده است این کیفیت آفرینش مال چیست، مال ابوسفیان است، مال بت یعوق است، مال بت نصر است، مال ارواح است، دلیل شما چیست، حرف شما چیست.

از آیات بسیار قابل توجه قرآن این آیه در سوره تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ «3» است که از دوزخیان سؤال می کند شما چرا آمدید جهنم أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ هشدار دهنده برای شما نیامد که فکر می کنم کلمه هشدار بیشتر قابل انطباق بر انداز است تخویف فرق می کند با انداز.

((1)) علق (96): 1- 3.

((2)) غاشیه (88): 17.

((3)) ملك (67): 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 252

ترساندن، تشویق، هشدار دادن، نیامد کسی به شما هشدار بدهد که عاقبت این بدی ها و اعمال خلاف اینجاست. **قَالُوا بَلَىٰ** * چرا هشدار دهنده آمد پس اگر هشدار دهنده داشتید چرا آمدید جهنم. جواب می دهند **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ يَكْ** علت جهنم آمدن ما این است که نرفتیم گوش بدهیم و تکبر کردیم در هر صورت که حالا این چه کسی است که برویم به حرفش گوش بدهیم همیشه ابوجهل حرفش این بود که من رئیس پولدار چهره در مکه حالا بعد از عمری بیایم زیر بار یتیم عبدالله بروم. اصلاً نمی آمدند گوش بدهند **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ** الآن هم خیلی ها را داریم محرم است، ماه رمضان است حالا منبر یا در روستا است، یا در بخش است، یا در شهر است، یا در این تهران بی در و پیکر است نمی آیند، ما برویم پای حرف های این آخوندها، ما خودمان درس خوانده ایم و دنیا دیده ایم و صد تا پیراهن بیشتر از اینها پاره کرده ایم و گوش را تعطیل کردیم.

در دنیا که بودیم لوکنا ماضی است کنا. اگر آن وقت گوش بده بودیم **أَوْ نَعْقِلُ** یا نه می نشستیم عقلمان را به کار می گرفتیم بالاخره چهار تا کتاب که خوانده بودیم، راه داشت برای به کار گرفتن عقل **ما كنا فی اصحاب السعیر «1»** الآن در این آتش فروزان نبودیم. این مقدم ایجاد بندگی به معنای واقعی که از دو رکن عبادت خالصانه برای پروردگار و نفی طاغوت تحقق پیدا می کند. ما عبادت یکطرفه نداریم فقط خدا، دیگر کاری به کار تصرفات ضد خدا در زندگیم

نداشته باشم نه، من از یکطرف باید تصرفات این مدعیان خدائی را و خداوندگاری را دفع بکنم. از طرف دیگر هم جذب چرخ عبادت خالصانه برای پروردگار بشوم.

در عبادت واقعی شما می بینید قرآن مجید عاقلان عالم را، صاحبان لب عالم را، اولوا الالباب را و متفکرهای عالم را اهل عبادت خدا معرفی کرده و طاغوت زدا. عناوینش هم در قرآن مجید گوناگون است فوق هم اهل عبادت مخلصون هستند. گروهی مخلصون هستند، گروهی صالحون هستند، گروهی مقربون هستند، گروهی مؤمنون هستند که این مؤمنون عام تر است ولی مقربون اخص از مؤمنون هستند، هر مؤمن مقرب نیست ولی هر مقربی مؤمن است، هر

مؤمنی مخلص نیست ولی هر مخلصی مؤمن است. صالحون، مخلصون، مقربون و مؤمنون که اینها همه در قرآن مجید به عنوان صاحبان لب، صاحبان تفکر و صاحبان عقل شناسانده شده اند.

دربار حضرت مسیح در آل عمران می بینید **يُشْرِكُ بِكَلِمَةِ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿2﴾** وجیه یعنی با شخصیت، وجیه اند نه به صورت زیبا این آدم صاحب عقل بوده، اهل درایت بوده، اهل اندیشه و فکر بوده. مؤمنون هم یقین بدانید در این عنوان همان هایی هستند که در ابتدای سوره انفال خداوند فرموده هم **يَكُ سِلْسِلَةً عِبَادَتِهِمْ** را نقل می کند، هم یکی دو مورد اخلاقشان را،

(1) ملك (67): 8- 10.

(2) آل عمران (3): 45.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 253

بعد مهر مؤمن واقعی به آنها می زند **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿1﴾*** اینها یعنی این گروههایی که در قرآن باز من تکیه می کنم به مسئله به عنوان اولوالالباب و صاحب عقل و یعقلون و یعلمون و یشکرون و یتفکرون شناسانده شده اند. این دیگر نگاه پروردگار است. این دو خط در ایشان بود **اختیار العبودية لله عزوجل** فقط بندگی خدا را اختیار کرده اند. چرا چون در غیر خدا مایه ای ندیدند که بشود بندگی کرد آنها را. اگر انسان بوده که همشان مادون خود اینها بوده اند هیچ وقت **يَكُ عَاقِلٌ** نمی آید و الماس را خرج خر مهره بکند، هیچ وقت عاقل نمی آید طلا را با حلبی زنگ زده عوض کند، هیچ

وقت عاقل نمی آید خیر را با شر جابجا کند. عقل، تفکر **مَنْ اختار العبودیّه لله عزّوجلّ** این اختیار، اختیار عقلی و فکری بوده **وخضع بتمام الدّله والخضوع** یعنی دیگر نهایت نرمی و فروتنی را به پروردگار عالم نشان دادند چون و چرا هم نکردند. سینه ای سپر نکردن، سر و گردنی بلندتر نگرفتند **وخضع بتمام الدّله و الخضوع فی قبال جلاله و عظمته و وصل بالفناء و محو الانانیّه ...** سبب فنا یعنی خود را به حساب نیاوردن. این معنی فنا در این جملات است **ومحو الانانیّه** تا من هستم نه **وصل بالفناء و محو الانانیّه** با کمک خود ندیدن و خدا دیدن.

با کمک من ندیدن و او را دیدن **وقبل الی رفیع مقام التوحید المطلق «2»** که در توحید اعتقادی و عملی شان هیچ شائبه ای وجود نداشت و هیچ روزنه ای برای تصرف شیطان و طاغوت قرار نداشت. عرض کردم اینها چون مرتبه هایشان با هم فرق می کند مخلصون گرفتار گناه نمی شوند اما ممکن است مؤمن هم یک وقتی بلغزد آن هم نه به عنوان عبادت طاغوت، نه به عنوان جرأت بر پروردگار. گناهان هم فرق می کند الحمدلله شما در رسائل شیخ در باب جرأت نسبت به پروردگار بحث تجری را خوانده اید که یک نفر لیوان آب را بر می دارد و تجری دارد به پروردگار عالم به عنوان اینکه مشروب است می گوید می دانم حرام است می خواهم بخورم. اتفاقاً لیوان مشروب نبود و آب بود این گناه کرده یا نکرده شیخ می گوید قطعاً گناه کرده دیگران هم می گویند گناه کرده. اینجا گناه به

آب کاری ندارد اینجا گناه به ایستادن در برابر پروردگار کار دارد، به کبر در مقابل حق کار دارد. بله گناه کرده، گناه باطنی کرده است حالا آن لیوان اگر شراب هم بود سنگین تر.

ولی اینها **وصل بالفناء** با کمک خود ندیدن و با کمک من ندیدن و او دیدن عبد، مملوک **عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء «3»** میت دست غسل، یک مثلی بوده از قدیم می زدند تسلیم یعنی چی یعنی کل میت بین یدیه الغسال یعنی خدای من در همه چیز عمل توام و تو هم فرمانروای من هستی، تو هم کارگزار من هستی، تو هم ارباب من هستی، تو هم کارفرمای من هستی. چه کار کنم. می گوید این لباس را نپوش

(1) انفال (8): 4 و 74.

(2) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 8 / 14.

(3) نحل (16): 75.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 254

می گویم چشم. هیچ ناراحت هم نیستم خیلی هم خوشحال هستم نرم هم هستم چون و چرا هم ندارم. می گوید این غذا را نخور می گویم چشم، می گوید اول ظهر هشت رکعت نماز بخوان می گویم چشم حالا ممکن است همین مؤمن که درجات ایمانش مثل مقربون و مخلصون و صالحون نیست يك گناهی هم بکند اما گناه او تجری نیست ابدی صفحهته للحق امیرالمؤمنین مردم را به سه دسته تقسیم می کنند ساع، سریع، نجا که اولش هم با این جمله شروع می شود شغل من الجنة و النار امامه «1» کسی که دیگر به این نقطه رسیده می بیند در پیش روی زندگی نهایتا یا بهشت است یا جهنم شغل این آدم من الجنة و النار امامه این دیگر با دیدن بهشت با چشم دل با كمك آیات و با دیدن جهنم از هر شغلی به جز بندگی خدا منصرف شده است.

اما اگر این آدم گناه کرد هیچ وقت عاملش تجری نیست که بگوید من این دروغ را گفتم این ناعزم را دیدم، می خواستم مقابل خدا بایستم، در همین خطبه حضرت می فرماید من ابدی صفحهته للحق هلك «2» بخواهید شاخ و شانه بکشید شما را هلاك می کند اما گناه کرده به خاطر ضعف ایمانت، به خاطر غفلت، به خاطر گول خوردنت. نه این خیلی راحت قابل آموزش است دیگر تکرار نمی کنی از خدا هم عذرخواهی می کنی.

در خطبه متقین خیلی جالب است امام می فرمایند: اگر برای اهل تقوا که خود تقوا مقول به تشكيك است يك متقی مثل امیرالمؤمنین است که همچنین چیزی که خودشان در خطبه متقین می گوید برای خودش پیش نمی آید اما يك آدم با تقوا كمیل است که حالا يك اشتباهی در زمان فرمانداریش داشت امیرالمؤمنین تذکر داد و خواستش و گفت فرمانداری به درد تو نمی خورد. ممکن است لغزش پیدا بشود اما خیلی جالب است که حضرت می فرماید قليل زلل (ع) ه «3» لغزش انسان کم است اولاً گناه کبیره که اصلاً مرتکب نمی شوند، کاسب گناه صغیره هم نیستند اصراری ندارند بر صغیره. حالا شش ماه يك بار يك لغزشی پیدا کند يك گوشه چشمی با اراده

به يك ناعزمی بیندازد این دیگر نمی شود طاغوتی، اینها را باید با دقت خودتان در آیات و روایات جدا بکنید يك وقت تند با مردم حرف زده نشود بعضی از منبرها عجیب و غریب افراطی است علتش هم این است که گوینده اش متأسفانه مای علمی ندارد، مای حوزوی ندارد يك مرتبه مردم را چنان در وحشت و دلسردی قرار می دهد که می گوید به ناعزم نگاه کردی در قیامت با سیخ و میخ آتشی جد و آباد شما را در می آورند. مردم را ارزیابی کنید ببین چه کسی است که به این لغزش دچار شده جزو صالحون است، جزو مقربون است، جزو متقین است، جزو مؤمنین است بعد هم این نگاه کردن معنی اش طاغوت زدگی است یعنی آقا مرید فرعون است.

(1) نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 16.

(2) نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: حکمت 188.

(3) غَرَرُ الْحَكَمِ: 165، حدیث 3221.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 255

این جور نیست قرآن مجید در این زمینه‌ها خیلی لطیف حرف زده است.

وَحُوَ الْاَنَانِيَّةُ مِنْ اَيْنَ رَا مَجْبُورَم تَوْضِيحْ بَدَهْمْ خُودْ شَمَا هَمْ كَنَارْ بَحْثْ دَلَسَرْدْ نَشُويد فِكْرْ بَكْنيد حَالَا هَرْ كَدَاْمَانْ اَلُودَهْ بَهْ يَكْ كَنَاهِي شَدَسْمْ اَزْ نَظَرْ قُرْآنْ مَا طَاغُوتْ هَسْتِيمْ وَ جَدْ وَ اَبَادْ مَا رَا دَرْ مِيْ اَوْرَنْدْ. نَهْ اَيْنَجُورْ نَيْسْتْ يَكْ رَوَايْتْ خِيَلِيْ زِيَا دِيدِمْ مَرْحُومْ فَيْضْ نَقْلْ كُودَهْ اَنْدْ دَرِ الْمَحْجَهْ الْبَيْضَاءْ دِيْكَرَانْ هَمْ نَقْلْ كُودَهْ اَنْدْ اَهْلْ سَنْتْ هَمْ نَقْلْ كُودَهْ اَنْدْ كِهْ يَكْ عَرَبْ دَرِ حَدْ خُودْشْ مَوْمَنْ. حَالَا عَرَبْ زَمَانْ پِيْغَمْبَرْ حَدْ اِيْمَانْشْ هَمْ شَأْنْ سَلْمَانْ وَ اَبُوذَرْ نَبُودَنْدْ بِيَاْبَانِيْ هَا هَمْ مَوْمَنْ بُوْدَنْدْ وَ كُوشْ مِيْ دَاْدَنْدْ بَهْ حَرْفْ پِيْغَمْبَرْ. اَهْلْ كَبِيْرَهْ هَمْ نَبُودَنْدْ اَصْرَارْ بَرِ صَغِيْرَهْ نَدَاشْتَنْدْ.

باید طرف‌ها را اینجوری شناسائی کرد ما باید از جواب‌ها بتوانیم طرف‌ها را بشناسیم که خدای نکرده در این گونه روایات هم مردم گرفتار به جهل نشوند و بند پاره نکنند و نروند هر گناهی بکنند و بگویند قربانش برود آقا گفت مثل آن لات نشود به عالم محلشان گفت عید فطر کی هست خیلی نرم بهش گفت فدات بشوم فردا. گفت فردا که بیست و ششم ماه رمضان است. گفت تو از من عید فطر را خواستی می‌دانستم نه روزه می‌گیرد نه نماز می‌خواند گفت فردا عید فطر است لاته هم با همه بدن افتاد روی خاک گفت: خدایا عمر این روحانی را 27 سال دیگر در این دنیا نگهدار که ما هر سال بیائیم بپرسیم سالی يك روز عید فطر را زودتر بگويد شر ماه رمضان کنده می‌شود می‌رود پی کارش.

ما از متن روایات خیلی چیزها می‌توانیم بفهمیم مثلاً جوابی که پیغمبر داده می‌توانیم بفهمیم این جواب به ابوسفیان نبوده، به ابوجهل نبوده، به منافق نبوده، به معاند نبوده، به محارب نبوده این را واقعاً عنایت داشته باشید، در منابع روایاتی که می‌برید اول روایات را خوب حلاجی بکنید ارزیابی بکنید شما حقایقی را از دل خود روایات می‌توانید در بیاورید. اینجا آدم می‌فهمد سؤال کننده يك مؤمن بوده که گاهی به قول امیرالمؤمنین لغزشی داشته **قلیل زلل (ع)** ه جلوی مردم به پیغمبر اکرم گفت: **مَنْ يَحْسَبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** مهار حساب رسی، مهار بازبینی، متولی قیامت برای رسیدگی به اعمال ما

کیست. من یحاسب، متولی حساب و پرونده کیست. پیغمبر اکرم به او فرمودند متولی قیامت پروردگار است همین. يك لبخندی زد و انگار خیلی خوشحال شد و رفت رسول خدا که متوجه

بودند این عرب بیابانی که عقل پخته ای داشت از این جواب چی گرفته است. برای اینکه دیگران هم متوجه بشوند چون بعضی ها کنار پیغمبر بودند تمام 23 ساله هم بودند ولی نمی فهمیدند برای اینکه به دیگران هم بفهماند. به يك نفر گفت صدایش بزن. بلند شد دوید دنبالش توی کوچه، گفت: برادر عرب پیغمبر تو را می خواهد. برگشت حضرت فرمودند از من سؤال کردی متولی پرونده و حساب کیست؟ گفتم: پروردگار به چه دلیل خندیدی مگر من حرف خنده دار زدم.

گفت: بله شما حرفی زدی که تمام دل من را از شادی پر کردی فرمود: چی گفتم. گفت متولی را معرفی کردی من تا آخرش گرفتم متولی حساب پروردگاری که در قرآن خودش را کراماً به صفت کریم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 256

ستوده **الکریم اذا قدر عفا «1»** این گفتار این عرب بیابانی بود. گفت کریم در اوج قدرتش از من گنه کار گذشت می کند. پیغمبر فرمودند: این خوب فهمید ولی اینکه این حرف را می زند نه ابوسفیان است، نه منافق است، نه معاویه است، نه ابوجهل است همان مؤمن و متقی ای هست که امیرالمؤمنین می فرماید **قَلِيلٌ زَلَّلَ (ع) هُ**

دنباله دارد آن جملات آن دو خط، حالا دنباله اش **فکیف یصح التَّعَبِدُ** چگونه عبادت عبادت درستی است، عبادت بتن آرمه ای است، عبادت دارای آثاری است **فِي قِبَالٍ مِنْ هُوَ فَانٍ فِي عِظَمِهِ اللَّهُ تَعَالَى** عبادت چگونه سرپا می شود اگر در مقابل بت جاننداری مثل فرعون **فِي قِبَالٍ مِنْ هُوَ** یا در مقابل جماد که هر دویشان چه در بخش زنده ها چه در بخش جمادات **فَأَنَّ فِي عِظَمِهِ اللَّهُ تَعَالَى** اصلاً در کنار عظمت خدا اصلاً به حساب نمی آیند عبادت در مقابل اینها درست است!!

قرآن می گوید سوره مائده آیه 76 **قُلْ اتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** اینجا سؤال است برای تحریک عقل **أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** موجوداتی که استقلالاً اگر اجازه من نباشد، اذن من نباشد، راهنمایی من نباشد، قدرت دفع هیچ زبانی و جلب هیچ منفعتی را برای شما ندارند، درست است این عبادت، عبادت باید برای این خدا انجام بگیرد **وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**.

این دنبال همان جملات است **فان الاطاعة و الخضوع لازم (یعنی واجب) أن تكون في مقابل من له عظمة و جلال که عظمت و جلال مال خودش است و بی نهایت است وهو المنعم المحسن و المفضل الرحمن الكريم الرب الخالق الحافظ النافع الذي بيده ازمة الأمور و هو على كل شيء قدير «2»** چنین وجودی شایسته عبادت است.

تفسیر قرآن جلسه چهل و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آخرین بخشی که در عبادت مطرح است آثار عبادت است البته قبل از اینکه این بحث خاص مطرح بشود يك بحث عام باید مطرح بشود و آن این است که مجموع جهان، موجوداتش نسبت به یکدیگر داری اثر و اثرگیری هستند تنها وجودی اثر گیر نیست و فقط اثر گذار است وجود مقدس پروردگار مهربان عالم است چون غنی است نیازی ندارد به چیزی که اثر بگیرد چون کمبودی ندارد نقصی ندارد، خلأ ای ندارد که بخواهد با اثر گرفتن آن خلأ را پر بکند آن نقص را برطرف کند آن فقط مؤثر است.

اما سایر موجودات عالم، مخلوقات، ممکنات هم از جهتی می توانند مؤثر باشند یعنی جبن فاعلی داشته باشند. از جهتی هم می توانند اثر گیر باشند جنب مفعولی داشته باشند این اثر گذاری و اثر گیری در جهان يك امر قطعی است هم برای الهیون

(1) غر الحکم: 246، حدیث 3034.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8 / 14 - 15.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 257

ثابت است هم برای مادیون. یعنی در این زمینه هر دو نظر واحد دارند حتی قدرت اثر گیری در عالم تا جایی است که من در کتاب تاریخ علوم پیرو که از دانشمندان معروف غرب است دیدم در يك بخشی که صحبت از اثر و مؤثر در این کتاب است می گوید: که به قدری مسأله قطعی و ریشه ای و غیر قابل تردید است که هر حرکتی در کل عالم اثر می گذارد، مثل می زند شما در کتابخانه تان روی صندلی نشسته اید پشت میز مطالعه يك کتابی را جابجا می کنید، می گوید این حرکت شما برای جابجایی کتاب در هوا موج می اندازد و این موج گسترده می شود مثل ریگی که در آب آرام بیندازید اول به اندازه خودش يك موج دایره ای درست می کند آن دایره کوچک بزرگ می شود بزرگ می شود به تمام دیواره های

حوض می‌رسد. این موج می‌رسد می‌گوید این حرکت دست شما را تمام عالم از آن آگاه می‌شود این حرف ایشان است در این کتاب.

اما شما در قرآن مجید و روایات مسئله خیلی گسترده می‌بینید که عمل ما نسبت به خودمان و نسبت به آنچه در اطراف ما است و حتی در عالم اثر می‌گذارد حالا یا آن اثر را، یا نویسنده را، می‌گیرد و ثبت می‌کند وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ «1» يعلمون ما تفعلون شما يك كاری می‌کنید آنها اثر می‌گیرند اثرشان این است که دانای به کار شما می‌شوند و بعد هم صبر می‌کنند روی زمین هم اثر می‌گذارید در حرکت تان.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «2» چون زمین تمام خبر حرکت شما را می‌گیرد دانشمندان غرب هم ثابت کرده اند که شما هر كاری بکنید عالم نسبت به شما يك دوربین است عکس برداری می‌کند. و حتی قویترین دوربین‌ها را در اروپا ساخته اند البته با زمان محدود که

ماشینی را يك جا می‌دزدند، فرض کنید تا چهار دقیقه تا سه دقیقه اگر پلیس با آن دوربینش برسد، پلیس می‌آمد ماشین را بردند اما همانجا عکس برداری می‌کنند و عکس ماشین شما را که در هوا و صفحه هوا است می‌گیرد، عکس رنگی هم می‌گیرد.

یعنی عالم چشم دارد، دوربین دارد، قدرت عکس برداری دارد لذا در استودیو تلویزیون وقتی دارند يك فیلمی را پخش می‌کنند این فیلم هوا تصویر برداری می‌کند و بعد آنتن تلویزیون شما تصویر را از صفحه فضا می‌گیرد، منعکس روی صفحه می‌کند، این دو تا آیه را این ابزار علمی و این مسئل اثبات شده دیگر برای ما روشن کرده، نیازی به تقدیر گرفتن نداریم در گذشته این دو تا آیه را برایش تقدیر می‌گرفتند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ «3» می‌گفتند که يَرَهُ جزای عمل و پاداش عمل است اما قرآن مجید صاحبش می‌بیند یعنی يك تصویر مجسمی از این عمل در قیامت در برابر دید عمل کننده، خود عمل را می‌بیند و این از زیباییهای مطالب قرآن کریم است که هزار و پانصد سال پیش

(1) انفطار (82): 10-12.

(2) زلزله (99): 4-5.

(3) زلزله (99): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 258

بیان می کند و روایات هم همینطور. پس مسئل مؤثر و اثر گیر و اثر گذار يك مطلب عامی در هم عالم آفرینش است.

حالا در عبادت، عبادات البته وقتی با شرایط انجام بگیرد يك آثار قهری دارد و يك آثار ملکوتی دارد، يك آثار دنیایی دارد حالا این کلی آثار را می توانید با آن مقدمه ای که عرض کردم مسئله عام است در عالم اثبات کنید نه که از خود آیات قرآن مجید، البته قرآن به آثار عبادات اگر با شرایط انجام بگیرد اشاره کرده مثلاً در باب روزه می فرماید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «1» لعلکم عرض کردم به معنی شاید نیست خدا تردید ندارد خداوند علم است لعل در جمله مثبت دلیل بر قطعیت است ابن هشام هم در معنی این بحث را دارد در لعل می توانید مراجعه بکنید.

حالا اگر ایشان بحث نکرده بودند نسبت به خداوند مهربان که علم محض است. «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» «2» تمام جریانات مادی و معنوی پیشش حضور دارد و زمان هم ندارد این علم ماست که با زمان گره خورده فرض بکنید که ما را در يك اتاق بگذارند يك روزن هم بیشتر به بیرون نداشته باشد ما بیاییم از این روزنه بیرون را نگاه کنیم اگر از يك قطار شتر که ده تا شتر به همدیگر بسته شده اند از کنار این روزنه رد بشود ما اولی را که ببینیم دومی را نمی بینیم یعنی نسبت به دومی هیچ علمی نداریم اولی که رد بشود دومی بیاید ما اولی و سومی را نمی بینیم چهارمی بیاید سه تای رد شده و پنجمی را نمی بینیم.

علم ما محدود به زمان است، به عمق حقایق تا حالا راه پیدا نکرده ولی پروردگار عالم علمش علم حضوری است علم تحصیلی نیست،

عالم سوراخ ندارد که از سوراخش نگاه بکند و نیامدند نداند، تا بیاید بدانند، به عمق تمام برنامه ها که ساخت خودش است یا فرمان خودش است یا دستور خودش است علم حضوری دارد. وقتی می گوید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی 40 روز هم لازم نیست شما با 30 روزه قطعاً اهل تقوی خواهید شد یعنی آن روح خودداری از پستی ها و رذائل در شما پدید می آید شما يك حیات تقوایی پیدا می کنید اگر روزه تان به فرمود امیرمؤمنان فقط روز شکم نباشد و روز اسبی که بر او مسابقه دارند و

دارند آماده اش می کنند نباشد، اسب را که دارند برای مسابقه آماده می کنند روزه به آن می دهند که چربیهای اضافه اش آب بشود وزن اضافه اش کنار برود و يك موجود چالاکی از آب دریاید.

اگر روزه تان شکمی است که به درد بدنتان می خورد، آنهم اگر سحر و افطار را از ترس گرسنگی سه و چهار برابرش نکنید. در صورتی به درد بدن می خورد که افراط در خوراك سحر و افطار هم نشود.

يك عالمی می گفت آن سالهایی که سنگهای قبور را قمری می نوشتند خیلی از مرده ها سال مرگ و ماه مرگشان ماه شوال است یعنی

((1)) بقره (2): 183.

((2)) یس (36): 32.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 259

آنقدر افراط در سحر، آنقدر افراط در افطار کرده اند که بنده خداها دیگر چربی قند خون همه چیزشان بالا زده بعد از عید فطر همت خیر گرفتند و مردند و رفتند در هر صورتی که سحر و افطار هم میزان باشد و روزه شکمی خالی باشد برای سلامتی بدن خوب است همان که پیغمبر می فرمایند **صوموا تصحوا «1»** اما آن روزه ای که رسول خدا بیان کردند در خطبه آخر شعبان و امیر المؤمنین در غرالحکم و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) در روایاتشان که يك روایت جالبی است که جابر نقل می کند.

جابر جعفری از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت دربار روزه حرف می زدند و ثواب روزه، جابر به حضرت گفت: عجب مطلب عالی است، حضرت فرمودند: اما عجب شروط سختی دارد این. این روزه ای که به ما گفته اند که به **لعلکم تتقون** می رسم روز هم وجودتان است یعنی چشم باید از دیدن نامحرم پوشیده باشد، شهوت باید از حرام محروم باشد، شکم از خوراك، زبان از غیبت و تهمت حتماً این 30 روز را پروردگار کافی دانسته اند احتیاجی به ریاضت 40 روزه و 40 شب ندارد **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** این از آثار روزه.

یا اگر يك نماز واقعی اگر کسی بخواند نمازی که **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ «2»** است. نماز هر شبانه روز قهراً در يك اجتناب گسترده قرار می گیرد می خواهم نماز بخوانم، روی فرش غصبی که نمی توانم نماز بخوانم، روی فرش حرام که نمی توانم نماز بخوانم، روی زمینی که رویش خانه ساخته ام و حرام است و غصبی است نمی توانم نماز بخوانم، با آبی که پولش را از حرام داده ام نمی توانم غسل بکنم، نمی توانم وضو بگیرم، ظاهراً گذشتگان ما این فتوی را داشتند الان این فتوی

را نمی دانم. مرحوم بروجرودی می فرمودند: کسی که می رود حَمَام غسل می کند اگر پولش یقیناً حرام است به حَمَامی بدهد یقیناً غسلش باطل است. مرحوم آقای خویی هم يك چنین نظری در خمس داشتند که کسی دارد می رود مکه و بیاید به انداز خرج مکه خمسش را بدهد این قبول نیست یعنی باید کل خمس را بدهد چون همین مالی را که دارد خمسش را می دهد با کل مالهایی که خمسش را نمی دهد يك واحد است.

باید لباس نماز گزار، آب وضوی نماز گزار، زمین نماز گزار، خان نماز گزار همه مباح باشد. من يك قاعده به شما بدهم این خیلی برای من مهم است، من خودم بدست آورده ام، مجموع روایات ساختگی در اهل تسنن روایات باب فضائل بنی امیه و بنی عباس و شاهان سقیفه بنی ساعده است، اینکه می گویند شاهان چون خود آنها هم این نظر را دارند که شورای سقیفه حکومت را به اینها داده است حالا اصل شورا خودش خیلی حرف در آن هست، چون کل مسلمانها نبودند یا نمایندگان کل شهرها نبودند، چند نفر در مدینه شلوغ کردند نشستند، گفتند شورای حل و عقد مسلمین سی و چهل نفر که نمی شوند شورای حل و عقد. آنها نمی گویند اینها را

(1) بحار الانوار: 267 / 59، باب 88، حدیث 46.

(2) عنکبوت (29): 45.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 260

پیغمبر خلیفه کرده لذا من ابا دارم از کلمه خلیفه در حق دیگران، اما هشتاد و چهار روایت در کتب اهل تسنن است که وجود مقدس رسول خدا (ص) خطاب به امیرمؤمنان دارد

انت خلیفتی من بعدی «1»

نه بعد از سه نفر، هشتاد و چهار کتب مهم اهل سنت نقل کرده اند حالا خودمان هم داریم روایاتی که لفظ خلیفه در آن بیان شده اما در هر صورت روایات ساختگی يك مقدار در توحید است، يك مقدار سیر پیغمبر است که مطابق با فرهنگ خودشان ساخته اند و يك مقدار در فضایل بنی عباس و بنی امیه است و يك مقدار هم علیه اهل بیت (علیهم السلام) است.

اما روایات باب حلال و حرام مثل این روایت است که اگر يك کسی يك لقم حرام در شکمش باشد حرام عبادت را ساقط نمی کند باید مکلف انجام بدهد ولی خدا الزامی به قبول این عبادت ندارد می تواند قبول، نکند رد بکند عبادت را، یعنی مثل فضل موش است که در دم برنج افتاده نجس می کند همه را. اینجور نیست که نماز اینقدر پیکره اش بتون آرمه باشد که حرام نتواند خرابش کند خیلی هم لطیف است از نظر معنوی با يك باد ساختمانش را از جا در می آورد با باد مخالف.

يك لقمه حرام در شکم شما خیلی عجیب است مثلاً وقتی می روید، وارد نماز می شوید سینه چراگاه سگ و خوک یعنی حسد کبر ریا منیت و غرور نباشد، دو رکعت نماز صبح چه آثار عظیمی دارد یعنی تمام برنامه های درون و برون را روی نظم الهی می آورد و انسان در دنیا می شود يك منبع خیر، يك نمازگزار واقعی دیگر شری ندارد به دیگران بریزد.

يك نماز گزار واقعی این است که ما واقعاً می توانیم نسبت به نمازهای مردم و بعضی از خودمان نظرممان منفی باشد، اگر نماز

مان نماز واقعی بود حرام خور نبود ربا خور نبود اهل رابطه نامشروع نبود مال مردم را نمی آورد و پولش را ندهد معلوم می شود نمازش همان نمازهایی است که قرآن فرموده: **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ «2»** غیر آن نماز است که می گوید: **عَبْدًا إِذَا صَلَّى «3»** آن نیست.

آثار نماز هم در قیامت معرکه است آنها را در آیات قرآن مجید می توانید ملاحظه کنید آثار معنوی عبادات را توجه کنید. فهی (یعنی آثار مترتب بر عبودیت ضمیر به آن عنوان بر می گردد) **قاطبة انواع الرحمة** (رحمت عام رحمت خاص یا به عبارت دیگر رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیّه) **والفضل** (انواع فضل) **والخير و السعادة و الفلاح** را جلب می کند عبادت.

حالا اول بقره نیز داریم **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ** این عبادت بدنی و عبادت مالی است **وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ «4»** عبادت قلب و **مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**. راغب اصفهانی يك بار عرض کردم اینجا فلاح را چهار

(1) تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی (سنی): 396 / 9، سوره نور آیات 41 - 57.

(2) ماعون (107): 4.

(3) علق (96): 10.

(4) بقره (2): 3 - 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 261

حقیقت در قیامت می‌داند علم بی‌جهل، غنای بی‌فقر، حیات بی‌مرگ، عزت بی‌ذلت. «1» اینها در عبادات است یعنی اگر آدم می‌خواهد بدست بیاورد از خارج عبادات نمی‌تواند بدست آورد اصلاً صندوق فلاح، صندوق سعادت، خزین خیر، خزین فضل، خزین رحمت عبادت است این برای ما باید ثابت بشود برای مردم هم باید ثابت بکنیم که شما واقعاً اگر در باطنتان خواستار فلاح و سعادت و فضل و خیر و رحمت هستید، اینها در عبادات است اگر انجام بدهید مطابق با شرایط حتماً گیرتان می‌آید. چون اینها دیگر بست به عبادات است اینها جدای از عبادات نیست، در ذات عبادات است، اینها میوه عبادات است.

و ان تحقق العبودية يقتضى یعنی ذاتی عبادت است تحقق الاستعداد و قابلیته المحل اگر عبادت تحقق پیدا کند اقتضاء دارد این عبادت استعداد و قابلیت قابل، ظهور پیدا می‌کند که بشود لأن يتعلّق به رحمه و الخیر من الله الرحمن الرحیم الکریم. این عبادت اقتضاء دارد که خیر و رحمت از جانب خدای رحمان رحیم و کریم در این محل ظهور کند یعنی وجود انسان با عبادتش. ویتوجه الیه الجود و الفضل و الاحسان و دریاوار جود خدا و فضل خدا و احسان خدا متوجه عبد بشود و سراغ عبد بیاید.

وأنّه ذو فضل کبیر «2» خدا دارای کبیر است و ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ* و این هم بنده ای که دارد عبادت می‌کند باید توجه داشته باشد إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (فاطر 31) هم آگاه است، هم عمق کار را می‌بیند آگاه به حرکات و عبادات بندگان است و عمق بندگان را هم می‌بیند.

أخلص العمل فان الناقد

بصير «3»

آن که می خواهد عبادت نقادی بکند عیارش را در می آورد که این عیار عبادت از يك تا بیست و چهار چه عیاری است برابر با عیاری که خودش قرار داده عبادت قبول می شود اگر کمتر از آن عیار باشد نه إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ سور فاطر آیه 31.

باز از آثار عبادت خود تقوی، رعایت تقوی، اجتناب از گناه، پیغمبر می فرماید افضل العباده است آیا نماز من برتر است یا پرهیز از زمین غصبی بکنم که می خواهند به من بدهند یا از مال حرام. حضرت می فرماید اجتناب از حرام افضل از خود عبادت است سور زحرف آی 67 و 66 الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ دوستی ها در قیامت خیلی هاش تبدیل به دشمنی می شود که قرآن در سور دیگر می گوید همدیگر را لعنت می کنند طرد می کنند، رد می کنند آن به سرهنگ هاش بد می گوید، سرهنگ های به او بد می گویند، ارتش یزید به یزید بد می گوید یزید به آنها بد می گوید الا المتقين مگر کسانی که دارای روح تقوی و اجتناب از گناه بودند که قیامت به اینها خطاب می کند.

(1) المفردات، راغب اصفهانی: 644.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8 / 15.

(3) بحار الانوار: 13 / 432، باب 18، حدیث 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 262

این آثار عبادت است یا عِبَادٍ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ این از آثار تقوی شما است که حالا که وارد محشر شده اید با چشمتان دارید هفت طبقه جهنم را می بینید.

لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ «1» هیچ غصه و دغدغه و ناراحتی باطنی هم نداشته باشید چون تقوای شما سپر برای شما در برابر آتش جهنم و نردبان برای رساندن شما به بهشت است. این آثار بهشت است.

دنبال این دو آیه با لحن با محبت و لطیفی خدا نعمتهای بهشتی را بیان می کند که ویژ متقین است و کل آن نعمتهایی که در آن آیه آمده محصول بندگی و گردن سپاری اطاعت نسبت به پروردگار است ما ضد عبادت را هم بگوییم.

وفي قبال العبودية الاستكبار عن العبادۃ شاخ و شانه کشیدن، سینه سپر کردن به فرمود امیرمؤمنین. من ابدی صفحه‌ی للحق هلك «2» که کی گفته که خم و راست بشوم، کی گفته که من سی روز نهار نخورم کی گفته پوم را بردارم بروم به این مکه به این عرب های مفت خور بدهم همین وسوسه هایی که می کنند برای فرار از عبادت الاستكبار عن العبادۃ والكفر بها فانه يوجب الانحراف عن مسیر التكوين «3» سور اسراء آیه 44 تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.

چرا در آخر آیه که صحبت تسبیح موجودات است از حلیم غفور استفاده کرده، شاید نکته اش این باشد آنگاهی که اهل عبادت نیستند در حقیقت انحراف از مجموع عالم دارند البته اگر يك روزی توبه بکنند با خدای بردبار غفوری برخورد می کنند.

استكبار انحراف از مسیر تکوین است و انحراف از برنامه کل مخلوقات است و برنامج الخلق بذلك بااین استكباری که به میدان آوردند یحرم عن افاضه الخير و بسط الرحمة و شمول الفضل و الاحسان «4» که در سور غافر آی 60 اشاره کرده به این ممنوعیت و محرومیت إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

خداوند متعال خزائنی را به عنوان عبادات در اختیار ما قرار داده کلیدش هم تسلیم بودن و اطاعت کردن و حرکت کردن است که در این خزائن فضلش، احسانش، لطفش، حلمش، غفرانش، کرم و رحمتش، نظم در زندگی قرار داده شده، حالا يك بدبخت بیچاره ای این همه خزائن مفت در اختیارش است کلیدش هم اطاعت و حرکت است انجام اگر در مقابل پروردگار زشتی بخرج می دهد که خدا دست عنایتش را دراز کرده که بیاید در هم این صندوقها را واکن و بی نهایت از عنایت من بردار و او تکبر بکند و بگوید هیچ احتیاجی به او ندارم و نه رحمت تو را می خواهم نه فضل تو را، نه بهشت تو، نه بعثت انبیاء تو را، واقعاً باید کل او را

(1) اعراف (7): 49.

(2) نهج البلاغه: حکمت 188.

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8 / 15.

(4) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8/ 15 - 16.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 263

مالکان جهنم به سنگ بکوبند. این ایاک نعبد، ما خیلی نمازهایمان را فردی می خوانیم چرا فعل جمع استعمال می کنیم من کتابهای مختلف را که دیدم بهترین جواب را انتخاب کردم هشت و نه تا جواب دادند این از همشان بهتر است و نوشته فخر رازی هم است قدیمها رسم نبوده که آدرس مطالب را بنویسند نمی دانم مال خودش است یا مال یک شخص دیگر.

کانه يقول الهی ما بلغت عبادتی الی حیث اذکرکم وحدها نماز من به جایی نمی رسد که به عنوان عبادت اسم از آن ببریم اصلاً همچین نیست که اسم از آن ببریم پروردگارا به تنهایی بگویی این نماز است. لَآئِهَ مَمْرُوجَةٍ بالتقصیر کمبود در عبادت من خیلی است حال کم دارد گریه ندارد نمی دانم آن اخلاص بیست و چهار عیار آن حال و آن نشاط را ندارد.

ولکن اخلطها بعباده جميع العابدین و اذكرالکل بعباره واحدی «1» در حقیقت من عبادتم را با عبادات هم عابدین یکجا دارم به محضر تو می آورم و اقول ایاک نعبد.

عظیم ترین مقام هم مقام بندگی است سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ «2» سخن خدا در قرآن درباره پیغمبر است برسوله نمی گوید: بعبده می گوید اولین سخن عیسی الی عبدالله در گهواره بود.

در سوره انبیاء آیه 73 جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً همه انبیاء را می گوید يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

اما از اول بسم الله تا ایاک نعبد کل ضمائر غایب است، حرفهایمان غایبانه است چرا یک مرتبه از غیبت به خطاب می آییم سرش چیست می گوئیم ایاک انگار عبد در شروع نماز دور از خدا بوده اجنبی بوده، ولی با ورود به حوز پنج وصف الله رحمان رحیم رب مالک به آن شکلی که در گذشته عرض کردم که معنی این صفات

ظهور عملی هم در خود نماز خوان داشته باشد آشنای حرم می شود حجاب برطرف می شود اجاز سخن حضوری به او می دهند از غیبت در می آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خطاب ندارد الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ در این پنج فضا وقتی وارد می شود رنگ می گیرد، این بیگانه آشنا می شود، حالا به او می گوید، رودر رو با ما حرف بزن تا آخر رودر رو حرف می زند.

تفسیر قرآن جلسه چهل و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

مطالب اصولی و مهمی از آی و آیات نستعین استفاده می شود اولاً این جمله که جمله حصیه هم است مانند جمل قبلش بحث دربار انسان

((1)) روح المعانی فی تفسیر القرآن: 91/1، سوره فاتحه.

((2)) اسراء (17): 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 264

است کاری به موجودات دیگر ندارد مطلب شامل هم موجودات گسترده است و مسئله فراگیر است انسان چه اینکه بیدار نسبت به این واقعیت باشد، چه اینکه غافل باشد، فرقی نمی کند آگاهی و غفلت ارتباطی به اصل مسئله ندارد ولی آگاه باشد یا غافل باشد فرقی نمی کند انسان به ماهو انسان، نه اینکه قدرت جامع و قدرت کامل نیست بلکه يك ضعیف کامل است، يك ناتوان کامل است، این ناتوانی کامل را، این ضعف کامل را، این سستی کامل را، یا به تعبیر قرآن کریم این فقر ذاتی را با عوامل گوناگونی چه در جهت مادی چه در جهت معنوی جبران می کنند، حالا آگاهی که آگاهند با عوامل مادی پاك با عوامل مادی صحیح. ضعف و ناتوانی را جبران می کنند فقر را جبران می کنند آگاهی که آگاه نیستند تکیه بر عوامل مادی دارند بر جبران فقر، ضعف و ناتوانیشان، ولی خوب هم آن فقر را، هم آن ناتوانی را که در

دو جهت مادی و معنوی دارند، نمی توانند بر عوامل مادی تنها جبران بکنند و هم عوامل مادی همه جا علاج درد نمی کند، یعنی عوامل مادی کلید کاملی نیست که به قفل هم مشکلات بخورد.

این را از آیه می توان فهمید که تمام انسانها فاقد قدرت هستند و در این فقد قدرت به شدت محتاج و نیازمند تأمین خلأ قدرت هستند و باید از يك قدرتی غیر خودشان كمك بگیرند این کلی مسئله است. حالا آیه دارد راهنمایی می کند که منبع کامل و قدرت کاملی که در کنار ضعف، زبونی، سستی، فقر شما پاسخگوی نیازهای شماست و كمك واقعی شماست خداوند است، خیلی هم زیباست که اياك نستعين بعد از پنج وصف الوهیت رحمانیت رحیمیت ربوبیت و مالکیت آمده یعنی خود شکل و ترکیب سور حمد دارد به خواهندگان یاری و كمك می گوید آنکه از آن كمك می خواهید توجه به آن داشته باشید که مستوجب صفات کمالیه است، الله به شما در دنیا و آخرت مهربان است، رحمان و رحیم است.

مدبر همه شماست که برنامه ها در مجرای صحیح برایتان بیندازد ربّ است، زمام امور شما ملك اوست، مالك است، آن است که تمام

فخر شما را، زبونی شما را، شکست شما را، کمبود شما را، خلأ شما را می تواند جبران بکند، کسی دیگر چنین صفاتی ندارد اگر از دیگری كمك بخواهید از يك زبون كمك خواستید، از يك فقیر كمك خواسته اید، از يك ناتوان و ندار كمك خواسته اید.

حصر معنیش این است که تمام انرژی و نیروی كمك کار شما پیش این وجود مقدس است. که الله رحمن رحیم رب مالك است آیا انسانی می تواند ادعا بکند که من قدرت کامل هستم نه چون این ادعا برای هیچ کس قابل قبول نیست، برای خودش هم قابل قبول نیست. ثابت برای هر انسانی که نیازمند است، ندار است، بی قدرت است، بی کمال است، بی نور است و برای تأمین هم خلأها به كمك نیاز دارد نیروهای كمك در فرمان پروردگار عالم هستند.

قط (ع) (ع) ره ای ك (ع) (ع) ه از جویب (ع) (ع) اری م (ع) (ع) ی رود از پ (ع) (ع) (ع) ی انج (ع) (ع) (ع) ام ك (ع) (ع) (ع) اری م (ع) (ع) ی رود

سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت آتش ما سوخت هر جا هر چه سوخت

ن (ع) (ع) اخ (ع) دای (ع) (ع) ان را کی (ع) (ع) است اندکیس (ع) ت ن (ع) اخ (ع) دای کشت (ع) ی امک
(ع) ان يك (ع) ی است

همان اندك را هم خود او عنایت کرده وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل 78)

همان کیاست اندك را با ابزار گوش چشم و فؤاد عنایت کرده. ناخدایان را کیاست اندکیست هر ناخدایی در هر زمینه ای ناخدای کشتی امکان یکی است.

يك بار در تهران با يك هواپیمای 60 نفره داشتم می‌رفتم لار حدود دوساعت باید در هوا می‌بودم خلبان خبردار شد که من در هواپیما هستم سرمهمان دار را فرستاد، گفت: به ایشان بگو بیاید داخل کابین، من رفتم کنار خلبان نشستم تا فرود آمدن هواپیما سؤالات زیادی کردم در رابطه با اوج گرفتن هواپیما، نشستن هواپیما، ایامی که ابر هست ایامی که باد است، و امور فیزیکی هواپیما، بالی که در منتهی الیه هواپیما است چه کار می‌کند دو تا بال که بخشی از آن باز و بسته می‌شود چه کار می‌کند. همه اینها را برای من توضیح داد وزن موتور هواپیما و نهایتاً این خلبان به من گفت آقا روشن شدن هواپیما و حرکت روی باند و برخاستنش و رفتنش در فضا ساعتی 900 کیلومتر و بعد فرود آمدنش همه و همه کار يك موتور خارج از مجموع هواپیماست، گفتم کار کدام موتور است گفت: خدا گفت: من خلبان هستم ولی اگر یاری خدا نباشد اصلاً این وزن، این کارها را نمی‌تواند انجام بدهد حالا زمان پیغمبر هواپیما نبوده کشتی بوده است. خداوند مثل به کشتی زده، کشتی چند هزار تن آهم در دریا، پروردگار عالم می‌فرماید حرکت کشتی کار من است. **إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ «1»** اگر بخواهم به آب می‌گویم که دهان باز کن کشتی 500 هزار تنی را ببرش پائین.

يك كتاب 300 صفحه ای را يك بار يك کسی به من داد در امریکا ترجمه شده بود، شرح حال يك کشتی با عظمتی بود که در اروپا اولین بار با آن همه تجهیزات ساخته شده بود به نام تایتانیک، يك کشتی عظیمی بود با تمام کشتی‌ها با تمام تجهیزات فرق می‌کرد، من تمام شرح حال این کشتی را خواندم از اول ساختش، طرحش را، نقشه اش را، مهندسانش را، حتی طرحهای هندسی و مهندسی را دیدم، يك مطلبي را که اعلام کردند راجع به این کشتی این بود.

باز آن جمله امیرالمؤمنین را عرض بکنم که می‌فرماید **من ابدی صفحهته للحق هلك «2»**. سینه تان را در مقابل خدا سپر نکنید آنجا جای پیروزی نیست به قول خود پروردگار **فَسَوَّاهَا*** یعنی پاک مساویتان می‌کند با کمال غرور اعلام کرده اند که این کشتی از اروپا حرکت میکند به طرف امریکا و هیچ بلائی نمی‌تواند سرش بیاید.

(1) یس (36): 43.

(2) نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: حکمت 188.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 266

بخاطر این تجهیزات و قدرتی که موتور دارد و این بدنه بسیار پرقدرت، ولی کشتی وسط اقیانوس دیدش که يك قطره ای یخ آب منجمد شده خیلی جالب است پروردگار در قرآن مجید می فرماید: من در جنگی که با متکبران می کنم هیچ ارتشی نیاز ندارم **ما أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ «1»** نیازی ندارم هیچ کشتی در آب دارد می رود، مغرور هم هستند سالم به امریکا می رود به يك قطعه می گویم خودت را میزان این کشتی کن، از هر طرف هم فرمان داد تو از همان طرف بیا بالاخره این کشتی به یخ برخورد کرد کشتی شکست آب فراوان دریا وارد کشتی شد، کشتی از نوک بلند کرد به طرف عمق آب بسیاری از اهالی کشتی در دریا غرق شدند و غذای کوسه ها شدند کشتی هم رفت ته آب، هشتاد یا نود سال بعد جای فرو رفتنش را پیدا کردند و رفتند و يك مقدار اجناس باقی مانده های شکسته را درآوردند، خدا ارتشی لازم ندارد، خدا اگر مستکبری را از تکبر بیندازد یا با پشه می اندازد یا با طیر ابابیل می اندازد یا با يك مقدار باد می اندازد مثل قوم عاد يك مقدار آب مثل قوم فرعون و چون حرکت قلب هم کامل در اختیار اوست اشاره می کند به قلب دیگر باز و بسته نشو.

انسان چه آگاه باشد و چه نباشد به وضع خودش، قدرت کامل نیست، قوت کامل نیست، بلکه ضعف کامل است و فقر محض است اینجا واقعاً من باید از فلاسف الهی و حکمای الهی و عارفانی که عرفانشان عرفان انبیاء و اهل بیت است تقدیر بکنم که در زمین فقر ممکنات، چه قدر زیبا مطلب نوشته اند.

سیه رویی زمکن در دو عالم ج (ع) دا هرگز نشد والله اعل (ع) م

ممکن که کل موجودات هستند ماسوی الله خوانده اید، در فلسفه نسبت وجود و عدم مساوی الطرفین هستند نه وجودشان واجب است

که پدید بیاید و نه واجب است که در عدم باشند مساوی الطرفین هستند، باشند نباشند برای خدا فرقی نمی کند.

کان الله و لم یکن معه شیء «2»

آنوقت که بود کم نداشت حالا موجودات را که خلق کرد اضافه به آن نشد، بود، هست، خواهد بود چیزی در آن اثر نخواهد گذاشت، چیزی به او اضافه نخواهد کرد.

اما آیه شریفه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** اگر من مشکل داشته باشم، اگر من خلأ داشته باشم و ذات من که فقر محض است در اتاق بشنیم و درب را ببندم و بگویم از تو یاری می طلبم این کار صحیح است و توسل به ابزار و آلات به عنوان این که ابزار حق هستند این خیلی مسئله مهمی است.

ذره ذره کان درین ارض جنس خود را همچون کاه و کهرباست

نیاز موجودات به یکدیگر و جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حق هستند گاهی امتحان ببینیم، توسل به ابزار توحید است و خلاف اِيَّاكَ نستعين باشد یعنی من در گرسنگی چه کار باید بکنم باید

(1) یس (26): 28.

(2) تفسیر الصافی: 288 / 3، سوره مریم آیه 67.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 267

بگویم: خدایا! من دهانم را باز می کنم لقمه را بگذار در دهانم از عالم بالا، یا اگر متوسل به زمین به تراکتور و به کاشتن و به درو کردن به آسیا بردن بشوم این شرك است و خلاف اِيَّاكَ نستعين است؟! به داوود می گوید از من وقتی آگاه باشی که همه چیز در مسیر زندگی تو از من است و کمك من است این برای قبول شدن پیش من بس است و همین هم شکر است

خوب يك مسأل عام عرض شد كه كل انسانها زبون محض هستند و بي قدرت محض هستند، ناتوان محض هستند، فقر محض هستند، چه آگاه باشند، چه نباشند در دو آيه قرآن خداوند متعال به اين مقدمه اى كه عرض كردم اشاره دارد يكى سور مبارك فاطر آى 15. يا أَيُّهَا النَّاسُ يعنى كل شما چون قرآن گاهى خطابش به انسان به صورت يا بنى آدم است گاهى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* گاهى يا ايها الناس اينجا كه ديگر فراگير است به فرد انسانهاست **أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ** كلتان نيازمنديد **وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ** من بى نياز، من احتياج ندارم، من خلأ ندارم، من ضعف ندارم، من ناتوانى ندارم، من در هم زمينه ها غنى بالذات مطلق و ازلى و ابدى هستم و حميد هم هستم غناى من به خاطر صفات باارزشم و صفات ستوده ام است، شما هم فقر محض هستيد يعنى هم فقر علمى داريم، هم فقر معنوى داريم، هم فقر قدرتى داريم، هم فقر فكرى داريم. خيلى از نيازهايتان تكوينى است كه من با امور طبيعت به ياريتان شتافتم خيلى از آنها معنوى است كه با رحمت با قدرتم، با بعثت انبياء با نزول كتب با ولايت اهل بيت به كمكتان آمده ام يعنى دو نوع رزق برايگان قرار داده ام، دو نوع كمك برايگان قرار داده ام، دو نوع ابزار يكى مادى يكى معنوى و شما با آگاهى به اينكه تمام نعمتها مال من است چه مادى چه معنوى.

ما بنا من نعمة فمك «1»

اگر سراغ ابزار طبيعى و معنوى برويد و هر دو جهت وجودتان را علاج كنيد و خلأش را برطرف بكنيد شما در حوز اِيَّاكَ نستعين قرار داريد، شرك نيست، خلاف خدا نيست، خودم به شما مى گويم نعمتهاى من را **كُلُوا وَ اشْرَبُوا** «2» خودم به شما مى گويم كه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** خودم دارم مى گويم **وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** «3» خودم دارم مى گويم **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ** «4» خودم دارم مى گويم دنبال اين امور برويد، اين امور اصلاً در تمام عالم كمك من است، نصرت من است، يارى من است، اين آيه براى اين است كه ما در كنار هر امر مادى و معنوى توجه به حضرت خودش داشته باشيم كه او سفر مادى و معنوى را براى ما پهن كرده و ما هم به صورت مضارع مى گوييم من تا زنده ام **نَسْتَعِينُ** فقط دنبال يارى تو هستم من كمك از ربا نمى خواهم، كمك

(1) البلد الأمين: 13، تعقيب نماز ظهر.

(2) اعراف (7): 31.

(3) نساء (4): 59.

(4) زمر (39): 9.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 268

از زنا برای شهواتم نمی خواهم، کمک اذدروغ برای چرخاندن زندگی نمی خواهم، کمک از بت نمی خواهم، فقط کمک از ابزار طبیعی پاک تو و ابزار معنوی پاک تو می خواهم.

اما سور مبارکه نساء چون این آیه خیلی را به اشتباه و انحراف هم می اندازد که آری، درد دل خودت را به کسی نگو. خوب آنها می آمدند پیش پیغمبر درد دل می کردند حضرت چه کار می کرد، می گفت: هر مشرکی خودش گاهی بلند می شد به مردم می گفت: این نیاز دارد، جزء ماست، اهل ایمان است شما مؤمن هستید شما مخاطب به **تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِيمَانِ** «1» هستید کمک بدهید ولی من وقتی این کمک را از خدا بدانم ایرادی ندارد.

إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی من کمک از غیر تو و آثار رحمت تو نمی خواهم اهل توحید هستم از بت های جاندار و بی جان کمک نمی خواهم، از حرام کمک نمی خواهم آنها هم يك نوع کمک است ولی کمک های ضد خدایی سور مبارک نساء آی 28.

خلق الانسان ضعيفاً اصلاً آفرینش تو بر اساس نداشتن قدرت است خیلی آی جالبی است، خلقتت، اصلاً خمیرت، و ماد وجودت ضعف است عدم قدرت است، نبود توان است، آنوقت تو موجود ضعیف که ضعف ذات تو است، حقیقت تو است، موجودیت تو است، کجا داری زندگی می کنی دنیا چیست.

دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة «2»

دنیا خان انواع بیماریها، مصائب، شکستها، خطرات، حوادث جریانات تلخ و شیرین است و تو اگر يك یاری خدا را نداشته باشی به خزی دنیا و عذاب آخرت گرفتار می شود. درتمام جریانات اگر یاری خدا نداشته باشی سور فجر را ملاحظه کنید:

فَإِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ «3» یکی از حوادث تنگی معیشت است اگر این را درست نگاه نکنی، اگر برای جبران تنگی معیشت سراغ خدا نروی، اگر سراغ ابزارهای حلال مادی خدا که کمک خدا به تو هستند نروی، اگر سراغ ابزارهای مادی نروی حسابی منحرف می شوی آن وقت دادت بلند می شود.

فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ می گویی خوار شدن من، بیچاره شدن من، زبون شدن من، بی آبرو شدن من، کار خود خداست یعنی به این نکته می رسی که خدا عادل نیست خدا رحیم نیست خدا مهربان نیست خدا يك قلدر ضعیف کش است این می شود. و بعد می گوید كَلَّا نه اینجور نیست که تو فکر می کنی خدا کریم است رحیم است عظیم است مهربان است.

كَأَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكَلًا لَمَّا تُو بجاى اینکه از من یاری بخواهی، رفتی مال یتیم را خوردی و از بین بردی پول حرام را به کمک زندگی گرفتی، بخل را کمک گرفتی وَ تُحِبُّونَ أَلْمَالِ حُبًّا جَمًّا معبود تو پول شد. فکر کردی این کلید همه جا به هر قفلی می خورد و

(1) مائده (5): 2.

(2) هُج البلاغه: خطبه 226.

(3) فجر (89): 16.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 269

تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكَلًا لَمَّا «1» ارث خواهر و برادر با بازی گری با این و آن، دیدن و با فتنه گری بالا کشیدی فکر کردی اینها یار زندگی تو هستند. نه همینها پدر تو را در آوردند، هم حرامها تو را به خاری نشانندند کار خدا نبوده. خوب این مقدمه حصرش هم که عرض کردم توسل به ابزارهای مادی به عنوان این که خدا از باب محبت برای من قرار داده و اینها همان یاری پروردگار است که در سور انفال می بینی.

هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ «2» به پیغمبر می گوید یعنی مؤمنین یاری پروردگار هستند ابزار پروردگار هستند کمک پروردگار هستند مستقیم، کمک نمی کند که حالا به پیغمبر بگوید تَك و تنها برو جنگ بدر، من هم تمام دشمنان را جلوی چشمات آتش می زنم، تکه پاره اش می کنم، سوسکش می کنم، نه هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ که ابزار من هستند و ابزار پاك من تو را یاری داده ام اَيِّد یعنی یاری دادند تأیید کردند. آنی که خیلی مهم است همین است که خدا می خواهد ما از حرامها، از طاغوتها از ابزار ضد او، از شیاطین کمک نگیریم برای جبران خلأ ها، نساء آیه 60 این از آیات بسیار مهم قرآن است.

الم تر تر در اینجا از افعال قلوب است خیلی اتفاق می افتد که در آیات آدم اشتباه می کند حتی مترجمین هم اشتباه زیاد دارند، در ترجمه هایشان مثلاً شاید ده تا ترجمه را بعد از ترجم خودم نگاه می کردم ببینم آنها چه کار کردند شاید اشتباهاتی داشتم دیدم در سوره مبارکه اسراء. **فَتَقَعَّدَ مَلُومًا مُحْسُورًا «3»** تقعد به معنی قعود و نشستن گرفتند که این کار را نکن که اگر این کار زشت

را انجام بدهی افراط بکنی در اتفاق یا تفریط بکنی ملامت شده خواهی نشست در حالی که تقعد دو تا مفعول گرفته ملوماً محسوراً جزء افعال قلوب است دو مفعولی است به معنی صار است، تقعد یعنی تصویر ملوماً محسوراً خواهی شد.

در این آیه **أَلَمْ تَرَ** یعنی آیا ندانستی، نه آیا ندیدی، آیا ندانستی استفهام انکاری که حبیب من کاملاً می دانیم.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ صحبت مؤمنین ضعیف است، مؤمنینی که باطنشان هنوز پر نشده، مؤمنینی که ترسو و شتاب زده هستند، مؤمنینی که عجل هستند، مؤمنینی که حقیقت را لمس نکردند.

أَلَمْ تَرَ* خیال می کنند، گمان می کنند به قرآن ایمان آورده اند اما اگر ایمانشان واقعی بود این اتفاقی که بعداً در آیه بیان می کند نمی افتاد اینکه ایمانشان ایمان گمانی است ایمان یقینی نیست. **وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ** این است که به ابزارهای ضد خدا تکیه بکنند، از ابزارهای ضد خدا یاری بخواهند و کملک

(1) ((فجر (89): 16 - 20.

(2) ((انفال (8): 62.

(3) ((اسراء (17): 29.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 270

بخواهند از حکومتهای طاغوتی و قدرت های طاغوتی **أَنْ يَتَحَاكَمُوا** فرمانروایی آنها را برای حل مشکلات و پر کردن خلأ هایشان بپذیرند.

وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بِأَيْنِكَ كَرَاراً در قرآن مجید من فرمان داده ام که به این ابزارهای باطل، به این ابزارهای ضد خدا، به این منابع ضد حق کفر بورزید منکرشان بشوید سراغش نروید و تذکر هم داده ام که اگر يَكْ كَمَكِي به شما بکند مفت این کار را نمی کند بلکه نقشه اش این است که **وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً «1»** شما را انقدر از خدا و ابزارهای الهی دور بکند، از آن چرخ **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** اینقدر دورتان بکند که دیگر یاد خدا نیافتید **أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً** واقعاً اگر یاری خدا نباشد چه کاری می خواهد پیش برود. در حالیکه جاذبه های زیادی در کنار ما هست، چرا طلبه شدیم یاری خدا، خدا به دل ما کمک داد، خدا ما در این شهر نگه داشته، اصلاً پیچید به یاری خدا در هم امور هستیم، نفس کشیدن ما به یاری خدا است، ضربان به یاری اوست، گردش خون ما به یاری اوست اصلاً برنامه های مثبت ما همه عین یاری اوست و عین کمک اوست.

تکرار **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** به صورت واجب روزی ده بار بخاطر این است که ما توجه داشته باشیم برای پر کردن خلأها و نیازها به ابزارهای حلال و پاک، چه در امر مادی و چه در امر معنوی متوسل می شویم.

تفسیر قرآن جلسه چهل و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

تمام انسانها از اولین فردشان که پدر و مادر نوع بشر می شوند آدم و حوا تا الان و کسانی که بعد به وجود می آیند بدون لحاظ مکتبی و دینی و اعتقادی این حقیقت برایشان روشن و مسلم است که قدرت مطلق را در اختیار ندارند. قدرتی که بتواند راه تصرف در همه چیز را برای آنها باز بکند و بتواند هر چیزی را در عالم خلقت به میلشان تغییر بدهد که ابراهیم برای رد نمرود از همین عدم قدرت مطلق استفاده کرد و نمرود را محکوم کرد. وقتی که به ابراهیم گفت خدای تو کیست و چکار می کند؟ پاسخ داد **يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ** خدای من کسی است که خورشید را از مشرق طلوع می دهد. اگر اهل قدرتی بگو فردا از مغرب طلوع کند. خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند. می توانی که يَكْ موجود زنده درست کنی و بر مرگ غلبه کن. **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ «2»** بهت یعنی متحیر ماند کسی که اهل انکار حقایق است و بیشتر برایش معلوم شد که ضعف و زبونی عدم قدرت مطلق بافت وجودش است.

((1)) نساء (4): 60.

((2)) بقره (2): 258.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 271

این موجود ضعیف، ناتوان که قدرت مطلق در اختیارش نیست يك سلسله نیازهای واقعی هم دارد چه در جهت مادی و چه در جهت معنوی. وقتی که قدرت مطلق ندارد و راهی برای تصرف در جریانات هستی برایش باز نیست و هرگز نمی تواند به میل خودش تغییری در اوضاع ایجاد بکند باید دنبال يك یار و کمک کار بگردد و دنبال يك ناصر بگردد که تمام نیازهای او را که خودش قدرت جبران ندارد جبران بکند.

با توجه به بحثی که در قبل شد، همه ماسوی الله مملوك بی قدرت هستند و همه ماسوی الله ضعیف هستند. چطور می شود يك مملوك از مملوك دیگر که خودش مانند این نیازمند است و فاقد قدرت است یاری و کمک بخواند. اگر هم کمک بخواند این کمک خواهی او کامل جواب داده نمی شود.

بخش بسیار کمی از آن ممکن است مثبت جواب داده بشود که خود این رو کردن به غیر خدا در عین پاسخ مثبت، گناه و معصیت است. چون آن کسی که به غیر خدا متوسل می شود و اهل خدا نیست به عنوان اینکه این مملوك استقلال در برطرف کردن نیاز من دارد. خود این عقیده باطل و گناه است. اما آن کسی که می تواند در تمام جوانب حیات به انسان یاری بدهد پروردگار است که قدرت مطلق و مدبر آفرینش است، کارگردان جهان است و می تواند همه ابزارهایی که به فرمان او هستند در جهت یاری رساندن به آن کسی که می گوید **استعین منك** جهت بدهد. خود رو کردن به پروردگار عبادت و درخواست کمک دعاست و مطلوب حق است

الدعاء مخ العبادۃ «1»

، الدعاء سلاح المؤمن «2»

است و استکبار از دعا معصیت کبیره و پاداشش دوزخ است. و **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** از اهل توحید صحیح صادر می شود و راستی و به درستی صادر می شود خدا هم انسانی را که تسلیم و بنده اوست دوست دارد. محب برای محبوبش تا جایی که به مصلحت محبوبش است یقیناً کار انجام می دهد و کمک می کند.

امروز يك مقاله ای را از راسل می خواندم فیلسوف معروف انگلیسی که تقریباً در حوزه های علمی جهان آدم شناخته شده ای بود. البته این فیلسوف با همه علم و دانشش کافر بود حتی اعتقاد به مسیح و مریم هم نداشت. يك لائیک به

تمام معنا بود. در کتابی که ترجمه شده به عنوان مرزهای نو این مقاله را از او نوشته بود که من دیروز هم در مقدمه بحث گفتم: چه اینکه انسان آگاه باشد و چه نباشد. چه دیندار باشد و چه نباشد، ضعیف بودنش و اینکه قدرت مطلق ندارد برای او روشن و مسلم است. ایشان یکی از آتھایی هست که در پی دینی کامل بود، عالم هم بود و به این معنا هم توجه داشت. در این مقاله می گوید بشر قادر مطلق نیست. یعنی هر کاری که می خواهد از دستش بر نمی آید. هر گره ای که دلش می خواهد باز بکند، نمی تواند. هر گره ای که می خواهد نمی تواند بزند. آن کسی که هر کاری می خواهد

(1) وسائل الشیعه: 27 / 7، باب 2، حدیث 8615.

(2) الکافی: 468 / 2، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 272

می کند **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*** قدرت مطلق است. آن کسی که هر گره ای را می تواند بزند در جایی که باید بزند و کسی هم نتواند باز بکند قدرت مطلق است. آن کسی که هر خیری را بخواهد به هر موجودی برساند و کل موجودات عالم اگر مانع بشوند و دیوار بشوند نمی توانند جلوی رسیدن آن خیر را به آن کسی که خدا می خواهد بگیرند، قدرت مطلق است. در سوره یونس اواخر سوره است **وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ** اگر بخواهم گره ای به زندگی ببندازم جز خود من کسی نیست که آن گره را باز بکند. که من آن وقت یادم است که مثل به شاه زدم که خدا در زندگیش گره انداخت. تمام یارانش آن زمان، چین، شوروی با آن قدرتش، امریکا، اسرائیل، اردن، مصر، مراکش، کشورهای که با او در رابطه بودند و به آنها 37 سال خورنده بود. هیچ کس نتوانست گره افتاده به کارش را باز بکند. عاقبت هم در دامن چندتا یهودی در مصر جانش را داد و در يك قبرستانی در آنجا دفن شد.

و اما خیری را اگر بخواهم برسانم. **وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ** «1» خدا می خواست امام را نگاه دارد از نجف ببرد پاریس در دل کفر و در دل دشمنان و از آنجا هم بیاورد ایران و نگاهش دارد تا انقلاب را به پیروزی برساند. این همه آمریکا آدم ترور کرده بود این همه اسرائیل آدم ترور کرده بود، امام در حفاظت که نبود در نجف. 14 سال شبها می رفت حرم و بر می گشت. با يك نفر و گاهی هم

تنها. در ترکیه که اسیر آن زمان ترکیه بود که يك حکومت صد در صد امریکایی و لائیک بود. زمانی که در زندان شاه بود. شما ببینید کشتن ایشان خیلی برای دشمن. ساده بود. اما خدا نمی خواست. خدا می خواست گره به کار دشمن بزند خیر را به دوستش برساند. این کار قدرت مطلق است.

بعد راسل می گوید ما ابدًا قادر مطلق نیستیم. ما محدود به يك سلسله حدود طبیعتیم چه در عمر که محدود به ابتدا و انتهایم و چه در برداشت از سفره عالم که محدودیم، فقط می توانیم برداریم. اما اینکه مثلاً در زمستان و بهار ما تصرفی بکنیم که برف و باران به اندازه در عالم بیارد یا در کشوری نیارد. می گوید: ما این کاره نیستیم. ما محدود به حدود طبیعت هستیم. این حدود را با علم و با صنعت و با ابزار يك مقدار می توانیم گسترده بکنیم. بیایم از تهران تا مشهد که يك ماه می کشد با اسب و قاطر برویم با علم و صنعت يك ماشین درست کنیم يك شبانه روزش بکنیم. می گوید ما فقط گستردگی ارتباطاتمان با طبیعت را می توانیم ایجاد بکنیم. اما اینکه فاصله کره ماه را با زمین کمتر بکنیم نمی توانیم، اما دیگر نمی گوید کار کیست. یعنی با آن علمش می توانست بگوید کار يك قدرت مطلق است. آمده نفی قدرت مطلق از ما کرده، ولی اثبات قدرت مطلق برای کارگردان عالم نکرده که اینها در باطن خودشان قرآن مجید می گوید از حقیقت خبر داشتند و رخ حقیقت را می پوشاندند حالا به خاطر کبر، غرور و قلب تاریکشان. قرآن می فرماید به مشرکین **الَّذِي**

(1) یونس (10): 107.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 273

جَعَلْ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا سوره بقره اوائل سوره. دیگر کنار این موجود مقدسی که خودش دارد به تنهایی با قدرت مطلقش همه کارها را می کند. زمین را آماده زندگی تان کرده آسمانها را برافراشته، باران فرو فرستاده، ثمرات به عنوان رزق برای تان بیرون آورده دیگر بت جاندار و بی جان و يك سلسله الفاظ مثل تصادف و خودبه خود و طبیعت کنار من نگذارید **وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** «1» می دانید که این انداد هیچ کاره اند. بیشتر آیات قرآن مسائلی را در تقدیر دارد مثل اینجا. **تَعْلَمُونَ** چه چیزی. **تَعْلَمُونَ** اینکه خدا به تنهایی همه کارها را می کند **تَعْلَمُونَ** به اینکه این انداد قلابی و ساختگی است و برای متولیانش جیب پر کن است. کار دیگری نمی کند که خود همین هم استعانت به بت است و کفر به پروردگار است.

این حقایقی که می شود از **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** استفاده کرد. یکی دو سه تا نظر هم مفسرین معروف دارند که زیباست. يك نظر در جلد اول تفسیر کبیر صفحه 253 است.

ان الانسان قد يطالب بشيء مده مدیده ولایاتی به عرض کردم این در زندگی و حیات انسانهای مومن و گاهی غیر مومن هم تحقق داشته. قدرت مطلق اگر قدرت مطلق بود همان چیزی را که می طلبد اتفاق می افتد. همان آن.

يك جمله جالبی دارند فلاسفه. می گویند عدم باعث وجود نیست. اگر عدم باعث وجود بود دیگر مرگی در آن نبود. خودش را به وجود می آورد و وجود را نگاه می داشت. عدم عامل وجود نیست. عامل وجود قدرت مطلق است. اگر تصادف عامل وجود بود دیگر عدم زوال و فنا و مرگ در عالم معنا نداشت. اما ما می بینیم که عالم به قول فلاسفه عالم کون و فساد است. عالم ساختمان و خراب شدن است. عالم به وجود آمدن و مردن است. عالم سالم بودن و بیمار شدن است.

ان الانسان قد يطالب بشيء مده مدیده ولایاتی به «2» نمی رسد به آن.

يك جمله امیرالمومنین دارند خیلی کوتاه ولی واقعا دریایی از معنا در این جمله است که به حضرت عرض می کنند **عرفت الله قال: (ع) عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و نقض الهمم «3»** خدا را به این شناختم که دیدم قدرت مطلق نیستم. چون اگر قدرت مطلق بودم هرچیزی را اراده می کردم جلوتیم سبز می شد و کار و کوششتم کلش به نتیجه می رسید. خیلی چیزها را می خواهیم نمی شود، خیلی کارها را هم می کنیم به هوا می رود و به نتیجه نمی رسد.

ثم في اثناء حال أو وقت ياتي به و يقدم عليه يك مرتبه در يك دعای و در يك زیارت و عبادتی در يك زمان معینی که الامور مرهونه باوقاتها به مطلوبش و محبوبش

(1) بقره (2): 22.

(2) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 253 / 1.

(3) نهج البلاغه: حکمت 250.

می‌رسد. ولایتفق له تلك الحاله الا اذا وقعت داعيه جازمه في قلبه تدعوه الى ذلك الفعل آن وقت که دیگر حال آدم يك حال جدی است يك حال ملكوتی است يك جزم قلبی برایش ایجاد می‌شود که در پیشگاه خدا به التماس می‌افتد و به دعا می‌افتد و آن کار و نتیجه اش را که می‌خواهد به او می‌رسد. فلقاء تلك الداعيه في القلب وازاله الدواعي المعارضه لها لیست الا من الله تعالى ولا معنى للاعانه الا ذلك «1» خداوند با رحمت خودش قلب را هدایت می‌کند. آدم حالی پیدا می‌کند وارد عبادتی و دعایی می‌شود وارد توسلی می‌شود که می‌گوید کمک خدا همین است. کمک پروردگار متعال همین است.

شما فکر کنم بیشترتان مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری را ندیده بودید من از سال 40 که آمدم قم طلبه شدم البته بعد از خواندن لمعه در تهران مرحوم حاج شیخ مرتضی را من از سال 40 می‌دیدمشان تا بعد از انقلاب. ایشان می‌فرمودند: یکی از علمای نجف اسم هم نبردند نمی‌دانم چرا. برای من تعریف کردند که من در نجف يك خانه ای تهیه کردم. نجف يك شهر قدیمی است و الان هم بیشتر خانه هایش کهنه است و تا سال‌ها قبل در خیلی از خانه‌ها در کلونی بود که کلیدهای بزرگی داشت می‌انداختند آن کلون کنار می‌رفت از پشت در و در باز می‌شد. می‌گفت با زن و بچه ام قرار گذاشتم که حالا يك دانه کلید داشتیم اگر آنها رفتند بیرون، کلید را بگذارند زیر چارچوب در. يك چاله ای درست کرده بودیم که کسی نتواند ببیند و بفهمد. که من می‌آیم کلید را در بیاورم و در را باز بکنم. اگر من رفتم بیرون کلید کلون را

من بگذارم در آن چاله. يك شب بعد از نماز مغرب و عشاء و بعد از زیارت حرم امیرالمومنین آمدم. حالا چند سال است من و زن و بچه ام این کلید را می‌گذاریم زیر آن تخته چارچوب در آن چاله. 30 سال است. به محض اینکه زن و بچه ام می‌آمدند هیچ مقدمه ای هم نداشت فکری هم نداشت دست می‌بردند کلید را در می‌آوردند و در را باز می‌کردند. من خیلی به سرعت می‌نشستم و دستم را می‌کردم دست را در چاله و کلید را در می‌آوردم. سی سال کار من و زن و بچه ام این بود. يك شب آمدم عجله نکردم که کلید را در بیاورم. به فکر رسید که می‌خواهم دست بکنم در این چاله تاریک، برق هم نبود کبریت بزنم کلید را ببینم و بردارم.

گفت ما بر خلاف سی سال عادتیمان نشستیم دست کنیم و کلید برداریم به ذهنمان رسید کبریت بزنیم. گفت کبریت را زدم خودم هم خم شدم دیدم يك عقرب سیاه اندازه نصف کف دست روی کلید خوابیده که اگر ما دست برده بودیم این عقرب ما را زده بود قطعا مرده بودیم. این اعانت الله است.

ولامعنی لاعانه الاذلك در قرآن مجید حالا که ما اهل دین هستیم نجات ابراهیم، نجات یونس نجات ایوب، فتح بدر، توفیقات حق در اینکه اولیائش را جهت می دهد تا به نتیجه برسند همه و همه که سند قرآنی دارد از نمونه های یاری پروردگار است. باز من این نکته را بگویم ما باید با همه انسان هایی که با ما در ارتباط

(1) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 253 / 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 275

هستند با ابزارها و با عوامل رابطه داشته باشیم به عنوان نیروهای پروردگار. که از آن طریق به ما یاری بدهد. توحید در هر صورت باید باشد، در نیت و هدف مان در مراجعه مان به دکتر است، به بناست به يك مومن است و به يك قرض الحسنه است و به يك وزیر و يك وكيل است، مستقل نبینیم. همین که می خواهیم برویم بگوئیم الهی اینها ابزار تو هستند که از طریق اینها به من کمک می دهی که ابزار را جهت داده و این پیچی که به کارم خورده، باز بکند.

چندتا آیه را هم قرائت کنم. سوره روم آیه 47 عجب آیه ای است. **وكان حقاً علينا نصر المؤمنين** حق در اینجا به معنای لزوم و وجوب است. بر ما واجب است که مردم با ایمان را یاری کنیم.

انفال، آیه 62 **هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ** این بنصره همان فرشتگانی هستند که به کمک آمدند و رعبی که در دل دشمن انداختند و آرامشی بود که به بدریون داد.

بقره، آیه 120 **مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ** جمله نکره در سیاق نفی است. يك يار و صاحب جز خدا در این عالم برای تو نیست پیغمبر من.

بقره آیه 107 **وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ** يك بار خطاب به پیامبر است و يك بار هم خطاب به کل انسان ها یا به اهل ایمان است.

آل عمران، آیه 13 **وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ** البته من یشاء را در همه جای قرآن باید عنایت داشته باشید که آدم اگر شایستگی نشان بدهد در دایره من یشاء قرار می گیرد. اگر نشان ندهد در دایره من یشاء قرار نمی گیرد. **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ***

وقتی خودشان گمراهی را بخواهند و نشان بدهند که مخالفت با من را می‌خواهند جریمه شان این است که بیفتند در گمراهی.

اسْتَعِينُوا* را باز در چند خط ترجمه زیبایی کردند. **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** کان الانسان يقول يا الهی انی اتیت بنفسی من آدمم در پیشگاه تو **الآن ان لی قلبا یفر منی** دلم را چکار بکنم که استقرار ندارد در نماز. این مربوط به خود نماز است. **فاستعین** **بك فی احضاره** من از تو کمک می‌خواهم که من حضور در نماز داشته باشم. غایب نباشم.

حدیث غایب و حاضر شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

این جور نباشد. نماز هم در حضور باشد. **وقد قال: (ع) قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن** این اصطلاح است خدا انگشت ندارد. رسول خدا فرمودند: دل مومن در اختیار خداست. **فدل ذلك علی ان الانسان** این آیه و این روایت دلالت می‌کند به این که انسان **لا یمکنه احضار القلب الا باعانه الله «1»** یک بخش زیبای دیگری هم ماند که آن هم انشاءالله فردا می‌خوانم تا به **اهدنا الصراط المستقیم** برسیم.

((1)) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 1/ 254.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 276

تفسیر قرآن جلسه پنجاه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

اینکه در آیه شریفه به صورت حصر و **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** گفته می‌شود معنی اش این نیست که امکان کمک گرفتن از غیر خدا وجود ندارد. امکان کمک گرفتن از غیر حق وجود دارد اما این غیر حق اگر ضد حق باشد مثل شیاطین، طواغیت، حرامها

این کمک گیری معصیت است و گاهی معصیت کبیره است و عامل خزی دنیا و عذاب آخرت است اینکه نمازگزار می گوید **إِنَّكَ نَسْتَعِينُ** اگر راست بگویند معنی اش این است که کمک گرفتن من فقط منحصر به کمک گرفتن از تو است.

البته می دانید خداوند متعال هم اراده خودش را، اعان خودش را، کمک خودش را به بندگان درخواست کند کمک از طریق مجاری گوناگون می رساند. کمک مستقیم دارد مثل همان الهاماتی که دیروز عرض کردم و مصادیقی هم برایش بیان کردم و گاهی هم بدون اینکه خود انسان خبردار بشود کمک می رسد به انسان، در این زمینه در تفسیر قرآنی نقل کرده است صاحب تفسیر که يك روزی حالا یا خودش یا از قول دیگری کنار رودخانه کنار شهر داشتم قدم می زدم چشمم به يك عقرب جرار افتاد که آمد به دیوار کنار رودخانه پهلوی گرفت آب هم زیاد بود پر موج بود. دیدم که يك لاک پشت که از موجودات دو زیستی پروردگار است هم در آب می تواند زندگی کند هم در خشکی. کاملاً این لاک پشت آمد خودش را چسبانده به کنار دیوار رودخانه، عقرب پرید روی پشت لاک پشت، لاک پشت برگشت و به آن طرف رودخانه شروع کرد به شنا کردن و فرو هم نمی رفت چون اگر فرو می رفت موج سنگین آب، عقرب را از روی پشت جدا می کرد و می برد. من هم سریع آمدم از روی پلی که روی رودخانه بود رد شدم به نظرم آمد داستانی باید در کار باشد. لاک پشت آمد به دیوار آن طرف رودخانه چسبید، عقرب دیوار گرفت آمد بالا و به سرعت حرکت می کرد من هم دنبال عقرب می رفتم کنار يك درختی دیدم يك جوانی خواب است.

و يك مار کبری خطرناك دارد به طرف این جوان می خزد که حالا مار می دانید بعضی هایشان لاک پشت و گوزن کوچك و بزه را می توانند فرو ببرند به خیال اینکه این لاشه ای، طعمه ای است برود زهرش بزند اگر حیات دارد بی جان بشود و او را بخورد که نزدیک جوان رسید عقرب پرید روی کل مار يك نیش بهش زد مار شدید به خودش پیچید و بعد از چند لحظه مرد، من آمدم جوان را بیدار کردم گفتم: بلند شو، لطف خدا را، کمک خدا، اعان خدا را در حق خودت ببین. نماز گزار می گوید: بله می شود از دیگران هم کمک گرفت می شود از شیطان، از طاغوت، از حرام برای گشودن گره کار، حالا در حدی که او زورش می رسد کمک گرفت ولی من اهلش نیستم، من اهل توحیدم من کمک می خواهم اما در حوزه توحید و توجه به وجود مقدس تو و اینکه این نعمت ها و این انسان ها همه ابزار تو هستند، طلب کمک را از تو دارم تویی که به این ابزار، به این قدرت ها به این انسان ها، به این داروها، جهت

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 277

می دهی که مشکل من را با عنایت تو حل بکنند در حقیقت اعانه، اعان توست ولی به وسیله.

يك مطلبی را هم فخر رازی دارد که مطلب خیلی خوبی است و این دریافت خودش است چون از جایی نقل می کند می گوید **إِنَّكَ نَسْتَعِينُ** این قسمتش را من عرض می کنم اگر صادقانه باشد اگر راست باشد، اگر حقیقت داشته باشد، اعلام اقتدای به انبیاء خدا و اولیاء خداست، اقتدا می کنم به کسانی که فقط از تو کمک می خواستند و با هیچ موجود ضد تو مداخله نداشتند و بند و بست نداشتند و برای حل مشکلاتشان رجوع به طاغوت به شیطان و به حرام نمی کردند اینجا ایشان این جور معنی می کند **اسْتَعِينُوا*** را می گوید **لا اريد في اعانة غيرك** من دنبال کسی دیگر نمی خواهم بروم **بل اريدك وحدك** تنها از تو کمک می خواهم، جهان تدبیرش، حکم فرمایشش، فرمانروایش، دست تو است، تویی که می توانی من را حالا یا با الهام یا مستقیم یا جایی که نمی دانم یا با این نعمت ها و ابزار به من کمک بدهی، من استقلال برای هیچ چیزی قائل نیستم، همه کاره تویی.

واقتدى في هذا المذهب در این کمک گیری اقتدای من نمازگزار به ابراهیم خلیل **لانه لما قيد نمرود رجله و يديه و رماه في النار** وقتی نمرود دست و پایش را بست و با منجیق بنا شد بیندازنش در آتش **جاء جبرئيل عليه السلام: و قال له هل لك من حاجة؟** امین وحی آمد گفت: کاری داری نیازی داری **فقال: اما اليك فلا** چرا مگر عیبی داشت از جبرئیل کمک بگیرد، چرا اینجا گفت: **اليك فلا «1»** به نظر می رسد که اینجا پای حیات و مرگ در کار باشد. میراندن کار جبرئیل نبود چون حفظ حیات و میراندن کار جبرئیل نبود اینجا نباید استفاده خانقاهی کرد از این جملات که بله اصلاً حرفت را به کسی زن، دنبال کسی نرو، به هیچ کسی نگو، کاری به مردم نداشته باش و فقط و فقط خدا.

اینکه **يك مسئله غلطی** است **يك مسئله اشتباهی** است، دنبال نعمت ها و ابزار و انبیاء و اهل ایمان به عنوان عوامل اعمال قدرت خدا رفتن که عیبی ندارد، گفت: نه به تو احتیاجی ندارم اینجا یعنی چی، یعنی حیات من دست تو نیست که بخواهی نگهداری، تداوم حیات دست او است **ازمه الامور كلا بيده والكل مستمده من مدد** بعد هم میراندن دست تو نیست بنابراین من به تو چه بگویم تو اینجا الآن هیچ کاره ای.

فقال اما اليك فلا، فقال سله گفت: حالا با پروردگار حرف بزن اینجا همانی است که حضرت سیدالشهداء فرمودند آن چه دارد انجام می گیرد در کربلا به عین الله است، دارد می بیند. **فقال حسبي من سؤالي علمه بحالي** او که دارد می بیند و من هم که تسلیم او هستم، خود این زیباترین سؤال است، بعد می گوید حالا جنابعالی در **اياك نستعين** این را می خواهی به خدا بگویی **واما انا فقيدت رجلى فلا اسير و يدي فلا احركهما** با سنگینی گناه پا و دستم را بسته ام نمی توانم به مدارج معنوی حرکت بکنم.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 278

قصرت بی اعمالی و قعدت بی اغلالی «1» ازکار افتاده می خواهم برای تو کاری انجام بدهم، سنگینم، کسلم، تنبلم، کار هم می توانم بکنم خیلی کار می توانم بکنم بعضی ها خدا هنر به آنها می دهد اما به قول اینجا، سنگین هستم، تنبلم می تواند بنویسد، می تواند بخواند، می تواند حفظ بکنند می تواند ابلاغ بکنند، من يك وقت به کسی که ابلاغ خوبی هم داشت سواد هم داشت گفتم: چرا در طول سال کم منبر قبول می کنی گفت: حالش را ندارم این است که دست و پایم را خودم بستم با بی حالی با کسالت با خواب زیاد با تنبلی با خوشگذرانی وعینی فلا انظر بهما چشمم را هم بستم که بیایم به تماشای آثار تو در کتاب تکوین یا کتاب تشریع برخیزم واذنی فلا اسمع بهما در گوشم را هم گذاشته ام هر چه راهنمایی می کنند گوش نمی دهم ولسانی فلا اتكلم به منبر بلد بروم نمی روم می گویم: حالش را ندارم حالا همین حقوقی که حوزه می دهد بس مان است.

وكان الخليل مشرفاً على نار نمرود و انا مشرف على نار جهنم من با تعطیل کردن این همه نیرو و قوا مشرف بر آتش جهنم هستم. فكما لم يرض الخليل عليه السلام بغيرك معيناً هينجوری که ابراهيم خليل دنبال غير برای کمک خواهی نرفت فكَذَلِكَ لَا ارِيدُ معيناً غيرك این مقدمه در ذهن نماز گزار واقعی است و إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ حالا جواب پروردگار البته در روایات دیده اید که خدا فرموده: قسمت الصلاه بيني و بين عبدی «2» من نماز را بین خودم و بنده ام تقسیم کرده ام، بخشی مال من است و بخشی مال بنده ام است آنکه مال بنده ام است جوابش بر عهد من است. فكأنه تعالى يقول: ... قلنا يا نار كوني برداً و سلاماً على ابراهيم. من آتش ابراهيم را خاموش کرده ام اما انت فقد نجيتك من النار با این نماز با معنا و با شرایطت، با توجه به اینکه از هر طاغوتی و حرامی برای کمک گیری بریدی، فقط سراغ من آمده ای از آتش نجاتش دادم.

اوصلناك الى الجنة فكَذَلِكَ تقول لك نار جهنم فردای قیامت هم آتش جهنم به تو خواهد گفت جز يا مؤمن قد اطفأ نورك لهی «3» جز، بگذر عبور بکن رد شو که این نور تو شعله های من را از بین برد شعله های من را خواباند این نور همان است که در سور حدید و در سور انعام آمده.

در سور حدید چند بار آمده در سور انعام يك بار آمده. يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ «4» وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ «5». این همان نور است که آتش جهنم که ظلمت محض است طاقت

درگیری با این نور را ندارد شکست خورده است در مقابل نور، نور مؤمن و اینکه جهنم حرف می‌زند این هم در قرآن مجید است اولاً نه تنها جهنم شعور

(1) مصباح المتعبد: 844 (دعای کمیل).

(2) کنز العمال: 288 / 7، حدیث 18920.

(3) التفسیر الکبیر، فخر رازی: 254 / 1.

(4) حدید (57): 12.

(5) انعام (6): 122.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 279

دارد، حرف می‌زند بلکه قیامت کل موجودات، موجودات زنده هستند.

وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَّ الْحَيَوانُ «1» و کلام جهنم هم در قرآن آمده که پروردگار باهاش حرف می‌زند. هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ «2» با این همه جمعیتی که ریخته ام توی شکم تو سیر شدی پر شدی می‌گوید: نه هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا باز هم هست.

خوب بحث فکر کنم با این 14 و 15 جلسه تمام شد چیز دیگری اضافه به نظرم نیامد البته اضافه تر از هم تفاسیر قرآن که خودتون هم شاهد بودید مطالب مهمی در ضمن ایاك نعبد و ایاك نستعین بخصوص در توضیح ایاك نستعین بیان شد.

بله، خداوند گفته نازل شو بین کاری داره آن هم کمال توحید را دارد نشان می‌دهد یعنی يك کلاس درس درست کرد. خدا جبرئیل را فرستاد، ابراهیم آن گونه جواب داد که تو هیچ استقلالی نداری بخصوص آنجا که پای حیات و مرگ در کار بود جبرئیل در اینجا کاره ای نبود اما جاهایی که نسبت به ما نعمتها و ابزارها کاره ای هستند به عنوان ابزار خدا باید دنبالشان رفت آن می‌شود اعان خدا.

آی شریف **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** خوب من که الان وارد نماز شده ام به دستور پروردگار وضو گرفته ام، غسل کرده ام، یا تیمم کرده ام، شرایط نماز را هم تقریباً دارم، رعایت می کنم.

فرش مباح، لباس مباح، قبله، وقت، حالا دارم می گویم **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** یعنی این تحصیل حاصل نیست خود این مجموع کاری که من کرده ام خودش صراط مستقیم الهی است عبادت صراط المستقیم است این تحصیل حاصل نیست یعنی دعای بیخودی نیست جوابش این است که صراط المستقیم مانند کلم نور مانند کلم ایمان مقول به تشکیک است، شدت و ضعف دارد یا مراتب دارد یا منازل دارد. خوب مراد از صراط مستقیم که در آی بعد بیان شده **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** یعنی راه انعمت علیهم این انعمت علیهم به معنی این نیست که کسانی که خریزه و خیار و پرتقال و باغ و ویلا داده ای این انعمت علیهم یعنی به آنهایی که شایستگی نشان دادند ایمان کامل دادی، اخلاق جامع دادی، عمل صالح دادی این انعمت علیهم، آی 69 سور نساء توضیح داده **وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ**

من دارم می گویم **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** پشتش هم دارم می گویم **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** را می خواهم، راه انبیاء را، راه انبیاء ادای هم يك تکالیف است. مراد از صراط المستقیم راه انبیاء است راه انبیاء چیست؟ صادقانه و خالصانه ادای تکلیف و صبر بر ادای

(1) عنكبوت (29): 64.

(2) ق (50): 30.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 280

تکلیف یعنی استقامت ورزیدن در راه و تحمل تمام مشقتها و رنجهایی که دشمن به آنها می داد که از راه خارج نشدند.

بعضی ها فرمودند: حرف اینها هم درست است البته صراط المستقیم گرده اش تحمل هم این معانی را دارد.

این که خدایا من را از افراط تفریط در هم امور زندگیم، در کاسبی، در خواب، در بیداری، در زن و بچه داری، در غرائز، در غضب، در انفاق، حفظ بکن همینجوری که فرمودی **جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا** «1» من از تو درخواست می کنم که به افراط دچار نشوم کمکم کن که به افراط و به تفریط من دچار نشود. این يك مسئله.

مسئله دوم: ص از حروف سفیر است که صدادار است يك مقدار یعنی به عربی صحیح اگر ادا کند يك کمی حالت سوت مانند دارد، خود همین ص دلالت بر ظهور دارد یعنی راه روشن **راء و طاء** از حروف استعلاء است در حروف تهجی **تدلّ علی العلوّ و الوسع** یعنی هم این معانی در صراط خدا است و **الف من حروف المدّ و اللّین يدلّ علی الامتداد**

فالصراط هو الشّارع الواضح راه غیر پیچیده راه، غیر منحرف، راه روشن **ثم إنّ الصراط الحق الصراط المستقیم** به صراط حق با این خصوصیت می گویند صراط مستقیم، صراطی که **هو الصراط الذی ینتهی الی السعادة** که آدم وقتی در این جاده بیفتد منتهی به خوشبختی می شود و به مرحله کمال می رسد **مرحله الکمال و محیط الفلاح و الحقیقه هو الصراط المستقیم الذی لا عوج فیهِ ولا انحراف** «2» چرا چون بنا کننده این راه شخص پروردگار است و سازنده این جاده شخص پروردگار است. چقدر این صراط مستقیم عظمت دارد که در سور مبارک هود آیه 56 پروردگار می فرماید **إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** «3» خیلی عجیب است راه پروردگار من کلام پیغمبر است، راه پروردگار من در اراده و علم و حکمت و فعلش راه بی انحراف است.

این معنای صراط و این عظمت صراط ... صراط مستقیم، خدا که نمی خواهد حرکت در راه بکند. معنایش مثل شاکرین، علیم، شکر از خدا یعنی نعمت را در جای خود مصرف کردن، شاکرون علیم، شکر نسبت به پروردگار معنی اش این است، حتی مسیحیان لبنان که این لغت را معنی کردند این جور معنی کردند شاکرون علیم یعنی در مقابل عمل کم شما جزای فراوان می دهد. معنایش این نیست که دست به سینه بگذارد، بگوید متشکرم نماز خواندی. لغات فرق می کند يك وقت صراط مستقیم نسبت به پروردگار مطرح است به معنی این است که علم و اراده و حکمت و فعلش بدون انحراف است.

حالا معنی صراط را عنایت کنید من چند تا آیه بخوانم تا به تفصیل معنا برسم **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رُبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** آل عمران آیه 51، بندگی محض خدا که در آن همین جور که در ایاك نعبد مفصل شرح

(1) بقره (2): 143.

(2) ((التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 6/ 228-229.

(3) هود (11): 56.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 281

داده شد فرهنگ طاغوت نباشد، حکمرانی طاغوت نباشد، این صراط مستقیم است.

انعام آیه 126 و هذا اشاره به قرآن دارد، اشاره به هدایت دارد، اشاره به نبوت دارد، اشاره به ولایت اولوا الامر دارد **هذا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا** قرآن راه مستقیم خدا است، نبوت راه مستقیم خدا است، ولایت راه مستقیم خدا است چون جز با این حقایق اصلاً صراط مستقیم ساخته نمی شود اینها مصالح صراط مستقیم است.

مؤمنون آیه 74 این هم يك معنای صراط مستقیم **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ** باورداشتن آخرت صراط مستقیم است. درست هم هست چون آدم یقین به آخرت داشته باشد و مسائل آخرت به خصوص این دو آیه که ذکر اولیاء خدا بوده و **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** **«1»** خود باور داشتن آخرت صراط مستقیم حضرت حق است.

قبل از آیه 74 سوره مؤمنون به پیغمبر می گوید **وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** تو داری مردم را به آخرت دعوت می کنی به اینکه ترمز باطنی برایشان ایجاد بشود، به اینکه اهل دغدغه بشوند، به اینکه پایشان به طرف گناه جلو نرود و از عبادت عقب نکشند **إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**. ایمان به آخرت واقعاً مصحح اعمال و اخلاق است زحرف آیه 61 و انه ضمیر انه به وجود مبارك حضرت مسیح برمی گردد **وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِسَاءَةِ وَلَادَتِ عِيسَى** که فقط از مادر تنها بوده که نشان دهنده قدرت پروردگار است يك سببی است برای یقین به آخرت، خدایی که می تواند بدون پدر، تنها از يك مادر يك پیغمبر اولوا العزمی را به وجود بیاورد توانش را دارد که قیامت را به وجود بیاورد **فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا** در وقوع قیامت شك نکن **وَ اتَّبِعُونِ** از من متابعت بکن ای حبیب من **هذا صِرَاطُ مُسْتَقِيمٍ «2»**.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

بهترین و استوارترین راه شناخت مفاهیم دینی در درجه اول قرآن کریم است و بعد روایاتی که با دلائل مختلف، انسان اطمینان به صدورش پیدا می کند. صدور از رسول خدا و ائمه طاهرين که گاهی متن قوی و محکم روایت نشان می دهد که کلام، کلام معصوم است گاهی توجه قشر عظیمی از دانشمندان به روایت نشان می دهد روایت موثق الصدور است، گاهی رجال روایت نشان می دهد که روایت صحیح است.

ما اگر برای به دست آوردن مفاهیم و معانی به خود قرآن متوسل بشویم و به روایات، یقیناً ما را به حقیقت نزدیک می کند از گیجی و گنگی در می آورد و ابهام در معنا را رفع می کند. صراط مستقیم در خود قرآن مجید معنا شده است. در روایات و

(1) زلزله (99): 7-8.

(2) زحرف (43): 61.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 282

اخبار هم معنا شده است. نیازی نیست که با بودن قرآن، با بودن اهل بیت جای دیگر دنبال مفهوم و معنای صراط مستقیم بگردیم. حتی مصادیقش را هم برای ما روشن کردند.

اما قرآن کریم. قرآن کریم صراط مستقیم را که يك حقیقت معنوی است مرکب از يك سلسله واقعیات بسیار باارزش اخلاقی، عملی و اعتقادی می داند. یکی از سوره هایی که صراط مستقیم را خیلی روشن معنی می کند سوره مبارکه انعام است، آیات 151 و 152 و 153. **فُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ** بیایید اگر می خواهید بفهمید اگر می خواهید حق برای شما آشکار بشود. تعالوا. بیایید و دوری نکنید. فراری نباشید. غایب نباشید. من برای شما ارزش ها را توضیح بدهم، شرح بدهم.

يك: **أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا** موحد واقعی باشید. اهل توحید باشید. هیچ بتی را، هیچ طاغوتی را در زندگی عملی تان کنار خدا قرار ندهید که مسئله توحید و شرك در اعتقاد و عمل را در اياك نعبد مفصل شنیدید.

دوم: **و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** ملاحظه می کنید که وبالوالدین چه در این سوره و چه در سوره های دیگر مقید به قیدی نیامده. فقط می گوید والدین. در مامور بودن انسان نسبت به احسان به پدر و مادر، پدر و مادری را خدا استثنا نکرده. بالوالدین احسانا، حالا این پدر و مادرت می خواهند بهترین مؤمن باشند، بدترین کافر باشند، مشرک باشند، آدم های بدی باشند، آدم های خوبی باشند، آدم های عصبانی باشند، آدم های نسازی باشند، آدم های ناهمبختی باشند، تو در مقابل کل این جریانها، تلخی شان، ناهمبختی شان، داد و بیدادشان، وظیفه ات در سوره اسراء بیان شده است. **إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا** که هر بخشی از این آیه دلالت بر نقص پدر و مادر ناقص دارد. ولا تنهرهما یعنی اگر آنها تو را رد کردند تو آنها را رد نکن. اگر آنها بدزبانی کردند تو قول کریم در مقابل آنها به کار بگیر. اگر آنها منیت و تکبر و خان بازی و آقابالاسری به تو نشان

دادند تو **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ** «1» اینها هیچ کدامش بدون علت نیست. **قَوْلًا** یعنی این که من شما را نمی خواهم از دست بدهم، من از شما ناراحت نیستم. من خدمتکار و خدمتگذار شما هستم. هر بخشی از آیه در هر صورت يك خلائی از آنها نشان می دهد و ما حق نداریم مثل آنها با آنها رفتار بکنیم.

یا در سوره مبارکه لقمان که از آیات بسیار فوق العاده قرآن در رابطه با پدر و مادر است که ما به انسان سفارش کردیم به پدر و مادرش نیکی کند حالا اگر این پدر و مادر بی دین بودند و پای بند به لائیک بودنشان هم بودند و عاشق هم بودند که فرزندشان هم مثل خودشان بشود. اینجا پروردگار می فرماید **وَ إِن جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** اگر به تو فشار آوردند

(1) اسراء (17): 23-24.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 283

کمترین شرکی به من بورزی **فَلَا تُطِعْهُمَا** اما در این فلا تطعهما درگیر و تلخ نشو. **وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا** «1» رفت و آمدت باشد، ترکشان نکن خانه شان برو و بیا، به طور شایسته و معروف با اینها همنشین باش.

چرا می گوید **فِي الدُّنْيَا** برای اینکه يك فرق بین دنیا و آخرت مسئله افتراق است. در دنیا بد با خوبها زندگی می کنند. ولی فردای قیامت فرمان **وَ امْتَارُوا الْيَوْمَ أَهْلُهَا الْمُجْرِمُونَ** «2» می رسد و يك جدایی ابدی بین افراد حاصل می شود. اهل

ایمان و اهل تقوا در بهشت هستند و اهل فسق و فجور و گناهکاران حرفه ای در عذابند که من يك زمانی در قرآن مجید چهار بخش را رده بندی کردم در همین اجتماع و افتراق در نقطه زن و شوهری. حالا پدر و مادری و اولادی هم در این اجتماع و افتراق هست. یا در قوم و خویشی در قیامت این اجتماع و افتراق هست. نمونه هایش را من از قرآن برای شما بگویم. اما زن و شوهر. می خواهم قید فی الدنيا را بگویم که متوجه باش این مصاحبت شایسته مال اینجاست. آنجا دیگر همدیگر را نمی بینید و حکمی ندارید.

يك زن و شوهری را اسم می برد هر دو با هم در جهنم هستند. تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَ تَبَّ* وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ* فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ «3» هر دو دوزخی هستند.

يك زن و شوهری را پروردگار عالم نام می برد یا به کنایه می گوید یکی شان را که زن در عالیترین درجات بهشت است و شوهری که سر در يك بالین داشته در بدترین درکات جهنم است فرعون و آسیه.

زن و شوهری را می گوید که برعکس فرعون و آسیه، شوهر در اعلی مرتبه بهشت است، نوح و لوط، در سوره صف، دو همسرشان در بدترین درکات دوزخ هستند.

زن و شوهری را هم در قرآن ما از آیات به دست می آوریم که در بهشت با هم هستند پیامبر و خدیجه کبری که يك روایت صدوق نقل

می کند در خصال که این معنا را تایید می کند. أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ؛ خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ... «4» این گفتار پیامبر است. امیرالمومنین و حضرت زهرا، کلی ترش هم در سوره رعد، آیات 13 به بعد و سوره مومن آیات 7 به بعد است که وَ أَدْخِلْنَهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْنَاهُمْ وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ زن و شوهر و فرزندان مثل دنیا که در کنار هم بودند در کنار هم هستند.

آن افتراق در قیامت علتش معلوم است. يك عده ای اهل خدا بودند باید عند رهم باشند. يك عده ای اهل شیطان و هوا و طاغوت بودند باید اصحاب نار باشند. اما اینجا به فرزندان می گوید پدر و مادرت جهنمی هستند باشند. مشرکند باشند. در مسئله شرك گوش به حرفشان نده اما نه با دعوا و نه با تلخی و

(1) لقمان (31): 15.

(2) یس (36): 59.

(3) مسد (111): 1- 5.

(4) بحار الانوار: 162/13، باب 5، حدیث 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 284

نه با داد و بیداد بعد از **فَلَا تُطِغُهُمَا** می گوید **وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا** «1» همه ایمان انسان هم در همین نقطه‌ها ظهور پیدا می کند نقطه هایی که عمل به خواسته پروردگار واقعا سنگین است.

بینید شفاعت که انبیاء هستند قرآن مجید هست، ائمه طاهرين هستند اينها شفاعت می کنند اما همه انسان‌ها در قیامت در معرض شفاعت قرار نمی گیرند چون ما در آیه داریم **فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** «2» حنظله غسیل الملائکه از با ارزش ترین شهدای اسلام است و پدرش هم از کثیف ترین منافقینی است که در سوره توبه خدا به پیامبر می گوید **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** «3» غفران خدا نمی گیردش. شفاعت بچه اش می گیرد او را؟ این طور نیست که شفاعت میدانش خیلی باز باشد.

حالا به بحث شفاعت اگر رسیدیم در سوره مبارکه بقره آیه 47 آنجا تمام دقایق شفاعت را برای شما می گویم که شفاعت پارتی بازی نیست. اصلا کلمه شفع به معنای جفت و در مقابل وتر است. من اگر در حدی ایمانم، عملم، اخلاقم، جفت قرآن و پیامبر باشد، اما یکی دو تا لنگی دارم رسول خدا آبرویش را مایه بگذارد برای من طلب مغفرت بکند خدا دعایش را مستجاب می کند این می شود شفاعت. اصلا کلمه شفاعت را شما باید به ریشه لغویش مراجعه کنید که به معنای جفت است و اگر کسی هیچ هماهنگی با دین خدا و با انبیاء ندارد مورد شفاعت قرار نمی گیرد مثل پدر همین حنظله که بسیار آدم خطرناک و عوضی و رئیس منافقین مدینه بود و ده سال در مدینه خون به دل پیامبر اکرم کرد. می گوید فلا تطعهما اما برای اینکه در اجرای فلا تطعهما دچار اشتباه نشوم، درگیر نشوم، پست و خردشان نکنم، تحقیرشان نکنم، ناسزا به ایشان نگویم، بلافاصله می گوید **وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا**. حالا ما در اولین سوره بقره که چند تا سفارش مهم پروردگار به مردم دارد

و یکی اش **وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** اگر خدا بخواهد رسیدیم آنجا توضیح مفصلتری خواهید شنید. این دو مورد.

اما سوم: **وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ «4»** فرزند کشی و املاق، یعنی از ترس دست تنگی و کم درآمدی. هنوز هم در دنیا رایج است. الان در هندوستان خیلی از خانواده هایی که ضعف مالی دارند دخترشان را می کشند که دیگر مشکل جهیزیه و مخارج عروسی نداشته باشند. البته اینجا این عنایت را باید کل مردم مملکت داشته باشند که پیامبر عظیم الشان اسلام می فرمایند: **قله العیال احد الیسارین «5»** اگر بخواهید راحت زندگی بکنید، کم اولاد بودن یکی از موارد راحتی است. مورد دومش این است که مثل ماهی در آب غرق در اسکناس نشویم

((1)) لقمان (31): 15.

((2)) مدثر (74): 48.

((3)) منافقون (63): 6.

((4)) اسراء (17): 31.

((5)) من لا یحضره الفقیه: 4 / 416، حدیث 5904.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 285

که تمام هم و غم تان برود روی اسکناس، فکرتان از آزادی در بیاید و راحتی بدن تان گرفته بشود، کل شبانه روز دنبال پول رفتن، این خودش یکی از مضیقه های زندگی است. در فقه مان هم در شرح لمعه خواندیم در کتاب های بعدی نبود، در باب نکاح که عزل جایز است. حالا کسی می خواهد بچه دار نشود یا يك بچه بیشتر نداشته باشد جایز است. يك مسئله بسیار مهم دیگری که اسلام دارد این است که اگر کسی اعتماد به خودش دارد که دچار گناه نمی شود می تواند ازدواج نکند حالا شما ممکن است بگویید ما باید تعدادمان را در مقابل این همه دشمن زیاد بکنیم. اولاً دشمن خودش تعدادش را دارد کم می کند. يك زمانی مملکت اتریش که يك کشور کوچکی است بالای 17 میلیون جمعیت داشت. من دو سه سال پیش ده روز اتریش بودم، جمعیت اتریش الان رسیده حدود 7 میلیون نفر که در روزنامه هایشان اعلان کرده بودند که ما از کشورهای دیگر این مقدار جوان را می پذیریم.

يك جای دیگر هم می گوید **قله العیال احد الیسارین**، يك جای دیگر می گوید ازدواج واجب نیست، يك جای دیگر می گوید: عزل جایز است، اینها همه را که روی هم می ریزیم يك حقیقت جالبی به دست می آید. شما روایت را تك و تنها دارید می بینید، باعث اشکال می شود اما اگر همه را کنار همدیگر بگذارید به این نتیجه خواهیم رسید که اجباری ندارید اگر از نظر اقتصادی ضعیفید و آینده را هم خیلی روشن نمی بینید اول ازدواج در ده سال، شش تا بچه پیدا بکنید. چه کسی گفته؟ که بعد هم به مشکل بخورید و نتوانید خرج تحصیلش را بدهید، بروند هروثنی بشوند، بروند تریاکی بشوند، چه اجباری دارید در این دنیای پرفساد، ده تا بچه به دنیا بیاورید... حضرت رضا خدا را رزاق می دانست و يك بچه بیشتر در عمرش نداشت. این اصلاً تلازمی ندارد که من يك بچه داشته باشم معنیش این باشد که خدا را رزاق نمی دانم. عیسی بن مریم خدا را یقیناً از میلیاردها نفر مثل من و شما رزاق تر می دانست ازدواج نکرد. این هیچ تلازمی ندارد. آن زمان دختر هم بود. همیشه هم دختر بیشتر از مردها بود. آن زمان هم جنگ های عجیبی بین فلسطینی ها و رومیان بود... من این را می گویم که اگر ما طبق

آیات سوره انفال مومن واقعی بار بیاییم و بچه هایمان را هم بار بیاوریم يك نفرمان برابر صدنفر آنها خواهد بود. این مسئله را هم پروردگار مطرح می کند.

وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ خشیت در این آیه در تقدیر است. یعنی از ترس تنگدستی بچه هایتان را نکشید. در یکی از تفاسیر معروف مصری ها دیدم که خیلی خوب وارد این آیه شده بود و يك مسئله هم اضافه کرده بود در توضیح این آیه که مسئله اش را تا حدی می شود پسندید و آن این بود که ایشان قتل را بر دو بخش کرده بود. یکی قتل بدن، یکی قتل عقل و روح و تربیت و فطرت که مبادا از ترس اینکه روزی تربیت معنوی به این بچه نرسد بچه تان را بکشید. حالا این هم يك معنایی است که کنار آیه بیان شده است. **لَحْنٌ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ**

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 286

چهارم: ولا تقربوا الفواحش مظهر منها و مابطن نمی گوید گناهان کبیره آشکار و پنهان را انجام نمی دهد. واجتنبوا نمی گوید و اجتناب را در اینجا نمی آورد. بلکه ولا تقربوا می گوید. یعنی اصلاً به هیچ شکلی مقدماتش را هم برای خودتان فراهم نکنید فکرش را نکنید یا زمینه های ایجاد گناه را کنارتان نچینید.

پنجم: وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ* خون احترام دارد. مال هر کس که می خواهد باشد. به ناحق اجازه کشتن کسی را نمی دهم. خیلی ها در مدینه بودند. پیامبر نه دستور ترور داد و نه آنها را کشت. به ناحق نمی شود. بله اگر حق باشد، پای قصاصی در کار باشد، اگر اولیای دم گذشت نکردند، خون قاتل را بریزید اما به ناحق نمی شود

بخصوص اگر مومنی باشد که **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكُمْ**، که اشاره به این پنج حقیقت است. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ** ... ببینید گناهان آشکار مثل همین جنگ های به ناحق که حرام است. مثل عاق والدین که حرام است مثل رباخوری و خیلی گناهان دیگر.

این حقایقی که گفتم **وَصَّاكُم بِهِ** شما را به اینها سفارش دارم. **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «1»** فکر بکنید تا حرکت عقلی پیدا بکنید یعنی در این قوانین من اندیشه کنید ببینید آثار اجرای این قوانین چیست و عدم اجرای این قوانین چه نکبت هایی را برای جامعه و خانواده به بار می آورد. يك هدفم از بیان این پنج حقیقت این است که شما را به تعقل هم بکشانم. حالا علاوه بر اینکه من مالک شما و خدای شما هستم فرمان می دهم اینها را به اجرا بگذارید تعقل هم بکنید ببینید واقعا آثار توحید، آثار **بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** آثار حفظ بچه و تربیتش، آثار نزدیک نشدن به گناهان و حفظ جان مردم چقدر مهم است.

ششم: **وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «2»** که در این زمینه واقعا مردم غوغا می کنند. شکایاتی که در دادگاهها می شود خیلی ها در این 40 ساله پیش من آمدند. افراد زیادی که بچه بودند مال خوبی

ارث به آنها رسیده بود، یتیم بودند یا عمویشان یا دایی شان و یا یکی دیگر آمد تمام اموالشان را با فتنه گری و خدعه نابود کرد. اینجا هم مثل **وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ**، ولاتقربوا دارید. نمی گوید نخورید. می گوید اصلا به مال یتیم نزدیک نشوید. چون حقیقت فواحش مآظهر و مآبطن، آتش است. حقیقت مال یتیم هم آتش است. سوره نساء اوائل سوره است **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا «3»** یعنی اگر به ناحق مال یتیم را بردارم آتش جهنم را برداشتم. این ولاتقربوا شاید فلسفه اش این باشد چون جهنم در قیامت همان گناهان است و بهشت همان عبادات است که به آن صورت تجسم پیدا کرده است. مال یتیم مال یتیم است، شما طرفش نرو که داری

((1)) انعام (6): 151.

((2)) انعام (6): 152.

((3)) نساء (4): 10.

می‌روی طرف آتش. اگر هم می‌خواهی نزدیک بشوی به پسندیده ترین مرحله برو جلو، پسندیده ترین مرحله چیست؟ این است که بخوای مال یتیم را حفظ بکنی، بخوای مال یتیم را نمو بدهی تا چه وقت؟ **حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ** تا وقتی که به رشد رسید به نیروی عقلی، نیروی فکری رسید، مصالح و مفاسد را توانست تشخیص بدهد درس خوانده شد آن وقت مالش را به او بده.

هفتم: **وَ أَؤْفُوا الْكَيلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ** در اجناس کیلی سعتان این باشد که کیل را پر پر بدهید. هیچ وقت سرخالی ندهید حتی یک قطره. حالا کیل‌ها در دنیا تفاوت پیدا کرده. فرض بکنید یک کیلی در مملکت ما و همه ممالک این پمپ بنزین هاست. این خودش یک نوع کیل است که حالا به اینها می‌گویند در ماشین مردم هفتاد لیتر بنزین می‌ریزی، چشم صاحب ماشین را دور بینی و دو لیترش را کم بگذاری و دکه را بزنی و صفرش بکنی و پول هفتاد لیتر بنزین را بگیری. زمان قدم مثل همین کیل‌هایی که در تعویض روغن هاست. حالا یا سنگی بوده یا حلّی بوده. کیل‌ها به تناسب زمان و علم فرق کرده است. آیه همه را می‌گیرد. و المیزان در ترازو هم جنس مردم را پر بدهید. حداقل مساوی پولشان را بدهید. البته در باب تجارت و در وسائل هم روایاتش است که سفارش شده یک تاجر صدوق و خوب این است که چیزی که به مردم می‌فروشد یک مقدار هم اضافه بکند. حالا پارچه است ده سانت اضافه تر بدهد. اگر جنس کشیدنی است 5 مثقال اضافه تر بدهد. اینها آدم را فقیر نمی‌کند. **لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** من با این قوانین ابدًا به شما سخت‌گیری نمی‌کنم. به اندازه گنجایش تان. که مرحوم فیض می‌گوید وسیع با قدرت فرق می‌کند. قدرت بیش از وسیع است می‌توانست به ما بگوید شبانه روز صد رکعت نماز به شما واجب است. می‌توانستیم بخوانیم اما 17 رکعت به ما واجب کرده است. می‌توانست بگوید رجب و شعبان هر سه ماهش روزه واجب است ولی یک ماه واجب کرده و ما هم می‌توانستیم بگیریم، چنانکه می‌گیرند.

هشتم: **وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ** در گفتارتان و در قضاوت تان عدالت را رعایت بکنید. کاری به این نداشته باشید که قوم و خویش

تان است و بگویید یک جور دیگر بگویم که منفعت بیاید طرف این.

نهم: آیات عدل سوره نساء را ببینید می‌گویند عدالت بکنید گرچه به ضرر پدر و مادر و اقوام تان تمام بشود. عدالت مهم است. آن ضرر مهم نیست. آنها ظلم کردند باید ضررش را ببینند. زمانی که سخن می‌گویند ... می‌دانید که ادا سر ماضی که در می‌آید، قلم، تبدیلیش می‌کند به مضارع. وقتی می‌خواهید حرف بزنید، عدالت در گفتار را رعایت بکنید. **وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَؤْفُوا** به عهد خدا هم وفا بکنید. عهد خدا نبوت انبیاء است که ابراهیم می‌گوید **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** «1» این عهد به دلیل آیه امامت، عبارت از رسالت انبیاء و نبوت است. عهد خدا در روزگار ما قرآن و دین

(1) بقره (2): 124.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 288

است. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «1»** من با این قوانین دارم از غفلت شما را در می آورم که در تاریکی زندگی نکنید.

این تهِ برنامه ای که برای شما گفتم **أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا** این راه راست است. این **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** ای که در سوره حمد می گوید ترکیبی از این حقایق است، امام صادق (ع) می فرماید: خدا را حمد کن. اگر داری، اگر نداری در **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** نیت این باشد که جدی خدا به تو عنایت بکند. **فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ** از این جاده حرکت بکنید و راه های انحرافی را نروید چون راه های انحرافی هزار جور است. در کتابها نوشتند. در هندوستان حدود 15 میلیون دین وجود دارد و در اروپا هم بیش از 200 مکتب شناخته شده. **فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ** شما را از راه خدا و از عمل به این حقایق تکه تکه و پراکنده تان می کند. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «2»** من شما را به این حقایق سفارش می کنم تا به نیروی حفظ خود از آتش جهنم دست پیدا بکنید.

من خیلی مختصر صراط مستقیم را بحث کردم چون با همین مختصر به وجود مبارك شما راه را نشان می دهد که بیشتر دنبال بکنید چند جلسه هم موانع صراط مستقیم را می گویم.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

مجموعه تفاسیری که شیعه و اهل سنت دارند چه تفاسیر روایی، چه تفاسیری که بیشتر به لغت پرداختند، چه تفاسیری که بیشتر به ادبیات پرداختند مثل کشف زمخشری و چه تفاسیری که به نظر خودشان وارد عرفان شدند و چه تفاسیری که با فلسفه تفسیر شده مثل چند جلد تفسیر مرحوم صدرالمتألهین. آلهایی که توانستم ببینم که بیش از سی تفسیر نمی شود آلهایی که من دیدم که امهات تفاسیر هم هست در همه بخش ها، هیچ کدامشان را ندیدم که در توضیح و تفسیر و تشریح **اهْدِنَا**

الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ موانع صراط مستقیم را کامل و جامع متعرض بشوند که خود این به نظر من يك بحث بسیار ریشه ای و اصولی است مخصوصا در این روزگار. حالا ممکن است این، بحث موانع صراط مستقیم صدسال پیش آن قدر مهم نبوده، مهم بوده نه به اندازه زمان ما. اما ما اینجا بحث را بسیار مهم و ریشه دار و اصیل می بینیم و اینکه با زبان ساده به تمام مردم هم برسد. چه از طریق رسانه های عمومی و چه نوشتار و چه منابع. چرا که در برخورد مردم به دست آوردن چه از نامه های مردم و چه از برخوردهای مردم که گرفتار موانع صراط مستقیم هستند.

من عناوین مهم مطلب را عرض می کنم تفصیلش را دیگر به عهده خودتان قرار می دهم که بحث شیرینی هم هست اگر دنبال بکنید و تکمیل بکنید پرمطلب هم هست و کاربردی هم هست. یعنی اگر بتوانیم به مردم بقبولانیم برای مردم خیلی کاربرد دارد. یعنی

(1) انعام (6): 152.

(2) انعام (6): 153.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 289

مردم را از اسارت نجات می دهد و به آن آزادی که خداوند به عنوان يك نعمت عظیم به آن توجه داده که عبد دیگران نشود، و در فضای الهی قرار بگیرد، این نعمت آزادی را لمس می کنند و به دست می آورند.

یکی از موانع راه که در خود قرآن کریم البته همه موانع در قرآن بیان شده، در قرآن بیان شده، سوره مبارکه اعراف، آیه 16 و 17 و 18 سه آیه پشت سر هم هست. آیه در ذیل آفرینش آدم آمده است، ولی حرف دشمن در رابطه با جمع است. تنبیه نیست. مفرد نیست. ضمیری که دشمن استعمال کرده و به کار برده ضمیر جمع است. سخن مال شیطان است. قبلا عرض کردم لغت شیطان عام است.

کلمه ابلیس خاص است. هر شیطانی ابلیس نیست، ولی ابلیس شیطان هست. یعنی يك قاعده منطقی هم اینجا در کار است. هر شیطانی ابلیس نیست اما ابلیس شیطان است.

کلمه شیطان از ماده سه حرفی شطن گرفته شده به معنی موجودی که فاسد است، فاسق است، ظالم است، کاذب است و منکر است و در این مقام است که تمام هویتش را به دیگران انتقال بدهد. یعنی بر این معنا اصرار دارد. اینکه خداوند می گوید شیطان بیشتر به

خاطر این است که بر این معنا مصر است. **وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا «1»** معلوم است که اصرار دارد خودش هم در این سخنش با قسم و با تاکید مصر است بر اینکه تمام هویت منفی خودش را به دیگران انتقال بدهد به انسان ها تا انسان ها از منبع خیر بی نهایتی چون پروردگار مهربان عالم قطع بشوند. اینجا حرف، حرف ابلیس است به قرینه اینکه دنبال خلقت آدم و حواست. ولی خودش ضمیر جمع به کار می برد به فرموده قرآن خیل، یعنی لشکرش و ارتشش و دستیارانش که فرعون های تاریخ و مضلین تاریخ و گمراهان تاریخ اند. آنها هم دنبال نقش او هستند در بین انسان ها، **مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ*** چه شیاطینی که از دیده ما پنهان اند و چه آنهایی که آشکارند. کلمه جن و جنین یعنی موجودی که فعلا رویتش نمی کنیم. حالا آیه را عنایت بکنید.

قَالَ* این درگیری اش با پروردگار است. من نکاتی را هم که از آیه می شود در بیاورم و در تفاسیر نیست باز برای شما عرض می کنم. اولاً این گونه حرف زدن با پروردگار دلالت دارد بر کمال بی ادبی گوینده. دوم: شیطان همان موجودی است که ضد خدا و فرهنگ خدا قیام دارد و شاخ و شانه کشیده و حاضر به آشتی با پروردگار عالم هم نیست گرچه عالم باشد به اینکه روشش عاقبتش به عذاب منتهی می شود. یعنی کبر این قدر قوی است که در همین آیات یعنی بعد از این آیه خدا فرمود قسم می خورم که تو و **مَنْ أَتَّبَعَكَ «2»*** را وارد جهنم بکنم و او با تمام تکبر ایستاد و گفت: باشد. مرا با همه ببر جهنم. به جهنم که می بری به جهنم. این کمال بی

(1) یس (36): 62.

(2) انفال (8): 64.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 290

ادبی و بی تربیتی است. کمال نمک به حرامی هم هست. چون ابلیس و هر شیطانی مخلوق پروردگارند و هر کدام به تناسب وجود خودشان روزی خور پروردگار هستند ولی این معنا را توجه باید داشته باشیم. با توجه به آیات دقیق قرآن

خدای متعال ابلیس را به عنوان منبع شر نیافرید. شیاطین به عنوان منبع شر آفریده نشدند که خود من این آیه شریفه را با این معنا قبول دارم. البته با قرائنی که از آیات دیگر دارم و از نهج البلاغه.

ابلیس می‌فرماید شش هزار سال خدا را عبادت کرد. عبادتش هم قلابی و منافقانه نبود. و می‌فرماید شما نمی‌دانید این سال‌ها برابر سال دنیای شما بوده یا سال دیگری بوده که خود حضرت هم توضیح ندادند. شما می‌دانید در همین منظومه شمسی سال در کره زمین با مریخ و مشتری فرق می‌کند. با پلوتون فرق می‌کند. ما سالی يك بار دور خورشید می‌گردیم. پلوتون 83 سال يك بار. یعنی وقتی ما که زمان را حساب بکنیم يك سال پلوتون، 83 سال ماست. یعنی 83 سال خودش. یعنی يك بچه که آنجا به دنیا می‌آید یکی هم اینجا به دنیا بیاید این بشود 83 ساله او تازه یکساله شده. زمان در طول و در کشش به تناسب کرات به تناسب

دنیا و به تناسب آخرت فرق می‌کند. این دیگر خیلی راحت قابل قبول است. **كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ «1»** حالا حضرت می‌فرماید شما خبر ندارید که این شش هزار سال، سال شما بوده یعنی کره زمین بوده یا سال جای دیگر بوده. این را بیان نمی‌کنند. ولی قرآن مجید می‌گوید این موجود که کنار ملائکه بود ولی از ملائکه نبود، این اشتباه را هم خیلی‌ها دارند که پروردگار می‌فرماید **كَانَ مِنَ الْجِنِّ «2»** از ملائکه نبود، چون خودش **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ «3»**. می‌گویند جن، يك موجود آتشی است. حالا این آتشی یعنی مایه و ماده آتش است یا خیلی آتشی مزاج است. آتشی است این موجود. بعد پروردگار می‌فرماید **كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ «4»** یعنی قبلاً از کافران نبود با درگیری با من از کفار گردید. اینجا کان را خیلی‌ها به معنای صار گرفتند و من هم قبول دارم اینکه به معنی صار باشد.

(ع) ببینید اگر توبه مثل خوردن آن میوه کنارش بود که، مشکلی نداشت. ولی تکبر کرد همانطوری که قرآن می‌گوید **أَبَى وَاسْتَكْبَرَ** و این تکبر را ادامه داد و يك درگیری هم با خدا پیدا کرد و يك پیشنهادی هم به پروردگار داد که من این کار را خواهم کرد، این بالاخره کفر است. کفر هم مراتبی دارد. لازم نیست که کافر خدا را قبول نداشته باشد. کفر پنج معنا دارد در قرآن. شما حبط عمل را باید قبول بکنید در قرآن. هیچ کس نمی‌گوید طلحه و

(1) معارج (70): 4.

(2) کهف (18): 50.

(3) اعراف (7): 12.

(4) بقره (2): 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 291

زیر منافقانه عبادت کردند. آنها هم مخلصانه عبادت کردند و

فالمخلصون فی خطر عظیم «1»

اینجور نیست که عبادت پایش ثابت باشد. من باید نگاهش دارم. اگر من نگاهش ندارم کبوتر عبادت می‌پرد و ساختمان عبادت خراب می‌شود. اینکه در تاریخ هم خیلی روشن است. حر بن یزید ناسپاس نسبت به پروردگار بود بعد جزء شاگردین واقعی شد. عکسش هم همینطور است.

(ع) اگر توبه بکند ابلیس توبه اش به این است که تمام کسانی را گمراه کرد او و همراهانش تا الان باید بروند گمراهان را زنده بکنند از جهنم بکشند بیرون بگویند ما دروغ گفتیم و آنها هم قبول بکنند و آنها هم گذشت خدا را بگیرند تا خدا از این گذشت بکنند. اما يك کسی در قوم و خویش های ما الان دارد شیطان ما می‌شود و ما را دعوت به گناه یا خلاف می‌کند و بعد هم پشیمان می‌شود و به ما می‌گوید من بد کردم و سرت کلاه گذاشتم. حالا وقتی اعلان کرد وظیفه من است توبه بکنم وظیفه او نیست که مرا توبه بدهد. خودش اگر توبه بکند بله قبول می‌کند خدا.

زین العابدین در دعایشان عرض می‌کند

انت الذی فتحت لعبادك بابا الى عفوك و سميت التوبه فقلت

که تمام شیاطین هم جزء عباد هستند یعنی مملوک حقند. چون

کسی که خدا را باور بکند توبه می‌کند **تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً** حالا این جمله اش مهم است. **فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه «2»** تو که قبول می‌کنی گناهکار را، گناهکار چه عذری دارد اگر نیاید خودش را به تو بقبولاند. آیه چون مفصل است عنایت کنید ما وارد آیه بشویم **قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي** اغویت را مجمع البیان يك مطلب جالبی درباره اش گفته و من نمی‌دانم مدرکش کجاست؟ نرسیدم به کتاب های معتبر لغت مراجعه بکنم شما اگر زحمت نباشد به تاج العروس یا به المنجد یا به لسان العرب اگر در دسترس تان باشد مراجعه بکنید ببینیم این لغت را ادیبان عرب به این معنا هم گرفتند.

مجمع می گوید اغویتنی به معنی اخباط است. یعنی می گوید حالا که مرا دلسرد کردی ناامیدم کردی، اینکه سجده نکردم، چشم پوشی نکردی و محرومم کردی. بعضی ها هم می گویند: اغوا به معنای گمراهی است و بعضی ها می گویند: به معنای ناکامی است حالا کدامش را در اینجا ما به کار بگیریم خیلی برای ما روشن نیست. اگر اغویتنی را به معنای گمراهی بگیریم بوی جبر می دهد و همانی که می گویند اهل بحث پایه گذار مکتب جبر ابلیس بوده که می گوید من به خودم گمراه نشدم اگر سجده نکردم، تو نگذاشتی سجده کنم. این که حرف خیلی یاوه ای است که خدا نگذاشت من يك كار خیري را انجام بدهم و خودم هم اختیاری نداشته باشم بعد هم مرا عذاب بکند. این عقاب قبیحی است بر پروردگار عالم.

(1) الفرقان فی تفسیر القرآن: 25 / 277، سوره ص آیه 65 - 88.

(2) بحار الانوار: 91 / 142، باب 32 (مناجاة التائبين).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 292

حالا ببینید کدامش را باید اینجا به کار بگیریم. **فَمَا أَغْوَيْتَنِي «1»** یا گمراهم کردی که دارد تهمت می زند. **وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «2»** در سوره بقره می گوید نبندید چیزی را به خدا که نمی دانید و نیافتید حقیقتش را وارد نیستید و دلیلی برایش ندارید، به معنی این است که مرا گمراه کردی یا چون ما يك سجده نکردیم باید کاری به کارمان نداشته باشی حالا که کاری به کارمان داری و به ما گفتی **فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ «3»** **لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ «4»** من می شوم کمین زن در راه مستقیم تو. سر راهشان می نشینم و از جاده منحرفشان می کنم. کمین به آنها می زنم. وقتی نشستم سر راهشان. **ثُمَّ لَا يَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ «5»**.

(ع) عرض کردم سه معنی کردند حالا هر کدامش را می خواهید بگیرید. اگر اغویتنی را به معنای گمراهی بگیریم این جبر است و افترا به خداست. اگر به معنای اخباط بگیریم که مرا ناامید کردی از رحمت به خاطر يك سجده، می شود گفت که این هم مطلب بیخودی از جانب اوست که به چه علت من در مقابل خدا کبر بکنم

و خدا بگوید عیبی ندارد یا به معنای ناکامی باشد. همه اش گردن خودش است در هر صورت هر سه معنا به خودش بر می گردد.

لَا تُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ چون ما این خطاب اغویت را در هر معنایی باید گردن خودش بیندازیم و گردن خودش هم هست. ثُمَّ لَا تَيِّنْهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش رو راهشان را سد می کنم. وَ مِنْ خَلْفِهِمْ* از پشت سر راه را می بندم. وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ از طرف راست جاده را می بندم. وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ از دست چپ باز هم جاده را می بندم. وقتی که این کار را کردم و این همه بالای چهارگانه را سر بندگان تو آوردم وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ «6» تو دیگر بندگان را شاکر نمی بینی. شاکر در اینجا به معنی الحمد لله گو نیست. این شاکر را باید با این آیه تطبیق دهد. پروردگار می فرماید جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «7» من ابزار فهم و کار را به شما دادم ابزار فهم قلب تان است، افئده شماست. ابزار کار چشم و گوش شماست. برای اینکه شکرگزار بشوید. یعنی تمام نعمت های مرا سر جای خودش مصرف نکنید. شکر مسیر عملی است نه مسیر زبانی تنها. اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا «8» مفعول لاجله است شکرا در این آیه اعملوا، عمل بکنید به خاطر شکر من.

(1) اعراف (7): 16.

(2) بقره (2): 169.

(3) حجر (15): 34.

(4) اعراف (7): 16.

(5) اعراف (7): 17.

(6) سب (34): 13.

(7) نحل (16): 78.

(8) سبأ (34): 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 293

مسئله شکر هم تا حدی روشن باشد که فقط به معنی الحمد لله گفتن نیست. اینجا ما از طریق خود قرآن به بین ایدیه‌ها، خلفه‌ها، ایمان‌ها، شهادت‌ها، یقینا دست پیدا نمی‌کنیم. چون شما تمام آیات مربوط به شیطان را که بگیرید که حدود 100 آیه است. اینها در قرآن معنی نشده است. حالا ببینیم وجود مبارك حضرت باقر وارد معنای این آیه شدند و چه کردند امام باقر در توضیح این آیه. این چهار تا برنامه ای که امام باقر توضیح دادند کامل منطبق با شیاطین روزگار ما و با ماهواره‌ها و با فیلم‌های اکثر خارجی، کمی داخلی و با نوشته‌های داخلی و خارجی است. قسمتی از نوشته‌های داخلی. **مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ*** معناه اهون علیهم امر الآخرة «1» زمینه‌هایی به آنها می‌دهم که مسئله آخرت پیش آنها بی ارزش بشود و سبک بشود و نهایتاً به این نتیجه غلط برسایم آنها را که آخرتی در کار نیست. چون وقتی سبک شد پیش من اهمیتی دیگر نداشت دنبالش نمی‌روم. چنان غرقشان می‌کنم در زیور و آلات و شکل خانه سازی و شهرسازی و به عنوان علم و تمدن که آخرت پیش آنها بشکند و سبک بشود و از بین برود. این آیه را هم عنایت داشته باشید در سوره مبارکه ابراهیم آیه 22 هست که هر شیاطینی چه ابلیس و چه شیاطین، در قیامت علنی به مریدان گول خورده شان می‌گویند **مَا كَانْ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ** یعنی این نکره در سیاق نفی است. من هیچ تسلطی بر شما نداشتم **إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ** کار من این بود که فقط دعوت بکنم شما را.

با ماهواره با جمله، با زبان ولی زوری نداشتم که همه گناهان را من در شما ایجاد بکنم. شما دعوت مرا گوش دادید **وَلَوْ مَوْا أَنْفُسَكُمْ** حالا خودتان را ملامت بکنید. این نکته هم واجب بود گفته بشود که شیطان شیطان آفریده نشده، حالا که آفریده شده خودش گمراه شده و شیطان شده، بر ما هم تسلط ندارد جز يك دعوت.

سی هزار نفر بودند ابن زیاد گفت بروید کربلا بکشید و برگردید. سی هزار نفر می‌توانستند اسلحه‌ها را رو به دار الاماره بگیرند و ابن زیاد و نوکرهایش را بکشند و بگویند نمی‌رویم. سلطه‌ای ندارد شیطان.

(ع) گفتگوی مفصل و جالبی دارد در قیامت از آیات بسیار مهم قرآن و اتمام حجتی است. آیه 22 سوره ابراهیم.

برای رفع خستگی شما، دو آخوند بودند در اصفهان اتفاقی یکی شان اسمش آشیخ حسن بود و یکی آشیخ حسین. آشیخ حسن وقتی می‌رفت منبر فقط عذاب الهی را می‌گفت و پدر مردم را در می‌آورد. مردم همه وحشت زده، هیجان زده، ترس زده، آشیخ حسین که منبر می‌رفت این قدر قشنگ رحمت خدا را می‌گفت که مردم می‌گفتند: به به راحت شدیم و در قیامت مشکلی نداریم. این دو تا را با هم دعوت نمی‌کردند چون تضاد داشت منبرشان باهم در ذهن مردم، حالا فی

الواقع که تضاد نداشت. يك بانی ای بی توجه هر دو را دعوت می کند. شب اول هر دو نمی دانستند که دیگری هم دعوت دارد آشپخ حسن رفت منبر. چنان غذایی برای مردم گفت که مردم همه ترسیده

(1) بحار الانوار: 152 / 60، باب 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 294

بودند. آمد پایین و نشست چایی بخورد. آشپخ حسین رفت منبر. يك منبر کوتاهی راجع به رحمت خدا رفت و بعد به مردم گفت والله قسم آنچه از رحمت خدا برای شما گفتم صحیح و حقیقت دارد اگر این آشپخ حسن حرام لقمه فرداشب بگذارد.

اما مِنْ خَلْفِهِمْ ببینید چقدر زیبا معنا شده. کاری که در روزگار ما خیلی قوی در بیشتر مردم صورت گرفته است. می نشینند بغل مردم، وسوسه می کنند می فریاند مردم را. **أمرهم بجمع الاموال و البخل بها عن الحقوق لتبقي لورثتهم** این معنی من خلفهم است.

عَنْ أَيْمَانِهِمْ افسد علیهم امر دینهم یعنی يك دین تو را تبدیل به هفتاد میلیون دین می کنم تا آن دین واقعی تو گم بشود. **بترئين الضلالة و تحسين الشبهه** گمراهی را پیش شان آرایش می دهم. می گویم تو چرا دین را نفهمی. برای چه دنبال آخوندها بروی. دنبال قم بروی. خودت سواد داری، دانشگاه رفتی، فوق لیسانس هستی و دکتر هستی، بین از قرآن و روایت چه می فهمی همان دین است. شبهه را زیبا می کنم در برابرشان. رنگ و لعاب علمی می دهم که دهان پرکن باشد. **عَنْ شَمَائِلِهِمْ** از دست چپشان، **بتحبيب اللذات اليهم** چنان لذات را محبوب شان می کنم که 4 ساعت پیش فیلم خارجی لختی می نشینند و پلک نمی زنند و خسته هم نمی شوند. همه را ماهواره ای می کنم. **وتغليب الشهوات على قلوبهم** میل به هر گناه لذت بخش مالی و بدنی را بر قلبشان غالب می کنم. این تحدیدش در پیشگاه خدا نه فقط برای آدم و حوا. ببینید همه ضمائیر آیه جمع است. آتینهم، من بین ایدیه، من

خلفهم، عن ایمانهم، شمائلهم، اکثرهم، لا تجد اکثرهم **شاکرین «1»**، این جا حدود 7 ضمیر جمع به زبانشان جاری شده است.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

بجئی که در کنار صراط مستقیم بسیار مهم و با ارزش است. و يك بحث قطعاً کاربردی و هدایت گر است، بحث موانع حرکت انسان در صراط مستقیم خداست. یکی از موانع بنابه فرموده قرآن در آیات متعدد که در آن آیات هم صراط مستقیم به کار گرفته شده، شیطان است که دارای معنای عامی است. هر کسی اعم از مرد، زن، دوست، رحم مانع انسان از حرکت در صراط مستقیم بشود او شیطان است.

نکته‌ای که در بحث شیطان در قرآن هست این است که خداوند هم خودش خطاب به شیطان دارد و هم گفتار خود شیطان است که تو هیچ سلطه ای بر بندگان من نداری. بندگان من مغلوب و مقهور تو نیستند، در سیطره حاکمیت و ربوبیت تو نیستند. آنها را من مختار آفریدم، انبیاء را برایشان مبعوث به رسالت کردم. امامان هدایت را قرار دادم، کتاب نازل کردم. قدرت و تمکن به

(1) بحار الانوار: 152 / 60، باب 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 295

آنها دادم، عقل دادم، فطرت دادم تو يك نفر در مقابل این همه سرمایه های عظیم جاذبه دار قرار گرفتی و با آزادی و اختیاری که به آنها دادم این سرمایه ها، کاملاً از تو نفی سلطه می کند. چگونه مطیع فرهنگ تو می شوند؟ خودشان به اختیار خودشان، خودشان را در اختیار تو قرار می دهند. این ربطی به سلطه ندارد. اما از زبان خودش هم در سوره ابراهیم آیه 22 بیان شده است. يك گزارش بسیار روشنی از کار خودش می دهد و وضع مردم را در آن گزارش نسبت به خودش بیان می کند که نهایتاً گناهی که به گردن اوست، گناه دعوت است، و گناهی که به گردن مردم است گناه عمل کردن به فرهنگ اوست. در بسیاری از آیات هم که بعضی هایش را خودتان حفظید، ملاحظه کردید، پروردگار عالم او را در هر لباسی که هست دشمن آشکار می داند. نه دشمنی که شناخته نشود. همین که انسان را به فحشا و منکرات دعوت

می‌کند عقل خود انسان هم ابای از قبول فحشا و منکرات دارد، این میزان شناخت دشمن است. این معیار شناخت دشمن است.

اما مانع دیگر که این مانع با توجه به دقایق آیات و روایاتی که در این باب هست از شیطان، قوی تر و پر جاذبه تر است. ولی باز هم همان حرفهایی که قرآن درباره شیطان دارد درباره این دشمن هم هست که سلطه ندارد، نمی‌تواند ما را مجبور بکند و سلب اختیار بکند. ولی جولان زیادی دارد و جایگاهش هم در باطن خود انسان است که ظهورش از طریق بخشی از دانستنی‌های مادی انسان است و از طریق چشم در دیدنی‌هایش و از طریق گوش در شنیدنی‌هایش و از طریق قوه لامسه در لمس کردن‌هایش ظهور می‌کند. به صورت خواستن، به صورت طلب، ولی خواستی که مقید به قید مسائل الهی نیست. يك خواستن بی قید و شرط، خواستی که میدان گسترده‌ای را در اختیار دارد و فقط می‌خواهد ارضا بشود این خواسته. حالا با چه مالی، با چه شهوتی، با چه مقامی، با چه برخوردی و با چه حرکتی برایش مطرح نیست. فقط رسیدن به

مطلوبش و موضوعش را می‌خواهد که خداوند متعال در قرآن مجید از مجموعه این خواسته‌های غیرمعقول و بی قید و بی شرط تعبیر به هوی کرده. این مجموعه طبعش مانند طبع شیطان است که می‌خواهد در خیمه حیاط انسان خودش را به جای خدا حاکم کند کارگردانی کند و همه امور زندگی را در دست خودش بگیرد. این هم مطلبی است که پروردگار در قرآن مجید بیان کرده در اواسط سوره مبارکه شوری که طبع هوی، طبع معبودیت است. یعنی می‌خواهد خدا را از زندگی شما کنار بزند و خودش کرسی حکومت را اشغال بکند و فرمان بدهد به شما به هر جایی که می‌خواهد **لَا مَرَّةً بِالسُّوءِ** «1».

سوره مبارکه جاثیه آیه 23. آیه همان طبع هوی را می‌گوید. مجموعه امیال و خواسته‌های بی مهار را که می‌خواهد کرسی الهیت خدا و معبودیت خدا را از خدا خالی بکند خودش جای خدا را بگیرد. سوره جاثیه آیه 23 **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** آیا ندانستی چون خطاب

(1) یوسف (12): 53.

به پیامبر است استفهام انکاری است، یعنی چرا می دانی. اله به معنای معبود است. به معنای آن حقیقتی است که تسلیمش می شوند و فرمانش را اطاعت می کنند. آیا ندانستی، کسی را نشناختی، استفهام می گوید. با چنگ و دندان هوای خودش را به عنوان معبود انتخاب کرد و شد تسلیم هوی و تسلیم خواسته های خودش.

سوره مبارک ص، نقش هوی را بیان می کند که اگر کسی دچار هوی بشود هوی او را چکار می کند. چه نقشی هوی در زندگی دارد. این را هم عنایت بفرمایید کلمه هوی در اصطلاح قرآن به معنی این جو نیست، به معنی سقوط است. به همین خاطر مجموعه خواسته های بی محاسبه و بی مهار را هوی می گویند یعنی چاهی که شما در آن چاه اگر گرفتارش بشوید سقوط می کنید که امیرالمومنین (ع) می فرماید:

هیهات فالخوض فی الدنيا سهل

افتادن در این امور موونه ای ندارد. سختی ای ندارد چون لذت گرایی است خیلی راحت آدم دچارش می شود. **ولكن الخروج منها مع السلامة شدید «1»** این قیدش خیلی مهم است. اما اگر يك روزی از این چاه بخواهید بیرون بیایید با حفظ سلامت که عقلت سالم مانده باشد فطرت، وجدانت، ایمانت، این به نظر مشکل می رسد.

حالا آیه 26 سوره ص، به نقش هوی در زندگی انسان اشاره می کند. **فاحکم بین الناس بالحق** اینجا یا به معنی قضاوت است فاحکم یعنی آیه مربوط به دادگستری و دادگاه و قاضی است یا به معنای دولت و حکومت است. ما می دانیم که آیات قرآن تحمل معانی مختلفی را دارد. **فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ** یا دولتی باش حکومتی باش که بین مردم به حق حکومت بکنی. حق در اینجا به معنای عدالت است. به معنای این است که حالا که صندلی در اختیارت آمده، اسلحه در اختیارت آمده، بیت المال در اختیارت آمده، حق هر کسی را در این حکومت رعایت بکن، یا به معنای قضاوت در دادگاه است و رسیدگی به

پرونده است که آنجا هم نباید قاضی چیزی غیر از حکم به حق را لحاظ بکند. این جنبه اثباتی مسئله.

و اما جنبه سلبی اش **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى** در حکومت کردن تکیه به خواسته خودش نکن. خواسته نامعقول. يك وقت خواسته انسان هماهنگ با خواسته پروردگار است آنجا می شود عبادت و بندگی. يك وقت ضد خواسته حق است آنجا می شود هوی. **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى** چرا؟ علت می آورد و این دلیلش است. دلیل عدم متابعت **فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** تو را از صراط مستقیم و راه خدا منحرف می کند.

سوره مبارکه نازعات، آیه 37 و 38 فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا که این انتخاب زندگی دنیا در مقابل زندگی آخرت که عاملش هم طغیان همین خواسته هاست. چون آیه بعد از آیه أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ آمده بنابراین طغیان در اینجا یعنی طغیان در خواسته‌ها که نتیجه اش آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خدا را رها بکنم، معاد را رها بکنم، نبوت

(1) مجموعه ورام: 1/ 147.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 297

را رها بکنم، فقط این کارخانه و این پول و این شکم و شهوت را انتخاب کنم. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى

جمله زیبایی از سعدی دیدم که راهنمای خیلی خوبی است در ذیل این روایت اَعْدَىٰ عَدُوَّكَ که اول بحث هم عرض کردم که هوی قوی تر از شیطان است چون با خودمان است در خودمان است، مال خودمان است. اعضاء و جوارح را هم به کار می گیرد. جنود خودش می کند، و به چشم می گوید نگاه کن، کاری نداشته باش که این نگاه حلال است یا حرام است. لذت ببر. یا به گوش می گوید بشنو. دیگر مقید نباش که چه چیزی را بشنوی. لذا قدرت این از شیطان‌ها بیشتر است. ولی به ما تسلط ندارد و توان سلب اختیار ندارد. تسلط ندارد. سعدی می گوید من در معنای این روایت مانده بودم، اَعْدَىٰ عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ یعنی خواسته های شکمی و شهوتی. این کنایه است. چون بین جنبیک می گوید یعنی اعضاء پایین بدن. و معنیش این است که خواسته هایی که تو را به لذت گرایی می کشاند در ارتباط با شکم و شهوت است، اینها اعدای عَدُوَّكَ هستند. می گوید من معنی اَعْدَىٰ عَدُوَّكَ را نمی فهمیدم که چطور دشمن ترین دشمنان است تا يك شب در شیراز در خانه ای میهمان بودم. يك عده ای آدم حسابی و آدم فهمیده در این میهمانی جمع بودند و يك اهل دل. سخن از این روایت به میان آورد. اَعْدَىٰ عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ «1» این نکته را او گفت که من خوب معنی روایت را درك کردم. ما به هر دشمنی البته دشمن غیرمعاند احسان بکنیم، خوبی بکنیم شعله دشمنی اش را با این احسان کردن کم می کنیم تا بالاخره مرید و دوست ما می شود. غیر از هوای نفس که هر چه در دهانش بریزی و در کامش بریزی و سفره پهن بکنی دشمنی اش نسبت به ما قوی تر می شود، از طریق قدرت گرفتن خواسته اش. می گوید دیدی چه لذتی داشت پول، حالا برو سراغ بیشتر. این شهوت، حالا برو سراغ بیشترش. خود تزیید گناه، با هل دادن هوای نفس، دشمنی است. گفت

من آن شب فهمیدم پیامبر عظیم الشأن اسلام چرا درباره نفس فرمودند: اَعْدَىٰ عَدُوَّكَ

دهان هوای نفس عین دهان جهنم می ماند. معده اش عین معده جهنم می ماند. هفت طبقه را خدا از معاندین و منکرین پر می کند و به او هم می گوید **هَلْ امْتَلَأْتَ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ «2»** یعنی شکم هوای نفس واقعا سیری ندارد. آنی که گرفتار گناهان می شود توبه کردنش خیلی سخت می شود امیرالمومنین می فرماید. چون وقتی گناه بر انسان سیطره پیدا کرد و هوای نفس زلفش به انواع لذت ها گره خورد، باز کردن این گره خیلی کار مشکلی است. این است که حضرت می فرماید گناه سخت است ولی توبه از آن سخت تر است.

یکی از دوستانم گفت شوهرخواهرم را می خواهم بیاورم پای منبر که به عمرش اهل منبر نبوده و اهل هر گناهی هم هست. بالاخره آوردش. البته من که نمی شناختمش ولی به من گفت بنا دارد فردا

(1) عوالی الآلی: 4 / 118، حدیث 187.

(2) ق (50): 30.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 298

شب بیاید. من در آن منبر مسائلی را راجع به گناه و به توبه و برزخ داشتم و محلش هم مسجد مرحوم آمیرزا کریم حق شناس بود که در تهران از چهره های معتبر علم و عمل و تقوا بود. بنا هم بود من ده شب آنجا باشم، ایشان مصر شد که ادامه پیدا بکند، 20 (ع) 25 شب شد. و بعد از دو سه روز این بزرگوار دوستم، گفت شوهرخواهرم توبه کرده. گفتم توبه کرده ولی می ترسم توبه اش توبه موقتی باشد. چون امیرالمومنین می فرماید توبه آنهایی که سال هاست دچار گناه هستند خیلی کار مشکلی است. ولی بعد از يك ماه، گفت دوباره به همه آن کارهایش برگشت.

این بازیگری هوای نفس است. پیامبر می فرماید: **انْ اخوف ما اخاف علی امتی خصلتان ترسناك ترین عامل ترسی که مرا نسبت به اتمم دچار ترس کرده. دو چیز است. اتباع الهوی و طول الامل** متنی که مرحوم مجلسی نقل کرده همین است که می خوانم. **ان اخوف ما اخاف علی امتی خصلتان اتباع الهوی و طول الامل** يك عاملی که ترسناك ترین ترس برای من است نسبت به اتمم، هواست. خواسته های بی محاسبه و طول الامل. آرزوهای دست نیافتنی. این را این جور معنی بکنیم خیلی زیباتر است. طول امل یعنی آرزوهای دست نیافتنی. مثل اینکه يك گدا فرض بکنید گوشه یکی از دهات های بندرعباس

بگوید من خانه قوم و خویشم بودم در تلویزیون دختر 14 13 ساله او با ما را دیدم آرزو دارم که او را به من بدهند و ما با هم ازدواج بکنیم. یا من امید دارم ثروت قارون را پیدا بکنم.

ما يك رفيقي داشتيم خیلی آدم خوشمزه ای بود و خیلی هم امام حسینی بود. می گفت من هفتاد و چند سال است از پروردگار که قدرت بر همه چیز دارد آرزوی چند چیز دارم تا به حال به حرفم گوش نکرده چکار کنم با این خدا؟ گفتم چیست آرزوهایت؟ گفت یکی قیافه یوسف را به من بدهد، صدای داود را به من بدهد، شجاعت علی بن ابی طالب را به من بدهد، یکی حکومت سلیمان را

به من بدهد و یکی هم طول عمر نوح را به من بدهد. اما تا به حال گوش نداده چکارش باید کرد؟

طول امل آرزوهای دست نیافتنی است که واقعا عمر آدم را صرف دنبال کردن آن می کند و آدم هم به آن نمی رسد. حالا حضرت خودشان ضرر هوا و طول امل را بیان می کنند. **اما الهوی فیصد عن الحق** یقین بدانید اگر دچار هوی بشوید مانع رسیدن شما به حق شما می شود. حالا این حق را خدا معنی بکنیم درست است، قرآن معنی بکنیم درست است. مجموعه حقوق انسانی و الهی را معنی بکنیم درست است. عجلالتا کسی که دچار هوی و هواپرستی است دیگر خداپرست نیست. کسی که دچار خواسته های بی محاسبه هست دیگر تقوا و عبادت نمی تواند داشته باشد. خودداری از گناه نمی تواند داشته باشد. **واما طول الأمل فینسی الاخره «1»** شما اگر باطن گرفتار امواج آرزوهای دست نیافتنی بشود همه اش می خواهی دنیایت را آباد بکنی و نمی توانی به فکر آخرت باشی و آخرت را از یادت می برد.

(1) عوالی اللالی: 76 / 4، حدیث 63.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 299

کنز العمال اهل سنت، که البته نمونه این روایات را هم ما داریم. **اخاف علی امتی ثلاثاً**. سه چیز را بر امتم بعد از خودم می ترسم. که یکی اش خیلی زود اتفاق افتاد. **ضلاله الأهواء** گمراه کنندگی همین خواسته هایشان. **واتباع الشهوات فی البطون و الفروج** دچار شدنشان به پول حرام، لقمه حرام، سفره حرام و به شهوت حرام، زنا و گناهان جنسی. **والغفله بعد المعرفة «1»** این که راه را بدانند، حلال و حرام را بدانند، حق را بدانند، ولی بر اثر شلوغ شدن سرشان دچار غفلت بشوند.

باز در نهج الفصاحه، **ایاکم والهوی** ایاکم یعنی احذرکم، شما را از هوی می ترسانم واقعا چه روانکاوی عجیبی پیامبر کرده است. تمام روانشناسان دنیا باید بیابند در مقابلش تعظیم کنند. من شما را برحذر می دارم از هوی، از این خواسته های بی محاسبه **فَانَّ الهوی یعمی و یصم «2»** هوی هم کورتان می کند یعنی باطنتان را کور می کند نه چشم ظاهران را. وقتی کورتان کرد دیگر از خدا بینی و از حق بینی و از قیامت بینی در می آید، یک پرده ضخیم هم می اندازد روی گوشتان که دیگر صدای خدا را نشنوید. صدای حق را نشنوید. صدای انبیاء را نشنوید و بلکه نعوذ بالله طبق آیات قرآن از شنیدن صدای حق مشمئز بشوید. این هم یک مانع است.

البته موانع دیگر هم هست که من دیگر وارد آن موانع نمی شوم. یکی پول است که در قرآن مجید مطرح است در سوره مبارکه توبه، آیه 34 این است. **الذین یکنزون الذَّهَبَ والفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله** که مسئله عشق به پول و بخل نسبت به پول است. در سوره تغابن آیه 14 آمده: یکی هم زن و بچه ای که اهل خدا نیستند. **یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ** یا در آن آیه ای که **لا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ** اینها را دیگر خودتان در قرآن بگیرید و روایاتش را ببینید و توضیحاتش را هم بنویسید مطالب مهمی می شود.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

صراط مستقیم از طریق آیات و کتاب خدا معنا شد، که عبارت است از مجموعه ای از عقاید حقه، اعمال صالحه، اخلاق حسنه. موانع صراط مستقیم هم برای نمونه بیان شد، شیطان در لباسهای گوناگون خودش جنی و انسی و هوای نفس، که به نظر پیغمبر عظیم الشان اسلام، دشمن ترین دشمنان است اگر در باطن امکان ظهور به آن داده بشود و راه مبارزه با آن هم فقط مخالفت و **نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى «3»**. می گوید می خواهم، انسان بگوید نمی خواهم.

((1)) كنز العمال: 185 / 10، حدیث 28967.

((2)) نهج الفصاحه: 355، حدیث 1001.

((3)) نازعات (79): 40.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 300

اما يك برنامه زیبای دیگری که در سوره حمد در کنار صراط مستقیم به کار گرفته شده این است که پروردگار عالم چهره‌هایی که اهل صراط مستقیم بودند در 4 گروه معرفی می‌کند، که مردم تا قیامت سر مشق و اسوه و الگو برای سیر در صراط مستقیم از نوع خودشان داشته باشند، در آخرین آیه سوره حمد که صراط مستقیم را بیان می‌کند می‌فرماید:

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، راه آنهایی که نعمت به آنها عنایت کردیم و مرحمت کردیم.

در آیه 69 سوره مبارکه نساء، أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ را معرفی می‌کند وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ. ببینید متن با سوره مبارکه حمد کاملاً یکی است. مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ. من بیانیه است. انبیاء خدا در صراط مستقیم بودند. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تمام انبیاء اهل صراط مستقیم بودند و همینطور الصَّالِحِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. يك نکته ادبی هم در آیه شریفه است و آن اینکه حرف من، در آیه شریفه مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ که موصول است یقیناً به معنای جمع است چون من موصولی است که بین مفرد و بین جمع مشترك است و با الذی متفاوت است ولی معنای الذی را دارد ولی میدان آن گسترده تر است چون الذی مفرد، تشبیه و جمع دارد. من هم در مفرد استعمال می‌شود و هم در جمع استعمال می‌شود، لذا ضمائری که به من برگشته است ضمائر جمع است.

یکی از آنها فاولئك است. اولئك یعنی اینان. پس معنی آیه این می‌شود کسانی که خدا و رسول را مطیعند اینان مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و با انعم الله عليهم معیت خواهند داشتند و کنار آنها خواهند بود این انعم الله عليهم انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین هستند و دوستان و همشینیان و رفیقان نیکویی برای مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ هستند. این شد معنای صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ. در قرار داشتن در صراط مستقیم چه خیری است که انسان را تا مرحله معیت با انبیاء و صدیقین و صالحین و شهداء رفعت می‌دهد یعنی روز قیامت کاملاً می‌تواند با این 4 گروه در بهشت از نعمتهای پروردگار عالم بهره

برد در ذیل مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ هم اهل سنت و شیعه روایت جالبی را با کمی اختلاف نقل کرده اند و آن این که:

وجود مبارك رسول خدا يك صحابی داشتند بنام صوحان. این خیلی علاقه مند به پیغمبر بود، عاشق پیغمبر بود يك روز رسول خدا وارد مسجد شدند دیدند که چهره صوحان درهم و غصه دار است اندوهگین است. خود پیغمبر اخلاقشان

این بود و علاقه داشتند اخلاق مسلمانان همینطور باشد که نسبت به افراد بی تفاوت نباشند اگر يك چهره اندوهگین می بینند علت را بپرسند، اگر خودشان می توانند مشکل او را حل بکنند. و اگر نمی توانند با زبانشان یا با قدمشان دیگران را وادار بکنند که مشکل او را حل بکنند خداوند می فرماید **قَوْلًا مَّعْرُوفًا***. با يك زبان پسندیده و نرم، آرامش به او بدهید و او را متوجه خدا کنید. به او بگویید گرفتاری فقط مال تو نیست، دیگران هم گرفتارند، خیلی ها بدتر از تو گرفتار هستند خیلی ها مشکلشان سنگین تر از تو است، آدم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 301

باید صبر کند **الامور مرهونه باوقاتها** خداوند بنده اش را دوست دارد این می شود قول معروف.

رسول خدا سؤال کردند چه شده است؟ گفت یا رسول الله امروز در فکر قیامت بودم و این فکر من را به دو مسئله رساند که هر دوتای آن برای من نگران کننده است هر دوتای آن برای من غصه آور است. یکی اینکه اگر در قیامت من اهل نجات باشم مقام من در بهشت کجا و مقام شما کجا؟

من به این فکر رسیدم که اگر خداوند عنایت کند من را ببرد بهشت با تفاوتی که بین مقام من و مقام شما است ابدًا من نمی توانم شما را ببینم همین برای من غصه شده که قیامت از زیارت شما محروم. اما اگر بنا باشد من را ببرند جهنم این دیگر بدتر. من غصه دارم این آیه بهمین مناسبت نازل شد. یعنی برای دلداری همه اهل ایمان نازل شد که: **وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَ الرِّسُولَ** من به معنای جمعی آن. آنان که مطیع خدا و پیغمبر خدا هستند **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا** اندوه صوحان برطرف شد. این يك بشارت بسیار عظیم است و مخصوص به آنانی است در حد خودشان مطیع خدا و پیغمبرند. این را هم باید لحاظ بکنیم که آخایی که روح اطاعت از خدا و پیغمبر را دارند شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه قرآن و 20 جلد کتاب وسائل و 10 اصول و فروع روضه کافی مورد عملش خواهد بود، بلکه در امری که مکلف می شود باید به قرآن عمل بکند در خیلی از امور اصلاً انسان در معرض تکلیف قرار نمی گیرد فرض بکنید يك نفری پیش نیامده زن و بچه دار بشود خوب آیاتی که می گوید حقوق زن و بچه را رعایت کنید شامل حال او نمی شود، یا يك بزرگواری در همین قم می گفت که قوانین کلی الهی از ابتدای حیات بشر به بشر به اندازه نیاز او ارائه شده ولی يك قانون پروردگار شامل حال حضرت آدم ابدًا نشد و آن احسان به پدر و مادر بود و ایشان خیلی تعبیر لطیفی می کرد، می گفت: چون آدم واقعا بی پدر و مادر بود اینکه قانون **و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** شامل او نمیشود یا خود پیغمبر اکرم قانون **بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** شاملش نشد چون

قبل از ولادت ایشان حضرت عبدالله در مدینه از دنیا رفت و 5 یا 6 ساله بودند که مادرشان از دنیا رفت.

حضرت آمنه بنت وهب، که من دقیقاً یادم نیست در چه تفسیری دیدم دوتا تفسیر به نظرم می‌آید یکی ابوالفتح است در جلد آخر. و یکی هم منهاج الصادقین است در سوره انشراح به نظرم آنجا نگاه بکنید که در ذیل یکی از آیات آورده شده که خداوند **وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ** ¹ را اینجور معنا کرده اند حتماً به استناد يك روايتی یا يك متنی است مرحوم ابوالفتح یا ملا فتح الله از پیش خودشان نساخته اند و نگفته اند که خداوند به پیغمبر می‌فرماید **وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ** وزر یعنی سنگینی، وزر یعنی کسی که بار يك ملت به دوشش است و شما بنا به هدایت فاطمه زهرا (س) به

(1) شرح (94): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 302

خیلی از چیزهایی که ندارید و نصیبتان نشده خدا را شکر بکنید مردم خیال می‌کنند شکر در مقابل داده های خدا است. حضرت زهرا در مقابل نداده های خدا که انسان را به خطر می‌اندازد و دوزخی می‌کند شکر می‌کند، وزر یعنی بار و سنگینی، اینان نوشته‌اند **وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ** خدا دارد در این سوره به پیغمبر می‌گوید بار رعایت حقوق پدر و مادر بسیار سنگین است و بار نبوت هم بسیار سنگین است اگر من هر دوتا را می‌خواستم روی دوش بگذارم بشدت کمر شکن بود لذا بهت محبت کردم قبل از ولادت پدرتان را بردم و توی 4 یا 5 سالگی مادرت را که این بار سنگین رعایت حق پدر و مادر را از روی دوش بردارم، لذا قانون **وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** شامل پیغمبر نشد.

شما سوره اسراء را بخوانید **بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** در زنده بودن پدر و مادر است بعد از پدر و مادر، دعا و نماز است و لی **بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*** در سوره لقمان و اسراء و نساء و بقره کاملاً نشان میدهد مال زمان حیاتشان است. بعد از مرگ مگر احسان ما به آنها چقدر سود دارد؟

علاجی بکن تا دلم خون نیاید سرشک از رحم پاک کردن چه حاصل

همه قرآن يك جا شامل حال يك نفر نیست بلکه تقسیم بر عموم ملت و دولت است روایات هم همین طور است بنابراین انسان در حدی که مکلف است اگر مطیع خدا و رسول خدا باشد با این 4 گروه معیت پیدا می‌کند. بحث در **أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** تمام شد.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ اگر عنایت بکنید اعراب غیر را که جر است برای من بگویند غیر به چه چیزی مجرور است هیچ حرف جری که سرش نیست. آیا توجه کردید غیر به چه عاملی مجرور است؟ غیر اینجا بدل است، صفت نیست وقتی بدل باشد الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ در حقیقت صفت سلبی برای انعمت علیهم است، یعنی سوره حمد سه طایفه را نمی خواهد بگوید و روی هم رفته انعمت علیهم را می خواهد بگوید که اینان انعمت علیهم هستند که مورد خشم پروردگار نیستند. چون

در همه عمرشان ابدًا يك قدم برای خشم خدا بجانب خودشان برنداشتند و ذره ای گمراهی هم در اینان دیده نمیشود یعنی هر دو آیه دارد عظمت آنان را میگوید که کل عمرشان مثل نوح که هزار سال عمر کرد و دیگران نه مورد خشم خدا شدند و نه اهل گمراهی بودند غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ، کل آن بدل از أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ است ولی بعضی از ترجمه ها جدا سازی کردند أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ يك طایفه المغضوب علیهم را يك طایفه الضالین را يك طایفه، مغضوب علیهم را هم یهود گرفتند والضالین را مسیحیت. گفتند: مغضوب علیهم یهودند در حالی که قرآن را دقت می کنیم غیر یهود را هم مغضوب علیهم معرفی کردند و ضالین را نصاری میشود با این جنایاتی که در این 1000 ساله بخصوص در جنگهای صلیبی و جنایاتی که کشیشها و تابعان آنان در اندلس کردند بالای يك میلیون مرد و زن و کودک را کشتند و از این کار شاد هم بودند اینها مورد غضب خدا نیستند حالا آیات را می بینیم. مغضوب علیهم بینیم و لا الضالین

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 303

را هم بینیم که فقط یهود نیستند و گمراهان فقط مسیحیان نیستند سوره مبارکه نساء آیه 93 وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا يك وقت قتل خطایی است او از آیه خارج است.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فجزاءه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه که ممکن است يك قاتل نباشد. در مملکت ما طبق صفحه حوادث روزنامه قتلهای عمدی زیادی واقع می شود می روند جستجو می کنند يك خانه 1000 متری که يك پیرمرد در آن زندگی می کند و بچه هاش نیستند یا زن و بچه نداشته که به طمع بردن مالش میروند و او را می کشند یا پیرزن را می کشند یا مسافر سوار می کنند و مسافر را می کشند، زنان با عفت را سوار می کنند و طلاهایشان را می برند کار قتل فقط کار یهود نیست غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا. هجوم به چنین قاتلی در قرآن بسیار هجوم سخت و دهره آور و ترس آوری است. یا در مناطق کشاورزی سر آب یا سر زمین با بیل به هم حمله می کردند و افراد را می کشتند افرادی که بی دین هم نبودند آدمهای خوبی بودن بعضیهایشان در ده آدمهای خدمتی هم بودند.

بقره آیه 61 در باره یهود نازل شده ولی اختصاص ندارد وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ اما سوره مبارکه نحل آیه 106 وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا کسی که سینه اش میدان برای کفر پیدا کرده یعنی حسابی کفر را پذیرفته فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشم خدا بر آنان باد. خشم در حقیقت همان عذاب خداست. و جریمه پروردگار است، ببینید اینجا غضب را درباره کافران ذکر کرده یهود که اهل کتابند الان هم که پاك می دانند ظاهرشان را.

طه آیه 81 كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ که خطاب به امت است معلوم است یعنی از حلال بدست بیاورید وَ لَا تَطْعَمُوا فِيهِ و دنبال حرام نروید نعمتها را تبدیل به گناه نکنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي که خشم من بر شما فرود خواهد

آمد وَ مَنْ يَحِلَّلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى «1». کسی که غضب من بر او فرود بیاید هوی یعنی ساقط و هلاك می شود، نابود می شود.

از آیات کتاب خدا استفاده می شود غضب ویژه یهود نیست و نیاز ندارد که ما غَيْرِ الْمَغْضُوبِ را در سوره به عنوان یهود ترجمه بکنیم یا آن را سه بخش کنیم این بدل از أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ است یعنی اگر بروید در زندگی آنها دقت بکنید اصلاً قدمی نگذاشتند که مورد غضب خدا واقع بشوند و اما ضالین هم ویژه مسیحیت نیست يك مسائلی هم هست که هر کس دچارش بشود می شود جزء ضالین.

بقره 108 وَ مَنْ يَتَّبِدِلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. آلهایی که مومن بوده یا اینکه مومن نبوده ولی ایمان به او عرضه شد ولی بجای ایمان کفر را انتخاب کرد فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ این از صراط مستقیم گمراه شده و جزء ضالین است.

(1) طه (20): 81.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 304

نساء آیه 116 وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ مطابق با زمان آیه را معنی کنیم کسی که آمریکا را دخیل مستقل در زندگی خودش بداند اسرائیل و انگلیس را دخیل بداند بجای خدا به آنها تکیه بکند و آنها را محبوب انتخاب بکند فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. که سنگین تر از ضلال مبین و سنگین تر از ضلال بعید است چون قرآن در 3 مرحله ضلال را بیان می کند اول فی ضلال دارد گمراهی معمولی است و دوم فی ضلال مبین دارد که توی چاه افتادن است.

احزاب آیه 36 این هم خیلی آیه وحشت آوری است واقعا. چه باید کرد با این آیه وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ* کسی که از خدا و پیغمبرش نافرمانی بکند یقیناً فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا چه باید کرد واقعا با این آیه که اگر آدم نماز نخواند و روزه نگیرد و خمس ندهد و زکات ندهد و نگوید من کافر و یا من یهودیم و یا من مسیحیم یعنی ظاهراً مسلمان است اگر هم او بگوییم یهودی و یا مسیحی بدش میاید اما خواسته های خدا و پیغمبر را اطاعت نمی کند این آدم هر کی می خواهد باشد فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا که بعد هم ممکن است در ضلال بعیداً بیفتد که مرحله سوم است. ضال بعید بودنش به این که منکر خدا و قیامت هم بشود.

آل عمران آیه 90 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ. اول واقعا مسلمان شده که به ازدواج این جوان مسلمان در آلمان یا اروپا در بیاید یا اینکه در ایران بی دین بوده يك سخنرانی شنیده يك کتاب خوانده و مومن شده ولی بعد از ایمان دوباره کافر میشود ثُمَّ اَزْدَاوْا كُفْرًا و به همان کفر معمولی هم قناعت نمی کند کفرش را بیشتر می کند کار خلافش را بیشتر می کند اینها لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ این مرتد است ما در فقه هم خوانده ایم وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ اینها گمراهند.

زمر آیه 22 قَوْلٍ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وای بر آنها که دلشان مثل سنگ سخت شده و یاد خدا نمی کنند یا یاد خدا در دلشان تاثیر نمی گذارد أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

سوره مبارکه قمر آیه 47 إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ مجرمین در گمراهی هستند و در آتش فروزان قیامت. پس نه مغضوب علیهم اختصاص به یهود دارد و نه ضالین اختصاص به مسیحیان دارد.

با حمد خدا و با ثنا و شکر خدا که هر سه تا در خطبه حضرت زهرا آمده خود حضرت بیان می کند که حمد برای کجا و شکر برای کجا و ثنا برای کجا باید باشد.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

درباره حروف مقطعه که در کل قرآن مجید از 28 حرف عربی 14 حرف برای سوری که حروف مقطعه دارد بکار گرفته شده است. که حالا فلسفه عدد 14 چیست نمیدانم که چرا از 28 حرف 14 حرف بکار گرفته شده. ظاهراً مرحوم فیض کاشانی اعلی الله مقامه در تفسیر

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 305

مفصل صافی ایشان که همین تفسیر را خودشان به نام اُصفی مختصر در 6 جلد چاپ کرده اند که يك برداشت زیبایی دارند که میفرمایند کلیه حروف مقطعه اوایل سوره را که تکراری آن را بیانداریم و با هم ترکیب کنیم **صراط علی حق نمسکه**

البته میدانید که در روایات بسیار مهم ما که اهل سنت هم نقل کرده اند بخصوص روایات مربوط به اهل بیت (ع) شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع الموده نقل می کند همه با ذکر سند در يك مجموعه از روایات آمده که گاهی از پیغمبر (ص) سوال شده صراط مستقیم را برآمان تعریف کنید که ایشان مصداق عینی آن را بیان کرده اند یا دست روی شانه علی (ع) قرار داده اند و این که مرحوم فیض با حذف تکرار مکررات این جمله زیبا را درست کرده اند ریشه در روایاتمان دارد در تفسیر سوره حمد هم یاد می آید از جلد اول تفسیر فخر رازی نقل کردم در باب بسم اللهو جهر یا اخفات بسم الله فخر رازی نوشته با تحقیقاتی که من کرده ام به این نتیجه رسیده ام همه بسم الله را می گفته و حذف نمی کرده و هم جهر قرائت می کردند بسم الله را و بعد این جمله طلائی را نوشته از خودش **من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسك بالعروه الوثقی** «1» یعنی تمام دین را کسی از علی (ع) بگیرد و به او اقتداء بکند به ریسمان الهی چنگ زده است.

در رابطه با الف لام میم سوره بقره خیلی مطلب نوشته شده هم در تفاسیر قرآن شیعه و سنی و هم در کتابهایی که وارد مسائل مربوط به حروف شده اند که مفصل ترین بحث درباره حروف مربوط به محی الدین عربی در فتوحات است که حالا من نمیدانم حرفهای ایشان درباره حروف بر اساس چه مستندی، بر اساس چه علمی، بر اساس چه روایت یا معارف الهی است که فقط میخواهم بگویم که مفصل درباره حروف بحث شده و مطالبی را بیان کردند که بخشی هم واقعاً کاربرد اعتقادی و عملی و اخلاقی ندارد حالا يك بحث است از میان این مجموعه پراکنده گویی، من سه بخش را انتخاب کردم و سه نظر را که یکی از آن را خودم بیشتر تقویت می کنم.

اولین آن این است که می گویند این يك علم است بین خدا و پیغمبر (ص) و امناء وحی که ائمه طاهرین (ع) هستند و حقیقت این علم و معنای این علم فقط پیش پروردگار و پیغمبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) است حالا اگر این باشد چرا رسول خدا (ص) و ائمه طاهرین (ع) اظهار نکردند، اعلام نکردند، بیان نکردند، حتماً

جای آن در دنیا نبوده و عقلها نیز تحمل آن را نداشته است می گویند الف آن لام آن میم آن هر کدام اشاره به حقیقت یا حقایقی است و می گویند ترس از این معنا هم نداشته باشید که ما می گوئیم این حروف تك تك دارای معناست چون در عرب در محاورات و مکالمات تك حرفی هم رسم بوده و يك جمالتی را و يك اشعاری را نقل می کنند از جمله مثلاً

عرب به یکی می گوید اتباع آن هم در جوابش می گوید ق یعنی این اشاره به این است که باشد وقیت نفسی من الخطرات و ق نشان دهنده به اصطلاح همان جمله است این که

(1) التفسیر الکبیر: 207/1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 306

می گویند ترسی ندارد بگویم الف مربوط به يك حقیقتی است که ما نمی دانیم چه است، لام همین طور، میم همین طور پروردگار عالم تبدیل به رمز کرده بین خودش و پیغمبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) این يك بعد که اغلب هم این قول را نقل کرده اند. هم مفسرین خیلی قلم و هم مفسرین جدید شیعه و سنی.

قول دوم که بیشتر از روایات گرفته شده و امام صادق (ع) هم این نگاه را به حروف مقطعه دارند می فرمایند هر حرفی از يك صفت کامل پروردگار عالم گرفته شده مثلاً در حروف مقطعه سوره بقره الف دال بر الله است لام دال بر لطیف بودن حق است که در قرآن هم هست ان الله لطیف خبیر «1» میم هم اشاره به مالک بودن حضرت حق است که الله و مالک در سوره حمد مفصل بحث شد یا می گویند الف دلالت بر انا دارد لام دلالت بر لی دارد میم دلالت بر منی، که نشان از این جمله است انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان «2» مثل همان ق که دنباله آن حذف شده چون بنای عرف هم بر این است که حرف را خیلی متین و مفید و مختصر خیلی موجز بیان کند.

اما قول سوم که بیشتر می شود این قول را تقویت کرد و آن این است که هم در مکه هم در مدینه البته مدینه کمتر ولی مکه بیشتر و طولانی تر و قوی تر علیه وحی بودن قرآن موضع گیری زیادی شد که پروردگار عالم بعضی از آن مواضع را در خود قرآن کریم نقل می کند و این شجاعت قرآن است که از حرف مخالف ترس و وحشت ندارد، انکار منکرین را نقل می کند، باطیل باطل گویان را نقل می کند، مطالب پوچ و پوک مشرکین را نقل می کند و خیلی عالمانه و حکیمانه و رحیمانه جواب می دهد و رد می کند، می گفتند که این شخص با افرادی در تماس است آنها اخبار گذشتگان را برایش نقل می کنند ایشان هم می آید قول آنها را به این شکل ترجمه می کند و به عنوان وحی الهی به خورد ما می خواهد بدهد، یا بعضی ها می گفتند ساخت خودش است خودش می نشیند این آیات و سوره ها را جور می کند و بعد می آید و می گوید اینها من الله است. پروردگار عالم یکی از محکمترین جوابهایی که به این گروهها داده است همین حروف مقطعه است الف

لام میم الف لام را این چهارده حرفی که آورده است میخواید به اینها با این حروف مقطعه در مقام تحدی برآید که شما می‌گویید قرآن بالاخره ساخت زمین است و کاری به عالم ملکوت ندارد حالا یا پیغمبر (ص) خودش به تنهایی

نشسته ساخته یا به قول شما کمک گرفته است. بالاخره می‌خواهید بگویید این وحی نیست نهایتاً و این دست پخت بشری در کره زمین است.

این ساختمانی که به نام قرآن الان در اختیار شماست البته مخاطب الف لام میم تمام جن و انس است از زمان نزول تا بر پا شدن قیامت که حالا آیه آن را عرض می‌کنم شما می‌گوئید این ساختمان معمارش انسان است حالا این انسان به تنهایی معماری کرده یا کمک گرفته. عناصر ساختمان چیست؟ عناصر که از دسترس

(1) حج (22): 63.

(2) تفسیر روح البیان: 62 / 7، سوره لقمان آیات 1- 5.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 307

شما خارج نیست تمام مسائل ساختمان قرآن کریم همین حروف الفباست که حالا ما 14 تای آن را اول سوره‌ها بصورت ترکیبی الف لام میم یا بصورت ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ «1» بیان کرده این مسائل که آسمانی نیست در زمین هم که نیست مطلب اول: در مکتب اولین درسی که به بچه‌ها می‌دهند الف ب است این هم که در اختیار همه شماست اگر می‌گویید این ساختمان زمینی است و معمارش هم زمینی است شما این مصالح را بردارید این 28 حرف را که حالا 14 تای آن را برای نمونه اول سوره‌ها آورده اند به هر شکلی که می‌خواهید ترکیب کنید یا 10 آیه یا يك سوره یا کل قرآن را بسازید يك وقت مصالح را ندارید می‌گویید این مصالح ویژه يك نفر است در اختیار شخص پیغمبر (ص) است که خود ساخته اما این مصالح عمومی است و در دهان همه در حال چرخش است، روز اول هر مکتب خانه ای اینها را یاد بچه‌ها می‌دهند شما این 28 حرف را بردارید و ترکیب کنید و اگر این کار شدنی بود فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ «2» یا يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ «3» جهت را خدا در اختیار بشر قرار داده إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ ... يك خط است بنشینید يك سوره يك

خطی هرجوری که می‌خواهی ترکیب کن و درست کن اگر مثل خود قرآن شد که خود قرآن است اگر نشد خودت را از آتش جهنم حفظ کنی که این تهمت به قرآن است **فان لم تفعلوا ... وقودها الناس والحجاره «4»**.

بینید مبارزه با قرآن که پیروزی ندارد، انسان مبارزه کننده را آتش گیره جهنم می‌کند یعنی این قدر گناه تهمت به قرآن کریم سنگین است و **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا*** اگر نمیتوانید حداقل دهانتان را ببندید و ساکت باشید که یاوه گفتن در برابر قرآن و انکار وحی بودن آن شما را آتش گیره جهنم خواهد کرد.

از روزی که قرآن نازل شده تا حالا شما حساب پیشرفت علم را کنید بخصوص که کلید انواع رشته‌ها هنوز دست مسیحیان و یهودیان با این پیشرفت عظیم علمی و الکترونیکی که می‌توانند حروف را به دستگاه بدهند و هدایت کنند که این کار را برای ما بساز اگر قرآن مجید وحی نبود نه الان، همان زمان پیغمبر (ص) کشیش‌ها و خاخام‌ها عالم مسیحیت و یهودیت، احبار و رهبان این کار را می‌کردند، چماقش هم می‌کردند و مهر بطلان به وحی بودن قرآن کریم

می‌زدند. من در اخبار جدید جهانی همین دو سه روز پیش دیدم که از واتیکان تا مراکز بسیار مهم علمی، صحیفه سجادیه را خواستند یعنی مواردی در اروپا این کتاب را اتفاقی به دست آورده خیلی برایشان اعجاب انگیز بوده هم مسائل فیزیکی صحیفه از جمله این مسئله **یا من یعلم وزن الهواء** که صدو چهل پنجاه سال است بشر خبر دار شده که اکسیژن و ازت تشکیل شده از اتم جرم است و دارای الکترون و جرم هم وزن دارد آن وقت هزار و پانصد سال

((1)) قلم (68): 1.

((2)) یونس (10): 38.

((3)) اسراء (17): 88.

((4)) بقره (2): 24.

پیش گوشه شهر مدینه يك نفر بگوید یا من يعلم وزن الهوائی عنی تو وزن همه اکسیژن ها و ازت هایی که از ترکیب آنهاست هوا درست شده، می دانی این برایشان خیلی اعجاب انگیز است یا در امر بهداشت که در همین صحیفه زین العابدین (ع) می فرماید: خدایا آب خوراکی دشمنان ما را به وبا مخلوط کن، میکروب و با هزار و پانصد سال پیش جایگاهش و خواستگاهش آبجای راکد و آبجای مانده در آب انبارهاست از کجا این مرد میکروب را می شناخته و بعد جای پرورش آن را می دانسته و تا واتیکان هم خبر می دهد و درخواست می کنند متن صحیفه برایشان فرستاده شود وقتی برایشان صحیفه اینقدر اعجاب انگیز باشد، قرآن مجید که وحی الله است چه خواهد کرد این است که تحدی به قرآن اصلاً امکان ندارد.

آیه شریفه در اسراء آیه 88 قل لئن اجتمعت الانس و الجن ببینید مخاطب کل هستند هم موجودات غیبی هستند هم انسانی که در کره زمین زندگی می کند لئن اجتمعت الانس و الجن به آنها اعلام کن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن اصلاً بیارید مانند این قرآن را بعد خود پروردگار می گوید لا یأتون بمثلہ یعنی محکم بودن کتاب از لا یأتون بمثلہ باید فهمید علمی بودن کتاب از لا یأتون بمثلہ باید فهمید لا یأتون بمثلہ «1» فعل هم مضارع است دلالت بر استمرار دارد یعنی حبیب من خیالت راحت باشد تا قیامت اینها در مقابل قرآن هیچ غلطی نمی توانند بکنند و لو کان بعضهم لیعض ظهیراً یادتان هم باشد در قرآن در چند جا بعض و بعضهم را استعمال کرده المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض «2» در سوره مبارکه توبه است به معنی جز نیست این را اگر خواستید ترجمه کنید یعنی جن و انس کمک یکدیگر قرار بگیرند نه اینکه يك عده کنار بکشند گروهی بمانند، این گروه، گروه مانده دیگر را کمک کنند و لو کان بعضهم لیعض ظهیراً «3» یکدیگر را کمک بکنند چنین کاری از دستشان بر نمی آید.

يك مطلبی را هم عرض کنم در قسمتی از شبهات که به خود من مراجعه شده من از قرآن مجید کمک گرفتم و جواب هم داده ام، فرض کنیم آمده راجع به معاد يك شبهه داده من همین تحدی نسبت به قرآن را اول با زبان خیلی نرم و گویا برای آن بیان کردم وقتی که توانستم جزم بودن اعتقاد او را به قرآن بگیرم که

قرآن وحی است و دست پخت بشر نیست و ساختمان ساخت انسان هم نیست و به آن گفتم که حالا که فهمیدی که قرآن وحی است و من الله است پروردگار عالم بالای هزار آیه درباره قیامت و زنده شدن مردگان در این کتاب دارد حالا باز هم شك داری دیدم نه با علاج شدن بلند شد رفت.

يك روایت هم رسول خدا (ص) دارند که روایت بسیار زیبایی است این روایت در تفسیر قرطبی جلد اول صفحه 7 نقل شده سنن ترمذی هم در شماره حدیث دوهزار و نصد و ده نقل کرده که این حروف

((1)) اسراء (17): 88.

((2)) توبه (9): 71.

((3)) اسراء (17): 88.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 309

ی

عنی الف لام میم اگر به عنوان قرآن قرائت شود چه عظمتی کتاب خدا دارد در همه جوانب اگر این حروف به عنوان قرآن قرائت شود نه به عنوان دیگر،

من قرأ حرفا من كتاب الله فله حسنة

کسی که به قصد قرآن در راه می رود آیه ای هم حفظ نیست قرآن هم با او نیست آمده و حروف مقطعه را بعنوان قرآن می خواند که بعضی «1» بعنوان قرائت قرآن. رسول خدا (ص) می فرماید برای هر حرفش حسنه دارد و الحسنه بعشر امثالها هر حرفی می شود ده حسنه الف لام میم می شود 30 حسنه یعنی 30 کار خوب در پرونده او ثبت می شود بعد خود حضرت توضیح دادند: لا اقول الف لام میم حرف، من الف لام میم را بعنوان يك حرف مطرح نمی کنم بل الف حرف و لام حرف و میم حرف من هر کدام از اینها را يك حرف می دانم بنا بر این کسی که به قصد قرآن می گوید الف لام میم خداوند مهربان 30 حسنه به او عنایت می کند از کریمی مثل خدا هم تعجب نباید کرد، نه از او کم می آید و نه خیلی اگر به کسی عنایت کند از حق کسی دیگر به او عنایت کرده، هر کسی در پاداش جایگاه خودش را دارد پاداش او هم بی نهایت است و نسبت به حضرت حق خیلی صاف باید انسان فکر کند. این بحث الف لام میم.

اما ذلك الكتاب، ما در ادبیات خوانده ایم که اشاره به بعید است، فرقی هم نمی کند این بعد بعد مکانی باشد یا بعد معنوی باشد يك وقت من حرم حضرت معصومه (س) را می خواهم با اسم اشاره با دلالت بر دور نشان می دهم يك وقت می خواهم يك مسئله با عظمتی را بگویم از حالت حضور در می آورم یعنی می خواهم بگویم این از دسترس همه عقلها دور

است، خیلی از عقول دسترسی ندارند به این حقیقت به خاطر عظمت و والایی و فوق بودن و رفعت او با ذلك اشاره می کنند.

بیشتر مفسرین ذلك را چند جور گفته اند یکی همین است که حالا چه حقایق قرآن از دسترس خیلی از عقول خارج بخصوص عقول توده مردم و مستضعفین؛ و عالمان برجسته و حکیمان برجسته تا حدی میتوانند بفهمند بخاطر رفعتش می گوید ذلك یا نه ذلك اشاره به قرآن لوح محفوظ است که شب قدر نازل شد و معلوم نیست چه وقت و بعد از بعثت پیغمبر (ص) به تدریج چون شروع به نازل شدن کرده یا وقتی سوره بقره را نازل کرده هنوز خیلی از آیات مانده بود که نازل نشده بود ذلك اشاره به آن آیات است چون ما خوانده ایم که گاهی کل را به اسم جزء می شود خواند.

فخررازی در جلد دوم چهل جلدی که چاپ مصر است جلد 2 صفحه 13 يك بيان خوبی دارد که حالا بنده بیان آن را برای شما می خوانم می گوید ذلك و هذا 2 حرف اشاره هستند اصل هر دو ذا است 2 حرف است ذا و الف های روی هذا برای تنبیه است که می خواهد بگوید ای شنونده فاذا قرب شيء اشیر الیه وقتی که چیزی نزدیک آدم باشد با ذا

(1) مریم (19): 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 310

اشاره می شود با من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً «1» این که می خواهد قرض الحسنه بدهد کیست یعنی مخاطب همین مردم هستند از طرف خدا. و قد تدخل الکاف علی ذا للمخاطبة و اللام للتأكيد آن که وضع کرده برای اشاره وضع کرده، دیگر به دور و نزدیک آن کاری نداشته ولی بعداً اختص فی العرف ... «2» می گوید ذلك بر اهل لغت بُعدی در آن منظور نشده و برای اشاره است و لام آن برای تأکید و کاف آن برای خطاب، ولی وقتی به عرف آمده عرف عرب این را اشاره بر دور گرفته است اگر حرف فخر را بپذیریم ذلك در این آیه شریفه به معنی هذا است. تا برسیم به الکتاب و فرق کتاب با کلام با فرقان با قرآن.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

حرف ذلك که اشاره به بُعد دارد و در هر دو بعد مکانی و معنوی هم استعمال شده به کارگیری در آیه شریفه ذلك الكتاب در حقیقت اشاره به آن عظمت و رفعت و بزرگی کتاب خداست که فقط عقول عالیه و عقول پخته به آن عظمت و به حقایق آیات و به معانی آیات دسترسی دارند. چندجمله برگرفته شده از خود قرآن کریم عرض می‌کنم که اگر در این چندجمله که برگرفته شده از خود قرآن مجید است دقت بشود جایگاه قرآن و عظمت کتاب الهی را نشان می‌دهد که دقیقاً معلوم بشود چرا ذلك در اینجا به کار گرفته شده است؟

خبر جملات آخر این متن است. کتابی که وحی خداست و خود کتاب هم وحی بودنش را از جهات گوناگون ثابت کرده که يك جهتش مسئله تحدی است. **«على أن يأتوا بمثل هذا القرآن 3»** و کلام مستقیم و محکم پروردگار است و در نهایت فصاحت و بلاغت قرار دارد یعنی از پیچیدگی‌های انشائی و لفظی دور است. این فصاحت جملات روشن و روشن‌گر است. بلاغت هم هر چیزی در قرآن کریم حتی يك حرف، حتی يك ادات تاکید، در جای خودش به کار گرفته شده، این بلاغت است. و مشتمل بر حقایق همه کتاب‌های آسمانی است که در تفسیر حمد روایتی را از حضرت ابی عبدالله الحسین نقل کردند که این روایت را من اولین بار در جلد اول تفسیر فخر رازی دیدم بسیار روایت مهمی بود که در آن روایت حضرت ابی عبدالله الحسین به همین معنا اشاره دارند که مشتمل بر حقایق همه کتاب‌های آسمانی است. این معنا در خود آیات هم دیده می‌شود.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ 4» و محتوی مسائل و مایه‌های اصول تربیتی است و معیار و میزان تمیز حق از باطل است و تامین‌کننده

(1) بقره (2): 245.

(2) تفسیر مفاتیح الغیب: 260 / 2، سوره بقره؛ تفسیر القرآن الکریم، مصطفی خمینی (ره): 340 / 2.

(3) اسراء (17): 188.

(4) آل عمران (3): 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 311

سعادت و خیر دنیا و آخرت است. بیان کننده تاریخ صحیح و درست و روشن گذشتگان است. خبردهنده از برپا شدن قیامت، اوضاع قیامت و برنامه های قیامت است و رازگشای کتاب طبیعت است. کتاب آفاق که ما مسائلی را در قرآن کریم می بینیم که تا قبل از قرن هیجدهم یا در مدرسه ها و دانشگاه ها و علوم سخنی از آن به میان نیامده یا برعکس آنچه قرآن مجید در 1500 سال پیش فرموده حاکم بر مدرسه های علمی بوده. مثل اینکه تا قبل از گالیله فرانسوی، تمام دانشمندان یونان، اروپا، هند، اسکندریه و مراکز علمی جهان قائل به ثابت بودن زمین بودند و اینکه زمین مرکز عالم است و خورشید به دور زمین می چرخد که پدیده شب و روز به وجود می آید ولی ما در قرآن مجید آیاتی را می بینیم که کاملاً ضد آن علمی که حاکم بوده مطلب دارد. مثلاً از باب

نمونه قرآن مجید می فرماید **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً¹** کفات نام يك پرنده است. این نام عربی است که اولاً دو پر قوی دارد ثانیاً پرواز سریع دارد ثالثاً می تواند اشیاء را بدون اینکه برایش زحمتی باشد با خودش حمل بکند و ملاحظه می کنید قرآن مجید در این آیه بدون اینکه کاف تشبیه بیاورد نه. دقیقاً می گوید ما ارض را کفات قرار دادیم. پرنده سریع السیر دارنده دو بال و حمل کننده اشیاء با خودش.

حالا دقیقاً نمی دانم کفات را در علوم روز نسبت به زمین چگونه ترجمه کردند. آیا این دوبال همین جاذبه و دافعه هست؟ سرعت سیر هم که معلوم است در هر ثانیه 7 کیلومتر زمین در حرکت است و تمام موجودات خودش را با خودش در همین مداری که حرکت می کند به دور خورشید در يك سال 365 شبانه روز با خودش حمل می کند بدون اینکه سنگینی احساس بکند و برایش مشکل باشد. این البته برای نمونه بود که عرض کردم.

یا درباره خلقت که می فرماید تمام مخلوقات نر و ماده هستند. در جمادات هم همینطور مثبت و منفی اند که حتی این مسئله در کوچکترین ذره مرکبی مثل اتم هم حاکم است و در گیاهان که قبلاً اصلاً چنین نگاهی را شاید بشر فقط به حیوانات داشته و به انسان. اما این کتاب رازگشای کتاب طبیعت است و روشنگر آیات کتاب وجود انسان است که ملاحظه کردید انسان را اولاً در سه بخش آدم، بشر، انسان مورد بحث قرار داده.

هرکجا مسئله خلقت در کار است و به وجود آمدن، ازخاک، طین، حمأ مستون که اینها ادوار مسئله هست تعبیر به بشر کرده در امور معنوی تعبیر به انسان کرده، در امر خاص هم تعبیر به آدم کرده. گذشته از این سه عنوان درباره اعضاء و جوارح نگاه های خیلی فوق العاده قرآن کریم دارد بخصوص در مسئله نطفه که در این نطفه، نطفه مرد که نوشتند يك

انگشتانه معمولی خیاطی را بر نمی کند ولی در همین نطفه چند میلیارد موجود زنده شناور است که از بالای 63 عنصر همان موجود زنده ترکیب شده است که به صورت زالو است. در عربی از آن تعبیر به علق شده و مراتب بعد

(1) (مرسلات 77): 25.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 312

از علق را هم در سوره مبارکه مومنون همان آیات اول سوره ملاحظه می کنید تا جایی که می فرماید **ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** که جنبه دمیدن روح است. **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «1»** مسئله جنین شناسی در قرآن، مسئله نطفه در قرآن و مسئله شیر مادر در قرآن و مسئله نور معنوی انسان در قرآن که اگر فرصت داشته باشد کتابی بتواند بنویسد در ده جلد انسان در قرآن که فقط بعد معنوی اش را بررسی نکند با توضیحاتی که ائمه ما دارند درباره انسان و خلقت بشری اش، در دعای عرفه اعجازگونه بیان شده است، مسائل معنوی در کمیل و در ابوحمزه و در بخش عمده ای از دعای عرفه و سایر دعاها بیان شده است. روشنگر آیات کتاب وجود انسان است من ده شب در چندسال پیش در شیراز در رابطه فقط با نطفه تنها بیش از شی

یکساعت سخنرانی داشتم خود نطفه، خلقت نطفه، قرار مکین در رابطه با نطفه، البته به خلقت انسان کاری نداشتم فقط درباره نطفه بحث کردم که در چند جای قرآن آمده. الفاظی که به کار گرفته شده، نشانگر خیلی از حقایق است فقط درباره نطفه. و شما باید عنایت بکنید کل این تمدنی که از زمان پیدایشش تا الان ملاحظه می کنید خداوند بالقوه در نطفه قرار داده است که بعدا انسان وقتی که بزرگ می شود و نطفه تبدیل به این موجود می شود فعالیت عقلی پیدا می کند تمام این تمدنی که به صورت قوه و استعداد و یک نقش علمی در آن نطفه ریخته شده به وجود می آید. یعنی نطفه در قرآن یکی از نشانه های عظمت پروردگار عالم است برخلاف مردمی که توجه به خدا و حقایق ندارند و نطفه را به صورت یک چیز نجس نگاه می کنند و رد می شوند. ولی اگر همین نطفه در قرآن در آیاتی که به کار گرفته شده با الفاظ، با جملات و با لغات بررسی بشود آن وقت آدم می بیند. چه عالم عظیمی است و قرآن مجید راهنمای به سوی معارف حقه هست. شما ببینید از زمان نزول قرآن تا الان در بین مسلمانان اولاً چند رشته علم پدید آمده همه از برکت قرآن بوده. ثانیاً چه تعداد کتاب در رشته های گوناگون نوشته شده، اینها البته احصاء نشده، خیلی هم اعجاب انگیز است. حالا من

کاری به حق و باطل مسئله ندارم. فقط به عنوان نمونه عرض می‌کنم این کتاب مثنوی جلال الدین که يك بخش عمده اش تکیه بر آیات قرآن و روایات دارد و پدید آورده يك مسلمان است.

یکی از دوستانم می‌گفت من در کتاب خانه واتیکان چند روزی که در واتیکان بودم. البته او يك استاد بسیار بزرگی است نسبت به چند زبان و دنیای بیرون می‌شناسند او را. البته اینجا چهره معروفی ندارد و من هم خیلی وقت است که ندیدم او را. مثلاً يك نامه قدردانی بسیار مهم از نهر و نخست وزیر گذشته انگلستان برایش آمده بود خیلی تعریف کرده بود از ایشان. يك نامه از ملکه انگلستان برایش آمده بود و تعریف علمی کرده بود. ایشان می‌گفت من در کتابخانه واتیکان سه هزار جلد کتاب بی تکرار درباره جلال الدین و آثارش دیدم. حالا این کتابی که

(1) مؤمنون (23): 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 313

گوشه ایش بر قرآن و روایات تکیه دارد و با کتاب های تفسیر، کتاب های اصول، کتاب های فقه، کتاب های حکمت و فلسفه اسلامی، بخشی از کتاب های تاریخ، همه اینها بعد از قرآن مجید به وجود آمده، از آن زمان تا به حال کنار این کتاب چقدر کتاب نوشته شده و چقدر دانشمند به وجود آمده این کار قرآن است. راهنمای به سوی معارف حقه. چنین کتابی با چنین جایگاهی البته که باید **ذَلِكَ*** برایش به کار گرفته بشود که اشاره به عظمت و جلالت و رفعت و بزرگی این کتاب دارد.

اما **الْكِتَابُ***. يك الكتاب داریم که يك سلسله مسائل در این کتاب دیده می‌شود. يك کلام داریم که سخن با زبان است. يك قرآن داریم که به معنای قرائت مقام بالا بر عبدش است، يك فرقان داریم که محتویات بخش عمده ای از قرآن برای تشخیص حق از باطل است. حالا چرا اینجا پروردگار عالم **ذلِكَ** الکلام نفرموده، **ذلِكَ** القرآن نفرموده، **ذلِكَ** الفرقان نفرموده، **ذلِكَ** الكتاب گفته.

اینجا الكتاب با توجه به شخص خودش استعمال شده است. نه با توجه به مخاطب. کلام به معنای بیان مافی الضمیر است. يك چیزهایی در باطن انسان است، خواسته هایی دارد، مسائلی دارد، برنامه هایی دارد، این را با زبانش باید بیان بکند. چرا نگفت کلام که کلام اختصاص به کل انسان ها دارد که می‌توانند حرف بزنند و می‌توانند ما فی الضمیر خودشان

را بیان بکنند. می دانید که احتمال صدق و کذب هم در کلام هست احتمال تغییر در کلام هست نفمود کلام، چون کلمه جامع و مانعی نبوده. قرآن هم جهت تفهم و ضبط دارد از طرف عبد، یعنی این ما هستیم که باید به این کتاب عمل بکنیم. این کتاب را بفهمیم. این کتاب را پیشوای خودمان قرار بدهیم و با این کتاب واقعیات در وجودمان یقینی بشود. ضبط بشود.

در سوره فرقان آیه سی و دو همین معنا را می خوانیم. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً يَكِ اِيرَادِي** که می گرفتند اینکه چرا این کتاب یکپارچه نازل نشده بر این کسی که می گوید من پیامبرم. البته قرآن باید تدریجی نازل می شد یعنی گاهی حوادثی جریاناتی باید پیش می آمد تا آیه ای برای راه گشایی آن نازل می شد یا سولاتی برای مردم پیش می آمد باید مطرح می کردند و قرآن جواب می داد. **كَذَلِكَ** به تدریج بر می گردد. یعنی من خرده خرده قرآن را نازل می کنم. **كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ** که قلبت استقرار پیدا بکند به تدریج **وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا** «1» ما می توانیم يك مرتبه نازلش بکنیم ولی با مهلت و با آرامی برای تو می خوانیم، زمان به زمان، ماه به ماه، هفته به هفته. اما فرقان فقط جدا سازی باطل از حق است. کل آن متنی که خواندم در فرقان لحاظ نمی شود.

اما الکتاب. این معنی مصدري دارد. به معنی ثبت و ضبط از طرف پروردگار است یعنی اینی که من برایت فرستادم دائمیست می کنم، جاویدانش می کنم. حفظ می کنم و پابرجایش می کنم. و آن معانی هم

(1) فرقان (25): 32.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 314

در همین کلمه کتاب کاملاً لحاظ می شود. این **ذَلِكَ الْكِتَابُ**. من دو تا روایت از وجود مبارك رسول خدا درباره قرآن برای شما می خوانم که بسیار این دو روایت مهم است و يك روایت هم از امیرالمومنین که فخر رازی نقل کرده است من از طریق کاشف نهج البلاغه تمام لغاتش را بررسی کردم، دیدم در نهج البلاغه نیست. با اینکه در زمان فخر رازی نهج البلاغه هم در دسترس بوده. ولی فخر رازی يك سنی بسیار متعصب این روایت را نقل می کند که خیلی روایت والایی است.

حالا از رسول خدا در کتاب شریف کافی عربی، جلد دوم، صفحه 429. من فقط می‌خواهم ذلك را با این سه روایت باز معنی بکنم. جایگاه قرآن، عظمت قرآن که باعث شده با اینکه در دسترس همه مان است به جای هذا، ذلك استعمال بشود. **القرآن هدی من الضلال** قرآن هدایت کننده مردم است از ضلالت به صراط مستقیم. **وتبیان من العمی** این

بیماری نفسی بسیار خطرناک که خود رسول خدا دارند **شر العمی عمی القلب** بدترین کوری، کوردلی است که قلب آدم بسته باشد. معجزه را ببیند و قبول نکند. سخنان عالمانه را بشنود و قبول نکند. حکمت را ببیند و قبول نکند. روش مناسب و هماهنگ و متعادل را ببیند و قبول نکند. معلوم است که دیگر دل از بین رفته به قول امیرالمومنین **فالمصوره صورہ انسان والقلب قلب حیوان «1» و استقاله من العثره** چه تعریف های زیبایی دارد پیامبر از قرآن دارد. قرآن مایه جدایی و قطع شدن از لغزش هاست. در اخلاق، در کسب، در زن و بچه داری، در معاشرت، در امور اجتماعی یعنی اگر کسی با قرآن کریم زندگی بکند از لغزش، بریده زندگی می‌کند از اشتباه، بریده زندگی می‌کند.

من بچه بودم یادم است حالا با پدرم که گاهی مرا می‌برد در مغازه اش در بازار تهران افراد را می‌دیدم در همان بازار تهران يك وقت در يك مسئله خرید و فروش گیر می‌کردند که شرعی است یا نه. درست است یا نه. نمی‌کردند آن کار را و عمل نمی‌کردند. آن وقت تلفن هم نبود. می‌گفتند صبر می‌کنیم ظهر می‌رویم حالا یا مسجد سیدعزیزالله یا مسجد ملک یا مسجد امام زاده زید که هر کدام عالمان وارسته ای امام جماعتش بودند. مثلاً مسجد بازار سید عزیزالله آیت الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری امام جماعتش بود که همان وقت هم شبهه اعلیمیت در ایشان بود. می‌آمدند می‌پرسیدند. یعنی جزئی ترین زندگی شان را آن زمان مردم متدین با قرآن، با فقه اهل بیت هماهنگ می‌کردند، وقتی راه را به ایشان نشان می‌دادند این جور از لغزش و خطا بریده زندگی می‌کردند. بریده معامله می‌کردند، بریده معاشرت می‌کردند.

ونور من الظلمه قرآن روشنایی در برابر تاریکی است. تاریکی جهل، تاریکی ظلم، تاریکی فساد، تاریکی فسق، آنها همه ظلمات است. قرآن مجید نور است. یعنی کسی که با این مشعل زندگی بکند اسیر تاریکی ها نمی‌شود. دچار تاریکی ها نمی‌شود. **وضیاء من الاجداث** کلمه ضیاء

(1) نهج البلاغه: خطبه 87.

را خدا برای آفتاب و خورشید در قرآن استعمال کرده است اگر یادتان باشد. اغلب در قرآن مجید شمس و ضیاء با همدیگر آمده است. ضیاء یعنی پرتوافکنی. نوری که می‌تابد به جایی که باید بتابد. اجدات باید جمع جدت به معنی قبرها باشد و نهایتا به معنی برزخ مردم باشد. قرآن پرتوافکن به برزخ های مردم است. پرتو پرفروغی برای بعد از مرگ مردم است. **وعصمه من الهلكه** نگاهدارنده از افتادن در موارد هلاکت است. **ورشد من الغوايه** مایه هوشیاری در برابر سرگردانی هاست. اینهایی که نمی دانند چکار بکنند. اینهایی که می گویند ما متحیریم. اینهایی که می گویند ما را به تحیر کشیدند. اگر اهل قرآن باشند، نه، گرفتار تحیر، گرفتار اضطراب فکری و گرفتار سرگردانی در هیچ کاری و در هیچ جریانی نمی شوند.

وبیان من الفتن قرآن مجید فتنه‌ها را خیلی روشن توضیح می‌دهد در آیاتش. چه در آیات مربوط به انبیاء، فتنه گوساله پرستی که حالا جایش بگذارید دلارپرستی. چون بت‌ها زمان به زمان عوض می‌شوند. فتنه مال پرستی، فتنه هواپرستی، فتنه زن پرستی، فتنه شهوت پرستی، فتنه صندلی پرستی، قرآن مجید همه اینها را بیان می‌کند و خیال آدم را راحت می‌کند که اگر دلش بخواهد در فتنه نیفتد و دچار فتنه نشود. **وبلاغ من الدنيا الى الاخره** هیچ قدرتی در این عالم انسان را سالم از دنیا به آخرت نمی‌رساند الا قرآن. رساننده از دنیا به آخرت است در کمال سلامتی و صحت.

شما ببینید اصحاب کهف فقط و فقط به نیت پروردگار حرکت می‌کنند. خدا آنها را به کجا می‌رساند و قوم یونس بعد از آن همه فسق و فجور به نیت خدا حرکت می‌کنند خدا آنها را به کجا می‌رساند. اگر انسان با قدرت قرآن با توان قرآن با معارف قرآن هماهنگ بشود قرآن آدم را و می‌برد تحویل پیامبر و خدا می‌دهد در کنار حوض کوثر.

ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی و انهما لن یفتقا حتی یردا علی الحوض «1»

اهل بیت و قرآن هر مطیع خودشان را، هر منقاد خودشان را، هر مقلد خودشان را، هر اقتداکننده به خودشان را در کنار کوثر تحویل پیامبر می‌دهند.

وفیه کمال دینکم. الیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ «2» کمال دین شما در قرآن است یعنی اگر قرآن را کنار بگذارید دین کاملی دست شما را نمی‌گیرد. **وما عدل احد عن القرآن الا الی النار «3»** هیچ کسی در این دنیا رو از قرآن برنگرداند. یعنی ترک نکرد قرآن را و عمل به قرآن را کنار نگذاشت مگر اینکه این رو برگردانی از قرآن، رویش را کرد به طرف دوزخ. علت اینکه روی انسان به جانب دوزخ می‌شود روگردانی از قرآن کریم است. این همه کاری که از دست قرآن بر می‌آید و در روایت پیامبر

((1)) بحار الانوار: 226 / 2، باب 29، حدیث 3.

((2)) مائده (5): 3.

((3)) الکافی: 600 / 2، حدیث 8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 316

اکرم مطرح است، نشان دهنده عظمت و جایگاه این کتاب هم در پیشگاه خدا و هم در زندگی ماست.

اما روایت دوم. کافی جلد دوم، صفحه 438. خیلی این روایت سنگین است، مهم است، بار بالایی دارد. در عین اینکه خیلی کوتاه و مختصر است. ولی روایت ترس آوری است انصافاً برای کسی که اهل ترس باشد. گفتار پیامبر است. **انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیامه** اولین وارد شونده بر وجود مقدسی که شکست ناپذیر است و بر وجود مقدسی که شکستگی‌ها را جبران می‌کند در روز قیامت من هستم. اولین وارد بر خدا. **و کتابه و اهل بیته** و قرآن مجید و اهل بیت. ما سه تا اولین وارد بر پروردگار هستیم. یعنی احتمالاً روایت بگوید اولین کسی که زنده می‌کند او را خدا به حیات اخروی پیامبر اکرم است، می‌آید در پیشگاه خدا قرار می‌گیرد و قرآن و اهل بیت با همدیگر. هر سه با هم. چون **ثمّ** ندارد. **ثمّ** امتی بعد از من

و قرآن و اهل بیت، امت من وارد بر قیامت می‌شوند. بعد از ورود همه. یعنی اول تا به آخر امت، بار روایت و سنگینی اش اینجاست و ترس آوری اش اینجاست.

ثمّ قبل از اینکه بهشت و دوزخ و دادگاه‌ها مطرح بشود. ثمّ، تراخی است. یعنی بعد از آن سه تا که وارد بر خدا شدند امت **ثمّ اسألهم مافعلتم بکتاب الله و بأهل بیته «1»** آنها را مورد سوال قرار می‌دهم. عظمت قرآن و اهل بیت در اینجاست که اگر مردم پاسخ صحیحی برای پیامبر و قانع‌کننده‌ای داشته باشند که بگویند این پرونده ما. ما اهل قرآن بودیم و اقتداکننده به اهل بیت تو و حداقل در تمام عمرمان آلوده به کبائر نبودیم و اصرار به صغائر نداشتیم، عقایدمان هم مطابق با قرآن بود نسبت به خدا و تو و اهل بیت، و نشان هم دارد پرونده ما از اینکه ما شیعه درست و حسابی بودیم، آدم اهل نجات است. اما اگر پاسخی نداشته باشد یعنی نتواند به پیامبر اکرم بقبولاند که من اهل قرآن و اهل بیت بودم. قطعاً نجات ندارد.

اما روایتی که فخر نقل می کند خیلی روایت فوق العاده ای است. **علیکم بکتاب الله** این سفارش است. یعنی اوصیکم. **علیکم** بر شما باد، یعنی شما را سفارش می کنم این يك مسئله ای است که قطعی است نسبت به شما. **علیکم بکتاب الله** **فیه نبأ ما قبلکم** شما هر چه خبر درست از گذشته، چه گذشته خود خلقت و چه گذشته انسان بخواهید در قرآن است. **وخبیر مابعدکم** هرچه خبر نسبت به آینده می خواهید چه از انسان که نهایتا به کجا می رسد چه از اوضاع جهان در قرآن است. **وحکم مابینکم** برای قضاوت بهترین قانون قرآن مجید است. **هو الفصل لیس بالهزل** کتاب جداکننده گمراهی از هدایت، حق از باطل است. هزل نیست یعنی چیز بی مایه ای نیست این کتاب. مواظب باشید. **من ترکه من جبار قصمه الله** کسی که از روی تکبر سراغ قرآن نیاید خدا خردش می کند. یعنی این قدر قرآن در پیشگاه خدا ارج و قرب دارد که متکبر در قرآن خرد

(1) ((الکافی: 2/ 600، حدیث 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 317

شدنی است. **ومن اتبع الهدی فی غیره اضله الله** کسی برای راه درست سراغ غیر از قرآن برود خدا توی سرش می زند و به گمراهی می افتد به جرمه این جرم بزرگی که هدایت را از غیر قرآن خواسته است. **وهو حبل الله المتین** این ریسمان محکم پروردگار است بین خودش و بندگان. **و الذکر الحکیم** پند و موعظه استوار است. **و الصراط المستقیم*** این همه صراط مستقیمی که در زبانها جاری است معانیش کل قرآن مجید است. **هو الذی لاتزیغ به الالهواء** خواسته های بی مورد با این قرآن نمی تواند قاطی بشود یعنی از تحریف در امان است. **ولا تشبع منه العلماء** دانشمندان سیر نمی شوند دائم حرف جدید از قرآن کشف می شود. **ولا یخلق علی کثره الرد** این همه دانشها و رد و ایرادها، قرآن مجید را کهنه نمی کند. **ولا تنقضی عجائبه** شگفتیهایش پایان پذیر نیست. **من قال به صدق** کسی که گفتارش با قرآن است راست

می گوید **ومن حکم به عدل** با قرآن هر کس قضاوت بکند راه عدالت را پیموده. **ومن خاصم به فلج** هر کس با قرآن احتجاج بکند یعنی بتواند طرفش را با قرآن زمین گیر بکند پیروز شده. **ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم «1»** هر کسی مردم را به قرآن دعوت بکند به صراط مستقیم مردم را هدایت کرده است. حدیث در جلد دوم تفسیر فخر رازی، چاپ چهل جلدی، صفحه چهارم است.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

اولا به کارگیری کلمات در قرآن کریم گذشته از فصاحت و بلاغت بسیار جنبه معجزه آمیز دارد و یکی از دلائل الهی بودن و وحی بودن کتاب خداست و این معنا را متخصصین فن خیلی بهتر می توانند دریافت کنند با قراردادن دادن يك کلمه جانشین که حالا یا قریب المعنی به این کلمه باشد یا اگر قائل به مترادف بودن در عربی باشیم که مشکل است کلمه مترادف جایگزین گذاشته باشیم. یا معنی را به هم می زند یا محدود می کند یا غیر از آنچه مقصود گوینده هست را نشان می دهد و به ناچار باید بر همان کلمه استعمال شده تکیه کرد.

یکی از موارد همین آیه **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ «2»** است. لاریب، نه لاشك. البته کلمه شك در بعضی از آیات قرآن کریم آمده و موردش هم مورد شك بوده که به معنای تردید در طرفین مطلب است. همان شکی که ما در کتاب شریف رسائل و کتاب های دیگر خواندیم که بحث مفصلی هم در علم اصول در این زمینه شده و ملاحظه هم کردید، کلمه ریب را در آن مباحث به کار نبردند. چون جای به کار بردن هم نداشته ولی کلمه شك به جا استعمال شده است.

(1) التفسیر الکبیر: 4/2، سوره بقره.

(2) بقره (2): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 318

اول يك نکته خیلی مهم را لازم است توجه بکنیم که پروردگار عالم لا نفی جنس را در کلمه ریب استعمال کردند و ریب هم مصدر است، معنیش هم این است هیچ تردیدی، شکی، توهمی، تخیلی، تصور نابجایی در اینجا وجود ندارد.

البته حالا در توضیح کلمه ریب به این کلمات هم می رسیم که توهم و تخیل و تصور که در شك است و به وجودآورنده شك است در این کلمه از نظر معنا لحاظ شده است. اما اینکه پروردگار عالم می فرماید **لَا رَيْبَ فِيهِ*** ولی ما می بینیم دریاوار نسبت به قرآن مجید ریب وجود دارد. تردید وجود دارد. مثلا در سوره مبارکه بقره خود پروردگار می فرماید **إِنْ كُنْتُمْ**

فِي رَبِّ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا «1» کنتم یعنی شما یقیناً در تردید هستید که این کتاب بالاخره وحی است یا دست پخت انسان است. اهل یقین و اهل باور که مقابل با کلمه رب است نیستید. بالاخره قلب شما دچار تردید است دچار رب است و این رب تان هم متوجه قرآن کریم است. بالاخره این نیست و هست را چطوری باید با همدیگر علاج بکنیم. از يك طرف در سوره بقره قطعی می‌گوید شما در تردید هستید و در آیه شریفه هم با لا نفی جنس و آوردن کلمه مصدر به تمام وجوه رب را از قرآن کریم نفی می‌کند. بالاخره رب هست یا رب نیست؟ کدامش است؟

ما با يك ضمیری که در فیه قرار دارد این مسئله را علاج می‌کنیم. بله در مردم تردید و شك، نسبت به موضوعات و نسبت به

حقایق، نسبت به خلقت، نسبت به خودشان، نسبت به اعمالشان تردید هست ولی در این کتاب ابداء تردیدی وجود ندارد. کتاب وحی است و حق است. می‌خواهند تمام مردم عالم نسبت به این کتاب اهل تردید باشند، می‌خواهند نباشند. آفتاب وسط ظهر می‌تابد شعاعش هم پهن است و مردم هم دارند از گرمایش بهره می‌برند نیم کره هم روشن است. حالا کل مردم نیم کره در يك صف قرار بگیرند و بگویند خورشید نیست، حرارت نیست، تابش نیست، و بگویند. هیچ ربطی به حق بودن خورشید و ظهور خورشید و آشکار بودن خورشید ندارد. خورشید طالع است دارد شعاع می‌دهد، دارد حرارت می‌دهد، حالا يك کسی هم بیاید بایستد و یا میلیون‌ها نفر بایستند و بگویند نه الان خورشید وجود ندارد. حق شکی در آن نیست. در هر شانی که می‌خواهد باشد. می‌خواهد قرآن باشد، می‌خواهد خدا باشد، می‌خواهد قیامت باشد حالا تمام مردم عالم هم در تردید باشند حق حق بودنش سر جایش است. خدا خدا بودنش سر جایش است. برپا شدن قیامت سر جایش است. وحی بودن قرآن سر جایش است. این نکته را باید توجه داشت که رب واقعا مربوط به انسان است و دری، به روی حقایق عالم برای رب باز نیست. رب فقط در قلب جنس دوپا می‌آید و او را به خسارت می‌نشانند اگر علاج نکند. اینکه می‌گوید لا رَبِّ فِيهِ* یعنی اینجا جای تردید نیست. جای شك نیست. در این کتاب هیچ تردیدی در هیچ چیزش وجود ندارد اگر تردیدی هست مال قلوب بیمار است. اگر تردیدی هست مال جاهلان است. اگر تردیدی هست مال غافلان است. اگر

(1) بقره (2): 23.

تردیدی هست مال منکران هست. این يك بحث. بنابراین ضمیر به خود کتاب بر می گردد و ریب هم از بیماری های قلبی مردم است.

اما بین ریب و شك كه هر دویش هم در قرآن مجید استعمال شده **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ** «1» شك یعنی در بود و نبود و هر ریبی شك در آن هست اما هر شكی ریب در آن نیست. چون شك بعد از خیال و توهم باطل و تصور بی پایه است كه برای انسان تولید می شود ولی ریب اینطوری نیست در ریب آدم گرفتار توهم می شود ممكن است عمری هم دچارش باشد گرفتار تخیل می شود، ممكن است عمری هم با آن باشد و گرفتار تصورات ناجا بشود عمری هم با آن باشد. توهم و تخیل و تصور هم نسبت به امور محسوس اتفاق می افتد و هم نسبت به امور معقول. يك تاریکی است كه در باطن انسان خودنمایی می كند و نسبت به آن امر خارجی كه آدم دچار توهم شده حقیقت ندارد و هیچ ریبی در این عالم نزد عقلا و اندیشمندان و خردمندان قابل اعتماد نیست و در هیچ موردی هم نمی توان به آن استناد كرد. توهم من این است كه این متن، این مطلب، خیال من، گمان من، این است كه این مطلب این است. تصور می كنم این درست نباشد یا درست باشد، نه دلیلی است و نه برهان است. نه عقلی است و نه علمی است. و قابل استناد و اعتماد نیست. و این توهم و تخیل شدیداً مقابل یقین و تصدیق و تحقیق است كه دارای مقدمات عقلی است. دارای مقدمات علمی است. دارای مقدمات برهانی و استدلال

است و برای انبیاء و ائمه طاهرين (ع) دارای مقدمات كشف و شهود است و این را باید توجه داشت همین طور كه در جملات قبل عرض كردم ریب و خیال باقی راهی به ذات حق و صفاتش و اعمالش و راهی به خلقتش و به تكوینش و به هر چه از جانب اوست مثل وحی و الهام و نبوت و احكام ندارد كه همه آنها مصداق حقد و درب حق به روی ریب و شك بسته است.

اینكه با لانی جنس هم نفی می كند روشن است دیگر. چون كلام خداست. در خدا ریبی وارد نمی شود در كلامش هم وارد نمی شود. در صفاتش هم وارد نمی شود. پس كاملاً روشن شد كه لاریب چیست. در سوره مباركه سجده آیه دوم، **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** «2» كه لاریب فیه را می شود حال گرفت برای كتاب. تنزیل كه مصدر است. نازل شدن كتاب در حالیکه ریبی در آن راه ندارد **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است. چطور در خود حضرت حق ریب راه ندارد. آنجا ریب نیست، ممكن است در قلب بیمار من نسبت به خدا یا نسبت به قرآن ریب باشد ولی در آنجا ریبی وجود ندارد.

عرض كردم ریب در افعال و اعمال و افكار و عقاید انسان راه دارد ولی در حقایق راه ندارد. يك چند جمله بسیار زیبا و پرمعنا هم در مسئله ریب برای شما بخوانم. خیلی مفید است. **ولا يخفى** این در نوشته های مرحوم حاج شیخ حسن مصطفوی است كه آدم كم نظیری بود. من بالای 20 سال با او ارتباط داشتم بعضی از كتاب

(1) ابراهیم (14): 10.

(2) سجده (32): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 320

هائش هم جدید مصر رفته، واقعا دانشمندان مصری را شگفت زده کرده که در شیعه چه خردمندان و عالمان و اندیشمندانی وجود دارد که یکی از نوشته هائش البته 40 (ع) 50 تا نوشته دارد و همه اش را هم به من دادند. خدا رحمتشان کند. خیلی انسان والایی بود. آنهایی که با او مربوط بودند 40 (ع) 50 سال، حالا من که 20 سال با او مربوط بودم. اولاً يك گناه صغیره کسی از او ندید. ثانیاً گرفتار چند تا بلای سنگین شد که مواجهه اش با این بلاهای سنگین همان مواجهه انبیاء خدا و ائمه طاهرین (ع) بود يك آدم خودساخته عجیبی، این را ایشان نقل می کنند. **ولا یخفی ان الريب والارتیاب** ارتیاب از باب افتعال است که اختیار توهم است. یعنی خودم يك کاری می کنم که دچار توهم بشوم. مقدماتی را فراهم می کنم یا گوشم را وقف همه می کنم. چشمم را وقف همه می کنم. قلبم و مغزم را وقف همه می کنم تا هر کسی از هر راهی رسید هرچه می خواهد در گوشم و در قلبم و در مغزم بریزد و نهایتاً مرا گرفتار توهمات و خیالات و تصورات باطل نسبت به خودم و نسبت به کار خودم و نسبت به دیگران بکند. از باب افتعال است که پروردگار عالم از اهل ایمان واقعی این گرفتاری و اسارت را رد می کند.

سوره حجرات آیه 15، چه آیه فوق العاده ای است. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** بعد از کامل کردن ایمان به خدا و به رسول خدا وارد انتخاب توهم نمی شوند. یعنی گوششان برای همه نیست.

چشمشان برای همه نیست. قلبشان برای همه نیست. حالا بخواهیم وارد این مسئله بشویم که حالا گوششان برای کیست. در خطبه متقین است. **وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم** «1» گوش دروازه ورود اباطیل دیگران نیست بعد از ایمان و چشمشان هم همینطور. مغز و قلبشان هم همینطور. امام صادق ظاهراً در ذیل آیه **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** «2» می فرماید یعنی الی مطعمه ببیند چه کسی خوراك عقلی به او می دهد. اینها را باید دقت کرد. اگر نسل ما را در مدرسه و دانشگاه و دبیرستان با دقت بار بیاورند با فهم و شعور پخته بار بیاورند و به آنها بگویند گوش به کلام هر کسی تا شناخته شده و تایید شده نباشد ندهیم.

ولا يخفى ان الريب والارتياب دقت فرمودید کلمه ارتياب که گوش مال هر کسی نیست. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ «3» قلب مال هر کسی نیست که ببردش و بعد از مدتی قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً «4» برگردانند. يا قَوْلٍ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وای بر سنگدلان در برابر ذکر الله که اینجا ذکر الله قرآن و اسلام

(1) نهج البلاغه: خطبه 193 (خطبه همام).

(2) عبس (80): 24.

(3) زمر (39): 18.

(4) بقره (2): 74.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 321

است به دلیل اول آیه. أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ «1» یعنی همین اسلام خدا که شرح صدر داران قبولش می کنند و این اسلام نور من ربه از جانب مری و پروردگار و مالکشان است.

و لا يخفى ان الريب و الارتياب «2» خودمان هم ممکن است گرفتار ریب و ارتياب بشویم ولی خیلی زود باید در مقام علاجش برپاییم. در همین هفته دوبار از ژاپن يك جوانی به من تلفن زد که دو جلد کتاب از آمریکا برای من فرستادند که من نویسنده اش را شناختم. یکی از تاریک دلان زمان شاه بود و نان خور شاه و خانواده شاه و قلم زن برای آنها بود. که بعضی از مطالبش را برای من نقل کرد و من به او گفتم این مطالب مال خود نویسنده نیست، مال مستر براون انگلیسی است که به عنوان فیلسوف صهیونیست های آن روزگار جا انداختند او را و يك مدتی آمد ایران و چند تا از دانشمندان خودباخته ایران به شدت مریدش بودند و از طرف وزارت استعمار انگلیس هم به اصطلاح ماموریت داشت که هر چه عالم وارسته اثرگذار در عالم تشیع بوده بکوبد و برود.

از جمله اولین کسی است که بدترین و زشت ترین حملات را به وجود مقدس مرحوم علامه مجلسی این قرآن شناس و روایت شناس کرده، چرا که 400 سال برایش گفته بودند مردم ایران، فارسی زبانان افغانستان و هند، تشیع شان را از مجلسی گرفتند. چون اولین عالم زمان شناسی بود که اصیل ترین مسائل الهی را از عربی به

فارسی برگرداند و توانست فرهنگ اهل بیت را در تمام خانه‌ها ببرد، از ایران گرفته تا هند و آن وقت که پاکستان وجود نداشت افغانستان هم وجود نداشت تا ماوراء النهر و تا قلب شوروی، فارسی زبان هم در این جغرافیای وسیع کم نبود و مردم عادت کرده بودند شبهای جمعه، بزرگ خانواده همه را جمع می کرد بخصوص ایام زمستان زیر کرسی پنج صفحه برایشان عین الحیاه می خواند که ترجمه و تفسیر فرمایش های حکیمانه پیامبر اسلام به ابوذر غفاری است. حدود 600 (ع) 700 صفحه قدم چاپ شده. یا جلاء العیون مصائب اهل بیت یا حیاه القلوب زندگی چهارده معصوم یا ترجمه توحید مفضل برای اعتقاد به قدرت و صفات و ذات پروردگار عالم یا کتاب های دیگرشان همین حلیه المتقین که این قدر مورد حمله روشنفکران قرار گرفته، بعضی از مطالبش، ولی آدم وقتی این کتاب 25 جلدی اولین دانشگاه و آخرین پیامبر دکتر پاك نژاد را که درس خوانده امروزی بوده می خواند، می بیند همین ریزه کاری های حلیه المتقین را که مسخره می کردند ایشان از نظر علمی مورد بررسی قرار داده. چه مسائل ارزشمندی در این کتاب است.

حالا یکی اش که جلوی چشم خود من اتفاق افتاد که خیلی عجیب بود يك نفر می گفت مرحوم مجلسی این مطالب چیست که نوشته که اگر می خواهید کفش هایتان را پایتان بکنید يك بار با دست بردارید و بتکانید و بعد پایتان بکنید. گفتیم: نفهمیدم،

(1) زمر (39): 22.

(2) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 4 / 292.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 322

دلیل نمی شود، که بگوییم مجلسی این مطالب چیست که نوشته. گفت این عقلی است دیگر کفش هایت را بردار بتکان و بعد پپوشان، حالا این چه حرف بی ربطی است که از قول امام و پیامبر نقل کرده. اتفاقا همان روز کفشش را آمد

پوشید يك مرتبه يك ناله سنگینی زد، هوا هم سرد بود پایش را از كفش كشید بیرون، كفش را تكان داد يك زنبور زرد بزرگ در ته كفش بود او را گزید یعنی فضولی موقوف.

این مستر براون اصلاً وظیفه کوبیدن علمایی را داشت که تاثیر در رویکرد مردم به فرهنگ اهل بیت داشتند. من به این آقا که در ژاپن بود گفتم این حرفها جدید نیست و این مال براون انگلیسی است. گفت: بله چون در يك صفحه اش هم اسم براون را برده. گفتم نه بیشتر صفحاتش را نگاه بکن اسم براون را برده و همان حرفهای براون را این و قبلاً مرحوم شریعتی تکرار کردند، گوش ما گوش آزادی نیست که به هر دهانی بدهیم و قلب ما ظرف آزادی نیست که جلوی هر کسی بگیریم و مغز ما هم معده آزادی نیست که در مقابل غذای هر بی سوادى قرار بدهیم که ما را بکشاند به ریب و ارتیاب نسبت به حقایق عالم.

ولا یخفی ان الریب والارتیاب اکبر مانع واشدّ حاجب بین الانسان و السیر الی کماله و سعاده بله. ریب و ارتیاب بزرگترین مانع و سخت ترین پرده و سد بین انسان و حرکت او به سوی کمال و سعادتش است **فیلزم له الجدّ والاجتهاد «1»** واقعا بر انسان کوشش و زحمت واجب است در تحصیل علم و یقین و رفع توهم و شک که

اگر این بیماری برای آدم بماند خیلی خطرناست و بالاترین خطرش این است که سعادت ابدی انسان و ساختمانش را تخریب می کند.

يك چند تا جمله هم باز برای لاریب برای شما عرض بکنم. این هم خیلی مهم است. کتابی که در مطالبش اِهام است یعنی قابل درك برای مردم نیست. تعقید دارد، تناقض دارد، از استحکام لفظی و معنوی برخوردار نباشد، نشانی از برهان و استدلال نداشته باشد، در هر تردیدی به رویش باز است که آدم شك بکند در حق بودن و باطل بودنش. شك بکند در نگاه داشتن و دور انداختنش. شك بکند در خواندن و نخواندنش. اما قرآن مجید که از اول تا به آخرش استحکام است. برهان است. دلیل است علم است. روشن است این لاریب فیه باید باشد. **وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ «2»** تمام این آیات روشن است. آیه 99 سوره مبارکه بقره. **يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** قرآن محکم و استوار و بی تناقض است. نساء، 82. این هم از آیات زیبای قرآن است که برای تو دهانی زدن به خیلیها بهترین آیه است. **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** اگر این قرآن از غیر خدا نازل شده بود نه اختلاف کم، بلکه اختلاف و تضاد فراوانی در مطالبش می دیدید. نساء آیه 174. **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ** همه قرآن را برهان گفته. همه قرآن دلیل است. همه قرآن برهان است. آنی که شك دارد و تردید دارد

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 292 / 4.

(2) بقره (2): 99.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 323

باید بداند این شك يك بیماری است. تردید يك بیماری است. اگر دلت قرآن را با انصاف قرآن نگاه بکند قطعاً علاج می‌شود.

من چند آیه هم در رابطه با مهمترین مسائل خلقت یادداشت کردم می‌خوانم. آیه 11 سوره فصلت. شما را به خدا ببینید این آیه زمانی آمده که در عرب نهج البلاغه و کتب تاریخ، علم نبوده، مدرسه نبوده، کتاب نبوده، خط نویس نبوده و به بی سوادی افتخار می‌کردند. یعنی علم را ارزش نمی‌دانستند. **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا «1»** اینجا استوی به معنای اراده و آهنگ است. چون با الی هم آمده است. سپس خداوند اراده کرد و آهنگ خلقت آسمانها و زمین را کرد در حالیکه قبل از این مجموعه جز يك گاز متراکم درهم پیچیده ای که در علم امروز می‌گویند گاز سدیم چیزی وجود نداشته است. در شش دوره که با این گاز به تدریج کار شده. هفت آسمان و زمین به وجود آمد. این حرف مال چه وقت است؟ در روزگاری که علم نبود. مدرسه نبود. قلم نبود. کتاب نبود. بیاید مایه آفرینش را بگوید که کل به صورت يك دخان یعنی يك گاز بوده و این گاز در هم پیچیده، دوره‌هایی را بر آنها گذراند تا این هفت آسمان به وجود آمد.

اینجا من يك روایتی هم از امام باقر بگویم که از معجزات روایاتمان است. بین دانشمندان قبلاً هیچ اختلافی نبود که زمین يك قطعه جدا شده ای از خورشید است که بعد سرد شده است و به این صورت بعد از میلیاردها سال درآمده و مخالف با این نظریه

خیلی قبلاً زیاد نبوده ولی وجود مبارك حضرت باقر علیه السلام در بحار، جلد سماء و عالم، در باب خلقت نگاه بکنید اصلاً جدا شدن زمین را از خورشید قبول ندارد. امام باقر می‌فرماید از همان مایع اولیه، آسمانها را آفرید و زمین را. این آیه هم بهترین دلیل است. **وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ** به این آسمان **وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا** یعنی تکه جدا شده از خورشید نیست و این را 15 14 قرن قبل امام باقر قبول نداشته است. می‌فرماید زمین هم مستقلاً از بخشی از همان گاز آفریده شده است و بعد نظام

داده شده که بین آن و خورشید چقدر فاصله باشد و گردش دورانش برای شب و روز با چه سرعتی و گردش انتقالی اش با چه سرعتی.

من واقعا از شما می‌خواهم امروز و فردا خطبه اول نهج البلاغه در پدید آمدن آسمان‌ها و زمین از امیرالمومنین را در شرح این آیه بخوانید، و معجزه فکری و عقلی امیرالمومنین را ببینید. انگار خدا امیرالمومنین را قبل از دخان، خلق کرده کنار خودش قرار داده و گفته من می‌خواهم جهان را به وجود بیاورم، تو تماشا کن، چگونه به وجود می‌آورم و بعد برو تعریف بکن. یعنی این قدر دقیق گسترده شدن خلقت و پدید آمدن این نظام را در خطبه اول توضیح می‌دهد که آدم واقعا می‌خواهد بگوید انگار که اول حضرت را خلق کرده که بنشین نگاه کن چکار می‌کنم و بعد برو توضیح بده. اگر مفصلش هم می‌خواهید در کتابخانه باید ببینید. الان این کتاب بیرون نیست. نهج البلاغه و آسمان، تالیف

(1) فصلت (40): 11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 324

استاد مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای که هفتصد صفحه است و کتاب الهیئه والاسلام مرحوم سید هبه الدین شهرستانی که ترجمه هم شده. آنجا آیات و روایات مربوط به خلقت توضیح داده شده اعجاب انگیز است. این کتاب آن وقت لاریب فیه نباید باشد.

در مرحله آفرینش انسان **يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ** که عرض کردم آیه 12 به بعد مومنون را ببینید که **خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ** را توضیح می‌دهد. این مهم است در آیه **فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ** یعنی در تاریکخانه سوم. جنین دو تا تاریکخانه جلوتر از خودش دارد. که این را باز باید در کتاب های جنین شناسی ببینید. يك کتاب خیلی خوب خارجی ترجمه کردند به نام فیزیولوژی انسان که تقریبا آفرینش انسان را در 500-600 صفحه خیلی عالی توضیح داده یا راز آفرینش انسان که مال يك فرانسوی است و خیلی نزدیک به قرآن است. **يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ** واقعا در تاریکی روزگار جاهلیت خبر دادن از شکم و قراردادن جنین در پرده سوم تاریکی این لا رَيبَ فِيهِ* ندارد؟ در روزگار بی علمی چه خبر عجیبی داده که تا قرن 18 هم برای اروپا روشن نبوده. **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ** كل شیء از جمادات را می‌گیرد تا نباتات تا عوالم را. كل شیء. خیلی این تعبیر مهم است و نرسیده از این که پیشرفت علم يك مرتبه به جایی برسد که نه ما يك موجودی پیدا کردیم که زوج

ند ارد. يك چنین چیزی در عالم نیست. وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْحَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «1» این لعلکم در جمله مثبت دلیل بر قطعیت است. برای اینکه متذکر بشوید بیدار بشوید پند بگیرید. عالم بشوید فهمیده بشوید.

يك متن دیگری هم به شما بگویم قرآن در زمینه آسمان ها، البته این خیلی کلی است، من جزئی اگر می خواستم بیاورم 400 (ع) 500 موضوع بود. قرآن در زمینه آسمان ها، زمین، روئیدی ها، درختان، صحراها، کوه ها، معادن، دریاها، چشمه ها، ابرها، رعداها، برق ها، بادها و لواقع در عالم طبیعت، فلزات، برف، فعل و انفعالات عناصر آیاتی دارد که روزگاری اینهارا نازل کرده که هیچ خبری از علم در عربستان نبوده و انسان با انصاف چاره ای ندارد جز اینکه سجده بکند در مقابل خدا و با همه سلول های وجودش بگوید لَا رَبَّ فِيهِ*.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کلام در هُدًى لِلْمُتَّقِينَ است که با مطالبی که درباره این جمله مفسرین بیان کردند ما را به يك بحث دقیق و عمیق و ریشه دار راهنمایی می کند. لغت هدی روشن است که مصدر است و معنای آن يك معنای فراگیری است. به این معنا که با به کار گرفتن کلمه هُدًى* که مصدر سماعی است پروردگار عالم می خواهند اعلان بکنند سراسر آیات

(1) ذاریات (51): 49.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 325

این کتاب و محتویات این کتاب هدایتگر است. این نیست که يك بخشی اش هدایت کننده باشد و بخش دیگرش نباشد. با لِلْمُتَّقِينَ* خبر دوم ذلك است که مبتدأست یا بنابه نظر بعضی حال است از ضمیر فیه، که به کتاب بر می گردد. هرکدامش را می شود انتخاب کرد یا به عنوان خبر دوم یا به عنوان حال از ضمیر فیه. مهم در مسئله همین مصدر بودنش است که شعاعش به خاطر مصدر بودن تمام قرآن مجید را می گیرد و فراگیر نسبت به همه آیات است.

لِلْمُتَّقِينَ* هم معلوم است آنگاه که بخواهند خودشان را از هر نوع خطر در باب معنا، در باب زندگی دنیا، در باب مرگ، در باب برزخ و در باب قیامت، حفظ بکنند. این معنای تقواست. وقتی که مصدر است از سه حرف تشکیل شده و ثلاثی مجرد است معنایش به معنای خودنگاه داشتن است. آنی که می‌خواهد رها و آزاد باشد اصلاً علاقه ندارد که مقید بشود، غفلت از خطرهای هم دارد وقتی هم به او بگویند زیر بار نمی‌رود. این نسخه به درد او نمی‌خورد. و قرآن هدایت‌گر او نیست تا در آن چارچوب است.

البته وقتی که رأیش نسبت به خودش برگردد و تصمیمش عوض بشود و در مقام حفظ خودش از خطرات بر بیاید از هدایت قرآن بهره مند خواهد شد. استفاده خواهد کرد. ولی تا زمانی که در این مقام برنیاید، قرآن مجید سودی برای او ندارد چون قرآن مجید نسبت به او که بیمار است يك نسخه جداست که نمی‌خواهد به این نسخه عمل بکند. خودش هم يك بیمار غافل جدای از قرآن مجید است. وقتی با حفظ خود از خطر، خودش را متصل به قرآن مجید نکند که حالا او را هدایت بکند چگونه خودش را حفظ کند. حفظ يك وقت در مقام اراده باطنی خود انسان است که می‌گوید از حالا به بعد، دیگر می‌خواهم خودم را حفظ بکنم ولی چگونگی حفظ را کتاب خدا باید هدایت کند و راهنمایی بکند و نشان بدهد.

يك مطلبی که در این زمینه دارند و جواب هایی به آن داده شده این است که وقتی که خود پروردگار می‌فرماید: **لِلْمُتَّقِينَ***، اهل تقوا از درجات بالایی برخوردارند و از مصادیق قطعی هدایت شدگان هستند. اینجا آیا تحصیل حاصل نیست. یعنی هدایتی را که اهل تقوا دارند باز پروردگار عالم می‌گوید قرآن هدایتگر اهل تقواست.

از مجموع جواب‌ها می‌شود این جواب را تقریباً به دست آورد که هدایت مقول به تشکیک است یعنی دارای مراتب است. چنانکه خود تقوا هم دارای مراتب است. شما يك بار عرض کردم اگر به حدیثی

یا به خود قرآن مجید قبل از حدیث مراجعه بکنیم در سوره مبارکه کهف، اوائل کهف. **آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى** یعنی در حالی که مومن بودند و در حالی که خدا را قبول داشتند و در حالیکه به خاطر خدا و آن دورینی شان و آن اندیشه شان از همه آنچه که در آن شهر در آنها بودند در آمدند. از صندلی جدا شدند. از پول جدا شدند و از مسائل ظاهری که باعث خوشبختی خیالی يك عده ای است و باعث غرور است همه را دور ریختند این ایمانشان است. اما

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 326

باز می‌بینید پروردگار عالم می‌فرماید **زِدْنَاهُمْ هُدًى «1»** معلوم می‌شود هدایت مراتبی دارد حالا اگر بخواهند تقسیم بکنند با تقسیماتی که در بعضی از حقایق مثل مرحوم فیض در شیعیه یا غزالی در اهل تسنن دارد نهایتاً به سه مرتبه باید

تقسیمش کرد، هدایت عام که همان هدایت اولیه می‌شود می‌آیند و با اختیار و با اعتقاد شهادتین را به زبان جاری می‌کنند و در حدی مسائل عملی را قبول می‌کنند. و مرتبه بعدش هدایت خاص است که آدم تا سلمان شدن حرکت می‌کند تا ابوذر شدن حرکت می‌کند و مرحله اوجش هم خاص الخاص است که این مربوط به قلب مبارك و مغز الهی انبیاء خدا و ائمه طاهرين است که ارزشها در وجود آنها در چنان اوجی بوده که همه را از امت های خودشان و بعضی از انبیاء را طبق قرآن از انبیاء دیگر و پیامبر اکرم و ائمه طاهرين را از بقیه يك برتری کاملی داده که دست دیگران به چنین هدایت خاص الخاصی نمی‌رسد.

بالاخره می‌بینید قرآن مجید در تقسیم بندی هایش اصحاب یمن دارد، والسابقون دارد. و هر کدامشان در پیشگاه پروردگار عالم مقام معلومی، پاداش معلومی دارند و میلیاردها نفری که از زمان اولین پیامبر تا قیامت وارد بهشت می‌شوند. از رسول خدا که از اعظم عباد خداست و برترین عبد حق است تا ضعیف ترینی که توانسته خودش را به بهشت برسانند **فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ «2»** هستند. یعنی اینطوری نیست که حالا يك دهاتی متدین بی سواد که اهل گناه کبیره نبوده مصرّ به صغیره نبوده، واجباتش را هم انجام داده ولی درکش از حقایق به اندازه خودش بوده و مورد لطف حق قرار گرفته و وارد بهشت می‌شود، هرگز به مقام پیامبر یا امیرالمومنین حسادت نمی‌کند، رنجیده خاطر نمی‌شود، مشکل روحی برایش پیش نمی‌آید. در فکر فرو نمی‌رود. دچار دغدغه نمی‌شود، که در آیه دیگر هم می‌خوانیم **نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ «3»** هر چه ناهمواری در دل افرادی است که مستحق بهشت هستند ما ریشه کن می‌کنیم. او برایش عیش راضیه است. پیامبر اکرم هم برایش عیش راضیه است با تفاوت درجات که حالا هشت درجه برای بهشت ذکر شده.

هدایت هم ذومراتب است و هم تقوا ذومراتب است. اگر ما این تقوای آیه را تقوای عام بگیریم یعنی کسی که بیدار شده، بینا

شده به این که خطراتی برایش وجود دارد و این خطرات ممکن است در وجودش خسارت های سنگینی را به بار بیاورد در مرگش هم اثر بگذارد در برزخش هم اثر بگذارد در قیامتش هم اثر بگذارد حالا بگوئید بروم دنبال اینکه ببینم چگونه این اراده خودم را که حفظ کردن خویش از خطرات است تحقق بدهم. اینجا پای قرآن در میان می‌آید. **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** که بیاید و این نسخه الهی را عمل بکند و

(1) کُف (18): 13.

(2) حاقه (69): 21؛ قارعه (101): 7.

(3) اعراف (7): 43.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 327

به هدایت این نسخه تسلیم بشود. این يك جواب خوبی است برای آنهایی که می گویند هدی للمتقین، تحصیل حاصل است.

اما جواب بالاتر و علمی ترش و مهمترش این است که ما در قرآن مجید مسئله هدایت را که بررسی می کنیم البته من الان نمی خواهم همه شئونش را برای شما عرض بکنم چون خیلی مفصل است و بسیار بحث عالی، دقیق، زیبا و ارزنده ای است و اگر انسان کل آیات هدایت و ضلالت را کنار همدیگر بگذارد خیلی از اشکالاتی که در ذهن خیلی هاست یا در ذهن خود انسان است حل می کند و اصلا خود آدم را بعد از دقت در آن آیات حلال مشکلات روحی و مغزی دیگران قرار می دهد. حالا من دورما برای شما عرض می کنم چون خودتان آن قدر الحمدلله شایستگی دارید که آیات را کنار هم بگذارید و با توجه به وضع انسان، نه آیه تنها. یعنی چون ما آیات قرآن را باید با توجه به وضع انسان بسنجیم. فکر بکنید آنهایی که می گوید **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ «1»*** این اضلال آیا ابتدایی است؟ اگر اضلال ابتدایی باشد که با حکیم بودن حق نمی سازد. با عادل بودن حضرت حق نمی سازد. ما هم که اشعری نیستیم که بگوییم هرکاری خدا می کند همان درست است. اگر ضلالت ابتدایی هم باشد نه جای اشکال نیست. آنها غایب از حقایق اسماء الله و صفات الله حرف می زنند. این است که به گمراهی افتادند و ما وقتی همین آیات **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ*** را دقت می کنیم می بینیم اضلال پروردگار مال بچه ده دوازده ساله و تازه به تکلیف رسیده نیست. اغلب آیات اضلال در ارتباط با مخالفان انبیاء، مخالفان نبوت، مخالفان توحید است که اتفاقا خود پروردگار در مقدمه آیاتی که **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ*** دارد ذکر می کند که اینها این جنایات را کردند. این مخالفتها را کردند و این ضلالت و ماندن در گمراهی و با چماق ضلالت توی سرشان زدن، کیفر دنیای شان است. جریمه جرمشان است. در هدایت هم همین است.

(ع) در بسته می شود، به طرف هدایت نمی آید. این بدترین جریمه است. يك وقت درب توبه باز است این تحصیل حاصل نیست. يك گوشمالی به او می دهد و بیدار می شود و بر می گردد. ولی این جریمه يك جریمه سنگین است چون **يَا كَاثِرُونَ*** شان هست. چون همواره می خواهند همین باشند. یعنی یزید تا بود می خواست یزید بشود. معنی نداشت که هدایت اجباری به او بدهد. ولی توی سرش می زند و محروم از فیوضات بماند و این ضلالت اوست. نه اینکه یقه اش را بگیرد و پرتش بکند در جاده گمراهی. او دارد می رود و ضلالت او

فرو رفتنش است. **يَعْمَهُونَ*** سرگردانیش است که دیگر توجهی به هدایت حق تا می‌میرند نمی‌کند.

حالا شؤون هدایت را نمی‌خواهم بررسی بکنم. اولاً با دلیل خود قرآن عنایت کردید ذومراتب است. هدایت عام است. خاص است. خاص الخاص هست. ایمان هم همینطور است. تقوا هم همینطور است. حالا به ذومراتب بودن تقوا شاید در بحث امروز برسیم ببینید خود قرآن

(1) ((رعد (13): 27؛ نحل (16): 93؛ فاطر (35): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 328

مجید ذومراتب بودنش را چقدر زیبا بیان کرده است و می‌دانید ظرفیت‌ها هم مختلف است. هیچ وقت در درجات ایمانی و شئون ایمانی جامعه در هیچ عصری همه هموزن هم دیگر نمی‌شوند. اختلاف در مراتب هم از ابواب حکمت پروردگار است. نه در ما، در همه موجودات. اگر بنا بود تمام روئیدنی‌های عالم فقط درخت گردو باشد، اگر بنا بود تمام روئیدنی‌های عالم فقط بوته خربزه باشد. یعنی بگوییم نه این اختلاف و این شدت و ضعفی که در موجودات عالم است خلاف عدالت است. اتفاقاً مساوات کاملش خلاف عدالت بود اگر تمام موجودات زمین يك وزن و يك شكل و يك رنگ و يك نوع بودند، حالا همه انسان‌ها يك شكل، همه يك رنگ، همه صداها يك جور، همه حالات و ظرفیت‌های یکجور، اصلاً این بساط دیگر لازم نبود به پا بشود و به پا هم نمی‌شد. قرآن مجید می‌فرماید **وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّلْعٰلَمِيْنَ «1»** این از نشانه‌های قدرت من و ربوبیت من و حکمت من است. بنابراین توقع نباید داشت کل جامعه اولاً وارد گردونه هدایت بشوند که خود ابلیس هم به پروردگار اعلام کرد **وَ لَا تَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شٰكِرِيْنَ «2»** یا پیامبر که خیلی غصه می‌خورد در مکه و مدینه به او اعلان کرد که اکثر اینها اهل ایمان نخواهند شد. نه بالاجبار، مختارند ولی دلش نمی‌خواهد قبول بکند. قبول نمی‌کند. **اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابُهُمْ* ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ «3»** من حتی حساب اینها را به تو واگذار نکردم یا چنین قدرتی را به تو ندادم که بالاجبار هر کسی را بخوای در گردونه ایمان بیاوری. **فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ «4»** این توقعات قطعاً توقعات بی‌جایی است که قرآن مجید هم بیان کرده است که اکثر اینطورند و ظرفیت‌ها اینطور است و رنگ‌ها اینطور است. ما يك مقدار در قرآن دقت بکنیم به خیلی از حقایق نازک و لطیف و اقناع‌کننده واقعی می‌رسیم.

هدایت را قرآن مجید اولاً در دو بخش کلی بیان می‌کند یکی هدایت تکوین است. **أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا «5»** که ما قانون تمام آسمان‌ها را، ستارگان را، کهکشان‌ها را، سحابی‌ها را، هر چه که مصداق سماء است، این وحی، وحی تکوینی است. اینکه قانون حاکم بر کل آسمان‌ها کرده

این هدایت تکوینی است که خورشید را هدایت کرده به این سرعت حرکت بکند با کل منظومه، این مقدار تولید انرژی بکند و با قدرت جاذبه اش سیارات مربوط به خودش را حفظ بکند، این هدایت تکوینی است. یا **يَكُ دَانَهُ** ای را که می‌کارند این هدایت خداست، **أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ «6»** چطوری ریشه بدواند به دل زمین علیه

((1)) روم (30): 22.

((2)) اعراف (7): 17.

((3)) غاشیه (88): 25 - 26.

((4)) غاشیه (88): 21 - 22.

((5)) فصلت (41): 12.

((6)) واقعه (56): 64.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 329

جاذبه و چگونه ساقه بدهد بیرون چندتا برگ از خودش آشکار بکند و گلش چه رنگی بشود و از زمین چقدر آب و املاح ریشه بخورد، با چه قدرتی ریشه آب و املاح را تا آخرین شاخه و برگ برساند. این يك هدایت تکوینی است که حیوانات هم همه در دایره همین هدایت هستند. **مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا «1»** یعنی مهارت هستی شان. **آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا** به معنی این نیست که ما کاکل حیوانات را در دست گرفتیم و آغاز را می‌کشیم این يك اصطلاح است که در قرآن مجید آمده یعنی مهار حیاتشان، مهارت زایمانشان، مهار بزرگ شدنشان، مهار تخم‌گذاری شان، مهار بچه دار شدنشان، مهار پرواز کردنشان، خزندگی شان، دنبال آب و دانه رفتنشان همه براساس هدایت ماست که **رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى**

كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى «2» این جواب موسی بن عمران به فرعون بوده که این آیه کلی است. هدایت تکوین و تشریع را از ناحیه وجود مقدس حق بیان می کند. ببینید اول به وجود آوردن است و بعد هدایت کردن است. از آیه استفاده می شود اصلا موجود بی هدایت در عالم هستی وجود ندارد. حتی موجودات ذره بینی که می گویند 5 هزار تایشان گاهی با همه هویت و حیثیتی که دارند روی يك نوك سوزن جا می گیرند که امام هشتم در توضیح إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ «3» همین معنا را ذکر کردند که اودارای موجودات زنده ای است که تمام آثار حیات را دارند و از چشم شما پنهان هستند. به عبارت دیگر متوجه خلقت او نسبت به این موجودات ذره بینی هست.

ضلالت و گمراهی در موجودات غیر انسانی و جنی اصلا بحث نمی شود. آنها يك طرفه در گردونه هدایت حق هستند. الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى اصلا آنجا بایی به عنوان ضلالت پیدا نمی شود. حالا می گویم من مفصل نمی خواهم وارد بشوم. حالا وادارم می کنید یکی دو مرحله اش را برای شما می گویم. این ماهی را يك بار تهران هم آورده بودند. البته من در کتاب های علمی خوانده بودم و بعد خیلی سال پیش عین همین ماهی را تور انداخته بودند و آورده بودند در تهران. در دریاها بعضی از ماهی ها در فضای تاریك دریا زندگی می کنند یعنی آفتاب تا عمق دریا نمی تواند برود. تا يك حدی از آب می تواند شعاع عبور بکند و از يك مرحله مخصوصی دیگر نمی تواند عبور بکند. یعنی قدرتش را ندارد. زورش را ندارد. این ماهی ها که در تاریکی های آب زندگی می کنند، نیازمند به مواد غذایی

هستند، مواد غذایی شان هم حیوانات خیلی کوچکتر از خودشان هست. حالا وقتی می خواهند صیدی را شکار بکنند، باید در روشنائی شکار بکنند. در آن تاریکی متراکم نمی بینند. اولاً هدایت شدند به غذا شناسی. چون هر چیزی را هم نمی خورند.

(1) هود (11): 56.

(2) طه (20): 50.

(3) لقمان (31): 16.

وجود مبارك زين العابدين در 1500 سال پيش با اينكه ايشان يك بار هم سفر دريايي نداشتند. فكر هم نمي كنم دريا را ديده باشند. چون دريا در ساحل لبنان است و ايشان از مدينه تا مكه آمدند، مكه تا كربلا، كربلا تا شام، شام هم تا مدينه. دمشق از دريا دور است. من رفتم. بايد برويد لبنان، از لبنان هم بايد برويد بيروت، از بيروت هم يك مقدار زيادي بايد برويد تا به دريا برسيد. به احتمال قوي ايشان اصلا دريا را از نزديك نديدند. ولي آن علم الهي كه داشتند اين همه تنوع موجودات و گياهان و نباتات در كره زمين، در جنگل ها، الان حرف ايشان ثابت شده است كه ايشان فقط آمدند فرمودند و رو كردند به دريا دربارۀ دريا اين نظر را دادند

يا من في البحار عجائبه «1»

نگفتند يا من في الارض عجائبه. چون دنياي دريا با دنياي خشكي واقعا از نظر تنوع موجودات، شكل موجودات، خيلي تفاوت مي كند.

من دوسه تا دريا را ديدم. در اروپا و درياي مديترانه، درياي عمان، و به من هم محبت كردند آنهائي كه اهل اين مسائل بودند بعضي از موجودات را صيد كردند و آوردند و من نگاه كردم مثلا يك نوع موجود زنده را صيد كردند كه يك موجود بسيار زيبا و بلوري. يعني از شمالش، جنوبش، شرقش، غربش، فوش، تحتش كاملا همه چيز پيدااست. يعني از يك بلور روشن ساخته شده، نرم تن هم هست و همه وجودش بلور است. گلويش، دهانش، امعائش، احشائش، و توي دريا هم زندگي مي كند. يا ماهياني كه واقعا از نظر پوشش پر و دم از زيباترين لباس هاي عروس هاي جهان پوششان زيباتر است. اينها را من ديدم. شايد بالای 100 نوعش را ديده باشم. اين نوع ماهي را كه عرض مي كنم تهران آورده بودند و تماشاچي زيادي هم آمده بود براي ديدن.

حالا ببينيد از يك طرف هدايت شده، به هدايت تكوين. **اَخِذْ بِنَاصِيَتِهَا** كه اولاً آني را كه تناسب با بدنش دارد بخورد. حالا در ميان اين تنوع موجودات دريايي چقدر زيبا غذايش را مي شناسد. حالا براي به دست آوردن غذا، در تاريخي كه نمي تواند كاري بكند. خداوند متعال پشت گردنش يك بخش از گردن را فسفري آفريده، مثل تسبيح هايي كه ما بچه بوديم از مكه مي آوردند، اولين بار بود، خيلي تماشايي بود براي ما بچه ها كه اين را مي برديم در تاريخي كاملا نور داشت و به اندازه اين فسفر پشت گردن اين ماهي قوي است كه به او ياد داده وقتي كه گرسنه ات شد، يك مقدار، كم، سرت را بياور پايين، وقتي سرش را مي آورد پايين، گردنش را در حدي خم مي كند، نور اين فسفر كاملا جلوي او را روشن مي كند. ببينيد هدايت شده تا چه حد گردنت را بياور پايين. خودش كه پشت گردنش را نديده ولي هدايت شده كه پشت گردنت چراغ گذاشتم.

حالا سیم کشی این چراغ، کارخانه این چراغ، تامین مواد این چراغ، اینها هر کدامش يك بحث است. هر ورقش واقعا دفتری است معرفت کردگار. حرکت می کند. در روشنایی غذای مناسب خودش را که می بیند آن هم این قدر قدرت ندارد که از دستش فرار بکند

(1) البلد الأمين: 407 (جوشن کبیر).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 331

شکارش می کند و می خورد. از يك طرف غذاشناس است و از طرف دیگر دشمن شناس خیلی پرقدرتی هست. و همه حیوانات همینطورند. شما ببینید گرگ به آن قدرتی که از اسمش ملت می ترسند چشمش به سگ می افتد به اندازه يك جیپ سرعت در فرار دارد. واقعا می ترسد. ولی از بغل شیر رد می شود و نمی ترسد. اصلا این نظام خلقت در همه عواملش شگفت انگیز است. تا می بیند دشمن در همان تاریکی دارد می آید. راحت گردنش را می دهد بالا تاریک می شود و دشمن او را گم می کند یعنی سپر محافظتش و تقوایش همان فسفر پشت گردنش است. یا من عکس این حیوانات دیدم يك کتاب دارم 900 صفحه هست. به نام شگردهای طبیعت، بعضی از حیوانات در سخت ترین و کم باران ترین کویرهای دنیا زندگی می کنند و اینها وقتی تشنه می شوند نه گرسنه. از همان خاك کویر به اندازه سیرابی شان آب می گیرند. حالا این دهان و زبان وقتی به خاك وصل می شود چه فعل و انفعالی ایجاد می شود که آب برایش درست می شود این برای دانشمندان هنوز کشف نشده.

یا باز برای اینکه این هدایت غریزی و تکوینی را بدانید چقدر فوق العاده است. يك وقتی یکی از دانشمندان يك عقرب نر و ماده را برد در تاریکی و يك موش نر و ماده را برد در يك تاریکی. تاریکی مطلق. غذایشان و آبشان را تامین می کرد و جدای از هم بودند. عقرب بچه دار می شود. موش هم بچه دار می شود. يك مدتی این دو تا بچه و نوزاد در تاریکی نگاهداری می شوند تا به حدی برسند که گلیم خودشان را از آب بکشند بیرون. يك شیشه بزرگ از این شیشه مربا های بزرگ بر می دارد و می رود در آن تاریکی. عقرب را می اندازد در شیشه. عقرب هنوز هیچ جا را ندیده. فقط تاریکی را دیده. آن نوزاد موش را هم که بزرگ شده بود می اندازد در این شیشه. سریع می آید بیرون شیشه می گذارد می نشیند روبه رویش ببیند این دو تا چکار می کنند. که خیلی طول نمی کشد. موش با آن دندان های تیزش بند آخر دم

عقرب را قیچی می کند و می آید این طرف می نشیند. این هدایت تکوین است. که خطر جناب موش در آخرین بند دم عقرب است. اگر بناست در این شیشه زندگی کنی دم آخر را بزن و راحت زندگی بکن.

اصلا مسئله هدایت تکوینی خدا که در همین آیه مطرح شده **الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى** از عجایب آفرینش است. بد نیست کتاب های مربوط به این امور و زندگی حیوانات یا این موجودات نباتی را فراهم بکنید و بخیرید و بخوانید و یادداشت برداری بکنید برای مردم هم که بیان بشود در جهت تقویت توحید مردم، ایمان مردم، تعظیم مردم به پروردگار و فروتنی مردم بسیار موثر است.

این مال هدایت تکوین بود. اما در هدایت انسان چهار هدایت مطرح است که هر چهار تایش هم باز در قرآن مطرح است. هدایت فطری، هدایت عقل، هدایت الهام، هدایت کتاب. که ما این چهارتا

را بتوانیم حلاجی بکنیم معنای **هُدًى لِلْمُتَّقِينَ** که ابداء تحصیل حاصل نیست برای ما انشاءالله روشن تر خواهد شد.

تفسیر قرآن جلسه پنجاه و نهم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 332

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در **هُدًى لِلْمُتَّقِينَ** دو کلمه هدایت و متقین هر دو دارای مراتب است، دارای درجات است. ایمان اهل ایمان، تقوای اهل تقوا چنانکه از تقسیم بندی قرآن هم استفاده می شود يك وزن نیست بلکه ایمانها متفاوت است تقواها هم متفاوت است. معمولی دارد. متوسط دارد. عالی دارد. یا به تعبیر امثال مرحوم فیض عام دارد، خاص دارد، خاص الخاص دارد. همه شان هم که هماهنگ با مسائل قرآنی است در پیشگاه پروردگار مقبول است و دارنده این ایمانها و تقواها همه مأجورند. این طور نیست که فردای قیامت خداوند متعال به سرزنش اهل ایمانی که ایمانشان متوسط بوده، اقدام بکند. علتش هم این است که ظرفیت های عقلی و روحی بنابر حکمت پروردگار عالم متفاوت قرار داده شده و همانطور که عرض کردم روز قیامت در 8 مرحله بهشت همه در **عِشَّةٍ رَاضِيَةٍ «1»** هستند. یعنی هر کسی به جای خودش، به مقام خودش، به نعمت هایی که به او عنایت می شود صد در صد راضی است و اشکالی و ایرادی ندارد. غم و غصه ای ندارد. و در دل او هم هیچ نوع غلی نسبت به دیگر اهل بهشت وجود ندارد.

این است که حرف کسانی که می‌گویند **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** تحصیل حاصل است با توجه به این مراتبی که در آیات و روایات بیان شده و هدایت را ذومراتب می‌بینیم، تقوا را ذومراتب می‌بینیم، قابل قبول نیست. برای آن کسی که تقوای معمولی دارد قرآن هدایت است و برای آن کسی که تقوای متوسط دارد هدایت است، برای آن کسی که تقوای عالی دارد باز هم هدایت است. چرا که قرآن مجید درجات را محدود نمی‌داند و در هیچ آیه‌ای تعداد برای درجات معین نکرده است. ورود به این درجات به روی هر انسانی از رسول خدا که بالاترین مقام ایمانی و تقوایی است باز است و جا دارد حضرت باز هم پرواز بکند. **قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا «2»** جا دارد علم مرتب تا لحظه آخر عمر اضافه بشود و همین جور جا دارد هدایت اضافه بشود. جا دارد تقوا اضافه بشود. اما اضافه شدن درجات درک و فهمش خیلی مشکل است به طور دائم هم در قرآن مجید می‌بینیم. **إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ «3»** یصلون فعل مضارع است در اینجا هم دلالت بر حال ندارد قطعاً. دلالت بر دوام و پیوستگی دارد چون قرن به قرن، گروه به گروه هم از مردم خواسته شده به پیامبر درود بفرستند و این يك کار گزیده و بیهوده نیست. زبانی تنها هم نیست. درخواست از پروردگار است که به پیامبر رحمت اضافه بکند و این درخواست اهل

ایمان هم قابل قبول است. مستجاب است. پس تا روز قیامت دعای مردم در حق پیامبر مستجاب است به او اضافه می‌شود. مال پروردگار و ملائکه هم ابدی و پیوسته و دائمی است. و همینطور

(1) ((الحاقه (69): 21؛ قارعه (101): 7.

(2) طه (20): 114.

(3) احزاب (33): 56.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 333

لعنت بر لعنت‌کنندگان می‌شود عذاب اضافه بشود بر اهل عذاب. البته نه خارج از عدالت.

(ع) شما به يك زبان دیگری دارید بحث را تایید می‌کنید. ما داریم می‌گوییم هدایت و تقوا ذومراتب است و لعل هم درباره خدا شاید نیست. قطعیت است. می‌گوید به موسی کتاب دادیم و ملت را هدایت کردیم... ما گفتیم بحث هدایت خیلی گسترده است.

در آیات نفرین بر عذاب یا در زیارت هایمان هم دیدید، رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ «1» که هم عذاب خودشان را به ایشان بدهد در سوره احزاب است و هم عذاب جوی که برای ما درست کردند و ما را گمراه کردند. یعنی این اضافه شدن در قرآن کریم مطرح است یا در قسمت پاداش هم همینطور. يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ * «2» إِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا «3»، این زادتهم ایمان شامل همه می شود. باید این را قبول کرد در هر صورت چون در قرآن و روایات مطرح است. هدایت مراتب دارد، تقوا مراتب دارد، پس درست است ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «4» این تحصیل حاصل نیست. این مرتبه ای از هدایت و مراتبی از هدایت را می گوید. اگر کسی شایستگی نشان بدهد همه مراتب هدایت و همه مراتب تقوا شامل حالش می شود.

(ع) ببینید چه کسانی را گفته زَادَتْهُمْ إِيمَانًا* امیرالمومنین همه مراتب را رفته، دیگر نیازی ندارد به زادتهم ... اصلا ما بحث مقایسه بین امیرالمومنین و کلی مطلب در تاریخ انسان نداریم. اصلا آن يك بحث جدایی است. امیرالمومنین همه مراتب را طی کرده است. اما آیا به امیرالمومنین هم عنایات و الطاف خدا نمی شود اضافه بشود. این هم يك بحث دیگری است آن هم بحث دیگری است. درباره پیامبر به آن عظمت دارد چطور در مورد علی (ع) ندارد. علم امیرالمومنین هم رو به تزاید بوده. علم غیر از ایمان است. امام باقر در اصول کافی و ائمه دیگر هر کدام به تعبیراتی، درباب علم ائمه روایاتی دارند نگاه بکنید. ان الامام اذا شاء ان يعلم علم «5» یعنی باز هم جا داشته که بدانید گفته ان شاء الله. اگر بخواید علمی را به ما می دهد. اگر کل مراتب علم منظورتان این است که در وجود علی علم بی نهایت خدا جا گرفته پس آیه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «6» باید تیشه به ریشه اش زد. اینطور نیست ما هم گرفتار يك جوهایی

هستیم که گاهی آن جوهایی که گذارد حقایق را قبول نکنیم. خیلی ظریف باید برخورد کرد.

((1)) احزاب (33): 68.

((2)) نساء (4): 173؛ نور: 38؛ فاطر: 30؛ شوری (42): 26.

((3)) انفال (8): 2.

((4)) بقره (2): 2.

((5)) الکافی: 1/ 258، حدیث 1.

((6)) شوری (42): 11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 334

عرض کردم جلسه قبل که چند هدایت مطرح است در قرآن کریم و در روایات. یکی هدایت فطرت است. من می‌خواهم این هُدًی لِلْمُتَّقِينَ را خیلی جامع بگویم. یکی هدایت فطرت است که ظاهراً آیه اش در سوره مبارکه روم است. **فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا «1»** این خیره درونی انسان که جهت‌گیری نسبت به خالق عالم دارد. به همین خاطر کلمه فطرت اضافه به الله شده. **فَطَرَتَ اللَّهُ** ظاهراً اجماعی است که از مسئله توحید و یقین به خداست که درون هر کسی در این عالم اگر به قول ما طلبه‌ها لوخلی و طبعه ولش بکنند و مقید به قیود افکار مختلفش نکنند جهت‌گیری به طرف پروردگار عزیز عالم دارد.

کل مولود یولد علی الفطرة «2»

گفتار پیامبر اسلام است که هر انسانی که متولد می‌شود براساس فطرت متولد می‌شود یعنی خداخواه و خداجو است. حتی از حکیمان بزرگ من دیدم این جمله را اگر يك زن و مردی در يك بیابان بچه ای را به دنیا بیاورند و بروند این بچه را ولش بکنند و این بچه حالا شرایط برایش فراهم باشد بزرگ بشود بی اینکه معلمی را ببیند انسانی را ببیند و بدون اینکه پدر و مادر را ببیند. وقتی که يك مقدار پخته می‌شود و می‌تواند درك بکند خودش را که نگاه می‌کند، عالم را که نگاه می‌کند، زمین و آسمان را که نگاه می‌کند، اطرافش را که نگاه می‌کند این سوال و جواب برایش مطرح است. خودم خودم را ساختم؟ نه. من این آسمان‌ها را ساختم؟ نه. این زمین را من ساختم؟ نه. این درختان و این آب‌ها را ولو اسمش را نداند با اشاره اینها را من ساختم؟ نه.

وقتی که من خودم خودم را نساخته باشم و اینها را هم من ساخته نباشم و خود اینها هم یقیناً خودشان را نساخته باشند. اینها سازنده دارند. این معنی فطرت است. من زمانی که دبیرستان می‌رفتم اوائل حرکت این سفینه‌ها به آسمان بود. اولین کشوری که سفینه فرستاد شوروی بود. من خودم چون همان زمان خیلی به کتاب‌های نجومی علاقه داشتم خیلی این مسائل را دنبال می‌کردم با اینکه تلویزیون نداشتیم آن زمان و کلاً خانواده‌های مذهبی نداشتند، ولی آمریکا مسافر پیاده کرد در کره ماه ما يك دوست متجددی داشتیم او تلویزیون داشت گفت: امشب فیلم ورود به کره ماه، را پخش می‌کنند و ما رفتیم خانه اش تماشا کردیم. همان روزگار که مسابقه خیلی سختی بین آمریکا و اروپا بود، يك افسر تقریباً عالی رتبه روسی بنا شد با يك سفینه برود و مدت طولانی‌تر از سفینه‌های دیگر در عالم بالا بماند. حالا آن حدی که برایش تعیین

کرده بودند که باز من دنبال می کردم این مسئله را. این خیلی مطلب جالبی است که حالا با امواج رادیویی هم داشت صدایش را می فرستاد به مرکز گیرنده

مسکو. وقتی که سفینه داشت در عالم بالا حرکت می کرد و او زمین را تماشا می کرد، زمین را از آنجا به اندازه دو برابر سه

(1) روم (30): 30.

(2) الکافی: 12 / 2، حدیث 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 335

برابر کره ماه در شب چهاردهم به رنگ آبی می دید. حالا مشاهداتش را با شگفتی قاطی می کرد و مرتب می گفت چه مناظری، چه مسائلی، نهایتاً آخر کار اصلاً یادش رفته بود که کمونیست است و دارد با امواج رادیویی با مرکز کمونیستی حرف می زند. این جمله را در سفینه گفت. گفت: ای کاش، فطرت این است، ای کاش هنگامی که به زمین باز می گشتم يك نفر به من می گفت: این همه مناظر زیبا را در این عالم هستی چه کسی خلق کرده است؟ یعنی دنبال خالق می گشت آنجا. و می گفت چقدر زیباست در برگشتن من به من بگویند که چه کسی این بنا را ساخت. **و السَّمَاءُ وَ مَا بَنَاهَا «1»** این جهت گیری فطرت است. یعنی اگر فکر آدم را قاطی نکنند، فرهنگ های گوناگون را نگذارند به آدم هجوم بکنند. وسوسه ها دنبال آدم نیاید. رهایش بکنند خودش خدا را پیدا می کند البته بدون اسم و بدون صفات. بعد هدایت الهی به وسیله انبیاء یا قرآن که می آید آنی را که پیدا کرده که عالم خالق دارد، اسامی و صفاتش را برای آدم بیان می کنند. ولی کلی مطلب را فطرت خود آدم می تواند پیدا بکند. آنی هم که آدم با انصاف و زرنگی است خدا را که پیدا می کند دوست دارد در کنار خدا، خودش را از دور شدن از خدا حفظ بکند. این می شود تقوا.

(ع) نه اینها آن چراغ اصلی را نمی توانند خاموش کنند. خود فرعون در حال غرق شدن گفت **أَمَّا رَبِّ هَازُونَ وَ مُوسَى** به یقین هم گفت و به مسخره هم نگفت. آن فطرت است. یعنی فطرت نابودشدنی نیست. پوشش می شود رویش گذاشت ولی نابودشدنی نیست. **لَا تَبْدِيلَ لِمَلَقِ اللَّهِ «2»** یعنی نابودشدنی نیست. یعنی يك امر ثابتی است در وجود انسان و برقرار است و قابل ریشه کن کردن نیست اما پوشش می شود رویش گذاشت که آدم غافل بشود از هدایت فطرت،

چنانچه روی هدایت قرآن پوشش می گذارند آدم گمراه می شود. خیلی ها يك زمانی با قرآن زندگی می کردند، بعد پرده هوا و شهوت پرستی و مال پرستی رویش آمد کنار کشیدند. **لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ** یعنی نابود شدنی نیست. حالا شما آیات را در مورد بحث نیاورید چون ما اصلا بختمان راجع به تبدیل و تغییر و اثبات و محو نیست.

این هدایت فطرت است اما هدایت عقل يك هدایت محدود است. چون اگر هدایت عقل يك هدایت کامل بود نیازی به بعثت انبیاء نبود. اما عقل هر انسانی در هر کجای جهان، حتی اگر جنگلی باشد و هیچ خبری از هیچی نداشته باشد در حدی يك سلسله خوبی ها و بدی ها را به انسان هدایت می کند یعنی آن جنگلی عقلش به او می گوید که تجاوز به ناموس رفیقت این درست نیست. این هدایت عقل است یا خوردن حق رفیق درست نیست. یا این حیوانی که این گرفته برد با زن و بچه اش بیزد و بخورد بازور اسلحه و قلدری از او گرفتن درست نیست.

(1) شمس (91): 5.

(2) روم (30): 30.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 336

يك هدایت هم هدایت الهام است که خیلی جاها کاربرد داشته. این غیر از وحی پروردگار است. ببینید در قرآن مجید است. **فَأَنفُخْهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** «1» این هم يك نوع هدایت است که در علم هم این هدایت خیلی کاربرد داشته. شما ببینید پاپ در انگلستان وقتی کنار دیگ نشسته بود و دیگ جوش آمد و در دیگ مرتب بلند می شود و می خورد روی دیگ. این يك مرتبه ملهم به این معنا شد که چه قدرتی در را بلند می کند می اندازد روی دیگ. این قدرت بخار است. پس با بخار می شود حرکت ایجاد کرد. اولین موتور بخاری کشتی را ساخت و بدون پاروزنها کشتی را روی آب حرکت آورد. البته آن وقت ملاحان انگلیسی ریختند کشتی را خرد کردند و موتورش را هم نابود کردند و گفتند ملاح این کشتی شیطان است و ما باید نابود بکنیم این کشتی شیطانی را. ولی بعدا دانشمندان آمدند کارش را پی گرفتند ماشین های بخار درست شد و تا بعد ماشین های برقی و غیربرقی.

یا اسحاق نیوتن وقتی می بیند يك سيب می افتد يك مرتبه ملهم می شود به اینکه يك قدرتی بوده که این سيب را طرف خودش کشید و نیروی جاذبه را آنها البته در دنیای خودشان کشف می کنند و الا در قرآن دوبار به نیروی جاذبه اشاره شده. **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا «2»** این عالم آفرینش بر ستون هایی استوار است که شما با چشمتان نمی توانید ببینید این همان نیروی جاذبه است که اگر بر جاذبه استواریش را بگیرند فرار می کنند در فضا و نظام عالم به هم می خورد.

(ع) نه. راه فجور را اعلان کرده. گفته از این طرفی بروی می افتی در چاه. شما داری آیه را از طرف خدا ایصال به مطلوب ترجمه می کنید. یعنی شمر را پس گردنش کشید توی گودال و گفت: این سر باید بریده بشود کار من هم هست و کار تو نیست. ناراحت نباشد. این است معنی حرف شما. **فَأَلْهَمَهَا** یعنی یاد داد. تعلیم داد. شما دارید ایصال به مطلوب معنی می کنید. خیلی خطرناک است این معناها.

این سه هدایت. حالا ببینید چقدر زیباست، انسانی که فطرت دست نخورده اش کار می کند مالک عالم را پیدا می کند. عقلش به او می گوید در مقابل مالکی که برای تو این همه کار کرده باید پرستش بکنی او را؟ و عقلش به او می گوید نعمتی که داری بخل نکن. این را دیگری هم اگر مشکل پیدا کرد با این نعمت مشکلش را حل بکن. اقامه صلاه و **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** کاملاً کلش از هدایت فطرت و توحید، نماز، انفاق، از هدایت فطرت، از هدایت عقل و از هدایت الهام در می آید. یعنی يك مرتبه می بینید کسی بدون اینکه کسی

به او بگوید به این نتیجه می رسد که بیایم يك بخشی از ثروتم را يك درمانگاه درست بکنم.

(1) شمس (91): 8.

(2) لقمان (31): 10.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 337

من يك دوستی دارم که البته خارج زندگی می کند. این خیلی آدم ثروتمندی شد. بعد از اینکه ثروتمند شد به این فکر افتاد که من چقدر باید بخورم و چقدر باید بپوشم و چقدر باید خانه داشته باشم. این درست نیست که این همه ثروت پیش من متراکم شده است و این همه مردم نیازمند هستند. فکر کنم آن وقتی که من آمارش را داشتم مال هفت هشت سال

پیش است. الان را نمی دانم چون خیلی وقت است که ایشان را ندیدم تلفنی با هم ارتباط داشتیم. آمده در محرومترین مناطق ایران 90 تا درمانگاه ساخته. هیچ کس هم به او نگفته که با این ثروت چکار بکن. این دیگر جز با الهام الهی و اعان الله علی نفسه چیز دیگری نیست.

حالا وقتی با فطرت خدا راه را پیدا کرد و با عقل پرستش او را یافت و با الهام آماده برای کار خیر شد حالا قرآن مجید با هدایتش همه پرونده‌ها را به طور تفصیلی برایش باز می کند. می خواهی عبادت بکنی؟ **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** می خواهی مومن باشی **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** می خواهی انفاق بکنی. این ارزش انفاق و بعد توضیح می دهد هشت مورد را در آیه زکات بیان می کند و شش مورد را در آیه خمس و انفاق و صدقات. وقتی که هدایتش می کند البته نمازهای سال اول آدم، انفاق های اول آدم و ایمان اول آدم قابل رشد و قابل تکامل است.

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ «1» همینطوری مراتب ایمان را طی می کند تا به آن یقین صد در صد می رسد. مراتب اقامه صلاه را طی می کند تا به آن نماز خالصانه پر قیمت **احسن عمل** می رسد. مراتب انفاق را طی می کند به عالی ترین مراتبش که انفاق پنهانی است می رسد. همینطوری می رود بالا. این هدایت برای متقین ادامه دارد. پله پله اینها را وقتی که خواهان باشند می برد آنها را بالا. تا در هر چیزی به آن احسن عمل برسد که ما عمل حسن هم داریم. عمل معمولی هم داریم.

اما مراتب تقوا. من نهایتا سه مرتبه اش را یادداشت کردم برای شما می گویم خیلی جالب است. يك مرتبه اش مرتبه عامش است که همین خودداری از گناهان کبیره و اصرار نورزیدن بر صغیره، انجام واجبات در حد خود، متخلق شدن به اخلاق در حد خود است که در این مرتبه گاهی ممکن است آدم نمکدان شکن بشود که توبه را برایش قرار دادند. این مرتبه معمولی تقواست که در سوره فتح آیه 26 دارد **أَلَزَمَهُمُ كَلِمَةُ التَّقْوَى** کلمه همان ایمان و اخلاق و عمل است. پایبندشان کردم به تقوا وقتی که شایستگی نشان دادند. اما دوم از مراتب تقوا اجتناب و دوری دائمی است. یعنی يك تقوایی است که در فضای این تقوا آدم دیگر نمکدان شکن نمی شود. مرتب گناه و توبه انجام نمی دهد. در این مرتبه قلب دیگر مصونیت پیدا می کند از کبر و غرور و عجب و ریا و حرص و طمع و نفاق و

(1) بقره (2): 3.

بدبینی و کینه و می‌رسد به مرتبه قلب سلیم. **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** «1» که به نظر می‌آید این آیه ششم سوره تحریم مردم را به این تقوای دوم دعوت می‌کند. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فُؤَادُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا** «2» الناس ندارد. از آنجایی که دوزخ و هر عذابی محصول گناه است نشان می‌دهد که امر **فُؤَادُوا** اجتناب از محرمات به طور پیوسته است و زن و بچه را هم حفظ کردن از این محرمات که این مرتبه خاص تقواست. برای همه هم میسر است به چنگ بیاورند. این تقوا، تقوای دائمی است اگر در جامعه تحقق پیدا بکند می‌شوند مصداق آیه 96 سوره اعراف. **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** کانوا فعل ماضی است. یکسبون فعل مضارع است است. ترکیبش می‌شود استمرار تا آخر عمر. یعنی يك عده ای بماكانوا یکسبون هستند. ماضی استمراری است. یعنی کار گذشته را می‌آورد جلو، می‌آورد جلو تا به آخر عمرش. یعنی نمکدان شکنی دائمی است.

مرتبه دیگر تقوا، پاک نگاه داشتن باطن از هر علقه و تعلق حتی مثبتی که انسان را از حرکت به سوی محبوب حقیقی و معبود واقعی باز می‌دارد. کسب حلال است ولی من این قدر به آن پیوستگی دارم که اول نماز است بلند نمی‌شوم نماز اول وقت بخوانم. کسب هم حلال است. این تقوای سوم تمام درون را از همه علقه‌ها می‌برد و در حرکت انسان به سوی خدا توقف ایجاد نمی‌کند. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ آل عمران آیه 102.** و در سوره نور آیه 37 **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ** که در این آیه هم غیب مطرح است ذکر الله. و هم یقیمون الصلاه مطرح است اقام الصلاه. و هم مما رزقناهم سوره بقره مطرح است و ایتاء الزکاه. این دیگر نهایت تقوا و درجه اعلای تقواست که قرآن مجید انسان را پله به پله از هدایتی به هدایتی، تقوایی به تقوایی می‌تواند ببرد بالا، تا به آن حد نهای برسد.

يك جمله خیلی مهم هم لازم است در پایان بحث عرض بکنم که هدایت همه انبیاء دلالت و راه نشان دادن است ولی وقتی که این هدایت انبیاء به دست خدا بیفتد ایصال الی المطلوب است. **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** «3» تو يك نفر را بیاور در راه، رساندن به مطلوبش دیگر کار من است و نه کار تو.

تفسیر قرآن جلسه شصتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الاثمه المعصومين عليهم السلام.

پیش از آنکه بحث شروع بشود تذکر دو سه نکته لازم است. يك نکته اینکه سعی من در تك تك آیات قرآن مجید بر این است که

(1) شعراء (26): 89.

(2) تحریم (66): 6.

(3) قصص (28): 56.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 339

آیات شریفه هم با آیات قرآن تفسیر بشود و هم با روایات متین و استوار و پرمایه ائمه طاهرین (ع). که به وصیت رسول خدا هم همه ما عمل کرده باشیم، وصیتی که پیامبر اصرار بر آن داشتند در طول 23 سال عمرشان سفارش به قرآن و سفارش به اهل بیت و آن جمله نورانی **لن یفتقا 1»** که این دو از همدیگر جدایی ندارند. يك حقیقت هستند و يك نوع هدایت می کنند و سعادت دنیا و آخرت شما در گرو ارتباط و اقتدای به این دو منبع است.

تذکر دیگر اینکه در بعضی از آیات اولاً لغاتی به کار گرفته شده که جدای از فصاحت و بلاغت و معجزه، به کار گرفتند که اگر لغت دیگری را خدا به جای آن قرار می داد مفهوم آیه ناتمام بود و کامل نبود. گاهی در کنار این لغات يك بحث هایی لازم است که حتماً باید انجام بگیرد. بسیار مفید و راهگشا برای شناخت يك سلسله حقایق است.

نکته دیگر اینکه کلاً تفاسیر موضوعی براساس ترتیب سوره های قرآن مجید نیست. معمولاً در تفاسیر موضوعی توحید را که می خواهند بنویسند جدا می نویسند، کاری به آن آیه ای که توحید در آن آمده ندارند. مجموع آیات را می آورند. ولی من سعیم این است که این مسئله موضوعی بودن حقایق را به ترتیب سور و آیات در آنها وارد بشوم. اگر می بینید يك آیه بخش چند روز یا دو روز یا بیشتر طول می کشد به خاطر این است که همه جوانب مطلب را بررسی می کنم که در آیات بعد دیگر معطل نشویم. بدانیم که در حد لازم تمام مطالب مربوطه در آن آیه مورد بحث قرار گرفته است. در تفسیری هم که خود من نوشتم که الان حدود 12 جلدش تمام شده همین روش را به کار گرفتم. مثلاً در سوره مبارکه حمد **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** عبادت را همه شئونش را من بررسی کردم. هم عبادت معبود حق را و هم عبادت معبود باطل را. یا در سوره بقره و

لَبِّلُوا نَفْسَكُمْ «2»* مسئله آزمایش را کامل بررسی کردم یا در اولین باری که به کلمه صبر یا بالوالدین یا بنی اسرائیل که رسیدم تمام شئون مطلب را گفتم. در آیات بعد این عناوین که آمده دقیقاً چون یادداشتی هم جلوی چشمم هست و چه مسائلی مفصل تفسیر شده، در خود آن تفسیر مکتوب ارجاع داده شده به همان اولین آیه‌ای که مثلاً صبر یا آزمایش یا عبادت به کار گرفته شده است که نوشته مثلاً توضیح عبادت در آیه سوم سوره حمد آمده است. یا تجسم اعمال که حدود شاید 100 صفحه آن تفسیر است، در آیه 25 سوره مبارکه بقره

آمده است. این 12 جلد که تا آخرین آیه سوره مبارکه آل عمران است که الان دارم آیه سوم سوره مبارکه نساء را تفسیر می‌کنم.

روزهای گذشته درباره هدایت و متقین بحث شد که هدایت مراتبی دارد. هدایت فطرت است. هدایت عقل است. هدایت الهام است. اوج هدایت، هدایت قرآن است که هدایت اتم و اکمل است. خود این هدایت هم نسبت به مردم باز مراتبی دارد پله به پله آنی که

((1)) الکافی: 2/ 415، حدیث 1.

((2)) بقره (2): 155.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 340

اهلش باشد، قرآن او را بالا می‌کشد و می‌برد تا آن منزل رفیع و به قول امام صادق (ع) به آن رفیق اعلا او را برساند. تقوا هم همینطور ذومراتب است. يك تقوای معمولی داریم. تقوای متوسط داریم. تقوای عالی عالی داریم که لازم است در اینجا من يك دورنمایی از آثار تقوا را هم بیان بکنم که به آیات بعد که رسیدیم دیگر هم تکرار نباشد و هم پرونده اش بسته شده باشد.

البته دوستان بعضی هایشان يك پیشنهادهایی دارند و برای من قابل قبول است. می‌شود بحث را يك مقدار پیچیده تر کرد و يك مقدار وارد ادبیات شد و خود من هم در ادبیات کم کار نکردم، می‌شود هر آیه ای را تمام جوانب ادبی و فصاحت و بلاغتش مورد بحث قرار بگیرد، گاهی هم راه آیه را به فلسفه و حکمت باز بکنیم با احترام به فلاسفه بزرگ اسلامی.

اما آیه را پیچیده تر می کند و ما باید ببینیم پروردگار عالم برای توضیح آیاتش آیا ما را به تکیه کردن بر فلسفه هم راهنمایی کردند؟ یعنی عمق آیات را از آن طریق باید به دست آورد، یا از طریق خود قرآن و اهل بیت و همینطور ورود به کلمات آیات، حروف آیات، باطن آیات و بینات آیات. از آنجا وارد بشویم به علم اعداد و علوم ابجد صغیر و ابجد کبیر و علوم جفر و رمل و اسطرلاب که واقعه بعضی از گذشتگان در تفسیر قرآن این قدر هم به جاده خاکی زدند اما باید ببینیم آیا اینها به درد خودمان و به درد مردم می خورد. حکمت دانش اهل بیت و انبیاء است. **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ** «1» پیامبر حکمت ملاصدرا و ارشمیدس و افلاطون و اینها را نداشتند. حکمت یعنی علم استوار و علم غیرقابل تقدیر. فلسفه مثل علوم دیگر قابل نقد و قابل تغییر است. قرآن حکمت را حکمت لقمان می داند. آن علم اعطایی پروردگار است و حکمت پیامبر باز علم اعطایی پروردگار است که همان 27 رجب به وجود مقدس رسول خدا (ص) عنایت شده است اگر نه اینکه باید بگوییم از اول این علوم پیش پیامبر بوده ولی اجازه اعلانش را نداشته است.

در هر صورت می شود بحث را برد در پیچیدگی های رشته های مختلف و امکانش هم هست. چون من قبلا هم در حدی این علوم را پیش اساتیدی درك کردم، البته هر علمی را مثل طنطاوی می شود به قرآن مجید کشید و تحمیل به قرآن کرد. که ایشان واقعا تحمیل به قرآن کرده و الان هم درصد زیادی از زمان طنطاوی تا به حال باطل شده است در حالیکه او به عنوان تفسیر آیه از آن رشته ها استفاده کرده است. ولی اگر ما يك قرآن صاف، يك تفسیر صاف، يك چشمه زلال بخواهیم یا يك پاکی کامل در بحث بخواهیم، باید به

خود قرآن و به روایات تکیه کنیم. البته در بعضی از آیات شریفه قرآن به مطالب غیرقابل تغییر دانش که هزاران سال است تغییر نکرده می شود تکیه کرد یا به مطالبی که الان دیگر برای دانشمندان ثابت شده است. حالا قرآن کلی مطلب را می گوید. **مِنْ كُلِّ***

((1)) بقره (2): 129.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 341

شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْحَيْنِ «1» اما الان تفصیلا در دانش بشر با ابزار و وسایل و تجربه های علمی و آزمایشگاهها ثابت شده است. حالا تازه سراغ آنها هم صد در صد نمی شود رفت. مبدا که فردا آنها تغییر جهت بدهند. آنها را هم ما باید با احتیاط سراغش برویم و کلیات قابل قبولی از آنها را در تفسیر اعمال بکنیم. در بحث باد، باران، رعد و برق، که جهات

علمیش هم الان خیلی مفصل نوشته شده است ولی باز هم با اطمینان صد در صد نباید سراغ آن مسائل به عنوان تفسیر قرآن مجید رفت. قرآن بر فراز تمام عقول و بر فراز تمام علوم است. و برای درک بهتر آن باید به سراغ روایات اهل بیت (ع) و راسخون در علم رفت.

بالاترین مسئله ای که در رابطه با انسان نه در رابطه با آفرینش و در رابطه با پروردگار، علم توحید، اشرف علوم است، یا علم معاد، اشرف علوم است. آنی که در رابطه با درون انسان، با حال انسان، و با احوال انسان، و با اخلاق انسان و با معاملات انسان و معاشرت های انسان و اعضاء و جوارح انسان مطرح است تقواست. یعنی يك مسئله ای است که فوق تمام مسائل اخلاقی انسانی است. این را من از قول امیرالمومنین (ع) نقل می کنم، در حکمت های نهج البلاغه و در غرر الحکم آمده است که **التقی رئیس الاخلاق «2»** تقوا در میان تمام رشته های اخلاقی رئیس همه آنهاست. یعنی فوق همه آنهاست. اگر این حالت قوی اجتناب و خودداری یعنی اگر روح خودداری و روح اجتناب، نه اجتناب اتفاقی، نه تقوای اتفاقی آن روح تقوا یعنی آن نیروی خودداری در انسان ساخته نشود و ظهور نکند و آشکار نشود قطعاً انسان در بسیاری از موارد در برابر جریانات اجتماعی در برابر فساد، در برابر گناه حتی در خلوت شکست خواهد خورد هوای نفس یا شیطان پشتش را به خاک خواهد آورد.

اما چگونه این روح تقوا به دست می آید چگونه آن قدرت اجتناب و خودداری به دست می آید که بشود پروردگار عالم ما را اهل تقوا حساب بکند این با تمرین ترك هرگناهی که پیش آمد به دست می آید. حالا گناهان که می دانید يك سلسله گناهان اجتماعی است، يك سلسله فردی است. يك سلسله خانوادگی است. يك سلسله اقتصادی است. يك سلسله سیاسی است. يك سلسله بدنی است. يك سلسله قلبی است. بالاخره ما در همه موارد معصیت داریم. فساد داریم. اگر ما در تمام زمینه ها در مقابل فسادها مقاومت بکنیم. مقاومت هم شیرین نیست. تلخ است. میوه اش خیلی شیرین است. شاید بعد از مدتی که قرآن مجید مدت را 40 روز نمی داند، در آیه شریفه روزه، رسیدن به تقوا را در سوره بقره همین يك

ماه می داند. **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ «3»** البته آن روزه ای که در روایات مطرح است. بخصوص يك روایتی را رسول خدا دارند که بحار درباب

(1) ذاریات (51): 49.

(2) نهج البلاغه: حکمت 410.

(3) بقره (2): 183.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 342

صوم نقل می کنند که برای روزه دار پیامبر 15 برنامه را ذکر می کنند که بعضی هایش انجام دادنی هاست و بعضی هایش هم ترك كردنی هاست. که اگر آدم آن روزه را بگیرد ظاهرا پروردگار کافی دانسته در این که روح تقوا و قدرت تقوا در آن يك ماه کلاس روزه ماه مبارك رمضان برای انسان ساخته بشود.

تقوا يك حقیقی است که شما ببینید در همین قرآن مجید آمده چقدر مورد توجه پروردگار است که می فرماید من به تمام امت های قبل از شما تا زمان حضرت آدم و به خود شما که امت پیامبر هستید این تقوا را سفارش دارم. به تمام گذشتگان تقوا را سفارش کردم و به شما هم سفارش می کنم که وقتی ما تقوا را در آیات قرآن و آثارش را می بینیم واقعا برای ما این حقیقت اخلاقی شگفت آور است که باید گفت تقوا يك شجره طیبه همراه با محصولات بسیار فراوان است که من به بعضی از این محصولات به ترتیب سوره های قرآن اشاره می کنم. هر جا هم آن لغات مهم به کار گرفته شده لغت را هم موشکافی می کنم. بقیه اش هم بر عهده خود شما بزرگواران است که آیات مربوط به تقوا را غیر از آنچه که قرائت می کنم ملاحظه بفرمایید و خودتان در کلمات و چینش و آثارش اگر دقت بیشتری به خرج بدهید ممکن است يك آیه ده روز شما را در بحث های رمضان یا ماه محرم و صفر سیراب بکنند.

اما یکی از آیات که در سوره مبارکه بقره آمده، آیه 189 است. بیشتر آیات مربوط به تقوا هم که کمتر حقیقی در قرآن به این سبک است، امر دارد. و امر در اینجا هم امر وجوبی است. به چه علت؟ به علت اینکه پروردگار عالم با این امر وجوبی الزام آور می خواهد بندگان را از دچار شدن به هرج و مرج و فساد و معصیت در دنیا حفظ بکند و در آخرت از عذاب. لذا به صورت امر آمده. یقینا هم این امر، امر واجب است، چون وابستگی دارد به سعادت دنیا و آخرت انسان. با آن اصراری هم که به تقوا دارد آدم می فهمد که امر در اینجا امر واجب است. تقوا را دیروز عرض کردم اما آنی که در آیه خیلی مورد توجه باید قرار بگیرد. **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «1»*** است که در آیات دیگر به مناسبت مسائل دیگر ذکر شده است. حالا ما فلاح را در اینجا باید ببینیم اصل معنایش چیست و چه چیزی در حقیقت فلاح به کار گرفته شده است. آنهایی که اهلش هستند یعنی متخصص لغت هستند و از قلمم الایام با اعراب برخورد داشتند این طور فلاح را معنا کردند. **النجاه من الشرور و ادراك الخير والصلاح «2»*** یعنی تماش در معنا لحاظ شده است. حالا این نجات از کجا به دست می آید؟ با همان تقوا. **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*** یعنی برای اینکه هم نجات پیدا بکنید از فتنه ها و شرور و

مفسد و معاصی و هم به خیر و صلاح دسترسی پیدا بکنید. خیر و صلاح در دنیا همان حیات طیبه است و در آخرت هم رضایت الله و جنت الله که محصول همین حیات طیبه در دنیا است.

(1) بقره (2): 189.

(2) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 9 / 133.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 343

حی علی الفلاح بشتابید به سوی فلاح در اذان و اقامه یعنی واقعا سرعت کنید، حرکت کنید، شتاب بکنید برای نجات از شرور که خود نماز یکی از مراحل تقواست. ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر سوره عنکبوت آیه 45، عنایت دارید که فاعل تنهی صلاه است نه پروردگار. خود نماز است که اگر شما آن نماز واقعی را که حالا در یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ* به آن می‌رسیم. شما اگر آن نماز دستور داده شده را، آن نماز واقعی را که شرایطش قسمتی در قرآن است و قسمتی اش در روایات است، بپا بدارید قطعاً از شرور که فحشا و منکرات است شما را باز می‌دارد و روز قیامت هم نمازگزاران واقعی اهل بهشت هستند. آنگاه هم که نمازگزار واقعی نیستند نه اهل دوزخ هستند. اینکه می‌گوید حی علی الفلاح یعنی بیایید نماز یک عملی است که شما را از شرور که فحشا و منکرات است باز می‌دارد، نجات می‌دهد و به ادراک خیر و صلاح شما را می‌رساند. یک معنایی راغب اصفهانی برای فلاح دارد که خیلی معنای زیبایی است. می‌گوید ما بررسی که می‌کنیم فلاح عبارت از چهارحقیقت است. اگر کسی فالح و مفلح بشود، جزء مفلحون بشود که موارد مفلح شدن را قرآن بیان کرده، قد افلح المومنون ایمان باعث فلاح است، تقوا باعث فلاح است، نماز باعث فلاح است، هدایت قبول کردن اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* باعث فلاح است.

(ع) آن لام سببیت است که به سبب تقوا قطعاً اهل فلاح خواهید بود. ببینید دیروز و روزهای دیگر و حتی در منبرهای مسجد اعظم کرا را گفتم لعل در جملات مثبت بنا به قول ادیبان متخصص معنی قطعیت دارد. معنی شاید در حضرت حق اصلاً روا نیست. خدا تردیدی در کارش ندارد. چیزی به بندگان ائمه می‌دهد مردد نیست که اگر این کار را بنده‌ها انجام می‌دهند، می‌رسند یا نمی‌رسند. یعنی خدا جاهل به حقیقت است که مردد است. چون تردید مال جهل است. من این را

کرا را گفتم شما دیگر تکرار نفرمایید به مغنی اللیب قدیم مراجعه بکنید و به کتاب های دیگر ادبیات، ما تابع علم هستیم و تابع فکر خودمان و این ترجمه های ناقص نیستیم. من پنج شنبه نقد يك ترجمه بسیار معروف در ایران که مال 40 سال پیش است که می دیدم که شاید بالای میلیون نسخه اش از آن چاپ شده به احترام مولفش نمی خواهم اسمش را ببرم، منتقدان متخصص قرآن، هفت هزار و پانصد غلط از این ترجمه درآوردند. بالاخره اینهایی را که من می گویم بی ربط و بدون مراجعه نمی گویم و قطعی می گویم. لعل در جملات مثبت دلالت بر قطعیت دارد. لام هم جزء لعل نیست. اصل لغت لعل است. این لام، لام تاکید است و در اینجا به معنای سببیت است. یعنی به سبب این تقوا یقینا شما اهل فلاح می شوید.

اما راغب، راغب توجه به معنای آخرتی فلاح پیدا کرده و این چهارتا معنا را ذکر کرده است. می گوید: يك معنی دیگر لغت فلاح، شکافتن است. وقتی آدم ضلالت و گمراهی و بدی ها را بشکافد و بزند بیرون، به مقصد می رسد. لذا کشاورز را می گوید فلاح که

دو سه ماه قبل از آمدن بهار می رود سراغ زمین و تمام موانع زمین را برطرف می کند و زمین را می شکافد و شخم می زند و بعد دانه می پاشد و به پیروزی نسبت به کارش که محصول خوب است

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 344

برسد. يك مومن وقتی که ظلمت ها و جهل را بشکافد با علم، فسادها را با مقید شدن به عبادت بشکافد به فلاح می رسد. این چهار معنا یکی این است. حیات بی موت. این در معنای فلاح لحاظ شده است. عزت بی ذلت، علم بی جهل، غنای بی فقر. غنای بی فقر در کلمات امیرالمومنین آمده است. کسی که وارد بهشت می شود بعد از بهشت فقری دیگر وجود ندارد. یا بعد از جهنم غنائی وجود ندارد. این هم معنی خوبی است. حیات بی موت، عزت بی ذلت، که اینها میوه های فلاح است. دانش بی جهل و غنای بی فقر.

اما آیه 194 سوره مبارکه بقره که این آیه هم خیلی جای بحث دارد. يك مقامی را خدا برای اهل تقوا ذکر می کند که کامل کلام پروردگار به نظرم در آخرین آیه سوره مبارکه مومنون باشد، اگر این آیه در آخر سوره مومنون باشد که همین آیه هم در حقیقت مقدمه کلام امیرالمومنین در خطبه متقین است که وقتی همام به حضرت مراجعه می کند و عرض می کند **صف لی المتقین** حضرت می فرماید **اتق الله و احسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون** که همام قانع نمی شود **فَلَمْ يَقْنَعِ هَمَامُ «1»** و مصر می شود بیشتر برایم حرف بزن. در خطبه دارد با اینکه برای امیرالمومنین سنگین هم بود که بخواند **يك** بحث مشروحی برای متقین برای این شخص تنها داشته باشد ولی اصرارش باعث شد که امیرالمومنین بگوید و او هم از

شدت تحت تاثیر قرار گرفتن، قلبش سنگ کوب بکند و در آخرین فرمایش‌های حضرت کنار حضرت در مجلس علم، که بهترین مرگ است از دنیا برود. آنی که محور بحث در آیه شریفه آخر سوره مؤمنون است، این معیت است که خدا با اهل تقوا و با نیکوکاران دارد، محسن که يك معنای کاملی دارد. یکی اش در ارتباط با پروردگار است البته نسبت به عبد، یکی اش هم باز در ارتباط با عبد است نسبت به مردم که پیامبر اکرم برای ابوذری می‌فرمایند. **الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه** فان لم تكن تراه فإنه يراك «2» احسان یعنی عبادت به این مثابه که انگار داری پروردگار را می‌بینی حالا که او از دسترس دیدن تو خارج است یقین بدان او تو را می‌بیند. اگر تو نمی‌بینی او تو را می‌بیند. پس در هر عبارتی تو در حضور قرار داری. این معیت با متقین آیا معنیش این است که وقتی انسان از آلودگی‌ها اجتناب بکند و از هر فسادى در هر زمینه‌ای جدا بشود، می‌شود يك موجود پاك و با طهارت که در قرآن مطرح است.

ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين «3» از آن طرف ما چقدر ریشه تسبیح را درباره خدا در قرآن می‌بینیم یسبح، سبح، سبحان، خدا منزّه از هر عیب و نقصی است. اگر بنده اش هم منزّه از هر عیب و نقصی بشود دیگر فراقی نیست. دیگر جدایی‌ای نیست. معیت برقرار می‌شود. با کسی هم که پروردگار معیت داشته باشد، در همه جا تکیه‌گاه او، یار او، ناصر او، کمک‌کار او، دوست او و همراه

(1) نهج البلاغه: خطبه 193 (خطبه همام).

(2) بحار الانوار: 196 / 67، باب 53؛ تفسیر الصافی: 503 / 1، ذیل آیه 125 سوره نساء.

(3) بقره (2): 222.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 345

او خواهد بود. معنیش این است معیت که يك چنین معنایی را من ندیدم در کتاب‌ها، در تفاسیر هم آن حد تفسیری که من دیدم، ندیدم، حالا شما اگر فرصت دارید بیشتر به تفاسیر دیگری مراجعه بکنید ببینید معیت را همینطور معنی کردند یا نه. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «1» این معنی معیت است با توجه به تسبیح نسبت به خدا و طهارتی که

در قرآن برای انسان مطرح است که الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ «2» معیت به این معناست شاید به معنای دیگر است من نمی دانم باید به کتاب های دیگر مراجعه کرد.

تفسیر قرآن جلسه شصت و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

کسی که اراده جدی و نیت واقعی داشته باشد که در دنیا و آخرت خودش را از خطر، از ضرر قطعی یا ضرر محتمل مصون نگاه بدارد، این دارای مرتبه ای از تقواست و این نیت جدی و اراده جدی بر حفظ از خطر چه محتمل و چه متیقن در دنیا و آخرت منوط به این است که قواعد حفظ از خطر را و مسیر حفظ از ضرر را به کار بگیرد و طی بکند که اینجا عالی ترین نوع هدایت انسان برای مصون ماندن از خطرات دنیا و آخرتی هدایت قرآن است. که ما در هدایت قرآن که شما این معنا را در این سه بخش در آیه شریفه 177 سوره مبارکه بقره ملاحظه می کنید که در آنجا پروردگار 15 برنامه را بیان می کند و راه تحقق این اراده جدی و نیت جدی را نشان می دهد که حالا که علاقه داری، اراده کردی، نیت کردی خود را از ضررهای محتمل و یقینی حفظ بکنی این مسیر را باید طی بکنی.

خیلی وقت پیش دیدم وجود مبارك رسول الهی اجتناب از جمیع محرمات را افضل از انجام فرایض می دانند که به نظر می رسد روایت رسول خدا و آیه 151 سوره انعام قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً و بقیه مسائلی که در عبادات مطرح است مثلاً روزه مرحله اولش امساك است از خوردن و آشامیدن و سر زیرآب کردن و دروغ بستن به خدا و پیامبر یا نماز که اول طهارت در آب، مباح بودن، مباح بودن لباس، مباح بودن مکان، یا در حج، پول حلال که موسی بن جعفر می فرماید ما سه تا کارمان را از حلال ترین مال مان انجام می دهیم. حج، کفن و مهریه زنان مان را. این ها همه بر مبنای لا اله الا الله پایه گذاری شده است. یعنی اول باید امور ضرردار، خطردار، مضره و تخریب کننده عبادات، سعادت، سلامت باطن را دفع کرد و بعد وارد واجبات شد.

هرگز نبری راه به سرمنزله مقصود تا مرحله پیما نشوی وادی لا را

و با توجه به این مقدمه نقش با عظمت و پرثمر تقوا در اینجا روشن می شود. تقوا یعنی حفظ خویش از تمام مایه هایی که

(2) نور (24): 26.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 346

خطرناست و يك چنین آدمی که علاقه مند برای حفظ خودش از خطرات است نسبتاً آراسته به روحیه تقوا شده. از اینجا به بعد است که قرآن هدایتش می‌کند و این بزرگوار به ایمان به غیب، به يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ* به بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*، انزل بما اليك، انزل بما قبلك و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* و نَهَاتَا أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* آراسته می‌شود.

این تقریباً مقدمه ای بود که لازم بود گفته بشود که جایگاه تقوا روشن بشود. يك کتابی است به نام تذکره المتقین نویسنده اش مرحوم شیخ محمد بهاری همدانی است که در بهار همدان دفن است و قبرش زیارتگاه است. ایشان و يك عده دیگر در سلوک دینی و سلوک عرفانی جمعیتی بودند که ریشه سلوکی شان بر می‌گردد به سید علی شوشتری که از شاگردان والای شیخ انصاری در فقه و اصول بوده و مرحوم شیخ هم شاگرد عرفانی و سلوکی و اخلاقی سیدعلی بوده،

حتی می‌گویند وقتی چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه می‌آمد. شیخ بلند می‌شد می‌رفت خانه سید و دو زانو می‌نشست و مسائلی را که باید از او تعلیم بگیرد، تعلیم می‌گرفت و عجیب اخلاقی اینها داشتند که به هم تکبر نمی‌کردند. نسبت به هم غرور نداشتند. او در يك مرحله استاد بود و او در يك مرحله شاگرد. باز دیگری در يك مرحله استاد، و این دیگری در يك مرحله شاگرد. و با همین اخلاقشان و رفتارشان چگونه دین را انتقال می‌دادند و دین مردم را هم حفظ می‌کردند.

شما هیچ کدام تان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را ندیده بودید من هم در زمان سرپا بودنشان ایشان را دو بار زیارت کردم و هم روز دفنش نزدیک قبر بودم که ایشان را دفن کردند. ایشان چهارشنبه های نزدیک به محرم و صفر که روز آخر درسشان بود، قبل از همین صحن اتابکی زیر ساعت درس می‌دادند، بعدا که مسجد اعظم ساخته شد درسشان در مسجد آمد. و روز چهارشنبه ای که منتهی می‌شد به اول ماه مبارک رمضان. يك نیم ساعتی طلاب را نصیحت می‌کردند و شاگردانشان را و در ضمن نصیحت این جمله را می‌فرمودند که نوه شان وقتی برایم نقل کرد خیلی برایم ارزشمند بود. به طلبه‌ها و به شاگردانشان می‌فرمودند: در کل ایران که پخش می‌شوید برای تبلیغ این معنا را توجه داشته باشید که توده مردم و عوام مردم دین شان را استدلالی و برهانی نگرفتند. دین شان را از ما گرفتند. یا از پیشنمازی ما یا از منبری بودن ما. کاری نکنید که این را از دست بدهید. این خیلی نصیحت بالایی بوده یعنی باعث نشوید مردم که دین شان را از ما

گرفتند مسائلی، کارهایی، خلقیاتی از شما ببینند که آن دین گرفته شده را رها نکنند و از دست بدهند. نتیجه سخن این مرد الهی و ملکوتی را هم در فتنه های بعد از انقلاب شما دیدید که خود من هم شاهد بودم يك عده ای خودشان را از سهم امام بریدند، يك عده ای از اصل دین بریدند به خاطر بعضی از اموری که از دیگران مشاهده کردند.

این مرد بزرگ الهی که آخرین طایفه شان علامه طباطبایی و مرحوم بهجت بود در این تذکره المتقین خود نوشتند. قلم ها هم متأسفانه رسم نبود نکاتی که می نوشتند یا روایاتی را که می نوشتند یا آیاتی که می نوشتند آدرسش را بدهند. این کار

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 347

جدیدی است که کار بسیار خوبی است. این نکته بسیار باارزش است ولی مرحوم آشیخ محمد در کتاب تذکره المتقین آدرس نمی دهد که وقتی براساس آیات سوره مبارکه کهف حضرت موسی بن عمران، کلیم الله با آن مرد عالم در مجمع البحرين ملاقات کرد و سه چشمه از اسرار را از او دید، از وجود مبارك آن عالم سوال کرد که از چه راهی به این مقام رسیدی؟ او به موسی بن عمران جواب داد. **بترك المعاصی** بعد ایشان در باب تقوا از اولیای خدا، از بزرگان دین نقل می کند. خودشان هم که در این مسیر بودند و گذشتگان شان تا سید علی شوشتری که رسیدن به چنین افق عالی کمال و رشد با چهار حقیقت میسر است. حالا به ترتیبی که خودشان نقل کردند **الاول ترك المعاصی** که همین تقواست. **وهذا هو الذی بنی علیه قوام التقوی** اگر من می خواهم آن اراده جلیسم و نیت جلیسم و حفظ عملیم بر جا

بماند و آن تقوایم مصونیت خودش را پیدا بکند از اینکه از دست نرود باید همه معاصی درونی و برونی را ترك بکنم. خود این تمام درهای رحمت حق و نور برای آدم باز می کند. این قضیه را در باب تقوا علامه طباطبایی نقل می کردند.

(ع) آن دلیلی بر این نمی شود که اگر کسی سه تا سر خدا را بداند افضل بر پیامبر باشد. بله. موسی بالاتر است جزء اولوالعزم هاست. قرآن فقط آدرس می دهد مردی در مجمع البحرين. نه می گوید پیامبر است و نه خضر است. من هم براساس قرآن عرض کردم. بحث در علم و پیامبری و فضیلت و آن عالم بالاتر است آنها را نمی خواهیم وارد بشویم.

علامه طباطبایی می فرمودند زمانی که ما در نجف در درس مرحوم آیت الله قاضی شرکت می کردیم که ایشان درس اخلاق و عرفان می فرمودند و هم فقه و اصول. می فرمودند يك روز يك طلبه آمد پیش مرحوم قاضی و گفت: آقا من خیلی هم عقلم خراب نیست. هوشم خراب نیست. ولی مطالبی که شما می فرمایید من آن چنان که باید دریافت نمی کنم. نمی فهمم. آخر پیامبر می فرمایند **العلم نور 1**» نه الفاظ. يك وقت الفاظ منتقل به ذهن می کند يك وقت الفاظ را با عمق نورش منتقل به ذهن می کند. فرق می کند. راه ورود به نور باید باز باشد که پیامبر هم يك بحثی در مسئله نور در یکی از خطبه

های نماز جمعه شان دارند خیلی عالی است. احتمالا من در توضیح مسائل خطبه 86 نهج البلاغه آن را برای شما بخوانم. خیلی فوق العاده است که يك نفر از حضرت می پرسد. وقتی حضرت می فرماید **النور اذا وقع في القلب انفسح له و انشرح** در خطبه نماز جمعه اش است. بعد يك نفر سوال می کند **فَهَلْ لذلك علامة يعرف بها «2»** آن وقت حضرت چهار مسئله بسیار اساسی بیان می کنند **قال التَّجَانِي عن دار الغرور و الأنابه الى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت** که اینها اگر وجود داشته باشد اینها دلیل بر این است که نور وارد قلب شده است.

(1) مصباح الشریعه: 16.

(2) بحار الانوار: 122 / 70.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 348

حالا مرحوم قاضی به ایشان گفت: من که درس را در حد فهم شما بیان می کنم و شما اولین کسی هستی که آمدی و گفتی من این درس را نمی فهمم. مرحوم قاضی خیلی آدم تیزهوشی بود و براساس آیات و روایات موانع و حجاب های ظلمانی را خوب می شناخت. به این محصلش فرمود: از اقوامت کسی در نجف هست؟ گفت: بله. گفت: درس من هم می آید؟ گفت: بله. گفت با او مشکل داری؟ ظاهرا گفت: مشکل دارم. حالا مشکلتش غرور به او بوده، حسادت به او بوده، مرحوم ملامهدی نراقی در جامع السعادات نقل می کنند ما آن وقت که طلبه بودیم چند تا کتاب غیردرسی را من هم تهران و هم قم، دیده بودم که طلبه ها مباحثه واقعی با هم می کنند. یکی تحف العقول، یکی عروه الوثقی برای اینکه ذهنشان پر از مسائل شرعی بشود یکی هم همین جامع السعادات و یکی هم مجمع البیان برای خاطر اینکه با لغات و اعراب آیات و معانی آیات بیشتر آشنا بشوند. الان نمی دانم این رسم در حوزه هست یا نه. این

چهارکتاب هم چطور انتخاب شده بوده خیلی هوشمندانه بوده. تحف العقول برای آراسته شدن به اخلاق. مجمع برای شناخت قرآن. جامع السعادات برای اخلاق اعلا و عملی. و عروه هم برای فقیه شدن.

جامع السعادات نقل می کند يك کسی در حالیکه پیامبر در طواف بودند دستش به پرده کعبه بوده یا در خانه کعبه و من الان تردید دارم و می گفت: خدایا به حرمت این کعبه حالا برای من چکار کن. خودتان می توانید مراجعه بکنید در جامع

السعادات چون الان دقیق روایت را یادم نیست. پیامبر دست زدند روی شانه اش و فرمودند: چرا به قسم بالاتر قسم نمی دهی. گفت: قسم بالاتر چیست؟ فرمود: اگر مومنی خدا را به حق خودت قسم بده. **فان المومن اعظم حرمه من الكعبة** «1» به پیامبر گفت: من اهل ایمان هستم ولی نسبت به مال دچار بخل هستم. پیامبر سریع رد شدند و فرمودند: مردی است اهل آتش.

ببینید رذائل اخلاقی همه مانع هستند. یکی اش همین مانع است. مانع از درست گرفتن حقایق و پذیرفتن و قبول کردن و عمل کردن. مرحوم قاضی به او فرمود: پس تو با او قطع رابطه ای؟ گفت: بله. فرمود: این کاری که می دهی اگر انجام بدهی این قفل قلبت باز می شود و مطالبی که من بیان می کنم خوب خواهی گرفت. و آن این است که درس که تمام شد سریع برو غرورت را بشکن، کبرت را بشکن، حمیت را نسبت به او بشکن، کینه را نسبت به او بشکن، کارت هم جدی برای خدا باشد. برو در کفش ها، کفش او را جلوی پایش جفت کن. یعنی خودت را بشکن. گاهی هم ما نیاز داریم که بشکنند ما را. يك وقت يك برخوردی با ما بین مردم می شود ناراحت می شویم. مثلا فرض بکنید شما در يك بخشی محرم و صفر و ماه رمضان رفتید جایگاهی پیدا کردید و خیلی مورد احترام مردم شدید يك نفر در کوچه جلوی چهار نفر خیلی شما را صدا می زند. شیخ محمد بایست کارت دارم. حالا هم معلوم است که بنده خدا هم

(1) ((بحار الانوار: 71/64، حدیث 39 (شبهه به این روایت آمده).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 349

شاید آگاهی نداشته باشد دارد تحقیر می کند. این شکست ها را آدم باید چوب پروردگار حساب بکند برای علاج خودش. خیلی هم خوب است. پیش هم باید بیاید.

الاول ترك المعاصی و هذا هو الذی بنی علیه قوام التقوی ستون های تقوا روی ترك معصیت است. **واسس علیه اساس الاخره والاولی** که این در قرآن خیلی مطرح است. اساس آخرت انسان و دنیای انسان بر تقواست. **وما تقرب المتقربون بشیء اعلی و افضل منه** ببینید این را چه کسانی بیان می کنند. همانی بود که در روایت رسول خدا عرض کردم هست. مقربون در پیشگاه پروردگار به چیزی برتر و بهتر از تقوا تقرب پیدا نکردند. بعد از تقوا. یعنی بعد از لا اله، بعد از دفع معبودها، هواها، بت ها و رذائل اخلاقی، بعد از تقوا.

الثانی الاشتغال بالطاعات مع حضور القلب لاحضور البدن وغیبه القلب این دیگر تا جایی که برای ما امکان دارد حالا برای ما که قدرت و امکان به مانند انبیاء و ائمه و اولیای خدا نیست اما ترك نمی شود کرد آن چه را که

میسر است و نباید عذر در ترك داشته باشیم. به اندازه قدرت خودمان نماز را که می خواهیم بخوانیم با حضور قلب بخوانیم یعنی سعی بکنیم که دیگر در نماز، جلسه درس و جلسه دعوای با اقوام، جلسه بانك و جلسه حقوق آخر ماه و جلسات دیگر نیاید. تا ما را از حضور وجود مقدس حضرت حق غایب نکند. این را هم باید با تضرع و زاری از پروردگار عزیز عالم خواست.

این حضور قلب در مرحوم آیت الله بروجرودی هم خیلی شدید بود. خادمشان نقل می کرد. قبر خادمشان در همین شیخان است. می گفت نمازهایی که نمی توانستند بروند در جماعت بخوانند، در خانه می خواندند. در همین خانه فعلی که الان موجود است و در همین منزل می گفت: نماز حتی ظهر و عصرش را که معمولا نماز ظهر و عصر آدم بی حال تر است. نماز صبح باحال تر است و نماز مغرب و عشاء باحال تر است. چون با صدای بلند هم می خواند. می گفت: نماز ظهر و عصر را حتی وقتی وضو می گرفتند و می آمدند در اتاق را از پشت چفت می کردند که کسی در حال نماز خدمتشان نرود که به حضور قلبشان لطمه نخورد ولی چه حضوری داشتند، نمی دادم. البته من این حضور را در همدان در يك فرش فروش دیدم. در كرج در يك جوراب فروش دیدم و در ایام طلبگی ام هم در تهران، چهار پنج نفر را دیدم. که این حضور هم حتی تا نزدیک مرگشان ادامه داشت. می گفت: نماز ظهر و عصرش که تمام می شد. تعقیباتش را که می خواند. چفت در را می زد می آمد بیرون برای اینکه غذا خدمتشان ببریم، جلوی پیراهنشان از گریه خیس شده بود. **الثانی: الاشتغال بالطاعات مع حضور القلب**

الثالث: عدم الغفله که این باید دائم رعایت بشود. آدم باید يك جوری زندگی بکند همه جا، و در کنار هر کاری توجه به پروردگار داشته باشد. **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ¹** که همه جا می شود این توجه را

(1) نور (24): 37.

داشت. البته گاهی هم متوجهان خیلی به خودشان سخت گیری می کردند مثل مرحوم پدر راشد آخوند ملاعباس تربتی. ایشان در مسئله توجه به مسائل الهی نسبت به خودشان سخت گیر بودند. یعنی اگر يك وقت می دیدند در زراعت کاری که در ده کاریز داشتند. من آنجا را دیدم. آن خانه ای هم که ایشان زندگی می کرده، حفظ کردند. اگر يك وقت از گوشه زمین کسی رد می شدند که حس می کردند يك ذره خاك گل آلود به کف کفششان چسبیده درجا يك نصفه بیل خاك از زمینشان بر می داشتند و در زمین آن بنده خدا همسایه ملکشان می گذاشتند.

یا مرحوم راشد نقل می کند می گوید: من يك زمستان خیلی سختی از تهران رفته بودم دیدن ایشان، ایشان روزها می آمدند تربت کفایه و تفسیر درس می دادند. 15 کیلومتر هم راه بود. کاملاً این 15 کیلومتر را دقت کرده بودند وسطش را علامت گذاشته بودند، هفت کیلومتر و نیم با الاغ می آمدند و بعد پیاده می شدند هفت کیلومتر و نیم هم الاغ را بدون سوار شدن می کشیدند تا تربت

می گفتند این هم يك حق استراحت دارد. و مرحوم راشد می گفت: زمستان ها که خیلی قبل از سحر حرکت می کردیم تا برسیم به تربت وسط راه، روی یخ و برف يك نمک کلفتی داشت می انداخت، و با همان حالی که در خانه نماز شبش را می خواند، نمازشبش را با سیصد العفو و گریه و یا رب و سجده هایش می خواند در آن سرما. خسته هم نمی شد. هیچ غفلتی نباید انسان را بگیرد.

الرابع: الحزن الدائم که این حزن را من مفصل در خطبه 86 توضیح دادم. غصه دارم بر اینکه ما تکلیفمان را ادا کردیم. عبادتگاه شایسته خدا بود؟ عمری که بر ما گذشته تضييع نشده؟ فردای قیامت دادگاهی نمی شویم؟ این حزن، حزن مثبت و عالی هست. از قول پروردگار عزیز عالم نقل می کند **قال اني لاسكن الا في قلب محزون** این سکونت می دانید که سکونت مادی و فیزیکی نیست. یعنی من توجهم، نورم، در قلب محزون تجلی دارد. شاید بتوانیم بگوییم این امور چهارگانه که همه اش هم وصل به تقواست معیت با پروردگار می آورد. **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «1»**.

تفسیر قرآن جلسه شصت و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

قبل از شروع بحث به مناسبت شب شهادت وجود مبارك امام صادق (ع) این وجود مقدسی که بسیاری از روایات فقهی، اصولی، اخلاقی، و مسائل مربوط به مبداء و معاد و قیامت از آن حضرت نقل شده، روایت کوتاه ولی بسیار مهمی را برای شما قرائت می‌کنم.

(1) نخل (16): 128.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 351

وجود مبارك حضرت بنا به نقل صدوق در خصال می‌فرماید **من حفظ عنا اربعین حدیثا من احادیثنا فی الحلال والحرام بعثه الله يوم القيامة فقیها عالما و لم یعذبه «1»** آنچه که در این حدیث خیلی مهم است دو چیز است. یعنی شَمّ روایت شناسی این را به ما می‌گوید. یکی مسئله حفظ است و یکی هم مسئله قید حلال و حرام است که متأسفانه درصد بالایی از مردم روزگار ما مبتلای به آن هستند. عظمت حلال پیش آنها شکسته شده و به دست آوردن حرام برایشان اخلاق ثانوی شده.

حفظ یقینا اگر به این معنا باشد که ما چهل تا حدیث **من احادیثنا** از احادیث اهل بیت را حالا چهل تا روایت از پیامبر یا از امیرالمومنین یا از خود امام صادق حفظ بکنیم و در ما بماند، تحقق عملی پیدا نکند، اولاً فرق ما با يك نوار کاست و يك نوار سی دی چه خواهد بود؟ نوارهایی هست که هزاران حدیث در آن هست ولی به عرصه عمل نمی‌تواند برسد. اگر معنای حفظ این باشد که من در صفحه مغزم چهل حدیث جا بدهم، این امتیاز قابل توجهی نیست. امتیاز قابل توجهش مال زمانی است که من هماهنگ با این چهل حدیث زندگی و حرکت کنم و طبق روایات دیگر و این آیه شریفه سوره احزاب، **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ «2»** که بسیار آیه مهمی است، حفظ کرده خودم را که به آن هم عمل کردم به دیگران برسانم.

در جلد 77 بحار يك سفارشی پروردگار به حضرت مسیح می‌کند می‌گوید اول خودت عمل کن و بعد به دیگران برسان.

این قید حلال و حرام هم خیلی مهم است که امام صادق با آوردن قید حلال و حرام خواستند هم خود حافظ حدیث از خطر حرام مصون بماند و هم اگر دیگران را خواست به مصونیت بکشاند. با چنین برخوردی با چهل حدیث **بعثه الله يوم**

القیامه فقیها فقیه در اینجا نباید معنای اصطلاحی باشد. باید معنای لغوی باشد. یعنی او را دین شناس وارد قیامت می کند و دانشمند وارد قیامت می کند **وَلَمْ یَعْذِبْهُ** و او را عذاب نخواهد کرد.

و اما تقوا. يك مورد دیگر از آثار تقوا این است که خیلی مورد بالایی است. آیه 196 سوره مبارکه بقره امر واجب دارد به تقوا. حالا بیشتر ما تقوای عام در نظرممان است، اجتناب از همه کبائر، اصرار نداشتن بر صغائر. این تقواست. حالا اگر در يك

ماهی، دو ماهی، يك سالی، يك لغزش مختصری برای آدم پیش بیاید که امیرالمومنین هم در غرالحکم دارند **قَلِيلٌ زَلَلٌ (ع)** هـ «3» این ما را از عنوان متقی بودن قطعاً بیرون نمی برد. چنانچه مومنی اگر يك وقت يك گناهی بکند از مومن بودن بیرون نمی برد. باب توبه هم باز است. نشان می دهد که **قَلِيلٌ زَلَلٌ (ع)** هـ تقواداران از عنوان متقیان بیرونشان نمی برد یا مومنی اگر خدای نکرده دچار گناهی بشود از عنوان مومن بودن بیرونش نمی برد.

((1)) الخصال، شیخ صدوق: 542 / 2، حدیث 18.

((2)) احزاب (33): 39.

((3)) غرر الحکم: 165، حدیث 3221.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 352

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا* دو تا امر واجب اینجا است. یکی در کنار خدا خود را از درگیر شدن با آتش جهنم حفظ بکنید که آخر آیه هم این معنا را اثبات می کند که واتقوا الله در این آیه با توجه به آخر آیه حفظ خود از عذاب قیامت است. **وَ اعْلَمُوا*** و این معنا را یقین کنید و آگاه باشید و بدانید. **أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ «1»** نسبت به چه کسانی؟ بی تقواها. بی تقوایی که باید از آنها تعبیر کرد گناهکاران حرفه ای هستند. هر گناهی را مرتکب می شوند و به موعظه و نصیحت هم گوش نمی دهند و بدون توبه، بدون داشتن تقوا این مایه عظیم نجات از دنیا می روند. پس راه عقاب شدید به روی اهل تقوا کاملاً بسته است و به روی بی تقوایان کاملاً باز است.

آیه بعد که آثار تقوا را بیان می کند آل عمران، آیه 120 است. **وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً** اینجا خداوند متعال صبر و تقوا را به عنوان دو پوشش، دو سپر، دو سد و دو مانع اعلان می کند در مقابل خطرات دشمنان دین، دشمنان انسانیت و مخصوصاً در مقابل هجوم فرهنگی. **لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ** کید در اینجا به معنای تدبیرها و نقشه های دشمنان است که اگر مردم کفّ نفس داشته باشند یعنی صبر یعنی در مقابل هجومها خود را در مرزهای الهی و حدود الهی نگاه دارند، رد نشوند، ولو اینکه آغوش دشمن باز باشد و دشمن تشویق گر باشد، تهدیدگر باشد، وسوسه گر باشد، بخواهد با مال، با مقام، با بازگذاشتن عرصه شهوات، انسان را جزء باند خودش بکند، اگر آدم صبر بکند، یعنی در مقابل دشمن نه بگوید. این صبر یعنی پاسخ ندادن به دشمن. نه من دعوت را گوش نمی دهم. مثل پاسخ ای عبدالله به دشمن از روز تاسوعا تا شهادتش که در برابر تمام پیشنهادهای دشمن شعارشان لاوالله بود. والله قسم دعوتتان را پاسخ نمی گویم. دست در دست تان نمی گذارم. با یزید بیعت نمی کنم. فرهنگ تان را قبول ندارم. این می شود صبر. و از دوستی با دشمنان، معاشرت با آنان پرهیز بکند یعنی گول محبتها و تشویقها و اخلاق ظاهرشان را که اخلاق جنتلمنی است و نه اخلاق انسانی، پرهیزد. این صبر به این معنا و این تقوا به این معنا قطعاً نقشه دشمن را نقش بر آب می کند.

این يك خط شعر عربی را نمی داند مال کیست ولی بسیار شعر زیبایی است. **من استعان بغير الله في طلب کسی که از غیر خدا خواسته هایش را**

بخواهد، خواسته های دنیایی اش، زندگیش را، فرهنگی اش را، **فان ناصره عجز و خذلان «2»** یار او ناتوانی و خواری او خواهد بود. یعنی باید خودش را در دست دشمن رها بکند، خوار بکند، پشتش را خم بکند، دنیا و آخرتش را از دست بدهد، تا دشمن کاری برای او بکند. اگر بکند. البته دشمنان در روزگار ما اگر کاری برای دولتی یا برای جاسوسی انجام بدهند نفع خودشان را بیشتر لحاظ می کنند نه نفع جاسوس یا نفع دولت ها را.

(1) بقره (2): 196.

(2) روح المعانی فی تفسیر القرآن: 269 / 2.

این هم از آیات مهم قرآن در باب تقوا. آل عمران، آیه 123. این هم به نظرم آیه خاصی است و باید بحث مفصلی درباره اش بشود. که من فکر می کنم زیباترین بحث را در نتیجه این آیه مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی دارند که من سفارش می کنم در کتاب شریف بحار، بخش ایمان و کفر را ببینید.

آنجا فهرست این چند جلد را که ببینید باب شکر، تمام نگاه خواجه نصیر را مرحوم علامه مجلسی نقل می کند. بسیار عالی است من مقاله خواجه را در ده جلسه منبر برای مردم با عنوان شکر. گفتیم: **فَاتَّقُوا اللَّهَ*** ببینید باز امر واجب است. **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «1»** تقوا پیشه بکنید تا شاکر بشوید. ما تقوا پیشه کنیم چطوری شاکر می شویم؟ امام صادق (ع) این را برای ما حل کردند. **شکر النعمه اجتناب المحارم «2»** روایت در همان باب شکر بحار است. شکر اجتناب محارم کلها است. یعنی چه؟ یعنی شما هر نعمتی که به شما داده شده اگر در گناه هزینه نکنید، یعنی نمک خدا را به خورد هوای نفس ندهید، نمک خدا را به خورد غرور و کبر و طمع و ریا ندهید. نمک خدا را به خورد گناهان اعضاء و جوارح ظاهر ندهید شما بنده شاکر شدید. طبق نگاه امام صادق (ع).

یا يك آیه درباره شکر در سوره نحل داریم. **جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** اول آیه را اگر ببینیم تشکرون آخر معنی می کند آیه را که شکر یعنی چه؟ **وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً «3»** به دنیا که آوردم شما را يك پارچه جهل بودید. سه ابزار معرفت به شما دادم، سه ابزار برای کسب معرفت، گوش، **وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعَ لَهُمْ «4»** چشم.

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار «5»

قلب هم که مرکز فهم است. یعنی شنیده های گوش و دیده های چشم را او درک می کند، ما می شویم آدم با معرفت. **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*** یعنی من این ابزار را به شما دادم بروید. اهل معرفت بشوید معرفت هم نواری نباشد. معرفت تحقق عملی پیدا بکند. این هم

یکی از آثار تقواست. وقتی شما راحت بودید از گناهان کبیره و صغیره، شما می شوید بنده شاکر پروردگار.

از آثار دیگر تقوا، تحصیل بهشت و همه شئون بهشت است. **لكن الذين اتقوا ربهم** اینجا تقوا را به جای اینکه در کنار کلمه الله بیاورد، در کنار ربهم آورده است. چرا اینجا تقوا را کنار رب آورده است. من فکر می کنم در تفسیر **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** بین هفت روز تا ده روز من رب را در همین جلسه عرض کردم. می خواهد پروردگار ما را به این حقیقت در کنار تقوا متصل بکند که مالک تان، مدبر تان، روزی

((1)) آل عمران (3): 123.

((2)) بحار الانوار: 40 / 68، باب 61، حدیث 29.

((3)) نحل (16): 78.

((4)) هج البلاغه: خطبه 193 (خطبه همام).

((5)) تفسیر روح البیان: 98 / 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 354

دهنده تان، خالق تان، اینها همه در لغت رب لحاظ می‌تواند بشود، من هستم. شما که باید در کنار رب تان که همه کاره شماست تقوا را رعایت نکنید. یعنی از من معصیت نکنید ولی از شیطان کاملاً معصیت نکنید. هر چه من می‌گویم قبول کنید و هر چه او می‌گوید قبول نکنید. چون غیر از اینکه دشمن شماست چیز دیگری نیست. ولی من هستم که دوست شما هستم، محب شما هستم. خالق شما هستم. شایسته است که تقوا را در کنار رب تان به بازار زندگی تان بیاورید. هرچه از شما خواستم به نفع خودتان خواستم.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا این دو موضوع است. يك بهشت ها، دو، نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نزل در اصطلاح عربی به معنای سفره کامل پذیرایی است. نزل اصطلاح است. نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ در جای دیگر داریم. نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این بهشت های من سفره کامل پذیرایی از جانب من است وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ «1» آنی که پیش من است که همین نزل باشد که به عبارت دیگر جنات باشد و برای اهل تقوا تدارك دیدم، از آیه شریفه در می‌آید که خداوند متعال اهل تقوا را ابرار هم می‌داند. یعنی معنون به این عنوان هم هستند.

ابرار ویژگی هایشان چیست؟ امیرالمومنین می‌فرماید

ثلاث من عمل ابرار

سه چیز عمل ابرار است. ببینید عمل. یعنی بار مسئله را امیرالمومنین روی عمل بردند. **اجتناب المحارم** دور ماندن. جنب و اجتناب یعنی دور ماندن و نزدیک نشدن. چون می دانید نزدیک که بشویم به گناهان جاذبه گناهان خیلی زیاد است. اینکه فرمودند با نامحرمان بیش از 5 کلمه ضرورت دار حرف نزنید، نگاه به نامحرم نکنید، یا عیسی بن مریم می فرماید برادرم موسی آمد گفت گناه نکنید، من آمدم بگویم فکر گناه نکنید. به عیسی گفتند مگر فکر گناه هم ضرر می رساند به آدم؟ حضرت فرمودند: يك اتاق آيينه کاری را در نظر بگیرید، يك پنبه مختصر، يك چوب خشك مختصر، درها را ببندید وسط آن اتاق آيينه کاری آتش بزنید و بعد بگذارید خاموش بشود، در خاموش شدن يك مقدار دود متصاعد می شود. بعد هم که تمام شد يك دستمال سفید تمیز بردارید و روی آيينه بکشید. با اینکه نشان نمی دهد ولی آن دستمال سفید يك مقدار تیرگی آن دود را که روی آيينه نشسته به خودش می گیرد. می گوید فکر گناه هم دود تیرگی روی جانتان می نشاند.

ثلاث من عمل الابرار، اقامه الفرائض، و اجتناب المحارم، واحتراس من الغفله في الدين «2» یکی هم عمل به واجبات الهی است، یکی هم حفظ کردن خود، حراست از خود در برابر غفلت است.

سوره مائده آیه 27. آیه خیلی سختی است. بارش خیلی سنگین است. من قبل از اینکه بخوانم مصداق آیه را بگویم. يك کسی، مرد یا زن، فرقی نمی کند، در هر لباسی می آید از آنجایی که عبادت

(1) ((آل عمران (3): 198.

(2) ((بحار الانوار: 81 / 75، باب 16، حدیث 74؛ کشف الغمه: 394 / 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 355

خدا را شروع می کند، حالا یا از اول تکلیفش است، یا نه، يك مدتی در این وادی نبوده و بالاخره از آن نقطه ای که شروع می کند می آید تمام اعضاء و جوارحش را در حد خودش، منقش به عبادات الهی می کند و حالات باطن را هم جهت مثبت می دهد. هم پاکی باطن پیدا می کند و هم پاکی ظاهر. این پاکی باطن و پاکی ظاهر، قطعاً با رعایت شرائط عمل که حالا یا در رساله ها بیان شده یا در کتب اخلاق، در رساله ها بیشتر صحت مورد توجه فقهاست که اینطوری وضو بگیرید، این طور نماز بخوانید و این طور ترتیب را رعایت بکنید. در کتب اخلاقی بیشتر ارزش عبادات مطرح است، مثل نیت، خلوص، حضور قلب. يك کسی می آید این کارها را می کند. یعنی باطن و حالات باطن را پاک می کند

و اعضاء و جوارح ظاهر را هم با عبادات به پاکی می کشاند. به نورانیت می کشاند. حالا فردای قیامت است. یا آلودگی اصلا ندارد یا به قول امیرالمومنین کم داشته، و آن پاکی ها و آن آلودگی ها را محو کرده است. **ان الحسنات يذهبن السيئات** «1» حالا در پیشگاه خدا قرار می گیرد. چرا عمل او را قبول نکنند. هیچ دلیلی بر این نیست که عمل او قبول نشود. خداوند متعال هم قبلا در قرآن فرموده **أَيُّ لَا أَضِيْعُ عَمَلٍ عَامِلٍ** «2» نگفته من از خدایی و قدرت خودم استفاده می کنم می گویم نود سال هموزن سلمان فارسی بودی، نمی خواهم قبولت بکنم. نه اینطور نیست. زمینه قبول پرونده او موجود و مقتضی است و مانعی هم در قبول وجود ندارد که گناهان کبیره و اصرار بر صغیره باشد. برای قبول مقتضی موجود و مانع مفقود. وعده قبولی را هم در جای دیگر فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ** «3»* من اهل خلف وعده نیستم. **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** «4» پرونده اهل تقوا مورد قبول من است و رسیدگی شان هم در دو بخش است. این خیلی مهم است. یا به غیر حساب است. است یعنی اصلا پرونده را باز نمی کنند و نمی بینند. یا نه رسیدگی شان در عرصه سریع الحساب است. چون خدا در قرآن مجید 5 جور حساب را مطرح کرده. سوء الحساب دارد، حساب یسیر دارد، حساب عسیر دارد، حساب سریع دارد. بغیر حساب هم دارد. که اینها را از معجم می توانید بگیرید. به خاطر تفاوت مردم در اعمال و باطن، 5 نوع حساب در قرآن مطرح شده است. یا بغیر حساب است. امیرالمومنین در مسیر جنگ صفین به سرزمین کربلا که رسیدند، فرمودند

فقال هذا كربلاء يقتل فيه قوم يدخلون الجنة بغیر حساب «5»

اینکه اینها 72 نفر بودند و يك جمع واحد، اما انگار حضرت هر کدام را يك قوم و يك ملت حساب کرده است. **كان** انّ ابراهيم امه «6».

((1)) هود (11): 114.

((2)) آل عمران (3): 195.

((3)) آل عمران (3): 9.

((4)) مائده (5): 27.

((5)) بحار الانوار: 286 / 41، باب 114، حدیث 6؛ کشف الیقین: 80.

((6)) نخل (16): 120.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 356

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یا بغیر حساب است یا اگر بنا باشد که حسابرسی بکنند سریع الحساب است که این را شخصی از پیامبر پرسید یا رسول الله کل اهل تقوا را بخواهد خدا حسابشان را برسد چقدر طول می کشد. فرمود به اندازه برقی که از ابر برق زامی زند و خاموش می شود. همان مدت.

(ع) يك بار من يادم است که اینجا بحث مفصلی راجع به حسن فعلی و فاعلی کردم. قرآن کسانی را می گوید قبول می شوند در پیشگاه خدا و اجر دارند که هم حسن فعلی داشته باشند و حسن فاعلی. یکی از آیاتش این است **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ «1»*** این قید فهو مومن قید حسن فاعلی است. یعنی کافر نباشد. منافق نباشد، لائیک نباشد، گناهکار حرفه ای نباشد. مومن باشد، خدا و قیامت و قرآن و انبیاء را قبول داشته باشد، اعمالشان هم پاک باشد. حالا ممکن است یکی حسن فاعلی داشته باشد و حسن فعلی نداشته باشد. مردود است. یکی حسن فاعلی ندارد و حسن فعلی دارد. عملش قبول نمی شود.

(ع) حبط، هباء منثورا. ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ «2» اگر کعبه و مسجد الحرام را تعمیر بکنند می شود حسن فعلی.

سی تا آیه را حضرت باقر برای ابراهیم لیشی توضیح دادند که فرمودند: انتقال به خوبان داده بشود نسبت به آنها حبط است و هباء منثورا است. یعنی چیزی گیرشان نمی آید. این شرط را خدا از زمان آدم تا به حال گذاشته که من عمل را از مومن و متقی قبول می کنم. حالا اینها شرط را قبول نکردند ظلمی به آنها نمی شود.

تفسیر قرآن جلسه شصت و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

حتما نکات مهم در رابطه با تقوا که حل کننده ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «3» است توجه فرمودید کسی که حالا یا از طریق عقلش یا از طریق فطرتش یا از طریق الهام یا از طریق گوش فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ «4» چنین نیتی برایش پیدا شده. چنین عزمی و اراده ای برایش پیدا شده که خودش را چه در دنیا و چه در آخرت از خطرات محتمل یا متیقن حفظ بکند. یقینا چنین انسانی به تقوا به آن معنایی که در شرع مقدس آمده اتصال پیدا کرده، حالا دنبال این است که چگونه باید این نیت را، این عزم را، این اراده را، تحقق بدهد. اینجا کتاب خداست که به طور کامل آن

(1) ((نحل (16): 97؛ غافر (40): 40.

(2) ((توبه (9): 17.

(3) ((بقره (2): 2.

(4) ((زمر (39): 17-18.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 357

عازم را، آن مرید را و آن نیت کننده را راهنمایی می کند که برای حفظ وجودش از خطرات محتمل یا خطرات یقینی چکار باید بکند. از همین جاست که در هدایت قرآن مسائل پرارزش اعتقاد مربوط به قلب، اخلاق مربوط به نفس، و عمل صالح مربوط به اعضا و جوارح، خودش را نشان می دهد و آن دین کامل از طریق قرآن البته با توضیح پیامبر اکرم و ائمه طاهرين به انسان می رسد. این می شود هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.

تقوا هم یقینا دارای مراتبی است. تمام مردم در يك مرحله نیستند، در مسئله باعظمت تقوا، مرحله به مرحله را البته هم می توانند طی بکنند مگر تقوایی که مربوط به سرّ انسان است که مرحوم فیض کاشانی در جلد اول کتاب پرقیمت و کم نظیر المحجّه البیضاء خودشان می فرمایند کار ما نیست، نه آن ظرفیت را ما داریم و نه آن گستردگی باطن را که بتوانیم به آن مرحله تقوای انبیاء خدا و ائمه طاهرين (ع) دسترسی پیدا بکنیم. اما مراحل دیگر تقوا قابل دسترسی است، و به خواست خدا و به عنایت او چون اگر لطف او نباشد، ما هیچ قدمی نمی توانیم برداریم، هیچ حرکتی نمی توانیم انجام

بدهیم، عنایت او، یاری او، کمک او، لطف او، وقتی که شامل حال ما بشود، شوقی در باطن ما، پیدا بشود عزم و اراده، هدایت قرآن مجید را با کمال میل و از طریق قلب قبول می‌کنیم. این که عرض کردم لطف او و یاری او این در قرآن مجید هم کرارا تذکر داده شده، مثلاً در آیه شریفه سوره مبارکه حجرات می‌خوانیم **حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ «1»** که این آیه از جهتی به همان اراده ما و نیت ما و عزم ما بر می‌گردد.

وقتی ما بخواهیم در حقیقت داریم از پروردگار عالم گدایی می‌کنیم و وجود مقدس او هم سائل را از پیشگاه مقدسش رد نمی‌کند. وقتی این تقوای باطنی و تقوای عملی تحقق پیدا بکند یعنی هدایت پروردگار از طریق **ذَلِكَ الْكِتَابُ** قبول بشود و در حد خودش انسان این هدایت را در همه شئون زندگی تحقق بدهد بنا به فرموده پروردگار در قرآن که اغلب آیاتش هم با ادات تاکید آمده است. آثار تقوا، به تدریج شروع می‌کند به ظهور، چنانچه ما این آثار کامل را در حیات انبیاء و ائمه و بعد از آنها در اولیای الهی و انسان های قابل قبول حضرت حق جلّ و علا یا در تاریخ خواندیم یا در قرآن می‌بینیم یا مشاهده می‌کنیم.

یکی از آثار بسیار مهم تقوا امنیت از ترس منفی و از حزن منفی است. چون ما يك ترس مثبت هم داریم. يك حزن مثبت هم داریم که در توضیح يك بخش خطبه هشتاد و شش به طور مفصل قبلاً هم خوف مثبت را و هم خوف منفی را و هم حزن مثبت را و هم حزن منفی را کاملاً بررسی کردیم.

(1) ((حجرات (49): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 358

در سوره مبارکه اعراف آیه 35 می‌فرماید: **فَمَنْ أَتَقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ** که این لام، سر کلمه خوف و سر جمله مضارع یحزنون، لا نفی جنس است. يك کسی که اهل تقواست. يك کسی که در اعتقاد و در اخلاق و در عمل پاك است، چرا این انسان از غیر خدا بترسد و چرا نسبت به خودش دچار حزن بشود، این نکته را عنایت بفرمایید اهل تقوا بنابر حقیقت تقوا، دائماً، اینکه می‌گویم دائماً چون ماده تقوا در آیات شریفه به صورت فعل مضارع آمده است که یقیناً هم دلالت بر استمرار دارد.

(ع) نه. جنس خوف را نقل می‌کند. اهل تقوا هیچ خوف منفی ندارند. اگر جنس خوف را ما رد نکنیم یعنی اهل تقوا خوف منفی هم دارند. این دیگر با لاجوف نمی‌سازد. کلمه بیشتر در قرآن مجید با فعل مضارع آمده، **الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ «1»*** و به صورت ماضی استمراری آمده، روی این حساب اهل تقوا که دائما هم در تقوا هستند، در دو حال به سر می‌برند. این خیلی مهم است. این نکته بسیار دقیقی است يك حالشان حال دفع است. دائم دارند خطر را دفع می‌کنند از خودشان. دائم دارند دفع می‌کنند و با تقوا دائم دارند از پروردگار مهربان عالم فیض می‌گیرند. انسانی که در حال دفع خطر است، انسانی که در حال گرفتن فیوضات از پروردگار مهربان عالم است، چه چیزی را از دست می‌دهد که محزون بشود. حزن اغلب مال جایی است که آدم چیزی را از دست بدهد. اهل تقوا چیزی را از دست نمی‌دهند. جلوی خطر که ایستادند که خطر به آنها آسیب نزند. خیری هم که از دست نمی‌دهند نه در جهت اعتقادی و نه در جهت اخلاقی و نه در جهت عملی. پس پروردگار عزیز عالم از وضع آنها خبر می‌دهد که چه علتی دارد که از غیر خدا بترسند، چه علتی دارد که محزون بشوند و غصه دار بشوند، حالا نگاه اهل تقوا حتی به بدن خودشان يك نگاه خیلی زیبایی است.

هفتادسال چشم و گوش را در راه خدا هزینه کردند تا رسیدن به نکس عمر. **وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ «2»** تمام بدن کهنه شده. تمام بدن ضعیف شده. تمام بدن ظاهرا در حال از دست رفتن است ولی این چشم هزینه شده به صورت يك چشم قوی دائم از بهشت سر در می‌آورد و همینطور گوش و همینطور شکم و همین طور غریزه جنسی و همینطور قدم و همینطور دست، چیزی را از دست ندادند. اهل تقوا خطر را دفع کردند، سرمایه‌ها را دائما گرفتند، لذا معنی ندارد که بترسند و محزون بشوند.

من همینجا بودم در مسجد اعظم که حضرت امام (رض) در اوج قدرت شاه بود بعد از اینکه از زندان عشرت آباد آزاد شدند اینجا شب يك جشن خیلی مفصلی بود، من همین نزدیکی های امام نشسته بودم. گفتگو بود در همین فیضیه که چهارشنبه امام می‌خواهند درس شروع بکنند. آتھایی هم که اهل درس امام نبودند و هنوز هم به درس خارج نرسیده بودند یکی اش خود من بودم،

(1) یونس (10): 63؛ نحل (16): 53؛ فصلت: 41.

(2) یس (36): 68.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 359

آمدیم مسجد اعظم که آن روز يك ساعت و نیم امام صحبت کردند دو جمله اش این بود. جمله اولشان این بود که وقتی نصف شب آمدند مرا گرفتند يك راننده بوده و يك سرهنگ بوده و دو تا از ساواکی های گردن کلفت زمان شاه. هنوز هم پایه های شاه شل نشده بود. امام می فرمودند در تاریکی از قم راه افتادند برای تهران. هوا که يك مقدار روشن شد، من هم این سرهنگ بغل دستم را نگاه کردم و هم این طرفی را نگاه کردم. شروع کردم اینها را دلداری دادن. گفتم: نترسید مشکلی نیست الان می رسیم تهران. می فرمود من آنها را دلداری می دادم. بعد رو کردند به طلاب و به مردم. فرمودند من الان 63 ساله که هستم والله قسم تا الان نترسیدم.

این حال اهل تقواست که وقتی پیوند به پروردگار دارند يك عمری در حال دفع خطرند. يك عمری در حال جذب فیوضات پروردگار هستند و اعتماد به این آیات قرآن هم دارند که مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ¹ از چه بترسند؟ و برای چه غصه بخورند و چه چیزی از دست دادند که غصه بخورند. اما اهل تقوا، البته این مسئله فکر می کنم مربوط به زمان وجود مبارك امام دوازدهم باشد. الان هم تحقیقش ممکن است اما مشتری اش کم است. یعنی اگر هفتاد میلیون جمعیت ایران حقیقتاً مصداق این آیه بشوند. اعراف آیه 128، به خاطر تقوا قدرت فراگیر پیدا می کنند. در حالیکه ما الان قدرت فراگیر نداریم چون نیرو به اندازه نداریم. اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ ² ارض به معنی يك مملکت و يك خاك نیست. چون در قرآن گاهی ارض به معنی يك کشور محدود آمده است. إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ یعنی در مملکت مصر. الف و لام، الف و لامی است که نشان می دهد ارض به معنی مصر است. اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ ³ اولاً خطاب به جمیع امت است، همه از خدا کمک

بگیرید. همه در موارد مربوط به صبر، صبر بکنید. إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ كل زمین ملك من است. يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اما این من یشاء من عبادہ چه کسانی هستند؟ و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ³ آیه نشان می دهد که مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ*، چه کسانی هستند؟ اگر همه امت اهل تقوا بشوند، اگر همه امت یاری از خدا بخواهند، اگر همه امت صبر در مقابل حوادث، مصائب، عبادات و امتحان های الهی داشته باشند قدرت فراگیر پیدا می کنند. ارض، کلش به آنها می رسد. سرانجام مثبت مال متقین است.

این جا من از رسول خدا کمک بگیرم برای همین توضیحی که نسبت به این آیه دادم. ناقل وجود مبارك شيخ مفید در کتاب شریف ارشاد است. گفتار پیامبر مال اوائل بعثت است. واقعاً روایت عجیبی است. ای کاش تك تك مسلمانان

شیعه و سنی از این روایت آگاه می شدند و ای کاش تک تک این يك میلیارد و خرده ای ملت اسلام به این روایت عمل می کردند. چقدر روایت بالاست. انا ادعوکم الی

(1) طلاق (65): 2.

(2) اعراف (7): 128.

(3) اعراف (7): 128.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 360

کلمتین خفیفین علی اللسان من شما را به دو حقیقت دعوت می کنم که گفتن این دو حقیقت با زبان آسان است. راحت است. مایه ای نمی خواهد. همه می توانند بگویند. اما ثقیلین فی المیزان بار این دو حقیقت در عمل است. بار این دو حقیقت در کار و فعالیت و کوشش است. حالا قبل از اینکه بیان بکنند این دو حقیقت چیست، می فرمایند اگر این دو حقیقت در زندگی کل شما تحقق پیدا بکند. چون ادعوکم دارد تملکون بهما رقاب العرب والعجم شما همه کاره عرب و غیرعرب می شوید. عجم یعنی غیرعرب، یعنی مردم پنج قاره. وینقاد لکم بهما الامم تمام امت ها مطیع شما می شوند. یعنی وقتی وضع شما را دیدند، رنگ شما را دیدند، خوبی های شما را دیدند، درستی شما را دیدند همه منقاد شما می شوند. وتدخلون بهما الجنة با این دو حقیقت کل شما اهل بهشت می شوید. وتنجون بهما من النار کل شما با این دو حقیقت از آتش دوزخ نجات پیدا می کنید. این دو کلمه هم این است. شهاده أن لا اله الا الله «1» توحید عملی، فی المیزان فرمود، توحید زبانی که همه دارند می گویند لا اله الا الله. عرق خور هم می گوید. زناکار هم می گوید. بچه هم می گوید. بی سواد و باسواد هم می گوید.

اگر شما امت در گردونه نفی شرك کامل قرار بگیرید و معبودی غیر از پروردگار در زندگی تان رخ نکند و معلمی برای دین و فرهنگ و ادب و تربیت جز من انتخاب نکنید این چهارتایی که گفتم نصیب شما می شود. یعنی قدرت شما، دین شما، فرهنگ شما فراگیر می شود. بالاخره يك روزی این فرهنگ فراگیر می شود حالا به دست ما نشود به دست دیگران می شود. لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ «2»* که قطعی است. إِنَّ الْأَرْضَ*

يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «3» که قطعی است. اگر امت اهل استعانت من الله و اهل صبر بشوند که همان استعانت و صبر عالی ترین مرحله تقواست.

(ع) ارث همه جا در میت و مرگ استعمال نمی شود. شما در ده آیه اول سوره مومنون بعد از اینکه آن همه مسائل عالی را می خوانید می گوید اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفَرْدَوْسَ «4» بالاخره بهشت ساخت پروردگار است در سوره فصلت می گوید به آدم به ارث می دهم، لازم نیست که ارث با مرگ همراه باشد. کلمه ارث یعنی يك مایه ای را از دیگری بردن. إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ «5» یورثها یعنی عنایت کردن در اینجا یعنی عطا کردن، نه اینکه من سرم را زمین می گذارم و زمین به دست بندگان می رسد. یورثها در اینجا به معنی عطا و عنایت است. به معنی مرگ و ارث بردن و این حرفها نیست.

یکی از آثار بسیار جالب تقوا که متأسفانه چون خودم با مردم خیلی سر و کار دارم از طریق نامه هایشان می فهمم، از

((1)) الإرشاد، شیخ مفید: 1/ 49-50؛ کشف اليقين: 41.

((2)) توبه (9): 33.

((3)) انبياء (21): 105.

((4)) مؤمنون (23): 11.

((5)) اعراف (7): 128.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 361

طریق قضات خیلی خوب دادگستری که می آیند پای منبر ماه رمضان فهمیدم، از طریق سوالات زیادی که می پرسند فهمیدم. جایش خالی است در جامعه ما. اینکه می گویم جایش خالی است نه اینکه اصلاً نباشد. ولی النادر کالمعدوم.

یکی از بدترین خطرهایست که دامن ملت ایران را گرفته، هم در بخش کشاورزی و هم در صنعت و هم در تجارت و هم در کسب های عادی و هم در ادارات و نهادهای دولتی که آنجا هم خیلی فراوان است، بیرون هم خیلی فراوان است.

یکی از آثار عالی تقوا برای اهل تقوا مصونیتشان از حرام خواری است. چون اهل تقوا در حال دفع هستند. مخصوصا مال حرام و لقمه حرام. واقعا اهل تقوا انگار معجزه گر هستند.

همین یکی دو روز پیش یکی از علما برای من نقل کرد و گفت پدرم که اهل علم بود و مورد توجه مردم بود برای يك بار در دوره عمرش (ع) زاهدانه هم زندگی می کرد، جنس نسیه در خانه نیاورد. گفت يك بار من دنبالش از مسجد آمدم بیرون، يك كيلو گوجه فرنگی برای خانه می خواست. ظاهرا گفته بودند وقتی می آیی حدود يك كيلو بیشتر نه، گوجه فرنگی بگیر. گفت: چند قدم از مسجد رد شدیم. دم میوه فروشی ایستاد. گفت: يك كيلو گوجه بده. او هم کشید و داد و ایشان دست کرد در قبایش پول در بیاورد. دید قبایش را عوض کرده و پول را در آن قبا جا گذاشته. گوجه را پس داد. گفت: ببرید شب که می آید مسجد پولش را بدهید. گفت: نه. دوتایی با هم درگیر محبتی شدند. درگیر عاطفی شدند. بالاخره پدرم يك كيلو گوجه را پس داد و بدون گوجه آمد خانه، حالا یا من یا مادرم یا خواهرم سوال کردند چرا گوجه نیاوردی. گفت: پول در جیبم نبود. من سوال کردم ایشان گفت که با کمال رضایت ببرید، شب که برگشتید پولش را بیاورید. گفت: من خبر مرگم را که به من ندادند چه وقت است. شاید می مردم و بعد هم پول گوجه داده نمی شد. اعتماد نداشتم. حالا غذای بی گوجه هم خوردم و نمردم و طوری نشد.

اهل تقوا دائما در حال دفع و جذب هستند. آنگاه که اهل تقوا هستند از حرام که مثل گوسفند از گرگ می ترسند. توجه هم باید داشته باشیم که به فرموده امیرالمومنین (ع) این يك حقیقتی است که برای همه روشن بود و نیازی به راهنمایی نداشت. یکی از جاذبه های بسیار پر قدرت که میلیاردها رستم را تا به حال به زانو در آورده و پشتشان را به خاک مالیده پول است. بخصوص که آدم محدود باشد، مشکل مالی هم داشته باشد، و يك پول حسابی حرام هم در مقابل آدم جلوه بکند، این فقط تقواست که انسان را از این حرام حفظ می کند. فقط تقواست.

این جا يك قطعه ای هم برای شما نقل بکنم خیلی پرقیمت است. قطعه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است. برای استقرار حکومت بعد از پیامبر پول فراوانی بین مردم ریختند. شناسایی کردند که با پول مردم را برای تسلیم به حکومت بخرند. از جمله يك خانواده ای بودند بسیار فقیر، سرپرست خانواده يك خانم بود، مردش مرده بود، که این خانم در محله خودشان معروف به ارادتمند به امیرالمومنین بود. آنها آن شب نان هم نداشتند. ابن

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 362

ابی الحدید می گوید حکومت صد دینار طلا برای آنها فرستاد وقتی که کارمند دولت آمد در زد این خانم آمد دم در، صد دینار طلا را داد خانم گفت: این پول را چه کسی داده؟ ابن ابی الحدید نوشته، گفت: ابوبکر به شما هدیه کرده؟ این خانم

گفت: برو به ابوبکر بگو در ارزیابی نسبت به امیرالمومنین و مال دنیا اشتباه کردی. عالم را به من بدهی من علی را از دست نمی دهم. این که صد درهم هست و پس داد و نگرفت.

فَكُلُوا مِمَّا عَمِلْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا از آنچه به دست می آورید از منفعت حلال و طیب بخورید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ* اینکه وَ اتَّقُوا اللَّهَ* بعد از فَكُلُوا* آمده یعنی در مال و معیشت تقوا به خرج بدهید. اگر تقوا به خرج بدهید إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «1»* یقیناً نسبت به شما خدا آمرزنده و مهربان است.

تفسیر قرآن جلسه شصت و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

در کنار مسئله تقوا در آیات قرآن و اینکه این کتاب هدایتگر اهل تقواست یعنی تاثیر هدایت قرآن در اهل تقواست. آنگاهی که نمی خواهند خودشان را از خطر حفظ بکنند، نسخه پروردگار مهربان عالم چه اثری در آنها دارد. بلکه این نسخه وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا «2» آنگاهی که از حدود تقوا متجاوز هستند همین عمل نکردن به قرآن، همین قبول نکردن هدایت قرآن برای آنها خسارت است. یعنی این آیه شریفه را به نظر می رسد جز این نتوان معنا کرد که دوری از قرآن، مهجور ماندن از قرآن، تکبر در برابر این نسخه خسارت است. ظالم در اینجا به معنای متجاوز از حدود پروردگار است. حدودی که محرمات خداست و حلالها و واجبات پروردگار.

وقتی من از حدود بیان شده حق در قرآن تجاوز بکنم، رو به خسارت می روم. اما آنی که عزم جدی دارد خودش را از خطر حفظ بکند، قرآن شفاست. درمان است برای او.

در کنار این آیات من سفارش به این است که باب تقوای نهج البلاغه را حتماً ملاحظه کنید. امام درباره تقوا مطالب دریاواری را بیان کردند. هم حقیقت تقوا را بیان کردند و هم آثار فردی و خانوادگی و اجتماعی تقوا را بیان کردند. ما بخواهیم سراغ تقوا در نهج البلاغه برویم يك سال طول بکشد. نیازی هم نیست که من نگاه امیرالمومنین را به تقوا در اینجا مطرح کنم. چون خود کار کردن با نهج البلاغه عبادت است. شناخت مسائلی که امیرالمومنین مطرح کرده نورانیت باطن می آورد، عمل به آنها هم که انسان را تبدیل به شیعه واقعی می کند. فکر هم نمی کنم از بالاترین مقام معنوی ما تا ضعیف ترین مان بی نیاز از نهج البلاغه باشیم.

(1) انفال (8): 69.

(2) اسراء (17): 82.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 363

یادم نیست این روایت را کجا دیدم. فکر می‌کنم اوائل جوانیم يك كتابی را در يك كتابفروشی قدیمی در قم خریدم به نام حکمت عملی یا علم اخلاق. نویسنده اش يك دانشمند خراسانی بوده که بیش از 60 سال است که از دنیا رفته. خیلی کتاب خوبی است. این روایت را ایشان نقل کرده بود که: حضرت مسیح يك شب در شهر ناصریه فلسطین میهمان کسی بود، آن وقت‌ها شهرها محدود بود و جمعیت هم کم بود. پیشنهاد کرد به حضرت، اگر اجازه بدهید، بیماران این شهر را من خبر بدهم طلوع آفتاب صبح بیاورند اینجا و شما با آن دم عیسوی تان این بیماران را شفا بدهید. حضرت فرمود: عیبی ندارد. بگو بیاورند. سریع در خانواده‌ها خبر دادند وقتی صبح در خانه را حضرت مسیح باز کردند که بیرون بیایند دنبال هدفی که دارند بروند. مریض‌ها را خوابانده بودند در آن خانه، حضرت دیدند این مریض‌ها عددشان به ده نفر نمی‌رسد. این جمله را فرمودند که من براساس این جمله عرض کردم از بهترین مقامات تقوایی‌مان تا پایین‌ترین‌مان، بی‌نیاز از نگاه امیرالمومنین این دریای علم خدا به تقوا نیستیم. فرمودند: اگر سالم‌های این شهر به این تعداد باشند من تعجب می‌کنم. این يك ایهام است در کلام مسیح. یعنی سالم‌های شما عددشان کمتر از این ده نفر است. بیشترتان یعنی 99 درصدتان گرفتار بیماری‌های کبر و عجب و ریا و حرص و حسد و این حرف‌ها هستید. در شهر شما مشکل می‌شود ده تا سالم پیدا کرد.

در این زمینه پیامبر اکرم هم يك روایت بسیار عالی دارند که من اولین بار این روایت را در کتاب پرقيمت مجموعه وِزَام، ابی فراس این دانشمند بزرگ شیعه دیدم که بسیار کتاب خوب و جامعی است. فکر می‌کنم اگر این کتاب، خصال، تحف العقول و المحجۃ البيضاء این چهار کتاب کل محرم و صفر و ماه مبارك و در این طرح‌های هجرت با يك اهل علم باشد، هم خودش و هم مردم را کاملاً سیراب می‌کند.

پایان بحث روز گذشته روایت ارشاد را یادداشت فرمودید: آن کلمتین برای بعضی از دوستان کلمه دومش ظاهراً مبهم بود که من معنیش را گفتم. **شهاده ان لا اله الا الله وائی رسول الله «1»** خدا را به عنوان معبود واقعی بپذیرد که پذیرفتن خدا منوط به این است که وجود آدم دافع هر نوع شرك و هر نوع بت جاندار و بت بی جانی باشد ولی عرصه توحید راهنما می‌خواهد، معلم می‌خواهد. معلمش پیامبر است که ما باید توحید را از پیامبر بگیریم. پیامبری که سه کار عظیم خدا بر عهده اش گذاشته، عملی که در امت هم باید تحقق عملی پیدا بکند. **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ «2»*** قرآن را یاد مردم بدهد. **وَ يُزَكِّيهِمْ*** روش تزکیه و رشد و پاکی باطن و ظاهر را به آنها ارائه بکند. **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ** اول برایشان تلاوت آیات داشته

((1)) الارشاد، شیخ مفید: 49/1.

((2)) آل عمران (3): 48.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 364

باشد که قرآن یکسان قرائت بشود. به زبان پیامبر مردم هم از پیامبر یاد بگیرند. **وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ «1»*** این پایان روایت.

اما درباره آیه **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ*** آن هم يك بحث ادبی دارد که من عرض کردم جنس خوف و جنس حزن را پروردگار می‌فرماید نفی می‌کند. ایشان استناد کردند که لا نفی جنس کنارش اسمی که واقع می‌شود تنوین نمی‌گیرد. علاوه بر اینکه من چون رد شدم، حالا لازم است توضیح بدهم که بله. بعد از لانفی جنس تنوینی وجود ندارد مثل لارجل فی الدار. علاوه بر این مرفوع هم نیست و منصوب هم است. تمام آیاتی که يك اسم بعد از لا آمده و مرفوع هم هست و لا هم تکرار شده، یعنی عطف به جمله قبل شده، **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ*** بزرگان از ادیبان عرب چه آنهایی که معلم واقعی ادبیات عرب بودند در ایران مانند سیبویه و امثال او یا کسانی که اصالتاً

عرب هستند، اینها درباره این لا در این گونه آیات، دوتا نظر دارند. و تقریباً هر کدامش را هر کسی قبول بکند درست است و اصراری بر يك نظر ندارند. من به فرمایش‌های ادیبان مصر و سوریه هم دیشب مراجعه کردم، دیدم آنها هم دو

تا نظر دارند و حرفشان هم همان حرف دیروز ماست. یعنی من بیراه عرض نکرده بودم. لا در اینجا گفتند لامهمله است. اصلا عمل نمی کند.

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ* اما اگر مهمله نگیرید آن را مشبهه به لیس بگیریم که اسم را رفع می دهد خبر را یا ظاهرا نصب می دهد یا محلا نصب می دهد مثل همینجا که علیهم خبرش است. اما همه شان می گویند این لا، اگر مهمله گرفته بشود یا مشبهه به لیس گرفته بشود و بعدش هم اسم نکره باشد، قطعاً مفید جنس است. لاخوف یعنی هیچ ترس منفی در اهل تقوا نیست و هیچ حزن منفی هم در اهل تقوا نیست. اینکه می گویم حزن منفی چون در نهج البلاغه می بینید امیرالمومنین نسبت به مرگ پیامبر یا شهادت حضرت زهرا حزن شدیدی اظهار می کنند یا در کربلا در این داغ هایی که اهل بیت دیدند محزون بودند بعد از کربلا محزون بودند آن حزن مثبت و طبیعی است و مانعی ندارد. اما اینکه این حزن منفی است لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ حدید: 23 (ع) هیچ وقت اهل تقوا برای دنیایشان محزون نبودند یا برای چیز مختصری که از دستشان امر مادی می رفت محزون نبودند. اینها چیزی را هم از دست نمی دهند که محزون باشند. چون وقتی که در عرصه تقوا قرار دارند و تقوایشان هم مستدام است و الان هم در سوره یونس هم آیه اش را می خوانم که ماضی استمراری است. اهل تقوا دائماً در حال دفع و جذب هستند یا به تعبیر دیگر در حال اثبات و محو هستند. یا در حال حذف و انتخاب هستند. همه تعبیرها را می توانید داشته باشید. اهل تقوا دائم در حال حذف گناه از زندگی شان هستند. در حال انتخاب واقعیات در زندگیشان هستند. در حال اثبات خیرات هستند و در حال محو شر از حیات خودشان هستند و همینطور در حال دفع اند و در حال جذب هستند.

((1)) جمعه (62): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 365

اینها خیلی سرمایه دارند برای چه بترسند و برای چه خوف داشته باشند؟ از آثار بسیار مهم دیگر تقوا که در آیه 7 سوره مبارکه توبه مطرح است این است. این آیه را اگر اهل دل وارد توضیحش بشوند معرکه می کنند حالا من نمی دانم در 56 جلد تفسیری که از صدر المتألهین باقی مانده این مسئله هست یا نه؟ او در این زمینه آدم غوغایی بوده یا مرحوم حاج ملاهادی سبزواری یا امثال این بزرگواران. بخصوص ابن سینا اگر مطالعه کنید خیلی چیز گیرمان می آید در نخط نهم اشارات که من نخط را با اینکه خوانده بودم ولی امسال سه ماه تابستان با خودم برداشته بردم شهرهای مختلفی که منبر داشتم

مطالعه اش می کردم و گاهی هم برای منبر استفاده می کردم. این آیه را هم باید با نخط نهم گسترده تفسیرش کرد و هم با مطالبی که در 5- 6 تفسیر چاپ شده صدرالمجاهدین است و با رسائل مرحوم حاج ملاهادی که 800- 900 صفحه است انجمن حکمت ایران و فرانسه چاپ کرده. کتاب خیلی

با ارزشی است. این خیلی حرف است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «1»* خدا محب متقین است. یعنی متقین محبوب پروردگار هستند. یعنی اینجا سه حقیقت باید بحث بشود. محب و حب و محبوب. حالا محبت پروردگار چیست؟ می گویند: محبت پروردگار همان جلوه عملی صفات و اسماء حسناى او در زندگی دنیای عبد و آخرت عبد است. اما این محب و این حبش، انسان هم در اینجا می شود محبوب. و کسی که محبوب پروردگار بشود عاشق او می شود.

کلمه عشق در کتاب شریف اصول کافی در باب عبادت آمده است. اگر امروز در جلد دوم عربی اصول کافی در فهرستش باب عبادت را ببینید يك روايت 4- 5 خطی از وجود مقدس رسول خدا با سند هم ذکر شده. بسیار روايت عالی است که من در این 7 جلد تفسیر صحیفه سجاده به عنوان تابلو و شعار این کتاب این روايت را صفحه اول چاپ کردم. اکنون توضیح و تفسیر صحیفه سجاده از 7 جلد با اضافه شدن بیش از 250 موضوع دیگر به این کتاب 15 جلد شده و آماده چاپ می باشد.

آنجا دارد که پیامبر می فرماید: من عشق العباده و، عانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده البته دنباله دارد که حالا يك چنین کسی که دلش عاشق عبادت است و عبادت را بغل گرفته. و باشره بجسده به عمل هم درآورده هیچ برایش مهم نیست دیگر که از نظر زندگی دنیا اصبح من الدنیا على عسر أم على يسر «2» حالا زندگیش راحت باشد یا زندگیش مثل انبیاء و ائمه طاهرين مشکل دار باشد برایش مهم نیست. چنانچه شب عاشورا در آن خطبه بسیار پرقیمت و کم نظیرشان حضرت سیدالشهداء که اغلب کتابها هم نقل کردند همین را اعلان کردند. احمده على السراء والضراء «3» من حالا غرق در خوشی باشم یا در غرق در مشکل باشم برام فرقی نمی کند. من خداوند را در هر حال سپاسگزاری می کنم.

(1) توبه: 7.

(2) الکافی: 83/ 2، حدیث 3.

(3) بحار الانوار: 392/ 44، باب 37؛ الارشاد، شیخ مفید: 91/ 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 366

حالا حرفم این است که ما در جامعه خودمان و در خانواده خودمان دیدیم شاید هم بعضی از ما اوائل جوانی یا در ازدواج گرفتارش شده باشیم. کم و بیش مزه عشق و محبت را چشیدیم. حالا اگر اولا که می دانید عشق از معشوق تجلی می کند و در افق قلب انسان ظهور می کند. چون آدم حالا يك حرف زیبایی، يك شعر زیبایی را، يك گیاه زیبایی را، يك ساختمان زیبایی را، يك انسان زیبایی را ندیده باشد که آتش عشق در چراغدان دلش روشن نمی شود. عشق از معشوق حرکت می کند در دل عاشق ظهور می کند، محبت، از طرف خدا یعنی ظهور صفات علیا و اسماء حسنايش در زندگی. نه به معنی اینکه او دلی دارد و مثل ما عاشق می شود. حالا بگذارید بحث را تمام بکنم. ببینیم به کجا می رسیم.

عشق از معشوق اول سر زند پس به عاشق جلوه دیگر کند.

وقتی که انسان زیبایی را ببیند عشق به او پیدا می کند و عامل این عشق هم معشوق است. حالا کسی که عاشق بشود فانی در خواسته معشوق می شود. اگر عشق يك عشق واقعی باشد. اگر محبت يك محبت واقعی باشد. شما می بینید عاشقان امیرالمومنین تا پایان ظهور ائمه طاهرين یعنی تا پایان حیات امام عسگری و عاشقان اهل بیت حرکاتی که داشتند آگاهی به این داشتند که ممکن است به خاطر این حرکات گرفتار بشوند و به دست دشمن کشته بشوند. ولی عشق این قدر قوی بود که خیلی جان دادن آنها را آسان کرد. مثل رشید، مثل عمرو بن حمق خزائی، میثم، حجر بن عدی و از همه اینها بالاتر مثل این 72 نفر شهید کربلا.

عاشق همه چیزش را می خواهد در هر صورت در پای معشوق بریزد. حالا همین را اگر بخواهیم در حق پروردگار معنا بکنیم. يك روایتی من در کافی دیدم در باب توبه که این هم از روایات ناب ماست که البته نقل نمی کند از چه امامی ولی از قرینه پیداست روایت از وجود مبارك موسی بن جعفر (ع) است که امام می فرماید خداوند به تائب سه حقیقت عنایت می کند. که یکی در سوره مبارکه فرقان است. فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ «1» که در باب توبه است. یکی در آیه هفتم سوره مبارکه مومن است جزء بیست و سوم که الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ «2» آنها تمام ملائکه عرش و حول عرش به پروردگار عرض می کنند رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ «3» این هم دو.

سوم حضرت می فرماید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «4» «5» محبت خودش را به تائب مرحمت می کند که موسی بن جعفر يك نگاهی به این سه حقیقت دارند

(1) فرقان (25): 70.

(2) غافر (40): 7.

(3) غافر (40): 7.

(4) الکافی: 433 / 2، حدیث 5.

(5) بقره (2): 222.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 367

که بعدا بدان اشاره خواهیم کرد. انشاء الله در هر صورت اگر خدا عاشق کسی باشد به قول خواجه عبدالله:

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

فکر می کنم مرحوم راوندی مدفون در همین صحن نقل می کنند. دیگران هم نقل کردند. اهل تسنن هم نقل کردند که امیرالمومنین هنگام عبور از کربلا پیاده شدند و با خاك حرف زدند از جمله اشاره کردند به خاك. **مصارع عشاق شهداء** «1» یعنی هم در کلام پیامبر اکرم آمده و هم در کلام امیرالمومنین. این را گفتم برای اینکه اگر **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** «2»* را خواستیم معنی بکنیم به زبان مردم بگوییم خدا عاشق اهل تقواست، راحت تر بتوانیم معنی بکنیم.

يك اثر دیگر تقوا که بسیار مهم است قرار گرفتن در معرض بشارت پروردگار در دنیا و آخرت است. یعنی کسی که اهل تقوا بشود بشارت ها در حق او قطعی و حتمی است. سوره مبارکه یونس آیه 63 و 64. **الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ*** اینجا یتقون باز با فعل مضارع است و در آیات دیگر با فاعل است. **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ*** که خواندیم فاعل گاهی معنی فعلش را می دهد. فکر می کنم در سیوطی قبلا خواندیم. جاهای دیگر هم در ادبیات هست **هُمْ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ** قطعی است این بشارت. **ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*** خیلی عجیب است خود این بشارت را خدا می گوید فوز عظیم است. یعنی اگر کسی در معرض این بشارت قرار بگیرد برایش فوز عظیم است. که از حضرت

صادق سوال می کنند بشارت در دنیا چیست؟ يك مرحله بشارت همین آیات قرآن است که يك دانه اش را برای نمونه من بخوانم:

آل عمران آیه 15 لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ چون به اهل تقوا در دنیا دارد بشارت می دهد. اگر دو آیه بعد از این یعنی 16 و 17 را تلفیق با این آیه کنید که دو آیه بعد وصل به این آیه است. تقطیع در آیات آنجایی که جای تقطیع ندارد به نظم کار بسیار اشتباهی است. مثلاً دیدم در منبرها، از جوانیم هم دیدم که این آیه را تنها می خوانند. قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ در حالی که این آیه با 5 تا 6 تا آیه بعدش گره محکم دارد. یعنی اگر آنها را بخوانیم يك حرف ابتری برای مردم زدیم. این آیه 15 آل عمران هم با 16 و 17 چسبیده به هم است. چون این بِالْعِبَادِ* را آیه 16 معنی می کند و خصوصیات عباد را که 5 خصوصیت است آیه 17 معنی می کند.

این يك نوع بشارت است. امام می فرماید يك بشارت دیگر به اهل تقوا، نه به همه، در خواب است مانند بشارتی که خدا به یوسف

(1) ((بحار الانوار: 295 / 41، باب 114، حدیث 18.

(2) ((توبه (9): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 368

داد که به پدرش گفت رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «1» آینده اش را به او بشارت داد که پدر وقتی تفسیر کرد گفت كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُؤُوكَ این خواب نشان می دهد که در آینده وضع تو چه وضعی خواهد بود و در آینده نعمت خدا بر شخص تو کامل خواهد شد كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ «2» این هم یکی از آثار تقوا.

تفسیر قرآن جلسه شصت و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

گرچه بحث تقوا یکی از گسترده ترین مباحث در فرهنگ پاك اسلام است. بخش عمده ای از آیات کتاب خدا، خطبه های نهج البلاغه و روایات رسول خدا تا امام عسکری بر محور تقواست و شما بخش عمده ای از روایات تقوا را هم در جلد دوم اصول شریف کافی و هم باب ایمان و کفر بحار مرحوم مجلسی می توانید ملاحظه کنید که عالی ترین روایات در این منابع است و روایاتی است که صد در صد از دسترس بازرگانان حدیث ساز دور بوده. چرا که هیچ حدیث سازی در باب ساخت حدیث دروغ دنبال مسائل مثبت ابداء نمی رفته. اغلب روایات ساختگی که خیلی هم زیاد است و می شود به یقین گفت 90 درصد روایات ساختگی مربوط به اهل تسنن است یا در فضائل خلفا و بنی امیه و بنی عباس است یا در جهت منافع بنی امیه و بنی عباس ساخته شده. هیچ وقت نیامدند روایاتی را بسازند که در جهت ضرر اهل سقیفه یا بنی امیه یا بنی عباس باشد.

این را عرض کردم که شما هر وقت به روایات اخلاقی و به روایات باب تقوا حتی اگر در کتب اهل سنت مراجعه کردید بیشتر یقین بکنید که این روایات از پیامبر و ائمه طاهرين صادر شده خیلی هم نیاز به بررسی سند نیست. برای اینکه این قبیل متون خیلی با آیات قرآن کریم نزدیک و هماهنگ است. اما دامنه بحث تقوا را سعی کردم امروز اگر خدا بخواهد جمع بکنم و تمام بکنم. چون در این چند روزه يك الكوفي و يك سرمشقی به دست ما داد که بتوانیم وارد سفره پهن و گسترده باب تقوا بشویم. انشاءالله فردا اگر خدا بخواهد الَّذِي يَوْمَنُ بِالْغَيْبِ «3» را شروع می کنیم، با توجه به اینکه غیب را حتما تقسیم بکنیم به دو مرتبه و دو مرحله. غیب مطلق و غیب نسبی. یعنی غیبی که نسبت به ما زمانش نامحدود است که می شود غیب مطلق، غیبی که نسبت به ما زمانش محدود است و هنوز لحظه ظهورش نرسیده و می رسد و يك زمانی از حالت غیب خارج می شود و تبدیل به يك حقیقت آشکار می شود که در قرآن مجید با جمله بَرُّوْا* به معنی آشکار شدن آمده که آن زمان دیگر برای ما غیب

(1) یوسف (12): 4.

(2) یوسف (12): 6.

(3) بقره (2): 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 369

نسبی غیب نخواهد بود. بلکه غیب امر حسی می شود و ما با چشم سر آن چه را که قبلاً نمی دیدیم، خواهیم دید. حالا بحث آن را انشاءالله فردا دنبال می کنیم.

یکی دیگر از آثار بسیار مهم تقوا که خداوند روی این اثر در آیات مختلفی اصرار دارد رهایی از آتش جهنم در روز قیامت است. یعنی این میلیاردهانفری که وارد محشر می شوند اگر بهره مند از تقوا باشند ولو تقوای معمولی، تقوای متوسط، حالا آنهایی که تقوای بالاتر دارند، تقوای خاص، آنهایی که تقوای خاص الخاص دارند که حسابشان معلوم است. ولی توده مردم مومن اگر

چه دارای تقوای متوسط باشند یعنی قیامت بتوان آنها را اهل تقوا گفت که گفته هم می شود به آنها اهل تقوا هستند یقیناً اهل نجات هستند و عذاب دوزخ به آنها کاری نخواهد داشت.

آیه ای که می شنوید سوره مبارکه مریم، آیه 71 و 72 است که من براساس این آیه، این مطلب در تفاسیر نیست، برداشتم خودم از این دو آیه شریفه این است که نقشه جغرافیایی قیامت به این صورت است. وقتی که تمام انسانها به امر پروردگار و به دعوت پروردگار و به خواست حضرت حق قبرها را می شکافند و می آیند بیرون و روی زمین قیامت قرار می گیرند که از آیات و روایات استفاده می شود قیامت روی همین زمین برپا می شود. یعنی هر کسی قبرش شکافته شد و آمد بیرون یا اگر قبر نداشت خداوند او را زنده کرد و وارد محشر شد روی همین زمین وارد محشر می شود. البته آن وقت زمین دیگر محدود به 5 قاره نیست. آن وقت شما در سوره مبارکه هود آیه 106 و 108 که خیلی هم نکته جالبی دارد آیه شریفه. **أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ «1»** سعدوا با فعل مجهول آمده. **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ «2»** که با فعل معلوم آمده. سوره هود، آیه بین 103 و 105 است. **أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ** چرا فعل مجهول است؟ **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا** چرا فعل معلوم است. به نظر می رسد نکته اش این باشد که هیچ کسی سعادت خودش را نمی تواند تامین بکند. سعادت باید با کمک پروردگار تامین بشود. کمک پروردگار هم با بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی است. همین که در آیه دوم سوره بقره می خوانیم. **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**

این که فعل را مجهول آورده اما هر کسی که اهل دوزخ می شود به دست خودش اهل دوزخ می شود و با انتخاب خودش و با اختیار خودش. خداوند متعال ابتداءً در شقاوت کسی دخالت ندارد. بعد آنجا می فرماید که اهل سعادت در بهشت هستند **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ «3»*** اهل جهنم در جهنم هستند **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ*** در حالی که ما

می بینیم در آیات جزء سی ام قرآن، صریحا خدا می فرماید آسمان ها به هم می ریزد و خورشید سیاه می شود و ماه و ستارگان از بین می روند. ولی در سوره مبارکه ابراهیم می فرماید که سماوات و ارض در

(1) هود (11): 108.

(2) هود (11): 106.

(3) هود (11): 108.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 370

قیامت غیر از این سماوات و ارضی است که شما به این شکل می بینید. **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ «1»** الف و لام هم که الف و لام عهد است. این زمین و این آسمان ها غیر از این زمین و آسمان ها می شود. یعنی جغرافیایش فرق خواهد کرد. آنجایی که در بهشت هستند **ما دامتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ*** یعنی آسمان قیامت که غیر از این آسمان است. زمین این قیامت که غیر از این زمین است.

عرب هنرش در اختصار سخن است. اگر قرآن مجید بگذاریم جلوه‌مان و تمام حذفی هایش را در بیاوریم شش برابر این می شود.

نیازی نداشته که بگوید **والسماوات غیر السماوات**. همان والارضی که گفته تمام سماوات را می گیرد. یعنی معطوف علیه از معطوف حکمش را می گیرد. عرب بنایش این است که با بلاغت صحبت بکند.

در هر صورت زمین قیامت همین زمین است ولی شکل الان را ندارد. **تُبَدَّلُ الْأَرْضُ** و تمام انسان ها که زنده می شوند روبه رویشان جهنم است. تمام طبقات جهنم جلوی چشم مردم است و اما بهشت به طور یقین روی این زمین نیست. اگر قرآن مجید را دقت بکنید در سوره نجم آنجایی که می فرماید **عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى** حالا بهشت را می گوید بهشت ظرفش سدره المنتهی است. آیا در قیامت سدره المنتهی يك سیاره ای است که تمام بهشت که **عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ «2»** است در این سیاره است یا يك چیز دیگری است. اما واقعش این است که به تفاسیر هم مراجعه می کنیم مصداق سدره المنتهی را نمی دانیم چیست. فقط دارد که پیامبر اکرم در شب معراج بهشت را ملاحظه کرد و دید **عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى**

«3» حالا این دیگر اراده پروردگار است که اهل تقوا را از روی این زمین که فردا محشر روی آن برپا می شود چگونه می برد به بهشتی که در سدره المنتهی است باید برویم و خودمان ببینیم.

پس تمام مردم ایستادند و جهنم هم روبه رویشان است و همه هم می بینند دوزخ را. حالا این خیلی مهم است. **إِنَّ مِنْكُمْ** **إِلَّا وَارِدُهَا** نکره در سیاق نفی است. حالا یا همه اهل محشر را می گوید یا نه طبق آیات قبل همین آیات، گروه خاصی را می گوید. بیشتر به نظرشان رسیده که همه را می گوید که مسیر بهشت از دوزخ می گذرد. آیه در مریم، 71 و 72 است. اینجا باید از اندیشه عوام و توده مردم در بیاییم که مردم از روی پل رد می شوند ولی ما می بینیم که بیشتر در قرآن و در روایات از مسیر جهنم تعبیر به صراط شده و آیه هم صریحا می گوید **وَإِلَّا وَارِدُهَا** یعنی از رویش رد نمی شوند. از درون جهنم، از شکم جهنم، از داخل جهنم باید عبور بکنند. **إِنَّ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا**، استثنایی هم وجود ندارد چون بعدش می گوید **كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا** «4» هم کلمه حتم دارد و هم مقضی دارد. مقضی از باب قضا به معنی

(1) ابراهیم (14): 48.

(2) آل عمران (3): 133.

(3) نجم (53): 14.

(4) مریم (19): 71.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 371

حکم و فرمان است. حتما هم به معنی قطعیت است. این فرمان حتمی و قطعی پروردگار است که همه شما باید وارد دوزخ بشوید.

همه قدم رفتن به درون دوزخ را دارند. حالا که وارد دوزخ شدند. برای فهم خصوصیات آتش دوزخ باید به کتب بحار الانوار جلد 6 و 7 و علم الیقین جلد 2 و المحججه البیضاء جلد 8 مراجعه کنیم. بیانش هم برای مردم لازم است. اما طوری هم بیان بکنید که مستمع فکر نکند حتما جهنمی است. شما همیشه عذابها را و دوزخ و محاکمات را در سخنرانی هایتان

مطرح بکنید. بفرمایید آنهایی که تا آخرشان اهل ربا هستند اهل زنا هستند اهل قمار هستند اهل شراب و اهل ظلم هستند. بی نماز هستند حالا اگر در

مستمعین ما اگر از این افراد بود بالاخره حساب کار خودش را می کند اما رو در رو بیان کردن نه، نیازی نیست که هم مردم به مشکل روحی و روانی بر بخورند. با عاطفه باید بیان کرد. چنین عذابی را خدا دارد می گوید این آیه اش است و این روایت است و دیدن این سه کتاب هم خیلی مهم است. رو در رو بیان نکردن اثر بیشتری در مستمع دارد.

يك پيرمردی نقل می کرد می گفت: حاکم اصفهان پسر ناصر الدین شاه ظل السلطان که یکی از پلیدترین و ظالم ترین چهره های قاجاریه بوده، فرعون بوده، 20 سال هم در اصفهان حکومت می کرده و دهه عاشورا هم بنا به رسم قدیم که همه خانها و حاکمان روضه می خواندند ایشان هم دهه عاشورا روضه می خواند. چون به هر گناهی هم آلوده بود. حالا روضه خوانهایی که دعوت می کردند يك روضه خوانهای آرامی بودند، خیلی حرف گناه نمی زدند. آن سال يك روضه خوان خوش بیانی را دعوت کردند افراد دست اندر کار جلسه، نمی دانستند او در امر به معروف و نهی از منکر خیلی آدم صریحی است. روز اول که منبر می رود قمار را مطرح می کند و، ظل السلطان هم يك قمارباز حرفه ای بود. خیلی هم زیبا مطرح می کند و همه حاضرین می فهمند که، ظل السلطان و دوستانش قمارباز هستند. از منبر که می آید پایین عوامل روضه به او می گویند آقا فردا يك حدیث اخلاقی بخوان. روضه بخوان و برو. گناهان را مطرح نکن. گفت چشم. فردا می آید منبر شراب را مطرح می کند. خیلی شدید. می آید پایین به او می گویند اگر فردا آمدی و دوباره گناه مطرح کردی ما روز آخر قرار می دهیم و پولت را هم نمی دهیم. دیگر ده روز نمی خواهی بیایی. می گوید عیبی ندارد. فردا می آید منبر بعد از خطبه می گوید بر هر چه قمارباز است لعنت غیر از جناب ظل السلطان، بر هر چه گناهکار است لعنت غیر از جناب ظل السلطان. ظل السلطان از پای سلطان می گوید آقا همه را با هم لعنت بکنید جدا نکنید. یعنی این شجاعت امر به معروف و نهی از منکر را داشت.

رو در رو اگر بیان نشود، اثرش در مستمع بیشتر است. این نکته را هم نمی دانم در قرآن کریم دقت کردید یا نه که بسیار نکته مهمی است، در تفاسیر من ندیدم جایی به این نکته اشاره شده باشد. شما سوره مبارکه براءت را ببینید. بدون بسم الله شروع شده که این دلالت دارد بر نفرت و براءت پروردگار از مشرکین. حملات سختی هم در آیات اول به مشرکین می کند که اگر

آدم آگاه به آیات نباشد، فکر می کند در این حملات برای ابد در رحمت به روی تمام مشرکین تاریخ بسته است. ولی بعد از آن حملات شدید يك مرتبه پروردگار عزیز عالم در اوج همین حملات لحن حمله را عوض می کند و بر می گردد به يك لحن عاطفی بسیار شدید که اگر اینان توبه بکنند مورد قبول من هستند و من آنها را می پذیرم. یعنی طوری برخورد نمی کند که مشرک را ناامید بکند و برای همیشه طردش بکند و بیشتر در شرك تحریک بکند.

إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا، كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا «1» حالا همه وارد جهنم شدند. ما هم که طول و عرض جهنم را نمی دانیم، آتشش هم که در دعای کامل می گوید

هذا ما لا تقوم له السماوات و الارض «2»

این آسمان و زمین فعلی تاب مقاومت در مقابل آتش جهنم را ندارند. همه حالا وارد جهنم شدند. ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا ثُمَّ برای تراخی است یعنی کل که وارد شدند و ورود تمام شد. يك نکته در اینجاست تقوا با این همه عظمت ولی ببینید نجات را به خودش نسبت می دهد. چرا نجات را به خودش نسبت می دهد چون زمینه ساز تقوا با این آیات قرآن با بیان حلال و حرام خودش بوده. بالاخره تقوای ما به عنایت خود او، به توفیق خود او و به لطف خود او بر می گردد. و عجیب هم نیست که در این آتشی که

ما لا تقوم له السماوات و الارض

است اهل تقوا حس نمی کنند حرارت آن آتش را. نمونه اش هم در دنیا حضرت ابراهیم (ع) در آتش نمرود. معلوم می شود تقوا سپر در مقابل آتش جهنم است. وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا «3» جثی را اینطور معنی می کنند پشت پاشنه پا تا پشت زانو این ساق پا از پشت زانو تا اول شکم ران انسان است. که به زانو در می آیند ساق به پشت ران می چسبد و تا ابد به همین حالت ظالمین در جهنم می مانند. این ظالمین چه کسانی هستند؟ همین متجاوزین از حدود خدا که اصلاً تقوا نداشتند ولی اگر انسان مرتبه ای از تقوا را هم داشته باشد قطعاً قیامت اهل نجات است.

من يك جمله ای را از حکمت های نهج البلاغه در همین زمینه برای شما بخوانم که پرونده آیه بسته بشود. اتَّقِ اللَّهَ بَعْضُ التَّقَى و إِنْ قَلَّ سَعَى بکنید که به کل بی تقوا نباشید. تقوا را رعایت کنید گرچه تقوای اندک باشد. بالاخره خودتان را وارد این گروه بکنید. واجعل بينك و بين الله سترا و ان رَقَّ «4» يك پرده حرمتی بین خودت و خدا قرار بده. همه پرده ها را ندر. بالاخره جا برای نجات خودت بگذار. این حل اهل تقواست. آتھایی که در دنیا خدا را عبادت کردند و در حد

خودشان خدمت به خلق داشتند البته که پای حرکت دارند از دوزخ به سوی بهشت، آنهایی که نه قدم عبادت برداشتند و نه رهایشان می کنند. نذر

(1) ((مریم (19): 71.

(2) ((مصباح المتعجد: 847 (دعای کمیل).

(3) ((مریم (19): 72.

(4) ((نَجْعُ الْبَلَاغَةِ: حکمت 242.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 373

ی

عنی رها می کند. **قُلِ اللَّهُ تَعَالَى دَرَهُمْ 1** رهایشان کن، نه به معنی ترساندن است. نذر الظالمین یعنی ولشان می کنم و کاری به کارشان ندارم. جهنم که جای ترس نیست. خود جهنم عین ترس است. شما که باید بلد باشید لغات عرب گاهی 40 تا معنی دارد. سعدی در اینجا يك شعر زیبایی هم دارد. البته در يك قصیده اش است. می گوید

گرفتم هست چو مردان برو و عملت نیست چو سعدی بنال

بله آدم وقتی در قیامت قدم عبادتش باشد، قدم خدمت به خلقش باشد راحت می تواند به طرف بهشت قدم بردارد. ولی وقتی قدم عبادت و قدم خدمت می آید به زانو می افتد و دیگر راه حرکت به طرف بهشت ندارد.

تقوا همین کمش، مایه اصلاح عمل و جلب مغفرت است. این هم از آثار تقواست. در سوره مبارکه احزاب آیه 70 و 71 از زیباترین آیات قرآن است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ*** از مجموع گناهان پرهیزید و بعد خاص بعد از عام را بیان می کند. **لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا*** زبانان را هم در گردونه سخن درست و صحیح قرار بدهید که اینجا آدم می فهمد جایگاه زبان را که خدای متعال از عموم تقوا بیرون کشیده و جداگانه ذکر می کند، خیلی جایگاه عظیمی است که من يك بار نشستم در قرآن مجید شمردم. آنچه در رابطه با زبان است 283 آیه است. یعنی بیش از نصف کل آیات فقه است. آیات

فقه را می‌گویند 500 آیه است. برای این نوك زبان، صریح و غیر صریح، 283 آیه در قرآن فقط نازل شده که مرحوم فیض در المحجّه البیضاء در باب زبان که يك 20 گناه برای زبان شمرده خیلی هم خوب توضیح داده. شما اگر اهل تقوا بشوید، خدا اینطوری وارد کمک به شما می‌شود. **يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ** همه حرکات شما را رو به صلاح خواهد برد. **وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ*** گناهان قبل از تقوای شما را خواهد آمرزید. آیه بعد با واو عاطفه وصل به این آیه است. یعنی اگر خواستید بخوانید هر دو را باید با هم بخوانید. تقطیعش نکنید. **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ*** کسی که از خدا و پیامبر اطاعت بکند یعنی در مسئله زبان و در اعمال دیگرش **فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا «2»** این اطاعت از خدا و پیامبر که در حقیقت عبارت اخراج تقواست. شما را به فوز عظیم خواهد رسانید.

يك اثر دیگر تقوا که عجب اثری است. جاثیه آیه 19 **إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** ستمگران دستشان در دست هم است. چون همه فاسقند و همه فاسدند و خودشان سرپرست خودشان هستند. تمام ستمگران یعنی بی تقواها زیرچتر همدیگر هستند. دائماً به فساد دعوت می‌شوند و فساد برایشان آماده است. اما خداولی المتقین است، کسی که اهل تقوا می‌شود قهراً می‌رود زیرچتر ولایت خدا، خدا با آدم باتقوا

(1) انعام (6): 91.

(2) احزاب (33): 71.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 374

چکار می‌کند؟ **يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «1»*** وقتی با قدرت تقوا، به سبب تقوا دست آدم در دست ولایت خدا برود خدا معلوم است آدم را کجا می‌برد. **إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا** مومنین واقعی با تقوا هستند. خدا مدافع آنهاست و **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ «2»** ابداً مردم بی تقوای ناسپاس خائن را خدا دوست ندارد.

آخرین آیه ای که می‌خوانم. طلاق، آیه 2 است که تقوا تبر شکستن بن بست هاست. **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ

جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» 3» ما برای اینکه از اهل بیت هم غافل نشویم چند تا روایت در باب تقوا از اهل بیت عنایت کنید. این روایت قدسی است. سید بن طاوس در کتاب سعد السعود صفحه 444 نقل کرده است. پروردگار می فرماید: **انما الحسب عندی هو التقوی» 4»** شرافت برای بنده من پیش من فقط به تقواست. و از رسول گرامی اسلام نقل شده: **رأس الحکمه تخافه الله رأس حکمت ترس از عظمت خداست. خیر الغنی غنی النفس» 5»** بهترین ثروت، قناعت نفس است و **خیر الزاد التقوی** این هم حرف خداست. بهترین توشه تقواست. از پیامبر عظیم الشأن اسلام نقل شده **من اتقى الله عاش قویاً** اهل تقوا خیلی با قدرت زندگی می کنند. ذلیل و ضعیف و ناتوان نیستند **وسار فی بلاد عدوه آمنا» 6»** اگر بلند شود برود ده سال انگلیس یا ده سال فرانسه یا پنج سال هلند در کمربند فساد با امنیت از گرفتار شدن به فساد زندگی می کند. امالی طوسی، این روایت بسیار عالی را نقل می کند. راوی، عباس عموی پیامبر است به محضر مبارك حضرت می رسد سوال می کند **فما الکمال** خیلی سوال زیبایی است. یا رسول الله کمال چیست؟ دو تا جواب حضرت دادند. **قال تقوی الله عزوجل و حسن الخلق» 7»** این است که آلوده به هیچ گناهی نباشی، و این است که آراسته به حسنات اخلاقی باشی.

تفسیر قرآن جلسه شصت و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» 8» در آیه شریفه سه ناحیه از وجود انسان مطرح است. یکی ناحیه قلب که مربوط به ایمان است،

(1) بقره (2): 257.

(2) حج (22): 38.

(3) طلاق 2 و 3.

(4) بحار الانوار: 47/14، باب 3، ذیل حدیث 33.

(5) بحار الانوار: 135/74، باب 6، حدیث 43؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 73/1.

(8) بقره (2): 3.

کلمه ایمان را ابتدا از نظر لغت باید دید به چه معناست. اینطور که اهل لغت بیان می کنند به معنای آرامش و سکون است و وقتی که ایمان باشد خوف وحشتی و اضطرابی نیست که اینجور معنی می کنند. **امن یامن أَمْنًا. إِطْمَئِنَّ وَزَالَ عَنْهُ الْخَوْفُ «2»** این معنای ایمان است اما وقتی که ایمان را می آوریم سراغ پروردگار و سراغ قیامت. در اکثر آیات قرآن از سوره بقره تا جزء 30 اگر عنایت بکنید متعلق این ایمان یا امور غیبی است یا امور غیرغیبی همیشه با باء استعمال شده است.

مثل همین آیه دوم سوره مبارکه بقره. **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ فَأَمَّا لِلَّهِ وَرُسُلِهِ*** در بسیاری از آیات یعنی **حاصل له الاطمینان** برای ایمان آورده و سکون بالله المتعال. یعنی اینجا فکر می‌کنم باید این

حاصل له الاطمینان را اینطور معنا کرد یعنی به وجود خدا اطمینان پیدا کرده و هیچ شکی هم در این زمینه و تردیدی ندارد چنانکه سوره مبارکه حجرات این معنا را بیان می‌کند که به آن می‌رسیم و با تکیه بر پروردگار عالم درباره پروردگار عالم می‌گوید: **آمَنَ***

(1) بقره (2): 4.

(2) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 1/ 150.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 376

بِاللَّهِ* یعنی **حاصل له الاطمینان السكون بالله المتعال «1»** یعنی به حضرت حق آرامش پیدا کرده است.

آیه مربوط به حضرت ابراهیم قابل بحث است. اولاً ابراهیم در اصل زنده شدگان مردگان یقین قطعی داشته می‌گوید که **كيف تحي الموتى** من شکلش را می‌خواهم ببینم. کیفیتش را می‌خواهم ببینم. **قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ «2»** سوال به اصل موت بر می‌خورد. می‌گوید: چرا من به اصل مرگ یقین صد در صد دارم. **كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى** اصل زنده شدن مردگان را به خدا نمی‌گوید کیفیت زنده شدن را به خدا می‌گوید. دلیلش هم این است که می‌گوید چهار تا پرونده بگیر و بکش و به هم بکوب قاطی کن و بعد بین چگونه من اینها را زنده می‌کنم. کیفیت غیر از اصل مسئله است. آن اطمینان در ابراهیم و سوال پروردگار نه ارتباط به ذات حق دارد و نه ارتباط به اصل مرگ دارد. ایشان دلش می‌خواست با چشم سر کیفیت زنده شدن مردگان را ببیند. کاری به این اصل اصلاً ندارد.

حالا آنچه که در اینجا خیلی مهم است این ایمانی که در قرآن مجید مطرح است و جنبه اصل و ریشه دارد و آثارش هم برای انسان در این عالم بی نظیر است علاوه بر اینکه درخت شخصیت انسانی انسان را بارور می‌کند و **الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ «3»** علاوه بر این بارور کردن شجره شخصیت انسانی انسان، خیلی مهم این است که در برابر تمام خطرات و عوامل تخریب شخصیت و عوامل تخریب سعادت چه در دنیا و چه در آخرت به انسان مصونیت می‌دهد. یعنی يك پوشش بسیار عظیم، این ایمان واقعی در مقابل خطرات است که امام باقر (ع) می‌فرماید:

آمنهم من فزع يوم القيامة الاكبر «4»

که این آمنهم برگشت به آن سرمایه درون خود مأمومین می‌کند. چون ایمان دارند و خدا را باور کردند و آثار ایمان در دنیا برایشان ظاهر شده و آنها را تبدیل به يك شخصیت انسانی و اخلاقی و عملی کرده. در قیامت هم این ایمان به صورت های گوناگون به داد اهل تقوا می‌رسد. چون دارد اوصاف متقین را بیان می‌کند. حالا این سرمایه عظیم سازنده و امنیت دهنده در برابر خطرات دنیا و آخرت چگونه به دست می‌آید؟

این دیگر شکی نیست غیر از این طرقی که عرض می‌کنم راهی دیگر ندارد. براساس همین واقعیت است که رساله های تقلیدیه نوشته اند تقلید در اصول دین جایز نیست. یعنی آدم باید از روی علم مومن به غیب بشود. حالا هر غیبی. غیب‌ها را بعدا

مصادیقش را عرض می‌کنم. علمی، فکری، عقلی باید ایمان پیدا بکند. این ایمان فکری و عقلی مصونیت می‌آورد و درب هر شك و تردیدی را می‌بندد. چیزی که هست این تحصیل ایمان به هر متعلقی

((1)) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 1/ 151.

((2)) بقره (2): 260.

((3)) اعراف (7): 58.

((4)) البرهان في تفسير القرآن: 5/ 396، حديث 10781.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 377

تفصیلا واجب نیست یعنی لازم نیست يك نفر بیاید تمام آیات و روایات مربوط به حضرت حق یا رشته های علمی که دلالت به وجود مقدس او می‌کند مطالعه بکند یا به مردم بگویم اگر واقعا می‌خواهی مومن به قیامت بشوی بیش از هزار آیه قرآن را درباره قیامت باید تحقیقا بفهمی و جلد شش و هفت و هشت بحارالانوار را هم باید عقلت هضم بکند. نه تفصیلا لازم نیست. این مقدار که انسان یقین به حقیقت پیدا بکند و ثابت قدم بماند و آن حقیقت جنبه ارشادش را

ظهور بدهد و جنبه امنیت دهی را ظهور بدهد برای توده مردم کافی است اگر برای ما اهل علم ناکافی باشد. البته برای ما هم کافی است ولی چه بهتر که ما این سفره عظیم گسترده معارف را از دست ندهیم. يك بخشی از وقت پرهای خود را که یکبار هم بیشتر در اختیار ما نمی گذارند صرف به دست آوردن حقایق به صورت تفصیل بکنیم.

در بین ما آخوندها این گونه افراد بودند شما به سیصد جلد کتاب مرحوم فیض مراجعه بکنید. ببینید نشان می دهد که این آدم اصلاً حاضر نبوده عمرش را ضایع بکند. یا از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی نقل می کنند که در اواخر فرموده بودند که من خدا را شکر می کنم که عمرم را تا به حال ضایع نکردم. یا مرحوم علامه حلی که 523 جلد کتاب مفید نوشته در رشته های مختلف یا سید مرتضی یا شیخ طوسی. اینها آدم های فقط فقهی و اصولی نبودند. در شرح حال علامه حلی است که می گویند حله يك وقت خیلی گرم بود. ایشان تصمیم گرفتند به قول ما يك هفته بروند آب و هواخوری و بیشتر هم نه. يك هفته را تشریف بردند و بعد از اینکه برگشتند حله شنیدند که فخر المحققین فرزندشان در نماز جماعتشان شرکت نمی کند. واقعا چه فکرهای پاکی و چه نگاه های عجیبی داشتند اینها. علامه حلی خیلی ساده از فخر المحققین پرسید نماز جماعت را ترك کردی؟ عرض کرد بله. چون شما يك هفته رفتی آب و هوا خوری عمرت را ضایع کردی پیش من از عدالت افتادی. یعنی ظلم به وقت کردی. ظلم به زمان کردی. علامه فرمودند شما نماز جماعت را بیا ادامه بده. من رفتم آب و هوا خوری. بدن آب و هوا خورد اما من در آن فضای آب و هواخوری بیکار نبودم با اینکه کتاب هم همراهم نبود، این کتاب بسیار متقن تبصره را بیرون آوردم. فرمودند: این يك هفته ای که من آنجا بودم از باب طهارت تا دیات از حفظ کتاب تبصره را نوشتم که به نظر من حالا بالاترین و متقن ترین شرحی که من بر این تبصره دیدم، آنهایی که اهل فقه هستند لازم است تهیه بکنند و ببینند کتابی که از ابزارهای همیشگی مراجعه حضرت امام هم بوده و بقیه فقها هم اگر اسمی از آن نمی برند قطعاً محل مراجعه شان است چون خیلی قوی است. جامع المدارك مرحوم آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری است که از نظر اتقان در انشاء و الفاظ و از نظر تحقیق در عمق فقه کتابی است که با کتاب های مهم

گذشتگان ما برابری می کند. این عمری که خدا به انسان داده چقدر عالی است که تقسیم بندی بشود.

حالا این ایمان با این دو قید که درخت شخصیت انسانی را بارور بکند. این ایمان با این دو قید بسیار مهمی که دارد که

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 378

ك دهاتی را از ایران بیاورد در مدینه و تبدیل به **سلمان منا اهل البيت «1»** بکند یعنی شخصیت این قدر شکوفا بکند و رشد بدهد یا از ده ریزه که این ریزه اینطور که محققین می گویند من در نقشه عربستان هم دیدم بین شام و مدینه است. در راه مکه و مدینه نیست. ریزه واقعی آنجاست. اعتقادشان این است که ابوذر مال آنجاست و خیلی نزدیک به مدینه نبوده. آن ریزه نزدیک به مدینه را من رفتم. اگر آنجا بوده قطعاً امیرالمومنین یا حسن و حسین بدون توجه به عوامل حکومت زمان یا رفیقانش می آمدند دیدنش در تبعید. اما خیلی دور بوده و يك جای کویری پرت و سختی بوده. يك دهاتی ریزه ای گوسفندچران را بردارد بیاورد این ایمان را به او بدهد و تبدیل به ابوذر بشود که ملائکه آسمان با او هم دعا بشوند و خداوند متعال به پیامبر که در همین تفسیر برهان در ذیل آیات سوره نساء می توانید ببینید. پروردگار به پیامبر امر می کند چهارنفر را به آنها عشق بورز و محبت را به آنها اظهار کن. دوستشان داشته باش. امیرالمومنین، سلمان، ابوذر، مقداد. شما ببینید ایمان همین دوتا دهاتی و مقداد، درخت شخصیتشان را چطوری بارور کرده و روایاتی که درباره سلمان است واقعا اعجاب انگیز است.

سلمان بحر لا ینف کثر لا ینفد «2» ببینید چقدر این تعریف بالاست. دریایی است که آبش با کشیدن تمام نمی شود و معدنی و گوهری است که پایان پذیر نیست. به کجا می رسد انسان. یا وقتی که در محضر حضرت صادق (ع) از ابوذر تعریف می کنند که نمازش این بود، شجاعتش این بود، موضع گیریش در برابر حکومت فاسد زمان این بود، همه که حرفهایشان را می زنند و منتظر می شوند امام ششم هم نظر بدهد ببینید چقدر امام صادق (ع) بالا نظر می دهد. **اکثر عباده ابی ذر رحمه الله التفکر والاعتبار «3»** ببیند این چقدر مهم است. یعنی این ایمان به خدا اتصال به غیب و اتصال به قیامت ابوذر را چکار کرده. التفکر والاعتبار مبتدای موخر است. این نگاه امام صادق (ع) است. بیشترین عبادت ابوذر اندیشه در حقایق و پندگرفتن از حوادث بوده. یعنی این آدم عقل پخته بوده و این آدم در دنیا يك شاگرد رده اول برای درس گرفتن از حوادث و جریانات به نفع دنیا و آخرت خودش بوده است.

این ایمان با این هویت و با این شکوفا کردن و با آن امنیتی که در مقابل خطرات دنیا و آخرت ایجاد می کند از کجا به دست می آید؟ از طریق مطالعه دقیق که **يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ «4»** باشد آدم به آن معنایی که راغب در المفردات می گوید. **إِنَّ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ**

(1) المناقب، ابن شهر آشوب: 1/ 85؛ کشف الغمه: 1/ 96.

(2) بحار الانوار: 22/ 348، باب 10، حدیث 64؛ الاختصاص: 341.

(3) وسائل الشیعه: 15/ 197، باب 5، حدیث 20264.

(4) فاطر (35): 29.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 379

تِلَاوَتِهِ «1» قرائت، فهم، عمل. یعنی راغب می گوید تلاوت با قرائت فرقی این است که تلاوت يك امر بسیط نیست يك امر مرکب است. مرکب از قرائت و فهم است. «2» أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ «3»* و عمل است إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ در سوره اسراء است الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا «4» در همین آیه کنار قرآن آورده. از طریق مطالعه دقیق در معارف الهیه، اندیشه صحیح در معارف الهیه. مثل ابوذری تکیه کردن بر استدلال و برهان که قرآن پر از دلیل و برهان است نسبت به مغیبات و حقایق و نهایتاً اگر نشد بروم دنبال مطالعه دقیق و اندیشه صحیح و تکیه کردن بر استدلال و برهان عقلی و طبیعی و علمی، بروم حقایق را از زبان اهل تحقیق و عالمان واجد شرایط بشنوم. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ «5»، لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «6» او دارد یعنی واو عاطفه ندارد. یا این یا آن. خودش بروم دنبال علم که با طی این طرق یقیناً انسان به ایمان خواهد رسید.

تفسیر قرآن جلسه شصت و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آیه سوم سوره مبارکه بقره سه اصل بسیار مهم را با فعل مضارع که در این آیه دلالت بر دوام و استمرار دارد بیان می کند. یکی ایمان به غیب است آنچه که از نگاه چشم او و دسترس چشم خارج است. این معنای غیب است که ظاهراً کلمه غیب در اینجا معنای وصفی دارد یعنی ما غاب عنهم «7» که دارای دو معنای غیب مطلق و غیب نسبی است یعنی بعضی چیزها از چشم غایب است ولی ممکن است بعداً در مقابل همین دید چشم سر قرار بگیرد و ولی فعلاً از دسترس دید چشم خارج است. این غیب، غیب نسبی است که هم گذشته، ممکن است بعداً دیده شود و هم آنچه که مربوط به آینده هست بعداً دیده شود که بعداً به وقتش بحث می کنیم.

مسئله اصلی و اصولی دوم اقامه نماز است که **يُقِيمُونَ*** دلالت بر تداوم دارد در سوره مبارکه معارج **دَائِمُونَ** ذکر شده که این احکام تا آخر عمر است البته این **دَائِمُونَ** مربوط به زمان مطلق نیست همین مقدار عمر تکلیفی است که در اختیار انسان است.

و سومین اصل هم **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** که بعضی ها از (منها) که شده (مما) استفاده گسترده کرده اند و باید بگوییم حق با آنهاست که فقط

((1)) بقره (2): 121.

((2)) مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی: 75.

((3)) نساء (4): 82؛ محمد (47): 24.

((4)) اسراء (17): 9.

((5)) زمر (39): 18.

((6)) ق (50): 37.

((7)) الدر المنثور فی تفسیر المأثور: 1 / 25.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 380

از مال انفاق نمی کنند از هر نعمت مادی و معنوی که خدا به آنها عنایت کرده انفاق می کنند که این سه اصل اولی اش مربوط به قلب است **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** دومی مربوط به همه وجود انسان به نماز و سومی مربوط به مجموعه نعمت های مادی و معنوی در حقیقت در ارتباط با ثروت که انسان چه اینکه این ثروت مادی یا معنوی باشد در حقیقت آیه شریفه می گوید: این ها یعنی متقین همیشه يك قلب در کار دارند و متحرك قلب زنده با تمام آثار حیات نمی شود قلب زنده باشد از آثار مربوط به حیات محروم باشد آن کسی که ایمان به غیب ندارد، قلبش ساکن است، قلبش غیرمتحرك است به تعبیر

قرآن مجید قلب او مرده است. که به تناسب مرگ قلب خود آنها را هم در سوره مبارکه فاطر مرده حساب کرده **ما أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ «1»** در سوره انفال **اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «2»** و دلالت بر اینکه بدن آنها و نفس آنها بر روی آنها و حالات آنها در گردونه عبادت است.

يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ* خوشا آنان که دائم در نمازند، بریده از عبادت خدا نمی شوند چون یقیموند، بریده هم نیستند از الان تا آخر عمر حرکت عبادی دارند همه وجودشان **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** آدم‌های با اخلاقی هستند که دارای اخلاق حسنه اند. کرم دارند، جود دارند، دگر

دوستی دارند، سخاوت دارند، یعنی حبس در خودشان نیستند و همه نعمت‌ها را برای خودشان تنها نمی خواهند. از بخل برکنارند و از دست بسته بودن آزادند. از طریق انفاق هم رابطه عاطفی با مردم دارند و هم رابطه اجتماعی با مردم دارند که تا به کلمه انفاق از باب افعال برسیم که در لغت عرب معنای لطیفی دارد.

آنچه که در آیه **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** مطرح است دو چیز است یکی ایمان است و یکی مطلق این ایمان که غیب است.

در هفته گذشته راه تحصیل ایمان را شنیدید چون انسان وقتی به دنیا می‌آید طبق آیه قرآن بر طبق آنچه که مشاهده می‌کنیم و تجربه تاریخ هم نشان داده الا آن جا که پروردگار خودش استثنا کرده و یا روایات مهم و قابل قبول مان، آیه شریفه در سوره نحل است: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً «3»** کل انسان‌ها هنگام ولادت **لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** هستند بنابراین هر عملی و هر حقیقتی را باید تحصیل بکنند. شناخت خدا را باید تحصیل بکنند شناخت قیامت را باید تحصیل بکنند، شناخت حلال و حرام، مسائل مالی و اخلاقی را باید تحصیل بکنند و بعد از تحصیل است که نوبت به تحقق عملی می‌رسد. پله اول تعلّم است و بعد هم تعقل است. یعنی به همان علمی که در معارف الهی انسان کسب می‌کند متحقق شود.

(1) فاطر (35): 22.

(2) انفال (8): 24.

(3) نحل (16): 78.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 381

آن علم به صورت عمل در آید و اگر عملی نشود ارزشی نخواهد داشت، پیغمبر اکرم می‌فرماید: **العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر «1»** یعنی آن باغبانی که دنبال میوه است يك درختش یا دوتا یا چند تا از درختانش اصلاً میوه ندهد، به چه دردی می‌خورد و اگر به کل از دادن میوه قطع شود خب باید قطعش کند بدهد به نانوائی بیندازد در تنور.

ما در روایات هم داریم عالم بی عمل در قیامت گرفتار است. سؤال هم از او می‌شود **لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ «2»** این خطاب به آنانی است که وارد مسائل دین خدا بودند و تا حدی معارف را بلد بودند. **لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** نشان می‌دهد که ما همه حقایق را باید تحصیل بکنیم البته مایه‌های تحصیلی در رحم مادر به ما داده شده، چشم دادند گوش دادند قلب قابل درك نسبت به حقایق دادند که در همان آیه مطرح است **وَجَعَلْ لَكُم السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ «3»*** مایه فطرت هم که جهت‌گیری درون به سوی پروردگار است به همه نشان داده شده است.

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ «4» کلام وجود مبارك رسول خدا است. اما حالا عیسی در گهواره‌ای می‌گوید که **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ «5»** عالمانه

هم دارد حرف می‌زند خوب این استئنا از **لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** است. و یا در باره یحیی می‌فرماید:

آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا «6» نبوت را در کودکی به او عنایت کردیم یا حضرت جواد در هفت سالگی و بعد از شهادت امام هشتم همه علوم امام هشتم را که علم پدران گذشته‌اش و پیغمبر را دارا می‌شود. یا سن کمتر. البته این‌ها تعدادشان خیلی کم است.

فطرت یعنی مایه؛ مایه ای که می‌شود برای تحصیل به کار برد؛ برای درك، آن سرمایه اولیه است. علم نیست ابزار علم است مثل چشم گوش قلب که در همان آیه می‌فرماید. در هر صورت ما از **لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** سوره نحل استفاده می‌کنیم که ایمان و هر عمل و هر دانشی تحصیلی است، حضوری نیست، باید دنبالش رفت، باید زحمت کشید، باید به دست آورد. رسول خدا (ص) و سلم و حضرت علی (ع) می‌فرمایند: **إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَاةِ «7»** بهشت در دل زحمت‌ها کوشش‌ها و فعالیت‌ها است. بله آدم باید رنج ببرد. هر قدمی هم که برای تحصیل این حقایق برمی‌دارد خود آن قدم از اعظم عبادات است و حتی در راه این تحصیل چنانچه در بحار در جلد اول نقل شده که در باب علم

((2)) صف (61): 2.

((3)) نخل (16): 78.

((4)) الکافی: 13/2، حدیث 4.

((5)) مریم (19): 30 - 31.

((6)) مریم (19): 12.

((7)) نهج البلاغه: خطبه 176.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 382

اگر انسان از دنیا برود **مات شهید** نه مثل شهید بلکه به شهادت مرده است.

راه تحصیلش را عرض کردم، یکی مطالعه است که اجمالاً اگر ایمان به دست بیاید عامل نجات است، یکی اندیشه و تفکر است برای یافتن حق و یافتن کلی حق نه تفصیلی و یکی هم تکیه بر برهان و استدلال است. یکی هم شنیدن از متخصصین که البته این مجموعه يك جا با هم جمع است، غیر از مسئله مطالعه در کتابها. این را هم بدانید که زمان رسول خدا در مکه و مدینه کتابخانه وجود نداشته که پیغمبر اکرم به مسلمانها بگوید بروید این 10 کتاب را مطالعه کنید تا ایمان را تحصیل کنید. تنها کتابی که در آن زمان وجود داشته آن هم نه کامل چون تمام آیاتش در مکه نازل نشده، البته به قلب مبارک پیامبر نازل شده بود ولی پیغمبر اکرم با خواندن جبرئیل برای مردم میخوانده قسمتی از آن هم در مدینه نازل نشده بود اما همان مقداری که در اختیار مردم بود برای نجات مردم صد در صد کافی بود.

يك کتاب بیشتر نبود و آنچه انسان در آن زمان ساخته شده از طریق گوش بوده و انصاف خود مستمع که حق را وقتی درك می کرد قبول می کرد. آنهایی که قبول نمی کردند نه این که درك نمی کردند مثلاً یهودیهای مدینه طبق آیات قرآن به پیامبر می گفتند: **قُلُوبُنَا غُلْفٌ** «1»* دل های ما در غلاف است در پوشش است.

یعنی اصطلاح این غلف که معنی اش این است که ما حرف های تو را نمی فهمیم که پروردگار عالم این جمله را رد می کند، اینها دروغ می گویند و خوب هم می فهمند ولی آدم های لجبازی هستند، آدم های متکبر در مقابل حق هستند.

ابلیس هم می‌فهمیده یعنی امر به سجده را نفهمید که عمل نکرده؟ چرا فهمیده هم یهودیان هم مسیحیان هم ابلیسیان همه البته آیات قرآن درباره دین یهود و نصاری بیشتر متوجه اهل علمشان است. **أَوْثُوا الْكِتَابَ*** در بیشتر آیات دارد درباره دانشمندان ایشان است احبار و رهبان علمای یهود را تعبیر می‌کند (احبار و حبر) یعنی عالم دانشمند ابن‌عباس حبر است یعنی دانشمند است، رهبان هم یعنی آنهایی که کناره‌گیر از دنیا بودند البته این اسم دیگر اصطلاح شده بود کناره‌گیری از دنیا اصلاً امکان ندارد.

خیلی‌ها که در مدینه بودند عرب بودند، به آنهایی که عرب نبودند آن‌ها هم احبار و رهبانند ولی آن‌ها بعد از این که قرآن به آنان رسید اگر قبول کردند که قرآن می‌گوید عده‌ای از آن‌ها قبول کردند و شدند افرادی مومن، الان هم می‌گویند احبار و رهبان این اختصاص به آخوندهای یهودی و مسیحی زمان پیامبر ندارد این اصطلاح بوده است و الا کناره‌گیری مطلق امکان ندارد بالاخره در همین دنیا بودند و از نعمت‌های همین دنیا بهره‌مند می‌شدند. اما مهم اینست که دروغ می‌گفتند که ما نمی‌فهمیم. مشرکین هم همین جور آن‌ها خیلی خوب می‌فهمیدند. این آیه را در

(1) بقره (2): 88.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 383

سوره بقره آیه 22 21 ببینید **اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً شِمَا كَنَارِ خَدَاوَنَدِ قَرَار نَدَهِيْد كِه** بگویند این‌ها هم تأثیر در **جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً** قرار دارند این‌ها هم شریک در **وَ السَّمَاءَ بِنَاءً*** هستند شریک در **و أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ*** هستند و آخر آیه می‌گوید **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «1»*** شما خوب می‌فهمید که خدا شریک ندارد. برایشان جهلی ثابت نکرده صریحاً علم ثابت کرده.

من انگلستان رفتم در مرکز هندوهای لندن با ایشان صحبت کردم. هفت بت جلویشان بود دکتر مهندس فوق تخصص روی خاک می‌افتادند و گریه هم می‌کردند من با بزرگ معبد صحبت کردم. که نگاه شما به این مجسمه‌ها چیست گفتند: ما نگاهی به این مجسمه‌ها نداریم این مجسمه‌ها شکل ارواح قدرتمندی هستند که در این عالم هستی دارند. آیا پروردگار عالم می‌فرماید من که خودم **جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً «2»*** هستم شما هم در عمق قلبتان می‌دانید که این بت‌ها و مظاهرشان

هیچ کاره اند، چرا برای من ند قرار می دهید. یعنی مشرکین را درآیه عالم می داند، احبار را عالم به حقیقت می داند، آنهایی که بعد از بعثت پیامبر خدا در قرآن می گوید (چون در ذلت و در اقلیت بودند مشکلاتی داشتند منتظر بعثت پیغمبر بودند که

ایمان بیاورند آزاد شوند مشکلاتشان حل شود قبل از آمدن پیامبر عالم به قرآن و عالم به پیغمبر بودند). **يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ «3»** به این موارد هم عالم بودند بدبختانه بعد از بعثت پیامبر دیدند تخت و صندلی و پول درآوردن ایشان با مسلمان شدن ایشان به باد می رود و می شوند جزء امت اسلام. دیگر تخت و کلیسا و تاج و درآمد ندارند، منکر شدند به عوام یهود و مسیحیت گفتند که: آن که ما می گفتیم و گذشتگان ما می گفتند: این شخص نیست این کبر است این دنیاپرستی است، این حجاب است، این لجبازی با حق است، اما آنهایی که کبر ندارند در مقابل دریافت حق. آنهایی که لجبازی ندارند کتابخانه هم نداشتند، پای يك منبر پیغمبر می شنیدند حقایق را و تبدیل به آن متدینین واقعی می شدند که در آخر سوره بینه در حق آنها می فرماید:

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ «4»* رضایت طرفینی نیز برایشان ایجاد کرده هم آنها از خود خشنود بودند و همه خدا از ایشان راضی بود. آیه جالبی است از خدا خشنود بودند مثل زمان ما که زندگی نمی کردند اما الان در ایران این آزادی و همه چیز در اختیارمان است اگر بخواهیم مسلمان شویم کسی جلوی ما را نمی گیرد و در مضیقه قرار

((1)) بقره (2): 22.

((2)) بقره (2): 22.

((3)) اعراف (7): 157.

((4)) بینه (98): 8.

نمی دهد ولی آنها با آن همه مصائبی که در مکه و مدینه ایجاد شده **رَضُوا عَنْهُ*** از پروردگار راضی بودند، از ایمانشان راضی بودند، از مؤمن شدنشان راضی بودند، از جبهه رفتنشان راضی بودند این سرمایه کمی نیست و پروردگار عالم هم از آنها راضی بود ولی این ایمان را از کجا تحصیل کردند که کشید به يك تحرك همه جانبه در قلب و در وجودشان بر اعمال مادی و معنوی شان از کجا تحصیل کردند و از طرفی این ایمان به غیب رشد کرد و بر حسب زمان خودشان که هر زمان هدف دارد در امنیت قرار گرفتند در امان هستند، از کجا تحصیل کردند از طریق گوش؟

الان بحث ما در آثار ایمان نیست. خشیت از آثار ایمان است. ما داریم تحصیل از ایمان را می گوئیم که از آثار ایمان عمل است، از آثار ایمان اخلاق است. در روایات هم نقل شده که امیرالمؤمنین از رسول اکرم نقل می کنند که برای ایمان 20 اثر نقل می کنند.

خشیت مربوط به این است که آدم معرفت به خدا پیدا می کند، باورش کند، تا خشیت بیاید و تا تحصیلی نباشد و ایمان تحقق پیدا نکند. تا یقین به پروردگار صورت نگیرد آثارش ظهور پیدا نمی کند و حالا وقتی که تحصیل شد با این مقدمات ایمان دیگر به معنای باور قطعی است، باوری که شك در آن نیست یعنی وقتی مطالعه دقیق شد و اندیشه دقیق شد و استماع از طریق متخصص مثل مردم زمان خود پیغمبر استماع انصافی و عقلی شد، به معنی باور است.

باوری که لا شك فيه، لا ريب فيه و لا شبهه فيه که در آیه 15 حجرات به این ایمان اشاره شده **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ*** بعد از این ایمان **لَمْ يَرْتَابُوا** البته ایمان وقتی که حاصل شد، باور وقتی که حاصل شد، نوبت به آثار آن می رسد فکر می کنم آثار را خود ایمان بروز می دهد یعنی وقتی انسان مؤمن به حق شد قطعا در کنار پروردگار باور می کند و در او نگاه پروردگار مراقب هم می شود؛ محاسب هم می شود، محافظ هم می شود اقامه صلاه هم می شود اهل **بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** هم می شود، وقتی این باور به دست بیاید زیباترین و برترین آثار از این بابت ظهور می کند. من برای اینکه جایگاه باور را برایتان بگویم يك داستانی را نقل می کنم مرحوم آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری اعلی الله مقامه شریف ایشان در رده مراجع بزرگ بودند و زندگی شان در نجف بود گاهی هم ایران ماه رمضان در ایران بوده اند.

ماه رمضانی که در نجف بوده اند از محضر مبارکشان تقاضا کردند که روز بیست و یکم ماه رمضان در صحن مبارک امیرمؤمنان علی (ع) منبر بروند. قبل از چند روز وقتی ایشان وعده منبر دادند چون بیان خوبی داشتند در راه تبلیغ و هم عارف بودند و اثر گذار هم بودند آن روز خیلی از مردم نجف؛ شیوخ قبایل نجف، روحانیون نجف، در آن جلسه شرکت داشتند داستان شاید مربوط به 200 سال قبل باشد صحن امیرالمؤمنین را بعضی دیده اید، خیلی بزرگ نیست، صدا بدون بلندگو می رسیده، داخل صحن پر از جمعیت و

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 385

منبر جایی بود که اشراف به مستمعین داشت مردم هم منتظر بودند که روز بیست و یکم یکی دوساعتی ایشان منبر بروند وقتی که نشستند روی منبر به جای خطبه به جای بسم الله به همه مردم فرمودند این قبر کیست؟ بعد همه گفتند: قبر امیرالمؤمنین. پرسیدند این امیرالمؤمنین ایرادی هم در کارش بود مردم گفتند که: او يك انسان کامل بود جامع همه کمالات و عاری از همه نواقص بود به مردم گفتند: امیرالمؤمنین را با این اوصاف که گفتید: قبول دارید همه گفتند: بله يك مرتبه دستش را به طرف قبر مطهر دراز کرد و به مردم گفت: به حق این امیرالمؤمنین قیامت راست است و بر پاشدنی است و از منبر پایین آمد. مردم تعجب کردند آنهایی که نزدیک منبر بودند از کت شلواری و روحانی ریختند دور ایشان و گفتند: مگر ما قیامت را قبول نداریم که به امیرالمؤمنین قسم می خورید که قیامت حتمی است گفت: نه اگر باور داشتید که این کسب و کار و این اخلاق و دین رفتارشان نبود و این برنامه هایتان نبود، ببینید باور چگونه انسان را منظم می کند؛ انسان را تبدیل به قانت می کند تبدیل به صادق می کند و همه ارزشها را این ایمان برای انسان جلب و محقق می کند.

تفسیر قرآن جلسه شصت و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

بحث راجع به تحصیل ایمان تمام شد و از طریق آیات متعددی از قرآن روز گذشته تقریباً اثبات شد که ایمان يك امر تحصیلی است حقیقت این نیست که خداوند متعال در رحم مادر یا بعد از ولادت به انسان عنایت کند. این ایمان از طریقی که شنیدید وقتی تحصیل می شود که انسان به نقطه باور برسد این نسبت به غیب. چه غیب مطلق چه غیب نسبی به تعبیر اهل خدا خود این ایمان تحصیل شده از طرق لازم در قلب انسان به صورت يك چشم که این چشم از رصدخانه قلب، حقایق را می بیند که با دیدن حقایق که همه آنها عاشق می شود و بر اساس همان زیبای من معشوق انسان به حرکت وا داشته می شود، به عمل واداشته می شود.

بحث دیگری که در ایمان مطرح است این است که نتایجش هم فرق می کند آیا ایمان يك امر بسیط است یا يك امر مرکب است یعنی فقط يك اعتقاد محض است و که همین باور محض و اعتقاد محض در کمال انسان و در سعادت انسان، در نجات انسان از عذاب قیامت کافی است یا يك امر مرکب است.

از آیات قرآن و روایات مخصوصاً آیات و روایات مهمی که صدوق در کتاب عیون الاخبار نقل می کند ایمانی که حقیقت مرکب است شما آیات قرآن را که ملاحظه می کنید که هر جا مسئله ایمان مطرح است؛ مسائل عالی ارزشی اخلاقی هم مطرح است مثل عمل صالح و اخلاق حسنه در کنار ایمان در هر سی جز قرآن کریم ملاحظه می کنیم آیات **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*** در قرآن فراوان است **الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** دو پشت سرش امر به معروف نهی از منکر اقامه صلاه ایتاء زکوة اطاعت از خدا و پیغمبر در همین آیه در سوره توبه

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 386

مطرح است **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** «1» همه جا در قرآن ایمان با اخلاق و عمل صالح مطرح است که اهل تحقیق می گویند که تمام عبادات ظاهری يك انسان واجبات و اخلاق حسنه جلوه همان ایمان است، چون تا آن ایمان و آن ارتباط به خدا نباشد عمل صالحی از انسان سر نمی زند آدم متخلق به اخلاق واقعی نمی شود.

چون اخلاق حسنه واقعی هم داریم که مربوط به يك سری جریانات بیرونی است و ارزشی پیش خدا ندارد حالا يك نمونه از آن را مثال می زنیم که این اخلاق است نه اخلاق وصل به نفس انسان و به حقیقت انسان يك امر بیرونی است قبلاً پارچه تقریباً نوع عالی آن در اختیار کارخانه های انگلستان بود به خصوص يك پارچه ای بود که در دنیا برای کت شلوار خیلی مشتری داشت و به هر چی بود به نام ماهوت که برای پالتو می خریدند، در همه دنیا بهترین آن مربوط به کارخانه های انگلستان بود همه جا هم این برنامه را کارخانه داران اعمال می کردند مثلاً برای يك تاجر ایرانی در صد

عدل فاستونی می فرستادند بعد صورت حسابی که می فرستادند در صورت حساب می نوشتند که این صد عدلی که فرستادیم مثلاً در 10000 یارد است چون آن ها هنوز متر را قبول نکردند طول را با یارد می سنجند بعد به تاجر ایرانی می نوشته است این در صد عدل شماره بندی است از يك تا 100 درعدل پنجاه و نهم در بسته دهم در سر 15 متری يك دل زدگی مختصر وجود دارد که ما قیمت معیوب و سالم را حساب کردیم، تفاوت قیمت را کم کردیم شما هم خواستید به مشتری بفروشید در صد 15 متری را ببرید و دور بیندازید و اگر داخل یارد قرار گرفت به مشتری بگویید که این قسمت زدگی دارد علامت هم گذاشته ایم مثلاً يك نخ قرمز آنجا گره زده ایم آن وقت این تاجر ایرانی برای 10 تاجر دیگر که نقل می کرد می گفتند: این انگلیسی ها عجب مردم سالم درستکار و متعهدی هستند، شش خریدار دیگر به آن کارخانه اضافه می شد این را می گویند اخلاقی که بعد اقتصادی دارد نه بعد انسانی تاجر همین کارخانه اگر در خیابان می رفت اگر ماشین به کسی میزد و او را به بیمارستان می رساند زنده می ماند که رد می شد می گفت: به من ربطی ندارد این مرد به من ارتباطی ندارد چه زنده بماند و چه بمیرد.

یا اگر دولتش صد کشور را استعمار می کرد آزادی خواهان را می کشت او به دولت مالیات می داد و به دولت رای می داد و دولت را قبول داشت یعنی تا جر در همه انسانیت آدم نبود، يك انسان با سواد بود که اگر در جایی هم تعهدی را عمل می کرد یا اخلاقی را به کار می گرفت برای خاطر دلار بود، یعنی يك حقیقت انسانی در وجود او نبود اما در کفار، در فاسقین، در فاجران، در مجرمین حرفه ای ارزش های اخلاقی را به معنای واقعی یقیناً نمی توانیم پیدا کنیم آیا اگر يك ارزش واقعی اتفاقاً در ده میلیون نفر يك نفر گل بکند همان می شود باعث نجات.

(1) توبه (9): 71.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 387

اما در روایات داریم خیلی ها اخلاق واقعی يك مرتبه یا يك رشته اش را داشتند، قهرمان باعث نجاتشان شده مثل حرین یزید ریاحی که نسبت به مقام معنوی فوق خودش ادب داشت و همین ادبش باعث نجاتش شد در 10 روز عاشورا.

امیرالمؤمنین می فرمایند: گناه با بودن ایمان قابل بخشش است چون مؤمن به طرف توبه کشش دارد نه این که این جمله حضرت بخواد بگوید که ای اهل ایمان اگر می خواهید گناه کنید انجام دهید که خداوند می بخشد؛ نه این را نمی گوید می گوید **المعصیه مع الایمان یُغفر** به چه دلیل، به دلیل اینکه مؤمن خدا را باور کرده قیامت را باور کرده و در جلسات ماه رمضان ماه محرم در جلسات شرکت می کند و پای منبر می نشیند نسبت به آن گناه بیدار می شود و توبه می کند و بخشیده می شود و عمل خوب در غیر مومن (لا یقبل) این یکی از آثار ایمان است که گنهکار را به سمت توبه سوق می دهد ولی کافر عمل خویش او را به سمت قبول حق سوق نمی دهد، چرا چون خدا را که باور ندارد چون منکر است چون با عمل خویش با خدا معامله نکرده که بر عهده خدا باشد پاداش او را بدهد خیلی جاها پاداش و عوض دادن برعهده خدا نیست.

يك مورد از آنها را می گویم این روایت هم در تفسیر برهان است در جلد اول چهار جلدی، يك روایت هم در غایه المرام راجع

به امام زمان هست که بسیار قابل توجه است مربوط به یکی از منازل شب های رمضان به مناسبت سربازان فراری از امام مجتبی (ع) و خریده شدن آنان از جانب معاویه، بسیار روایت مهمی است از همین روایت می شود فهمید که چرا در همه

دنیا در روزهای جمعه این همه دعای ندبه هزاران نفر می خوانند ولی باز جمعه روز می شود که آقا نمی آید و خبری نمی شود، علت این که ایشان ظهور نمی کنند؛ خود مردم هستند شیخ خواجه نصیرالدین طوسی جمله جالبی در این مورد می گوید:

وجوده لطف یعنی با تکیه بر ایشان بعد از غیبت کبری و صغری این حوزه های علمی تشکیل شد و مردم سهم امام دادند که تا اینجا تشیع این قدر گسترده شده و شیعه در این روزگار خیزش مهمی برداشته پس معلوم است که **وجوده لطف** در دعای ندبه هم لطف ایشان را توضیح داده اند که واقعاً وجود ایشان لطف است اما **غیبت** منا این خیلی مطلب جالبی است که غیبت او مربوط به ماست که یکی از محققین يك وقتی برای من گفت البته مدرکش را از او نپرسیدم در لندن این را برای من گفت این هم برای شما جالب است که بحث درباره ایشان در لندن يك روز بعد از ظهر درگرفت ایشان گفت.

اگر روزی خداوند متعال به امام دوازدهم اطمینان بدهد و امنیت بدهد که اگر تو ظاهر شوی و مردم تو را ببینند مانند 11 پدر و اجدادت تو را نمی کشند با دادن امنیت جانی ایشان ظهور پیدا می کند معلوم می شود ایشان هنوز امنیت جانی ندارد 11 نفر از ایشان را خداوند امنیت جانی داد از امام علی (ع) تا امام عسکری (ع) را از دم کشتند.

و يك سخنرانی از یکی از امام جمعه های مصر دیدم نوارش را آورده بودند و من آن را شنیدم البته سخنرانی جالبی بود

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 388

مصریان شافعی مذهب هستند. ایشان در سخنرانی خطبه اول خود شدیداً از ایرانی ها دفاع کرده بود و بعد خطاب به آنها می گفتند: شما چرا ایرانی ها را این قدر کوچک می شمارید در مورد آنها بد می گوید، چرا عجم را تحقیر می کنید پیغمبر اکرم ما که عرب بود از طرف علی بن ابی طالب و حضرت زهرا 11 فرزند داشت که اینان در علم و ایمان و عمل و اخلاق مردان کاملی بودند مثل امیرالمؤمنین و همه آنها را شما کشتید، یعنی يك ایرانی در کشتن ایشان نقشی نداشته و همه آنها را ما عرب ها کشتیم ما باید خودمان را سرزنش کنیم نه ملت ایران را.

امام علی علیه السلام می فرماید: عمل خوب بدون ایمان (لا یقبل) چرا که کافر با خدا معامله نکرده و به عهده خدا نیست که به او پاداش دهد، بلکه اگر نه کار درستی کرده بود و می گفت (نظرت الله) خداوند عمل کسی را ضایع نمی کند، حداقل در دنیا مزد او را می داد چون کافر در آخرت پاداشی ندارد حالا این روایت را بشنوید:

قبول يك عمل برای کسی است که هم حسن فاعلی دارد یعنی اهل ایمان است و هم حسن فعلی. کسی که حسن فاعلی ندارد ولی حسن فعلی دارد عملاً قبول نیست. یعنی کسی که حسن فعلی دارد ولی حسن فاعلی ندارد مورد قبول خدا نیست. اما تثلیث چون شرك است

سوره توبه می‌فرماید **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ** «1» بی‌جهت مسجدالحرام را آباد نکنید من قبول نمی‌کنم. شما باید هر دو را تلفیقاً و با هم مورد توجه قرار دهید این آیه شریفه در سوره نحل است **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ** «2»* یعنی حسن فاعلی داشته باشد و هم حسن فعلی، یکی از آن‌ها نمی‌شود به همین خاطر است که نگاه ائمه ما و قرآن این است که حقیقت يك امر مرکب است، بسیط نیست، ایمان به تنهایی و بدون عمل مورد قبول نیست عمل تنها بدون ایمان هم مورد قبول نیست برای قبول هم عمل لازم است و هم ایمان. از زمان حضرت آدم تا به حال خداوند هر دو این‌ها را با مردم شرط کرده یعنی اعلام کرده که اگر می‌خواهید من شما را قبول کنم هم باید اعتقاد درست داشته باشید؛ و عمل صالح باید داشته باشید، اما تك بودن هر کدام از این‌ها موجب نجات شما نیست. روایات زیادی هم در کافی داریم که ائمه تأکید می‌کنند که مبادا به ولایت و محبت و رهبری ما تکیه کنید ولی عمل نکنید.

این مورد قبول نیست و مبادا ولایت ما را قبول نداشته باشید و روز و شب عبادت کنید این طور هم نمی‌شود؛ یعنی يك حقیقت مرکب، هر کسی به اندازه ظرفیت خودش باید داشته باشد روایت تفسیر برهان را عنایت کنید.

امام صادق علیه‌السلام به فرزند خود به نام اسماعیل فرموده است او خدمت امام صادق (ع) آمد و می‌گوید که من سرمایه‌ای دارم و مردی قریشی از مدینه برای کسب و کار و خریدوفروش قصد دارد

(1) توبه (9): 17.

(2) نحل (16): 97؛ غافر (40): 40.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 389

به یمن برود شما به من اجازه می‌دهید که این سرمایه را در اختیار او قرار بدهم تا به یمن برود و جنس بیاورد تا بفروشیم و هر دو استفاده‌ای ببریم. حضرت می‌فرماید که فرزندم این شخصی که می‌خواهید به او دستور بدهی من می‌شناسم به شراب‌خواری معروف است. جلسه تمام می‌شود ولی او به مشورت امام صادق (ع) گوش نمی‌کند بعد تمام سرمایه‌اش را به شراب‌خوار می‌دهد که او سرمایه را تلف می‌کند یعنی حتی يك دینارش را هم به اسماعیل بر نمی‌گرداند اسماعیل با خبر می‌شود که سرمایه‌اش نابود شده است. امام صادق (ع) آن سال مشرف شد به حج؛ اسماعیل هم از مدینه به حج آمد که در متن روایت آمده (جَعَلَ) اینکه طواف بکند جعل یعنی شروع. اگر در کتب ادبی به یاد داشته باشید طفق، اوشک،

جعل، که در این گونه جملات روایت به مفهوم قرار دادن و آفریدن نیست؛ اینجا به معنی شروع و آغاز می باشد اینجا با توجه به جمله انسان می فهمد که افعال جمله اینجا شروع است.

شروع به طواف کرد در حال دعا قرار گرفت گفت: **اللهم اجرنی «1»** به خاطر این آسپبی که به من رسید به من پاداش بده، چرا که من دچار سختی شدم و این کار را با تکیه بر آیات سوره بقره

کردم، گفت **وَلَنبَلُوَنَكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشَرِ الصَّابِرِينَ «2»** که مصداق این آیه است و گفت: خدایا به من پاداش بده تا حداقل در پرونده عمل من ثبت شود و عوض آن را به من بده. پر کن خلائی را که برای من پیش آمده، امام صادق علیه السلام پشت سر او بود و اسماعیل نمی دانست پدرش هم وارد طواف شده. در روایت آمده که: حضرت دستش را تکان داد یعنی ما هم این کار را می کنیم او چه می گوید؟ بعد با صدای بلند از پشت سر اسماعیل فرمود: این دعا را رها کن که نه اجری بر عهده خدا است که به تو بدهد و نه لازم است عوض مال از دست رفته را به تو بدهد تعدادی از اموالت را به يك شراب خوار و فاسق سپردی که به هیچ چیز معتقد نیست اسماعیل صورتش را برگرداند و به پدر گفت: من خودم ندیدم که آن فرد مشروب بخورد **الناس يقولون** مردم می گفتند حضرت این آیه را خواندند آیه 61 از سوره توبه راجع به پیغمبر اکرم است که **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ «3»** اخلاق پیغمبر است که این گفتار خدا را قبول دارد و گفتار مردم مؤمن واقعی را هم قبول دارد. استنباط می شود که شیعیان خوب گفته بودند که این فرد شراب خوار است، امام فرمودند: تو به این آیه عمل نکردی، انسان های مؤمن شهادت دادند و باور نکردی در مدینه گفتند که او مشروب خوار است باید گوش می کردی، بعد حضرت همین را در روایت دیگری از قول پیغمبر فرمودند اگر مشروب خوار به خواستگاری دختر آمد به او دختر ندهید و اگر مریض شد به عیادت او نروید و اگر مُرد در تشییع جنازه او شرکت نکنید و او را

(1) ((الکافی: 299/5، حدیث 1.

(2) ((بقره 155.

(3) ((توبه 61.

امین امانت خود قرار ندهید و حضرت این آیه را خواندند **وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ** و بعد به اسماعیل گفتند **فَأَيُّ سَفِيهٍ أَسْفَهَ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ «1»** کدام سبک مغز بی شعور و نفهم و کم درکی مانند مشروب خور است. می خواستی اموات را به او نسپاری و حالا هم توقعی نداشته باش که خدا پاداش یا عوضی به تو بدهد، این مال نابود شد و از بین رفت این جور نیست که هرکس عمل خوبی انجام دهد مثل همین کارخانه داران انگلیسی بر عهده خدا باشد که اجر به آنها بدهد و یا اگر ور شکست شد خداوند متعال به جای آن به او چیزی بدهد.

این نگاه قرآن که ایمان يك حقیقت مرکب است اما نگاه حضرت رضا (ع) در روایت عیون که کتاب بسیار مهمی است صدوق را هم که می دانید در عصر غیبت صغری بوده آخوند بسیار پر کاری و فهمیده ای بوده و ایشان مقام شیخ الاسلامی داشته، در خانه اش به روی مراجعه کنندگان باز بوده نماز جماعت داشته، منبر هم می رفته. دو سفر هم از قم تا ماوراء النهر رفته برای شنیدن حدیث این سفر را طی کرده و بعد هم آمده سیصد جلد کتاب روایی نوشته. که یکی از آنها عیون است.

امام هشتم می فرماید: **الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان** آن الله را به جایش قلب قرار بدهیم **الایمان هو التصدیق بالقلب** همین **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** است و **الاقرار باللسان** و قول ایمان در قرآن مجید یعنی شهادتین، نماز، قرآن، دعا اینها همه قول اقراری است که اقرار به پروردگار عالم است.

این جا اقرار از باب افعال است یعنی با زبانت دخیل شوی که این ایمان بماند در بین مردم. **الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان «2»** و همه هم با او عاطفه آمده همان باور قلب است و همان اقرار است و همان عمل که خداوند به هر کس توفیق بدهد این ایمان مرکب را داشته باشد، از آثار دنیوی و آخرتی قطعاً بهرمند خواهد شد.

تفسیر قرآن جلسه شصت و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

دو نکته را در **يُؤْمِنُونَ** باید در نظر داشت که در رابطه با این دو نکته بحث شد. یکی مضارع بودن فعل **يُؤْمِنُونَ*** است که قطعاً در اینجا دلالت بر حال ندارد. بلکه دلالت بر دوام و پیوستگی دارد و از این افعال مضارعی که دلالتشان پیوستگی و دائمی است در قرآن زیاد است. مثل **إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ «3»** که درود خداوند هر چه هست رحمتش، عنایتش، لطف و احسانش، نسبت به پیغمبر اکرم دوام دارد و پیوستگی دارد.

(1) الكافي: 299 / 5، حدیث 1.

(2) عیون اخبار الرضا: 227 / 1، حدیث 1.

(3) احزاب (33): 56.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 391

نکته دوم اینکه ایمان همانطور که بیان شد حقیقت بسیطه نیست بلکه حقیقت مرکبه است. روایت مهمی هم از امام هشتم (ع) نقل شد. **الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان** که نگاه حضرت رضا به ایمان حقیقت مرکبه است. ایمان واقعی قلب است و عمل به اعضا و جوارح و اقرار به زبان است. برای اینکه روشنتر بشود مسئله، شما به آیات اول سوره مبارکه مومنون مراجعه بکنید. آنجایی که می فرماید: **قد افلح المومنون «1»** اما اینان این ایمانی که دارند، ایمانشان اقتضای این مسائل را هم دارد که بیان می کند. در روح المعانی این روایت نقل شده که وقتی آیات اول سوره مومنون نازل شد پیامبر فرمودند **انزلت علی عشر آیات** قبل از اینکه برای مردم قرائت کنند.

من اقامهنّ دخل الجنة «2» این **من اقامهن** نشان می دهد که فقط اعتقاد محض و تصدیق محض نیست. همراه با يك سلسله مسائل عبادی و اخلاقی است که تمام آنها شعاع همان ایمان است. یعنی آن ایمان است که اقتضاء می کند این سلسله مسائل عبادی و اخلاقی از انسان ظهور بکند. آیات اواخر سوره مبارکه فرقان را هم در همین زمینه ملاحظه بکنید از این آیه **وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا «3»** عباد رحمان همان مردم مومن هستند، که آثار ایمانی آنها را هم، آیات بعد بیان می کند.

اواخر سوره آل عمران باز از این آیه به بعد **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ «4»** که نزدیک به 10 آیه پیوسته به همدیگر هست و اواسط سوره مبارکه معارج از **إِلَّا الْمُصَلِّينَ. إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا «5»**

اینها مطرود هستند و در پیشگاه خدا ارزشی ندارند **إِلَّا الْمُصَلِّينَ «6»** که بعد صفاتی برای مصلین بیان می کند از ایمان به قیامت و عمل و اخلاق و تقوا.

اما کلمه غیب در آیه شریفه معنای وصفی دارد. **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** یعنی آنهایی که ایمان دارند به آنچه که حقیقت است ولی غاب عنهم. از دسترس دید و چشم آنها خارج است. يك مطلبی که واقعا لازم است همه ما بدانیم این است که: علت مبارزه اروپا قبل از قرن هیجدهم با دین چه بوده و در رأس این مبارزین هم دانشمندان و علمای اروپا بودند ما اگر این علت را بفهمیم دیگر خیالمان از رد و ایرادها و اشکالات دانشمندان اروپا در آن زمان که خیلی اوج داشته راحت می شود. البته شعله این ایرادها و اشکالات بعد از اینکه آن فضای عامل مبارزه با دین از بین رفت فروکش کرد و الان همان جایگاه که جایگاه علما و دانشمندان است که مرکز

(1) مؤمنون (23): 1.

(2) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: 9/ 205، سوره مؤمنون.

(3) فرقان (25): 63.

(4) آل عمران (3): 191.

(5) معارج (70): 19.

(6) معارج (70): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 392

مبارزه با دین بود دارد بر می گردد به مرکز قبول دین. یعنی این قدر جهت تغییر کرده است.

يك روزگاری کلیسا و اربابان کلیسا حاکم بر همه شئون ملت های اروپایی بودند و قدرت پاپ فوق العاده زیاد بود در حدی که اینها می توانستند نسل به نسل پاپ ها، شاه عوض بکنند دستور قتل بدهند محکمه تفتیش عقاید برپا بکنند. يك روزگاری بر اروپا گذشت که دانشمندانی که به تدریج داشتند وارد علوم تجربی می شدند و مطالبی که بیان می کردند مخالف نظر کلیسا بود با دانشمندان درگیر می شدند. مثلا گالیله ایتالیایی وقتی ثابت کرد زمین دارای گردش است بعد از اینکه آن دوربین نجومی کوچک را اختراع کرد و توانست با دوربین ستارگان را ببیند که در حال حرکت هستند و دو تا

حرکت هم دارند. هم وضعی و هم انتقالی کم کم اعلان کرد که زمین دارای حرکت است و خورشید نیست که دور زمین می گردد و زمین هست که دور خورشید می گردد، ولی کلیسا پافشاری داشت که زمین ساکن است و مرکز عالم است. گالیله را دستگیر کردند و محکوم به اعدام شد، به خاطر این نظریه تجربی، البته دوستانی داشت که با پاپ و با کلیسا در ارتباط بودند آنها توانستند حکم اعدامش را به حبس مبدل بکنند عکسش هم هست الان در موزه ایتالیا يك تابلوی زیبایی دارد وقتی که به حکم کلیسا دو دستش را گرفتند و دارند می برند زندان از در کلیسا که می آید بیرون کاملاً بدن به همین شکل نقاشی شده و پایش را آرام می کوبد به زمین که من اقرار کردم تو ساکنی و تو متحرکی و گردش داری.

5 میلیون نوشتند از علما و دانشمندان علوم تجربی به حکم کلیسا یا با گیوتین سرشان را زدند یعنی آنها را ذبح کردند یا زنده زنده در آتش سوزاندند. وقتی که دانشمندان اقوامشان و زن و بچه هایشان و مردم دیدند دین این جور دارد با مردم و با علم رفتار می کند، از کلیسا برگشتند و یواش یواش مبارزه با دین شکل گرفت تا به اینجا رسید فساد که در این چهارصدساله

اخیر در اروپا مشاهده می کنید و موج خطرناکش به مشرق و به کشورهای آسیایی هم رسید تمام گناهش گردن همان کشیشان و پاپ ها و کاردینال هاست. اینها آمدند اصل دین را انکار کردند و این جمله را ساختند و به خورد مردم دنیا دادند. البته اینکه در این زمینه اسلام ضربه کاری نخورده چون ملت های اسلامی حالا شیعه و سنی، سنی ها کمتر و ما بیشتر، می دیدند علمای اسلام با رشته های علمی مخالفتی ندارند با کشف مسائل جدید مخالفتی ندارند، بلکه خوشحال هم هستند که خیلی از کشفیات برای ما مشکلات آیات و روایات را حل می کند. و این برای علمای بزرگ اسلامی چه کشفیاتی که در خود مشرق می شده و چه در مغرب، غنیمتی بوده. این است که ما در این زمینه خیلی ضربه نخوردیم. یعنی به رشته به قول خود اروپایی ها متافیزیک یا امور غیبی ما لطمه نخورده. حالا بین امت اسلام در مصر و در ایران و بعضی از کشورهای دیگر اسلامی يك افرادی پیدا شدند که تحت تاثیر این موج اروپایی قرار گرفتند و آن جمله هم این بود که ما هرچه را نبینیم باور نمی کنیم. آن چه که علم و ابزار و تجربه برای ما ثابت بکند ما

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 393

قبول داریم. ولی آنچه که در گردونه دورین و ابزار و تجربه قرار نمی گیرد ما قبول نداریم. خود همین باعث انکار حق و قیامت و یواش یواش از دل این مبارزات که البته ملت ها را دانشمندان از کلیسا آزاد کردند، دولت ها را آزاد کردند در امر اقتصادی دولت ها به اقتصاد کاپیتالیسمی رو کردند، سرمایه داری که از دل این اقتصاد هم بعد از بی دین شدن جوامع اروپا، مکتب کمونیستی بیرون آمد، اقتصاد سوسیالیسمی که ریشه بحث کمونیستی هم از آلمان شروع شد نه از شوروی. ما تا این قضیه را متوجه نشویم به این **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** خیلی عمقی نمی توانیم برسیم. حالا گفتند: هر چه به ابزار نشان داده

بشود حالا یا با تلسکوپ یا با میکروسکوپ یا با چاقوی جراحی، ما شکم را باز می‌کنیم و یقین داریم بدن کلیه و طحال و کیسه صفرا دارد اما هر چه این طرف و آن طرفش را چاقو می‌زنیم روحی وجود ندارد.

یعنی کار مبارزه کلیسا با علم و دانش به این انکار شدید و قوی کشیده شد، موج مبارزه با علم که باعث پدید آمدن مکتب حس گرایی شد. این خطر بسیار عظیم که اروپا و به دنبالش آمریکا، هم کشیده شد. در مشرق هم يك مشت آدم کم مطالعه به عنوان روشنفکر اینها هم دنبال حس گرایی اروپا رفتند و کتاب‌هایی هم نوشتند هم در مصر و هم در ترکیه و هم در ایران و هم در عراق که مجموع این بی دینی‌ها همه مربوط به همان مبارزات کلیسا با دانشمندان بوده. الان که موج کاملاً از بین رفته بسیاری از دانشمندان يك عده ای شان که از دنیا رفتند به خدا برگشتند و دین را با قواعد اصیل آنها می‌گویند: نه آن چه که در مجموعه تورات و انجیل است خیلی هایشان هم به طرف مطالعه کتب اسلامی کشیده شدند مسلمان شدند متدین شدند کتاب های خوبی هم نوشتند مثل انتی دینه در فرانسه که دو جلد کتاب دارد درباره پیامبر عظیم الشان اسلام و اهداف پیامبر که این کتاب چاپ اولش يك میلیون تیراژ بود و سریع هم به فروش رفت. کار همین‌ها هم باعث شد که موج دین گرایی در اروپا خیلی شدت بگیرد. حالا خیلی

باز به طرف مسیحیت گرایش پیدا کردند، کثیری هم به طرف اسلام گرایش پیدا کردند. آخایی هم که به اسلام گرایش پیدا کردند قوی گرایش پیدا کردند. من با بعضی هایشان ملاقات داشتم. هم در انگلستان و هم در آلمان.

در آلمان با يك آلمانی ملاقات داشتم به نام یوسف امین که خودش اصالتاً آلمانی بود و خانمش هم يك خانم بزرگوار آلمانی بود که دو تایی واقعا زن و مرد مومنی بودند. يك روز هم مرا دعوت کرد رفتم يك کتابی را به زبان آلمانی به من نشان داد. گفت: این ترجمه عهدنامه مالك اشتر به زبان آلمانی است و کار خودم هم هست. و به وسیله همین یوسف امین يك تعدادی شیعه شدند.

گرایش به جانب خدا و به جانب غیب. یعنی بیرون آمدن از مکتب حس گرایی الان در اروپا و آمریکا قوی است. گفتند: ما خیلی بی انصافی و ناجوانمردانه است که بخواهیم حس گرایی مطلق را قبول بکنیم و بیایم اعلان بکنیم که هر چه را نبینیم نیست. مگر شما ترازوی شناخت همه حقایق عالم هستید؟ ما خیلی چیزها را نمی‌توانیم ببینیم. ما روابطی که بین عناصر وجود دارد، را

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 394

نمی‌توانیم ببینیم. اکسیژن و هیدروژن وقتی رابطه برقرار می‌کند آب درست می‌شود. یا ما علما را نمی‌توانیم ببینیم. علم از مقوله کیف است قابل دیدن نیست. احساسات، درك کلیات اینها را نمی‌توانیم ببینیم. خیلی چیزها را هم می‌گوید:

خودتان نمی توانید ببینید. ولی حکم کلی در آن داریم. یعنی شما همه آب های عالم را در زمین و عالم بالا که بعضی از سیارات آب دارد ندیدید. حالا این ندیده ها غیب نسبی است. غیب مطلق نیست. ولی بر اثر استنتاج از قواعد يك حکم کلی می کنید که همه جا آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است شما همه جا را و همه آب ها را هم ندیدید ولی به این حقیقت ایمان دارید، دیوار حس گرایی را شکستند و غیب را انصافا به زیباترین صورت با زبان علمی خودشان ثابت کردند. این کتاب به نام اثبات وجود خداست که 40 مقاله در رشته های گوناگون علمی دارد واقعا معرکه کرده و امروز دیگر ما نگرانی از این نداریم که حس گرایی بر دنیا غلبه بکند با همه زوری که دولت های اروپا و آمریکا دارند می زنند. امروز ما امید داریم که غیب گرایی پرش را به تمام جهان بگستراند و توجه به این معنا هم در مسئله غیب لازم است که چشم ما يك عنصر مادی است و این عنصر مادی در تاریکی نمی بیند. یعنی اگر ما شب درها را ببندیم و ماه هم نباشد و هوا ابری باشد و پرده ها را هم بکشیم چشم ما در آن اتاق هیچ چیز را نمی بیند. کمک لازم دارد برای دیدن و بعد هم چون عنصر مادی است تناسب با دیدن عناصر مادی دارد. تناسب با دیدن عناصر غیرمادی ندارد. یعنی عناصر غیرمادی را نمی تواند رصد بکند و ببیند.

قرآن مجید يك آیه دارد که واقعا يك معجزه است نمی گوید توان دیدن غیرمادی را ندارد. می گوید اصلا غیرمادی در چارچوب این عنصر مادی در نمی آید. خیلی آیه جالب است می فرماید لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ

اما خود او وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ «1» خیلی زیباست. کلمه درك یعنی در چارچوب درنیامدن. چشم عنصری را شما توقع نداشته باشید که غیرعنصر را بتواند ببیند. اصلا این چشم آفریده شده فقط برای دیدن حدودها. برای دیدن محدوده ها. برای دیدن عناصر. باید بتواند جا بدهد در خودش مناظر را یا نه. خیلی چیزها را نمی تواند در خودش جا بدهد. وجود مقدسی که نهایت ندارد و اول بلااول و آخر بلاآخر است. وجود مقدسی که خودش طبق خطبه اول نهج البلاغه که بالاترین خطبه علمی نهج البلاغه است. سازنده عین است، سازنده کیف است، سازنده عنصر است، تنظیم کننده زمان است ...

شر العمی عمی القلب «2» که خدا را درك نمی کند. این عمی، عمای معنوی است مادی نیست. خود موسی بن عمران هم در کوه طور کلیم الله بود و سومین پیامبر اولی العزم بود ولی واقعا به پروردگار

(2) بحار الانوار: 51/67، باب 44، حدیث 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 395

گفت: خودت را به من نشان بده. رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ «1» انظر یعنی با چشم؟ یعنی موسی نمی دانست که خدا جسم نیست. این را مرحوم علامه طباطبایی خیلی زیبا آیه رویت را حل کرده است. خیلی زیبا هم لَنْ تَرَانِي را حل کرده است. حالا ما نمی دانیم به آنجا می رسیم یا نرسیم. اگر رسیدیم سخنان محققین را در این برخورد موسی که بسیار برخورد زیبا و معنوی بوده با پروردگار بیان می کنم. اگر خدا بخواهد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ چرا که وجود مقدس او جسم نیست. نهایت نیست. حد و حدود نیست. بله، چشم اصلا توان درك وجود مقدس او را ندارد. پس چگونه او را باید درك کرد. خیلی آسان است. آثار. شما در آیات قرآن مجید حدود 700 آیه با کم و زیادش در قرآن مجید است که این 700 آیه بیان کننده آثار پروردگار در پهن دشت هستی و عرصه گاه خلقت است که با همین ها پروردگار عالم خودش را می نمایاند. أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «2» اگر او خلق نکرده چه کسی خلق کرده؟ سوال می کند آدرس او را بده. بالاخره شتر که خودش خودش را نیافریده. این مسلم است. و شترداران جهان هم شتر را نیافریدند. این مسلم است. ازلی هم که نیست شتر. بالاخره کره شتری بوده به دنیا آمده ابتدا داشته. ابدی هم که نیست. مردنی است. می ماند به وجود آورنده اش. اگر او نیست کیست؟ همین بشر را ببینید چطور دست و پای عقلش را در پوست گردو می گذارد تا پرده های ظلمانی را از درونش کنار بزند و غیب را باور بکند. از يك طرف می گوید: چشم شما محدود و عنصری و مادی است و قابلیت درك غیر محسوس را ندارد. از طرفی هم آثار خودش را به رخ عقل می کشد که اگر این خلقت کار او نیست، کار کیست. تا به حال کسی آدرس غیر خدا را نداده. من زیاد کتاب های بی دین های غرب

و شوروی سابق را مطالعه کردم. خود کمونیست های دانشمند نهایتا برای اینکه خودشان را واقعا از اضطراب در بیاورند و قانع بکنند آمدند گفتند: زیربنای جهان ماده ای است اسم هم نمی آورند. در آینده هم خواهد بود. مرگی این ماده ندارد. رنگ ندارد. بو ندارد. شکل ندارد. و قابل رویت هم نیست. معلوم می شود دعوی ما با کمونیست ها دعوی لفظی است. ما اسمش را گذاشتیم الله آنها اسمش را گذاشتند ماده. اصلا جنگ، جنگ لفظی است. یعنی آنچه که ما درباره پروردگار می گوئیم آنها درباره ماده می گویند. أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ من نمونه دارم می گویم. 700 آیه به این شکل در قرآن مجید است. وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ «3» دو کلمه

است. اگر کار آن غیب مطلق نیست. کار کیست؟ گیر می دهد به عقل و عقل را قانع می کند که صاحبش را به جانب **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** بکشاند.

(1) اعراف (7): 143.

(2) غاشیه (88): 17.

(3) غاشیه (88): 17 - 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 396

تفسیر قرآن جلسه هفتاد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

مطالب روز قبل را که بر اثر يك حادثه تلخ از جانب کلیسا تمام اروپا را به حس گرایی کشید و آنجا مسئله انکار غیب فوق العاده قوت گرفت. برایش من يك جمله کوتاهی دارم یعنی برای کل حادثه، که چندصدسال تنور این حادثه داغ بود، کشیشان، کاردینال ها، پاپ ها با مسائلی که دانشمندان، چه درباره طبیعت و چه درباره انسان مطرح کردند مخالفت کردند و گفتند: این حرفها با تورات و انجیل نمی سازد. بین دانشمندان و بین کلیسا يك اختلاف کاملی پدید آمد. کلیسا برای اینکه جلوی پیشرفت رشته های مختلف علمی را که به نظر خودش مخالف با تورات و انجیل بود بگیرد، محاکم سخت تفتیش عقاید را تشکیل داد، بالای 5 میلیون نفر را محکوم به اعدام به صورت های گوناگون کرد. نهایتا باعث شد که در صف اول دانشمندان و دانشجویانشان و کم کم مردم علیه دین به معنای کلی مسئله، موضع گیری کنند. به نظرشان آمد که باید بالکل رابطه انسان با دین قطع بشود، و اگر دینی هم بخواهد بماند باید حبس در کلیسا بماند، مردم اگر شوقی برای عبادت دارند، عبادت هایی که دانشمندان قبول نداشتند، فقط يك شنبه بروند کلیسا. این جمله این است که بددینی

باعث بی دینی شد. یعنی عامل بی دینی اروپا، بددینی دینداران اروپا و روحانیون مسیحی اروپا شد. البته ضرر بددینی مبدئش فقط کلیسا نبوده، بلکه ابتدای تاریخ نقطه بی دینی از بددینی دینداران و بدعملی دینداران شروع شد.

یکی از مسائلی که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی خیلی از آن وحشت داشتند همین بود بخصوص نسبت به هم لباسی هایشان. اینکه ده سال هم مرحوم امام مرتبا به زی طلبگی اصرار داشتند به همین خاطر بود. حتی من مرحوم آقای بروجردی را زیارت کرده بودم. يك جمله طلایی 24 عیار از ایشان برای شما بگویم. البته من اوائل تکلیفم بود ایشان دیگر سال آخر عمرشان بود. در درسهایی که ایشان داشتند، قبل از شروع ماه مبارك رمضان و قبل از شروع دهه عاشورا این جمله را به کسانی که در درسشان حضور داشتند می فرمودند. حدود 600 تا هفتصد نفر واقعا درس خوان محضر مبارك ایشان می آمدند. به نظرم يك نگاه عمقی به این مسئله، ایشان داشتند که بی دینی از بددینی نشأت گرفته. خیلی جوان هایی که بی دین شدند پیش خود من اقرار کردند که این دینی که پدر و مادر ما داشتند و آن سخت گیری هایی که به ما می کردند ما را زده کرد و ما دیدیم راحتی زندگی مان در این است که از دین جدا بشویم. حالا ایشان سفارش های زیادی در نصیحتشان نزدیک ماه رمضان و دهه عاشورا داشتند یکی اش این بود که می فرمودند: اگر در ماه رمضان، اگر در دهه عاشورا يك بار برای نماز صبحتان دیرتر از صاحبخانه بیدار شدید همان روز ساکتان را بردارید و برگردید قم. چون آبروی دین در خطر است.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 397

این سفارش این مردم بزرگ مربوط به آن نگاه عمیقش به همین مسئله بود که به طور گسترده در تاریخ و علی الخصوص در اروپا اتفاق افتاد و آگاهی ایشان هم به مکتب حسی در اروپا خیلی آگاهی گسترده ای بود. قبل از اینکه مشرف بشوند قم مرحوم شهید مطهری می فرمودند: ما شنیده بودیم که يك عالم بزرگوار ذوفنون در شهر بروجرد زندگی می کند. يك تابستان من بلند شدم رفتم بروجرد با ایشان هم مانوس شدم، يك بحثی پیش آمد که ایشان برای روشن کردن این بحث مسئله اروپا و مکتب حس گرایی و منشأش و آثار زیانبارش را برای من توضیح دادند. حالا گوشه بروجرد ایشان يك بخشی از زندگی شان در اصفهان بود و يك بخشی هم در نجف بود و بخش عمده اش هم که بالای 30 سال بود در بروجرد. آقای مطهری می فرمودند و نوشتند که من تعجب کردم از يك آخوندی که مال زمان اواخر مظفر الدین شاه هست که هنوز آگاهی افراد به اوضاع مکتبی اروپا فوق العاده نبوده، چه جور ایشان آگاه به آن جریانات است و انگار اصلا خود ایشان در متن جریانات بوده است.

و خیلی خوب است که يك روحانی حالا به قول شیخ بهائی که نقل می کنند فرمودند: من آن زمان که رشته ها محدود بوده، عالم در همه رشته های علم هستم، ولی در هیچ رشته ای هم متخصص کامل نیستم. خوب است ما جغرافیای جهان را بدانیم مکتب های امروز جهان را در حدی بشناسیم، جریان دین و دین زدایی را و منشأ بی دینی را در دنیا بدانیم، اینها خیلی به ما کمک می دهد.

در هر صورت بی دینی از بد دینی شروع شد وقتی این موج در اروپا تمام شد یعنی دانشمندان و حکومت ها با کمک همدیگر توانستند کلیسا را از دخالت کامل در امور حکومتی عقب برانند و مریدانشان را محصور در کلیسا بکنند آن هم هفته ای يك روز یکشنبه. و تقریباً يك فضای آزادی پیدا شد، دو مرتبه دانشمندان اروپا در صف اول این حجاب ساخته شده کلیسا را به روی فطرت شان کنار زدند و این که مکتب حس گرایی را به عنوان يك مکتب صد درصد قابل قبول بدانند دیوارش را خراب کردند و دو مرتبه به فطرتشان برگشتند. همان برگشتی که فکر می کنم در سوره اعراف آنجایی که ابراهیم بت ها را شکست و مردم از او پرسیدند کار تو بوده؟ ایشان جواب داد **بَلْ فَعَلَهُ كَيْدُكُمْ** ¹ نه. از این بت بزرگ پرسید که شاید او این کار را انجام داده باشد. خداوند می فرماید: آنها به درونشان برگشتند. یعنی به فطرت که این مجسمه از جایش که نمی تواند حرکت بکند، نمی تواند بت شکنی بکند اینها که حرف نمی زنند و نمی بینند خود این پایه مکتب حس گرایی را لرزاند البته لج بازها این طور هم نیست که همه قبول کرده باشند، لج بازان حکومت نمود حکم قتل ابراهیم را دادند. آلهایی که درآمدشان و ریاست شان از بت پرستی بود در مقابل حق کبر داشتند.

(1) انبیاء (21): 63.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 398

حالا که پرده کنار رفت از قلب دانشمندان رویکرد به عالم غیب شروع شد. من ناچارم این مقدمه و توابعش را برای شما بگویم تا به يك آیه بسیار فوق العاده قرآن درباره خدا برسیم که ما تا این جریانات فکری برای مان حل نشود آن آیه کاملاً تجلی در ما نمی کند.

در برگشت از این حس گرایی کتاب های خوبی نوشته شد غیر از آن 40 مقاله ای که دیروز گفتم در يك کتاب به عنوان اثبات وجود خدا جمع کردند که همه آنها اقرار به غیب کردند. این خیلی مهم است. یعنی آن حاکمیت ننگین کلیسا که از روی علم و دانشمندان برداشته شد، اینها توانستند به فطرتشان برگردند و بروند دنبال خدا. حالا کلی مسئله بالاخره خیلی

مهم است که برایشان روشن شد. بعد يك عده ای از آنها هم گرایش به اسلام پیدا کردند. تعدادی از آنها مردند و يك تعدادی هنوز هستند. من با بعضی هایشان در انگلستان و آلمان ملاقات کردم واقعا چهره‌های بسیار مهم علمی و مومن به پروردگار که بعد از یافتن حق به اسلام هم رجوع کردند. البته اول اسلام تسنن و بسیاری شان بعد به اسلام اهل بیت برگشتند.

کتاب‌های خوبی نوشتند اولاً جریان محاکم تفتیش عقاید و قرون وسطی را من مفصلش را به شما بگویم در چه کتاب هایی هست. تاریخ آلبرماله. بخش قرون وسطایش. يك تاريخ 14-15 جلدی است و خوب هم نوشته شده. ترجمه خوبی هم شده. یعنی مترجمان بسیار قوی این کتاب را ترجمه کردند، هر چند جلدش را يك نفر ترجمه کرده. یکی تاریخ تمدن ویل دورانت است که خیلی مفصل است. البته ما به هر دو کتاب انتقادهایی هم داریم. تاریخ تمدن اسلام گوستاو لوبون است که در فرانسه نوشته شده. خدا در طبیعت است که فلامارپون فرانسوی نوشته. اینها همه مال بعد از خاموش شدن آتش خطرناك مبارزه کلیسا با علم و عالمان بوده، و نزدیک ترین کتاب هم که البته صاحبش از دنیا رفته، برنده جایزه نوبل هم در دنیا شد، آن وقتی که جایزه را درست می‌دادند. الان که دیگر جایزه را درست نمی‌دهند. یعنی از آن جهت وصیت خود نوبل خارجش کردند. افتاده در جریانات سیاسی و به افرادی می‌دهند که واقعا صلاحیت ندارد آدم به آنها بگوید انسان.

این کسی که به حق جایزه نوبل را گرفته الکسیس کارل فرانسوی بود که از جراحان رده اول پزشکی بود و آدم متخلق به اخلاق و آدم دیندار و اهل خدا بود. پاریس هم زندگی می‌کرد. دو تا کتاب بسیار معروف دارد که به زبان های مختلف ترجمه شده هر دو هم واقعا خواندنی است. من در این 60-70 جلد کتابی که تا به حال نوشتم گاهی از دو جلد کتاب این مرد دانشمند استفاده کردم. آنی که حالا در رابطه با بحث خودمان است، کتاب راه و رسم زندگی اوست که آنجا به بی دینی اروپا بسیار شدید حمله کرده. آنجا مطالب بسیار جالبی دارد و نهایتاً می‌گوید اگر اروپا بخواهد از مشکلات خانوادگی و اجتماعی و اخلاقی نجات پیدا بکند راهی ندارد جز اینکه به دین که از غیب برای بشر داده شده برگردد. یعنی کلی مسئله را کاملاً قبول دارد. حالا تمام آیات انجیل و تورات را قبول نداشته چون آن قدر تحریف شده که

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 399

دانشمندانی مثل او قبول نداشتند ولی کلی دین را، خدا را، غیب را و وجوب بازگشت اروپا به دین را در این کتاب راه و رسم زندگی خیلی زنده و مستدل بیان می‌کند.

حالا برای یافتن حق با توجه به این بحثی که دیروز و امروز داشتیم. وارد يك مسئله بسیار اصولی می‌شویم.

خداوند متعال خودش در قرآن مجید تشویق و امر می‌کند به اینکه سه کتاب را ما مطالعه کنیم. حالا عرض کردم اینها تفصیلی لازم نیست، ولی اجمالیش یقیناً واجب است با توجه به حکمی که در اول رساله‌های عملیه نوشته شده که تقلید در اصول دین جایز نیست پس بر همه ما لازم است، گسترده‌تر کار کنیم حالا در عمل یا در تبلیغ دین و در رساندن دین به مردم سه کتاب را پروردگار عالم شدید سفارش می‌کند ما مطالعه بکنیم. بخشی از آیات این سه کتاب را هم در قرآن مجید نقل می‌کند. يك کتابش هم که کل آیاتش نقل شده. يك کتاب به تعبیر خود قرآن، کتاب آفاق است که حالا اگر من یادمانده باشد فکر می‌کنم روایت از حضرت باقر یا امام صادق باشد. این را باید مراجعه بکنم که هر کسی کتاب آفاق را یعنی جهان را، کتاب هستی را، کتاب خلقت را، کتاب عالم را نداند و مطالعه نکند و چیزی از آن خبر نداشته باشد که يك تعبیر دیگرش هیئت است. یعنی مجموعه عالم و مجموعه آفرینش. امام باقر یا حضرت صادق یکی از این دو بزرگوار می‌فرمایند: کسانی که از آیات کتاب آفاق خبر ندارند، خبر نگیرند، دنبالش هم نباشند، عتین هستند. یکی از موارد فسخ عقد عنین بودن است. آدمی هم که عنین است از تشکیل زندگی محروم است. از بچه دار شدن محروم، البته اگر آدم متدینی باشد، تشکیل زندگی در اسلام عبادت است. ازدواج عبادت است. بچه داری عبادت است. توجه به تربیت بچه عبادت است. اصلاً کل زندگی عبادت در عبادت است. یعنی اگر آدم روایات مربوط به ازدواج و مربوط به مرد و مربوط به حاملگی زن و شیردهی زن و به وظیفه مرد درباره بچه هایش، وظیفه مرد درباره همسرش که يك زمانی من تقریبی به دست آوردم بالای 6 هزار روایت داریم که من در این کتاب نظام خانواده در اسلام که تا بحال 27 بار در ایران چاپ شده و به هفت زبان هم ترجمه شده. ترجمه انگلیسی اش را يك خانم آمریکایی به نام خانم مرگان داشت که من به او پیغام دادم که اگر می‌بینی ششصد صفحه زیاد است. خلاصه گیری کن. من خودش را ندیدم. پیغام داد که من از نگاه اسلام به خانواده اصلاً در حیرت فرو رفتم. غرق در شگفتی هستم. این مسائلی که راجع به شوهر، راجع به زن، راجع به بچه، حتی این را پیغام داده بود که در این کتاب شما نوشتید: در اسلام بوسیدن فرزند عبادت است. اجر دارد و نشان دهنده رافت و مهربانی و اخلاق است. به من پیغام داد من يك خط این کتاب را نمی‌توانم حذف بکنم. خیلی هم خوب ترجمه کرد چون هم متخصص زبان فارسی بود و هم خودش آمریکایی بود و زبان مادریش انگلیسی بود. کتاب حتی در سایت‌ها هم رفت. يك بار دو تا پرفسور آمده بودند قم برای دیدن چیزی و کاری داشتند. سوال کرده بودند صاحب کتاب نظام خانواده را کجا می‌شود دید. اتفاقاً من سه چهار روز آمده بودم

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 400

قم، 5-6 سال پیش يك ناشری به من زنگ زد و گفت: دو تا پرفسور از آمریکا آمدند می‌خواهند شما را ببینند. گفتم: عیبی ندارد. چه وقت می‌خواهند بیایند. گفتند: نزدیک غروب. هر دو آمدند خانم هایشان هم با آنها بودند که با کمال شرمندگی حجاب‌های خانم هایشان از حجاب‌های حجاب داران مملکت ما بهتر بود. مترجم هم با آنها بود. اینها نظام

خانواده را دیده بودند از آن طریق با من آشنا شده بودند. بعد هم شیعه شده بودند و اصرار هم کرده بودند که ما نماز مغرب و عشاء را با شما بخوانیم. هر دوی آنها با همسرانشان از اول نماز تا آخر مغرب و عشاء اشکشان بند نیامد. آدم واقعا می ترسد از این آیه إِنَّ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يُأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ «1»* شما اگر دین مرا نگاه ندارید ردتان می کنم دیگران را به جای شما قرار می دهم. ما اسلام را خوب رعایت نکردیم انصافا در این 30 سال هم خیلی فرصت ها را از دست دادیم و هم خیلی بچه بازی هایی را در عموم مملکت درآوردیم که به آبروی دین و دیندار لطمه زد. که قابل جبران نیست. بعضی از خبرهای این حرکات هم به خارج منتقل شد، آنجا هم چماق کردند علیه دین که جلوی موج اسلام گرایی را بگیرند.

در هر صورت آدم نگاه به باب ازدواج می کند می بیند تماش عبادت است و تماش ثواب گیری از پروردگار است. اگر اینطور باشد دیگر آدم از زندگی کسل نمی شود. از خانه و خانواده خسته نمی شود. مسئله طلاق پیش نمی آید. من آمار طلاق را دیروز از سایت ها گرفتم مال سال 87 و اوائل امسال است. طلاق در تهران به 86 درصد رسیده. یعنی یکی از فاجعه های عظیمی که دارد برای کشور رخ می دهد و در شهرهای بزرگ دیگر بین 54 (ع) 55 و همینطور. اما جاهایی که خیلی دوردست است و خیلی هم مردم ثروتمند نیستند، آمار آنها را داده بودند، 11 و 12 درصد که آنها هم به خواست خدا اگر با ما شریک در فساد بشوند به 88 و 86 درصد خواهند رسید و يك نکته عجیبی که اداره آمار گفته بود و من هم همیشه از این ترس داشتم و به همین دولت قبل خبر داده بودم و خیرخواهی کرده بودم، نوشته بود بیشترین طلاق بین زنان شاغل است. الان در صد بالایی در بانک ها و ادارات، زنان اشتغال دارند. در دو سال اخیر 86 و 87 قبولی دختران در دانشگاه ها 70 درصد بوده. قبولی پسران 30 درصد. یعنی بین ده تا پانزده سال دیگر قطعاً بدنه حکومت ما 80 درصدش زن می شود. چون دیگر محصل آن طوری نداریم. پسران خیلی ها دنبال تحصیل علم نیستند. دولت هم که نمی تواند بی سواد بیاورد در بدنه خودش و این وحشتی بود که پیامبر 1500 سال پیش داشتند که برآینده اتمم از اینکه زنان در همه امور امرای آنها بشوند می ترسم، و امروز گرفتار ترس پیامبر هستیم، زن از مادر بودن و شوهر داری دارد جدا می شود.

يك كتاب كه خدا سفارش می كند بخوانیم كتاب آفاق است كه اگر ندانیم و نخوانیم عنین خواهیم بود. دیگر ما ناچار شدیم در

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 401

ترجمه عنین بگوئیم که آدم عنین از چه پاداش هایی محروم است. زن داری عبادت است، بچه داری عبادت است. تربیت بچه عبادت است.

من چندتا کتاب را ناچارم به شما آدرس بدهم. در کتب اسلامی یکی از بهترین کتابها بخش السماء والعالم بحار است که واقعا بخش معجزه کتاب بحار است. البته هر دو کتاب آفاق و انفس در السماءوالعالم به صورت دورنما آمده. کتاب آفاق يك کتابش که آیاتش را توضیح داده السماء والعالم بحار است که من خیلی به این کتاب هم مراجعه داشتم. بسیار روایات مهمی درباره عالم خلقت دارد که يك بخشش توحید مفضل است. البته توحید مفضل درباره توحید بحار است، که نشان می دهد ائمه طاهرين علمشان تحصیلی نبوده، علمشان افاضه از جانب پروردگار بوده. يك کتاب هم هیئت در اسلام مرحوم آیت الله سیدهبه الدین شهرستانی است. يك کتاب نهج البلاغه و آسمان در 700 صفحه نوشته مرحوم علامه حاج میرزا خلیل کمره ای است، یکی هم کتاب از جهانهای دور است. يك کتاب نجوم بی تلسکوپ است يك کتاب سرگذشت زمین است. يك کتاب پیدایش و مرگ خورشید است. يك کتاب همین خدا در عالم طبیعت فلاماريون فرانسوی است و کتاب هایی که درباره حیوانات و درباره گیاهان نوشته شده. اینها هم کتاب های مستقلی دارد. حالا يك کتابش که خیلی مهم است 900 صفحه به نام شگردهای طبیعت است.

کتاب دیگر کتاب نفس است. یعنی کتاب وجود خود انسان که در این زمینه سه تا کتاب من به شما معرفی می کنم. یکی راز آفرینش انسان که خوشبختانه مترجمش با اینکه کتاب را در فرانسه نوشته کمتر صفحه ای است که نسبت به مطالب متن آیه یا آیاتی از قرآن کریم را دریاورقی نیاورده باشد. يك کتاب فیزیولوژی انسان که تقریباً این کتاب شاید ده برابر قوی تر از راز آفرینش انسان باشد. چون خیلی جدیدتر از آن کتاب و مفصلتر است. اعضاء و جوارح در این کتاب بسیار عالی توضیح داده شده و کتاب هایی هم مستقلاً درباره فقط مغز انسان نوشته شده که یکی اش تحت عنوان مغز انسان است. چهارم هم همین کتاب انسان موجود ناشناخته آلکسیس کارل.

این چهارتا کتاب هم برای درك نفس یعنی وجود انسان بسیار موثر است و راهنمای عظیمی به جانب پروردگار است و یکی هم کتاب تشریع است که خود قرآن است که این نتیجه بحث امروز است، سوره ابراهیم، آیه 10 که این آیه در سوره ابراهیم است که قهرمان توحید و بت شکن بوده، خیلی عجیب است. ببینید ما مطالعاتمان را در کتاب آفاق، انفس و کتاب تشریع کنار هم بگذاریم ولو اجمالاً حقیقت این آیه برای ما تجلی می کند. بعد از این سیر، این آیه خوب برای ما

جا می افتد. أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «1» حالا شکی درباره وجود خدا برای شما می ماند؟! اصلا شکی وجود دارد؟! این خیلی مهم است که بعد از مطالعه این سه نوع کتاب

((1)) ابراهیم (14): 10.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 402

چقدر زیبا این آیه در دل ما تجلی می کند، برمی گردیم می گوئیم: نه به خودت قسم، هیچ شکی در وجود تو وجود ندارد.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و یک

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

تا حدی مسئله ایمان و راه تحصیل ایمان بیان شد. نوبت به کلمه غیب می رسد. این غیب بر دو بخش تقسیم می شود. يك غیب مطلق است که الی الابد در ارتباط با چشم قرار نخواهد گرفت. چرا که متعلق این غیب از تمام جهات محسوس و مادی خارج است که این غیب مطلق وجود مقدس حضرت حق است و يك غیب هم، غیب نسبی است.

خیلی خوب است برادران به بخش اول خطبه اول نهج البلاغه مراجعه بفرمایند. در زمینه مجموعه اشیاء و ازمان و حدود و مخلوقات و کمیت ها و حتی کیفیت ها که امیرالمومنین (ع) يك نگاه جامع و کاملی دارند در رابطه با پروردگار عالم که این مجموعه آفریده شده است، آفریده شده غیر از آفریدگار است در همه چیز، که حالا جمله بسیار مختصرش در قرآن مجید لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «1» است که همین قسمت اول خطبه اول، خیلی خوب توضیح می دهد که وجود مقدس حضرت حق ابدًا در صفات شباهتی با آفریده هایش ندارد. فوق همه چیز است و لیس کمثله شیء است و چون خالی از امور محسوس و مادی است معنی ندارد که دیده بشود. این يك غیب است.

اما غیب نسبی، يك حقایقی هستند که تا قیامت به چشم ما نخواهند آمد. اما در قیامت چشم سر آنها را خواهد دید. حالا تا زمانی که به چشم سر نیابند غیب است. يك اموری در گذشته عالم بوده که آنها در زمان خودشان به چشم اهل زمان می آمدند و بعد از اینکه زمانشان تمام شده در پنهان فرو رفتند. در غیب فرو رفتند که آنها هم الان به چشم سر نمی

آیند چون زمانشان متفاوت است که ممکن است در قیامت به چشم سر بیایند. این معنی غیب است. که خود غیب در آیه مصدر است و مصدر وصفی هم هست. یعنی **ما غاب عن ابصار الناس**

حالا این دو غیب یعنی غیب نسبی و غیب مطلق را چگونه باید باور بکنیم. چیزی را که ما ندیدیم یا الان نمی بینیم یا فعلا تا آینده نمی بینیم و غیبی که ابدان نمی بینیم این را چگونه به آن مومن بشویم.

ما دو راه داریم برای ایمان به غیب، که این دو راه را حتی کفار هم نمی توانند انکار بکنند. چرا؟ چون خود کفار اموری غیبیه را در کتابهایشان نوشتند و ندیدند اما از دو طریق توانستند ثابت بکنند گرچه حالا عنوان رویش نگذاشتند یعنی به این شکل بحث نکردند که این گفته‌ها مربوط به گذشته بوده یا در عالم وجود دارد اینها از مصادیق غیب است. غیب مطلق است. غیب نسبی است و ما قبول هم داریم. از کجا قبول کردند؟ آنها و تمام مردم تاریخ که بالاخره در حدودی غیب را قبول داشتند گرچه

(1) شوری (42): 11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 403

اظهار نمی کردند و اسم از حقیقت بعضی از غیب‌ها نمی آوردند. و اسم دیگری برایش انتخاب می کردند.

می گویند يك خانى با نوكرش داشتند می رفتند. از آنهایی بود که در منطقه خودش يك خانه شاهانه و رختخواب شاهانه و لباس شاهانه داشت. خیلی ثروتمند بود. که اتفاقا از محلشان به محل دیگر که می رفتند در همین ایام پاییز به يك سرمای ناگهانی خوردند. يك وقت خود من داشتم می رفتم مازندران هوا هم آفتابی بود، جاده خیلی هم خشك بود، واقعا هم هوای بهاری لطیفی بود، نزدیک 75 کیلومتر که از کرج رد شدیم، يك مرتبه دیدیم آن منطقه ابر است و پنج دقیقه بعد در ساعت 4 بعد از ظهر برف سنگینی ریخت و جاده هم یخ زد یعنی تمام ماشین‌ها را زمین گیر کرد. یعنی ماشین‌ها حتی با دنده يك اگر هم نیش ترمز می کردند می چرخیدند. این جناب خان هم يك مرتبه به هوای سرد، حالا خان نه لحافی نه رواندازی نه عباى کلفتی نه پتویی، خیلی در خودش می جوشید که پیش این نوکر اسم نبرد ولی آن جسم را بخواهد و خودش را گرم بکند. می لرزید و نوکر را نگاه کرد و نوکر دید خان با این زندگی ظریفی که داشته ممکن است در سرما تلف

بشود. بالاخره گفت: جناب خان پالان الاغ خودم را بیاورم زیرش بروی گرمش بشود. گفت: اسمش را بیاور و خودش را بیاور.

حالا کفار و مشرکین و کمونیست‌ها تمامشان حرفها و نوشته‌هایی دارند که اشاره به غیب‌نسی دارد، حالا نصف راه را آمدند تا نصف دیگرش را درباره غیب مطلق اگر به تور ما آخوندها بخورند آن نصفه را هم آدم حرکتشان می‌دهد. البته پرهیز دارند با ملاقات با باسوادهای شما. چون مریدان بعضی از ادیان پیش من آمدند و در تهران و اشکالاتشان را گفتند و من هم از طریق عقل، چون آنها اول قرآن را قبول ندارند. چون اگر بگوییم قال الله، می‌گویند الان اول کلام است و ما اصل کار را قبول نداریم. اول باید از طریق عقلی وارد شد و بعد زمینه که آماده شد آن وقت از قرآن و فرمایش‌های اهل خدا آدم کمک می‌گیرد. من به ایشان می‌گفتم که شما سلام را به استادان برسانید و بگویید هفته دیگر مثلاً يكشنبه دوشنبه هر وقت دلت می‌خواهد از 8 تا 10 صبح، 10 صبح تا 12 ظهر، با انواعشان هم برخورد کردم. اصلاً يك جلسه ای در تهران دهه اربعین بود مرا دعوت کردند حدود هشت روز که در يك خیابانی بود که آن خیابان سه چهارچور کاسب داشت. زرتشتی بود، یهودی بود، مسیحی بود، شیعه هم بود. البته صاحب جلسه هم به من گفت. هنوز هم آن جلسه هست. خیلی جلسه شیرینی بود چون من روزها را تقسیم کرده بودم بین شیعه و مسیحی و یهودی و زرتشتی. عجیب هم موثر بود. برای یهودی‌ها خود تورات را می‌بردم بالای منبر. اصلاً خود تورات و انجیل را به سه چهار زبان داشتم، انگلیسی و عربی و فارسی، چاپ لیدن هم بود در یکی از شهرهای اروپا و خیلی هم خوش چاپ بود. یکی دو روز آیات تحریف شده انجیل را می‌خواندم که با عقل هم موافقت

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 404

نداشت واقعا. همه آیات هم تحریف شده نیست. بعضی‌هایش هم درست است با قرآن میزان است **مصدقاً لما بین یدیه**

«1» هنوز هم درکار است نسبت به

بخش اندکیش. بعد روی منبر می‌گفتم اینها را من از یهودیانی که پای منبر هستند. چون يك مشت شان هم مغازه‌شان در همان پاساژ بود که سیاه پوش کرده بودند، البته اجازه گرفته بودند نه اینکه زوری در مغازه‌ها را ببندند. خود آنها هم خوشحال بودند که اصلاً روضه را ببینند. بعد می‌گفتم: اینها را یادداشت بکنید آیه مال این سفر است مال این باب است مال این بخش است آیه چند است. و از قول من به خاخام‌هایتان بگویید ما این ایرادها را در این آیات داریم به شما جواب بدهند. مسیحی‌ها هم همینطور. مطالب اوستا همین‌طور. زند و پازندها و این‌هایی که ما از کتاب‌های زرتشتیان هند و یزد و کرمان بالاخره منبر بسیار پردردسری بود یعنی پیدا کردن این خرافات و مسائل عوضی در این کتاب‌ها خیلی وقت می‌برد. به زرتشتی‌ها و به مسیحی هم همینطور. جالب است حالا در کمونیست‌ها همینطور. چون

خداوند متعال يك لطفی که به ما کرده در هر نوع مخلوق انسانیش ما را چرخانده. لات و عرق خور و بی دین و با دین و اولیای خدا و مسیحی و یهودی و زرتشتی.

داستان هایی که من دارم که حالا در این خاطراتم که جدید تنظیم شده البته گردنم گذاشتند آن خاطرات سیصد صفحه ای را هم که بیشتر مربوط به انقلاب بود، خیلی يك سال به من می گفتند که فراموش می شود و از بین می رود به خاطر حفظ آثار انقلاب. این بخش بعدی که دو هزار صفحه است این را بالاخره اینطور مرا قانع کردند که برای آیندگان درس است، پند است و عبرت است و راهگشاست که من تمام برخوردهایم را با انواع این جنس دوپای عجیب و غریب در این کتاب آوردم. حالا جالب این است که وقتی به اینها پیغام می دادم جواب بیاورید و حتما هم دعوت کنید بیایند نمی آیند، به آنها بگویید وقت بگذارید من بیایم که یکی از درس های بسیار ریشه ای حوزه ها، در گذشته ها همین کلام بود که بسیار هم قوی خوانده می شده که شما حتی فقهای گذشته مان را می بینید که يك بخشی از کتاب های شان کتاب کلامی است،

شخصیت هایی مثل خواجه نصیر طوسی و مثل علامه حلی که خیلی روی این مسائل پافشاری داشتند چون ما تا امام زمان نیاید با ادیان مخالف روبه رو هستیم، با مکتب های گوناگون روبه رو هستیم الان هم بیشتر از ما می گیری می کنند چون بالاخره جوان ها با ماهواره ها، با سایت ها و با مقاله ها، با وسوسه ها بیش از گذشته درگیرند و ما واقعا نیاز داریم در مرحله اول، واجب تر از فقه و اصول، که مسلط به پاسخ شبهات بشویم و تقریبا ادیان معروف را به کتاب های شان و مکتب های شان آگاهی پیدا بکنیم.

در هر صورت، دو تا جواب برای من می آوردند. يك می گفتند این مطالبی که شما گفتید به آخوندان گفتیم جوابی نداد و سفارش کرد با این آخوندها نشست و برخاست نکنید شما را گمراه

((1)) مائده (5): 46-48.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 405

می کنند. یعنی می ترسند با شما با سوادها روبه رو بشوند. اما چه قندی در دلشان آب می کند اگر يك آخوند بی سواد را گیر بیاورند و یا منبرش را ببینند و علم بکنند و بزنند در سر همه مان. قبل از انقلاب يك آخوندی بود در تهران سواد هم نداشت. من آن وقت واقعا نمی دیدم يك نهادی را که بگویم جلویش را بگیرد.

بعد یکی از علمای تهران برایم گفت که این وقتی آمد قم طلبه شد یکسالی نگذشت که مرحوم آقای بروجردی فرمودند این را از حوزه بیرون بکنید. و همین هایی که مقدمه بهائیت در ایران شد و مقدمه قادیانی در هند شد و مقدمه وهابیت در عربستان، هر کدام در رشته مختلف، سر همه اینها هم از زمان فتحعلی شاه در وزارت خارجه انگلستان بود. محمد بن عبدالوهاب جدش یهودی بوده. من يك عكسی از خود محمد بن عبدالوهابیه دست آوردم با کلاهی که الان در تلویزیون، هیئت دولت اسرائیل را می بینید، يك عرقچین کوچک نوك کله شان است محمد بن عبدالوهاب این عرقچین را روی کله داشت. خود آل سعود هم در جد هفتمشان به يك یوسف نامی می رسند که جزء یهودیان عربستان بود. اینکه با اسرائیل خیلی میانه عربستان خوب است چون می گویند ما از اولاد اسحاق هستیم و با اسرائیلی ها عموزاده ایم و ما نمی توانیم با رحم مان جنگ بکنیم. ما باید نفت به آنها بدهیم پول بدهیم، تشویقشان بکنیم، حزب الله لبنان را نابود بکنند که صله رحم را به جا بیاوریم. ببینید دنیا و حرم خدا و حرم پیامبر دست چه کسانی افتاده است.

شما واقعا باید يك سلسله مطالعات جنبی را جدی بگیرید. هم وهابیت را خوب بشناسید و هم قادیانی را در هند که بالای 100 میلیون نفرند و قدرتی اند که فتوای عجیبی دارند و ساخته شدند که این فتوا را بدهند. از جمله فتواهایش این است که جنگ با انگلستان جزء محرمات واقعی شرعی است. حالا صد میلیون از بدنه مبارزه با فساد کنده شدند. یکی هم بهائیت در ایران که با انقلاب امام چراغشان خاموش شد و متأسفانه الان دوباره دارند پا می گیرند. در شهرهایی که بودند دوباره برگشتند و دوباره مغازه زدند و دوباره جلسه می گیرند و تبلیغ بهائیت می کنند. پول هم دارند و برای آتھایی که دنبالشان می روند بستر هر نوع شھوتی را هم دارند. این قدر که يك مكتب فتوای اباحه به يك جوان در همه چیز بدهد، جوان هم که به وسیله ما دینش بتون آرمه نشده. بیشتر منبرهای ایران بتون آرمه کننده عقاید و اخلاق نیست. چون درصد بالایی دست آتھایی است که یا بی سوادند یا باسوادی اند که خیلی هنرمند نشدند در این کار.

در هر صورت می گویند اسمش را نمی آوریم مثل همان خان، که اسمش را نیاور و خودش را بیاور. اما غیب نسبی را قبول دارند. یعنی شما به هر منکری بگوی چه عالمان کتاب نویسشان و چه توده مردمشان که آقا شما دارید تاریخ 200 سال گذشته آمریکا را می گوی و این حوادثی را که داری نقل می کنی با چشم خودت که ندیدی ولی باور کردی. از کجا باور کردی؟ می گوید از خبر و از آثار. ببینید حرف خیلی محکمی است. یعنی دویست سال پیش اوضاع دیده را یکی نوشته و بعد آمدند تکمیلش کردند و یکی از

ساختمان‌ها، هم آثار انسانی است. معلوم است که این کاخ را در لبنان قاطر نساخته، این را دو هزار سال پیش نرون ساخته. حالا ما ندیدیمش نسبت به ما غیب است ولی قبولش داریم. قطعی هم قبول داریم. این را همه کفار و مشرکین قبول دارند که خیلی از غیب‌ها با خبر به انسان می‌رسد. خیلی از غیب‌ها با آثار به

انسان می‌رسد. ما الان يك نفر از طایفه هخامنشی را با چشم خودمان ندیدیم. ولی هرودت، که تاریخ نویس یونانی است و در عصر هخامنشیان بوده و حکومت کوروش و خشایارشا که تا تنگه بسفورد را که بعد از ترکیه و بعدش هم یونان است را رفته، این‌ها را نوشته. یا سنگ نوشته‌ها. در عباس آباد همدان، در کوه بیستون کرمانشاه در سنگ نوشته‌هایی که در موزه‌ها هست. در این سنگ نوشته بسیار با ارزش از نظر مالی که حقوق بشر کوروش رویش نوشته شده و الان در موزه لندن است و غیر از آن چیزهای دیگر ما را انگلیسی‌ها دزدیدند و بردند و من خیلی هایش را در آن موزه دیدم. اینها خبر است. می‌توانیم بگوییم که مردود است؟ اگر بگوییم خبر کلش مردود است که این عقلی نیست. ولی وقتی ما امضاء را می‌بینیم و سنگ نوشته را می‌بینیم اثر را می‌بینیم، تحت جمشید را می‌بینیم، منطقه قبر کوروش را می‌بینیم، تنگه بسفورد را در همه تاریخ‌ها می‌بینیم و در کشور مصر، این راه آبی که به نام کانال سوئز است دریا به دریا و آسیا به اروپا را وصل کرده که اولین کسی که این تنگه را باز کرده، کوروش است، چطوری منکر غیب نسبی بشویم. هم خبر داریم و هم آثار.

بنابراین کافران هم در حدی به غیب ایمان دارند اما به عنوان ایمان، حرفش را نمی‌زنند اما حقیقتی است در قلبشان که به غیب ایمان دارند، غیب نسبی.

يك غیب نسبی هم مربوط به آینده است مثل قیامت. الان که قیامت جلوی ما نیست. ولی يك روزی ما قیامت را می‌بینیم. از غیب در می‌آید. و حالا این قیامت را چطوری باور بکنیم که ندیدیم. خبر. چه کسی خبرش را داده. آن کسی که می‌خواهد قیامت را برپا بکند. کجا خبرش را داده؟ قرآن. چندبار خبرش را داده. در بیش از 1000 آیه.

این مخبر باید تصدیق بشود یا نباید تصدیق بشود؟ بعد هم خبرش پیچیده به چندجور دلیل است. يك دلیلش دلیل طبیعی است که درباره بشار وقتی در قرآن بحث می‌کند کلمه میته را می‌آورد و بعد کلمه حیات را درباره زمین آیه **لهم و الارض الميته احیيناها «1»** یا در آیات مفصل تر که زمین را دیدید خشك است و بعد ما چگونه سرسبزش کردیم. **كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى «2»** این دلیل طبیعی اش. اما دلیل عقلی در قرآن فراوان است. و دلیل انسانی که **وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ***

(1) یس (36): 33.

(2) اعراف (7): 57.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 407

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ «1» این استخوانی که پودر نرم شد، صدسال پیش هم همین پودر نرم بود، خاک بود. ما این را تبدیل به يك انسان کامل کردیم. آن قدرت ما هنوز سرجایش است دوباره همین خاک را مثل بار اول تبدیل به يك انسان زنده می کنیم. چطوری خدا مرده را زنده می کند؟ مثل این است که ما برویم سر کوره پز خانه،

خشت زن، خشت بزند و قالب را بلند بکند و تا بعد از ظهر خشت چهارگوش صاف و تر و تمیز خشک بشود و ما هم يك تیشه را برداریم و جلوی خشت زن، خشت را دو مرتبه خاک نرم بکنیم و به او بگوییم چه کسی می تواند دوباره این را خشک بکند. می گوید: بنده خدا ما ده صبح که این خاک نرم بود خشتش کردیم، حالا هم دوباره خشتش می کنیم. این برای پروردگار عالم سخت نیست. اصلاً مرده زنده کردن برای خدا سخت نیست. هیچ کاری برای پروردگار سخت نیست.

حالا يك انسان زنده ای صدسال پیش خاک بوده، گذاشتند در قبر و سی سال دیگر همه چیزش خاک شده. حالا خدا این خاک دومی را می تواند مثل خاک اولی زنده بکند می گوید: آری یکبار این کار را کردم و يك بار دیگر می کنم. ایمان به قیامت که غیب نسبی است از طریق این گونه خبرها که مخبرش پروردگار، انبیاء و ائمه طاهرین. یا ملائکه هستند که همه صادق و مصدقند و در قرآن مطرحند رد ملائکه در قرآن یا دشمنی با ملائکه کفر شناخته شده است. و همینطور وجود مبارك امام دوازدهم که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی که در بروجرد 30 سال ماه مبارك رمضان منبر می رفتند و هر سال هم يك عنوانی را انتخاب کردند برای مردم. يك سال اوج بهائی گیری در ایران بود آقای بروجردی هم آدم زمان شناس و موقعیت شناسی بود بسیار قوی. یعنی می فهمید چه زمانی، چه بحثی را مطرح بکند و خیلی هوشمند بود که چه زمانی چه فتوایی بدهد و چه زمانی چه فتوایی را پنهان بکند. من آن وقت یادم است شاه زن دومش را طلاق داده بود عاشق يك دختر ایتالیایی مسیحی شده بود، مرحوم آقای بروجردی فتوای شخصی خودشان این بوده که مسلمان با زن کتایه می تواند ازدواج دائم بکند. او به این نظر رسیده بود. شاه در امورش از آقای بروجردی می ترسید. یعنی قدرت معنوی ایشان کشور را پر کرده بود. مرجعیت هم تك مرجعیت بود نیرو همه جا يك جا بود. وزیر دربارش را که پیرمردی بود آدم معقولی هم

بود، يك مشتی در دربار بودند اینها ترمزهای خوبی برای آن مردك بودند، خیلی کارها را نمی گذاشتند بکنند. فرستاد قم که بین فتوای آقای بروجردی چیست. فتوای ایشان این بود که صد در صد این ازدواج دائم عیبی ندارد و شرعی است و گفته بود نوشته بگیر. آقای بروجردی هم نوشته را دادند و نوشتند که نظر مشهور فقهای شیعه این است که نمی توان با کتابیه ازدواج دائم کرد. یعنی غلط و فضولی بیجا نکن و ولش بکن. یعنی يك دختر مسیحی جاسوس را به این مملکت مسلط نکن. می دانستند و این قدر هوش قوی

(1) یس (36): 78 - 79.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 408

داشتند کجا فتوا لازم است و کجا پنهان کردن فتوا برای يك مصلحتی لازم است. کجا سکوت لازم است و کجا باید حرف زد، عالم به زمان بودند.

يك مرتبه بهائیت در همه ایران و بروجرد و آن منطقه اوج گرفت ایشان بنا گذاشتند ماه رمضان يك ماه راجع به امام زمان صحبت بکنند. تمام روایات شیعه و سنی را ایشان دیدند که اگر ما قدرت دفع و نقد داشته باشیم رجوع به کتب اهل تسنن خوب است. اهل تسنن بالای 400 روایت درباره امام عصر دارند که یکی از

دوستان در کتابی به نام مهدی در کتب اهل سنت چاپ کرده من این را در مناطق تسنن هم 400 - 500 تا می بردم. خیلی هم موثر بود.

آقای بروجردی در مجموع کتابها به نزدیک 4000 روایت درباره حضرت رسیدند. و این را يك ماه در بروجرد بحث کردند که مباحث آن روز ایشان طرح کتاب منتخب الاثر آیت الله صافی شد. چند روایت راجع به ولادتشان، چند روایت راجع به غیبت صغری. چند روایت راجع به اسمشان، چند روایت در مطالب مفید دیگر، این کتاب 600 (ع) 700 صفحه یکی از بهترین کتابهاست و ترجمه جلد سیزده بحار که مرحوم دوانی ترجمه کردند و بیش از 1000 صفحه است. مهدی موعود، ما چطوری به ایشان ایمان پیدا بکنیم الان که غایب است و غیب نسبی است. خبر اهل صدق. دیگر از پیامبر تا امام عسگری چه کسی صادق تر؟

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

با توفیق خداوند وارد بحثی می‌شویم که بسیار گسترده است و دارای نکات و لطائف و اشارات فراوانی است و در مقام عمل هم آثار بسیار پر قیمت و سنگین دنیایی و آخرتی دارد. پروردگار مهربان عالم در بخش دوم صفات متقین **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** را مطرح کرده. يك سخن درباره یقیمون است که هم با فعل مضارع آمده و هم با ماده اقامه. يك بحث هم درباره خود نماز است که در قرآن در چه مراحل مطرح شده، و همچنین در روایات و اخبار.

در حقیقت باید گفت: همه ما در این زمینه دنبال شناخت پیکره کامل و جامع نماز هستیم. که در همین بخش باید دورنمایی از این پیکره کامل و جامع ظاهری و باطنی و قلبی و قالبی گفته بشود که در آیات دیگر معطل نشویم، کم نیستند اهل دل و اهل تحقیقی که یقیمون را علاوه بر اینکه تداوم خواندن نماز تا آخر عمر معنا کردند، مضارع اینجا به معنای حال نیست که اقامه را هم نظرشان بر این است که این نمازی که مورد عنایت پروردگار است با يك سلسله شرایط مقدماتی و مقارناتی برپا می‌شود. اگر نماز برپا بشود، می‌شود يك عمل دارای حیات معنوی که می‌تواند ماندگار بشود.

چون حیات الهی دارد می‌تواند بماند و این حقیقت ماندگار در حرکتی که می‌کند البته از ما که صادر می‌شود در صورتی که اقامه شده باشد یعنی يك نماز برپایی باشد، يك نماز زنده‌ای

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 409

باشد، در عین ماندگاریش بعد از اینکه از ما صادر می‌شود و در اختیار خدا قرار می‌گیرد، پذیرفته می‌شود، رشد داده می‌شود و تبدیل به پاداش ابدی به صورت بهشت می‌شود. در سوره مبارکه شوری می‌خوانیم. **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ¹** این من در اینجا یقیناً من تبعیضیه است. کسی که کشت دنیایی خالی می‌خواهد اصلاً دنبال عالم معنا و آخرت و عبادت و این حرفها نیست. ولی نیتش، قصدش، عزمش فقط کشت دنیایی است. کرمی مثل من او را محروم می‌کند؟ ولو مرا قبول نداشته باشد. نه. محروم نمی‌کند. **نُؤْتِهِ مِنْهَا*** يك مقداری از این حرص دنیایی را من به او عطا می‌کنم. کل حرص دنیا را که نه. یعنی کل معدن های دنیا، انفال و کل ثروت‌ها را، کل درهم و دینار جهان را که به يك نفر نمی‌دهیم. بالاخره ما در همین زمان، شش میلیارد میهمان در این دنیا داریم از بهترین مومن گرفته تا بدترین کافر را، بین

این دو نفر آفریدم اینها را. سر سفره ام هم قرار دادم و به قول امیرالمومنین که از قرآن گرفته شده **فقسم بینهم معایشهم و وضعهم من الدنیا مواضعهم «2»** ابتدای خطبه متقین است که معیشت تقسیم شده، جایگاهها هم به تناسب هر کسی

مقرر شده است. این معیشت حالا کاری به قدر و بسطش هم نداریم. آن در آیاتی که **لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ «3»*** که يك چهارچوب معین و محدودی است يقدر، که حالا به تعبیر قرآن يك چهارچوب تنگی است و یسط، يك چهارچوب گسترده ای است. آن يك بحث دیگری دارد که امام چهارم در دعای اول صحیفه اشاره کردند. در بحث قدر و رزق هم من در همان جلد اول تفسیر صحیفه مفصل وارد شدم آن وقتی که هفت جلدی بود، در تحقیق جدید با اضافه شدن بیش از 250 موضوع متنوع 15 جلد شده که آماده چاپ است. خیلی بحث جالبی است. بحثی بنیانی است. پرونده این حرفها هم در قیامت خیلی خوب روشن می شود. البته بعضی از جوانها گاهی به شما می گویند این اروپائی ها همه چیز برایشان کامل است و خوش هستند. اینطور نیست.

اولا بسط رزق و قدر رزق باز بین مومن و کافر تقسیم است. خیلی از آنها چهارچوب قدر رزق هستند و بعضی هایشان هم در چهارچوب بسط هستند. البته در اروپا که من چند کشورش را از نزدیک دیدم و مخصوصا با کسانی که مقیم آنجا بودند سر به زندگی ها زدم و سوالات زیاد کردم از خود مردم اروپا، سرمایه و بسط دست يك طایفه مخصوص، سرمایه داران است بقیه ملت اسیر آنها هستند. يك نان بخور و نمیری دارند. شما هشتاد درصد مردم اروپا و آمریکا را اگر سوال بکنید پس انداز ندارند. پس اندازشان همان بیمه است و توجه دولت به آنها. در هر صورت بسط و قدر مخصوص طایفه ای دون طایفه ای نیست. حالا کسی که نماز را اقامه می کند باید توجه به تمام تبعات مثبتش هم داشته باشد. آنی که

(1) شوری (42): 20.

(2) نهج البلاغه: خطبه 193 (خطبه معروف به همام).

(3) روم (30): 37؛ سبأ (34): 36؛ زمر (39): 52؛ شوری (42): 12.

فقط دنیا طلب است نُؤْتِه مِنْهَا **«1»***، يك جزئی، كه زندگی و معیشتش را اداره بکند تا زمان مردن، به او می‌دهیم.

البته عرض کردم بحث بسط و قدر، فقر و غنا خیلی مفصل است ممکن است این اشکال را به شما بکنند اگر خدا برای همه روزی مقدر کرده، چرا يك عده ای يك لباس کهنه و يك نان خشك هم گیرشان نمی‌آید. شما اگر به آیات و روایات مراجعه بکنید کاملاً به شما نشان می‌دهد كه اینها در زمین در رزق، در مال حق دارند ولی حقشان را ستمگران بردند. سکوت در مقابل ستمگران حرام است. مال باید به عدالت تقسیم بشود. حق اینها از جانب خدا آمده ولی در کنار اینها ستمگرانی بودند كه حقشان را بردند. آفریقایی‌ها خیلی ثروت دارند ولی ثروتشان دست آمریکا و اروپایی‌هاست. یا کشورهای استعمار شده خیلی ثروت دارند دست ظالم است. اینها باید دست ظالم را قطع بکنند ثروت خداداده را به خودشان برگردانند و حکومت تقریباً با انصاف سرکار بیاورند كه همه به حقشان برسد. ما ظاهراً فقر به این معنا كه از جانب خدا رقم خورده باشد كه من هیچی گیرم نیاید، نداریم.

در هر صورتی آن کسی كه دنبال پول و ثروت هست فقط و غیر از این را نمی‌خواهد. کرم من جوابش را می‌دهد. اما نُؤْتِه مِنْهَا*. و مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ سوره شوری است، آن کسی كه در دنیا دارد زندگی می‌کند و ما هم روش به دست آوردن حلال را یادش دادیم. زندگی دارد، خانه دارد، زن دارد، بچه دارد، درآمد دارد ولی همه اینها را ابزار حرت آخرت قرار داده، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ **«2»** فاعل نزد پروردگار است. یعنی وقتی كه عمل را تو انجام دادی از دست تو آمد بیرون. حالا تربیت بچه‌هايت است. خدمت به اهل بیت است. انفاق است. روزه است. نماز است. کاری را تو انجام می‌دهی و از دست تو خارج می‌شود. می‌افتد دست من زارع عالم هستی. من این کشت تو را اضافه می‌کنم. نزد هم در اینجا فعل مضارع است. تبدیل به يك منفعت ابدی می‌شود كه همان جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا* است. اما آن کسی كه يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِه مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ **«3»** خودش هم خواسته. اینکه بگویم این آدم کافر، آدم خوبی است چرا در قیامت برایش پاداشی قرار داده نشده. خودش از اول نخواسته. خودش از اول اعلام کرده كه من پول و شکم و شهوت خالی می‌خواهم. من به پرونده دیگر کاری ندارم. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ **«4»** با نكره در سياق نفی می‌گوید وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ سهمی ندارند چون نخواستند. نه اینکه من برایشان سهم نخواهم. آنها گفتند يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا اما آن کسی كه اهل آخرت است با من دارد كار می‌کند، نصیب آخرتی دارد.

(1) ((شوری (42): 20.

(2) ((شوری (42): 20.

(3) شوری (42): 20.

(4) روم (30): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 411

اگر نماز، نماز اقامه‌ای باشد یعنی شرایط بیان شده در رساله فقیه و شرایط بیان شده در کتب اخلاقی و همه مقدمات و مقارنات آورده بشود این می‌شود يك نماز زنده، يك نماز سرپا که قابلیت حرکت به طرف نقطه قبولی و بعد هم تبدیل به بهشت را دارد و قابلیت اضافه شدن را دارد چون بالاخره از آثار موجود زنده است. حالا این موجود دارای يك حیات پرقدرتی باشد مثل حیات پیامبر، یا دارای حیات حیوانی باشد مثل حیات گوسفندان و چهارپایان یا يك حیات ضعیف تری مثل حیات نباتات. تا حیات هست آثار حیات هم هست.

آن وقت این نماز اگر برپا بشود. يك اثر بسیار عمده اش این است که مالکیت بر نفس را در ما تحقق می‌دهد. چون مالکیت را تحقق می‌دهد ما دیگر می‌افتیم در گردونه **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ** که فاعلش همان صلاه است. یعنی يك نماز کاربردی که ما را بر خود مسلط می‌کند که در مقابل هر فحشا و هر منکری خودمان را حفظ بکنیم. **وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ «1»** که در این آیه است. من زیباترین معنایی که در این آیه دیدم، البته معانی دیگری دارد. قرآن را که می‌دانید به

قول امیرالمومنین **حَالِ ذُو وَجْهِ «2»** یعنی تحمل معانی متعدده را دارد. یا در آن روایتی که اغلب هم نقل کردند که قرآن باطن‌هایی دارد. هفتاد باطن، خود این باطن‌ها هر کدام هفتاد باطن دارد. بالاخره يك سفره‌ای است که از زمان پیامبر تا قیامت پهن است و هر انسانی در هر جایگاهی که هست در حدود خودش از این سفره می‌تواند بهره‌مند بشود و به کمال برسد.

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ نماز اگر نماز زنده‌ای باشد در آدم کار می‌کند و مالکیت بر نفس پیدا می‌کند. آدم يك قدرت حفظ قوی نسبت به خودش پیدا می‌کند. یعنی من اگر بخواهم نماز را اقامه بکنم نماز را چاره‌ای ندارم که در کنار نماز در يك حذف جامع و در يك انتخاب جامع قرار بگیرم که این نماز بشود براساس **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** این حذف است. **إِلَّا اللَّهُ*** آن انتخاب است که حالا این معنای توحید را بخواهیم تجزیه بکنیم کنار نماز. من يك نماز صبحی را می‌خواهم اقامه کنم نمی‌خواهم بخوانم. برای اقامه کردنش من باید يك سلسله مسائل را قبلاً حذف کرده باشم. یا دفع کرده باشم یا رفع کرده باشم. دفع مال وقتی است که هنوز نیامده در زندگی. رفع مال وقتی است که آمده لانه گرفته و جا خوش کرده و من

حالا می‌خواهم بیرونش بکنم و خیمه زندگی را از این همه میکرب سالم کنم. پاکسازی کنم که معمولاً فرهنگ اسلام در بیشتر امور توجه به دفع دارد. این خیلی مهم است.

مثلاً ببینید در جلد اول و دوم طهارت باب وسائل بیشتر بهداشتی را مطرح می‌کند که آن بهداشت اگر رعایت بشود دیگر مردم کمتر بیمار می‌شوند. از اول جهت دفعی دارد. جهت رفعی نه. نمی‌گوید صبر کن مریض بشوی و بعد برو دکتر. می‌گوید از اول مواظب باش

(1) عنكبوت (29): 45.

(2) هُجُجُ الْبَلَاغَةِ: نامه 77، لعبد الله بن العباس.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 412

مریض نشوی. حالا من می‌خواهم يك نمازی که خدا گفته **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** را برپا بکنم. باید اول يك سلسله امور حذف بشود. زمین نباید غصبی باشد که بخوایم روی آن نماز بخوانم. لباس باید حرام نباشد که در آن می‌خواهم نماز بخوانم. آب باید آب حرام نباشد که وضویم تحقق پیدا نکند. همینطور می‌آید جلو. شکم من از لقمه حرام نباید پر باشد. نیت من باید نجس به ریا نباشد. از اول تکلیف اگر بنا باشد آدم دائم جنبه دفعی داشته باشد یعنی از اول نگذارد بیاید در کار که مجبور به رفعش نشود.

چند وقت این نماز را انسان اقامه بکند مالك بر نفس می‌شود. این مالکیت هم خیلی حال با ارزشی است. همین مالکیت اگر قوی بشود حذف هم خیلی قوی می‌شود. یعنی ممکن است آدم در مقابل جاذبه‌های بسیار سنگین حرام مادی قرار بگیرد، اگر مالك بر خویش باشد تسلیم نمی‌شود. اسیر نمی‌شود. در چاه نمی‌افتد. کرنش در مقابل متکبران نمی‌کند. دعوت‌های باطل را گوش نمی‌دهد. با نمازش حالت دافعه کامل و حالت انتخاب کامل پیدا می‌کند.

در کتاب‌ها نوشتند پادشاه یونان داشت در مسیری رد می‌شد دید که يك چهره‌ای نشسته کنار دیوار گلی و تکیه داده و بلند هم

نشده از مسیر شاه کنار برود. سوال کرد این کیست؟ وقتی اسمش را بردند شنیده بود این کیست. حالا یا از اسب پیاده شد یا همان روی زین اسب، یادم نیست. به او گفت: يك چیزی از من بخواه. گفت: من هیچی نمی خواهم. گفت: نمی شود آدم چیزی نخواهد. بالاخره ما همه جور امکانات در اختیارمان است. گفت: نه. من هیچ وقت از کسی که نوکر غلام من است چیزی نمی خواهم. اعلیحضرت يك مقدار تعجب کرد. من نوکر غلامت هستم؟ تو پیراهن نداری بپوشی. مگر دیوانه ای؟ گفت: نه من عاقلم. من مدتها زحمت کشیدم مالك بر نفسم شدم که تو غلام این نفس هستی. یعنی کارهایت پیدا است که تو نوکر دست بسته در بست در اختیار هوای نفست هستی و هر چه او از تو می خواهد تو او را عبادت می کنی. من نه. من آقای بر آن نوکر هستم. ارباب آن نوکر هستم. هر چه از من می خواهد که هماهنگ با حقیقت نیست. من قبول نمی کنم. من از تو که نوکر نوکر من هستی. غلام غلام من هستی، چه بخواهم.

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ نکته زیبایی که بعضی ها بیان کردند است که نمازی تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ است که یعنی شما را به تدریج بر مالکیت هوای نفس پیش می برد و مقام دفع و انتخاب شما را قوی می کند، تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ یعنی همین مالکیت بر نفس. وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ «1» یعنی این توجه نماز از نماز شما اکبر است. خود آن توجه برای شما خیلی کار صورت می دهد قوی تر از نماز. همین که عنایت مرا با نماز جلب بکنید و یاد مرا نسبت به خودتان با نماز جلب بکنید ذکر مرا با نماز جلب بکنید. این ذکر الله اکبر از آن نماز شماست. معانی دیگری هم گفتند که حالا می توانید در تفاسیر ملاحظه بکنید.

(1) عنكبوت (29): 45.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 413

بحث قرآن درباره نماز زنده است. یعنی نمازی که وقتی از دست ما آمد بیرون قابلیت تزیید و رشد دارد، قابلیت قبول شدن دارد، قابلیت تبدیل به بهشت دارد و قابلیت ایجاد قدرت و مالکیت در وجود ما بر نفس ما دارد. حالا نماز مرده هم ما مگر داریم که فقط انسان با يك وضو گرفتن و با يك قرائت کردن يك پیکره درست می کند ولی جان ندارد و مرده است. بله. شما به آیات قرآن کریم مراجعه بکنید. فویل للمصلین «1» چه می گوید؟ حمله به نمازشان است. اینجا حمله به نفاقشان یا حمله به کارهای دیگرشان که نیست. ویل در روایات ما دو معنا برایش ذکر شده. يك معنا به معنی همین اظهار تاسف شدید است در مقابل عمل خلاف طرف. وای یعنی چرا این کار را کردی. چرا این کار را انجام دادی. چرا چنین

برنامه ای را انجام دادی. يك معنای دیگر هم از ائمه است که ویل منطقه ای است در جهنم، يك منطقه پست و پایین که یادمان است مادر بزرگ‌هایمان و عمه‌ها و خاله‌های پیرمان و پیرمردهای قدیمی حالا ما بچه هم که بودیم شنیدیم از آنها، ویل می‌گوید عین چاه جهنم می‌ماند.

قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ یعنی این چه نمازی است که خواندی. نباید چنین نمازی از تو صادر می‌شد. این نمازی که بوی گند دارد. این نمازی که میته است. این نمازی که پل رساندن تو به غرایز و هوس‌های نامشروع است. این نمازی که می‌خواهی با آن چهره‌ات را مثبت نشان بدهی. ویل بر تو نمازگزار با آن نمازت.

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ که اینها نمازی در غفلت سنگین از نماز و خدا نماز خواندند. اینها درون آلوده ای هم دارند. اصلا نماز با درون آلوده مگر سرپا می‌شود. **الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَ يَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ «2»** یعنی سه تا برنامه در این نمازگزاران است و هر سه اش هم منفی است. یکی غفلت سنگین است. اصلا اقامه نمی‌خواهند بکنند. غفلت از اقامه. دارند يك قرائتی می‌کنند. بازی دارند می‌کنند. به قول

ابی عبدالله (ع) و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معایشهم

دور این کارهای دینی می‌چرخند تا می‌بینند از این کارهای دینی شکمی می‌توانند پر بکنند. **فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ «3»** وقتی نوبت آزمایش الهی و تکالیف بسیار مفید خدا می‌رسد، دین دار واقعی کم می‌شود. بلا در اینجا همان **واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات «4»** که کلمات همین تکالیف الهیه است. خود نماز ابتلا و آزمایش و امتحان است.

خیلی این آیه با آن سه تا موردش عجیب است. خیلی ترسناک است که نماز بخیل را نماز نمی‌داند. حالا سراغ بخلی که نماز را مرده می‌سازد بروید در آیات سوره آل عمران، آیات سوره توبه، و

((1)) ماعون (107): 4.

((2)) ماعون (107): 4 - 7.

((3)) بحار الانوار: 117 / 75، باب 20، حدیث 2؛ تحف العقول: 245.

((4)) بقره (2): 124.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 414

آیات دیگر که حالا آشکارترش آل عمران و توبه است. کلمه بخل را ببینید در معجم. خیلی عجیب است. بخیل را در هر دو آیه اهل جهنم دانسته است. یعنی هم در آل عمران و هم در سوره توبه. **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ** سرمایه سنگین شده، پول فراوانی را جمع کرده، **وَلَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «1»** حالا نمی دانم تفاسیر متعرض این مسئله شدند یا نه. می دانید انفاق اگر انفاق بخواهد باشد از مال حلال باید باشد. چون از مال حرام که انفاق نمی شود کرد. یعنی تکالیف الهیه به حرامها و به آلودگیها تعلق نمی گیرد. اگر به من می گوید خمس بده. ازال خودم. زکات بده. از مال خودم. انفاق بکن از مال خودم. نه اینکه من دو میلیارد مال یتیم را بالا کشیدم و انفاق شامل حال این هم می شود. معلوم می شود این جمع ثروت، ثروت حلال است. **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «2»*** بشارت در اینجا به معنای آگاهی دادن و به معنای مژده نیست. یعنی دلش را خوش کن که آینده می روید جهنم و لذت می برید. کلمه بشارت در اینجا به معنی آگاهی دادن است، یعنی بیدارشان کن، بفهمانشان، خبر به آنها

بده. یعنی تا نمرند و نرفتند جهنم بیدارشان کن. **يَكُ مَقْدَارُ لَحْنٍ** به رحمت خدا بر می گردد. خبر به آنها بده. بیدارشان کن. تکانشان بده که بخل عاقبتش جهنم است. **يَوْمَ يُجْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ** تمام این ثروت در قیامت تبدیل به فلز گداخته شده می شود. **فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ** این هم تعبیر خیلی زیبایی است. یعنی معبود شما پول بوده در دنیا. شما سجده به پول بردید نه سجده اصطلاحی. حال فقط مال دنیا بودید. **وَجُنُوبُهُمْ** يك موهبت شهوانی به این پول داشتید. حالا این فلز گداخته شده باید به پیشانی تان و به پهلوی تان هم بچسبد. به پشتتان هم بچسبد و بعد به شما بگویم **هَذَا مَا كَنْزُكُمْ لَأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ «3»** این پول های خودتان، به من که ندادید در ملك خودتان تا جهنم در قیامت بماند. **يَكُ** چنین افراد بخیلی، **يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ «4»**، **يَكُ** چنین افرادی **يُرَاؤُونَ***، **يَكُ** چنین افرادی **سَاهُونَ***. نمازشان هم **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** نیست. **يَكُ** نماز مرده ای است که با دست خودشان ساخته شده چون این نماز دیگر نماز خدا نیست. شرایط رساله را که ندارد. شرایط معنوی را که ندارد. پوششی هم بوده برای منافقین و مکذبین دین که خودشان را دیندار نشان بدهند. پس نماز دو بخش است در قرآن، **يَكُ** نماز زنده که نماز اقامه ای است و **يَكُ** نماز مرده که صلاه ساهی و صلاه مانع و صلاه ریائی است. انشاءالله فردا این بخش را هم من لازم می دانم که عرض بکنم که این

((2)) توبه (9): 34.

((3)) توبه (9): 35.

((4)) ماعون (107): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 415

نماز از چه وقت شروع شده، البته خاتمه ندارد. این تکلیف، پرونده اش تا قیامت باز است.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

داستان نماز که در ابتدای سوره مبارکه بقره بلافاصله بعد از ایمان به غیب مطرح شده، با فعل مضارعی که دلیل بر تداوم دارد و با ماده اقامه **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ «1»*** بعد از اینکه آیات قرآن را انسان می بیند با ظرائف مربوط به نماز در آیات و روایات، می فهمد يك داستان شگفت انگیزی است و با همه عبادات از نظر آثار تفاوت دارد.

يك آیه ای را امروز من دقت می کردم در سوره مبارکه نور به ذهنم آمد که خداوند در میان عباداتی که وضع کرده برای انسان از روزه، امر به معروف، نهی از منکر، خمس و زکات، جهاد، تولی و تبری و واجبات دیگر، هیچ کدامش را به موجودات عالم نسبت نداده مگر نماز را. یعنی با کلمه صلات هم پروردگار عالم نسبت داده، البته کیفیت صلات موجودات برای ما بیان نشده، حتی بعضی از ارکان نماز به موجودات نسبت داده شده با کلمه مربوط به همان رکن. **التَّحْمُّمُ وَ الشَّحْرُ يَسْجُدَانِ «2»** سجده يك رکن نماز است. یا تسبیح جزء اذکار قطعی نماز است در رکوع و سجود یا در رکعت سوم و رکعت چهارم که پروردگار عالم این تسبیح و تحمید را به تمام موجودات نسبت داده که در نماز است **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*** باز به همه موجودات نسبت داده و يك امر حقیقی هم هست که پروردگار عالم می فرماید **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «3»** البته اغلب تسبیح با حمد آمده. چرا؟ چون تسبیح به معنای تنزیه است یعنی وجود مقدسی که جامع صفات کمال بی نهایت است و عیبی و نقصی و کمبودی در او نیست. حالا که از نظر ذات و صفات و فعل زیبای بی نهایت

است پس شایسته ستایش است. چون حمد جایش همین جاست. ستودن خوبی‌ها و زیبایی‌هاست. این است که همه جا ماده تسبیح با ماده حمد با هم آمده است.

ببینید چقدر مسئله مهم است و داستان نماز که صلاه را به موجودات نسبت می‌دهد، تسبیح نماز را نسبت می‌دهد، حمد را نسبت می‌دهد، سجده را نسبت می‌دهد، اما ما کیفیت این موارد را واقعا نمی‌دانیم. **النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ** این سجده در نجم که معنی عام دارد و به معنی تمام روئیدنی‌های زمین است. هر چه در زمین روئیده می‌شود. این نجم غیر از ستاره است. اشتباه نشود. به معنای گیاهانی است که سر از زمین در می‌آورند و ما همه را

(1) بقره (2): 3.

(2) الرحمن (55): 6.

(3) اسراء (17): 44.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 416

ایستاده می‌بینیم. حالا سجده اینها و سجده درختان و شجر به چه صورت است؟ نمی‌دانیم. تسبیح و حمد را که خود حضرت حق اعلان

می‌فرمایند **وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** «1» معلوم می‌شود که قابل فهم است ما نمی‌فهمیم. نه اینکه قابل فهم ابدی نباشد. ما نمی‌فهمیم. یعنی عموم ما. انبیاء خدا و ائمه طاهرين از این دانش و از این علم برخوردار بودند ولی حتما قابل بیان در دنیا نبوده. یعنی مغزها و عقلها در حدی نبودند که این معنا را بفهمند. و آیات را که ما نگاه می‌کنیم البته من همه آیات قرآن مجید را در باب نماز نیاز نمی‌بینم بگویم. اینهایی را که عرض می‌کنم فقط يك زمینه است که انصافا خود شما با توفیق خدا می‌توانید همه آیات نماز را ببینید در دو بعد نماز مثبت و نماز منفی و برای خودتان يك رساله معنوی علمی کاربردی درست بکنید. البته به انضمام روایات. چون روایات هم در باب نماز که من دو سه تایش را یادداشت کردم که خیلی در دهان‌ها نیست، آنها هم حتما باید به این آیات شریفه ضمیمه بشود.

سوره نور آیه 41. واقعا چه آیه شگفت آوری است و حیف که ما پشت پرده این آیات راه نداریم که فکرمان را بفرستیم و این نورافکن وجودمان این قدر قدرت نفوذ ندارد که عقل ما باشد. برود پشت این پرده، ببیند چه خبر است و چه چیزی پروردگار می گوید. **أَلَمْ تَرَ*** استفهام انکاری است. آیا ندانستی. اینجا به معنی دیدن نیست. تری از افعال قلوب است. **أَلَمْ تَرَ** یعنی علم پیدا کردی شخص پیامبر می دانسته ولی آن آیه **وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** به ما می گوید نه. شما درک نمی کنید. ولی این را بدانید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا الْقُرْآنَ حَتَّى يَخْرُجَ الْغَيْثُ** چنان حقیقی هست. **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ** پرندگان پرگشوده، می توانند بپزند و پر باز بکنند. کل که این کل، مبتداست و او والطیر هم عطف است طیر را به من فی السموات والارض عطف می کند. حکم معطوف علیه را می آورد روی معطوف که طیر است. تسبیح و صلات دارند من فی السموات والارض والطیر و جالب این است که **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ** «2» اینها به نادانی تسبیح و نماز ندارند. به آگاهی تسبیح و نماز دارند. عالمانه تسبیح و نماز دارند. این خیلی آیه مهم و کاربردی است که حالا آدم با **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا الْقُرْآنَ حَتَّى يَخْرُجَ الْغَيْثُ** می کند بگوید تو در مسئله عقب نشینی از نماز، خودت را پست تر از دو تا گنجشک و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا الْقُرْآنَ حَتَّى يَخْرُجَ الْغَيْثُ** یک کبوتر و یک کلاغ نکردی. یعنی این قدر ارزش را شکستی. طیر یعنی همه پرندگان، کلمه معنای عام دارد، تسبیح و صلات دارند و تسبیح و صلات آگاهانه هم دارند.

این نماز در کل موجودات است و این پرونده برای همه موجودات باز شده است و در این چارچوب همه شان دعوت شدند و تماشایشان هم دعوت خدا را اجابت کردند. حالا ماکاری به دعوت تکوین و تشریع نداریم. بالاخره آنها در فضای دعوت تکوین اجابت کردند، یک عده ای هم در فضای دعوت تشریع اجابت کردند. این آیه ای

(1) (اسراء (17): 44.

(2) (نور (24): 41.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 417

که می خوانم سوره مبارکه انبیاء آیه 73 است که در این آیه که قبلش خدا بعضی از پیامبران را به اسم یاد می کند، من منظورم

يك نکته در این آیه است. **جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** یعنی همه انبیاء را، پیشوا، یعنی هدایت شان نسبت به خلق ساخت خودشان نیست. اینها از جانب من هستند و این دین را از جانب من آوردند. کتاب را از جانب من آوردند. اینها مدعی صادق هستند. **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ «1»** به تمام انبیاء فرمان انجام هر کار مثبتی را دادم. حالا اگر زمینه اش پیش می آمد آنها عمل می کردند. اگر زمینه نداشت که هیچی. يك وقت زندان بودند، يك وقت در تبعید بودند، يك وقت در محاصره بودند، فعل خیر نمی توانستند انجام بدهند، چون دستشان بسته بود. اما این را هم بدانید که انبیاء تمامشان اگر میلیون ها سال خدا زنده شان نگاه می داشت، نیتشان این بود، عبدالله واقعی باشند. آن وقت هم که در زندان و تبعید بودند و در محاصره نیت کار خیر را داشتند. خدا هم در پرونده شان نوشته. گاهی انجام نگرفته را انجام گرفته خدا پای انبیاء حساب کرده است.

شما در آیات مربوط به ابراهیم ببینید واقعا آمد سر اسماعیل را ببرد و ذبح بکند. ولی پروردگار عالم نخواست و کار انجام نگرفت. در همان آیه ای که می گوید کار انجام نگرفت بلافاصله می گوید **كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «2»*** یعنی کار انجام گرفت. با نیت ابراهیم ما کار را انجام گرفته حساب کردیم. محسن یعنی آدمی که کار خیر را انجام داده است. حالا بحث فعل خیرات گسترده است.

از آدم تا پیامبر **أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ «3»** به همه فرمان دادم نماز را اقامه بکنید. معلوم می شود نماز در فرهنگ تمام انبیاء خدا بوده. من دو سه تا آیه برای نمونه برای شما می خوانم. هود، آیه 87. مردم مدین درگیر بودند با حضرت شعیب. شعیب اینها را به معروف دعوت می کرد. از منکر نمی می کرد. ببینید حرف قوم را. **قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا «4»** این نمازت است که تو بیایی به جان ما بیفتی که ما آن چه را که اجدادمان عبادت می کردند آن را عبادت نکنیم؟ نمازت به تو این فرمان را داده؟ معلوم می شود که شعیب يك پیامبر غیراولی العزم بوده، نماز داشته. حالا ارزش اقامه صلاه را در حیات ابراهیم ببینید. سوره ابراهیم آیه 37. **يَكُ زَن جَوَان** آورده در جایی که امین وحی به او می گوید خدا می خواهد این زن و این بچه را بگذاری همین جا و بروی. هیچ بحثی هم با خدا نکرد که خدایا این زن و بچه جوان، این جا که همه اش ریگزار و رمل و کوه و دره است. آبی و نانی ندارد. آتشی که واقعا عبدالله بودند، عبدالله بودند، چون و چرا با حضرت حق نداشتند. درباره ابراهیم در سوره بقره است. **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ**

(1) انبیاء (21): 73.

(2) انعام (6): 84.

(3) انبیاء (21): 73.

(4) هود (11): 87.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 418

الْعَالَمِينَ «1»* تسلیم من باش. تعهد تسلیم به من داد و تا آخرش هم تسلیم بود ولی وقتی که خواست برگردد. خیلی سنگین بود این تکلیف. گاهی آدم خودش را باید با حال اولیای خدا مقایسه بکند، انبیاء که خیلی رده شان بالاست.

يك کسی می گفت که خدا به ما رحم کرده که ما در دینداری بی دین نشویم. گفتم: چطوری؟ آدم عوامی هم بود ولی بعضی از عوامها نور دارند. گفت: خدا رحمت ویژه به ما داشته که ما در اوج دینداری بی دین نشویم. گفتم: چطور؟ گفت: مثلاً کل امت اسلام آنهایی که مستطیع به حج واجب می شوند اگر ابراهیم سر اسماعیل را بریده بود و عمل هم واقع شده بود و بعد هم خدا، حالا من به زبان او می گویم که اگر می گفت هر کس حج واجب بیاید پسر دارد بیاورد منی و خودش کارد را بردارد و پایش را بگذارد و ببرد و بعد هم بگوید الهی این قربانی ما را قبول کن. گفت: من یکی که نمی کردم. من بی دین می شدم. این شریعت سمحه و سهله واقعا عنایت ویژه حق است که با سمحه و سهله بودنش دیندار بمانند و همه ظرفیت بالایی ندارند.

حالا می خواهد برود. اینجا نه خانه ای، نه زندگی ای، نه آبی و نه غذایی. زمانی مرحوم اشتهاوردی می گفت: این حضرت آدم تکلیف رعایت حق پدر و مادر برای يك لحظه هم گردنش را نگرفت چون این حضرت آدم، بی پدر و مادر بود. تکلیف حقوق والدین گردنش را نگرفت. واقعا عجیب است این سمحه و سهله بودن. چقدر خدا لطف دارد. در همین سمحه و سهله بودنش يك عده ای پایشان می لنگد و در عین حال می گوید: اگر لنگی خودت را جبران بکنی تو را می بخشم و می آمرزم حالا دارد می رود و این زن و بچه را گذاشته در این هوای 50 درجه، در این ریگزار، يك ذره آب خوردن در این حرارت پیدا نمی شود. حالا چرا؟ نیت خودش را ببینید. چطور اینها آرام بودند و به چه چیزی خودشان را آرام می کردند. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ این اسكنت خیلی لطیف است. سکون به معنی آرامش است. نگفت من اینها را اینجا منزل دادم، پیاده شان کردم و رفتم. گفت: اسكنت، اینها را سکونت دادم یعنی این زن هم از آرامش برخوردار است. او هم عبدالله است. مِنْ دُرِّيِّ بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ «2».

اسماعیل را تا پیامبر و ائمه و سیدها را تا قیامت دید و بچه های سیدهایی که با زن عام ازدواج می کنند يك جا همه را دید، مثل خود خدا که به آدم و حوا گفت: بروید در زمین، ولی لفظ جمع آورد. قال إِنْهَبُوا نَگفت قَالَ إِنْهَبُوا «3» گفت: یعنی آدم را با کل این بچه هایش تا قیامت نگاه کرد و گفت: إِنْهَبُوا*. بلکه کار خدا درست است و خوب هم بلد است چکار بکند و بلد هم هست چطوری حرف بزند.

(1) بقره (2): 131.

(2) ابراهیم (14): 37.

(3) اعراف (7): 24.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 419

أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيٍّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ «1» جای خانه معلوم بود چون قبل از ابراهیم روایات زیادی هم داریم بحار نقل می کند در مسئله مکه و حضرت آدم که يك خانه ای آنجا بنا شد. إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ «2» ولی در طوفان نوح از بین رفت یا به مرور زمان، ولی جغرافیایش معلوم بود، چند متر در چند متر، اگر خود خانه نبود. چون بعد از اینکه اسماعیل بزرگ شد، ابراهیم آمد آنجا و دو تایی با همدیگر خانه را بنا کردند. در سوره بقره آیاتش است.

إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ «3» منظور جایش بوده. ببینید با چه چیزی خودش را این مرد آرام کرده و چه نگاهی به این حادثه داشته که حادثه ظاهرش بسیار تلخ بود ولی در باطن، شیرین ترین حادثه های دوره تاریخ حیات بشر بوده. رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ «4» لام، لام علت است. من رفتم تا این ذریه من در اینجا نماز را برپا بکنند. که از زمان اسماعیل تا به حال نماز در این منطقه قطع نشده است. البته قبل از بعثت پیامبر تا بعثت مسیح حدود شش قرن بوده، ولی اینطور نبوده که منطقه از مومنان به فرهنگ خدا خالی باشند. تیره خود پیامبر اکرم موحد بودند. تا الان نماز ادامه پیدا کرده. باز سوره ابراهیم آیه 40، خود حضرت دعا می کند رَبِّ اجْعَلْ لِي قِيَمَةَ الصَّلَاةِ خود مرا اقامه کننده نماز قرار بده، يك نماز بی در و پیکر نخوانم.

رومی نقل می کند می گوید يك کسی علاقه پیدا کرد خال بکوبد به بدنش، حمام رفت به دلاك گفت: خال می کوبی. گفت: آره. رفت ابزار خال کوبی را آورد و گفت: روی بازوی من يك شیر بیشه شجاعت خال بکوب. يك شیر با یال و کوپال و در حال حمله. گفت بنشین. حالا باید با سوزن آن دوی آبی را بدهد در پوست. وقتی سوزن را فرو کرد، گفت: اینجا کجای شیر است، گفت: دمش است. گفت: من شیرم دم نمی خواهد. برو يك جای دیگرش. آمد سوزن بزند گفت: اینجا کجاست؟ گفت: این یال شیر است. گفت: نه یال هم نمی خواهم خیلی دارد دردم می گیرد. برو کله شیر را خال بکوب. سوزن را زد، گفت: بابا يك شیر بی کله. گفت: آخه بی شعور شیر بی دم و بی شکم و بی کله و بی یال چه کسی دیده در این عالم. درد می آید بلند شو برو.

بینید چقدر مسئله عجیب است که ابراهیم پیامبر اولی العزم پدر انبیاء بعد می گوید خود مرا هم اقامه کننده نماز قرار بده. **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي*** پس آیین ابراهیم هم نماز داشته. موسی بن عمران، اولین باری است که خدا می خواهد با او حرف بزند. چون بعد از این سوره طه، آیه 14. ولی آیات بعد اعلان نبوت می کند به موسی. این اولین بار است که هنوز مبعوث به رسالت نشده، **إِنِّي أَنَا**

(1) ابراهیم (14): 37.

(2) آل عمران (3): 96.

(3) بقره (2): 127.

(4) ابراهیم (14): 37.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 420

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي مستقیم دارد می شنود. عبدالله باش. **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** «1» نماز کل یاد من و توجه به من و توجه به تکالیف است و این نماز است که هر حرامی را در صورت اقامه دفع می کند و هر حقیقتی را جذب می کند.

زکریا در آل عمران آیه 39. **فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ** بینید نماز. آل عمران، 37. درباره مریم. **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ** محراب جای عبادت و نماز بوده. **وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا** خود مسیح، آیه 31، سوره مریم. یکی دو

ساعت است که به دنیا آمده، در گهواره است. در گهواره بودنش را هم از آیه می فهمیم که یهودی ها گفتند **كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ «2»** این بچه دو ساعته در گهواره، تو به ما می گویی با خودش حرف بزنی که از کجا آمدی. مگر بچه يك ساعته حرف می زند. حضرت دهان مبارك خودش را باز کرد در حالی که دو ساعتش بود و جملاتی را فرمود تا به اینجا رسید **وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا «3»** تا زنده ام. ببینید **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** فعل مضارع است و دلالت بر تداوم دارد یعنی نماز تا به آخر عمر. هم **عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ «4»** و هم **عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ «5»*** نمازشان همیشگی و حافظ نماز هستند که شیطان مال حرام، لقمه حرام، زمین غصبی، پارچه حرام راه پیدا نکند.

این پیکره تاریخی نماز است که ملاحظه می کنید. البته آدم هم نماز داشته. شما در جلد اول تفسیر علی بن ابراهیم قمی که مرحوم علامه طباطبایی زیاد از آنجا مطلب نقل کرده، نماز آدم را هم آنجا می توانید ببینید.

يك مسئله ای که درباره نماز در قرآن مجید مطرح است که نماز در خانواده ها فراموش نشود. نماز بماند و ادامه پیدا بکند. سوره مبارکه مریم، آیه 55، پروردگار از اسماعیل نقل می کند با ماضی استمراری. یعنی فعل مضارع با ترکیب فعل ماضی که می شود ماضی استمراری و معنی این میشود که اسماعیل تا زنده بود دنبال این مسئله بود. پیگیر این مسئله بود. مال يك بار و دو بار و سه بار نبود. **وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ «6»** کان ماضی است و یعمر مضارع است. ترکیبش می شود ماضی استمراری. یعنی از اول تا به آخر، از گذشته تا آینده. دائم اهلش را دعوت به نماز می کرد. سوره لقمان، آیه 17 با اینکه پیامبر نبود. **يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ** این دیگر نقل پروردگار است. معلوم می شود که خیلی مهم بوده که خدا سخنش را به قرآن کشیده. سوره مبارکه طه، آیه 132 خطاب به شخص پیامبر

((1)) طه (20): 14.

((2)) مریم (19): 29.

((3)) مریم (19): 31.

((4)) معارج (70): 23.

((5)) معارج (70): 34.

((6)) مریم (19): 55.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 421

است **وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا** معلوم می شود که امر به این سفارش امر پیوسته و دائم بوده یعنی تا زنده ای اهلت را به نماز امر کن. و بر این کارت هم حوصله و صبر و ایستادگی کن. این معلوم می شود که کار پیامبر هم همین بود.

(ع) من از تو نمی خواهم که بلند شو و خالق رزق کسی باش. من از تو می خواهم که نماز از بین نرود. اهلت را امر بکن که نماز پابرجا بماند. من روزی و آب و نان را خودم می دهم، تو مسئله نماز را بپای دار که از بین نرود.

آیات درباره نماز در بخش سفارش و اینکه انبیاء نماز داشتند تمام شد. دو تا آیه هم زودگذر بخوانم. مریم، آیه 59 خداوند متعال درباره جامعه بعد از نوح که گلایه می کند ببینید سر چه چیزی گلایه می کند. **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ*** جامعه ای بعد از آنها آمد **أَضَاعُوا الصَّلَاةَ** نماز مرا ضایع کردند. **وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ** و دنبال خواسته های غیرمنطقی و بی مهار خودشان رفتند.

سوره مدثر، آیه 42 بهشتی ها از جهنمی ها سوال می کنند **ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ** اولین جوابی که می دهند **لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ** چند آیه و روایت دیگر درباره نماز هست که انشاءالله به توفیق خدا فردا.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

مطالب مهمی در رابطه با نماز در ذیل آیه شریفه سوره مبارکه بقره **وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** گفته شد. نکات بسیار مهم دیگری هم هست هم در آیات و هم روایات، مخصوصاً من مجموع روایات نماز را در کتاب های وسائل، بحار، و فروع کافی بررسی که می کردم و بخصوص علل الشرایع مرحوم صدوق که کتاب بسیار مهم و خواندنی است و مطالبش را اگر هنرمندانه انسان به مردم برساند برایشان خیلی راحت قابل قبول است، به روایتی از وجود مبارك حضرت علی بن موسی الرضا برخوردم که متن را یادداشت کردم. اگر بشود امروز تمام آن نکات و مخصوصاً آن روایت گفته بشود تا بحث **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** خاتمه پیدا کند.

البته می‌دانید این مطلب معروفی که می‌گویند نماز با 4 هزار مسئله سروکار و ارتباط دارد این روایت است. گفتار وجود مبارك امام ششم است که در بعضی از این کتاب‌هایی که اسم بردم، این روایت نقل شده است.

للصلاة اربعة آلاف باب «1»

گفتار حضرت است. این برای ما روشن است که اگر بخواهیم همه جوانب حقیقتی که قرآن بیان کرده دنبال بکنیم خیلی طولانی می‌شود و زمان زیادی می‌برد ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

اما این نمازی که دیروز شنیدیم با همه آن معنویت و هویتش و اینکه در تمام انبیاء الهی و دینشان جلوه‌گر بوده این را ما

(1) تہذیب الاحکام: 242 / 2، باب 12، حدیث 26.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 422

اگر به عنوان يك خزانه و يك معدن به حساب بیاوریم، فکر می‌کنید از این خزانه و معدن چه درخواهد آمد؟ اگر ما هر کدام به تناسب ظرفیت خودمان این مخزن را به وجود بیاوریم. یعنی عمل بکنیم. اقامه بکنیم. در نهج‌البلاغه خطبه بیعت مردم با حضرت که در مدینه ایراد شده، از آن خطبه‌هایی است که من ایام طلبگی حفظ کردم. بسیار خطبه مهمی است و امیرالمومنین مسائل محوری عظیمی را در رابطه با عبادات و اخلاق و زندگی و حقوق بشر و مرگ و قیامت و مسئولیت مطرح کردند مخصوصاً بخش حقوق بشرش که این قدر دروغ‌گویان در دنیا شعارش را می‌دهند. ولی امیرالمومنین به قدری زیبا مسئله را مطرح کرده البته به صورت تلگرافی توضیح و تفسیر می‌خواهد.

اول این خطبه این است. ان الله تعالی خیلی برایم عجیب است. اینجا که می‌گویند ان الله تعالی، دو خط بعد در قانون گذاری پروردگار و اعلان تکالیف می‌گویند ان الله سبحانه و این واقعا فلسفه دارد. اینجا چرا ان الله تعالی، آنجا چرا ان الله سبحانه.

لازم است ما نگاهمان به روایات و به فرمایش‌های ائمه معصومین يك نگاه هنرمندانه باشد، حداقل از خودمان پیرسیم. تا پیدا

کنیم یعنی باید ببینیم بعد از ان الله سبحانه چه مطرح است که تناسب داشته بفرماید سبحانه، یا چه مطرح است که تناسب داشته بفرماید تعالی. چون امیرالمومنین در اینجا مسئله قرآن را می‌خواهند مطرح بکنند، می‌خواهند بگویند ذات برتر و علم برتر و حکمت برتر و صفات برتر، همه اینها با نزول قرآن مجید هماهنگ است. یعنی کتاب از هر جهت کامل است جامع است که حالا خودشان هم بیان می‌کنند.

ان الله سبحانه انزل کتابا هادیا این ابتدای خطبه است. بین فيه الخير و الشر «1» که کسی این علم بین الخير به معنای کامل و بین الشر را نداشته، مگر اینکه این گونه علم‌ها را عطا کند. به انبیاء خودش و ائمه عطا کرده. بعد در باب فرائض پروردگار. آنچه که پیامبر و ائمه تکلیف کردند واجب است. در این زمینه هم چندین روایت وارد شده که بین فریضه و واجب فرق است. واجب مسائلی است که پیامبر و ائمه به مصلحت مردم اعلان کردند و لازم کردند، فریضه مال پروردگار است که در آیات قرآن بخصوص در سوره نساء اگر ملاحظه بکنید حکمش را که بگوید بعد می‌گوید فریضه من الله «2» نمی‌گوید واجب من الله. واجب مثل دو رکعت نمازی که به ظهر و عصر و يك رکعتی که به مغرب اضافه شده، در مکه نبوده، در وسائل روایتش را می‌توانید ببینید و به نظرم بهتر از وسائل، جامع احادیث الشیعه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سیزده سالی که پیامبر در مکه بودند، تمام نمازها دو رکعتی بوده، صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء. وقتی می‌آیند مدینه يك سال هم آنجا دو رکعتی بوده. سال تولد امام مجتبی (ع) که در ضمن دارد جایگاه امامت الهیه را

((1)) نهج البلاغه: خطبه 166.

((2)) نساء (4): 11.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 423

نشان می‌دهد با تولد حضرت مجتبی، پیامبر دو رکعت به نماز ظهر و دو رکعت به نماز عصر اضافه کردند که در سفر و در جنگ، در خوف قابل حذف است. چون من الله نیست. اما خداوند امضاء کرده است. سال بعد یعنی يك سال هم

مردم تقریباً نماز مغرب و عشاء را دو رکعتی می خواندند، وقتی وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین به دنیا آمدند به شکرانه ولادت سیدالشهداء يك رکعت غیرقابل حذف به نماز مغرب اضافه شد و دو رکعت هم به نماز عشاء. این فرق فریضه و واجب بود که بیان شد.

حالا کلام امیرالمومنین را عنایت بکنید. **الفرائض الفرائض** دوبار در این خطبه می گویند. یعنی من شما را به واجبات الهیه هشدار می دهم. آگاهی می دهم. فرائض جایگاه بسیار عظیمی دارد که کل منفعتش به خودتان بر می گردد. اصلاً خدا قرار داده برای اینکه به شما سود برساند. چه در دنیا و چه در آخرت. حالا نکته مهمش این است. **ادّوها الی الله** این فرائض را در پیشگاه پروردگار ادا بکنید نتیجه ادا شدنش **تؤدکم الی الجنة «1»** خود این فرائض. فاعلش همین فرائض است. یکی از این فرائض نماز است. بهشت در این معدن است. من

باید معدن دار بشوم تا فردای قیامت از این معدن بهشت را استخراج بکنم.

با توجه به بحث دیروز و مقدمه امروز، عنایت دارید که سوره روم، آیه 31 امر واجب قطعی شرعی به نماز دارد. چه کسی؟ پروردگار. حالا اینجا است که در این گونه آیات ما به شکلی که وقتی می خواهیم این حرفها را انتقال به دیگران بدهیم، چون من در عین بیان نکات، یا نکات ادبی، خیلی اصرار دارم بر اینکه هم نهج البلاغه و هم قرآن مجید به گونه ای بیان بشود که در چهارچوب علم حبس نشود و بتواند به وسیله شما بزرگواران به مردم انتقال داده بشود. مخصوصاً دهه عاشورا شما می توانید از جملات زیارت ابی عبدالله که خود من این کار را از سال گذشته شروع کردم، زیارت وارث را در یکی از جلسات محور بحث قرار دادم. **السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله** نشستم کل آیات مربوط به آدم را در قرآن دیدم، در هفت بخش مسائل محوری از آن درآوردم که بدانیم امام حسین چه چیزی از آدم به ارث برده. این خیلی مهم است. شاید این زیارت بالای 100 جلسه بحثش طول بکشد. حالا من مربوط به آدم را ده جلسه گفتم. شما از بخش **اشهد أنّک قد اقمّت الصلاه «2»** همین را می توانید محور قرار بدهید و ده شب برای مردم نماز بگویید. چون نماز هم پایه اش در بین مردم سست شده، بخصوص نماز صبح، علتش هم این است که آگاه به عظمت مسئله و جایگاه نماز نیستند.

حالا من در شرح این خطبه، شر را هم بیان می کنم که نگاه قرآن و روایات به شر، نگاه عدمی نیست. چون ما اگر بخواهیم خیر را مطابق رای فلاسفه معنا بکنیم باید بگوییم **الخیر هو عدم الشر** همان طور که آنها می گویند **الشر هو عدم الخیر** همین را به خودشان می گوئیم

(2) بحار الانوار: 359/98، باب 31، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 424

خیر هم به معنای عدم الشر است. چه فرقی بین این و آن است ... حالا این عدم بودنش معلوم نیست به چه ملاک است. خیلی هم قابل قبول نیست. چون همین معنا را ما در خیر هم می‌بریم. خیر یعنی چه؟ یعنی عدم الشر. آنجا هم می‌توانیم پای عدم را باز بکنیم. شر عدم است در هیچ آیه و روایتی نیست. من شرّ ما خلق «1» نه فقط انسان. دیگران هم شر دارند. حالا ما بحث خیر و شر نداریم انشاءالله برسیم اگر دعوایی هم با فلاسفه داشتیم روی منبر مطرح می‌کنیم. تمام ابزار شر مال خود پروردگار است که داده به مار و عقرب. خودش به ما یاد داده که انگور را بینداز در آب تا مدتی شراب می‌شود. اینکه می‌گویید ما همه چیز را می‌توانیم به خودش نسبت بدهیم. يك کسی شوخی می‌کرد می‌گفت: موسی بن عمران وقتی آمد دید گوساله پرست شدند ملت. الواح را عصبانی شد و زمین انداخت. در قرآن می‌گوید إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ «2» یعنی موسی گفت من حرفی ندارم به تو بزم چون همه ریگ‌ها در کفش خودت است.

حالا می‌خواهیم آیه أَقِيمُوا الصَّلَاةَ* را بگوییم. ما باید به مردم بگوییم که چه کسی فرمان داده به صلاه. اول در حد فکر مردم عظمت پروردگار را باید مطرح بکنیم تا عظمت امر نسبت به این امر در ذهن مردم تجلی بکند و عظمت ماموریه که صلات است. یعنی اینجا هم مسئله پروردگار مطرح است و هم مسئله امرش که شعاع اراده اش است و هم مسئله مامور به و بعد منفعت این مامور به و حذف این مامور به در زندگی چه مفاسدی دارد. همه اینها را ما در أَقِيمُوا الصَّلَاةَ* می‌توانیم مطرح بکنیم. چه کسی دارد می‌گوید. به چه کسی دارد می‌گوید و چه چیزی را دارد می‌گوید و آن چیزی را که می‌گوید با چه منفعتی سر و کار دارد و حذفش در زندگی با چه مفاسدی سر و کار دارد. آن وقت باید بگوییم يك آدم بی نماز یعنی يك آدمی که ترمزی برای نیفتادن در خطر، در فساد، در ربا، در حرام و در ظلم ندارد.

سوره مبارکه نساء، آیه 103. هَمَانُ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ* است اما به صورت خبر. در سوره روم، صورت انشائی دارد اما در سوره نساء جنبه خبری دارد. خیلی هم قوی که از ادات تاکید به کار گرفته شده است. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا «3» یقیناً نماز بر تمام اهل ایمان، کتاب در اینجا به معنی وجوب است طبق لغت عرب. واجب وقتی است که حالا آیات قرآن بر خلاف نظر اهل تسنن 5 وقت را در سه وقت بیان می‌کند که خیلی صریح است. در فقه ما هم ظهیرین و عشائین گفته می‌شود. روایات زیادی هم خود اهل تسنن دارند که پیامبر در غیر ایام باران و در غیر آن ایام و

حوادث دیگر، زمانی که خیلی آرامش برقرار بود، ظهر و عصر را با هم می خواندند و مغرب و عشاء را با هم می خواندند، این يك امر واجبی نیست که تفکیک

(1) فلق (113): 2.

(2) اعراف (7): 155.

(3) نساء (44): 103.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 425

بکنند و حتما این نماز را بخوانند و بروند خانه شان و چهار بعد از ظهر نماز عصرشان را بخوانند. ان الصلاة کانت علی المومنین کتابا موقوتا وقت دار است که شبانه روز سه وعده، در يك وعده دو رکعت، در يك وعده هشت رکعت و در يك وعده هفت رکعت.

يك مسئله ای در اقامه عرض کردم که بعضی ها می گویند شرایط ظاهری و باطنی بیان شده باید در نماز رعایت بشود که الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ سوره مومنون، آیه 2 وقتی که نازل شد اهل ایمان که خشوع در نماز دارند، قیل یا رسول الله و ما الخشوع حدیث شریف در دعائم الاسلام است. چون پیامبر اکرم رئیس خاشعین بوده و خشوع را با قلب مبارکشان لمس کرده بودند، فرمودند: التواضع فی الصلاة که من این را هرچه فکر کردم که تواضع در صلات چطور باید معنی بشود بخصوص برای مردم، این در ارتباط با بدن است؟ یعنی متواضعانه و فروتنانه در پیشگاه او بایست. یعنی سینه ات را سپر نکن. به عنوان يك فقیر ندار در پیشگاه خدا بدنت را قرار بده وَأَنْ يَقْبَلَ الْعَبْدُ «1» چقدر زیباست که این خیلی تمرین می خواهد که آدم به اینجا

برسد. شاید هم سال ها طول بکشد. عیبی ندارد. نمازهای قبلی را هم قبول می کنند.

يك وقتی در صحن مسجد گوهرشاد يك وکیل مجلس به من گفت: این مردم این نمازهایی که می خوانند اصلا به درد نمی خورد. گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه اغلبشان در نماز شك می کنند. اگر نمازت نماز است، اگر در پیشگاه خدا ایستادی برای چه شك می کنی؟ این نمازها يك شاهی به درد نمی خورد. به او گفتم: این طور نیست که تو می گویی. تو

اصلاً حق نداری درباره نماز مردم نظر بدهی. تو وکیل برو راجع به نفت و گاز و مسائل رایانه و دادگستری حرف بزن، آن هم نه تنها، با 282 نفر بعد هم که کل تان رای می‌دهید بعد می‌رود شورای نگهبان آنها مهر باطل می‌زنند رویش و به شما بر می‌گردانند. گفتم: خیلی عقلت قد نمی‌دهد که به این حرفها وارد بشوی. گفتم: يك باب بسیار مهم فقه ما که لطفاً من الله به بندگانش بوده، باب شکیات است. یعنی هم خدا قبول کرده که مردم شك می‌کنند و هم پیامبر و هم ائمه. آمدند شك را در سه بخش برای این بندگان مظلوم و محدود بیان کردند که يك شك قابل اعتنا نیست. يك شك نمازت را باطل می‌کند. اما يك شك نه باطل نمی‌کند. شك کردی عیبی ندارد. غافل از خدا شدی و عدد را گم کردی که رکعت سوم است یا چهارم است. وقتی فکر کردی به يك طرف غالب شد درباطنت بگو انشاءالله رکعت چهارم است و نمازت را تمام بکن و يك رکعت نماز ایستاده بدون قل هو الله بخوان یا دو رکعت نشسته بخوان. این می‌شود يك وصله تمیز من، آن نماز پاره شده ات را با این وصله، وصله می‌کنم آن می‌شود نماز تمام، قبول هم می‌کنم از تو. فشار به مردم نیاور.

يك وقت يك عالم عارف در مسجد گوهرشاد بود، یکی از این دهاتی‌ها و کلاه نمادی‌ها دید آن عالم و سه چهارتا دیگر آخوند هم

(1) دعائم الاسلام: 1/ 158؛ مستدرک الوسائل: 1/ 98، باب 8، حدیث 84.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 426

ایستاده‌اند، رفت سراغ این، دید قدش بلندتر است و محاسنش بیشتر است و فکر کرد این از همه عالم تر است. گفت: آقا اگر انسان در نمازش شك بکند، نگذاشت ادامه بدهد ... نگذاشت ادامه بدهد و گفت: کدام پدرسوخته مقابل پروردگار به شك افتاده. بنده خدا ترسید. یعنی گفت: تو مقابل خدا ایستادی غلط کردی شك می‌کنی. باید احترام بکنی به پروردگار. بعد یکی از آنها دنبالش دوید که قانعش بکند. ناراحت شد و ترسید و فکر کرد همه نمازهایش باطل است. گفت: آقا جان ببخشید يك خرده بیایید جلوتر نزدیک حرم از این آقای که سوال کردید این يك خرده مثل من کم دارد، بیا من اصل مطلب را برایت بگویم. آن بنده خدا را قانع کرد و گفت مشکلی ندارد.

التواضع في الصلاة و أن يقبل العبد بقلبه كله على ربه که آدم عرفان هم اگر بخواهد خدا شاهد است عرفان مکتب تشیع در چهارچوب فرمایش های رسول خدا يك عرفان کامل است. ما هیچ نیازی به عرفان های غیرمکتب های تشیع نداریم یا ناقص است یا باطل است یا گمراه کننده است اسمش هم بیخودی عرفان گذاشتند. عرفان این است. نمازگزار يك نماز متواضعانه بخوان، يك نماز با شناخت پروردگارت بخوان، يك نمازی که تمام دلت را وارد این نماز کردی بخوان. عرفان از این بالاتر. کدام خانقاه می خواهد بهتر از این عرفان یاد ما بدهد.

التواضع في الصلاة و أن يقبل العبد بقلبه كله على ربه «1» خیلی روایت نورانی است و خشوع را دارد می گوید با همه وجود رو بکند، نمی گوید علی الله، می گوید علی ربه، یعنی تو مملوکی. غلامی. برابر مولایت ایستادی با همه وجودت باید حواست جمع محبوت باشد.

اما يك روایت بسیار مهم دیگری هم در بحار است. وليكن اكثر همك الصلاة لام امر است و اكثر همك هم خبر مقدم است. بیشترین همت را باید بگذاری روی مسئله نماز که يك نماز درست و حسابی به وجود بیاوری که همان معدنی بشود که امیرالمومنین می فرماید از آن معدن بهشت در بیاید. الفرائض الفرائض ادوها الى الله تؤدكم الى الجنة «2» وليكن اكثر همك الصلاة «3» بیشتر همت باید نماز باشد. فاتها رأس الاسلام نماز بالاترین مرتبه اسلام بعد از اقرار به دین. یعنی بعد از اقرار به توحید و نبوت، نماز را رأس بدان و بیشترین همت را و اراده ات را و نیت را بگذار روی نماز. دغدغه داشته باش نسبت به نماز.

من يك عمه داشتم ساعت بلد نبود. حدود هشتاد سال هم زندگی کرد. من کم دیده بودم کسی را در بین خانواده مان مثل ایشان. این قدر دغدغه نسبت به نمازش بالا بود که اولاً تا سن هشتاد سالگیش حالا من زمانی که ایشان به دنیا آمده بود، به دنیا نبودم ولی مادرش تعریف می کرد که هیچ نمازی را خارج از وقت نخواند و صبح هم بدون ساعت، چه در ابر و چه در غیرابر، قبل از نماز تا روز مرگش بیدار بود و می رفت ستاره را نگاه می کرد و می آمد تو و می گفت: يك مقدار دیگر به وقت نماز مانده و همین

(1) دعائم الاسلام: 1/ 158.

(2) نهج البلاغه: خطبه 166.

(3) بحار الانوار: 74/ 129، باب 6، حدیث 33؛ تحف العقول: 25.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 427

هم بود. بعد از چند دقیقه صدای اذان بلند می شد. این قدر دغدغه نماز داشته باش که در خارج از وقت صورت نگیرد و با قلبت هم وارد نماز بشو.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

اگر خدا بخواهد امروز بحث در **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** به پایان می رسد. نکته مهمی که در جلسه قبل عنایت فرمودید این است که اگر به امر پروردگار به صلاه تحلیلی نگاه بکنیم و بقیه اوامر حضرت حق نسبت به تکالیف دیگر.

ما مامور را می بینیم، ماموریه را می بینیم و امر را. امر وجود مقدس حضرت حق است که برای شناخت او به خود آیات قرآن کریم باید مراجعه کرد در معارفمان و دعای بسیار با عظمت جوشن کبیر که مرحوم حاج ملاهادی سبزواری هم شرح مختصری بر جوشن کبیر دارند. امر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه هست. امر کارگردان عالم خلقت است. امر خالق انسان است و ارزش امر او مطابق شان خود اوست. این امر از این امر. یعنی وقتی آدم با دقت نگاه می کند می بیند وزن امر این امر بسیار وزن بالایی است که لایدرک است. به این راحتی می شود این امر را کنار گذاشت؟ به این راحتی می شود از این امر گذشت. به این راحتی می شود در مقابل امر چنین امری تکبر کرد؟ یعنی **این التراب و رب الارباب «1»** این انسان مگر در مقابل وجود مقدس حضرت او چیست و کیست که جا داشته باشد امر او را قبول نکند.

خود امر یعنی همان نماز. خود صلاه که عظمتش را در آیات قرائت شده ملاحظه فرمودید. این قابل کنار گذاشتن است؟ عبادتی که خیر دنیا و آخرت را تامین می کند. عبادتی که تنهی عن الفحشاء والمنکر است. عبادتی که اخلاق انسان را تبدیل به اخلاق حسنه می کند. عبادتی که در حمد تنهائش خدا فقط خبر دارد چه معارفی قرار داده شده. این ماموریه، مامور هم اشرف مخلوقات است. افضل مخلوقات است که این اشرفیت و افضلیت را ما هم از آیات قرآن می توانیم استفاده بکنیم بخصوص در آیه شریفه سوره اسراء که از آیات فوق العاده قرآن است. **كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** این خودش يك عظمت است. **وَكَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ «2»** یعنی دو سفره دریا و صحرا و هرچه دارد در اختیار او قرار دادیم. **خَلَقَ**

لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً «3» لام، لام انتفاع است که از این آیات استفاده می شود انسان فوق همه مخلوقات است و دون وجود مقدس حضرت حق است. ما کاملاً وسط قرار گرفتیم. از همه موجودات بالاتر و مادون حضرت حق، آسمان ها و زمین را هم

(1) مصباح الهدایه: 48 (فی محفل السافلین).

(2) اسراء (17): 70.

(3) بقره (2): 29.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 428

همینطور. می گوید سَخَّرَ لَكُمْ* .. النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ «1»* برای شما، آسمان ها و زمین برای شما. نعمت ها همه برای شما. اینها همه ما را راهنمایی می کند

که ما یک جایگاه خاصی داریم. وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً «2» که تفضیلاً مفعول مطلق است. آیا این کثیر به معنی کل است؟ یعنی ما برتر از همه موجودات عالم هستیم و برتری ما یک برتری ویژه است که از تفضیلاً مفعول مطلق آخر آیه استفاده می شود. خیلی از محققین کثیر را به معنی کل گرفتند.

یک دلیل جالبی هم که اقامه می کنند این است که در آیات مربوط به شیطان خداوند در مورد شیاطین می فرماید أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ «3» یعنی ما واقعا شیطان صادق راستگوی بزرگوار هم داریم؟ یعنی کلهم کاذبون.

مامور یک چنین موجودی است که به خاطر عظمتش، تفضیلش، کرامتش شایستگی پیدا کرده پروردگار عالم او را مکلف به تکالیف تشریعی کند و یکی از مهمترین تکالیف نماز است. خیلی به ما محبت و نظر و لطف داشته، خواسته نهایت احسان را به ما داشته باشد، خواسته ما را به خیلی از حقایق وصل بکند، خواسته رضایتش را برای ما تحقق بدهد، خواسته هشت بهشتش را در اختیار ما بگذارد. مرتب خواسته خواسته خواسته، ما را مامور به این تکالیف کرده که یکی اش نماز است که اگر ما این گونه به آمر و به مامور و به مامور نگاه نکنیم واقعا تکالیف الهی را بالاتر از جانمان و شیرین تر از جانمان در آغوش خواهیم گرفت.

يك دورنگايي از بحث جلسه قبل بود. بعد عرض كردم چند تا روايت هم براي تكميل **يقيمون الصلاه** براي شما قرائت مي كنم كه شايد بعضي هايش را ندیده باشید. روايات بسيار مهمي است كه هم اهل تسنن نقل كردند جدا، و هم شيعه روايات را جدا دارد و هم روايات مشترك داريم كه متني كه آنها نقل كردند ما هم نقل كردم. اين روايت در تفسير كشف الاسرار ميدي، جلد يك، صفحه 47 است. يك حسني كه اين تفسير دارد از ائمه ما هم روايت نقل كرده است. ظاهرا روزگار ايشان وهابيتي در كار نبوده و دشمني شديد با شيعه در كار نبوده، به كتابهاي ما هم مراجعه مي كردند. تفسير خوبي است. البته بايد با نگاه انتقادي صفحه به صفحه اش را خواند. ولي مطالب ناب در اين تفسير زياد است.

الصلاه عماد الدين فمن ترك صلاته متعمدا فقد هدم دينه «4»

از رسول خداست. يعني بي نماز دين خودش را نابود كرده. اين قدر جايبگاه نماز بالاست. من تركها يعني مي خواند و رهانش كرده است. رفته پاي منبرها، كتاب مطالعه كرده، ديندار شده و نماز مي خوانده، حالا تحت تاثير اين

(1) ((ابراهيم (14): 32.

(2) ((اسراء (17): 70.

(3) ((شعراء (26): 223.

(4) ((بحار الانوار: 202 / 79، باب 1، حديث 1؛ جامع الاخبار: 73.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 429

ماهواره ها و سفسطه ها، نماز را رها مي كند. اين قدر موقعيت نماز مهم است كه با رها كردن نماز دينش را هدم كرده. يعني همان ديني را دارد كه آن بنده خدا را گفتم مي خواست خالكوبي بكنند دمش را نكوب، يالش را نكوب، سرش را نكوب، خالكوب به او گفت

شير بي اشكم و يال و كوپال كسي ندیده. يعني اگر نماز نداری به دینت نگاه نمی کنند به درد نمی خورد.

(ع) ببینید جایگاه نماز را می گوید. یعنی وقتی که نماز نداشته باشی، در قیامت چیزهای دیگر اگر داشته باشی برپا است. ما با قبول کردن نماز بقیه اش را قبول می کنیم. اصلاً بی نماز را قبول نداریم، حالا هر چه دیگر می خواهید داشته باشید. قرارداد را در دنیا دارد با ما می کند.

اذا قام العبد الى الصلاه فكان هواه و قلبه الى الله تعالى چقدر این روایت مهم است و چقدر این روایت برای ما شوق و رغبت ایجاد می کند و نوید به ما می دهد. از کرم پروردگار هم دور نیست. بعضی وقت ها يك چیزهایی که برای مردم می گوئیم تعجب می کنند. فرض کنید می گوئیم در دهه عاشورا گریه برای حضرت ابی عبدالله الحسین که من این روایت را علمی در سخنرانی هایم و از طریق قرآن و گردش امور طبیعت ثابت کردم که گریه بر ابی عبدالله الحسین عامل رحمت، مغفرت و شفاعت است. یعنی این گریه در نظام هستی قابلیت تبدیل به رحمت و مغفرت و شفاعت را دارد. می گویم علمی هم من ثابت کردم که حالا این يك ذره آب چشم چگونه تبدیل به رحمت و شفاعت و مغفرت می شود. این که دیگر يك آب اندکی است. این حالا مهم نیست که قابلیت تبدیل و تغییر را خدا در تمام موجودات قرار داده است. حق و ثابت فقط خودش است. یعنی بقیه قابلیت تغییر و تبدیل را دارند. مهم این است که به مردم بگوئیم تعجب نکنید خزائن پروردگار بی نهایت است. یا من لاتنقص خزائنه «1» تمام شدنی هم نیست، تعجب نکنید اگر برای گریه و روزه و نماز این چنین قرار داده، زمانی که عبد وارد نماز می شود و رغبت قلبش، هوا و رغبتش و دلش به جانب پروردگار عالم است انصرف از نماز که آمد بیرون کیوم ولدته امه «2» مانند روزی که از مادر زاده شد پاك خواهد بود

یعنی رحمت پروردگار و مغفرتش به این مفتی و مجانی و سادگی نیست. بالاخره يك شرایطی ... يك وقت يك لات گناهکاری با ابوذر رو به رو شد. بعد ابوذر مطالبی را گفت، این لات از کوره در رفت و به ابوذر گفت این رحمه الله این رحمت واسعه حق پس کجاست؟ اگر شامل حال من نشود پس شامل حال چه کسی می خواهد بشود. ابوذر در جا این آیه قرآن را خواندند. ان رحمت الله قريب من المحسنين «3» و «4» نه هر کسی.

(1) بحار الانوار: 140/87، باب 9، حدیث 6.

(2) بحار الانوار: 261/81، باب 16؛ مستدرک الوسائل: 102/4، باب 2، حدیث 4234.

(3) ارشاد القلوب، دیلمی: 182/1.

(4) اعراف (7): 56.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 430

(ع) این رحمت خدا جلوه اش بهشت است یعنی کل محسنین ... آیه این را می گوید که بهشت مال محسنین است. روایت هم این را می گوید اگر نماز را درست و حسابی بخواند، کیوم ولدته امه

يك کسی در جنگل داشت کندها را تکه تکه می کرد، آن تبر سنگین را بلند می کرد و می زد. آرام هم بود. یکی آمد برود بغل

دستش ایستاد. او که يك تبری می زد او که تبر می زد او يك هن بلندی می کرد. بعد که کارش تمام شد هیزمها را برد فروخت صدریال. این هن کننده آمد گفت: داداش تو تبر می زدی هنش را نمی کردی. هنش را ما کردیم نصف پول مال من است. بعد دعوایشان شد و رفتند دادگستری پیش قاضی. به قاضی گفت این تبر می زد هن نمی کرد. ما زحمت کشیدیم هن کردیم بگو نصف پول را به ما بده. قاضی گفت: کل پول را بده. پول را گذاشت روی میز قاضی، قاضی گفت: دوتایی تان گوش بدهید. پولها را دانه به دانه روی هم می انداخت. تا صد تایش که تمام شد. به یارو گفت: صدای پول به جای آن هن هن هایی که کردی. به خود صاحب پول گفت: کل پول را بردار برو. رحمت الله بجائی ما نداریم. آنی که نماز نخواند و روزه نگرفت و با خدا سر و کار نداشت این رحمت الله درباره او نیست.

باز يك روایت دیگر لا يزال الشيطان يربع من بني آدم **ماحافظ على الصلوات الخمس** رعب ظاهرا ترس سنگین تر از خوف است که من به نظرم شما يك فروق اللغات همه باید تهیه بکنید که فرق بین لغات مثل خشیت و خوف و رعب در این کتاب بیان شده است. خیلی خوب است اگر بخريد. مفردات راغب هم دارد. این 15 جلد مفردات مرحوم آقای مصطفوی هم تقریباً دارد. این فرق بین لغات خیلی مهم است. شیطان از بنی آدم می ترسد زمانی که بر نمازهای پنجگانه مواظبت داشته باشد. **على صلواتهم يحافظون «1»** که این حفاظت یعنی دقیق انجام دادن. درست انجام دادن. چون بعد حضرت می فرماید. **فاذا ضيعهن** اگر دقت نداشته باشد و نماز خراب و ضایع بشود، رکوع و سجود درستی نداشته باشد شرایط تحقق پیدا نکند. **تجرأ عليه و اوقعه في العظام «2»** شیطان به او جرئت پیدا می کند و راه افتادن در گناهان کبیره را به رویش باز می کند. من يك جمله ای هم از میبیدی دیدم در همین کشف الاسرار که یادم رفت جایش را یادداشت بکنم. خیلی جالب است به نظرم. این را باید گشت و تبدیل به يك رساله اش کرد. خودش خیلی گذرا رد شده. متنش این است. در قرآن مجید هزار جا از نماز سخن به میان آمده، این هزار مرحله به صورت فرمان به نماز، خبر از نماز، پاداش

نماز، توضیح کیفر ترك نماز، و این هزار مورد چه به صورت تصریح و چه بر وجه تعریض و کنایه آمده. یعنی واقعا اگر این طور باشد و آدم این هزار مرحله را از کتاب خدا بیرون بیاورد خیلی رساله جالبی می شود.

امیرالمومنین می فرماید **یا کمیل لیس الشان** این لیس الشان در هر روایتی که دیدید معنیش این است که مهم این نیست که چه؟ **ان تصلّی**

(1) ((مؤمنون (23): 9.

(2) ((بحار الانوار: 202 / 79، باب 1، ذیل حدیث 2؛ جامع الاخبار: 74.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 431

وتصوم و تصدّق و نماز بخوانی و روزه بگیری و دست به جیب باشی برای افراد محتاج. **انما الشان ان تكون الصلاه فعلت بقلب نقی** مهم این است که نماز را با قلبی که حسد ندارد. حرص ندارد. کبر ندارد. ریا ندارد. بخل ندارد. با يك دل پاک، این نماز تحقق پیدا بکند. **وعمل عندالله مرضی مهم**

این است که من يك نمازی را به جا بیاورم که قابل رضایت خدا باشد.

يك دوست نمازگزاری داشتم قبل از انقلاب می گفت به یکی می گفتم: نماز ظهرمان را برویم مسجد نزديك مغازه بخوانیم می گفت: من نمی آیم. بالاخره می گفت: این قدر با او صحبت کردم تا يك روز حاضر شد بیاید. گفت: من هم صف سوم و چهارم می ایستادم. گفت: ماها هم از شما روحانیون شنیده بودیم که نماز وقتی تمام می شود، نماز را به جانب پروردگار می روند، البته مسئله معنوی است، مکانی که نیست. بعضی نمازها را خدا می گوید برگردانید در سر صاحبش بنزید به درد نمی خورد. گفت: آوردیمش مسجد صف سوم. نماز اول را خواندیم و نماز دوم هم خواندیم تا می خواستند ان الله و ملائکته بخوانند این از صف نماز بلند شده بود، هنوز هیچ کس تکان نخورده بود، به سرعت رفت دم در مسجد نشست. تمام شد و ما بلند شدیم و آمدیم دم در و با هم بلند شدیم بیرون، گفتم: برای چه هنوز نماز کامل تمام نشده و برکاته در دهان آقا هست بلند شدی در رفتی؟ گفت: تو از قول آخوندها می گویی بعضی از نمازها را برگردانید به سر صاحبش بنزید، من می دانم نماز از آن نمازهاست جا را خالی کردم بخورد زمین و نخورد توی کله ام. **یا کمیل لیس الشان أن**

تصلی و تصوم و تصدق خیلی روایت بالایی است. کمیل می‌دانید از اصحاب سر مولا بوده و مطالب مهمی حضرت با او در میان گذاشته. **انما الشأن ان تكون الصلاه فعلت بقلب نقی وعمل عندالله مرضی و خشوع سَوَّى «1»** سوی در اینجا به معنی خشوع درست و حسابی است. **الذین هم فی صلاتهم خاشعون «2»** واقعا آدم با این نگاهی که قرآن و ائمه به نماز دارند به نظرش می‌رسد از ده نفر يك نفر دارد نماز می‌خواند.

ما در قرآن **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ «3»** را هم داریم و باید تمام آیاتش کنار هم گذاشته بشود تا يك حقیقتی را بتوانیم از آن در بیاوریم. من روایت حضرت رضا را با سرعت بخوانم که بحث نماز تمام بشود. **فیما کتب من جواب مسائله عن علة الصلاه** این را به دست مبارک خودشان امام هشتم نوشتند. البته آدرسش را که دادم حالا جمله به جمله هم یادداشت می‌کنید دیگر توضیح و تحقیق و تحلیلش بر عهده خودتان است. این يك کتاب است واقعا. **أَنتَ اقرار بالربوبیة لله عزوجل وخلع الانداد** که ما در نماز داریم دیگر. **همین الحمد لله رب العالمین** همان رب اقرار به ربوبیت است و خلع انداد. خود این ورود به فضای توحید است. **و قیام بین یدی الجبار جل جلاله بالذل**

(1) ((بحار الانوار: 275 / 74، باب 11، حدیث 1؛ بشاره المصطفی: 28.

(2) ((مؤمنون (23): 2.

(3) ((ماعون (107): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 432

والمسکنة والخضوع والاعتراف و الطلب للاقاله من سالف الذنوب چقدر این بخش باحال است که آدم پنج بار این حالت عبد باشد. می‌روم دم در مغازه می‌گویم جنسی را که خریدم نمی‌خواهم، پس بگیر این را می‌گویند اقاله. دارم به پروردگار می‌گویم بیا با من وارد اقاله شو، گناهای که پایم نوشتی پاکش بکن. که نماز این قدرت را دارد که گناهان را

اقاله بکند. ببینید در ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف و طلب واقعا آدم چقدر چیز گیرش می‌آید. اینکه بنده متکبر در برابر حضرت حق نباشد. **ووضع الوجه علی الارض کل یوم خمس مرات** برای چه؟

اعظاما لله عزوجل که تعظیم بکند به خدا و بعد هم به لطف خدا 50-60 سال پیشانی روی خاک گذاشتیم يك عادت الهی شده واقعا چه ترسی می ماند که صورت ما را روی قبر بگذارند. آخایی که 60 سال خوردند و بردند و يك بار هم صورت روی خاک نگذاشتند. آنجا دچار وحشت می شوند اما صورت ما که عادت دارد. وان يكون ذاكرا غير ناسي ولا بطر یعنی ناسی، در اضافه یاء افتاده. این نماز یاد پروردگار است اینکه هر روز آدم نماز می خواند بالاخره وجود مقدس او را یاد می کند و نشان هم می دهد که بطر یعنی سرکشی. می گویند يك چوپانی اول ظهر شد بلند شد وضو گرفت و نماز خواند و به پروردگار عالم گفت: این نمازم نماز نبود اعلان این بود که من یاغی نیستم. و يكون خاشعا متذللا راغبا طالبا للزيادة في الدين والدنيا این نماز به دنیای پاک انسان و به دین انسان اضافه می کند مع ما فيه من الانزجار و المداومه على ذكر الله عزوجل بالليل و النهار با توجه به اینکه نماز زاجر است یعنی بازدارنده انسان از گناه است. لئلا ينسى العبد سيده و مدبره و خالقه که آدم با این نماز مملوك بودن خودش را فراموش نکند که اگر فراموش بکند فيطر و يطغى سرکش می شود و طغیان گر می شود. و يكون في ذكره لربه و قيامه بين يديه زاجرا له من المعاصي و مانعا من انواع الفساد «1» خیلی معرکه است این روایت. مغز نماز را حضرت رضا نشان داده است. امیدواریم پروردگار این عنایت را به ما داشته باشد که همان دعایی که ابی عبدالله در حق ابی تمامه صیداوی کرد جعلك الله من المصلين «2» واقعا خداوند ما و زن و بچه ها و نسل ما را در قوم نمازگزاران واقعی قرار بدهد.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

در بخش مَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «3»* مباحث پرمعنایی را می شود مطرح کرد علاوه بر بحث های ادبی و لغوی. آیه شریفه سایه اش گسترده به همه امور مادی و معنوی در مسئله انفاق است. البته این کلام موید از روایات دارد که مویدات روایتی اش را برای شما نقل می کنم.

((1)) بحار الانوار: 261 / 79، باب 2، حدیث 10؛ علل الشرایع: 317 / 2، باب 2، حدیث 2.

((2)) بحار الانوار: 21 / 45، باب 37.

((3)) بقره (2): 3.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 433

اما بحث لغوی و ادبیش خیلی مفید است برای فهم گسترده‌گی معنای آیه شریفه **مِمَّا*** عنایت دارید که مرکب است از من و مای موصوله، که نظر اکثر مفسرین و اهل تحقیق با تکیه بر آیات شریفه و روایات این است که من در آیه شریفه من تبعیضیه است. یعنی بخشی از اموالشان را و امکانات خدادادی شان را انفاق می‌کنند نه همه اش را. **و لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ** **1** در سوره مبارکه اسراء است که مجموع امکانات را من لازم نکردم و ضروری نکردم که انفاق بکنید. **و لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** **2** خودت، همسرت، بچه هایت از این امکانات حقی دارند پس باید این من به اضافه های اموال انسان که حالا به طور واجب و مستحب هم مورد خمس و زکات قرار می‌گیرند و هم انفاقات مستحب است. این مسئله مما است. ما هم که مای موصوله است و شامل همه امکانات می‌شود.

کلمه رزق هم به معنای دارایی‌ها و امکانات مادی و معنوی است که از باب رحمت و لطف به انسان عنایت شده و عجیب است که پیش از آنکه انسان در دایره استحقاق این رزق قرار بگیرد خداوند متعال برایش فراهم کرده است. قبل از استحقاق. که حالا نمونه قبل از استحقاق را عرض می‌کنم در دعا‌های اهل بیت هم هست. این بخش را مرحوم محدث قمی در حاشیه مفاتیح دارد. **یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها** **3** مثل اینکه هنوز طفل به دنیا نیامده سینه مادر کم کم ظرف شیر برای او می‌شود. شیری که تمام انرژی‌ها و ویتامین‌های لازم را برای طفل دارد.

یادم هم نیست در چه کتابی دیدم که نزدیک ولادت دو کار مهم در رحم مادر انجام می‌گیرد. یکی اینکه خداوند مهربان انگشت بچه را می‌برد در دهانش و بچه با آن غریزه‌ای که در او قرار داده شده انگشت را شروع می‌کند به مکیدن که لب و دهان و ماهیچه‌ها، این مکیدن را یاد بگیرند. در آنجا زنده بشود که آماده خوردن شیر بشود، به دنیا می‌آید دیگر زحمت یاد دادن مکیدن به عهده خانواده اش نباشد. این يك لطف خداست و لطف دیگر اینکه بچه در رحم مادر وقتی آفریده می‌شود سرش به جانب

قلب مادر است. و بدن به طرف پایین بدن مادر است ولی نزدیک ولادت خداوند متعال کاملاً او را بر می‌گرداند و سر به طرف دهانه رحم قرار می‌گیرد که راحت به دنیا بیاید و الا اگر بخواهد با پا و دست به دنیا بیاید. شاید به مرگ او و به مرگ مادر منتهی بشود. يك تذکر طبی هم اینجا بدهم که خیلی مهم است. در روایات ماست که حضرت حسین (ع) حالا برای ائمه دیگر هم همینطور است ولی برای آنها ذکر نشده است ولی برای ایشان ذکر شده است. **از فَحْذُهَا الْأَيْسَر** **4** به دنیا آمده است. طرف چپ. که آن زمان

((1)) اسراء (17): 29.

((2)) قصص (28): 77.

((3)) المصباح للكفعمی: 29، فی تعقیب صلاه الظهر.

((4)) بحار الانوار: 256 / 43، باب 11، حدیث 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 434

چون این رشته خیلی رشد نکرده بود روایت را اینطور معنی می کردند که پهلوی شکافته شد و از طرف چپ بیرون آمد. اما الان در علم این معنا ثابت شده که جنین گاهی طرف راست رحم است و گاهی طرف چپ رحم است و گاهی وسط رحم و بعد که کم هم اتفاق می افتد اما اگر وسط رحم باشد خطر دارد برای بچه، اگر طرف چپ باشد، طرف چپ وقتی که جنین قرار داشته باشد از رشته های عصبی مغزی مادر که در طرف راست مغز است استفاده می کند و این باعث يك هوش سرشار و يك عقل فعال و يك ذهن فوق العاده در بچه می شود. حالا شما این جمله را در نظر داشته باشید. یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها «1»

ما هنوز مثلا به نعمت نیاز پیدا نکردیم خدا دارد نعمت برای 5 میلیارد نفر آماده می کند. یا با جمله اسمیه وفي السماء رزقكم و ما توعدون «2» تا به حال ما نیاز پیدا بکنیم مثلا به پرتقال و لیمو و نارنگی ولی قبل ازاینکه نیازمند بشود بدنام، او رزق ما را فراهم کرده است. کلمه رزق هم که عربی است به معنای آن ماده و شیء و عنصری است که قوام وجود به آن بستگی دارد یعنی اگر به آدم نرسد انسان از دنیا خواهد رفت.

رزق هر مخلوق عنصر و ماده ای است که قوام وجود مخلوق به آن است و خداوند متعال رزق هر موجودی را به تناسب وجود خودش در این عالم قرار داده است. مثلا خود ما که ترکیبی از چند ناحیه هستیم. یکی بدن، رزق بدن ما همین نعمت های مادی است. رزق 5 حس ما آن قدرت ادراك است که محسوسات را می توانیم درك بکنیم. 5 حسی که داریم آنها هم برای خودشان هر کدام رزق دارند که این رزقشان ادراك همان محسوساتی است که روزی شان است. رزق قوه

خیال ادراك صور و اشباه است. رزق قوه وهم معانی جزئیة است و رزق عقل علوم و معارف حق است از مسائل مبدء تا مسائل معاد که اگر نصیب ما بشود.

در دانش هم ثابت شده که اگر يك مدت معلومی چشم آدم را ببندند که هیچی را نبیند، آن مدت که سپری بشود بازش بکنند چشم کور است یا گوش کر است ولی زنده بودنش و حیاتش و قوامش به این است که ببیند و بشنود. شما يك بچه ای که تازه زبانش

باز شده این را از شنیدن‌ها جدایش بکنید و بگذارید يك جا اصلا صدا و گفتگو نشنود حرف زدنش یادش می‌رود بالکلی یعنی از بین می‌رود. ببینید نور واسطه در دیدن است. هر جا نور به ما برسد تمام اشیاء در حیطه تصرف دیدن مان را می‌بینیم ولی اگر ببندند آن را و هیچ چیزی به آن نرسد نه نور برسد و نه چیزهای دیگر، می‌گویند از کار می‌افتد.

ضمیر جمع نا، يك نکته دارد. **رَزَقْنَاهُمْ*** نکته اش این است که پروردگار عالم می‌خواهد بگوید تمام امکاناتی که در اختیار شماست مالک اصلیش پروردگار مهربان عالم است. شما چه کاره اید در

(1) ((المصباح للكفعمی: 29، تعقیب صلاه الظهر.

(2) ((ذاریات (51): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 435

کنار این همه امکانات. حالا هر کسی در حد خودش، چقدر زیبا می‌گوید سوره حدید، آیه 7 که شما جانشین خدا در این امکانات هستید چون مالک اصلی نیستید حق هر نوع تصرفی به شما داده نشده. دلم می‌خواهد اینجا معنی ندارد یعنی اگر آدم همین را بفهمد از هزینه های تبذیری، اسراف، هزینه در گناه پرهیز خواهد کرد چون ملک غیر است و من در ملک غیر مالکیتم اعتباری است. ذاتی نیست من جانشین مالک اصلی هستم. **أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ «1»** ببینید چقدر زیبا می‌گوید. شما جانشین من در این اموال هستید. اینکه دلم می‌خواهد پولم را بدهم مشروب بخرم. دلم می‌خواهد با پولم قمار بکنم. دلم می‌خواهد با پولم زنا بکنم. دلم می‌خواهد پول را به دشمن بدهم، دلم می‌خواهد کمک به معصیت بکنم، نه چنین چیزی برای شما قرار داده نشده. رزقنا نا دارد به ما می‌گوید مال من است، ملک من است، شما مالک

اصلی نیستید و فقط يك جانشین هستید در این امکانات، در بدن تان جانشین من هستید. در چشم تان جانشین من هستید. در گوشتان تمام این امکانات به اجازه من باید هزینه بشود.

دو سه تا آیه دیگر را من برای شما قرائت بکنم که همین معنا را صریحاً می گوید. همه آیه را نمی خوانم فقط آن بخشی اش را که مورد شاهد است قرائت می کنم. سوره مبارکه مائده آیه هشتاد و هشت. **كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا «2»*** کُلُوا در اینجا به معنی تصرف است. اولاً رزقکم الله، ملک مال الله است و این را نصیب شما کرده. آن چیزی هم که نصیب شما می کند فقط حلال طیب است. حرام نصیب شما نمی کند. حرام به دست آوردنش کار خودتان است. حالا اگر کسی از ربا صدمیلیارد درآمد پیدا کرد آن درآمد رزق الله نیست. مال سفره شیطان است صاحبش انحراف رفته با این پول و به دست آورده. شما ببینید به کلمه رزق، کلمه الله را فاعل قرار داده.

اتفاقاً ما يك آیه در سوره بقره داریم **كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا «3»** اگر به آنجا رسیدیم چند جلسه ای حلال و حرام را با همه شئون و آثارش را برای شما می گویم.

فَأَوَّكُم وَ أَتَدَكُم بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ «4» شما را پناه داد خدا. در آیه شریفه قبل از فَاوَّكُم خودش مطرح است. امکانات مال من است نه مال شما. روم آیه 40، **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ** آفرینش وقف من است، من شما را خلق کردم، دیگری در خلقت شما دخالت نداشته، ببینید فاعل رزق باز هم پروردگار است یعنی همه امکانات ملک من است **صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ*** شما را صورتگری کرد و خوب هم صورتگری کرد **وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ «5»***.

(1) حدید (57): 7.

(2) مائده (5): 88.

(3) بقره (2): 168.

(4) انفال (8): 26.

(5) غافر (40): 64.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 436

این **رَزَقُكُمْ*** با آن هیچ تنافی ندارد. یعنی ما آماده کردیم تا شما استحقاق مصرفش را پیدا بکنید. آیه بعد، سوال می کند این سوال از عقل انسان است. **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ** به این مردم بگو چه کسی روزی شما را از عالم بالا تامین می کند و **الْأَرْضِ*** و از زمین. **أَمْنَ بِمَلِكِ السَّمْعِ وَ الْأَبْصَارِ** چه کسی خالق و مالک گوش و چشم شماست که حالا در این آیه شریفه سمع و ابصار را می گوید.

در همان کتابی که يك روز اسم بردم فیزیولوژی انسان، خلقت گوش و چشم را ببینید واقعا آدم را متحیر می کند خیلی اعجاب انگیز است که همین چشم تنها چه صنعتی در آن به کار برده، چه ظرافت هایی و چه پرده ها و مرتبه هایی، چه قسمت هایی، چه آب های متعددی. آخر آیه می گوید اینها جوابشان این است می گویند **فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ «1»** خدا. چاره ای جز این جواب ندارند. چه بگویند؟ بگویند این بت های بیجان رزق ما را می دهد. بگویند مالک گوش و چشم ما بت های بیجان است که خودشان هم قبول ندارند. بگویند بت های جان دار است که قبول ندارند. الان بت های جاندار زمان ما همین زورگویان و قلدران هستند. اینها روزی می دهند؟ اینها مالک سمع و ابصارند. چاره ای ندارند مردم که بگویند کار، کار خداست.

این ضمیر نا، تمام امکانات مالکش من هستم و شما يك جانشین هستید که من قرار دادم، شما حق تصرف در ملك غير را به هر شکلی که دلتان می خواهد دارید؟ ندارید. اگر تصرفی بکنید که مجاز نباشد و مالک مال رضایت نداشته باشد، دارید در دنیا خود را به هلاکت انداخته و در قیامت راهتان را به سوی دوزخ باز می کنید.

(ع) ما وقتی تبدیل به هیزم بشویم بکنیم ببرد بهشت چکارش بکند؟ حرفتان خوب است ما را باید وارد مباحث اسفار و منظومه و حرفهای بوعلی سینا بکند که ما هم داریم قرآن می گوئیم. حالا همین است مالک ما باشد و ما را می سوزاند. وقتی چشم من به خاطر گناه مداوم و گوش من و شکم من و شهوت من لیاقت استفاده از نعمت های بهشت را از دست داده باشد حالا مرا ببرد بهشت وقتی نتوانم استفاده بکنم آنجا برای من بدتر از جهنم است.

کلمه نفق. نفق به معنای کم آوردن هست به معنای شکاف و خلاء هم هست. خیلی این لغت جالب است که در قرآن کریم استعمال شده. اتفاق از باب افعال است که معنیش پرکردن خلاء است. جبران کمبود است. **يَمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** که اخلاق اهل تقواست خدا در حقیقت دو چیز از اینها را دارد بیان می کند برای ما. حالا اینها که در آیه نیست و ما از متن آیه می توانیم دریابیم. يك مسئله اش این است که اینها حبس در خودشان نیستند. دیگر دوستی

دارند. يك اخلاق بسیار عالی است که در ائمه طاهرين و انبياء خدا بسیار شدید بوده. دیگر دوستی آنها. اینکه دیگران را هم دوست

(1) یونس (10): 31.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 437

داشتند به عنوان بنده خدا می دیدند و گاهی هم کاری به آنها نداشتند که متدین چه دینی هستند. در مدینه یهودی و مسیحی هم بوده. ادیان دیگر هم کم بودند. ولی می بینید که دیگر دوستی این بزرگواران اقتضا می کرد عاشقانه، شب در تنهایی خرما و کفش و پول و لباس به دوش بکشند و ببرند در خانه ها بگذارند و خودشان را هم نشان ندهند و نفهمند مردم، چه کسی بوده که این جور به اینها کمک می کرده و بعد از شهادتشان آگاه بشوند که این کار، کار امام صادق یا کار امیرالمومنین یا کار حضرت مجتبی بوده که حالا من نمی دانم دنباله اش را نوشتند یا نه. بالاخره اینها وقتی می فهمیدند يك عده ای شان مسلمان می شدند و شیعه می شدند. خود این نتیجه دیگر دوستی و محبت گسترده و عدم خودخواهی است که فقط خودم را نمی خواهم و همه را دوست دارم.

تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِيمَانِ وَ التَّقْوَى «1» خود این ورود به تعاون است. مسئله دیگری که از آیه می فهمیم این است که اینها گرفتار این صفت رذیله خطرناک و عامل جهنم بردن بخل نبودند.

حالا روایات بخل را شما در بخش ایمان و کفر بحار و جامع السعادات ببینید می توانید ملاحظه بکنید. که پیامبر در طواف رسیدند به در کعبه. دیدند يك کسی می گوید: خدایا به حرمت کعبه مشکل مرا حل کن. پیامبر دست زدند روی شانه اش و فرمودند: خدا را به قسم بالاتر قسم بده. گفت: قسم بالاتر چیست؟ فرمود: اگر مومنی، خدا را به حق خودت قسم بده. بگو خدایا به حق خودم که حالا این مشکل مرا حل کن. بعد این جمله را فرمودند. المومن اعظم حرمة منك (من الكعبة) «2» که حضرت رضا با سند از پدرشان از موسی بن جعفر تا پیغمبر نقل می کنند به لفظ دیگر که اَنَّهُ (مؤمن) اکرم علی الله من ملک مقرب «3» این حرمت مومن است.

حیف است من اینجا نزدیک ماه ذی الحجه است يك روايت بسيار نابي را از كتب اهل سنت نقل بکنم که این متن در احقاق الحق هم هست که حدود سی جلد است و زحمتش را مرحوم آیت الله مرعشی کشیده که يك روز امیرالمومنین که دیگر باید این روايت نشان بدهد که حضرت در سن 25-26 سالگی بودند در آن ایام وارد مسجد شدند

پیامبر تنها نشسته بود، امیرالمومنین به قول ما فرصت را غنیمت دانستند و آمدند زانو زدند خدمت پیامبر عظیم الشان اسلام و عرض کرد: یا رسول الله! من يك درخواست از شما دارم. پیامبر فرمود: بگو علی جان. گفت: با زبان خودت از پروردگار بخواهید خدا مرا مورد مغفرت، رحمت قرار بدهد. فرمود باشد. حالا امیرالمومنین دارد نگاه می کند که چگونه دعا می کند. حضرت بلند شدند دو رکعت نماز خواندند و در سجده آخر نماز این جور دعا کردند. اللهم بحق علی اغفر عندك لعلی «4» و بعد هم بلند شدند و تشهد خواندند

(1) مائده (5): 2.

(2) الدر المنثور فی تفسیر المأثور: 6/ 92 (قریب به این مضمون).

(3) کشف الاسرار و عده الابرار: 168.

(4) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 20/ 315؛ منهج الرشاد لمن أراد السداد، کاشف الغطاء: 557؛ شرح احقاق الحق: 7/ 87.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 438

و نماز تمام شد. امیرالمومنین گفت: چطور خدا را به حق خود من قسم دادی. فرمود: من همه چیز را نگاه کردم حالا با چشم سر یا با چشم بصیرت. دیدم بنده ای در این عالم البته بعد از خود ایشان، محبوبتر از تو پیش خدا وجود ندارد. انسان اگر خدا را به يك عنصر با ارزشی مثل تو قسم بدهد قطعاً دعایش مستجاب است.

این آقا که پیامبر فرمود: اگر مومنی، خدا را به حق خودت قسم بده، برگشت به پیامبر گفت: یا رسول الله من يك مقدار دچار بخل هستم. پیامبر جدا شدند و شتاب در حرکت کردند و این جمله را گفتند. البخل شجره فی النار «1» که بخیل

در آتش هست هم در سوره آل عمران خدا فرموده **سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ «2»** و در سوره مبارکه توبه فرموده **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «3»** بخل قطعاً آدم را جهنمی می‌کند.

يك جمله را هم صاحبان اخلاق دارند می‌گویند اگر کسی واقعا حس می‌کند بخیل است برای درمان بخل وارد انفاق بشود. حالا هزار تومان نمی‌تواند بدهد و زورش می‌آید و بخل نمی‌گذارد. 50 تومان بدهد. همینکه 50 تومان داد بخل زخم می‌خورد. 100 تومان بعدی، 100 تومان بعدی، 1000 تومان بعدی، صفحه ننگین بخل را پاک می‌کند و با این انفاق تکراری جود و کرم و سخا در وجود انسان جلوه می‌کند. یعنی علاج بخل به این است که با انفاق با این دیو درونی مبارزه بشود تا کشته بشود. پس آیه **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** می‌گوید اینها دیگر دوست بوده و بخیل نبودند. بخل آتش است. علاجش هم انفاق است.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

در آیه شریفه مورد بحث که بیان صفات اهل تقواست، سه مسئله مطرح است. ایمان به غیب، اقامه صلاه و انفاق از امکاناتی که در اختیار عبد قرار داده است که با توجه به آیه بعد که **يك** بخشش اش مربوط به ایمان است که بحث شده در همین ایمان به غیب، حقیقت ایمان **و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** که این ویژگی چهارم اهل تقواست تحقق این چهار مسئله انسان را تبدیل می‌کند به مومن کامل که در حقیقت هم عبادت قلبی را تحقق داده که تحصیل ایمان کرده، و هم عبادت قلبی را یعنی بدنی را که اقامه صلاه می‌کند و هم عبادت مالی را. عبادت قلبی، عبادت قلبی، عبادت مالی.

انفاق از باب افعال به معنی جبران کمبود است. به معنی پرکردن خلا در زندگی دیگران و شکافی که ایجاد شده برای آنها در زندگی، گرچه اینجا به صورت خبر بیان شده **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** اما در قرآن مجید این انفاق با امر واجب زیاد آمده است.

(1) روضه الواعظین: 385 / 2.

(2) آل عمران (3): 180.

(3) توبه (9): 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 439

لطائفی در این بخش از آیه شریفه است که بیان شد. حالا بحث این است که انفاق فقط تعلق به امکانات مادی پیدا می کند یا امکانات معنوی را هم شامل می شود. صریح روایات است از ائمه طاهرین که امکانات معنوی را هم شامل می شود. در امکانات مادی کجا باید هزینه بکنم؟ گاهی قرآن مجید موارد را بیان می کند، اگر انفاق به معنای زکات باشد که در سوره مبارکه بقره هشت مورد را در يك آیه بیان می کند که انفاق در حق اینها باید باشد. و گاهی هم کلی و مبهم بیان شده. **وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «1»**، **أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ «2»** که ائمه ما این آیات را توضیح دادند. امکانات مادی غیر از زکات در آیه 177 سوره مبارکه بقره، شش جا را بیان می کند که جای انفاق است غیر از آن آیه ای که هشت مورد را بیان می کند که بعضی از این شش مورد با آن هشت مورد وحدت دارد. گاهی هم می گوید **تَعَاوُنًا عَلَى الْإِبرِ «3»** با همدیگر کمک بکنید برای پیا شدن نیکی که از قلم اهل علم این قدر زیبا این آیات را در مردم جا انداخته بودند که مردم از اضافه مالشان پل می ساختند، روی رودخانه ها برای عبور مردم، روی جویبارها برای عبور مردم، لوله کشی نبوده، آب انبار درست می کردند که چقدر به مردم خدمت بوده، از مالشان برای ساختن قنات استفاده می کردند.

یکی از علمای بزرگ تهران که اصالتا اهل مشهد بود خود من از ایشان شنیدم. ایشان نزدیک 34 - 35 سال است که فوت کرده است. ایشان می فرمودند: يك قنات معروفی در تهران است که هنوز هم هست

یعنی نابودش نکردند. قنات حاج علیرضا، زمان فتحعلی شاه زندگی می کرده و پولدار بوده و پولش را آورده برای يك منطقه تهران از کوه های شمران قنات احداث کرده تا آب بالا آمده، و آن محل را سیراب می کرده 150 سال. حالا شما ببینید با این انفاق چه ثواب عظیمی را برای خودش رقم زده است. ایشان می گفت يك کسی خوابش را دیده بود بعد از مرگش که این خواب روای صادقه است. دیگر با روایاتمان کاملا هماهنگی دارد که در يك باغ بسیار گسترده ای يك رودخانه بسیار زیبا که چشم انداز عجیبی داشته روی تخت نشسته بود و این منظره زیبا را نگاه می کرد. در قرآن مجید هم عنایت کردید اغلب آیاتی که بهشت را مطرح می کند **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ*** را هم مطرح می کند. خود این آب روان

چقدر به زیبایی منطقه كمك می کند. به او می گوید حاج علیرضا عجیب رودخانه ای در این باغ در جریان است. می گوید این قناتی است که من احداث کردم. اینجا به من برگردانند.

آخرین آیه سوره مزمل می گوید. **وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ بِجَدُّوهُ عِنْدَ اللَّهِ*** اینجا خیر معنی عام می دهد و شامل هر خیری می شود. شما این خیرتان را

(1) بقره (2): 195.

(2) حدید (57): 7.

(3) مائده (5): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 440

پیش خدا خواهید یافت. از بین نمی رود. **هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْراً «1»** این برای شما اعظم اجر را دارد. یا این مدرسه مروی تهران که داستان عجیبی دارد.

خان مروی اصالتاً ایرانی بوده ایشان در همان زمان فتحعلی شاه می گویند زندگیش را از مرو می آورد تهران و آدم برجسته و با ادبی بوده، آدم با کرامتی بوده، این زمین را می خرد برای اینکه حوزه بسازد. و يك روزی از بزرگان تهران، تجار، علما، طلاب در حدی که می شده دعوت می کند همه می آیند، خودش يك چند دقیقه صحبت می کند و می گوید: من اینجا می خواهم حوزه بسازم زمین را از مال پاك خریدم. دلم می خواهد کلنگ این حوزه را یکی از شماها بیایید بزنید، ولی آنی که می خواهد کلنگ را بزند باید از اول تکلیف تا به حال نمازشبش قضا نشده باشد. یعنی 11 رکعت. خیلی پهلوان می خواسته بیاید وسط و کلنگ را بگیرد. وبارك الله به آن مردم که عجب مردم خوبی بودند که يك نفر شان جلو نیامد. یعنی آنهایی که دعوت داشتند اهل فریبکاری و خدعه و دروغ و خودنمایی نبودند والا اگر یکی می آمدند جلو، هیچ کس که علم غیب نداشت. همه می گفتند: بارك الله به به عجب آدم بزرگواری شاید هم در تهران خیلی چهره می شده. اما عجیب با پروردگار معامله داشتند. واقعا بهت آور و حیرت آور است آن هم در زمان ما. هیچ کس نیامد. و بارك الله به آن مردم. خودش آمد جلو و کلنگ زد. و این مدرسه تا به حال چقدر برای اسلام و برای مسلمانان سودمند بوده. چه

کسانی در آنجا درس خواندند و چه کسانی در آنجا درس دادند از خانواده مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی تا مرحوم شهید مطهری، چهره های بسیار پریمی هم آنجا طلبگی کردند و هم آنجا مدرس بودند. یکی از طلبه های آن

مدرسه مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نوری مازندرانی بود که يك داستان بسیار لطیفی هم ایشان با مرحوم حاج ملاهادی سبزواری داشتند. در هر صورت اتفاق با پول پاك، زمین پاك، كلنگ به دست يك مردی كه نماز شبش ترك نشده است باید این منافع را هم بدهد.

اما آن داستان. در يك شهری از شهرهای پرجمعیت ایران يك کسی كه در جنوب خراسان زندگی می کرد، می آید در يك زمین مناسب، در شهر مشهد يك مسجد می سازد با پول خودش. مسجد را كاملاً تمام می كند دیگر پول نداشته كه حالا برای این مسجد فرش بخرد اثاث دیگری كه لازم است بخرد، رها می كند. اما مسجد راه می افتد یعنی امام جماعتی را قرار می دهد كه من آن امام جماعت را هم یکی دو بار دیدم. و می رود و دیگر ولش می كند. ببینید اتفاق.

پیامبر می فرماید: جوری اتفاق بکنید كه اگر با دست راستان در راه خدا اتفاق كردید، دست چپ نفهمد. كنایه از نهایت اخلاص است. يك روز صبح قبل از اذان خادم مسجد می آید درب مسجد را باز بکند بلندگو را روشن بکند و اذان بگوید، می بیند كه قفل در را بردند و با يك زنجیر درب را بستند. خیلی ناراحت می شود

(1) (مزل (73): 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 441

فكر می كند كنتور و لامپها و شیرآلات و همه لوازم مسجد را يك رندی آمده جمع کرده و برده. وارد مسجد می شود می بیند نه كنتور و موكت و چیزها سر جایش است. اما از محراب تا در خروجی فرش دستبافت 12 متری افتاده. فرش گران. **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «1»** فرش سه در چهار دستبافت حالا به قیمت آن زمان گران. سی چهل تا کارتن هم گوشه مسجد است و يك نامه روی کارتن. نامه را بر می دارد و نوشته كه دنبال من نگرد كه مرا پیدا نمی كنی. چون من بنا ندارم خودم را نشان تو یا نشان مردم بدهم. من چند وقت بود كه زاغ سیاه می كشیدم كه تو در این مسجد نباشی. دیشب تا دوازده گشتم دیدم آمدی بیرون و رفتی. فهمیدم كه بر نمی گردی. تمام این مسجد را آمدم فرش كردم و

این 40- 50 تا کارت هم قاشق و چنگال و ماست خوری و دیس و استکان و نعلبکی و قوری برای ایام روزه که می‌خواهند اینجا برای مردم شام و نهار و جای بدهند. اگر می‌خواهی مرا ببینی که من چه کسی هستم و به من باریک الله بگوئی، آدرس قیامت کنار پروردگار. خدا حافظ نامه تمام والسلام.

امکانات مادی را کجا خرج بکنم؟ این قدر جای خرج قرار داده شده که همان شکاف‌ها و خلاها و کمبودها امتحان الهی است که من در برابر این امتحان چکار می‌کنم. امتحان یعنی همین تکالیف الهیه. **إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ «2»** امام باقر فکر کنم روایتش در ذیل این آیه در مجمع البیان باشد سی برنامه را بیان می‌کنند که اینها امتحان خدا از ابراهیم بوده که تمامش تکالیف است. امتحان یعنی تکالیف. خود نماز امتحان است، روزه امتحان است، جوانی امتحان است، زیبایی امتحان است. نازیبایی امتحان است. همه

چیز امتحان است. این امتحان، امتحان جالبی است که به آدم امکانات بدهد، خلأ هم در زندگی اقوام و همسایه‌ها و مردم باشد که من حالا به این تکلیف عمل می‌کنم، زرنگی می‌کنم بروم بهشت، یا نه تنبلی می‌کنم کنار این امکانات تکیه می‌دهم و دست به آن نمی‌زنم و می‌خواهم روی همدیگر سوار شود و لذت ببرم که من ده میلیارد شد یازده میلیارد و یازده میلیارد شده بیست میلیارد و بعد کنار این همه ثروت بمیرم و روز قیامت هم چیزی گیرم نیاید.

خیلی جالب است که فعل آیه هم مضارع است. یعنی اهل تقوا امروزی و فردایی نیستند. امروز این کار را بکنند و فردا نکنند. فردا انجام بدهند و پس فردا انجام ندهند. در گردونه انفاق امکانات می‌چرخند تا زمانی که از دنیا خارج بشوند. **اشهد انك قد اقامت الصلاه و آتيت الزكاة و امرت بالمعروف** تا آنجایی که می‌گوید **حتى اتاك اليقين «3»** تا به خروج از دنیا رسیدی کارت تداوم داشت تا زمانی که از دنیا رفتی.

(1) آل عمران (3): 92.

(2) بقره (2): 124.

(3) الکافی: 4/ 578، حدیث 3.

لغت یقین در لغات گاهی به معنای مرگ آمده. حالا شك مال همه مان است. گاهی داریم و گاهی نداریم. بقیه امور یعنی قلب ما گاهی به شك و تردید می افتد. حقایق که هیچ کدام شکی نیست. همه یقینی است. اما امکانات معنوی که آیه شامل حال آنها هم می شود. از وجود مبارك امام صادق چه کسی پرسیده؟ محمد بن مسلم. يك كتاب خیلی خوبی است، رجال کشی مال قرن چهارم است. یعنی نزدیک به عصر ائمه طاهرين است. پیامبر و ائمه تا ولادت امام زمان سال 255 شما اگر حساب بکنید از هجرت پیامبر، 13 سال هم که در مکه بودند به آن اضافه بکنید پیامبر و ائمه حدود سه قرن حضور فیزیکی بین مردم داشتند. این رجال کشی وقتی به محمد بن مسلم می رسد چون اصحاب پیامبر و همه ائمه را بیان می کند شخصیتشان و منزلتشان و درجه علمی و روایی شان را که از قول حضرت صادق (ع) نقل می کند که پدرم امام باقر در دنیا و آخرت، چهار رفیق دارد که **أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ*** ببینید اینها خودشان را به چه درجاتی رساندند که خود این صدیقون در قیامت وجودشان برای اهل بهشت از نعمت های بهشت است. **مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّدِّيقِينَ** آیه 69 سوره نساء است. یعنی محمد بن مسلم آدمی است که اهل بهشت از رفاقت با او غرق در نور و لذت می شوند **وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** چهارنفر هستند محمد بن مسلم است، زراره ابن اعین است. احتمالاً ابراهیم لیشی است و یونس بن عبدالرحمن. شاید 20 سال پیش این روایت را در رجال کشی دیدم. واقعا اینها با اینکه کاسب بودند یا حمله دار بودند یا خرید و فروش معمولی داشتند برای زندگی شان، اما کنار ائمه طاهرين و علم ائمه و فرهنگ ائمه خودشان را به کجا رساندند. در همین کتاب فکر می کنم نقل می کند که امیرالمومنین می فرماید **ضاقَت الارض بسبعه** این زمین گنجایش هفت نفر را نداشته از نظر البته معنوی. این قدر

عظیم بودند که اینجا برایشان خیلی جای تنگی بوده. بعد حضرت می فرماید به واسطه این هفت نفر، **بهم یرزقون، بهم ینصرون، بهم یمطرون** چند تایشان را حضرت اسم می برد **منهم سلمان الفارسی، و المقداد و ابوذر و عمار رحم الله علیهم** «1» این مقام و منزلت انسان است.

می گوید از حضرت صادق پرسیدم یا بن رسول الله **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** در سوره بقره چه معنایی دارد. حالا محمد بن مسلم ا اتفاق با امکانات مادی را می دانسته این ظاهر آیه شریفه و يك مصداق آیه شریفه است. اینکه آمده پرسیده معنای انفاق مالی، مفروغ عنه بوده پیش او. می خواسته ببیند آیه شامل انفاق معنوی هم می شود یا نمی شود. حضرت فرمودند **ما علمناهم یَتُونَ** یعنی این را به خدا نسبت می دهد. از آنچه ما زمینه آموختنش را برایشان فراهم کردیم حالا شدند يك عالم و يك مربی و يك مدرس شدند، این هنرها را پیدا کردند. «2» از علمی که به آنها آموختیم این علم را پخش

(1) بحار الانوار: 351 / 22، باب 10، حدیث 77.

(2) تفسیر القمی: 30 / 1، ذیل آیه 2 سوره بقره.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 443

می‌کنند. بَثْ یعنی پخش کردن. یعنی منتشر کردن. در قرآن هم این لغت آمده است. در اولین آیه سوره نساء، **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً «1»** بَثْ یعنی پخش شدن و منتشر شدن.

حدیث در یکی از بهترین کتابهایمان است. پنج جلد است. مرحوم علامه طباطبائی یک حاشیه به این کتاب نوشتند خودشان هم در 20 جلد المیزان از این کتاب زیاد استفاده کردند. ما واقعا باید هر چیزی را برای مردم، حتی در درس های قم، مشهد، نجف مطلبی که می‌خواهد گفته بشود اول باید عظمت مسئله، اگر شخص است عظمت شخص، مطلب است عظمت مطلب، کتاب است عظمت کتاب، بیان بشود. اگر یادم نرفته باشد علامه ایشان را تعبیر می‌کند که یکی از حسنات دهر است. یکی از خوبی های روزگار است. کتاب شریف نورالثقلین که تفسیر به ماثور است یعنی تمام آیات با روایات ائمه طاهرين توضیح داده شده و باز برای اینکه عظمت این کتاب را بدانید آقای هاشمی در این تفسیر 20 جلدی شان، تفسیر راهنما که به نظرم يك ابتکار زیبایی نسبت به آیات قرآن مجید است، کمتر صفحه ای است که از نور الثقلین استفاده نکرده باشد. نور الثقلین کلید خیلی خوبی است برای اینکه پرده از چهره آیات بردارد و تقریبا ما حقایق آیات را بفهمیم.

مما علمناهم یشون «2» معلوم می‌شود انفاق معنوی هم در دل آیه شریفه هست. البته روایت سند هم دارد. من روایاتی که برای شما می‌خوانم برای اینکه طول نکشد سندش را یادداشت نمی‌کنم.

يك نکته‌ای را بگویم از این سه حقیقت، یعنی عبادت قلبی و عبادت قالبی و عبادت مالی جهان بینی صحیح اهل تقوا را ما

می‌فهمیم یعنی يك فرهنگ، جهان بینی یعنی فرهنگ. يك جهان بینی گسترده دارند و نگاهشان به وسعت دنیا و آخرت است. در دنیا دارای عبادت قلبی و قالبی و مالی هستند. و در آخرت دارای پاداش عظیم دائمی. يك چنین نگاهی برای

اهل تقوا نسبت به خودشان و مردم و امکانات مادی و نتایج این امکانات، اما جهان بینی دیگران که ملاحظه می کنید همین جهان بینی اروپا و آمریکاست. يك جهان بینی صد در صد اقتصادی است که در جهان بینی اقتصادی کمونیستی، این جهان بینی شکست خورد. جهان بینی کاپیتالیسمی هم ملاحظه می کنید که آمده لبه پرتگاه و امکان اصلاح شدنش مشکل به نظر می رسد.

در این سه بخش **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ* وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** ما در ایمان به غیب، واقعا خلاص شدن از اضطراب و نگرانی و تنگ نظری ملاحظه می کنیم و سبب آزادی از دوزخ که پروردگار به عزت و جلالش قسم خورده در روایات اوائل کتاب توحید است که من اهل توحید را به دوزخ نخواهم برد. البته کسی که موحد است عبادت قالبی و مالی هم دارد. نمی شود آدم عاشق خدا باشد ولی متنفر از فرمان

((1)) نساء (4): 1.

((2)) بحار الانوار: 16 / 2، باب 18، حدیث 38.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 444

های پروردگار باشد. در **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** ما دفع فحشا و منکرات، نظم دادن به زندگی، راز و نیاز با خدا و مناجات عاشقانه و تواضع به فرمان های خدا را ملاحظه می کنیم. در انفاق هم دفع بخل و بی رحمی و پرکردن خلاء مادی و معنوی دیگران و رفع مشکلات مستمندان، ظهور خیرات، آبادی مناطق، رشد فرهنگ، زدودن غم از دل ها را ملاحظه می کنیم. این می شود ایمان کامل. فرد می شود مومن کامل. یعنی آن کسی که در عبادت قلبی و قالبی و مالی می چرخد، مومن کامل است.

اما پیامبر اکرم روایتی را دارند در بحار، جلد 74، صفحه 52 باز هم عرض کنم چاپ آخوندی. چاپ ایران. ثلاث من **حقایق الایمان الانفاق من الاقتار «1»** چقدر این روایت عالی و با ارزش است. که زمان تنگدستی هم به تناسب همان زمان انفاق بکنید، يك دانه نان بدهید به مستحق، پنج دانه خرما بدهید به مستحق. خودت الان تنگدستی، تابستان است، يك فلاکس آب یخ بگذار دم در مغازه ات، بنویس اینجا آب خنك موجود است و مردم بیایند تشنگی شان را رفع بکنند. و انصاف، انفاق معنوی در این روایت است، همانی که امام صادق بنا به نقل نور الثقلین فرمود **ما علمناهم**

بیثون «2»، الانفاق من الاقتار و انصافك الناس من نفسك «3» که ترجمه صحیح این جمله این است هر حقی از مردم به عهده ات است، به مردم بدهی. حالا حق مالی است حق حقوقی است، حق معاشرت است، انصافك الناس، انصافك المومنین هم ندارد. یعنی همه مردم هر کس به گردن تو هر نوع حقی یا دارد یا پیدا می کند، این حق را بدهی، وبذل العلم للمتعلّم این مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* است که حضرت صادق به محمد بن مسلم فرمود. اما آن کسی که تنگدست است و کم می تواند انفاق بکند.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید من اعطی درهماً فی سبیل الله. این از قرآن هم موید دارد این روایت. در راه خدا یعنی هر کاری. کتب الله له سبع مائه حسنه «4» يك درهم، هفتصد برابر پاداش دارد. مثل الذين ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه والله یضاعف لمن یشاء «5» اواخر بقره است. این مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* است. که يك زمینه خوبی در این دو روز، می توانید حالا خودتان دنبال بکنید. انشاء الله فردا وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ را وارد می شویم.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

((1)) بحار الانوار: 52 / 74، باب 3، حدیث 3.

((2)) تفسیر نور الثقلین: 32 / 1، حدیث 13.

((3)) بحار الانوار: 52 / 74، باب 3، حدیث 3.

((4)) بحار الانوار: 382 / 66، باب 38، حدیث 44.

((5)) بقره (2): 261.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 445

قبل از اینکه وارد آیه وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ بشویم، چند روایت بسیار زیبا و ناب در باب انفاق باقی مانده عرض می‌کنم.

البته من دو جمله این روایت را یادداشت کردم. روایت در هفت بخش است بسیار هم به جاست برای مردم گفته بشود، اگر دقیق یادم مانده باشد، چون خیلی وقت پیش دیدم لمومن من طاب مکسبه و حسنت خلیقه مکسب در اینجا همان مایکتسب است یعنی معیشت یعنی آنچه که آدم از کاسبی به دست می‌آورد. حسنت خلیقه اخلاق درستی دارد. اخلاق خوبی دارد و این دو قسمت هم در آن هست با دو قسمت دیگر که آخرش حضرت می‌فرماید وانفق الفضل من ماله و امسك الفضل من کلامه و کفی الناس من شرّه و انصف الناس من نفسه «1» می‌شود هفت بخش که يك بخش اش هم این است وانفق الفضل من ماله و امسك الفضل من کلامه خوش به حال کسی که از اضافه درآمدش در راه خدا انفاق بکند.

همچنین در بحار از وجود مبارك امام ششم است. این روایات جزء روایات ساختگی نیست. سازندگان روایات و دروغ پردازان هیچ وقت سراغ این مطالب نمی‌رفتند. ملعون ملعون من و هب الله له مالاً فلم يتصدق منه بشيء «2» دوبار حضرت می‌گوید از رحمت خدا دور است. لعن یعنی بُعد. از رحمت خدا دور است کسی که خدا مالی را به او ببخشد. کلمه و هب هم دارد یعنی مالک اوست. اراده کرده این مال را حالا از هر طریقی به ما لطف بکند و او انفاق و تصدق نکند.

کتاب امالی طوسی، شیخ بزرگ شیعه، بسیار روایت پرقیمتی است. امام باقر از حضرت سجاد از حضرت حسین، از امیرالمومنین از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند و رسول خدا از پروردگار نقل می‌کند. چیست؟ المعروف هر کار خیری، هر کار خوبی چه عبادت رب باشد و چه خدمت به خلق باشد، چه دنبال علم رفتن باشد، هر کار مثبتی هر کار خیری هر کار خوبی هدیه منی الی عبدی المومن همه امکانات برای هر کار خیری به بنده مومنم دادم. تمکن بدنی دادم، تمکن عقلی دادم، تمکن مالی دادم. همه را آماده کردم. سفره آنچه باید در آن باشد هست. فان قبلها منی اگر چنانچه بندهام پذیرفت این کار خیر را انجام بدهد. امکاناتش هم همه هست. بلند شد راه افتاد و این کار خیر را انجام داد. من می‌خواهم او کار خیر را انجام بدهد. امکاناتش را هم در جهان آماده کردم. اگر بپذیرد باز براساس لطف من و خواسته و نگاه من و رحمت من پذیرفته. فبرحتی منی نه اگر این کار خیر را نپذیرفت و انجام نداد و رد کرد. وان ردها فبذنبه حرمها این يك گناهی کرده که من باید در دنیا جریمه اش بکنم. جریمه اش این است. ومنه این انجام ندادن، لامنی از جانب خودش است، مال

گناهش است و کاری به من ندارد. **وَأَيُّهَا عَبْدُ خَلْقَتِهِ فَهَدِيْتَهُ إِلَى الْإِيمَانِ** یعنی به وسیله پیامبر و قرآن هدایتش کردم به مومن شدن، **وَحَسَنَتِ خَلْقُهُ** و آدم

(1) بحار الانوار: 293 / 64، باب 14، حدیث 16؛ الخصال: 352 / 2، حدیث 30.

(2) بحار الانوار: 133 / 93، باب 14، حدیث 67.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 446

خوش اخلاق و نرم و بزرگواری بار آمد، دو تا یکی ایمان، یکی اخلاق حسنه و عجیب است **وَلَمْ يَبْتَلِ بِالْبَخْلِ** گرفتار بخل نشد. **فَانِي أَرِيدُ بِهِ خَيْرًا «1»**

و اما روایت آخر. وجود مبارك حضرت رضا از پدرانسان تا پیامبر باز از پروردگار عالم. این هم خیلی روایت نابی است که خدا می فرماید من متن کاملش را یادداشت کردم ولی به قول تفسیر نورالثقلین **اخذنا منه موضع الحاجة «2»** روایت در امالی صدوق است، صفحه 264. بد نیست ببینید کامل روایت را. من نماز را از چه کسی قبول می کنم؟ پروردگار می فرماید: **أَمَّا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ** يك سلسله مسائل اخلاقی را می گوید و این چهارمطلب هم بعد از بیان آن سلسله مسائل است. **يَطْعَمُ الْجَائِعَ** اینکه مالش را برای گرسنه هزینه کند. برای مشکل دار هزینه کند. فقط عبادت رب نباشد. باید عبادت رب با خدمت به خلق با هم باشد. این يك خدمت است. **وَيَكْسُو الْعَارِيَ** بپوشاند مردم بی لباس را **وَيَرْحَمُ الْمَصَابِ** مهربان به مصیبت زده باشد. حالا ببینیم مهربانی به چه صورت؟ برود كمك بدهد به مصیبت زده ای که پول کم دارد در این مصیبتی که برایش پیش آمده **وَيُؤْوِي الْغَرِيبَ «3»** و غریب و ناآشنایی مانده و جایی ندارد پناه بدهد.

در همین شهر قم در زمانی که من طلبه بودم در این خیابان ارم، نزدیک کتابخانه آقای مرعشی يك خانه ای بود حدود 700 متر که من به وسیله صاحبخانه چندبار دعوت شدم برای ناهار و شام. البته من آشنا بودم با قوم و خویش هایش در تهران. چندبار آمده بود پای منبر. می دانست من هم قم هستم. دیگر به من علاقه پیدا کرده بود، يك ناهار و شامی دعوت می کرد. این 700 متر، 7-8 تا اتاق خوبی داشت. چیز جالبی است. آدم خیلی باادبی بود. سید هم بود. در کار الکتریکی هم بود. از بس آدم سالمی بود مشتریانش خیلی زیاد بود.

يك روايتی از امام صادق (ع) در بحار آمده است **حسن الخلق يزيد الرزق «4»** آنهایی که آدم های سالم و درستی هستند. این حسن خلقشان روزی آنها را از سینه عالم و سینه آفرینش می دوشد.

آن زمان محدود به همین محله قدیم بود. یعنی از مصلي نماز جمعه به بعد تماش بیابان بود. آن پل بود به طرف جاده اصفهان، ولی آن طرف پل هیچی نبود و از این طرف هم آخر قم آذر بود، اول جاده کاشان از این طرف هم خاکفرج بود و 60-70 هزار جمعیت داشت. ولی يك شهری بود که عبوری بود. یعنی مردمی که می خواستند بروند خوزستان یا بروند برای بندرعباس و استان هرمزگان اتوبوسشان از اینجا رد می شد. اراك، اصفهان، محلات

بالاخره محل عبور بود. تعدادی مسافرخانه روبه روی حرم با تیرهای چوبی بود. گاهی زمستانها مسافرخانهها جا نداشتند و

(1) الامالی، شیخ طوسی: 24، حدیث 29؛ الامالی، شیخ مفید: 259، حدیث 1.

(2) تفسیر نور الثقلین: 32 / 1، سوره بقره 6-16.

(3) وسائل الشیعه: 210 / 15، باب 9، حدیث 20302؛ المحاسن: 15 / 1، باب 9، حدیث 44.

(4) بحار الانوار: 396 / 68، باب 92، حدیث 77؛ مشکاه الانوار: 221.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 447

بعضی ها با زن و بچه بیرون می ماندند. و در تکاپو بودند که جا پیدا بکنند، جا پیدا نمی شد. نه شب هم قم بسته بود و همه رفته بودند. این بزرگوار تمام سه ماه زمستان که آن وقت قم خیلی سرمایش شدید بود و برف هم داشت. يك عباي زمستانی داشت می انداخت کولش از هشت شب می آمد بیرون تا دوازده، يك نصفه شب، در همین خیابان ارم و دم حرم و يك مقدار پایین تر تا اول چهارمردان و يك کمی پایین تر تا نرسیده به دهانه بازار، حالا هیچ کس هم در خیابان نبود، می گشت. از این هفت تا اتاق، شش تایش تمام سه ماه زمستان آن وقت گاز نبود، کرسی بود. هر کسی را در این قم می دید که جا می خواست و جا پیدا نمی کند. می آورد و زن و بچه اش را می خواباند در کرسی و مثلاً می گفت: قم چند

روز می‌خواهی بمانی. ناهارش را می‌داد، شامش را می‌داد، صبحانه اش را می‌داد. يك وقت 5 تا اتاق پر بود. این معنی **ویژوی الغریب** است یعنی خداوند متعال قبول ندارد که يك نفر فقط خودش را عبادت بکند. نه خدا هم بندگان دارد و دستور رسیدگی به وضع بندگان را دارد و حالا اگر ما خودمان روحانی بودیم، يك مشکل داری به ما مراجعه کرد نتوانستیم مشکلت را حل بکنیم. خدا در قرآن به پیامبر می‌گوید وقتی پول نداری به نیازمند بدهی با زبان نرم و خوش دلش را آرام کن. که مشکلی نیست. خیلی‌ها مشکل داشتند انبیاء هم داشتند. حالا پروردگار عالم دارد امتحانت می‌کند، بالای دنیا ماندنی نیست. تا وقتی که خدا به تو گشایش بدهد، بفرست دنبالش مشکلت را حل بکن. ولی چون به ما آخوندها احترام می‌کنند اینجا هم جای حیا کردن نیست. در روایاتمان است که پیغمبر می‌فرماید: ما دو نوع حیاء داریم.

قال رسول الله (ص): **الحیاء حیاءان حیاء عقل و حیاء حمق «1»** من خجالت می‌کشم مسئله شرعی بپرسم. این حیاء حمق است. من خجالت می‌کشم که بروم مشورت بکنم. این حیاء حمق است. من خجالت می‌کشم در درس‌هایی که می‌روم اشکال بکنم و مشکل علمیم حل بشود. این حیاء حمق است. اما حیاء عقل مال آنجایی است که اغلب آدم در خلوتی قرار بگیرد ممکن است گناهی برایش پیش بیاید بگوید از خدا حیاء می‌کنم و گناه نکند.

اینکه حالا بگویم، این مشکل دارد، کدخدا هم که وضعش خوب است، فلان کشاورز هم وضعش خوب است و من خجالت می‌کشم به آنها بگویم. چرا مردم هنوز ما را دوست دارند اگر بیشتر خرابکاری نشود که این ته مانده محبت و ارادت مردم به باد نرود. آنهایی که این ضربه کاری و این زخم عمقی را به روحانیت زدند، نمی‌دانم قیامت چه جواب خدا را می‌خواهند بدهند. اگر ما با زیانمان برویم پیش این آقا، آن آقا در آن مغازه گوش می‌دهند به حرف ما و این مشکل حل می‌شود. خود این يك نوع انفاق است که من با زیانم بروم و مشکل کسی را حل بکنم.

(1) ((الکافی: 106/2، حدیث 6.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 448

اما آیه بعد. **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ «1»** مسئله ایمان را بحث کردیم بما انزل الیک را هم در مقدمات سوره حمد راجع به قرآن کریم مفصل مطالبی را عرض کردم، ب **ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ*** یعنی آن تورات واقعی و انجیل واقعی به انبیاء قبل از تو نازل شده و این قرآن تو **مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ «2»*** همه آنها را گواهی می‌کند که کتاب های خدا بودند. که یادمان است

يك روايتی از فخر رازی نقل کردم در تفسیر سوره حمد از وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین که حضرت فرمودند تمام علوم کتاب های نازل شده را خدا در قرآن تجلی داده. این دیگر بحث زیادی ندارد.

وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ «3» آخرت هم که برای ما معلوم است. هم شکل مرده زنده کردن و هم قدرت پروردگار وارجاع به طبیعت دادن که مردم دیرپاور نباشند.

دی (ع) ده آگ (ع) ر بین (ع) ا بود هر روز روز محشر است

ما می رویم در مغازه قصابی گوشت می خریم در حالی که جان ندارد. خرپزه و هندوانه می خریم در حالی که از بوته اش جداست. فعالیت حیاتی به آن صورت ندارد. متوقف شده است. نخود و لوبیا و عدس می خریم، نان می خریم که گندمش را بریدند. بعد زیر سنگ یا با کارخانه آرد کردند بعد آرد را خمیر کردند و خمیر را دادند به تنور. دیگر ده باره این گندم را کشتند تا به صورت نان درآمد. اینها را هم که می بریم خدمت حاج خاتم، همه را می ریزد در قابلمه و می گذارد روی گاز از هشت صبح تا يك بعد از ظهر باز نخود و لوبیا و عدس و گوشت را همه را ده بار می کشند بعد هم که ما می آییم خالی می کند در ظرف، گوشت کوب را بر می داریم و حسایی این بیچاره ها را له و لورده می کنیم و بعد هم می گذاریم در دهان و با دندان دهها بار لقمه را می جویم و بعد هم می دهیم به مری، مری می دهد به معده، معده هم کلی اسید می پاشد يك میت به معنای واقعی در معده ما درست می شود بعد معده این مرده به صورت آب گوشت رقیق درآورده را می دهد به روده بزرگ و کوچک، تقسیم می شود يك مقداریش می رود در کبد، جگر سیاه، جگر سیاه کارخانه ساخت سلول زنده است. ببینید يك لقمه که ده بار کشتند آن را. يك بار با داس بریدند. يك بار در قصابخانه با کارد میزاندند. و بعد آوردند در قابلمه ریختند و جد و آبادش را با آتش درآوردند، بعد معده ما دوباره پدر این لقمه را درآورده و بعد در پالایشگاه بدن و سلول سازی بدن موجود زنده ساخته می شود آن هم به اراده حق والا جگر سیاه خودش کاره ای نیست. کارگردانش پروردگار عالم است. چگونه خدا مرده ها را زنده می کند و قیامت را برپا می کند. والله هر لحظه قیامت در وجود خودمان در حال برپا شدن است و هزاران و یا میلیون ها سلول زنده از این غذای مرده

((1)) بقره (2): 4.

((2)) بقره (2): 97.

((3)) بقره (2): 4.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 449

ساخته می شود دیگر باورکردنش مشکل نیست. **وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** حالا بحث سر کلمه یقین است.

اولا یقین عالی ترین مرتبه علم است. علم هم به يك موجودی تفصیلا تعلق می گیرد که حالا من بنشینم يك مورچه را با خطبه نهج البلاغه با کتاب مورچگان مترلینگ دقیق مطالعه بکنم می شود علم تفصیلی به مورچه. یا نه يك علم اجمالی دارم یعنی می دانم یا به من فهماندند یا دانستم که این موجود هست که این می شود علم اجمالی که ماشاءالله در کتاب رسائل شیخ بالاخره ما را در علم اجمالی خیلی هلمان داد و این طرف و آن طرف مان کشید.

ما يك علم داریم، يك معرفت داریم، يك شعور داریم و يك یقین داریم. که در معارف ما در روایات، در قرآن هر چهار عنوان آمده است. یقین بدانید معرفت که اخص از علم است یعنی معرفت فقط علم تفصیلی است به ذوات اشیاء یا اشخاص علم، هم اجمالی دارد و هم تفصیلی. هر معرفتی علم است ولی هر علمی معرفت نیست. ولی این یقینی است که آن اولین آگاهی به هر چیزی یعنی آن علم که در قرآن هم استعمال شده است، پله بعدیش یعنی مایه اصلی مال آن آگاهی اول است. این آگاهی را وقتی ما تقویت بکنیم با اندیشه و با فکر و با مطالعه به معرفت می رسیم. دقیق تر: معرفت شعور است که ادق از معرفت و علم است. مرحله نهایی علم یقین است که این ساختمان اگر در قلب ایجاد بشود، دیگر خراب شدنی نیست.

حالا معنی علم. **هو الحضور والاحاطه علی شیء** که من کنار يك چیزی قرار بگیرم و بفهمم آن را. یا با خواندن و مطالعه کردن احاطه بر او پیدا بکنم تفصیلا. **وان كان العلم مقارنا بالتمیز** این علم که يك ابزار تشخیص است **و ادراك الخصوصیات فمعرفة «1»** يك وقت مطلق آگاهی برایم هست و مجمل است. می دانم عالم صاحب دارد. می دانم عالم خدا دارد. مرا می گویند: عالم به خدا ولی علم من کلی است. صفاتش را نمی دانم. اسمائش را نمی دانم. شؤونش را نمی دانم. می روم از انبیاء و از ائمه می پرسم. از قرآن می پرسم. می شوم عارف بالله. یعنی وقتی صفات و خصوصیات حضرتش را شناختم، او را از معبود باطل تشخیص دادم، می شود معرفت. وقتی که با این معرفت، من تا حدی نسبت به حقیقتی که به آن معرفت پیدا کردم اضطراب و ناامنی درون برطرف بشود، در راه ممکن است اضطراب و ناامنی داشته باشم که به طرف بگویم باز هم از خدا بگو. من هنوز سیر نشدم.

کمیل يك شب به امیرالمومنین گفت: **ما الحقیقه** حضرت يك جمله به او گفت. گفت: **زدنی** دوباره حضرت برایش توضیح داد. گفت: **زدنی** دوباره توضیح داد و گفت: **زدنی** یعنی هنوز آرام و قانع نشد. بالاخره حضرت بحث را تمام کردند و

فرمودند: کمیل سپیده دمیده چراغ را خاموش کن پاشو برویم دنبال نماز. این معرفت است. در مسیرش که دارم می‌روم ممکن است هنوز کشتی قلبم به ساحل نرسیده باشد.

(1) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 8 / 206.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 450

این طبیعی است. می‌گویم: بیشتر بگو. آقا بیشتر توضیح بده. توضیح را می‌دهد می‌گویم: حالا آرام شدم. این می‌شود ایمان. «1» حالا واذا وصل العلم الى حدّ الطمأنينه والسكون همین که عرض کردم. در مسیر آرام و قانع نیستم. می‌گویم بگو آقا. يك آگاهی دارم. صف لي المتقين برایم اهل تقوا را وصف و تعریف کن. حضرت فرمود اتق الله واحسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون این تعریف جالبی است که اهل تقوا چه کسی هستند؟ از گناه پرهیز کار نيك هم از تو فوت نشود تو اهل تقوایی. اما در نهج البلاغ دارد. فلم يقنع همام بهذا القول همای یعنی این انسان سخت کوش. امیرالمومنین خودشان فرمودند اتق الله و احسن «2» يك آیه قرآن برایش خواندند ولی گفت: آقا من آرام نشدم، بله اهل تقوا اینها هستند اما قانع نشد و گفت: علی جان بگو. بگو اوصاف مرغان چمن را. حضرت شروع کرد به گفتن و این هم دلش به طرف آرامش رفت و رفت تا به جایی رسید که دیگر دل از شدت رسیدن به ساحل معرفت ایستاد و از دنیا رفت. اذا وصل العلم الى حد الطمأنينه والسكون فيقين «3» علم وقتی رشد بکند در درون من و مرا به حد آرامش و اطمینان برساند یقین است یعنی من دیگر سوالی درباره این حقیقت ندارم. آقا آخرت را برایم توضیح دادی از بدن خودم، از طبیعت عالم، از قدرت خدا، همه را گفتم من دیگر باور کردم. من شکی دیگر ندارم. شبهه ای دیگر ندارم.

حالا فرق بین علم و معرفت و شعور و یقین. که عرض کردم هم راغب در این مسئله خوب وارد شده، البته نه تفصیلا. در کتاب فروق اللغات هم وارد شده، کتاب های دیگر هم همینطور. اینها دیگر جزء ابزار کار هست که همه ما باید داشته باشیم. الفرق بين العلم والمعرفة «4» این است. ان المعرفة اخص من العلم لا تها علم بعين الشيء مفصلا عما سواه همان تمیزی که گفت. این شیء را من تفصیلا از غیر او بشناسم. تمام حقایقش برایم روشن بشود. والعلم يكون مجملا و مفصلا ما يك علم اجمالی داریم، نمی‌دانم این دو ظرف کدام هایش نجس است ولی اجمالا می‌دانم یکی اش نجس است. حالا تا

مسیر علم اجمالی را طی بکنم و ببینم چه دلیلی را انتخاب بکنم و چه حکمی راجع به این انائین بکنم و نهایتا چکار بکنم، می توانم دستم را آب بکشم. **فکل معرفه علم** مقدمه همه اینها همان مایه آگاهی است. **ولیس کل علم معرفه**

برای خودمان زیاد اتفاق افتاده يك حقیقتی را شنیدیم و اجمالا آگاه شدیم یاد کتاب دیدیم و اجمالا به يك چیزی آگاه شدیم، حالا عشق داریم دنبالش برویم تفصیلا بفهمیم وقتی فهمیدیم، جای سوال دیگر برای مان نبود، این می شود یقین. و رتبه بالاتر از علم.

(1) تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم: 161/2، حدیث 349.

(2) نهج البلاغه: خطبه 184 (معروف به همام).

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 206/8.

(4) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 206/8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 451

فرق بین علم و یقین، فرق بین علم و شعور، این را هم عنایت کنید. ان العلم هو اعتقاد بالشئ علی ماهو به علی سبیل الثقة فعلا به حرف این آقا اطمینان پیدا کردم که يك ساختمان در فلان خیابان هست. چون طرف من هم مطمئن است. اعتقاد پیدا کردم بر اساس اطمینان. این علم است اما واقعا آرامش کامل برانم نیست. می دانم ساختمان هست. اما راحت نیستم. درونم مرا تحریک می کند که يك تاکسی بگیرم و بروم و ببینم. وقتی که می روم به آدرسی که دادند می بینم. دیگر برانم یقینی است. حالا دیگر هیچ شکی و هیچ شبهه ای و هیچ رپی به این یقین من راه نمی تواند پیدا بکند. اما والیقین هو سکون النفس و تلج (اطمینان) النفس همین مثلی که زدم وقیل ان الیقین هو العلم بعد حیره الشك چیزی را شك داشتم ولی حالا آوردند نشانم دادند یا لمسش کردم این یقین است. والفرق بین العلم والشعور ان الشعور علم یوصل الیه من وجه دقیق «1» آن یقین باز هم موشکافی می کنم که دیگر سرّی در فضایش برای من باقی نماند. این می شود شعور. نهایتا یقین علم است. ولی مرتبه اعلاّی علم است.

وبالآخره هم یوقنون چون آخرت نقش عظیمی در تحول و در توقف ما نسبت به گناهان دارد مسئله یقین را مطرح کرده که دیگر باید به آن آخرین درجه علم به آخرت برسی که هیچ کس نتواند تو را مردد بکند.

تفسیر قرآن جلسه هفتاد و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

خلاصه ای از بحث گذشته را عرض می‌کنم که ما در معارف الهیه در قرآن و روایات چهار عنوان داریم علم داریم، معرفت داریم، شعور داریم، و یقین. شعور و معرفت و یقین مراتب علم هستند. علم مایه برای این سه مرتبه بعد از خودش است. مایه برای معرفت و شعور و یقین است. مابقی که اولین بار به چیزی علم پیدا می‌کنیم می‌فهمیم آن را، درکش می‌کنیم، یقیناً يك فهم اجمالی است. فهم تفصیلی نیست. مثال می‌زنم ما اولین باری که برخورد به يك موجود نباتی می‌کنیم مثل گل یا موجود حیوانی می‌کنیم مثل گوسفند یا به يك موجود جمادی می‌کنیم مثل الماس. عالم می‌شویم به این که این گل است. هیچ چیز دیگری از او نمی‌دانیم. این علم اجمالی و مایه اولیه است. بعد می‌آیم قلم و کاغذ بر می‌دارم و کنارش می‌نشینم و گلبرگ هایش را می‌شمارم. کاس برگ را دقت می‌کنیم. پرچم وسط گل را می‌شمارم. دو نوع گرده را در گل آگاه می‌شوم. ضخامت بدنه گل را اندازه گیری می‌کنیم. پی به ریشه می‌برم این می‌شود معرفت. یعنی علم تفصیلی بعد می‌آیم دقت بیشتری می‌کنم می‌بینم که دیگر در این گل چه خبر است. رنگ را ارزیابی می‌کنم، پیوندها را ارزیابی می‌کنم، آوندها را ارزیابی می‌کنم، رابطه برگ‌ها و تنه و شاخه‌ها را با ریشه ارزیابی می‌کنم. فعالیت‌های

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 206 / 8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 452

ریشه و قدرتش را ارزیابی می‌کنم. علمی گسترده تر از معرفت نصیب می‌شود. این می‌شود شعور و بعد هم به موجودیت این با تمام تفصیلاتش شروع می‌کنم به رسیدگی کردن که ببینم مخلوق است حادث است، قدیم است، به این نتیجه می‌رسم که ممکن است و واجبی او را به وجود آورده، یقین پیدا می‌کنم گل هست و مملوك هست و موجود است و مخلوق است

و در حیطه حکومت خالقی مدبر و حکیم و رحیم به وجود آمده و در این کارگاه آفرینش پیچ و مهره ای است در این کارخانه. حرفی دیگر نمی ماند که من دنبال بکنم یا سوال بکنم دیگر قلم آرامش نسبت به این موجود پیدا کرده از نظر علمی و مخلوق بودن و موجود بودن و زیبایی و کاسبرگ ها و گلبرگ ها بسا که کلاله گرده مادی گرده نری، قد شاخه، ضخامت شاخه، ریشه و فعالیت آن، من هر چهارمرتبه را طی کردم، علم اجمالی و علم تفصیلی، دقت در این موجود و یقین به همه مسائلش، این آخرین مرحله است.

اینجا پروردگار عالم نسبت به آخرت مسئله یقین را مطرح کرده که آخرین مرحله آگاهی و علم است. **اليقين الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع** همین که درباره يك گل عنایت کردید. اعتقاد قطعی و پابرجایی که مطابق با واقع است. یعنی من این یقین را از طریق علم و مطالعه و شنیدن و دلیل و برهان و حجت تحصیل کردم مطابق با واقع است. یعنی آن یقینی که الان در قلم است و آن یقین تفصیلی و دقیق مطابق با همین گلی است که حالا ده صفحه درباره اش نوشتم. **يك تعريف دیگری هم از یقین گفتند عبارة عن العلم المستقر في القلب لثبوته من سبب متعين له بحيث لا يقبل الانحدام** يك حالتی در قلب است نسبت به يك حقیقتی، يك حالت

علمی و يك كيف علمی که از من نمی توانند بگیرند این حالت را. من علم به خودم دارم. هیچ کس نمی تواند مرا نسبت به خودم در شك بیندازد که من وجود دارم یا ندارم. یا وسط ظهر خورشید را دارم می بینم و یقین به بودنش دارم، دارم می بینم و دارم حرارتش را حس می کنم و نورش را می بینم که نیم کره را روشن کرده، حالا میلیاردها نفر کنار دستم دانه به دانه رد بشوند و بگویند آقا به جان خودمان الان دوازده شب است و تاریکی مطلق است و خورشیدی هم وجود ندارد. من هم نگاه می کنم و می گویم بنده خدا با این سنش چرا به این زودی دیوانه شده. این یقین است.

یقین را می گویند از این باب است که **من يقن الماء في الحوض اذا استقر ودام** آب در این استخر، در این حوض و در این دریا الان پای ثابتی پیدا کرده و پای دائمی. از آن گرفتند. بزرگان می گویند یقینیات بیش از 6 بخش نمی تواند باشد. **واليقينيات ست اولها الأوليات و تسمى البديهيات** دو تا چهارتا. استدلال نمی خواهد. دلیل نمی خواهد. مدرسه هم نمی خواهد. ما در 5 دقیقه و دو دقیقه می توانیم به بچه دوساله مان بگویم که بگو بابا يك دو سه چهار. حالا به او نشان می دهیم این دو تا انگشت با این دو انگشت چندتا می شود، قبلا هم به او یاد دادیم. این دیگر بدیهی است. تا قیامت هیچ کس نمی تواند به بچه ما بگوید که دو دو تا می شود سه تا یا پنج تا یا یازده تا. این دیگر علم ثابت شده، بدیهیات علم ثابت است. **ثانيها المشاهدات**

الباطنیه «1» که این را باید بریم سراغ انبیا و ائمه طاهرین. آن کسی که می گوید یا من دلّ علی ذاته بذاته «2» این دیگر در باطن، توحید را از خود توحید مشاهده کرده. یعنی ذات را دلیل بر ذات گرفته. او دیگر خدا برایش يك امر بدیهی است. هو هم می تواند بگوید لوكشف الغطاء ما ازددت یقینا «3» اگر همه پرده ها برداشته بشود بفرض به عنوان دلیل وجود خدا دو میلیارد دیگر چیز به من نشان بدهند من به یقینم اضافه نمی شود. وتسمى الوجدانیات که محصول بصیرت است. قلبا با آن تقوای بالا و حرکات عبادی با كمك پروردگار عالم حقایق را یافتند، از آنها هم نمی شود گرفت.

وثالثها التجریّات اول آمدند آب را دیدند علم پیدا کردند به اینکه يك موجودی به نام آب در عالم هست. بعد آمدند معرفت به آن پیدا کردند، تجزیه اش کردند حالا با برق یا با باطری الکتریکی دیدند عجب این مرکب از دو گاز است. هیدروژن و اکسیژن که یکی اش می سوزاند و یکی می سوزد. یکی كمك می کند به سوزاندن چراغ و هیزم و گاز و یکی هم خودش می سوزد. این ترکیب را تجزیه کردند. يك به دو حالا برایشان دیگر یقین حاصل شده که آن ماده اولیه ترکیبی آب اکسیژن و هیدروژن است. الان دیگر علم نیست. معرفت

است. بعد شعور پیدا کردند یعنی آمدند دیدند اکسیژن خودش تشکیلاتش از اتم است. هیدروژن هم همینطور. بعد آمدند رفتند سراغ اتم و دیدند عجب این خودش يك هسته مرکزی دارد دو تا الکترون. یکی دیگرش يك هسته مرکزی دارد و يك الکترون. بعد آمدند دوباره رفتند سراغ هسته مرکزی می بینند خود هسته دارای دو بار مثبت و منفی است. همه جا دیگر آب همین است. با این همه خصوصیات یقین دارند به این پرونده و خدا پرستان هم می آیند بالاتر می گویند: اکسیژنی که كمك به سوزاندن می کند یعنی خودش يك ماده آتشین است. هیدروژنی که می سوزد خودش يك ماده آتشین است. بعد هم یکی از آنها يك الکترون از بغلیش اضافه دارد. یکیش یکی الکترون دارد و این دو تا الکترون دارد. دو الکترون، يك الکترون. دو هسته مرکزی و دو گاز سوزنده و سوزان. چه کسی اینها را قاطی کرده و شده آب خنك. این چیست؟ یعنی الان علم بخواد این کار را بکند در يك مرحله دیگر غیر از آب، اولاً همه کارهایش را خودش باید بکند که نمی تواند. یعنی باید اتمش را بدون اینکه از مواد عالم استفاده بکند خودش بسازد با این دو الکترون و يك الکترون و دو هسته مرکزی و دقیق در حسابگری ترکیبی که يك ماده سیال روان با این رنگ به وجود بیاید. اینجا دیگر خداپرستان وارد آن مرحله آخر علم می شوند که یقین است که نمی توانم غیر از این را باور بکنم که این یا دست کسی نیست یا دست غیر خداست. نه. نه دست کسی است که کسی دیگر این

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 263/14.

(2) بحار الانوار: 240/91، باب 40، حدیث 11.

(3) غرالحکم: 119، حدیث 2086.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 454

کار را کرده غیر از حق و نه غیر خدا وارد این کار می‌تواند بشود. یقین به حضرت حق پیدا می‌کند.

يك يقين مال اميرالمومنين است که لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا «1» يك يقين مال ماست که جلوی چشمان آثار خدا را می‌بینیم قرآنش را هم می‌خوانیم برای ما یقین پیش می‌آید اما اگر پرده را کنار بزنند چیزهای دیگر نشان بدهند یقین ما بالاتر می‌رود.

وَالثَّالِثُ التَّجَرُّبَاتُ به تجربه ثابت شده یا تجربه تاریخ نشان داده که ظلم آثار منفی برای ظالم دارد و عدل آثار مثبت برای عادل دارد یقین پیدا کردم ظلم زشتی است یقین پیدا کردم عدل جزء حسنات و ارزشهاست. و رابعها المتواترات در يك زمان افراد متعددی می‌آیند مطلبی را نقل می‌کنند، يك مرتبه دویست نفر آدم ثقه که من به اینها اطمینان دارم اطمینان هم درست است ثقه بودن آنها هم درست است حالا بعدا ممکن است ثقه نباشند به من کاری ندارد. الان پیش من ثقه هستند. می‌گویند تو که در بصره داری زندگی می‌کنی نبودی. تو که در مدائن نبودی. اما به تواتر یعنی پی در پی و پشت سر هم دیگر در يك روز در ده سال و در ده سال آمدند به من گفتند که ما روز هجدهم ذی الحجه از مکه بر می‌گشتیم به ما گفتند: بایستید، پیامبر اکرم علی بن ابی طالب را معرفی کرد و گفت من كنت مولاه فهذا علی مولاه «2» که مرحوم علامه امینی این 16-17 جلد الغدير چند جلد را جدیدا از کتابخانه نجف آورده شد ایران یعنی

خریدند و چاپ کردند به آن یازده جلد اضافه شد. حدیث غدیر متواتر است. زمان پیامبر آنهایی که بودند نقل می‌کردند. تابعین نقل کردند. تابعین تابعین هم نقل کردند. کتابها نقل کرد. متواتر وقتی نقل می‌شود یقین به يك حقیقت حاصل می‌شود.

و خامسها الحدسیات اما نه هر حدسی. وهی ما یجزم به العقل للترتيب دون ترتيب التجريبات مع القرائن من ایستادم اینجا دور دور را دارم نگاه می‌کنم. يك حرکتی را می‌بینم که این حرکتی که می‌بینم در خودم قرائنی را هم مشاهده می‌کنم. این شکل راه رفتن با اینکه نمی‌بینم الان چیست. مال ماشین نیست. مال قطار نیست، این شکل راه رفتن مال حیوان نیست. این طوری که من دارم می‌بینم ولی هنوز تشخیص نمی‌دهم که چیست از راه رفتنش و از حرکاتی که سایه آن نشان می‌دهد

حدس می‌زنم حدس خودمان را هم می‌گویم حدس قریب به یقین که این انسان است. این نوع حدسیات همراه با قرائن که 90 درصد هم درست در می‌آید. این یقین آور است.

وسادسها المحسوسات «3» هوا سرد است می‌گوید از کجا می‌گویی؟ می‌گوید یخ کردم. تو هم یخ کردی. هوا گرم است از کجا می‌گویی؟ دارم عرق می‌کنم و آن چه که پوست ما حس می‌کند. زبری و نرمی و حرارت و برودت، ما به آن یقین پیدا می‌کنیم. یقین قطعی هم پیدا می‌کنیم.

(1) غرالحکم: 119، حدیث 2086.

(2) تفسیر الکبیر، فخر رازی: 49/12؛ تفسیر القرطبی: 226/1؛ تفسیر در المنثور: 259/2.

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 263/14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 455

البته قرآن چهارتا گفته. يك يقين مطلق دارد يك علم اليقين دارد يك حق اليقين دارد و يك عين اليقين. خود يقين مطلق خیلی هم در قرآن آمده. يقين منطقی ببینید ما این اعتقاد را داریم. خداوند متعال بسیاری از مایه‌های این تمدن را در قرآن مجید و مایه‌های علم را به انبیاء نسبت می‌دهد. مثلاً مسئله کشتی سازی قبل از نوح سابقه نداشته. این کشتی را که می‌ساخته ملت می‌آمدند مسخره می‌کردند. ندیده بودند و نمی‌ساختند. بعداً آنهایی که از کشتی پیاده شدند آن 84 نفر فهمیدند سفر دریایی هم می‌شود رفت. کم‌کم آمدند مثلاً ده برابر يك دیگر با تخته يك بلم و زورق درست کردند. قایق و پارویی درست کردند. موتوری درست کردند حالا کشتی 500 هزار تنی درست کردند. یا این سدی که روی رودخانه‌ها می‌بندند شما در قرآن مراجعه بکنید خداوند به ذی القرنین نسبت می‌دهد حالا بعضی‌ها می‌گویند کوروش است ولی مشکل به نظر می‌رسد این انسان موحد و دلسوز مردم می‌گویند یکی از پیامبران خدا بوده که اسمش ذوالقرنین بوده. خیاطی را که اول يك نخ و سوزن بودند. عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ «1» یعنی مردم آن زمان با پوست حیوانات بدون دوخت و دوز خودشان را می‌پوشاندند. اما ادریس را می‌گویند عَلَّمْنَاهُ*. همان نخ و سوزن بعداً تبدیل به جوال شد. بعداً تبدیل به چرخ خیاطی دستی شد و بعداً تبدیل به این کارخانه‌های عظیم شد. و سایر امور حرکت در هوا را سلیمان در اختیار

داشت که راه يك ماهه را فضایی صبح می‌رفت تا عصر. یعنی يك ماه می‌خواست يك جاده را طی بکند اما هواپیمایی حرکت کرد. حالا بساطی که سلیمان داشته چه بوده، شبیه بالن بوده و شبیه

طیاره زمان ما بوده، علوم هم همینطور است. اگر ارسطو منطق می‌آورد و افلاطون حکمت اشراقی می‌آورد. ما ریشه این حرفها را در انبیاء می‌بینیم یعنی قاعده و قانون به آن چسبانده‌اند. نمی‌شود گفت این یقین‌هایی که توضیح داده یقین منطقی است.

قرآن چهار یقین را بیان کرده تقریباً که یکی از آنها این است **وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** حجر، آیه 99. اگر کلمه یقین اینجا به معنی مرگ نباشد به معنی همین یقین باشد به معنی همین یقین قلبی باشد یعنی آنهایی که وارد عبادت می‌شوند و در چرخه عبادت عبادتشان را ادامه می‌دهند و عیار خلوصش را بیشتر می‌کنند ما هم بالاخره کمکشان می‌دهیم و این نعمت با عظمت یقین را بعد از آن حرکات مثبت به آنها عنایت می‌کنیم.

مرتبه بالاتر از این یقین مطلق علم یقین است. مرتبه بالاتر حق یقین است که دو تایش در يك آیه آمده. **كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ** اگر شما علم یقینی داشتید یعنی از علم و معرفت و شعور می‌آمدید بالاتر به آن یقین خودتان را می‌رساندید با آیات و با دلائل و با نبوت انبیاء و امامت امامان. این علم یقین یعنی علم فی مرتبه یقین. **لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** اصلاً می‌دیدید دوزخ را. **ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ** «2» بلکه نه بعد

(1) انبیاء (21) 80.

(2) تکاثر (102): 5- 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 456

از آن مرتبه علم یقین، به عین یقین می‌رسید. اصلاً لمس می‌کردید. **وهم و النار کمن رآها فهم فيها معذبون** «1» در خطبه متقین است که اینها در دنیا این گونه هستند. **وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** بیایم سراغ آخرت.

من يك نکته درباره آخرت بگویم خارج از قرآن و روایات که به درد انتقال به مردم هم می‌خورد. ما خداوند را عادل می‌دانیم همه هم عادل می‌دانند عدل را که معنی می‌کنند می‌گویند **وضع الشيء في موضعه** او عدل بی نهایت است ما

می بینیم تمام نیکوکاران عالم تا دم مرگشان نیکی کردند پاداشی ندیدند، بدکاران عالم بدی کردند کیفری ندیدند، یعنی اینها هنوز در حرکت بودند و سر جای خاص خودشان در دنیا که پاداش و کیفر بوده قرار نگرفتند و بعضی از عبادات است که اصلا طرف در حال انجامش از دنیا می رود اینجا نیست که پاداشش را بدهند.

امیرالمومنین شهید شد. ائمه طاهرین شهید شدند، رزمندگان در راه حق شهید شدند. نبودند که پاداش شهادتشان را بگیرند. یا بعضی ها کفر و شرک و معصیتشان تا لحظه آخر ادامه پیدا کرد و سرشان هم درد نگرفت و بعد مردند. کیفری ندیدند. اگر بخواهیم بگوییم برای نیکان عالم پاداشی نیست با رحمت خدا نمی سازد. برای بدان عالم کیفری نیست، با رحمت خدا نمی سازد. انسان هم رها نشده در این عالم که هر کاری دلش می خواهد بکند. **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى** «2» قیامتی باید باشد که عدالت اجرا بشود لذا در رابطه با

ترازوهای قیامت خدا کلمه قسط را آورده است. **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ** «3» که ما هر کسی را بعد از حسابگری سر جای خودش قرار بدهیم. بهشت جای نیکان و دوزخ جایگاه بدان. حالا یکی بیاید بگوید که خدایا چرا پاداش نیکان و کیفر بدان را در همین دنیا نمی دهید. این هم خیلی دقیق است.

يك کسی از حضرت صادق (ع) پرسید چقدر امام صادق (ع) لطیف جواب دادند و قوی. گفت: یا بن رسول الله! يك کسی هفتاد سال مخلصانه خدا را عبادت کرده و يك کسی هم خلاف خدا هفتاد سال گناه کرده. این هفتاد سال خوبی دارد چرا در بهشت ابدی به او مزد می دهند. یعنی واقعا پاداش هفتاد سال بهشت دائمی و گناه هفتاد سال دوزخ دائمی است. چقدر عالی امام جواب داد. این در باب نیت وسائل الشیعه جلد اول است. در بحار هم هست در نوشته های مرحوم فیض کاشانی هم هست. حالا من توضیح بدهم حرف امام صادق (ع) را، حضرت فرمود: خداوند پاداش نیکان را بر اساس نیتشان می دهد که نیت داشتند هرچه بمانند عبدالله باشند. بدان نیت داشتند هرچه بمانند بدکار باشند. اگر از امیرالمومنین (ع) می پرسیدند که شما سال دیگر می خواهید کیفیت زندگی چگونه باشد؟ می گفت همین. عبدالله باشم. ده سال دیگر می خواهم عبدالله باشم. هزار سال دیگر چطور؟ می خواهم عبدالله

(1) نهج البلاغه: خطبه 184 (معروف به خطبه همام).

(2) قیامت (75): 36.

(3) انبیاء (21): 47.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 457

باشم. اصلاً قصد نداری که از این گردونه بروی بیرون. به یزید بگوئی شما سال اول حادثه کربلا را ایجاد کردی گفتی: پشیمان شدم. راست است؟ سال دوم به مدینه حمله کرد و چه جنایاتی کرد. سال سوم می‌خواهی چکار بکنی؟ کعبه را می‌خواهم ویران بکنم. سال چهارم و ده سال دیگر. می‌خواهم بماتم و ریشه اسلام را بخشانم.

حالا می‌خواهد این را در دنیا بدهد. اولاً از زمان آدم باید مرگ را جمع می‌کرد در این 5 قاره آیا همه انسان‌ها را اگر زنده نگاه می‌داشت گنجایشش را داشت این 5 قاره. اگر از زمان آدم تا به حال مرگی وجود نداشت که الان آدم‌ها برفرض زنده بودن دویست طبقه روی همدیگر روی گردن همدیگر سوار بودند. اولاً گنجایش کل انسان‌ها را نداشت که نگاهشان بدارد پاداش بدهد. ثانیاً خداوند متعال که برای يك عمل مستحب در قرآن مجید درباب نماز شب می‌گوید: **فَلَا تَغْلُمَ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ «1»** چطور پاداش اینها در دنیا که گنجایش آن را ندارد، داده بشود. نهایتاً عدل او و حکمت او، رحمت او، اقتضا کرد که بعد از این دنیا جهانی را به وجود بیاورد که اولاً گنجایش کل مکلفین را داشته باشد و ثانیاً گنجایش نعمت بی‌نهایت را به هر يك نفر داشته باشد.

پیامبر می‌فرماید: آخرین کسی که وارد بهشت می‌شود که دیگر هلهش دادند وارد بهشت شد دیگر لب مرز بهشت و جهنم بود يك چند مثقالی وزن معنویش بیشتر بود و بخشیدند و گفتند برو بهشت. این آدم گداترین افراد بهشت است که پیامبر می‌فرماید: جایی که به او

می‌دهند از کره زمین وسیع تر است. حالا بخواند مزد امیرالمومنین **لضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين «2»** در این دنیا بدهد کجا بدهد؟

تفسیر قرآن جلسه هشتاد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در آیه شریفه **أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «3»*** به نظر می‌رسد سه جای بحث دارد. یکی رحیم است و یکی هدی که مصدر است و یکی هم مفلحون که جمع مذکر سالم است. این نکته مهمی است که **عَلَى هُدًى**

مِنْ رَحْمَتِهِ* که در الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* در هینجا چند روز متوالی درباره رب بحث شد. وجود مقدس حق فقط مالک تنهای مخلوق نیست بلکه مالکی است که نظر به رشد و تربیت مخلوقش هم دارد. به همین خاطر برای رشد انسان و تربیت انسان و ادب انسان انبیاء را مبعوث به رسالت کرد. کتاب های آسمانی را نازل کرد.

اینهایی که مومن به غیب هستند و اقامه کننده نمازند و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ هستند وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ هستند. هدایت پروردگار عالم را با همه وجود قبول کردند در زندگی شان عملی کردند. با غیب به غیوبی که هدایت شدند، هدایت را قبول کردند

(1) سجده (32): 17.

(2) الاقبال: 467؛ کشف الیقین: 83.

(3) بقره (2): 5.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 458

و مومن به غیوب شدند یا مومن به غیب شدند. یعنی دل را در اختیار هدایت خدا قرار دادند. بدن را در اختیار هدایت خدا قرار دادند. مال را در اختیار هدایت خدا قرار دادند. باز بایِؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ قلب را در اختیار هدایت خدا قرار دادند. این است که درباره آنها می فرماید عَلٰی هُدًى مِّن رَّحْمَتِهِ* «1» اینها يك مکتب صددرصد سالم و فرهنگ پاکی از جانب پروردگارشان و مالک و مربی شان پذیرفتند.

حالا حرف در این است که اینجا علی را به چه معنایی بگیریم که اگر بتوانیم به معنای استعلا بگیریم که در ادبیات در حروف جاره خواندیم معنیش باید این باشد اینان با این ویژگی های قلبی شان، بدنی شان، مالی شان از جانب خدا و به هدایت خدا و به دلالت خدا و به رحمت خدا، بر بلندای هدایت قرار دارند. یعنی در اوج هدایت قرار دارند. اینها از هدایت کم نکردند، کم نگذاشتند، تبلی نکردند و هدایت را هم تکه پاره نکردند. چون خیلی ها هدایت خدا را تکه پاره می کنند، تفرق در دین، در آیات قرآن مطرح است، نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ «2» در قرآن مطرح است.

يك وقتی يك کسی آمد پیش من البته بعد از تمام شدن سوال و جوابش دیدم از همان هایی است که تفرق در دین است. گفت که من 50-60 سال است که توجهی به دین نداشتم و حالا می خواهم پیام سراغ دین. چکار کنم؟. من فرائض حق را برایش گفتم که نمازهای خوانده نشده باید قضا بشود. روزه های خورده شده باید کفاره داده بشود، حج نرفته هم باید رفت اینطور که خودش به زبان

آورد 20 سال پیش بالای 200 میلیون تومان سرمایه اش بود. مغازه و خانه و پول و جنس مغازه. بعد نوبت رسید به اینکه حرامی هم در مالت هست؟ گفت: حرام مالی چیست؟ برایش توضیح دادم. گفت من 30 سال قبل از اینکه پیام مغازه دار بشوم کارمند دولت بودم و بالاخره در کارمندیم يك پول هایی را برداشتم که حال جزء همین خانه و مغازه و سرمایه است. گفتم: شما نسبت به امر مال طبق آیات قرآن دو تا تکلیف داری. آنچه که از دولت بردی و غیرحقوق بوده باید شماره خزانه را بگیری و برگردانی به دولت. این يك کار. یکی هم 50 سال است می گویی اهل خمس و این حرفها نبودی خمس مالت را باید بدهی. پولی که نقد داری و سرمایه مغازه ات، خود مغازه احتیاطا يك مقدار کمی هم بابت خانه و اثاث خانه. خیلی راحت گفت: من نمازهای قضا شده را حاضرم بخوانم و پول 60 مسکین را می دهم اما به پول من دست نزن. گفتم: اگر بناست به پولت دست نخورد، پاشو برو. دیگر ما کاری نمی توانیم برایت بکنیم.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ* هدی مصدر است یعنی تمام هدایت را، کمال هدایت را قبول کردند، سراسر هدایت خدا را پذیرفتند. علی را هم به معنای استعلا بگیریم یعنی بر بلندای هدایت قرار دارند مِّن رَّبِّهِمْ*

(1) بقره (2): 3-5.

(2) نساء (4): 150.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 459

این اجبار نیست مِّن رَّبِّهِمْ*. این نیست که خدا پس گردنشان را گرفته و وارد گردونه هدایت کرده. مِّن رَّبِّهِمْ* یعنی من جانب الله. که من جانب الله این هدایت همین نبوت انبیاء و قرآن و امامت امامان است. بر هدایتی از جانب خدا هستند که این هدایت فرهنگ پیامبر و قرآن و ائمه طاهرین است. این خیلی زیباست. اینها با قبول این هدایت کامل که هم مالشان به این هدایت وصل است. مَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* هستند و هم بدنشان به این هدایت وصل است و هم

قلبشان به این هدایت وصل است. اینها اهل تقوای واقعی هستند. اینها **عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ*** هستند. اینها **هُمُ الْمُفْلِحُونَ*** هستند.

حالا برویم سراغ فلاح. ببینیم اهل لغت اولاً فلاح را چگونه معنا کردند و اینجا مفلحون با توضیح اهل لغت چگونه با همدیگر جورند. فلاح ظاهراً معنایش ترکیبی است. فلاح که در اصطلاح قرآن همین معنا را دارد. نجات از شرور و ادراک خیر و صلاح است. آن کسی که فلاح است یعنی از گناهان، از ظلمت‌ها و از عوامل دوزخ رفتن، از شرور معنوی خودش را رها کرده و خیر و صلاح را که در اینجا دین است، ایمان است، عمل صالح است، انفاق است. اینها را به دست آورده. **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*** درک خیر و صلاح همین مسائلی است که در آیات قبل از هم المفلحون قرار دارد. چه خیری از نماز بالاتر است که **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*** حی علی خیر العمل کدام خیر بهتر از جود، کرم، سخاوت و حل مشکل مردم. کدام خیر از ایمان به خدا و روز قیامت بالاتر؟ کدام خیر از ایمان به قرآن و کتب اصلی گذشته بالاتر؟ کدام شر بدتر از شرک و کفر و نفاق که در آیات بعد بیان می‌شود. فلاح یعنی نجات از این شرور و ادراک خیر و صلاح که

در حقیقت این واقعیات آیات گذشته از این آیه از **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** مصادیق خیر و صلاح است.

فلاح به چه کسی می‌گویند؟ کسی که **شق الارض للزراعة** زمین را شیار زده، شخم زده برای زراعت که در حقیقت نهایت شق الارض **تخلص الارض عن البوار و شرور الحرث «1»** بوار از ماده بور و بایر است. زمینی که هیچ محصولی ندارد و بدون شیار زدن و شکافتن و بدون گاو آهن انداختن در این زمین، آمادگی برای زراعت پیدا نمی‌کند. فلاح یعنی کسی که آماده شخم زده و خارها را درآورده، سنگ‌ها و قلوه سنگ‌ها را درآورده و کلوخ‌ها را کوبیده و زحمت کشیده تا زمین آماده برای زراعت شده، مفلحون یعنی آنهایی که آمادگی کامل به خود دادند، پذیرش داشتند، عمل بدنی داشتند، عمل مالی داشتند، عمل قلبی هم داشتند، دنیایشان شده مزرعه آخرت. این است معنای مفلحون.

چندتا آیه هم درباره فلاح عنایت بکنید که اصلاً فلاح چطوری به دست می‌آید؟ سوره مبارکه اعلیٰ، آیه 14. **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى** تزکیه از اهداف بعثت است. **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ «2»** یعنی اصلاح

(1) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 9/ 134.

(2) جمعه (62): 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 460

گری. اینها آمدند صفحه باطنشان را از تمام رذائل پاک کردند. تزکیه کردند و به حسنات اخلاقی آراستند. اینها شایسته رسیدن به فلاح هستند. هم حرف قد آمده و هم افلاح را ماضی ذکر کرده. یعنی محقق الوقوع است که نه بعدا رستگار می شوند. اصلاً تمام اینهایی را که کسب کردند مایه رستگاری است.

اعراف آیه 8 **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** «1» موازین یعنی اعمال. آنهایی که قابل وزن است. آنهایی که اعمالشان با ارزش است. ایمانشان، اقامه صلاتشان، اینها همه ارزشهاست. **بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** اینها وقتی در قیامت این همه ارزشها را بیاورند با خودشان، **فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*** باز يك علت دیگر فلاح که با **بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*** هم می خواند سوره مبارکه حشر، آیه 9. **وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** «2»* کسی که خودش را از بخل نگاه بدارد و ثروت اندوز نشود. اهل تکاثر نشود البته با دیگر اعمال. فقط این نیست که خودم را از بخل نگاه بدارم در قیامت اهل فلاح هستم. در يك آیه همه موارد را پروردگار بیان نکرده است. از علل فلاح این است که من جلوی خودم را از بخل بگیرم.

باز سوره مجادله آیه 22 که کار سختی هم هست انصافاً. خیلی توان باطنی می خواهد که انسان این آیه شریفه را عمل بکند. **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** از آثار ایمان این است که **يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ** که دوستی نکند با دشمنان خدا. قاطی نشود با دشمنان خدا. دشمنان فتنه گری که می خواهند اهل ایمان با آنها قاطی بشوند تا جاسوسی بکنند با به دست آوردن اسرار به وسیله آنها. نمی بینی

مردم مومن به خدا و قیامت را که اهل محبت و دوستی با این افراد باشند. **مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** نمی دانم لغت حدّ را عنایت کردید در لغات یا نه. من اولین بار در جلد هفتم تفسیر المنار که يك مصری نوشته به نام رشید رضا، تفسیر خوبی است اما قابل نقد است. اینها درس های شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر بوده که رشید رضا جمع کرده و بعد این تفسیر را نوشته و عمرش هم کفاف نداد. تا 11 جلدش را نوشت. آنجا وقتی دیدم لغت مودت را مورد بحث قرار می دهد که خیلی هم زیبا بحث می کند می گوید: فرق بین مودت و محبت این است که در محبت لزوم اطاعت نخواهیده. من عاشق امیرالمومنین هستم ممکن است به فرهنگش عمل بکنم و ممکن است عمل نکنم. اما اگر پای مودت در کار بیاید نه، لازمه این مودت متابعت هم هست. این است که پروردگار در باب اجر رسالت می فرماید **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** «3» محبت به اهل بیت همراه با اطاعت از اهل بیت است.

يُؤَادُّونَ يَعْنِي بَا دِشْمَنَانِ مَنْ وَ يِيَامِيرِ دُوسْتِي بَكُنْدَ كِه لَازِمِه اَش حَرْفِ شِنُويِ اَز اَنهَا بَاشَد. وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ الْبَتَّة بَا پَدَرِ كَافِر

(1) اعراف (7): 8.

(2) حشر (59): 9.

(3) شوری (42): 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 461

می شود به عنوان پدر رفت و آمد کرد اما حرام است که از این پدر اطاعت بشود یا اگر خدای نکرده، پدری است، برادری است، فرزندی است که با دشمن سر و کار دارد اسرار به ایشان گفته بشود و راهنمایی بشوند که بر اثر آن راهنمایی ضربه به کشور یا به ملت بزنند. بعد ادامه می دهد آیه تا می رسد به اینجا **أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ** آنهایی که با دشمن قطع رابطه اند اهل اطاعت نیستند حزب خدا هستند **أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** **«1»** يك سلسله حقایق خدا بیان کرده خدا که همه اینها سبب فلاح و مایه فلاح و مقدمه فلاح است. مثل ذکر، تقوا، جهاد، فعل خیر و توبه.

آیاتش را من می خوانم دیگر ترجمه لازم ندارد.

انفال، 45 است. **وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** **«2»*** لام علت و سببیت است. لعل هم در جمله مثبت قبل از عرض کردم قطعیت را می رساند. شما اگر دائم به یاد خدا باشید و با یاد خدا زندگی تان هماهنگ بکنید یقیناً تفلحون خواهید شد.

مائده، آیه 100. **فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ*** یعنی یا صاحبان خرد، بی خردان که قبول نمی کنند تقوا را. سفیهان که قبول نمی کنند. من به شما عاقلان و خردمندان می گویم که می فهمید و درك می کنید که حالا که می فهمید اگر تقوا را رعایت نکنید **وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ***

مائده آیه 100. فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باز مائده آیه 35. وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «3»

این جهاد عام است یعنی برای خدا چه آدم برود

میدان جنگ یا جهاد با نفس یا جهاد با مال. مطلق است در هر صورت. جهاد بکنید جهاد همه جانبه. لعلکم تفلحون.

سوره مبارکه حج، آیه 77 وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و اما آخرین آیه راجع به توبه. تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أُوْهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ نور، 31.

ببینید اگر در زندگی ذکر باشد، تقوا باشد، جهاد باشد، فعل خیر باشد، توبه باشد راه برای رسیدن به فلاح است. اما ضد اینها راه بندها می‌کند. بخواهیم یا نخواهیم. یعنی غفلت از خدا. بی تقوایی، سستی از جهاد، فرار از کار خیر اینها شروری است که بالاجبار راه را می‌بندد و کاری نمی‌توانیم بکنیم و نمی‌گذارد که انسان به فلاح برسد.

5 آیه را هم در زمینه موانع عنایت بکنید. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ*. انعام، 21. متجاوزان از حدود خدا، ظلم تجاوز از مقررات و از حدود است. وقتی که خداوند متعال اموال دیگران را احترام کرده و به من گفته حرام نخور. عبور کردن از این مرز حرام نخور، می‌شود تجاوز و ظلم.

(1) مجادله (58): 22.

(2) جمعه (62): 10.

(3) مائده (5): 35.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 462

یونس آیه 17. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ که خود قرآن مجید جرم را معنی کرده است اگر دقت در آیاتی که جرم را معنی کرده، موارد جرم بیان شده است.

سوره یونس، آیه 77. **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ** سحر در زمان ما به معنای سحر در زمان موسی وجود ندارد. اما يك نوع سحر در زمان ما وجود دارد که غوغا کرده در عالم که بیشتر مردم عالم و علی الخصوص سردمداران کشورها، به این سحر آلوده هستند و آن هم سحر زبان است. به قدری شیرین حرف می‌زنند که آدم را قانع می‌کنند که گمراهی را قبول نکند.

می‌گویند یکی از علمای بزرگ اهل سنت گفته بود من در مقابل خواجه نصیرالدین طوسی و قدرت زبان و قدرت استدلالش فوق العاده لنگ هستم. چون این قدر این آدم در بیان و در سحر گفتار قوی است که می‌تواند حق را پیش آدم باطلش بکند و باطل را حق بکند. البته خواجه که این کاره نبود او دارد می‌گوید. زبان بعضی‌ها واقعا از جادوگران زمان موسی قوی‌تر است. و با پشت هم اندازی و با سحر بیان واقعا ملت‌ها را مات می‌کنند. مبهوت می‌کنند. شما ببینید کشیش‌ها و روسای جمهور آمریکا و نخست وزیران انگلیس تا قبل از اینکه جنایاتشان فاش بشود، با همین زبانشان چقدر قوی جوامع خودشان را حاضر کردند که حتی نیرو بدهند بیایند به عراق و افغانستان حمله بکنند یا با زبانشان چقدر ما را در بین ملت‌های خودشان افت دادند. یا اسلام را افت دادند. این سحر زبان است. **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ**

سوره مبارکه مومنون آیه 117. **إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ*** سوره نحل، آیه 116. **إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ*** آنه لایفلح الکافرون. سوره نحل، آیه 116. **إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ*** آهایی که به خدا دروغ می‌بنند، همین تحریف گران تورات و انجیل از مصادیق این آیه شریفه هستند. اینها لایفلحون.

این تقریبا دورنمایی از توضیح **أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1»***. اما آیات بعد دو تا آیه باهمدیگر باید بحث بشود چون به همدیگر وصلند. و پروردگار عالم در دو آیه حقایقی را درباره يك گروه مطرح می‌کند. **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** آیه بعد هم باید با این آیه توضیح داده بشود. **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ هُمْ عَنْ عَذَابٍ عَظِيمٍ «2»** پناه به خدا. خدا عذاب را بگوید عظیم. معلوم نیست چه خبر است. یعنی عذاب به نظر خدا عظیم است، خدا می‌داند دیگر این عذاب چیست. حالا کلماتی که در این دو آیه ذکر شده است. کفر، انذار غیر از تخویف است. بخوفهم نه، ینذرهم، ختم، قلوب، سمع که مصدر است، ابصار که جمع بصر است. معمولا در قرآن سمع مفرد آمده است. علت هم دارد حالا علتش را بعد عرض می‌کنم.

(1) بقره (2): 5.

(2) بقره (2): 6-7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 463

کفر را ببینیم در لغت به چه معناست. در لغت به معنای پنهان کردن و پوشانیدن چیزی از نگاه است که هر کسی بیاید رد بشود برایش روشن و معلوم نباشد و چیزی در مقابل دیدش نباشد، لذا عرب کشاورزان را می گوید کافر، قرآن مجید هم کشاورزان را به این معنا می گوید کافر.

در آیه 20 سوره مبارکه حدید. **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ** شش مرحله زندگی را می گوید. دوره لعب، لهو، دوره زینت و به زیبایی رسیدن و رسیدگی کردن، تفاخر، تکاثر در مال و اموال. **كَمَثَلِ غَيْثٍ** مانند باران است باریده بر زمین و بر صحرا و بر کشت، بعد از این باران این همه دانه نباتی آمده بیرون و درختان لباس سبز پوشیدند و شکوفه های رنگارنگ پیدا کردند. **أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ «1»** این کفار در اینجا نه به معنی منکران خداست. یا منکران قیامت. یعنی کشاورزان چون دانه را پنهان می کنند به آنها می گویند کافر. زمین را آماده می کنند می گویند فلاح. یعنی موانع کشت را برطرف می کنند. این از جهت لغت

اما در اصطلاح قرآن و روایات به معنی انکار خدا، صفات خدا، آخرت، شئون آخرت، نبوت، انکار کتاب های آسمانی، انکار احکام ضروری اسلام، انکار نعمت های خدا که نه اینها را طبیعت به وجود آورده، البته همه این انکارها در صورت علم است که طرف را کافر می کند. اما اگر جهلا باشد آدم می نشیند و با او حرف می زند. می گوید عجب نمی دانستم که منکر بودم. اما الان انکاری ندارم. در اصطلاح قرآن و روایات انکار به این معناست.

اما انذار. من فقط معنی لغویش را می گویم تا فردا به خواست خدا چند آیه درباره انذار بخوانم. انذار به معنی هشدار دادن است. هشدار دادن به آن چه که موجب هلاکت و عذاب است. البته انذار مال وقتی است که هنوز هلاکتی نیامده، عذابی نیامده، نه عذاب استیصال در دنیا، عذاب استیصال به عذابی می گویند که

تمام درهای چاره به روی انسان با آن عذاب بسته می شود. مثل قوم عاد. قوم ثمود. اینها دچار عذاب استیصال شدند و کاری هم نتوانستند بکنند و از بین رفتند. انذار مال هشدار دادن قبل از آمدن عذاب و آمدن هلاکت است. هشدار دادن به اسباب هلاکت و به اسباب عذاب در دنیا و آخرت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

در ابتدای لغات دو آیه از نظر معنا مورد بحث قرار می گیرد. کفر معنا شد که يك اصطلاح طبیعی دارد و به معنای دهقان و کشاورز است.

اگر به او گفته می شود کافر نه منکر حقایق است؛ بلکه به این معناست که دان نباتی را در خاك پنهان می کند. و از دید

(1) حدید (57): 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 464

بیننده دور می کند. این معنا در قرآن کریم در سور مبارک حدید آیه بیستم از آیات مهم قرآن هم است؛ که دوران زندگی را به شش دوره تقسیم می کند. ایام نشاط این دورهها را تشبیه به باران زمین مستعد سرسبز شدن می کند که در همین تشبیه این کلمه را بکار می گیرد. می فرماید:

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ **«1»** کشاورز را شگفت زده می کند که از يك مقدار آب و هوا و خاك چه ساخته شده بعد پروردگار می فرماید:

ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرًا مُّصَفًّوۡا۟ ثُمَّ يَكُوۡنُ خُطٰمًا **«2»** هم این سرسبزیها از دست می رود تبدیل به خاشاك می شود که الان می بینید و فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ **«3»** این دورههای زندگی در آخرت عذاب سخت است برای کسانی که این دورهها را هماهنگ با خواستههای خدا طی نکردهاند؛ سپس می فرماید:

من الله مغفرة و رضوان **«4»** اما برای آنهایی که این دورهها را سالم طی کردهاند و مطابق خواستههای شرع بوده در آخرت رضوان و رضایت الهی است. این يك معنای کافر. در اصطلاح قرآن و روایات و معارف به کسی گفته می شود که جاهلاً یا عالماً یا عامداً حق را بپوشاند و منکر باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا «5»* منظور حق پوشانی هستند که به هر شکلی واقعیات را می پوشانند نسبت به خودشان می گویند؛ قبول ندارند و منکرند چون جاهل است یا عالم است یا عامد است. عالم منکر هم زیاد داریم؛ در قرآن مجید هم به این علما منکر اشاره کرده است.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «6» در ابتدای سور بقره است که خدا انداد ندارد. متعلق تعلمون در آیه محذوف است به معنای همین عدم انداد برای خدا است.

بنابراین با اینکه عالم هستند برای چه سراغ بت رفتند؛ چون دنیایشان؛ خواسته هایشان؛ شهواتشان؛ مال پرستی شان اقتضاء کرده که به انکار برخیزند. برای اینکه اگر مردم بیدار بشوند؛

منافع این متولیان بت های زنده و مرده به خطر بیافتد؛ این برای کفر است.

اما ختم یعنی: اكمال الشئ و البلوغ الى آخره و النهایه من يك ختم از باء بسم الله قرآن کریم را شروع می کنم تا مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ* در تعبیر هم مردم می گویند: يك قرآن ختم کردم یعنی قرائتم را با كل سی جزء کامل کردم و به نهایتش رسیدم این معنی ختم است. خاتم یعنی فرد آخر که این معنا را پروردگار دربار رسول اکرم استعمال کرده و لکن خاتم النبیین پدر شما نیست این آخرین فرد از انبیاء من است. این يك معنی ختم در لغت عرب است.

((1)) حدید (57): 20.

((2)) حدید (57): 20.

((3)) حدید (57): 20.

((4)) حدید (57): 20.

((5)) آل عمران (3): 4.

((6)) بقره (2): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 465

پس ختم يك معنايش اكمال الشئ و البلوغ الى آخره و النهايه قاضی دو ماه یا سه ماه پرونده را می خواند دلایل را بررسی می کند؛ حکم را که می دهد می نویسد؛ ختم دادرسی اعلام شد یعنی پرونده را بستیم که با بسته شدن پرونده دیگر پرونده را کسی دیگر نمی تواند ببیند حکم داده شد و کار تمام است.

يك معناى ختم هم مهر زدن است اگر در اجازات علمای گذشته دیده باشید نوشته است، محل مهر مبارك؛ محل خاتم مبارك.

ما يك كلمه طبع در قرآن مجيد داریم طبع طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ «1» * كلمه طبع که در قرآن آمده در مصداق با ختم فرقی ندارد. بر قلب کافر ختم زده شده یا طبع زده شده؛ اما در مفهوم و معنا فرق دارند. طبع یعنی تثبیت و نقش، مطبوعه یعنی جایی که کتاب چاپ می کنند یعنی حروف را نقش بر صفحه می کنند؛ اما این که قلب مرکز فهم است. این یکی از مشکلات آیات قرآن مجید است که پروردگار عالم فهم واقعی را به قلب نسبت داده است نه به عقل.

در قرآن مجید می فرماید: هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا «2» أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْهَافًا «3» تدبر که فهم واقعی آیه است. آنان تدبر نمی کنند چون بر دلها قفل زده شده که نمی توانند بفهمند و قفل هم که زده نشده مصداق طبع و ختم کافر است؛ ولی در مفهوم با همدیگر فرق می کنند. آنجا که طبع است به نظر می آید شدیدتر از ختم باشد؛ یعنی حالت کفری بر قلب آنها نقش زده شد که پاك نمی شود.

در آیات بسیاری کلمه طبع آمده است. سمع مصدر است؛ در زبان عرب مرکز شنیدن هم دلالت بر مفرد می کند و هم تشبیه و هم جمع است. اگر در آی شریفه مفرد آمده به قرین ابصار و به قرین الذین معنی جمع می دهد یعنی اسماع. بصر هم مای دیدن است. عذاب هم به معنی شکنجه است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «4» خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ «5».

سمعهم جمع است یعنی اسماعهم کلمه مفرد است ولی معنی مفرد و تشبیه و جمع می دهد.

چون تحمل هر سه معنا را دارد.

درباره این آیه يك سؤال از پروردگار می‌کنیم که من وقتی آیه را تحلیل می‌کردم؛ جواب دادم بعد به تفاسیر مراجعه کردم دیدم که در آن تفاسیری که در اختیار من بود همین جوابی که به نظر من رسیده به نظر مرحوم فیض کاشانی هم در کتاب تفسیر صافی و اصفی رسیده است.

حالا سؤال این است: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** خداوند در قرآن مجید در توبه را برای آنهایی که فرصت توبه دارند باز

(1) نحل (16): 108.

(2) اعراف (7): 179.

(3) محمد (47): 24.

(4) بقره (2): 6.

(5) بقره (2): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 466

گذاشته است. زین العابدین (ع) در مناجات تائبین می‌فرماید: **انت الذى فتحت لعبادك بابا الى عفوك سميته التوبة فقلت توبوا الى الله توبه نصوحا فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه «1»**. در توبه باز است. افعال مربوطه به توبه اغلب در قرآن مضارع آمده **يُقْبَلُ التَّوْبَةُ عَنْ عِبَادِهِ «2»*** یعنی این قبول، قبول دائمی است مربوط به يك زمان و يك روزگار نیست من تا قیامت توبه را قبول می‌کنم علاوه در سور زمر فرمود:

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً «3» یکی از ذنوب هم کفر است؛ چطور در این آیه فرمود اخطار به اینها بدهید. انذار یعنی اخطار. اخطار برای زمانی است که عذاب پیدا نشده است. انذار یعنی مردم این اعمال عذابها دارد این کارها را نکنید. این آژیر قرمز است یعنی از خطر گناهان پناه بگیرید.

خدا که فرمود: **يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً** روایات باب توبه هم که خیلی عجیب است. یکی این است که آدم وقتی توبه‌اش قبول شد به پروردگار عالم عرض کرد؛ فرزندان من اگر به آن گناهان بزرگ آلوده شوند؛ چه می‌شود؟!

خطاب رسید: این در به روی همه باز است اگر گناهان را ترك کردند، اگر جبران کردند، من قبولشان می‌کنم. یا ابلیس به پروردگار گفت: **فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ «4»** خداوند هم فرمود: من سلطه تو را بر آنها قرار نمی‌دهم که آنها را به سوی جهنم بکشانی. من در کنار تو انبیاء و کتابهایم را قرار می‌دهم؛ راه توبه را هم برای آنان باز می‌گذارم. اما اینجا چه طور می‌فرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** ما پروند کافران را نسبت به رحمت خود و نجات آن بستیم. اگر ختم به آن معنای لغوی باشد **اکمال الشئ و البلوغ الى آخره و النهايه** ما حکم کردیم و پرونده را بستیم. این آیه توبه با آن روایات توبه و دعای حضرت زین العابدین چگونه می‌سازد. جواب این است: آلهایی که خدا می‌فرماید: لا یؤمنون؛ علم دارد به اینها یعنی بر اساس علمش به وضعیت ابولهب و ابوجهل می‌فرماید: هیچ فرقی برایشان نمی‌کند، اخطار بدهی یا اخطار ندهی؛ اینها ایمان نمی‌آورند. اگر ایمان آوردنی باشند؛ دچار ختم قلب و ختم سمع و غشاوه بر ابصار

نمی‌شوند. حکایت است که ابوجهل يك بار با رسول خدا روبرو شد با پیغمبر خیلی گرم گرفت.

رفیقش وقتی از پیغمبر جدا شد گفت کار عجیبی کردی؛ تو که با پیامبر خیلی دشمنی و برخوردهایت هم خوب نبود چطور امروز برخورد خوبی کردی؟

الفضل ما شهدت به الاعداء گفت او خیلی باوقار است؛ آدم درست و راستگویی است. انگار انسان می‌خواهد دوستش داشته باشد. رفیق او گفت: اگر اینجور است چرا به او ایمان نمی‌آوری؟! ابوجهل گفت: این از

(1) ((بحار الانوار: 124 / 91، باب 32، (مناجات اول مناجات تائبین)).

(2) ((توبه (9): 104.

(3) ((زمر (39): 53.

(4) ((ص (38): 82.

قبیل قریش است و من از يك قبیل دیگر هستم. من نمی گویم خدا مرا به پیغمبری انتخاب کند، اگر خدا می خواهد من مؤمن بشوم يك پیغمبر از قبیل خود من بفرستد.

این عناد و لجبازی در مقابل حق است. تعیین و تکلیف برای وجود مقدس حق است. از اینرو ابولهب گفت: تا لحظ آخر عمرش ایمان نیاورد و ابوجهل هم ایمان نیاورد؛ اما عباس عموی پیغمبر که رئیس ربا خواران مکه بود و تا فتح مکه یعنی سال هشتم هنوز هم ربا را می خورد ولی بعد که پیغمبر حرمت ربا را در مکه اعلام کرد و فرمود: هم رباها را من حرام کردم؛ پول مردم باید به مردم برگردد؛ عباس ایمان آورد و دست از رباخواری برداشت.

ختم برای کسانی است که پروردگار می داند در هر روزگاری ایمان نخواهند آورد. مصداق این آیه در هر روزگاری آنهایی هستند که اگر واقعاً به خدا برگردند؛ هرگز پروردگار در دلشان را نمی بندد و در گوششان را نمی بندد **يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ «1»**.

انگشت در گوشت می کنند برای چه؟ اگر می خواستند در، برای گوش بگذارند در اصل خلقت در می گذاشتند هر وقت می خواهی نشنوی در آن را ببندید.

حرف را بشنو. قرآن مجید که عجیب آزادی به مخالف می دهد؛ مخالف را با حرفش رد نمی کند به مخالف می فرماید: حرف داری با استدلال و برهان بیاور.

خدا خوب به مخالف آزادی می دهد. تمام کتاب احتجاج مرحوم طبرسی را ببینید؛ چه آزادی که پیغمبر به مخالفین داده است، حتی در مسجد به اصطلاح قرآن، دهری، به اصطلاح روزگار ما دیالکتیکی، ابن المقفع؛ عبد الملك بصری، ابوشاکر دیصانی، ابن ابی العوجاء این چهار نفر لائیک بوده اند. آدم هایی دانشمند بودند من متن عربی برگشت کلیل و دمنه را از زبان ساسانی دارم که ابن مقفع برگردانده و واقعاً در ادبیات و انشاء معجزه کرده است، نویسندگانی بسیار ماهر بوده که فکر نمی کنم الان در مصر و عراق و عربستان کسی بتواند انشای ابن مقفع را داشته باشد.

این چهار نفر در مسجد الحرام نزدیک حجر اسماعیل یا مقام ابراهیم با امام صادق (ع) راجع به وحی بودن قرآن احتجاج کردند. این گونه آزادی به مخالفین داده اند. مخالف حق دارد حرف خود را بزند؛ کافر حق دارد حرفش را بزند؛ اگر دنبال پیدا

کردن حق است. يك وقت می خواهد وسوسه ایجاد کند مردم را بی دین بکند، این يك مسئله دیگری است.

يك وقت آمده می گوید: من با قرآن و نبوت شما و با امامت یا احکام شما حرف دارم خدا می فرماید: بگذارید حرفشان را بزنند اما به آنها بگویید: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «2»*** اگر راست می گوید حق با شما است. اگر راست می گوید برای مطلب حق دلیل بیاورید. اما وقتی می آید؛ ده گونه ایراد می کنید من هم با صد گونه دلیل

((1)) بقره (2): 19.

((2)) بقره (2): 111.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 468

ایراد را از بین می برم؛ اشکال تان را باطل می کنم دیگر جای لجبازی نیست این حق را قبول کنید.

در سور بقره دربار مردم زمان پیغمبر می فرماید: **يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ «1»** دربار قوم نوح هم در سور نوح آمده است. نوح به پروردگار می گوید: من که با اینها حرف می زنم انگشت در گوششان می کنند و آن وقتها که همه لباسها بلند بود. پیراهن و عبا را روی سرشان می کشیدند که هم من را نبینند و هم حرف من را نشنوند.

این چه لجبازی است. قرآن می گوید: گوش بده اگر اهل انصافی وقتی برای تو حق ثابت شد قبول کن آن که خدا را حق می داند بالاخره حق را قبول می کند؛ مثل حرّ بن یزید **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** نمی شود. مصداق این آیه نمی شود آنهایی مصداق این آیه هستند که بنا ندارند مؤمن بشوند بنا ندارند حق را قبول کنند. **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** به سرعت صورت نمی گیرد. پروردگار عالم در مهلت دادن واقعاً معرکه می کند. یعنی خداوند در مقابل این مخالفتش چه حلمی بکار می گیرد، این خیلی عجیب است.

عجله ای در عذاب ندارد و بعد هم آنهایی که به مسخره به انبیاء می گفتند این عذابی که می گویی بگو الان نازل بشود؛ خداوند به مخالفین می گوید عجله نکنید عذاب را در این هفته نخواهید چه عجله ای دارید **وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ «2»*** شما از دسترس من که خارج نمی شوید از دایر حکومت من که خارج نمی شوید؛ فرار نمی توانید بکنید تا من عجله بکنم. تا عذاب بر شما نازل بکنم به دو یا سه علت است که مهلت می دهم.

در قرآن مجید و روایات بیان شده يك علت مهلت دادن این است که گناهکار توبه کند خیلی از آنها توبه می کنند. خداوند شی که برادران یوسف برگشتند، هم پیراهن خونی دروغ آوردند و هم گری دروغ می کردند.

می فرماید: **وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ «3»** این گریه، گری واقعی نبود؛ می خواستند سر پدر را کلاه بگذارند که ما داغداریم یوسف را گرگ پاره کرده است و پیراهن خون آلود را آوردند.

وَ جَاؤُاْ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ «4» اصلاً خون خون یوسف نبود. غروب گاهی خیلی دلگیر است در آن غروب کنعان به یعقوب چه گذشت. آنقدر گریه کرد که از بار این فراق **وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ «5»** این پدر آنشب چه جور ناله می کرده است. من نال دردمند را شنیده ام می دانم واقعاً نال دردمند آتشین و سوزنده است. خیلی آدم را ناراحت می کند. حالا

((1)) بقره (2): 19.

((2)) شوری (42): 31.

((3)) یوسف (12): 16.

((4)) یوسف (12): 18.

((5)) یوسف (12): 84.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 469

خدا هم بنا ندارد به یعقوب خبر دهد که بچه ات را بیرون شهر در چاه انداخته اند. اگر خبر دار می شد يك طناب و سطل برمی داشت با دیگران غیر از ده تا فرزندانش می رفت او را بیرون می آورد؛ بنا نبود خدا به او خبر بدهد.

نال آن شب یعقوب ناله ای است که باید عذاب بر این ده برادر نازل می شد. من يك جمله ای را خیلی وقت پیش در مجمع البیان دیده ام؛ که وقتی یوسف را در چاه انداختند اینها آمدند به همدیگر گفتند که يك نماز دسته جمعی بخوانیم و به خدا بگوییم آبروی ما را نبرد. خبر به پدرمان ندهد که ما چه کار کرده ایم. يك نکته ای هم در نماز آنها هست در تفسیر

آن باید آن نکته را دید که خیلی نکت عارفان جالبی است که بچه‌های یعقوب بکار بردند و از کارشان پشیمان نبودند، نمی‌خواستند توبه کنند؛ بلکه می‌خواستند آبرویشان پیش پدر خانم‌ها و نوه‌هایشان نرود.

گفتند: خدایا بر ما پیوشان. خدا هم پوشاند و خبر نداد. از نال آن شب یعقوب باید عذاب نازل می‌کرد، اما خدا اصلاً توجه‌ای به این معنا نکرد؛ چهل سال بعد همین ده تا گنه‌کار آمدند به پدر گفتند: **اسْتَغْفِرُ لَنَا «1»*** حضرت یعقوب به آنها گفتند: **سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ «2»** ظاهراً امام باقر (ع) می‌فرماید: وسط هفته بود به حضرت یعقوب گفتند از خدا برای ما آمرزش بخواه، گفت: باشد آمرزش می‌خواهم. صبر کرد و سحر جمعه دعا کرد که دعا در سحر جمعه مستجاب است. برادران یوسف مصداق ختم الله نشدند. در هر صورت؛ خدا علم دارد به این که اینها ایمان نمی‌آورند عمر آنان طول هم می‌کشد؛ عجله‌ای در **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** نمی‌کند. دل باز است؛ راه توبه باز است؛ ولی دیگر بنا شد ایمان نیاورند؛ چون در عذاب عجله ندارد پس حالا دو تا جریمه باید ببینند يك جریم دنیایی يك جریم آخرتی.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ يك تعبیرش این است که از رحمت محروم است حرف حرفشان برای دیگری اثر ندارد **وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ «3»** آنان می‌بینند؛ اما به چشم پیغمبر نمی‌بینند به شکل يك آدم عادی می‌بینند. در سوره فرقان آمده است ایراد هم می‌گیرند می‌گویند اگر واقعاً تو پیغمبری؛ بازار برای چه می‌آیی؟ گوشت و نان برای چه می‌خوری؟ لباس برای چه می‌خوری؟

وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ درکت نمی‌کنند؛ عالم را نگاه می‌کنند؛ و تغییر و تحولات جهان را می‌بینند؛ در کلاسها درس می‌دهند اما این نگاه عمیق را ندارند. این همه متحرك محرك می‌خواهد و این همه متغیر مغیر می‌خواهد.

((1)) یوسف (12): 97.

((2)) یوسف (12): 98.

((3)) اعراف (7): 198.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «1» با چشم حیوانی عالم را نگاه می کنند وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ يك روایت مهم در کتاب کافی از امام صادق (ع) است که ایشان کفر را پنج معنا می کنند آیاتی را هم شاهد می آورند.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

خداوند متعال در سی جزء قرآن مسئله کفر را مطرح کرده است. در آیاتی که کفر تعریف شده با معانی مختلفی تعریف شده همه جا به معنای انکار قیامت، توحید و نبوت نیست. به همین خاطر به ائمه علیهم السلام برای فهم قرآن واقعاً نیاز داریم.

وحسبنا كتاب الله «2» يك گمراهی آشکار است و انحراف قطعی است. برای کفر معانی متعددی گفته اند که حالا يك روایت بسیار مهمش را می خوانم که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی جلد دوم در باب کفر نقل کرده اند. يك نکت مهمی که به نظر می رسد از اینگونه آیات که من در تفاسیر شیعه و سنی در حدود بیست و پنج تفسیری که دیده ام پیدا نکرده ام که کسی به این نکته اشاره کرده باشد.

آن نکته این است که از کیفیت کلام پروردگار، چه وقتی که اخبار از کفر می دهد و چه وقتی که مخاطبینش خود کفار هستند، يك وقت مثل همین آی مورد بحث إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا* از کفار خبر می دهد که چنین وضعی را دارند و چه وقت که با خود کفار رو در رو در قرآن صحبت می کند، تقریباً از آیات اخباری و آیات مخاطبین روشن می شود که با بودن عقل و با بودن فطرت و با بودن کتابهای آسمانی قبل از کفار آن روزگار؛ با بودن قرآن تا قیامت برای انسان ابداً جایی برای هیچ نوع کفر وجود ندارد.

آنهايي که اهل کفر هستند، بیشتر عالم هستند و خود را به کفر زده اند و از نگاه امير المؤمنين در دعای کمیل عالم معاند هستند و عنادشان به خاطر این است که اگر دست از کفر و آثار کفر برندارند به منافع مادی آنها لطمه می خورد.

آی صریحی در این زمینه است، آدم وقتی آیات مربوط به قیامت را می بیند، می بیند پروردگار عالم به دو صورت این آیه را در قیامت بیان کرده که عذر اینها قابل قبول نیست و اینها کافر و عالم هستند، کافر و عامد هستند و يك صورت دیگر این است که در روز قیامت اصلاً به خود اینها خطاب می شود که عذر خواهی نکنید که به قول ما دفع و دخل مقدر

است، اگر در فکرشان این است که گردنی کج کنند و به پروردگار بگویند کارمان درست نبوده حالا تو کریمی تو رحیمی ما را ببخش، اعلام قطعی می شود که عذر خواهی نکنید چون حرف حسابی ندارید که ما قبول کنیم در دعای کمیل امیرالمؤمنین مطلب را خیلی واضح بیان می کند و در اوایل دعای کمیل که خیلی جملات زیبای و قوی و مستدلی دارد، که

((1)) روم (30): 7.

((2)) بحار الانوار: 473 / 22، باب 1، ذیل حدیث 21.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 471

به پیشگاه مقدس حضرت حق عرض می کند؛ تو در هم امور من حجت داری و **فلك الحمد (الحجه) علی فی جمیع ذلك و لا حجه لی فیما جرى علی فیه قضاوک «1»** قضای در اینجا به معنای آن قضا و قدر معروف نیست.

قضای در اینجا به معنای احکام خداست **قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا** قضای تکوینی نیست قضای تشریعی است. حکم پروردگار این است: **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا «2»** اگر قضای تکوینی بود ما غیر عبادت کاری نمی کردیم، با پدر و مادر غیر خوبی برخوردی نداشتیم. قضا در اینجا تشریعی است.

فلك الحجه علی فی جمیع ذلك جمیع ذلك، یعنی دروغها، تمتهها، افتراها، مشروب خوریها، قماربازیاها یعنی ظلمها و آدم کشیها یعنی هم گناهان تو بر من، بر ضد من **فلك الحجه علی** اینجا علیّ به معنای ضد است. بر ضد من دلیل داری که من عقل به تو دادم تمکن دادم، معلم دادم، مسجد دادم، حسینیه دادم، عالم ربانی برای تو قرار دادم هزاران کتاب برای رشد و کمال و تربیت و اخلاق، دوازده امام قرار دادهام، یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر قرار دادهام تو به چه دلیل گناه کردی **فلك الحجه علی** حجت تو بر من تمام است. اما من هر گناهی که بخواهم دلیل برایش بیاورم. اصلاً دلیلی به نفع من وجود ندارد.

يك وقت خود پروردگار قبل از اینکه من عذر خواهی کنم مرا معذور دانسته است، دست و پایم را بسته اند، تفنگ را گذاشته اند روی سر من و می گویند ده دقیقه مانده به افطار روزها را بخور و الا تو را می کشیم. می گویم: نمی خورم.

یکی می گوید: بنشینید روی سینه و پاهایش، به یکی هم می گوید دهانش را باز کن و من هم تا قطره آخری که می ریزند در دهنم نمی خواهم بخورم ولی می ریزند.

عذر من موجه است. پروردگار قبل از اینکه من اعلام کنم که خدایا دیدی که دست من را بسته اند دهانم را باز کردند و سلب اختیارشدم و در دهانم آب و شربت را ریختند؛ در فقه بیان کرده که مضطر یا ناسی یا لا یعلم معذور است، گاهی بی اختیار من معذورم.

هوا گرم است، روزهای ماه مبارك رمضان پنجاه درجه شده است و هفده ساعت است. من غافل از این شده ام که روزم، آب را از یخچال درآوردم تا آخرش را خوردم تشنگی ام برطرف شد. دو سه بار الحمدلله را عاشقانه گفتم. يك مرتبه یادم آمد که روزم قبل از اینکه بگویم خدایا یادم رفته بود در فقه فرموده ناسی معذور است؛ خواب معذور است خیلی جاها ما را معذور دانسته من امانت را واقعاً مانند مال خودم حفظ کردم ولی از بین رفت. من زمین از بین رفتن فراهم نکردم من خیلی مواظب بودم سه تا قفل هم به صندوق زده بودم. حالا نیم شب صندوق را برده اند با شعل آتش در را باز کرده و بردند قبل از این حرفها من را معذور دانسته اند.

(1) مصباح المتعجد: 846.

(2) اسراء (17): 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 472

اما در حال علم یا در حال اختیار با بودن عقل با بودن فطرت با بودن انبیاء باز اینجا غیر آن لا یعلمون است. يك وقت کسی ایراد نکند. در جنگل های آمازون هنوز زن و مردهایی هستند که مانند روزگار عصر حجر زندگی می کنند، خبر هم از هیچ چیز ندارند به فرض اگر باشند آنها در قرآن تکلیفشان را روشن کرده

ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا «1» اگر به آنها تکلیف نرسیده يك حرف دیگر است در این کشورها جاهایی است که الان دنیا را به صورت يك دهکده درآورده اند. حادثه ای می خواهد اتفاق بیفتد کامل آن در سایت های خارجی و

ماهواره‌ها هست اینجا دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم ما معذوریم حداقل در کشور خود ما هیچ گناهکاری یا کافری یا مشرکی در قیامت عذری که خدا بپذیرد؛ ندارد.

ولا حجه لی فیما جرى علی فیہ قضائک و الزمنی حکمک و بلائک «2» پس این نکته را هم در آیات مربوط به کفر باید عنایت داشته باشید که واقعاً جایی برای هیچ نوع کفری برای بشر نیست. اصل این است که همه مؤمن باشند. اصل این است که همه عاقلانه بر مبنای *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* «3» زندگی کنند؛ بر مبنای *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا* «4»؛ بر مبنای *وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ* «5»؛ بر مبنای *فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* «6» اصل این است که آدم خوبی باشند. این گناهان عارضی است؛ بیماری است؛ چنان که در قرآن کریم مطرح است حالا اگر کسی راه کفر را پیش گرفت این به انتخاب خودش و اختیار سوء پیش گرفته و عارضی هم است.

امام صادق (ع) که بر اساس آیات می‌فرماید: کفر به پنج معنا آمده است. «7» خوب این اولی با دومی اشتباه نشود. دو مورد است: من تفاوتش را عرض می‌کنم.

از قرآن آیه‌ای را می‌خوانم محکم‌تر از مثال خود قرآن مجید است. انکار حقایق قطعی و مسلم مثل خدا، توحید، نبوت، قرآن، قیامت، بخصوص انکار امامت ائمه طاهرین؛ چرا که به خصوص شیعه و اهل سنت هر دو نقل کرده‌اند که پیغمبر فرموده‌اند:

علی خیر البشر «8» و اگر کسی حضرت علی (ع) را در ارزش‌های وجودی او که عامل امامت ایشان بوده که ارزش‌های وجودی در سور بقره ابتدای آیات مربوط ابراهیم که می‌فرماید: *إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ* «9» بکلمات در اینجا به معنای تکالیف است. کلمه در قرآن با

(1) (إسراء (17): 15.

(2) مصباح المتعجل: 846.

(3) بقره (2): 30.

(4) انسان (76): 3.

(5) بلد (90): 10.

((6)) شمس (91): 8.

((7)) الکافی: 389 / 2، باب وجوه الکفر، حدیث 1.

((8)) بحار الانوار: 7 / 38، باب 56، حدیث 13؛ کنز العمال: 625 / 11، حدیث 33045.

((9)) بقره (2): 124.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 473

مصادیق متعدد آمده يك بار فرموده است: **يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ «1»** اینجا کلمه یعنی انسان یا ما نَفِدَتْ

كَلِمَاتُ اللَّهِ «2» اگر دریاها مرکب و هفت برابر بشوند و درختان قلمها بشوند و این قلمها را در این

مرکب بزنند تا عدد موجودات آفرینش شده را بشمارند، نمی‌توانند. همه موجودات کلمات خداوند هستند. قرآن مجید کلمه الله است. **وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا «3»** این در قرآن مصادیق متعدد دارد.

کلمه در آیه ابراهیم یعنی تکالیف اذا ابتلی ابراهیم یعنی هر تکلیفی که لازم بود برای ابراهیم بیان شود؛ ارائه شد **فَأَتَمَّهُنَّ** تمام و کمال این تکالیف را اجرا کرد و بعد از اینکه ابراهیم خالصانه خود را نشان داد. خدا که می‌دانست؛ ابراهیم خود را نشان داد تحمل تمام تکالیف الهیه را خالصانه و عاشقانه دارد و انجام داد **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا «4»** حالا تو سرمشق تمام انسانها تا قیامت هستی حتی از این سرمشق بودنش پیغمبر اکرم و ائمه اطهار هم بهره گرفتند. این دلیل بر این نمی‌شود که ابراهیم بر رسول خدا برتری داشته باشد نه ولی در قرآن آمده است: **إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا «5»** که امام رضا (ع) می‌فرماید:

والذین آمنوا مصداق اتم و اکملش ما هستیم، این پیروی از ابراهیم به وسیل پیغمبر اسلام یعنی پیروی از فرهنگ پروردگار در سور آل عمران است. **«6»** امیرالمؤمنین چرا به خلافت انتخاب شد؟ همان ملاکی که انتخاب ابراهیم بوده درباره امیرالمؤمنین علی (ع) است و ما در روایات می‌بینیم؛ همانطور در باب مشتق و در باب الفاظ در کفایه ملاحظه فرمودید؛ مرحوم آخوند وارد شده است. من ابتدای شروع کفایه را در حوزه که خیلی آنوقت‌ها تحقیق می‌کردیم در کدام درس شرکت کنیم؛ خوشبختانه به درس مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی هدایت شدم و مکاسب را نزد ایشان خواندم.

ایشان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بسیار حساس و علاقه مند بودند، ایشان با استدلال به همین آی لا ینال عهْدی الظَّالِمِینَ «7» می فرمود. ظالم مشتق است که این امامت عهد خدا است؛ چون می گوید: اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ «8» در نسل من این امامت یعنی الگو شدن برای جهانیان در ارزشها قرار می گیرد. نفرمود: قرار نمی گیرد در حقیقت قرار می گیرد؛ اما نه در ظالمین. از نسل تو (لا ینال عهْدی الظَّالِمِینَ) یعنی این

((1)) آل عمران (3): 45.

((2)) لقمان (31): 27.

((3)) توبه (9): 40.

((4)) بقره (2): 124.

((5)) آل عمران (3): 68.

((6)) الکافی: 1/ 223؛ باب أن الائمه ورثوا علم النبی و جمیع الانبیاء، حدیث 1.

((7)) بقره (2): 124.

((8)) بقره (2): 124.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 474

امامت در ظالمین قرار نمی گیرد. حالا در باب مشتق کفایه خوانده ایم یک نفر لحظ اول تکلیفش یک نگاه به نامحرم کرده عمداً این ظلم به نفس کرده ما دیگر از او نگاهی نمی بینیم تا نود سالگی پاک است. می توانیم بگوییم ظالم است؛ بنا بر بحث مشتق که تلبس در

گذشته به این ظلم داشته می توان به اعتبار هشتاد سال پیش به او ظالم گفت.

بلکه کسی به ما وعده قطعی داده که بیست سال دیگر می خواهم يك دروغ بگویم و می خواهد هم عمل بکند حالا فرض کنید؛ که ما هم علم داریم که عمل می کند، الان می توانیم به او بگوییم ظالم بخاطر اینکه تلبس به مبدأ یعنی به ظلم در آینده دارد. بعد ایشان اینجا می فرمودند: با آیه بحث مشتق با این آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ما با این اصحاب سقیفه چه کنیم؟ جز اینکه محترمانه به ایشان بگوییم دزدی کرده اید؛ غصب کرده اید و جایی که خدا قبلاً به ابراهیم گفته بود در آن جا قرار گرفته اید؛ ما بخاطر راهنمایی خدا نمی توانیم دست در دست شما بگذاریم.

حالا مریدان شما در عربستان هر تهمتی می خواهند به ما بزنند آنها هم مثل اربابان خودشان در دزدی واقعاً هنرمند هستند. الان برنامه هایی در تلویزیون عربستان برای کودکان نشان می دهند. که ابن سینا و ابونصر فارابی، اجداد عرب شما بودند؛ یعنی شخصیت ها را می دزدند.

درباره ابونصر فارابی می گوید فاراب، در افغانستان است می گوید شیخ الرئيس ابوعلی سینای بلخی؛ بلخ که برای ایران بوده ولی این دزدی ها را از سران کفرشان یاد گرفتند؛ چون از اینها تعبیر به امامان کفر هم شده مخصوصاً در انکار امامت است.

امام باقر (ع) می فرماید: روایت در کافی کتاب حجت باب الاضطرار الی الحجه مفصلش آمده است و این روایت را به مردم در ده عاشورا انتقال بدهید؛ بخصوص چون خیلی در دنیا به امامت و رهبری شیعه حمله می شود. و واقعاً اگر این جایگاه را از تشیع بردارند و به مردم بیاوراند که امامت و رهبری در شیعه در کار نبوده است. این خیلی کار خطرناکی است.

روایت هم با قرآن موافق است حضرت باقر (ع) می فرماید: **بنی الاسلام علی خمس علی الصلاه، و الزکاه، و الصوم، و الحج، و الولایه «1»**، الولایه همین ولایت امامان است. من از این روایت استفاده کرده ام که امامت به نادرستی جزء فروع گنجانده شده است. بزرگان به ما یاد می دادند اصول دین پنج تا است و فروع دین ده تا است، تولی و تبری هم در فروع دین آوردند در حالیکه جزء اصول مسلم ماست. **الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ «2»** در آی لا بَجْدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ «3» از شئون ولایت، تولی و تبری است

(1) ((الکافی: 18/2، باب دعائم الاسلام، حدیث 1.

(2) ((توبه: 72.

(3) مجادله: 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 475

گفتند اصول سه تاست و فروع دین دو تاست. مذهب و امامت است؛ در حالی که امامت از نگاه امام باقر (ع) چیست؟

بنی الاسلام علی خمس علی الصلاه، و الزکاه، و الصوم، و الحج، و الولایه، و لم یناد بشئ کما نودی بالولایه آن قدر که شما را به ولایت، قرآن، روایت، ائمه، دعوت کرده؛ به چیز دیگری

دعوت نکرده است. می گویند: یک سنی به یک شیعه ای گفت: که هزار و پانصد سال پیش دو نفر با همدیگر دعوا داشتند؛ یزید با حسین بن علی درگیر شدند.

در کربلا امام حسین با هفتاد و دو نفر یارانش شهید شدند، چه خبر تان است که هر سال علم می آورید؟ دسته و زنجیر می آورید؟ سینه زنی می کنید؟ حسینیه می سازید؟ یک دفعه حوزه علمیه را خالی می کنید ده عاشورا همه راه می افتید.

شیعه گفت: والله ما از ترس شما این کارها را می کنیم. پیغمبر اکرم (ص) روز هیجده ذی الحجه علی بن ابی طالب (ع) را به امامت معرفی کرد شما منکر شدید گفتید نه این امامت نبوده ولایت نبوده ما ترسیدیم ما را مثل امام حسین نابود کنید بگویند چیزی نبوده است. سینه می زنیم که حماسه از بین نرود و الان حفظ محرم و دسته ها و منبرها و ذکر مصیبت ها واجب است. آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) می فرمودند: روضه خواندن واجب است.

مرحوم آیت الله العظمی رفیعی قزوینی که امام خمینی (ره) اسفار را پیش ایشان خوانده بودند من ایشان را درک کرده بودم. در مسجد ایشان ده شب من را دعوت کردند خود ایشان هر ده شب را حضور داشتند.

ایشان گفتند: شخصی ده شب منبر خوب بحث کرد ولی هر شب بعد تمام شدن بحث گفت السلام علیکم و رحمه الله و برکاته حتی یک سلام به ابی عبدالله نداد بعد شب نهم در خدمت آیت الله رفیعی که چهر برجسته ای بود؛ مرحوم آقا جلال آشتیانی که از فلاسف کم نظیر زمان ما بود سه یا چهار سال پیش فوت کرد من با او ارتباط داشتم ایشان می گفت: اگر ملا صدرا زنده بشود بهتر از آقا سید ابوالحسن اسفار خودش را نمی تواند درس بدهد؛ آدم خیلی فوق

العاده‌ای بود. گفت: حضرت آیت الله ما این ده شب چقدر پول به آقا بدهیم؟ فرمودند: پول در پاکت نگذارید فردا شب که السلام علیکم را گفت: يك گونی جو به او بدهید چون **ولم یناد بشی کما نودی بالولایه**.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

بر ما واجب است که کتاب خدا را در جهت معرفت به آیات و عمل به آنها اصل قرار بدهیم و همچنین فرهنگ ائمه طاهرین علیهم السلام را مانند قرآن مجید یکسو نگاه کنیم که آن دو در کنار هم بنابر آخرین نظر پیامبر در روز آخر عمرشان راه خدا را تشکیل می‌دهند. صراط مستقیم را تشکیل می‌دهند به این خاطر باید در حوزه‌ها به کتاب خدا بیشتر پرداخته شود.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 476

به اندازه درس‌های دیگر، درس تفسیر قرآن برپا بشود؛ چون آنچه را که ما برای هدایت و نجات مردم می‌توانیم به مردم انتقال دهیم قرآن کریم و فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) است. یقیناً تا آخر عمر با توجه به اینکه باید کتب درسی را خواند، اما مسائل کفایه و رسائل را یا بخشی از نوشته‌های دیگران را یا ادله‌های فکری را ما نمی‌توانیم انتقال بدهیم، همه اینها مقدمه است که مردم هدایت بشوند. این است که من برای توضیح آیات تا جایی که امکان داشته باشد به کتاب‌های مختلف مراجعه می‌کنم و هم کتاب‌های جدیدی را تهیه می‌کنم که برای هر آیه‌ای تقریباً مسائل عمیق آن بیان بشود.

آیه در باب کفر می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ «1» سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ** نشانگر آگاهی خدا به کافرانی است که هرگز در برابر حق و دلیل تسلیم نمی‌شوند، در برابر حکمت تسلیم نمی‌شوند، در مقابل صدق وحی و صدق نبوت تسلیم نمی‌شوند و هیچ زمینه‌ای هم برای تسلیم نشدن آنها وجود ندارد. چون حق با دلایلی که دارد و با بدیهی بودن بعضی مسایل آن و با برهان‌هایی که دارد عقل را به زانو در می‌آورد.

باید گفت: اغلب کفار، کافر عالم و عامدند و کافر لجبازند و جهنم حقشان است که در آیه دوم **و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «2»*** یا عذاب الیم در آیات دیگر، حقشان است که خدا چشم و گوش باطن‌شان را ختم کند؛ یعنی دیگر کارشان را

تمام کند و گرنه اگر واقعاً زمینه‌ای در آنها برای قبول هدایت بود حتماً **حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ** در حق‌شان به کار گرفته نمی‌شد و اما این امام صادق (ع) کفری که در این آیه و در آیات دیگر مطرح است به قدری زیبا و عالمانه و حکیمانه موشکافی و تحلیل کردند که هر عاقلی و عالمی و متفکری را قانع می‌کند و اینکه کفر در چه موارد هست. روایت بسیار مهمی است.

ابوعمر و زبیری از امام صادق (ع) روایت می‌کند می‌گوید من به وجود مبارك حضرت عرض کردم **قال قلت له اخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عزوجل «3»** البته اینها قابل انتقال به مردم است که حالا موارد کفر را بدانند.

گاهی گرفتارش هستند و خودشان هم خبر ندارند. البته آنهایی که در صراط مستقیم حق باشند و از زشتی‌ها پاك بشوند.

الكفر في كتاب الله على خمسة اوجه کفر در قرآن پنج کفر است **فمنها كفر الجحود** به معنی انکار است. این جحود دو بخش است، گاهی انکار اصل حقایق است گاهی اصل حقایق را قبول دارند، ولی انکار شؤون حقایق است که خود حضرت توضیح می‌دهند.

وجه سوم **والكفر بتك ما امر الله** اینکه من نماز نخوانم، روزه نگیرم، حج نروم، خمس ندهم، زکات ندهم، اخلاق درست و حسابی نداشته باشم، واجبات را عمل نکنم، محرمات را کناره‌گیری نکنم. چهارم کفر

(1) بقره (2): 6.

(2) بقره (2): 7.

(3) الکافی: 389 / 2، باب وجوه الکفر، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 477

برائت است و پنجم هم کفر نعم است. اما کفر جحودی دو نوع است. اما کفر اول از دو وجه **فهو الجحود بالربوبية** اینکه آدم سراغ خود پروردگار برود و وجود مقدس او را نفی کند بگوید خود حضرت می‌فرماید **وهو قول من يقول لارب**

و لاجنه و لانار که اگر کفر ربوبی است؛ پس بهشت و دوزخ چه کار می کند. امام صادق (ع) می فرماید: **فهو الجحود بالربوبیه** رب یعنی مالکی که به تربیت مخلوقات نظر دارد.

حالا اگر انسانی تربیت حق را قبول کرد؛ شایسته است بهشت برود، بهشت از شؤون ربوبیت است. نار از شؤون ربوبیت است؛ لذا اهل بهشت با پروردگار گفتگو می کنند. اهل جهنم که درخواست نجات دارند با ربنا درخواست نجات دارند. همین طور بی دلیل و بی برهان و حکمت می گوید: عالم خدا ندارد، بهشتی در کار نیست، جهنمی در کار نیست اینها را چرا می گوید؟! برای اینکه خداوند و اعتقاد به بهشت و جهنم مانع از گسترش زندگی است.

بسیاری هم در زمان ما همین حرف ها را می زنند. چند بار افراد روشنفکر پیش من آمدند؛ گفتند ما اصالتاً خدا را قبول نداریم، خدایی وجود ندارد. من به آنها گفتم عیبی ندارد خدا وجود ندارد این ادعا است. من برای اثبات وجود خدا گفتم با شما حرف نمی زنم، شما از راه رسیدی می گویی عالم خدا ندارد، بهشت و جهنم ندارد. شما مدعی هستید باید دلیل بیاورید. دلیل بر اثبات وجود خدا اینکه به منکر بگوئید بر انکارت دلیل بیاور و او هیچ دلیلی ندارد.

از زمان حضرت آدم تا حالا قوی ترین کمونیست ها بر نفی وجود خدا دلیل اقامه نکرده اند. فقط می گویند: دین افیون ملت هاست. خدا برای دین است؛ بگو به چه دلیل؟ من يك وقتی از رئیس زندان اوین خواستم که با احسان طبری سردهسته کمونیست های ایران ملاقات کنم. آدم خیلی باسوادی بود و هفت زبان خارجی مسلط بود. با کمال تأسف ما هنوز در حوزه به این زبان های خارجی نپرداختیم. خارج که می رویم در مقابل خارجی ها لال هستیم.

مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری هفتاد سال پیش بنا گذاشتند برای طلبه ها درس انگلیسی بگذارند، هفتاد سال پیش صد نفر اگر آگاه به این زبان می شدند، چه تحوّل در جامعه و حوزه می شد. چون هر زبان يك دنیای جدیدی است. پنجاه نفر تاجر تهران و قم آمدند خدمت شیخ عبدالکریم گفتند اگر بخواهید زبان نجس کفار را یاد آخوندها بدهید ما سهم امام دیگر نمی دهیم.

آقاشیخ عبدالکریم دید حوزه نابود می شود، کناره گیری کرد. این مسئله زبان خیلی مهم است، در هر صورت گفتند: می توانی با احسان طبری ملاقات کنید.

آدم دانشمند، هفت زبان و مقدار زیادی از آیات قرآن در حدود سیزده، چهارده جزء را حفظ بوده است. به او گفتم: آقای طبری من صندلی ندارم وزیر و وکیل نیستم. آدم آزادی هستم کار من منبر است؛ فکر نکن اگر با من حرف بزنی در پرونده ات اثر منفی خواهد داشت. این گفتگوی من و تو به پرونده ات هیچ ربطی ندارد. گفت: پیرس، گفتم: که آقای طبری من نمی دانم چه کسی پیش تو محبوب است ولی هر کسی پیش شما محبوب است بیا به او قسم بخور،

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 478

عین حقیقت را به من بگو و من می‌خواهم حرف تو را در جلسات و منبرها انتقال بدهم. اگر دلت نمی‌خواهد نگو چون حرف تو پیش من نمی‌ماند هر چیزی بگویی من می‌گویم.

گفت: نه برو بگو. گفتم چند سال برای به پا کردن کمونیست در این کشور زحمت کشیدی؟ گفت: پنجاه سال. واقعاً شوروی در ایران مثل او مغز نداشت یعنی مغز کمونیستی و تفکر دیالکتیکی بود؛ کتاب نوشته بود. گفتم خود تو به این فرهنگ اعتقاد داشتی و برگشتی و این کتاب کج راهه را نوشتی که آن کتاب بسیار کتاب با ارزشی است که يك فرد کمونیستی مکتب کمونیست را کوبیده است.

گفتم: در آن پنجاه سال خودت اعتقاد جازم به این فرهنگ داشتی که تمام ارزش‌های معنوی را از پروردگار گرفته تا کمترین حلال و حرامش را دفع می‌کند.

يك نگاهی به من کرد و دید خیلی من عمیق وارد کارش شده‌ام اولین باری بود که اقرار می‌کرد گفت: من برای يك لحظه این فرهنگ را در قلب قبول نداشتم. اما مبلغش بودم بالاخره دنیای ما اقتضاء می‌کرد. چون ما در شوروی عظمتی داشتیم و همه را از دست می‌دادیم اما بعد از انقلاب همه را از دست داده‌ایم. ولی نه این‌طور که ما می‌گفتیم نیست، عالم خدا دارد.

می‌گویند: تیمور تاش که شرح حالش هم خواندنی است؛ اهل خراسان بود. خیلی آدم بی‌دینی بود، و در زمان رضاخان در بی‌دینی نمونه نداشت، بسیار مغرور، متکبر، عرق‌خوار و زنا کار حرفه‌ای و وزیر دربار رضاخان هم بود.

همه کاره کشور بود، که جاسوسان انگلیسی يك زمینه‌ای برای او ایجاد کردند که در جریان نفت گول آنها را خورد و توانستند با یکی از زیباترین دختران که به هتل فرستادند او در انگلستان اعلام کرد که من همه گونه در اختیار هستم. بنا شد تا وقتی در لندن است این خانم شب و روز با او باشد؛ بالاخره يك بار در نبود او تمام مدارك کیفش را بر می‌دارد که با روس‌ها سر و سری داشته فتوکپی می‌کند و اصل را به کیف بر می‌گرداند آن را پیش رضاخان می‌آورند وقتی که او از لندن بر می‌گردد او را به زندان می‌اندازد.

او در جلساتش با خنده همراه با غرور که کلمه آن در قرآن فرح است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «1» یعنی آنهایی که خوشحال و مغرور هستند چون خداوند متعال درباره شهدا، لغت مستبشرین بنعمه الله را به کار گرفته است.

بَهشتیان **فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ «2»** آنجا در مقابل دوزخیان سینه سپر کنند؛ حقش است، که در بهشت غروری داشته باشد به خاطر اینکه عبد خدا در دنیا بوده، اما اینکه صندلی داشته باشم، ثروت داشته باشم و مغرورانه خوشحال باشم؛ این را خدا نمی‌پسند. در جلسات همیشه

(1) قصص: 76.

(2) آل عمران (3): 170.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 479

این جمله ورد زبانش بود که با هزار دلیل ثابت می‌کنم؛ عالم خدا ندارد. این دیگر نهایت غرور است، هیچ وقت هم از آن هزار دلیل که می‌گفت يك کدام را هم نیاورد چون موجود نبود.

تا زمانی که انگلیس‌ها واسطه شدند او را از چشم رضاخان انداختند و به زندان افتاد. در زندان؛ رضاشاه به پزشك احمدی گفت: برو يك آمپول هوا به او بزن شرش را بكن. آدمی که در شمیران خانه پنج هزار متری داشت و وزیر دربار بود. رضاشاه به آنها گفته بود در بدترین سلول او را بیندازید که حسابی تحقیر شود. همان عذاب هونی که خدا در قرآن می‌فرماید عذاب پست کننده و تحقیر کننده است خود رضاخان هم در دنیا به این عذاب دچار شد.

وقتی بندرعباس رفت و تمام طلا و جواهرات و پول‌های نقد را با چمدان‌های متعدد با خودش برد، مأموران انگلیسی کل آن اموال را به يك کشتی هندی دادند، گفتند به نایب السلطنه انگلیس در هند برسانید، او را با يك كت و شلوار خالی به جزیره موریس در آفریقای جنوبی بردند و بدجور تحقیرش کردند در هر صورت جنگ با خدا برای کسی پیروزی نداشته است.

رضاشاه گفته بود که او را در يك سلول بیندازید، يك گلیم پاره و يك دانه لیوان به او بدهید و غذای پست هم به او بدهید که دائم در آن سلول گریه می‌کرد و می‌گفت با هزار و يك دلیل ثابت می‌کنم عالم خدا دارد.

کفر آنان، کفر عالمانه است می‌گوید عالم خدا ندارد اما دلش نمی‌گوید، عقلش نمی‌گوید **يَقُولُونَ بِاللَّيْسِ فِي قُلُوبِهِمْ «1»** این نگاه قرآن است **وهو قول صنفين من الزنادقة** امام صادق (ع) می‌فرماید: دو صنف مادی‌گرا و

دیالکتیکی‌ها هستند که دو صنف را توضیح نمی‌دهند به نظر صنف عالم و جاهلشان است **يَقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةُ** آن روزگار ده‌ری می‌گفتند الآن کمونیست می‌گویند، که کمونیست هم از بین رفت و هم الذین يقولون **وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ «2»** مرگ ما برای روزگار است. کاری به خدا و عزرائیل و این مطالب ندارد؛ سپس ده‌ری را توضیح می‌دهند: **وَهُوَ دِينَ** این زناده

فرهنگی دارند که **وَضَعُوهُ لَانْفُسَهُم بِالْاِسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَبَيَّنٍ مِنْهُمْ وَ لَاتَحْقِيقِ لَشَيْءٍ مَّا يَقُولُونَ** به آنها می‌گوئیم دلیل بیاور ندارند، حجت اقامه کن ندارند **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ «3»** دهانشان باز بماند نتوانند حرفی بزنند.

نمرود به ابراهیم گفت: خدای تو کیست؟ حضرت فرمود: **فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ «4»** همانی است که گردش خورشید به دستش است؛ هر روز هم خورشید را از مشرق طلوع می‌دهد **فَأَتَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ** تو می‌گوئی من صاحب قدرت هستم؛ ما همه صبر می‌کنیم فردا صبح خورشید را از مغرب

(1) فتح: 11.

(2) جائیه: 24.

(3) بقره (2): 258.

(4) بقره (2): 258.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 480

طلوع بده **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ** واقعاً نمرود چه بگوید. بگوید باشد شما اول صبح تشریف بیاورید من به خورشید می‌گویم از آن طرف در بیاید. وقتی هیچ کس حرف تو را در این عالم گوش نمی‌دهد و هیچ گردنده‌ای به خواست تو نمی‌گردد به خواست تو برعکس نمی‌شود پس معلوم می‌شود گرداننده‌ای وجود دارد.

ده‌ریون با سلیقه خودشان نشستند يك چیزهایی را بافتند و ساختند يك حرف پابرجا و عقل پسندی ندارند و در گفتارشان يك امری که حق باشد وجود ندارد.

پروردگار در سوره بقره درباره آنان می‌فرماید **إِلَّا أَمَانِيٍّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ «1»** اینها جمعیت خیالبافی هستند؛ این ظن غیر ظنی است که ما در اصول خوانده‌ایم؛ نزدیک به علم است. که این روایت مثلاً ظن الدلاله است تا حدی به ما اجازه می‌دهد کنارش فتوا بدهیم. این ظن در آیات که درباره این گونه افراد استعمال شده یعنی خیالبافی، توهم **ان ذلك** این است وضع اینها **مِمَّا يَقُولُونَ** یعنی اینها حرف مفیدی ندارند **على غير ثبوت و لا تحقيق شى ما يقولون** چنانکه خدا می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ «2»** اینها در مقابل دلائل و براهین شما بی تفاوت اند.

خودشان هم حرف حسابی ندارند **لا يُؤْمِنُونَ***، به توحید ایمان نمی‌آورند **فهذا احد وجوه الكفر** اما آیه بعد سوره مبارکه نمل آیه 14 **جحدوم** که انکار عالمانه است یعنی به زبان منکرند، اما دلشان حرف زبان را قبول ندارد بین گفتار و درونشان دوگانه است و دو مرحله است **واقما الوجه من الجحد على معرفه** انکار بر اساس دانستن است **وهو ان يجحد الجاحد** منکر می‌شود؛ می‌گوید عالم خدا ندارد از بهشت و جهنم و نبوت خبری نیست **وهو يعلم انه حق** آدم آگاهی است با دلیل و برهان هم سر و کار دارد خوب می‌فهمد توحید حق است، نبوت حق است **قد استقر عنده** اصلاً حق بودن این مسئله برایش ثابت است **(وقد قال الله عزوجل و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم) «3»** منکر هستند، اما در باطن به آن که انکار می‌کنند، یقین دارند.

من در اوایل شرح دعای دوم صحیفه سجادیه داستان بسیار شیرینی را نقل کرده‌ام که خواندنی است يك کشیش عالم معتبر که بعد شیعه می‌شود، از ارومیه به تهران می‌آید و درس آخوندی می‌خواند و روحانی شیعه می‌شود پنج جلد هم کتاب در مسائل الهی به نام انیس الاعلام می‌نویسد و لقبش فخرالاسلام بوده است، من چهار و پنج سال با مؤلف کتاب شب‌های پیشاور رفت و آمد داشتم، ایشان می‌گفت فخرالاسلام با ما رفت و آمد خانوادگی داشت کاملاً می‌شناختم. ایشان کشیش معتبری بود ولی در درون مضطرب بود در شهر ارومیه رئیس کشیشان منطقه آذربایجان غربی زمان فخرالاسلام که خودش هم کشیش بود يك کشیش باسواد صد ساله بود.

(1) بقره (2): 78.

(2) بقره (2): 6.

(3) نمل (27): 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 481

يك روز پيش اين كشيش تك و تنها می گوید من در حالی كه عالم به دین مسیحیت هستم و كشیش این دین هستم؛ اضطراب دارم؛ آرامش روحی و اطمینان ندارم؛ من را معالجه كن. يك كلیدی به او می دهد می گوید برو درون این پستو يك صندوق است. من این كلید را اولین بار است كه به کسی می دهم؛ يك كتابی هست بردار بیاور. خود ایشان می گوید انجیلی بوده برای قبل از بعثت پیغمبر كه الآن در كتابخانه خطی آیت الله نجفی است، برای دویست یا سیصدسال قبل از ولادت پیغمبر است من آن كتاب را دیده ام.

آن را می آورد بعد خود ایشان آیاتی از آن انجیل را نشان ایشان می دهد و می خواند بعد به این استادش می گوید معلوم می شود حق با پیغمبر و قرآن و اسلام است. می گوید قطعاً خود من هم ایمان دارم به او می گوید پس چرا تا حالا كشیش مانده ای گفت: می ترسم من را بكشند. من از ترسم اظهار حق نمی كنم كه اشتباه می کرده باید اظهار می كرد و به شهادت می رسید.

ایشان هم نیمه شب در خانه مجتهد ارومیه می رود كه اینها را من از خود فخرالاسلام نقل کرده ام. او شیعه و عالم معتبر می شود قبرش هم نزدیک قبر ابن بابویه، شیخ صدوق در يك مقبره است.

الآن پاپ حق بودن قرآن و پیغمبر را می داند. می داند كه قرآن و پیغمبر حق است پس چرا انكار می كند.

چون **عُدُوْنَا وَ ظُلْمًا ۱**» در آیه شریفه مفعول لاجله است به خاطر اینکه اینها آدم هایی ستمکاری هستند به خودشان و به جامعه و دشمن حق اند. عدوان معنای حسادت هم دارد عدوانا حسود به عظمت پیغمبر و اهل بیت اند.

با آیه دیگر جحد دوم تمام می شود كه (عجب آیه ای درباره علمای یهود و نصرانی است) قال الله عزوجل **وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا ۲**» اینها در مدینه بسیار در مضیقه بودند از دست مشركین و كفار یستفتحون یعنی آرزوی پیروزی داشتند **كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** در انتظار بودند پیغمبر اسلام بیاید ما به او ایمان بیاوریم **فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا** زمانی كه پیغمبر اكرم و قرآن ارسال شد كه می شناختند **قَبْلًا كَفَرُوا بِهِ*** منكر شدند.

گفتند اینکه ما می گفتیم آن نیست. این قرآن آن نیست. آن كه ما دنبالش بودیم در انجیل دیده بودیم این نیست چرا عالمان منكر شدند. چون قدرت آنها از بین می رفت اینجا خدا چقدر بر كافران عالم خشمگین شده كه فرموده **فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ**.

امام فرمودند: این آیه فهدا تفسیر وجهی الجحود این آیه با آی قبلش تفسیر دو نوع انکار است.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و چهارم

(1) (نساء: 30).

(2) (بقره: 89).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 482

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

وجود مبارك امام صادق (ع) در پاسخ سؤال ابو عمرو زبیری که به حضرت عرض کرد کفر را از نظر قرآن توضیح بدهید فرمود:

کفر بنا بر تقسیم قرآن پنج کفر است که يك کفر، کفر به ربوبیت و پروردگار عالم است. که می گوید عالم کارگردان و صاحب ندارد؛ طبیعت و نظام کار را می کند. بهشتی وجود ندارد جهنمی وجود ندارد؛ اما کفر دوم کفری است که عالمانه انجام می گیرد نه نسبت به پروردگار نه نسبت به بهشت و دوزخ مانند علمای یهود و نصاری که از طریق تورات و انجیل معرفت به پیغمبر اکرم (ص) داشتند که این معرفت را کاملاً از آیات تورات و انجیل به دست آورده بودند در سور اعراف هم خداوند خبر می دهد که خبر نبوت پیغمبر در تورات و انجیل داده شده بود.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ «1» صریحاً خبر پیغمبر اسلام را در تورات و انجیل دادند اینها عارف به پیغمبر بودند و دائماً به خودشان دلخوشی می دادند و اگر او بیاید ما به او ایمان می آوریم بالاخره با قدرتی که پیدا می کنیم حساب این کافرانی که ما را در مضیقه قرار داده اند خواهیم رسید ولی پروردگار عالم می فرماید:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا «2» (وقتی پیغمبر آمد پیغمبری که می شناختند و تمام ویژگی هایی که در آیات تورات و انجیل دربار او دیده بودند و می دانستند و حالا در پیغمبر مشاهده کردند) كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

با علم منکر پیغمبر شدند این با آن انکار قبلی فرق می کند که شاید کفر اول با این کفر یکی باشد، کفر اول اصل خدا را مورد هجوم قرار می داد ولی در اینجا یهود و نصاری خدا را قبول داشتند. بهشت و جهنم را هم قبول داشتند ولی پیغمبر را منکر شدند و مورد لعنت هم قرار گرفتند.

در کلام وجود مبارك امام صادق (ع) است: **والوجه الثالث من الكفر كفر النعم** که انسان با نعمتهای پروردگار درست برخورد نکند. بیايد نعمت های پروردگار را بجای اینکه در راه مثبت و خیر و تقوی در حل مشکلات مردم هزینه بکند تکاثر کند، یا خرج گناه و معصیت کند. خرج ضربه زدن به مردم و به دین بکند. کاری که الان امریکا برضد دین و ضد اسلام کاری می کند که کلیسا برضد حق می کند و با هزینه میلیاردي کاری که مردم مکه داشتند که پروردگار اشاره می کند اهل مکه پول برای خاموش کردن چراغ اسلام هزینه می کردند این یکی از مصادیق کفر است.

ذلك قوله تعالى يحكي قول سليمان «3» این مسئل کفر به نعمت چیزی است که خداوند متعال از قول سلیمان نقل می کند وقتی که آن مرد دارای بخشی از

(1) اعراف: 157.

(2) بقره (2): 89.

(3) الکافی: 1/ 389، باب وجود الکفر، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 483

علم کتاب قال الذي عنده علم من الكتاب «1» حالا این کتاب هم برای ما خیلی روشن نیست که این کتاب چه بوده که علمش يك مقدار پیش آن مرد بوده است؛ به سلیمان گفت: تحت بلقیس را از یمن قبل از این که پلک بر هم بزنی من تحت را حاضر می کنم و تحت در شهر سبا بود.

تا فلسطین نزدیک به دو هزار کیلومتر مسیر بوده و در کمتر از پلک به هم زدن تخت را حاضر کرد و سلیمان وقتی که تخت را دید هیچ مغرور نشد و به خودش هم نسبت نداد و به آن مرد هم نسبت نداد؛ سینه سپر نکرد که این از حکومت من و از رجال دربار من و از قدرت من است.

وقتی که تخت را دید با هم وجود گفت **هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي** این احسان پروردگار به من است؛ فضل به معنای احسان و نیکی است. این نیکی خدا در حق من است و این برنامه که تحقق پیدا کرده **لِيُنْزِلَنِي** برای این که من را در گردون آزمایش قرار بدهد خودش که می‌داند من چه کاره هستم اما برای خود من روشن بشود. آشکر من بخاطر این نعمت خدا را شکر می‌کنم یعنی این قدرتی که به من داده هزین کار مثبت می‌کنم؛ شکر در اینجا به این معنا است؛ شکر لفظی نیست که الحمد الله می‌گویم یا بگویم کار خودم بود.

به پروردگار چه ربطی دارد؛ حرفی که قارون زد وقتی به او گفتند **(وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)** «2» بیا با این ثروتی که خدا به تو داده آخرت را آباد کن و **لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** به سهمت هم از دنیا بی‌توجهی نکن؛ خانه می‌خواهی؛ خوردن و پوشیدنی می‌خواهی؛ اینها را داشته باش آخرت را هم آباد کن و **أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ** سه تا نصیحت به او کردند همین‌طوری که خدا به شما نیکی کرد؛ تو هم به دیگران نیکی کن؛ اخلاق خدا را داشته باش؛ یکی هم زندگی خودت را با این پول اداره کن. نمی‌گوییم خودت را محروم بکن، یکی هم **(وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)**

قارون همه را شنید ولی در جواب موسی بن عمران و مردم گفت: **أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي** گفت من اینها را با سواد خودم و با رشت اقتصادی که بلد بودم بدست آورده‌ام؛ چه ربطی به خدا دارد و تکبر کرد **أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي** گفت: این مال دانش خودم است و من يك آدم اقتصاد دانی هستم و به خدا هم ربطی ندارد **فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ** «3» ما هم به زمین گفتیم او را با این خانه و کاخ پائین ببر.

اما سلیمان؛ یعنی فرق يك آدم با معرفت، آدمی که غرور و تکبر ندارد؛ آدمی که بیدار است با آدمی که معرفت ندارد همین است.

هر دو هم در امر مادی بوده او گفت: ثروت با دانش خودم فراهم شده ولی اینجا سلیمان نگفت تخت با قدرت و حکومت خودم بلکه فرمود:

(2) قصص: 77.

(3) قصص: 81.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 484

هذا من فضل ربي و الا اگر آن کسی که علم من الكتاب از جانب خدا پیش او نبود او يك ريگ را هم از بیرون دربار نمی توانست جابجا کند چه برسد به این تخت.

خدا می خواهد من را آزمایش بکند که آیا این قدرت را من شکر می کنم؟ یعنی هزینه حل مشکلات مردم می کنم یا نه؟ از خدا غافل می شوم و قدرتم صرف شهوت می شود. بعد معلوم نیست این جمل بعد؛ مقول قول خود حضرت حق است یا حکایت از قول سلیمان است. ولی خبر می دهد از مردم شاکر که در جریان شکر شاکران این معنا تحقق پیدا کرده و **مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَـشْكُرْ لِنَفْسِهِ «1»** یعنی نعمتهای خدا را مانند علم، قدرت، پول، حکومت در راه خدا هزینه کند یشکر لنفسه به سود خودش هزینه کرده است. روایتی را من از مرحوم حکیم بزرگوار و روایت شناس بسیار عمیق مرحوم حاج شیخ هادی تالهی در همدان شنیده ام.

ایشان به من فرمودند:

امیرالمؤمنین علی (ع) از زحمت بازوی و کسب و کار خودش و از خرماهای مدینه و محصولات کوفه هر وقت درمی کسب می کرد این درهم را کف دستش می گذاشت و با آن حرف می زد. این نکته خیلی جالب است که به يك درهم می فرمود: تا پیش من هستی من مالک تو نیستم از پیش من که رفتی من مالک تو می شوم. یعنی تو را ننگهات دارم بعد که از دنیا رفتم پیش دیگران می روی با ننگه داشتن، من مالکت نمی شوم؛ اما وقتی که تو را هزینه کردم برای خودم و زن و بچه ام یا برای خدا هزینه کردم و در حل مشکلات مردم، بعد هزینه شدند من مالکت می شود، بعد اگر کسی تمام نعمت های خدا را برای خودش و برای زن و بچه اش و برای مردم درست خرج کند او مالک هم می شود؛ یعنی شکر ملکیت بجا می آورد؛ اما بدست آوردن مال، ملکیت ذاتی نمی آورد نهایتاً آدم يك امانت دار خوبی بشود و نگذارد این ثروت نابود بشود تا بعد از مرگش به امید خدا به ورثه اش برسد و نهایت ننگه داشتن مال؛ همین است.

وَ مَنْ كَفَرَ* اگر کسی این نعمتها را درست هزینه نکرد. این کفر به معنی کفر به رسالت نیست ولی کفر است وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ چرا اینجا غنی کریم است؟ شاید نکته اش این باشد که:

اولاً: اگر تمام دنیا نعمتهای خدا را در راه خدا هزینه نکنند، ضرری به خدا نمی رسد خدا بی نیاز است. کریم یعنی اگر هزینه نکنی خدایی نیست که به تو ندهم یا اگر از تو بگیرم باز هم اضافه به تو می دهم این پول به سود و نفع نیست. در آیات دیگر می فرماید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ «2» اگر شکر بکنی من اضافه می کنم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا «3» یا وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ «4» و در خصوص نعمتهای معنوی بقره آی 152 وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ این آی کفر و شکر معنوی را می گوید. فَادْكُرُونِي

(1) نمل: 40.

(2) ابراهیم: 7.

(3) انعام: 16.

(4) بقره (2): 261.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 485

أَذْكُرُّكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ «1» از من یاد کنید (یاد خدا یعنی دینداری واقعی)، یاد خدا از ما یعنی پاداش عظیم وَ اشْكُرُوا لِي من را شکر بکنید بخاطر توحیدی که دارید؛ بخاطر ایمانی که به نبوت دارید وَ لَا تَكْفُرُونِ سرپیچی نکنید.

حیف است که در این مدت عمر کوتاه؛ شما نسبت به آیات من کفر عملی داشته باشید، ممکن است کفر اعتقادی داشته باشید، بگویند من نماز را قبول دارم و می دانم خدا فرموده بخوان نمی خوانم؛ این کفر است.

والوجه الرابع من الكفر ترك ما امر الله عزوجل به خمس به او تعلق گرفته، نمی دهد. ماشاء الله امسال گندم، جو، چغندر، سیب، خرما، کامیون، کامیون بار می برد، ولی زکات نمی دهد. حج برایش مقدور است ولی نمی رود. کمک به اقوام فقیر برای او مقرر است ولی نمی کند.

حالا يك آیه مفصل در رابطه با بنی اسرائیل در اوایل سور بقره است که می‌فرماید:

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ) «2» من از شما به وسیل موسی تعهد گرفته‌ام که خونریزی نکنید؛ آدم نکشید (وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ) دوستانتان را از شهرها بیرون نکنید و بگویید برو جای دیگر اینجا نمی‌توانید بمانید ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ شما قول داده اید که به این احکام عمل کنید و هم أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ* خودتان شاهد و گواهی، می‌دانید ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ «3» شما حرف من را که گوش نداده‌اید افراد را به ناحق کشتید وَ تُخْرِجُونَ قَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ يك عده‌ای را که از شهر بیرون کرده اید تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ شما به گناه و دشمنی، حاکمیت را برای دیگران بر خودتان قرار داده اید وَ إِنْ يَأْتَوْكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ اگر از شما بخاطر جنایت و عدوان افرادی اسیر می‌شدند و برمی‌گشتند برای آزادی آنها يك پولی می‌دادید که آزاد می‌شدند وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ که اخراج اینها به شما حرام بوده و شما اینها را اخراج کردید و گرفتار دشمن هم شدند أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ.

این چه بازی است که درآورده‌اید این دین و ایمان است که هر جای کتاب به نفع شما است عمل می‌کنید و هر جای تورات نفع مادی و اجتماعی برایتان ندارد، عمل نمی‌کنید فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ از خودتان می‌پرسم که کیفر بازیگری چیست؟

کیفر این جنایتی که به دین کرده اید چیست؟ بعد حضرت صادق (ع) می‌فرماید: (فکفرهم)؛ این خیلی نکته جالبی است که با اینکه قرآن می‌گوید به بخشی از کتاب ایمان داشته ام حتماً عمل هم می‌کردند، اما فکفرهم خداوند متعال اینها را تکفیر کرد بترك ما امر الله عزوجل و نسبهم الى الايمان گفت: ایمان دارید ولی این ایمان ناقص را به نفع خودتان

((1)) بقره (2): 152.

((2)) بقره (2): 84.

((3)) بقره (2): 85.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 486

جهت داده‌اید (وَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُمْ) از آنها قبول نکرد اگر از آنها قبول می‌کرد می‌گفتند که مؤمن هستیم.

وَلَمْ يَنْفَعِهِمْ عِنْدَهُ این ایمان پیش خدا ابداً برایشان سودی ندارد. با توجه به این آیه باید گفت کار خیلی‌ها گمراهی است. فقط تاجرهای ایران نه همه کشاورزان و کاسب‌های معمولی و کاسب‌های متوسط آنهايي که مصداق تاجر هستند. اگر بخواهند طبق آی انفال خمستان را بدهند مشکلات حل می‌شود.

دیشب يك تاجری برای من گفت: فلانی را می‌شناسید؟ گفتم: من نمی‌شناسم ولی يك بار يك کسی مشکل در صنفشان داشت به من گفت: او در صنف ما از نظر مالی خیلی آدم مهمی است شما يك نامه برایش بنویس مشکل ما را حل کند؛ حالا من نمی‌دانم مشکلش حل شد یا نه ولی دیشب این آقا به من گفت: این تبلیغی که در تلویزیون دارند راجع به فلان مسئله می‌کنند پانصد میلیارد تومان تنها او سرمایه‌گذاری کرده است.

اگر خمس پول داده بشود اگر امثال او خمس بدهند حوز قم با این زحمتی که برای دین می‌کشد و با این شاگردانی که تربیت می‌کند به هر کدام ماهی دو و سه میلیون تومان می‌توانستند حقوق بدهند. این بنده خداها و نُؤْمُنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ هستند می‌گویند (وَنَسْبُهُمُ إِلَى الْإِيمَانِ) (وَلَمْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمْ) اما این ایمان پاره‌ای را قبول ندارد و (لَمْ يَنْفَعِهِمْ عِنْدَهُ) علاوه بر این (كَفَرَهُمْ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ) در آیات دیگر بکفرهم دارد. دربار همین بنی اسرائیل فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ «1» سؤال می‌کند بعد خود پروردگار جواب می‌دهد إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْذَلُونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ این خواری هنوز یهود را در اسارت خودش دارد وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْذَلُونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ آنان خیال می‌کنند که من آنچه را انجام می‌دهم، بی‌توجهم.

ذَرَّهٖ اَعْمَالُشَانِ ثَبِت می‌شود و کیفرش داده می‌شود. اما کفر بعدی که وجه پنجم است. کفر مثبت است که در قرآن فراوان است و (يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ) این کفر مثبت است که من همه چیز طاغوت را منکر بشوم فرهنگ و افکارش رادیو و تلویزیونش، ماهواره و سیاستش و (فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ) یعنی ما خیلی اعلام کفر می‌کنیم لا اله هیچ معبودی وجود ندارد الا الله یعنی هر چی معبودی غیر خدا علم کرده‌اند ما به آن کافریم و اصلاً قبول نداریم این کفر مثبت است.

((1)) بقره (2): 85.

آدم باید يك زمينه كفر مثبت در او باشد و الا ايمان حقيقى تحقق پيدا نمى كند. يعنى تا اين دو مرحله كفر به طاغوت و ايمان به اله تحقق پيدا نكند من مانند ميو رسیده نخواهم شد.

و الوجه الخامس من الكفر؛ كفر البراءه يعنى بی زاری **وذلك قوله عزوجل: يحكى قول ابراهيم** به نمرودیان و عموی ایشان **كَفَرْنَا بِكُمْ** من و تمام مؤمنان کافر به

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 488

شما هستیم بی زار از شماييم و **بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا «1»** برای همیشه بین ما و شما دشمنی خشم و کینه برپا است؛ حتى تؤمن بالله وحده مگر اینکه این ايمان به خدا شما را از آلوده به ايمان به بت تصفيه کند که حضرت معنی می کند يعنى (تبرأنا منكم) براءت را امام مصداق دیگر هم برایش دارند **وقال يذكر ابليس و تبرئته من اوليائه من الانس يوم القيامة** که شیطان در قیامت به تمام پیروان می گوید.

شیطان در اینجا معنی عام دارد که يك مصداق آن شیطان رضاخان است که گفت: زنها بی حجاب بشوند؛ خیلی ها با کمال میل قبول کردند.

آی جالب دیگری است **وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «2»** شما بخاطر شهوترانی هایتان دست به دست هم داده اید و بتهایی به جای خدا معبود انتخاب کرده اید؛ کنار همدیگر لذت هم می بردید **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا** اما قیامت هم شما از همدیگر اعلام براءت می کنید و همه شما یکدیگر را لعن می کنید.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

مسئله کفری که در آیه **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا «3»** مطرح است تا حدی توضیح داده شد. اما **لَمْ تُنذِرْهُمْ*** که خدا درباره کافران می فرماید فرقی برای اینها نمی کند انذار کنید یا نکنید **هم لا يؤمنون** اولاً اینها زمینه ايمان آوردن ندارند که می فرمایند **لا يؤمنون*** يعنى آن فطرت الهیه و آن عقلی که حقایق را درك می کند به اینها داده نشده است که **لا يؤمنون*** جبر می شود

یعنی ذاتاً زمینه ایمان آوردن نداشتند اگر ایمان نمی‌آوردند مربوط به خلقت آنهاست، ساختمان آنها به صورتی است که راه به ایمان ندارند.

این را قرآن قبول ندارد چرا که در خود قرآن مجید می‌خوانیم (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) «4» از این دین قییم خبر ندارند؛ از ذاتشان خبر ندارند و بافت آنان و به تعبیر قرآن فطرتشان براساس میل به ارزش‌ها آفریده شده است. مایه ایمان آوردن به آنها داده شده است قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى «5» هدی برای جمیعاً است و اینهایی که می‌گویند اگر کسی ایمان نمی‌آورد پس زمینه به او داده نشده است؛ این حرف دروغی است. در مسئله هدایت تشریعی، مثبت و منفی آن، چه اینکه من هدایت را قبول بکنم چه قبول نکنم جبری در کار نیست و نبوده و نخواهد بود.

(1) ممتحنه: 4.

(2) عنکبوت: 25.

(3) بقره (2): 6.

(4) روم (30): 30.

(5) بقره (2): 38.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 489

از خود این آیه هم استفاده می‌شود؛ گروهی که بنای ایمان ندارند اگر مای ایمان آوردن به آنها داده نشده است انداز دیگر معنا ندارد. بعثت پیغمبر برای آنها معنی ندارد. کار شدنی را خدا پیگیری می‌کند. اما کار نشدنی در قرآن مجید نیامده است. ما در اصول فقه خوانده‌ایم که یکی از ویژگی‌های حکیم این است که تکلیف مالا یطاق ندارد. تکلیف مالا یطاق نمی‌کند، بلکه تکالیف الهیه به انداز وسع است لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا «1» که در لغت بین قدرت و وسع فرق گذاشته‌اند.

وسع زیر قدرت است. اگر خدا بر ما واجب کرده بود شبانه روز چهل رکعت نماز واجب بخوانیم می توانستیم، اگر خدا واجب کرده بود، دو ماه روز واجب بگیریم می توانستیم، اگر واجب کرده بود نصف منفعت آخر سال را خمس بدهیم نه يك پنجم آن را می توانستیم. اما می بینیم تمام تکالیف الهیه مادون قدرت ماست و مادون امکانات وجودی ماست این است که دربار دین امیرالمؤمنین (ع)

(1) بقره (2): 286.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 490

می فرماید: **فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَ سَهَّلَ شَرَائِعَهُ ... «1»** شریعت، دین آسانی است و در گشایش برای شما تنظیم شده است. قرآن مجید هم چند جا در سوره مائده و سوره حج و سوره بقره می فرماید: **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «2»** من سختی برای شما نمی خواهم، عبادتی را برای شما تحمیل نمی کنم که مشکل تان باشد و شما را در مضیقه بیندازد.

در اینجا بحث جبر و اختیار که بنی امیه سرمدار آن بودند و می خواستند فرهنگ سازی کنند که حکومت خود را به مردم بقبولانند. از دین مردم سوء استفاده بکنند که مردم قبول بکنند، خدا بنی امیه را برای ما خواسته است. حالا که خدا خواسته ما نباید در مقابل خدا بایستیم، ما نباید با بنی امیه جنگ کنیم.

ائمہ اطهار (علیهم السلام) ما در مقابل این فرهنگ به شدت ایستادگی کردند که اینها جبر نیست از خود آیه **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ «3»** نفی جبر را استفاده می کنیم؛ چون اگر جبری در **لَا يُؤْمِنُونَ*** باشد؛ انذار دیگر معنا ندارد.

کسی که هیچ تغییری در او صورت نمی گیرد و به قول جبر یون، منع تغییر هم برای خداست، انذار دیگر معنا ندارد؛ پس معلوم می شود لایؤمنون اختیاری است. چرا آنان ایمان نمی آورند؟ چون وابسته به مال هستند. می بیند این نوع مال اندوزی را فرهنگ دین می گوید حرام است. چون وابسته به شهوت آزادند، می گوید حرام است، چون هر گناهی را که دلشان می خواهد مرتکب بشوند می گوید حرام است، چون هر نوع ریاستی مشروع نیست و با آنان مخالف است.

(1) ((الكافي: 49 / 2، حدیث 1.

(2) ((بقرة (2): 185.

(3) ((بقرة (2): 6.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقرة)، ص: 491

وقتی قرآن مجید به مردم می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ) «1»، یأمر بالعدل یعنی تجاوز نکنید، حق کسی را پایمال نکنید، عادل باشید یعنی در چیزی نه افراط داشته باشید، نه تفریط داشته باشید و هر چیزی را در جای معین خودش قرار بدهید (وَالْإِحْسَانَ)، خوبی کنید چیزی که منفعت واقعی دارد در حق مردم برپا دارید. (وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) به اقوام فقیرتان رسیدگی کنید.

عقل چه کسی عدل را پس می‌زند و می‌گوید عدالت خوب نیست، ظلم خوب است. احسان خوب نیست و منع خوب است هیچ عقلی این را نمی‌گوید. یا اگر قرآن مجید می‌فرماید در مقابل دشمن بایستید چه کسی می‌گوید این کار بد است یعنی این افرادی که در روزگار ما بی دین کامل هستند به آنها بگویید شب ما همه بیداریم چراغ‌ها را هم خاموش کرده ایم می‌خواهیم بخوابیم حالا يك کسی کلید انداخت وارد شد و قصد دارد طلاها را ببرد، گردن بندها را ببرد، پول نقد خانه را ببرد، ما باید به او بگوئیم زحمت کشیدید تشریف آوردید طلاها در این کمد است، فرش هم که اینجا است، چك پول‌ها

(1) ((نحل (16): 90.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقرة)، ص: 492

هم که در آن صندوق است محبت کنید بردارید این خوب است یا باید بلند شوید و جلوی او را بگیرید، باید جلوی او ایستاد این دو تا چهار تاست.

این گونه نیست که اینها حق را نمی فهمند بلکه خوب می فهمند. پاپ در ایتالیا حق را می داند ولی ایمان نمی آورد و در عین اختیار داشتن ایمان نمی آورد. پیغمبر آمده می فرماید همه این اموال حرام است، این نذرها باطل است، خود این بت ها پوچ هستند بیائید سراغ خدا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* اینها نه اینکه نفهمند، نه اینکه مجبور به لایؤمنون باشند بلکه آزاد در ایمان هستند، اگر ایمان نمی آورند نه به اجبار خداست، به اختیار خودشان است. اگر اجبار بود که انذرتم معنا نداشت.

اما بحث انذار، ما در قرآن انذار داریم، تخویف و ترهیب هم داریم. معنای انذار بنا به نظر محققین که باید حرف درستی هم باشد هشدار دادن به خطر و عذاب و بلا پیش از وقوع آن است. بلاء و خطری که نتیجه گناه و انحراف و معصیت است.

یعنی خطر قطعی و بلا و مصیبت و عذاب هم در دنیا و هم در آخرت قطعی است. در دنیا بلا نابود می کند. اخطار به چنین بلایی در انذار است. چرا گناه می کنید؟ آن بلا را بکشید تا بیدار شوید و توبه کنید. از همین الان آدم خوبی بشوید.

با محبت خدا و محبت انبیاء است که بعضی ها بیدار می شوند، اما بعد **بلا الهی لا تؤدبني بعقوبتك** «1» خدایا من را با تازیان

کیفر ادم نکن قبل از اینکه بلا بیاید و من را بیدار بکند. چون بعضی ها با بلا بیدار می شوند یا بلا به ایشان می رسد یا

(1) مصباح المتعجد: 582.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 493

آثار بلا را می بینند و بیدار می شوند مثل قوم یونس. (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ) «1».

خداوند می فرماید: ای مردم به حرف من گوش بدهید اگر رو برگردانید من به شما اخطار می کنم، خدا همان خداست که برای قوم عاد و ثمود صاعقه فرستاد، یا همه را نابود کرد مهار عذاب هم دست اوست و شماها در حیط حکومت او هستید و **لایمکن الفرار من حکومتك** «2» اصلاً جای بیرون رفتن برای شما نیست. ملکی در آفرینش غیر از ملك خدا

نیست که بروید آنجا ایمن باشید، و عذاب هم در اختیار اوست، گناهان شما هم مثل گناهان قوم عاد و ثمود است بدترین آنها روی برگرداند از حق است. اگر حق برایت روشن شد، آن را قبول کن. مرحوم آیت الله بروجردی قبل از اینکه بیایند و مرجع بشوند يك فتوی داشتند و فتوایشان این بود که مطلقاً تقلید از میت اگر چه اعلم باشد جایز نیست، تقلید باید از فقیه زنده باشد حالا آمده بودند قم و مانده گار هم شدند. يك سالی که ایشان آمدند

(1) فصلت (41): 13.

(2) مصباح المتعبد: 844 (دعای کمیل یا خضر).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 494

قم، تك مرجع شیعه مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه الله علیه) صاحب وسیله از دنیا رفت.

در روایت داریم که به زودی کوفه از وجود مؤمنان خالی می شود، و علم مانند مار که در سوراخش پنهان می شود، ناپدید می شود و سر از قم درمی آورد «1» و این در زمان مرحوم آقای بروجردی تحقق پیدا کرد علما در هم شهرها دیدند، ایشان از علمای قم و نجف اعلم است، به همه گفتند که بعد از سید از ایشان تقلید کنید.

اینها می خواهند از آقای بروجردی تقلید بکنند و باقی بمانند بر مسائل مرحوم سید، ایشان که اصلاً جایز نمی دانست و لو میت اعلم باشد خوب این فتوایش این است مبنایش این است اما همه در مضیقه افتادند و ایشان اعلم، اعلام شده، می خواهند از اعلم تقلید بکنند و بنا بر حکم اعلم بر میت باقی بمانند، يك مشکل سختی برای يك عده ای مذهبی شده، رفتند کاشان خدمت مرحوم آقا میرسید علی یشری (رحمه الله علیه) که از چهره های برجست علمی و فقهی شیعه بود، ایشان بلند شد و آمد قم خدمت آقای بروجردی.

عرض کرد آقا از این نظرتان برگردید که به مردم آسان گرفته شود فرمود: دلائلی برانم است که نمی توانم برگردم و من فتوایم این است که تقلید از میت جایز نیست.

ایشان گفتند آقا اجازه بدهید ما با همدیگر بحث علمی بکنیم ایشان فرمودند: عیبی ندارد حالا يك روز یا سه روز من دقیقاً یادم نیست ایشان به آقای بروجردی با آن عظمتی که داشتند بحث کردند ولی دلایل مرحوم یشری قویتر بود، آقای بروجردی گفت: حرف شما قابل قبول است من از مبنایم بر می گردم و تقلید از میت جایز است.

(1) بحار الانوار: 213 / 57، باب 36، حدیث 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 495

وقتی حق برایت روشن شد، حق را قبول کن چرا با انبیاء درگیر شده‌ای خوب این حق است، این دو دو تا چهارتا است ولی اینها را چون خدا عالم است **لا یَعْلَمُونَ*** اختیاری است، چون عرض کردم از آیه **أَنْذَرْتَهُمْ*** استفاده می شود که لا یؤمنون اجباری نبوده بلکه اگر اینها از طرف خدا ممنوع به ایمان آوردن بودن اندرتهم صحیح نبود. نمی شود يك کاری نشدنی باشد ولی خداوند به پیغمبر بفرماید این کار نشدنی را شدنی کن.

انذار یعنی اخطار به عذابهای دنیایی و عذابهای آخرتی که بخاطر انحرافات این عذابها قطعی است.

آی دوم صریح در معنای انذار است در سور لیل آی 14 این هم باز انذار پیغمبر است **فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** آتش شعله‌ور، تلظی یعنی آتشی که شعله دارد. حالا خدا می داند که آتش جهنم چه شعله‌ای دارد. نوشته اند شعله‌هایی که در خورشید است. بزرگترین شعله در حدود 16 هزار کیلومتر است. حالا جهنم جغرافیایش را که ما نمی دانیم، سطح و عمقش را ما نمی دانیم قرآن می گوید: شعله هم عصبانی است، چون زنده است از دست منحرفین و مجرمین غیظ دارد و هم فشار

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 496

دهنده است، چند هزار تن، به این بدنها فشار می آورد ولی بدنها در جهنم با این فشار متلاشی نمی شود ولی دردش را حس می کند، من چنین آتشی را به شما هشدار می دهم و اخطار می کنم.

مریم آی 39 این هم از آیات مهم قرآن است ولی چه فایده که خیلی ها حق را قبول نمی کنند قول خدای راستگو و قول پیغمبر راستگو را که خودش هم در این آیه می فرماید: **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ «1»** از روز اندوه آنها را انداز کن و بترسان. غصه، چون اندوه و غصه آنجا دائمی است، بخصوص که اهل عذاب، بهشت را می بینند.

در سور مؤمنون است که آنها بهشت را می بینند، بهشتیان را می بینند، حالا توی جهنم هستند ولی آنجا می بینند این بهشت آسان بدست می آمد **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «2»** من بهشتی که می خواهم به شما بدهم با سختی نمی خواهم به شما بدهم، احکام من آسان است، دین من دین فرج است، دین گشایش و محبت و نظم است، همه چیز او به نفع شما است. چون اندوه برای قلب است و آتش جهنم برای پوست.

چنین روزی را هشدار بدهد، چه وقتش را **إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ** وقتی کار از کار گذشت، وقتی تمام راهها بسته شد، قیامت که جای توبه و عمل نیست **وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ «3»** آنجا دیگر جای عبادت نیست، جای عذرخواهی هم نیست در قرآن هم بیان شده که اینها را از آن روز هشدار بده روزی که کار از کار گذشته و الان اینها در دنیا و **هُمْ فِي عَقْلَةٍ «4»*** در بی توجهی به تو و به قرآن و به توحید و به عاقبت هستند غفلت نکره است در آیه، یعنی گسترده معنی می شود.

(1) مریم (19): 39.

(2) بقره (2): 185.

(3) قلم (68): 42.

(4) مریم (19): 39.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 497

وَهُمْ فِي عَقْلَةٍ* آنقدر دل مشغولی برای خودشان و شکمشان و زندگیشان درست کرده اند که توجه ای به خدا و به خودشان، به قیامت، به عاقبت، به زحمات تو ندارند و بخاطر این غفلت است که **وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** لا يؤمنون اختیاری، نه لا يؤمنون اجباری که يك مورد هم در عالم نداریم من يك جمله ای هم اینجا به شما بگویم، خداوند متعال طبق آیات قرآن

و انبیاء خدا و ائمه طاهرین، عاشق مردم هستند حتی عاشق مردم گنهکار و منحرف هستند، این نوع آیات اصرار خدا و انبیاء و ائمه را نشان می‌دهند که هیچ کدامشان نمی‌خواهند يك مرد و زن در دنیا یا به عذاب بیدار دچار بشوند یا به عذاب استیصال که نتوانند کاری بکنند مثل قوم عاد و ثمود.

وقتی صاعقه زد کسی کاری نتوانست بکند، همه با برق آن صاعقه در دو ثانیه نابود شدند و نمی‌خواهند احدی به عذاب آخرت گرفتار بشود **إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِّي عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ «1»** پروردگار می‌گوید: من برای احدی از بندگانم کفر را که عامل عذاب در دنیا و آخرت است

(1) زمر (39): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 498

نمی‌پسندم، نمی‌خواهم، این اصرارها برای این است که مردم يك دنیای سالم و يك آخرت سالمی داشته باشند در این زمینه سه آیه را هم عنایت کنید.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «1» این آیه نشان دهند عشق خدا به مردم است می‌فرماید: پیش از اینکه این بیچاره‌ها به عذاب دچار بشوند، برو بیدارشان کن.

ابراهیم آی 44 خطاب به پیغمبر است **أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ «2»** به مردم بگو این گونه نباشید يك روزی می‌آید که در این روز عذاب است.

شعراء آیه 214 **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «3»** به هم قوم و خویش خودت این اخطار را بده که من نمی‌خواهم شما درگیر با عذاب بشوید یعنی انذر عشیرتک الاقربین یعنی خدا قریشی‌های مصرّ بر گناه و انحراف را دوست داشت. اگر دوست نداشته که به پیغمبر نمی‌فرمود جمع‌شان کن، اندازشان کن، ولی حیف که اکثر مردم عالم به این محبت خدا و محبت انبیاء و ائمه توجهی نکردند.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

نکت بسیار مهمی در لا یؤمنون است که این لا یؤمنون جبری نیست بلکه لا یؤمنون اختیاری است یعنی زمین ایمان آوردن برای همه فراهم است ولی ایمان نمی آورند می توانند ایمان بیاورند ولی با اختیار و انتخاب خودشان ایمان نمی آورند.

(1) نوح (71): 1.

(2) ابراهیم (14): 44.

(3) شعراء (26): 214.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 499

در آی بعد که (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ) «1» است می توانیم همین مسئله را گسترش بدهیم که اولاً فعل ختم در اینجا با علی مفعول گرفته است قلوب و سمع، مفعول ختم می شود هر چند ختم يك مفعول می گیرد ولی مفعول دیگر با واو عاطفه به آن اضافه شده است.

فعل لازم ختم وقتی با علی متعدی می شود می گویند به معنی بستن و یا به معنی تمام کردن است، این که پروردگار می فرماید ما دل آنها را و گوش آنها را بستیم اولاً معلوم شود که این گوش همان گوش حقیقی است نه این گوشی که روی سر است چون که گوش ظاهری در کفار سالم بوده و اصوات را می شنیدند که چه معنایی دارند ولی به حقایق آنها توجه نمی کنند و نمی پذیرند. در آخر سوره بقره که از قول اهل ایمان نقل می کند می فرماید: (وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا) «2» همه سمعنا هستند یعنی آنوقت که صدای انبیاء بلند شد، همه این صدا را شنیدند، اما این که اهل ایمان می گویند سمعنا یعنی قبول کردم، یعنی پذیرفتیم و در مقابل آلهایی که صدا را شنیدند و قبول نکردند، نه اینکه کر بودند و تا وقتی که پیغمبر در مکه بود صداها را نمی شنیدند بلکه منظور این است که چراغ پذیرش را خاموش کرده ایم.

یعنی هم نیروی قلب آنها در گرفتن حقایق را کور کرده ایم و هم نیروی پذیرش آنها را از بین برده ایم البته نه به اجبار بلکه این را هم باید در دایر اختیار بحث کرد. من در این زمینه خیلی دقت کردم به نظرم رسید که اینها در عمل و حتی با اقرار بعد سالها که از بعثت رسول خدا گذشته بود اعلام کرده اند که خدایا فرهنگ تو را هم نمی خواهیم بپذیریم.

و پروردگار با (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم) جواب داده حالا که فرهنگ من را نمی خواهید، من هم شما را به عنوان بنده نمی خواهم یعنی کیفرتان این است حالا که شما من را نمی خواهید دل شما هم من را نمی خواهد، پس من هم پروند پذیرفتن شما را نمی خواهم.

(اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) «3» اگر من را خواستید من هم شما را می خواهم؛ در حقیقت اینها مثل ابلیس در مقابل خدا سینه سپر کردند و چنان که ابلیس اصرار کرد که سجده نمی کنم ندای اخراج

(1) بقره (2): 7.

(2) بقره (2): 285.

(3) بقره (2): 40.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 500

به او زدند باز هم گفت سجده نمی کنم به او گفتند: (و إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ) «1» باز هم گفت سجده نمی کنم به او گفتند: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ) «2» باز هم گفت سجده نمی کنم این غیر حضرت آدم بود که هر دو را از بهشت اخراج کردند، گفتند: (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) «3»،

(1) ص: 78.

(2) ص: 85.

(3) اعراف: 23.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 501

حتی اغفرنا هم نگفتند و یا ارحمنا هم نگفتند به حساب اینکه **فَانِكَ فَعَالٍ لِّمَا تَشَاءُ «1»** می توانی ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی، اما اگر این کار را بکنی که اختیارش با خودت است **إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا**، تو دچار خسارت نمی شوی بلکه **لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ***، این ادب و تواضع را که نشان دادند، این درخواست رحمت و معرفت که به این شکل خواستند، جوابشان را سریع دادند و با این که **(فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) «2»** اما ابلیس اینطور نبود چون چماق اخراج به او زدند، سجده نکرد، چماق رجم و صاغرین و لعنت را به او زدند باز هم سجده نکرد ولی اگر بعد از این حرفها هم سجده می کرد قطعاً مثل آدم قبولش می کردند.

مرحوم فیض کاشانی روایت می کند که موسی بن عمران يك بار از پروردگار پرسید: این ابلیس که با خدا درگیر شد اگر توبه بکند قبولش می کنی، خطاب رسید قبول می کنم اگر او را دیدی به او بگو به قبر آدم سجده کند به عنوان سجده بر آدم من او را می پذیرم وقتی حضرت موسی ابلیس را دید به او گفت: دلت می خواهد که از این لعنت و رجم و صاغرین بیرون یابی؟

گفت: دلم می خواهد بالاخره ما را جهنم بزنند خیلی مشکل است. گفت: خداوند می گوید برو این طور سجده کن گفت: نه، حرف آن را مطرح نکن ولی اگر کاری دیگر می خواهی برای آمرزش ما بکنی، ما حاضریم اما اینکه به او سجده کنم نه ما از این قراردادها نداریم، پروردگار به چنین موجود لجباز و متکبری نباید بگوید تو را می خواهم.

چقدر زیبا می گوید بابا طاهر همدانی: چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که يك سر مهربانی دردسر بی

فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

يك طرفه من یکی را دوست دارم، آن دائم می گوید نمی خواهم نمی آیم و جواب نامهات را نمی دهم و درحدی آدم حجت را بر طرف مقابل تمام می کند ولی لطف حق چهل سال یا پنجاه سال با تو مدارا می کند ولی از حد بگذرد رسوا می کند.

(1) مصباح الكفعمی: 559 (دعای کمیل).

(2) بقره (2): 37.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 502

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ) «1» يستضعف فعل مضارع است یعنی کار دائمش این بود که مردم را به استضعاف بکشد يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ این پنج گناه کبیره سنگین چند سال طول کشیده نمی دانیم اگر بگویم قد آدم 200 متر بوده خیلی خنده دار است برای مردم، پروردگار خودش دربار آدم می گوید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي «2»* و آیه الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ «3» و این با 200 متر قد نمی سازد.

(1) قصص: 4.

(2) حجر: 29.

(3) انفطار: 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 503

نه مثلاً روز عاشورا صد هزار نفر در کربلا بودند و امام حسین حدود چهل هزار نفر را کشت اگر هر کشتن يك دقیقه هم طول بکشد شمشیر را بلند کند و او را بکشد 40 هزار دقیقه می شود این کار طبیعی نیست.

فرعون 50 سال این جنایات را کرده، اما پروردگار باز هم با محبتش او را خواسته است که در کوه طور به موسی و هارون می فرماید: (اذهبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) «1» چقدر ادب در آن موج می زند اینجا

لعلّ به معنای امید است، یعنی واقعاً موسی و هارون آمدند و این (يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) تحقق پیدا می کرد و اگر فرعون می پذیرفت رفاقت و

محبت دو طرفه می شد، پروردگار او را می بخشید و ستمديدگان را به طوری راضی می کرد.

یرضی الخصماء حق دارانی که حقشان پایمال شده خداوند خصماء را راضی می کرد ولی وقتی موسی آمده فرعون گفت: به این چوپان نگاه کن که با يك چوب دستی آمده و با فرهنگ و حکومت ما مبارزه کند، فرعون اول کار او را مسخره کرد و بعد که جادوگران آمدند و جادوی شان باطل شد برگشت و به جادوگران گفت:

رئیس و معلم شما این موسی و هارون است و از سوی فرعون درگیری با پروردگار به اوج خود رسید باز هم خداوند متعال روزنه های دل این فرعون طغیان گر را بازگذاشت.

ولی چون این دل فرعون به طرف خدا نیامد، باید ازکار انداخته بشود، به این معنا که اگر مرا نخواهی من هم تو را نمی خواهم.

این معنای (حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) است. یعنی اگر پذیرش نداری عیبی ندارد و (عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ)، نمی خواهی حق بین باشی و معجزه را می بینی می گویی (و يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ «2»)، ازدها را می بینی و می گویی جادو است پس نمی خواهی که بگویی این کار حق است و با قواعد جادو نمی سازد.

((1)) طه: 43-44.

((2)) قمر: 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 504

در نهج البلاغه است این هم از عجایب پستی انسانها است که امیرالمؤمنین می گوید اقوام نزدیک يك روز آمدند پیش پیغمبر همین هایی که لایؤمنون به خدا می گویند و خودشان می دانند که از روی اختیار لا يؤمنون هستند، گفتند: اگر این بار بعد از آن همه معجزات به نخل خرما بگوئی بیاید نزدیکت، ما به تو ایمان نمی آوریم.

برای اینکه خدای متعال هم میدانشا را به آدم می دهد و هم حجت ها را برای آدم ظاهر می کند، پیغمبر (ص) به درخت فرمود: بیا جلو، درخت زمین را شکافت، امیرالمؤمنین می فرماید:

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 505

درخت به قدری جلو آمد که شاخ و برگهایش روی صورتهای من و پیغمبر حس می شد و بعد گفتند: بگو درخت از وسط نصف شود. نخل از وسط نصف شد و بعد گفت بگو به هم بچسبد و مثل اولش شود، گفتند: بگو سر جایش برگردد. حضرت به نخل امر کردند، برگشت همانجایی که آن را کاشته بودند دیگر چیزی نمانده بود، پیغمبر اکرم (ص) گفت: ایمان بیاورید همه اقوام بلند شدند و گفتند: جادوگری مثل تو ما در دنیا نداریم.

خدا اینها را چه کند؟ باز هم درهای معنویت و رحمت را در قلب آنها باز بگذارد. این پنجره و روزنای که صاحبش باز نمی گذارد پس تمام زمینه این ختم بر قلب با اختیار خود او انجام گرفته است.

این يك معنای ختم است یعنی بستن به این شکلی که معنی کرده ام که بین پروردگار و کفار يك برخوردی پیش آمده که حالا قرآن به تعبیر (حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ) آورده است يك معنایی که به نظرم معنای جالبی است صاحب مجمع البیان دارد خیلی تفسیر خوبی است که اولین باری که این تفسیر را شیخ شلتوت مرجع تقلید اهل تسنن در مصر دید به قدری خوشش آمده بود که به خرج اوقاف مصر با مقدم خودش در مصر چاپ کرده بود.

شیخ شلتوت آدم با انصافی بود و با هدایت مرحوم آیت الله بروجردی و کتابهای شیعه خیلی آشنا شد که کتاب خلاف شیخ طوسی را در مصر چاپ کردند کرسی فقه جعفری در دانشگاه الازهر گذاشت بعد از هزار و پانصد سال فتوی داد که تعبّد به مذهب شیعه در معاملات در عبادات در هر امری جایز است و قطعی است. دادگاه مدنی مصر را وادار کرد که طلاق شیعه را بجای طلاق اهل تسنن آن جا حاکم بکنند خدا او را رحمت بکند آدم خیلی بزرگواری بود.

در آیه (حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) از نظر لغوی خیلی تحقیق کرده اند تا این معنا را بیان کرده اند چقدر زیبا معنی کرده اند که خدا بر دل آنان و بر گوش ایشان گواهی می دهد به اینکه کفر چنان در آنها محکم شده که کلنگ وحی و تیش نبوت این دل و گوش را نمی تواند تغییر بدهد.

به این خاطر خدا گواه است که حق را در هیچ زمینه ای نمی پذیرند. این معنی ختم بود. اما در مورد سمع مفردی است که دلالت بر مفرد بر تشبیه و بر جمع دارد چون مصدر است غالباً، پروردگار مهربان عالم، سمع را مفرد در قرآن مجید استعمال کرده و در روایات ما هم همینطور است.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 506

(وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ «1»)، این چشم هم معلوم است که چشم دل است در مقابل (شَرِّ مِنَ الْقُلُوبِ) و آلا چشم ظاهری آنها که پیغمبر را می‌دید و اژدها شدن چوب را می‌دید و دو نصف شدن ماه را می‌دید و جلو آمدن درخت را می‌دید، این لغت غشاوه، معنوی استعمال شده و کلم غشاوه هم در امور مادی و هم در امور معنوی استعمال

(1) بقره (2): 7.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 507

می‌شود، قرآن هر دوی آنها را استعمال کرده و (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) «1» (يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ*) در اعراف آی 54 است و در اینجا یغشی به معنای جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ آمده است چون آیه در مورد يك نفر صحبت می‌کند، غشاوه در سور جاثیه آیه 24 و در سور یاسین است (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) «2».

یعنی آنها حق بین نیستند، حق را می‌بینند و نمی‌پذیرند، یا قرآن را می‌بینند و نمی‌پذیرند و خیلی عجیب است برای مراسم عقد من دیده‌ام آدم کراواتی و ریش تراشیده با زن بد حجابش آمده و می‌گوید زیباترین قرآنی که چاپ شده را به من بدهید می‌گویند گران است. می‌گوید چقدر است؟ برای عقد دخترم می‌خواهم حالا زنش بدحجاب است و خود او بی دین است و قرآن را می‌بیند و نمی‌پذیرد وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* و تعبیر لهم خیلی تعبیر جالبی است، چون می‌فرماید: برایشان عذاب الیم است، چون سفره را خودشان انداخته‌اند، چون لایؤمنون بودند. ولی چرا ایمان نمی‌آوردند. چون اجباری بوده است اگر اجباری بوده لَمْ تُنْذِرْهُمْ* معنی ندارد، سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ* اگر اجباری باشد، انذار معنی ندارد. عذاب الیم به معنی شکنج دائم و مستمر است که توأم با درد و فشار است و در دنیا برای کافران یا به صورت کشته شدن است که به سختی جانشان از بدنشان خارج می‌شود چون جان کندن بدی دارند. در سور مبارک محمد (ص) دارد که قبل از این که روح از بدن آنها جدا بشود فرشتگان ما بر پشت و بر روحشان ضربه‌هایی از تازیانه‌های آن دنیا می‌زنند و بعد می‌میزند یا بلاهای آسمانی مثل قوم عاد و ثمود و دیگر اقوام بر آنها می‌زنند و یا عذاب الیم آخرتی است که فوق العاده سنگین است.

ابراهیم بن ابی محمد از حضرت رضا (ع) پرسید این ختم الله برای چیست؟ حضرت فرمود: **الختم هو الطبع علی قلوب الکفار «3»** يك مهر به این قلب زده‌اند که رنج برای صاحب این دل ثابت است، لایؤمنونش ثابت است **(هو الطبع علی قلوب الکفار عقوبه علی کفرهم)**.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

در لغت، کلم نفاق و نفع را به همین معنای منفی بررسی می‌کنند اصل معنایش را می‌گویند مربوط به موش صحرائی است، که در دل صحرا لانه‌ای را می‌سازد در دو بخش می‌سازد، يك لان مقدم يك لان مؤخر تا مشکلی برایش پیش نیاید و در همان لان جلو کارهایش را انجام می‌دهد به محض اینکه مشکلی پیش می‌آید وارد لان دوم می‌شود

((1)) لیل: 1.

((2)) یس: 9.

((3)) عیون اخبار الرضا: 1/ 123.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 508

که گیر نیافتد. از این حرکت استعمال شده دربار منافقین که دو چهره هستند خودشان را در دو لانه قرار می‌دهند. قرآن هم در همین آیاتی که مربوط به منافقین است از آی هشتم تا بیستم. در یکی از آیات روش موش را در وصف آنها استعمال کرده که دو لانه و دوگانه هستند.

اینجوری زندگی می‌کنند که در دنیایشان به عنوان دشمن شناخته نشوند، که با آنها جنگی نشود يك مسلمان نمای گول زنی هستند که جز با درك 14 ویژگی‌های آنها که در همین آیات بیان شده شناخته نشوند و با اهل کفر هم کافرانه زندگی می‌کنند، با اهل شرك هم مشرکانه زندگی می‌کنند، این دو نوع لانه داشتن‌شان، لان اسلامی و لان کفر برای خاطر این

است که هم به دنیایشان لطمه نخورد و هم به دنیایشان اضافه کنند. چون اینها بند دنیایشان هستند به گونه‌ای که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در مسیر کربلا دربار مردم روزگار خودشان که به ظاهر مسلمان بودند اعلام کرده‌اند **الناس عبید الدنیا «1»** معبود اینها، فقط مادیت است، شکم و شهوت ایشان است.

طرحشان این است که در لان اسلامی و لانه کفر چگونه باشیم که هم به دنیایمان لطمه نخورد و هم به دنیایمان اضافه بشود.

همچنین آیات که حدود 12 آیه است و به همدیگر پیوسته است چون در يك محور نفاق منافق و ویژگی‌های منافق و حال منافق در دنیا و در آخرت را بیان می‌کند. در آیات دیگر قرآن حمله‌ای که به منافق شده به مشرکین و به کفار نشده است. چون کافران خیلی آشکار می‌گویند ما با شما مخالفیم، مخالفین شما را هم قبول نداریم، منکر هم هستیم مشرکین هم آشکار می‌گویند ما بت‌ها را شريك خدا می‌دانیم و این آئین ماست، حاضر نیستیم که دست برداریم کامل خودشان را معرفی می‌کنند که ما این هستیم.

اما منافقان دو چهره هستند در تود مردم شناخته نمی‌شوند؛ چون عین مردم مسلمان و متدین هستند، مسجد و جبهه می‌روند؛ اما همیشه خائنه است، اگر نماز می‌خوانند بدون اعتقاد است. این لانه اوست و کار را مثل موش صحرایی می‌کند. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: ظاهراً در پیش شما عمل می‌کنند، ولی خانه که می‌روند اینطور نیستند چه بس که در منازلشان اصلاً واجبات الهی را ادا

(1) تحف العقول: 245.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 509

نمی‌کنند یا در کنار زن و بچه‌یشان پوشش در عبادت دارند ولی در خانه با بی میلی و نفرت می‌خوانند که شاید بخواهند خودشان را از زن و بچه بیوشانند که آنها نفهمند؛ این منافق است.

اما خدا چقدر بزرگوار است که می‌فرماید: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «1»** که جمله هم اسمیه است و دلالت بر سکوت دارد یعنی اینها قطعا در جهنم هستند؛ حالا پوشش دنیا نمی‌گذارند؛ پست‌ترین جای جهنم و عذاب را حس کنند، اما الان در جهنم هستند. در آی بعد می‌فرماید: اینها اگر توبه کنند و به خدا پناه بیاورند و خود

(1) نساء: 145.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 510

را اصلاح کنند و از این دو لانه بودن بیرون بیایند و راه خدا را فقط انتخاب کنند. چون هر دو راهی که می‌روند باطل است راهی که صورت اسلامی دارد باطل است که اول سور منافقون می‌فرماید: اینها به خدا و به رسالت شهادت می‌دهند اما **وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «1»** این اشهد ان لا اله الا الله آنان دروغ است. ولی لا اله الا الله که صدق است **(وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ)** پیغمبر که پیغمبری ان حقیقت و ثابت است اما این که اینها می‌گویند ما تو را رسول خدا می‌دانیم این دروغ است چون آنچه که به زبان می‌گویند **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ «2»** این لانه موش است.

اما آنان اگر این دو جاده را رها نکنند و سالک الی الله بشوند **اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ «3»*** پناه به خدا بیاورند؛ یعنی در دین خدا برای خودشان پناهگاه واقعی ایجاد نکنند اینها **فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ** اینها جزء مؤمنان من هستند اگر از درك اسفل دریاید و مؤمن بشوند **وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا**.

ویژگی‌های آنان چیست؟ از آیات هشتم تا بیستم به ترتیب خود آیات شریفه است البته درباره دروغ گویی در چند آی بعد می‌گوید **يَكْذِبُونَ*** ولی در آیه بعد که شروع بحث منافقین است؛ دروغ بودن آنان از آیه پیدا است که **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ بِمُؤْمِنِينَ «4»** یعنی آنان دروغ می‌گویند، ایمان نیاورده‌اند من الناس آن شکم پرستان، شهوت پرستان مادی‌گرا که در يك نقطه عجیبی هم به پیغمبر برخورد کردند، و بنا بود مردم مدینه رأی بدهند عبدالله بن ابی حاکم شهر بشود و می‌خواست يك حکومتی شبیه حکومت همسایگان برای خودش تدارك ببیند. پول و رفیق زیاد در زمان هجرت پیامبر داشت ولی مردم مدینه متوجه رسول خدا شدند و برنامه ایشان برچیده شد.

آنان ابوعامر را که یکی از کشیشان مسیحی و باسواد و زرنگی بود بکار گرفتند و يك گروه جاسوسی خطرناکی علیه پیغمبر و اهل

(1) منافقون: 1.

(2) آل عمران (3): 167.

(3) نساء: 146.

(4) بقره (2): 8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 511

ایمان و حتی بعد پیغمبر (ص) تشکیل دادند که این نکته شاید به نظر خیلی ها نیاید که در غدیر خم می گویند حداقل 12 هزار، حداکثر 100 هزار نفر با پیغمبر شرکت داشتند و همه می گویند: امیرالمؤمنین مورد حسادت بود، درست است.

از امیرالمؤمنین بخاطر اینکه اقوامشان را کشته بود دل خوشی نداشتند، آنان نمی خواستند زیر بار حکومت امیرالمؤمنین (ع) بروند، ولی شما آیه را دقت بکنید یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنْ

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 512

النَّاسِ «1»* با این که تمام محورها باید کنار امیرالمؤمنین، بچرخد ولی پروردگار از باطن این مردم خبیث خبر می دهد که نفاق از مدینه با ابوعامر و کلیساهای شام در ارتباط بود.

ابوعامر پلید، خبیث فرزندی داشت که در دین و ایمان بسیار چهره پرقیمتی بود نام او حنظله غسیل الملائکه است این کشیش پلید با منافقین و همکاری یهود و مسیحیت افراد مدینه پیش پیغمبر می آمدند. بعضی از چهره ها اگر مسلمان

می شدند تقویت جامعه بود نه تقویت دین، چون اهل تسنن دروغ به بعضی ها بسته اند که چون خلیفه دوم مسلمان شد، دین اسلام تقویت شد.

یعنی دین اسلام را ابوذر تقویت نکرد. دین اسلام با حمزه تقویت نشد، دین اسلام با خدیجه تقویت نشد، این عمرین خطاب بود که وقتی از شرك و بت پرستی دست برداشت گفت: اشهد ان لا اله الا الله دین تقویت شد.

از این رو مسئله سقیفه ریشه در زمان پیغمبر دارد که با همکاری منافقین و یهود و نصاری این مثلث خطرناک با همدیگر قرار گذاشته به پیغمبر اکرم (ص) سران بعضی از قبایل می گفتند ما مؤمن می شویم بشرط این که به ما يك ضمانت بدهی که بعد مرگ تو حاکم ما باشیم. پیغمبر اسلام (ص) می فرمود: حکومت دست من نیست؛ يك امر الهی است و پروردگار هر که را که معرفی می کند من باید معرفی بکنم. آنان قرار گذاشتند که بعد از مرگ پیغمبر (ص) نگذارند حکومت، بیت المال و اسلحه در حوزه اهل بیت علیهم السلام قرار بگیرد.

در هر صورت آنان سه طایفه بودند اهل سقیفه، منافقین، یهود که بازوی این منافقین و مسیحیت طراح حرکت منافقین است اینها می گویند: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ «2»**.

دروغ می گویند، باطل خودشان را حق نشان می دهند، می گویند: ما هر وقت که با شما نماز می خوانیم، لذت می بریم.

وقتی روز ماه مبارك رمضان تمام می شود غصه می خوریم، وقتی حج تمام می شود ناراحت هستیم، اینها باطل خودشان را حق نشان می دهند، دروغ می گویند و دروغ خودشان را با هنرمندی در بین

(1) مائده: 67.

(2) بقره: 8.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 513

مردم جا می زنند که مردم باور کنند، و اسرار را در اختیارشان می گذارند آنها هم **وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ «1»** اسرار را پیش آنها می برند.

دروغ این است که آدم هر کار خود را که باطل است، حق نشان بدهد ولی دروغ را باید از این منظر بررسی کرد.

از مرحوم آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری من به يك واسطه از یکی از شاگردانش نقل می کنم که گفت: مرحوم آیت الله نائینی بعد از مرگ مرحوم میرزای شیرازی خدمت آقا سید احمد فشارکی

(1) بقره (2): 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 514

گفتند: ما را مجتهد می دانید؟ گفت: بله. گفت: ما شما را اعلم علمای شیعه می دانیم شما باید کرسی مرجعیت را قبول کنید. گفت: لیاقت قبول این کرسی در من نیست، چون خبر مرگ میرزا را که شنیدم رفتم حرم امیرالمؤمنین (ع) و به خادم گفتم به من اجازه بدهید که تا صبح باشم، خادم قبول کرد من تا صبح کنار ضریح بیدار ماندم و برای این مصیبت، مرگ مرجع تقلید، گریه می کردم در عین حال نزدیک سحر يك شادی انگار توی دلم موج می زد.

به خودم گفتم: سید، میرزا مرده تو باید غمناك باشی چرا شادی در دلت موج می زند. موشکافی کردم دیدم که مرجعیت به من می رسد من نمی توانم قبول بکنم قیامت جواب خدا را نمی توانم بدهم.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

آیات دربار منافقین در سور بقره و مفصل آن در سور مبارک توبه، احزاب و منافقون است؛ یعنی اگر کسی بخواهد اوصاف اینها و وضع عملی و روحی و اخلاقی دنیاییو آخرتی عذابشان را بشناسد، باید به این مجموعه آیات مراجعه کند.

اغلب اینها که در مدینه بودند مسجد می آمدند، در نماز جماعت شرکت می کردند، در جنگها کنار پیغمبر بودند، البته برای کمک دادن دشمن با روندی که نسبت به جاسوسی قبل از جنگ برقرار می کردند در جلد دوم دیار عاشقان شرح

صحیف سجادیه بخش عمده ای از آیات مربوط به منافقین را ذکر کرده‌ام، به مناسبتی که می‌خواستم این جمل اهل تسنن را با قدرت آیات قرآن رد کنم که می‌گویند:

الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عَدُولُ «1» تمامی صحابه پیغمبر، آخایی که همنشین بودند، رفت و آمد داشتند، برخورد داشتند، عدول هستند و حرف همه آنها قابل قبول است و همه آنها اهل نجات هستند، خدا از همه آنها رضایت دارد و برای رد آن روایت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم «2» که اینجا من هم روایت را رد کردم که بر اساس این آیات و هم دلیل نقضی آن را گفته‌ام که اگر اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم، صحیح است چرا به ما ایراد می‌گیرید که ما تابع علی بن ابیطالب (ع) هستیم، تابع امام مجتبی (ع) هستیم، تابع ابی عبدالله الحسین (ع) هستیم، حالا به نظر شما پیغمبر خلافت علی را اعلام نکرده که مفصل بحث را در الغدیر جلد 18 و کتاب النص الاجتهاد و المراجعات و عبقات الانوار می‌توانید ملاحظه کنید.

مجموع این آیات که در سور بقره و توبه و در احزاب و در منافقون است، کلیاتی از وضع منافقین دست می‌دهد و جزئیات کارشان را آن مقداری که توانسته‌ام از مجموع آیات برداشت

(1) شرح نهج البلاغه: 68 / 4.

(2) شرح نهج البلاغه: 23 / 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 515

بکنم، این است که فرهنگ منافقان خالی کردن دل مردم است، ایجاد رعب و ترس و تخریب شجاعت و همت اهل ایمان است که اهل ایمان را آماده کنند، برنامه دشمن را بپذیرند و استیلاء اربابان منافقان را بپذیرند، استعمارگری آنها را بپذیرند، ایجاد رعب و نابودی که به این ناامیدی ما نمی‌توانیم دسترسی پیدا کنیم. ما در علم 200 سال از آنها عقب‌تر هستیم. توان عقلی ما از آنها کمتر است به این خاطر ما باید سر تا پا فرنگی بشویم. مطالب آنها را صد در صد بپذیریم. خلاصه از کار انداختن و فعالیت با ایجاد ناامیدی است. يك کار دیگرشان ایجاد شك و تردید در ایمان

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 516

مردم و در دین مردم است، با مقاله و فیلم و با ابزارهایی که هر زمان در اختیار داشته اند.

تلویزیون العربیه عربستان شبها با جمع کردن آخوندهای مملکت عربستان و مصاحبه با آخوندهای بیرونی که اعتقاد یقینی من است که این آخوندها سر در سای سیاه امریکا دارند و حقوق بگیر هستند، دریاوار دارند راجع به امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (علیهما السلام) تردید ایجاد می کنند، دشمن می گوید: باید اهل بیت و در رأس شان حسین بن علی را از شیعه گرفت و امروز در ذهن مردم کاری می کنند که امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) را تبدیل به يك چهر معمولی کنند.

آن يك مرد معمولی بوده و آن هم يك خانم معمولی بوده که همسرش بوده، تود اهل تسنن که صحیح بخاری، سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم و ینابیع الموده نمی خوانند، کتابهایی که برای خود آنهاست.

الایات النازله فیہ علی نزدیک به 300 آیه را ذکر می کند که مصداقش علی بن ابی طالب است، اینها را نمی خوانند، مثل شیعه ها مگر مردم شیعه در ایران در رابط با دینشان در رابط با اعتقادشان چقدر کتاب می خوانند، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند:

هزار و پانصد سال است شیعه دینش را از ما آخوندها گرفته یا به شکل عمل ما و حرکت ما ثابت قدم است، در دین می مانند یا با انحراف ما آنها از دین منحرف می شوند. دین و عقاید را علمی فرانگرفته اند، وقتی علمی نباشد منافق راهش برای ایجاد تردید باز است، در این ده ساله اخیر چه مقالات آلوده ای در ایران و چه کتابهایی قاچاق و گاهی بی توجه با مجوز ارشاد چاپ شده که کار منافقین بوده است.

اینها کارشان این است که دین مردم را سست بکنند و آجرهای ساختمان دین را بشکنند و مردم را پوک و پوچ کنند، از خدا جدا بکنند که بالاخره انسان نیاز به تکیه دارد و خدا که نباشد به غیر تکیه می دهد اصلاً نمی تواند در این عالم بدون تکیه گاه زندگی بکند. اختلاف اندازی از کارهای اصلی شان است، ساختن پایگاه که تنها بهائیت آن مقداری که من توانسته ام بدست بیاورم چون ما در مؤسس خودمان با سی زبان با دنیا مربوط هستیم. دو هزار سایت فعال فقط بهائیت در دنیا دارد، دو هزار سایت های ضد انقلاب منافق، سایت های مسیحیان، سایت های یهودی ها،

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 517

سایت های بودائی ها، ماهواره ها، سایت های اشخاص که بالای چند میلیون پایگاه است.

در گذشته يك جور پایگاه داشتند، مثلاً از زمان فتحعلی شاه قاجار تا پیروزی انقلاب بدترین و ضرر بارترین پایگاه‌های منافقین این مراکز فراماسونری بود که در شهرهای اصفهان، تهران، شیراز و ... بود.

اینهایی که در این پایگاه‌ها شرکت داشتند علیه کشور، علیه ملت، علیه دین، علیه روحانیت دیگر عکسهایشان چاپ شده و در آن چهار جلد کتاب اسماعیل راعین که البته کتاب مفصلی است خود آن کتاب هم قابل نقد است، من خواندم آن کتاب را چهار جلد

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 518

است، یا حقوق بگیران انگلیس برای محمود محمود یا تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس هشت جلد است که واقعاً بر هر طلبه‌ای واجب است این کتاب را از اول تا آخر بخواند که ببیند استعمار علیه این کشور و این ملت چه کرده است، از زمان اواخر فتحعلی شاه، پایگاه‌های نفاق در ایران برقرار شد چهره‌هایی مثل تقی زاده که این قبلاً روحانی بود درس آخوندی خوانده بوده، ولی بعداً لباسش را درآورد و نوکر حلقه بگوش انگلیس شد که در مقاله‌اش می‌گوید ایران در صورتی نجات پیدا می‌کند که سر تا پا همه چیزش فرنگی باشد زنش، دخترش، لباسش، حتی زبان فارسی را نابود کرد.

يك چهره در این پایگاه نفاق، نمی‌گفت من یهودی یا مسیحی یا بی دین هستم نه، سید بود و می‌گفت من مسلمان هستم.

که یکی از آنها سید ضیاء طباطبائی، رفیق رضاخان از چهره‌های فراماسونری بود، شریف امامی، دکتر اقبال، این دو نسل قبلشان خانواده‌های مذهبی بودند، حکم اعدام مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را اینها دادند که یکی شان شیخ ابراهیم زنجانی بود. این جزء اعضای فراماسونری بود.

من استاد خطی داشتم که خطهای آرامگاه سعدی برای اوست، بعضی از کتاب‌های درسی قدیم از ایشان است می‌گفت: من 16 یا 17 ساله بودم جزء جلس قرائت قرآن حاج شیخ فضل الله نوری بودم. شیخ ابراهیم زنجانی دادستان دادگاه شیخ که حکم اعدام ایشان را داد می‌گفت:

این نکبت‌بارترین پایگاه نفاق به تناسب زمان بوده که الان خیلی پایگاه‌ها در ایران است که فعالیت می‌کنند که اینها حرفهای عجیبی می‌زنند تردیدهای عجیبی میاندازند. يك مسئل بسیار خطرناك قرائت جدید از دین که می‌گوید این قرائت ویژ هر انسانی است، معنی ندارد که شیعه حوزه و مرجع داشته باشد و رساله و آخوند داشته باشد، هر کسی که دلش می‌خواهد دیندار باشد چون فارسی هم زیاد شده، ترجمه هم زیاد شده، هر برداشتی که از قرآن و روایت به نظرش

رسید همان دینش است، چه نیازی دارد آخوند بیاید برای مردم دین بگوید یا مرجع بیاید برای مردم فقه بگوید این نفاق است.

ایجاد تردید و شک دین سازی، اختلاف اندازی و پایگاه برای اینکه بتوانند دور همدیگر جمع بشوند یا پایگاه خانگی یا پایگاهی با رنگ و لعاب دینی که برای مردم مورد پسند باشد که

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 519

ما در آیات قرآن می بینیم زمان پیغمبر بخشی از پایگاهها خانگی بوده که قرآن مجید می گوید:

شب در يك خانه اينها جمع می شدند و عليه پیغمبر توطئه می کردند، درها را می بستند، اینقدر هم یواش حرف می زدند که صدایشان بیرون نرود ولی خدا می فرماید:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ) «1» این خط نفاق الان جریانش در بدن مسلمانها خیلی شدیدتر و قویتر شده است.

(1) توبه: 107.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 520

اینها در مدینه مسجدی را انتخاب کردند **ضِرَارًا*** برای آسیب رساندن به مردم، آسیب فکری، آسیب خانوادگی، آسیب اجتماعی، آسیب اخلاقی، در لباس دین **و کُفْرًا*** برای اینکه مردم را پنهان کار نسبت به حق تربیت بکنند که چه خبر است که اینقدر از پیغمبر حرف می زنید اگر کفر را به معنای لغوی اش یا اصطلاحی اش بگیریم که بریده شدن از خدا و انکار خدا باشد یا به آن پنج معنایی که اصول کافی از امام صادق (ع) نقل می کند خوانده ام همه را به معنی پنهان کردن بگیریم.

ترویج پنهان کاری است که چرا از مرجعیت حرف می زنید؟ از ولایت حرف می زنید، روضه می خوانید، یا حسین می گوید، یا علی می گوید، چه خبر است اینقدر این مطالب را می گوید.

اینقدر نامردها هنرمند و شیرین زبان هستند که اغلب مردم تحت تأثیر قرار می دهند و تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ چرا ملت باید يك پارچه باشد، چرا ملت باید يك صف واحد باشند، خدا صف واحد را دوست دارد. (يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ) «1» ما از حیات خوش مان می آید، خدا که در قرآن می فرماید:

(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) «2» خود خدا که شعار مرگ بر انسان دارد قَتَلَ الْإِنْسَانَ ما أَكْفَرَهُ مرگ بر انسان است چرا حقایق را پنهان می کند چرا از مرگ خوش تان نمی آید، یعنی با همه باید ساخت، با همه باید کنار يك سفره نشست، شما واقعاً نمی دانید قرآن با حرف لن می گوید (وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) «3» آنها دشمن هستند تا شیعه می خواهید بمانید فراماسونری کار می کند. نفاق کار می کند و الا اگر همه فرهنگ نفاق را قبول نکنند منافق دیگر کاری به مردم ندارد، چهار برنامه را می گوید: ضراراً، کفرأ، تفریقاً و ارضاداً این مسجد یا این مساجد فراماسونری یا این پایگاه های خبری یا این سایت های ضد دین، ارضاداً کمین گاه است که ساخته شده برای اینکه دور هم جمع بشوند و دیانت را از بین ببرند، الان بیایم دور هم جمع بشویم از فکر آنها استفاده نکنیم که چگونه به دین،

(1) صف: 4.

(2) بقره (2): 179.

(3) بقره (2): 120.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 521

به مردم و به کتاب خدا و به مجالس دینی و به حوز قم و حوز مشهد ضربه بزنیم، آتھایی که قبلاً با خدا و پیغمبر جنگیده اند یا ربا خور بوده اند یا آمدند جشن هنر شیراز را بر پا کردند یا آمدند قوانین طلاق را در مجلس خودشان برگرداندن به رأی خودشان. آتھایی که با خدا و پیغمبر جنگ کرده اند آنها تنها نباشند، با ما دور همدیگر جمع بشویم تصمیم قطعی بگیریم لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ «1» که من این را به وزارت خارجه بگویم ممکن است به گوش شان بخورد چون اغلب حرفها به گوش شان می خورد بچه ها که رانند بیشتر بزرگان حکومتی هستند

(1) توبه: 107.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 522

نوارهای من را در ماشین‌ها برده و گوش می‌دهند، خوب است اگر گوش بدهند باید بگویم از پایگاه‌هایی که حارب الله و رسوله را با پنهان کاری دقیق شبها دور هم جمع می‌کنید سفارت خانه هاست تمامشان لان جاسوسی است.

وَلِيَخْلُقْنَ آن وقت زبان بازها، این شیرین زبانه‌ها، این جنایت کاران به پروردگار و به موارد مقدس قسم می‌خورند لِيَخْلُقْنَ که ما اگر در این پایگاه‌ها جمع می‌شویم اگر ما فراماسونری هستیم اگر ما با سفارت خانه‌ها ارتباطی داریم، اگر در انگلیس پایگاه درست کرده‌ایم، اگر تلویزیون فارسی در امریکا راه انداخته‌ایم، اگر بی بی سی فارسی راه انداخته‌ایم و خود ما ایرانی‌ها می‌آییم حرف می‌زنیم، ما قسم می‌خوریم، این ایرانی‌ها خائن و کثیف و منافق چنان زیبا حرف می‌زنند و دلسوزی به حال این مملکت می‌کنند همین که خدا می‌گوید دقیقاً شبها همین مسئله از آنها شنیده می‌شود و لِيَخْلُقْنَ إِنَّ أَرْضَنَا إِلَّا الْحُسْنَى «1» ما غیر خوبی این مملکت، غیر آبادی این کشور چیز دیگری نمی‌خواهیم به خدا قسم می‌خواهیم شما را از دست آخوندها نجات بدهیم.

تمام این سوگندهای دروغ و بی پایه و بازی کردن با مقدسات از آن سوگند نشأت گرفته است. در سوره اعراف آی 20 و 21 آدم و حوا به پروردگار عشق می‌ورزیدند و پروردگار برایشان قداست مطلق داشت.

ابلیس آنروز به همه جا راه داشت به آن باغ آباد هم رفت، به این زن و شوهر خیلی با عاطفه، با ترفند گفت: (مَا هَآئِمَا رُبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ) «2» گفت از میوه این درخت نخورید چرا ای آدم و حوا خدا گفت: از این میوه نخورید علتش را آدم و حوا نمی‌دانستند إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَیْنِ چون هر کی از این میوه بخورد در جا تبدیل به فرشته می‌شود، خوب آدم هم بدش نمی‌آمد که از این عدم خاکی نجات پیدا کند موجودی لطیف بشود بال هم در بیاورد به او بگویند: می‌توانی ملکوت بروی، کهکشانش بروی إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَیْنِ حرفهای قشنگی منافقان می‌زنند أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ یا اگر انسان بمانی ابدی و ابدی می‌شوید پیر نمی‌شوید، و ابدی هم

(1) توبه: 107.

(2) اعراف: 20.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 523

می‌مانید بعد حالا آدم و حوا چه جوری باور بکنند وَ قَاسَمَهُمَا خُوبِ آدَمِ که غیر خدا کسی را ندارد.

وَ قَاسَمَهُمَا قَسَمِ شَیْطَانِ در قرآن به عزت خدا بوده که فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ به عزت پروردگار شما قسم (إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) «1» حالا با توجه به این مطالب بسیار مهم به آخر آیه مربوط به منافقین در بقره برگردیم: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) «2» اینها که دین ندارند، هیچ چیزشان را باور نکنید.

تفسیر قرآن جلسه هشتاد و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

به مناسبت عید غدیر روایتی را از اهل تسنن که در کتابهای مختلفی نقل کرده‌اند قرائت می‌کنم که وجود مبارك رسول خدا فرمودند ذُكِرَ عَلِيٌّ عِبَادَةً «3» یقیناً ذکر تسبیح نیست که حالا من صد بار یا علی بگویم این ذکر در کلام فصیح و بلیغی مانند پیغمبر اکرم (ص) باید يك معنای بلند و عظیمی داشته باشد و آن معنا این است که نسبت به وجود مبارك امیرالمؤمنین (ع) اهل معرفت باشیم که این معنا را هم از قرآن دریافت می‌کنیم.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ «4»* به معنای این نیست که آنهایی که تسبیح دستشان است دائماً سبحان الله یا الله اکبر می‌گویند از آنها سؤال بکنید اهل ذکر به قرینِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* یعنی آنهایی که یعلمون هستند پس اهل ذکر در آی شریفه اهل معرفت اهل علم می‌شود.

عنایت دارید که در آی شریفه ذکر بصورت مصدر آمده ذکر علی یعنی توجه کامل و فراگیر به تمام زوایای امیرالمؤمنین برای الگو برداری و سرمشق گرفتن که هر کسی در هر کجای دنیا در هر جایگاهی که قرار دارد، امیرالمؤمنین برایش درس است، برای کشاورزان امیرالمؤمنین کشاورز نمونه بود، برای رؤسای جمهور امیرالمؤمنین رئیس جمهور نمونه در کل تاریخ بود، برای اهل منبر امیرالمؤمنین خطیب نمونه بود، برای تدریس امیرالمؤمنین مدرس نمونه بود برای عبادت امیرالمؤمنین عابد نمونه بود، برای اخلاق امیرالمؤمنین، اخلاقی نمونه بود برای همسران امیرالمؤمنین شوهر نمونه بود، برای فرزندان پدر نمونه بود.

یعنی شما تمام جهات امیرالمؤمنین را در هر جایگاهی اسوه و سرمشق می‌بینید، این است معنای روایت که به راحتی نباید از روایات عبور کرد نسبت به روایات نباید ساده نگری داشت، باید دید يك

((1)) اعراف: 21.

((2)) بقره (2): 8.

((3)) بحار الانوار: 36 / 370، باب 41، حدیث 234.

((4)) نحل: 43.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 524

شخصیت با عظمتی مانند پیغمبر عظیم الشان اسلام چه فرمودند، چه مقصودی داشتند، این معنای روایت است.

ذکر علی عبادۃ یعنی وقتی من از ایشان الگو برداری بکنم، صراط مستقیم حق را طی می‌کنم، اما آیات مربوط به نفاق که جمعی باید بحث شود. پروردگار در این آیات چهارده صفت و ویژگی و نتیج کار برای منافقین ذکر کرده است این انسانها دو لانه دارند که يك لانه شان کفر است که برای دنیای خودشان و برای ارضای خواسته‌های مادی خودشان و پر کردن جیب خودشان به وسیل شیاطین که این شیاطین یقیناً در آی بقره وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَیَاطِينِهِمْ «1» شیاطین انسی هستند. آنها با شیاطین نامرئی جلسه نداشتند.

((1)) بقره (2): 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 525

وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ يَعْنِي أَنَّهُ سَرْمَداران شَرِّك و كُفَر در مدینه و سَرْمَداران یهود و سَرْمَداران مسیحیت هستند. قرآن برای يك زمان نازل نشده است. آیات قرآن گسترده است تا روز قیامت آنهایی که در ظاهر مسلمان نما هستند و در باطن مکذب و کافرند و عمل شیاطین اندرون هستند و قهر خدا عزوجل آنها را می گیرد اینها در طول تاریخ تا بر پا نشدن حکومت عدالت جهانی تحرك دارند با شیاطین در ارتباط هستند. در هر روزگاری به تناسب روزگار پایگاه دارند که از اوایل قاجاریه تا کنون پایگاه برای ایران مسلمان نما بودند. مراکز پنهانی فراماسونری بوده، تابلو هم نداشتند. بعد از انقلاب محل هایشان پیدا شد و نشانی به در و دیوار نداشتند. جلسات شان در آنجا تشکیل می شد که در سور توبه می فرماید: **ضَرَارًا*** برای آسیب زدن و **كُفْرًا*** برای حاکم کردن فرهنگ پنهان کاری است؟ چرا از امام علی (ع) و امام حسین (ع) و پیغمبر (ص) حرف می زنید دیگر بس بکنید و این حرفها را پنهان بکنید اما به این صراحت که نمی آیند بگویند.

آنقدر لعبهای شیرین به مقالات و مطالبشان می زنند که برای بیشتر جامعه قابل خوردن باشد و **تَفْرِيقًا** بین مسلمین و به جان مردم افتادن و ایجاد تفرقه کردن است.، آثم علنی نمی گویند که جامعه صد گروه بشوید، بلکه اینها را به صورت پنهانی مقابل همدیگر قرار می دهند و **إِزْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ «1»** کمینگاه آنها دو نوع است يك کمینگاه شان گاهی به صورت مراکز دینی است. مثل مسجد ضرار گاهی چنان که در سور نساء است پروردگار از جلسه شان تعبیر به **(يُبَيِّنُونَ*) «2»** می کند. جلسات شبانه و پشت درهای بسته برای همین جنایاتشان برپا می گردد. کارهایی که در آیات سور بقره و سور احزاب و منافقون آیات سور توبه بیان شده است و اگر برای

(1) توبه: 107.

(2) نساء: 108.

وقتی انسان با زرنگی درک کند که کار به صورت بسیار ظریف به ضرر دین و به ضرر امت و ضرر اقتصاد امت است، به ضرر بیت المال امت است، به ضرر آبروی امت است، به ضرر حوزه‌های امت است، به ضرر عالمان واجد شرایط است، به ضرر اثرگذاران در جامعه است. این اوصاف و ویژگی‌ها بخاطر این است که خواص اینها را بشناسند و در مقابل شان بایستند غیر از قرآن، روایات هم در پرده برداری از چهر پنهان‌ها معرکه کرده است.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: خداوند به برخی از انبیاء وحی کرد. که معلوم می‌شود در زمان پیامبران گذشته هم این گروه خطرناک در حوز اهل ایمان ناشناخته بودند ولی در فعالیت بودند تا اینکه حرکت چرخ اسلام و چرخ زندگی اقتصادی اهل ایمان را از کار بیندازند.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 527

شاید هم بعضی از آیات و روایات برای خاطر این باشد که منافق را به خودش بشناساند، شاید که نفهمند که در نفاق بسر می‌برد. اگر بفهمد منافق است احتمال این است که توبه بکند و از این فساد بیرون بیاید. حدیث قدسی در جلد اول کشف الاسرار نقل شده است. کشف الاسرار اگر چه تفسیر اهل سنت است، ولی از معصومین هم زیاد مطلب نقل کرده است. پیامبر خدا (ص) فرمود:

قل للذين يتفقهون لغیر دین «1»

به کسانی که دنبال دین شناسی هستند نه برای خاطر دین مانند یهودی و مسیحی که در اروپا در این 200 سال بسیار شدند و الان هم گروهی به عنوان مستشرقین هستند که در فرهنگهای شرق خیلی کار کردند و به خصوص در اسلام مستشرقین اثر گذارهای دین و فوائد دین و دینداری را شناسایی کرده‌اند فقط برای این که بتوانند از طریق شناخت به دین ضربه بزنند. البته ما حکومت عثمانی را تا قبل از آتاترک قبول نداریم، ولی آن حکومتی که عنوان اسلام داشت ولی حاکمانش آبروی اسلام را هدف قرار گرفتند. این ترکیه با حکومت به ظاهر اسلامی کشوری متشکل از ترکیه، عربستان، عراق، سوریه، فلسطین، بالکان و قسمتی از اروپا بود.

چه طوری این کشورها متلاشی شد؟ با همین فراماسونری‌ها که آتاترک هم از اعضای آنها بود همه ادعا اسلام داشتند ولی در لباس اسلام کافر بودند و به اینها مثل بنزیم تا مستشرقین مستشرقین بهتر است. من علمشان را می‌خواستم مثال بنزیم که **قل للذين يتفقهون لغیر دین** حالا ما در قم دنبال دین شناسی هستیم در اینجا يتفقهون دین شناسی است که در سور

توبه می فرماید که چرا يك عده ای نمی روند لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ «2» برای چه؟ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «3» ما داریم

(1) کشف الاسرار و عدّه الأبرار: 70 / 1؛ بحار الانوار: 224 / 1، باب 7، حدیث 15.

(2) توبه: 122.

(3) توبه: 122.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 528

دین شناس می شویم. بخاطر دین بخاطر حفظ دین بخاطر ابلاغ دین ولی آنان لغیر دین، یتفقهون می شوند و یتعلمون لغیر العمل درس می خوانند و دانشمند می شوند ولی نمی خواهند به این علم عمل بکنند مأمورند نمی خواهند به این علم در عمل توجه بکنند و یطلبون الدنیا بعمل الآخرة اینها دنبال دنیا هستند ولی با ابزار آخرتی مثل نماز و روزه و حج در زیر پوشش چهر مذهبی پنهان شده اند.

یطلبون الدنیا بعمل الآخرة و یلبسون مسوک الضأن «1» پوست گوسفند را پوشیده اند اما قلوبهم کلوب الذئاب گرگ هستند ولی در لباس میش که این ضرب المثل شاید از این روایت گرفته شده باشد و اما سخنرانی هایشان که در قرآن مجید کلم اعجاب بکار گرفته شده وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «2» فی الحیاه الدنیا را لحاظ کنید چنان برای دنیایتان برنامه ریزی می کنند که شما باتمام وجود از طرح و برنامه های آنها خوش تان می آید.

(1) کشف الاسرار و عدّه الابار: 70 / 1.

(2) بقره: 204.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 529

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ بِهِ يَغْمِرُ مِثْلَ الْغَمْرِ أَنْ يَأْتِيَهُ الْغَمْرُ أَنْ يَضَعِيَ لَهُ زِينَتَهُ يَوْمَ تَأْتِي السُّحُبُ بِالْمَاءِ فَيَهْدِيهِ الْمَاءُ لِنَارٍ يُنْقَلِبُ فِيهَا وَجْهَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ (ص) خوشش بیاید ولی می خواهد بگوید اینقدر در زبان بازی قوی هستند که شنونده خوشش می آید به صد نفر می گوید چقدر عالی است ما طرح اقتصادی، طرح سیاسی، طرح اجتماعی، طرح تربیتی، طرح فرهنگی آنان را پیاده نکنیم.

اما پشت سر می گوید وَ هُوَ الَّذِي أَحْصَا أَوْ سرسخت ترین دشمن است. ولی زیر زیون بازی پنهان شده السنتهم احلی من العسل «1» این حرفهایشان خیلی گوش دادنی است در سایت ها و پایگاه های ماهواره ای و پایگاه هایی که پنهان برای خودشان دارند طرح می ریزند و طرح را ارائه می دهند به مردم و به تمام امت اسلام هم در عربها و هم در آفریقا خریدار دارند.

احلی من العسل و اعمالمهم امرّ من الصبر «2» اما دل‌هایشان از گیاه بسیار تلخ که از صبر تلخ‌تر است، این باطن‌شان است. اما ظاهر خیلی زیباست. اما این حرف‌ها زمینه‌ساز کردن ریشه دین مردم است اما خوش به حال آنهایی که واقعاً دین را شناخته‌اند و به قول پیغمبر المؤمن کیس «3» یا المؤمن ينظر بنور الله «4» خوب می‌توانند خط و نشان آنها را بخوانند و زیر این زبان بازی شیرین‌تر از عسل نقشه‌ها و ترفندهای آنان را بفهمند.

يك قضيه‌ای از همین **المؤمن الكيس** **ينظر بنور الله** برایتان نقل بکنم يك زمانی کلیسای بزرگ رم بنا گذاشت که يك مشت کشیش برای همه کشورها به زبان آن کشورها تربیت بکند در هر کجا هم کلیسایی

- (1) بحار الانوار: 1/ 224، باب 7، حديث 15.
- (2) بحار الانوار: 1/ 224، باب 7، حديث 15.
- (3) بحار الانوار: 64 / 307، باب 14، حديث 40.
- (4) بحار الانوار: 64 / 75، باب 2، حديث 9.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 530

را سرپا بکند کشیشها برونند یا مردم را به مسیحیت دعوت کنند و یا از اسلام دلسرد بکنند خیلی تأکید نداشتند که مردم مسیحی بشوند تأکیدشان این بود که از دین اسلام فاصله بگیرند.

اگر مسیحی هم شدند بهتر است. يك کشیش را برای یکی از مناطق مرزی کشور ما تربیت کرده و يك کلیسای کوچکی ساختند و نزدیک به 300 خانه‌وار در آنجا زندگی می‌کردند يك روز کشیشی که برای آن منطقه تربیت شده بود آمد وارد قریه بشود. اوایل طلوع آفتاب دید يك بچه دوازده ساله‌ای چند تا گوسفند را برداشته صحرا می‌برد که ای کاش این هنر را ما بکار می‌بردیم، اگر بهائی با کسی روبرو بشود؛ اینقدر شیرین زبان است. اهل خانقاه آنقدر تواضع و شیرین زبانی دارند کشیشهای مسیحی آنقدر با محبت حرف می‌زنند که نزدیک است آدم مسیحی بشود.

اما بعضی از ماها فوق‌العاده زبان‌مان خشک و تلخ و طردکننده است کشیش با يك محبت خاص به این بچه سلام کرد، بعد از این بچه تعریف کرد و گفت: عجب قیافه‌ای، عجب نورانی، عجب

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 531

ادبی، يك دستی روی سر و صورتش کشید، عزیزم فدایت بشوم خیلی از دیدن تو خوش حالم.

بعد گفت که محبت می‌کنید يك سؤال من را جواب بدهید بچه چوپان گفت: بله، بفرمایید، گفت: آدرس کلیسا را می‌خواستم. آن بچه گفت تشریف می‌برید روستا يك میدان گاه است، دست راست می‌روید، اولین کوچه در روبرو کلیسا است.

بعد سر بچه را بوسید و گفت الهی قربانت بروم چه شیرین زبانی هستی. بعد گفت یکشنبه کلیسا می‌آیی؟ چوپان گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه راه بهشت را به تو نشان بدهم.

بچه چوپان به کشیک گفت: خیلی نفهمی، ولی کشیک اصلاً ناراحت نشد. بعضی از ما در کارهایمان خیلی مصمم نیستیم.

يك لبخندی زد گفت من نفهمم. گفت: آره تو نفهمی گفت: دلیلی داری؟ گفت: تو در این روستا آدرس کلیسا را بلد نبودی، من نشانت دادم تو آدرس بهشت را می‌خواهی نشان بدهی.

کشیش گفت: که آخوند در ده شما است؟ گفت: بله گفت با او ارتباط داری؟ گفت جانمان را فدایش می‌کنیم.

چون او دین را به ما تعلیم داده است. کشیش هم برگشت چون دید آنجا با بودن عالم ربانی واجد شرایط کارش نمی گیرد. این بچه چقدر باهوش بوده است. بعد خداوند می فرماید: دلشان از گیاه صبر تلخ تر است. لباس گوسفند ولی باطن گرگ دارند.

پروردگار می فرماید: به اینها بگویید ایای یخادعون واقعاً با من خدعه می کنید یعنی به گونه ای خودتان را به من می نمایانید، مردم خیال می کنند شما گوسفند هستید ولی نمی فهمند که گرگ هستید، من گرگ بودن شما را می دانم وی یستهزون یا این که من را مسخره می کنید یا خودتان را لاتیحن لهم فتنه تذر الحکیم حیران اینها را در گردون امتحانی بگذارم که مردم حکیم از وضع اینها متحیر بشوند تمام راه های چاره را برویشان می بندم اینها خیال می کنند با این ترفند ها واقعاً می توانند چراغ دین من را خاموش بکنند.

بیماری بدنی چنان انسان را مختل می کند که اشتها را مختل می کند، حوصله را مختل می کند، حال روانی را مختل می کند حال

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 532

عبادت را مختل می کند حال قدرت را مختل می کند و آرامش بدن را بهم می ریزد چه برسد به بیماری نفاق که از عجایب پروردگار است که در همین آیه بقره تعبیر به مرض می فرماید: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ «1»*** یعنی اشاره به يك مرض خاص نمی کند. نکره بودن مرض در آیه دلیل بر عظمت این بیماری نفاق است. و دلیل بر فراگیری بیماری نفاق است و مصدر مرض مصدر است بی الف و لام است اینجا جمله هم اسمیه است حالا ببینید با این بیماری نفاق چه در اندیشه انسان بوجود می آید.

آن اختلال فکری و اختلال روانی هم که دارند اینها به جایی این که به قرآن و پیغمبر و ائمه مهر بورزند به مؤمنین کینه ورز می شوند و علاوه بر این با ترفند های مختلفی خودشان را پنهان می کنند تا شناخته نشوند.

(1) بقره (2): 10.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 533

یکی از اوصافی که این دوازده و سیزده آیه بیان می کند دروغ است و این نوع دروغ ضرر بر امت و کشور و برای دین دارد از اعظم گناهان کبیره است که پروردگار بزرگ عالم به این دروغ گویان وعده عذاب اَلیم داده یا در آن آیه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «1» چون اینها زیر پوشش دروغ هستند و مسلمان بودنشان دروغ است و کفرشان هم که با دروغ پنهان می کنند، به مؤمنین می گویند که ما با شما هستیم، این دروغ خیلی خطرناک است.

دومین مطلبی که از این آیات استفاده می شود این است که منافقین بشدت دچار خیال باطل هستند، اصلاً در گمان و ظن غوطه ور هستند و به گمان خودشان يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا «2» ما این گونه هستیم که وانمود می کنیم که ما را نمی توانند بفهمند، یعنی خدا هم نمی تواند ما را بفهمد. اینها در خیال سیر می کنند يك نفر از رسول خدا سؤال کرد که خدعه به خدا چگونه است؟

حضرت فرمودند: أَنْ تَعْمَلَ بِمَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ تَرِيدَ بِهِ غَيْرَهُ «3» اوامر خدا را انجام بدهی ولی نیتت خدا نباشد. نیت این باشد که و شیاطین و استعمارگران به ضرر زندگان خدمت بکنید. يُخَادِعُونَ اللَّهَ* می شود با خدا و مؤمنین خدعه کرد می شود وَ مَا يَشْعُرُونَ* شعور یعنی فهم با دقت و عمق یابی اینها بیماریشان آنقدر سخت است که حقیقت را دقیق نمی فهمند. با خدا و با اهل ایمان نمی شود خدعه کرد، حالا به فرض زمین جنگی را به وسیل دشمن با اهل ایمان فراهم کردید یا يك بمبی آوردید و اهل ایمان را کشتید و ضرر زدید. شهادت دروازه ای به سوی قرب و حیات و رحمت پروردگار است. شما خیال باف هستید.

سوم، اینها اهل دقت نیستند اینها ظاهر پرست هستند، فقط امور را به ظاهر ارزیابی می کنند.

((1)) نساء: 145.

((2)) بقره (2): 9.

((3)) الدّر المنثور: 30 / 1، ذیل آیه 9 سوره بقره.

چهارم، وصف شان (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*) است. نتیجه کارشان (عذاب الیم بما كانوا یُکذِبُونَ*) «1» است چون اینها در این دروغهای عجیب و غریبی که ضررهای ظاهری دارد دائمی هستند بما كانوا یُکذِبُونَ*.

پنجم، فساد در زمین است (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ) «2» و در عین فساد خود را مصلح می دانند می گویند ما با این طرحها می خواهیم شما را نجات بدهیم ما با جدا شدن شما از دین شما را می خواهیم نجات بدهیم قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ.

ششم، به اهل ایمان نسبت سبک مغزی می دهند می گویند شما سبک مغزید (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ) «3» خودشان سبک مغزند تحقیر می کنند و بین خودشان ما را کوچک می کنند می گویند اینها برای هزار سال پیش هستند،

(1) بقره (2): 10.

(2) بقره: 11.

(3) بقره (2): 13.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 535

آنان مغزشان عقب افتاده است و چیزی نمی فهمند. این نسبت را به مؤمنان می دهند که خداوند می فرماید: اینها لا یَعْلَمُونَ* هستند.

هفتم، خود را میان اهل ایمان جا می زنند و إِذَا خَلَوْا إِلَى شَیَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ واقعاً ما اهل ایمان را به مسخره گرفته ایم، حوزه و مجالس مذهبی و منبرهای امام حسین و غدیر و همه را به مسخره گرفته ایم، اکنون چهار نفاق خیلی شدید در عریستان خود را ظاهر کرده و پنهان کاری هم ندارند (اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ) «1» مسخره کردن خدا به چه معناست. یعنی خدا آنها را به عذاب استیصال در دنیا و عذاب آخرت و مهلت دچار کرده تا یَعْمَهُونَ* بشوند، کلاف سردرگم بشوند تا بفهمند چه می کنند.

هشتم، گمراهی در برابر هدایت و از دست دادن هدایت به قیمت گمراهی تجارتي سودمند نیست. که (فَمَا رَجَعَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ) «2».

نهم، آنان دو روز زندگیشان با این پولشان و پایگاه‌هایشان مانند يك چراغی است که در بیابان روشن کرده‌اند و در معرض طوفان است مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ «3» وقتی قدرت مسلمانها، طوفان اسلامی، طوفان ایمان، گسترش شیعه به چراغشان بخورد خاموش می‌کند وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ با حقیقت هم صُمُّ* کردند هم بُكْمٌ* حرف نمی‌زنند و عُمِّي* هم کور هستند و حق بین نیستند.

دهم، سرگذشت منافقان مانند کسانی است که در قدرت اسلام و خیزش تشیع در بیابان دچار رگبار شدید هستند وحشت زده شده‌اند و ترسیده‌اند انگشتشان را در گوششان کرده‌اند حَدَرَ الْمَوْتُ «4»* که فکر می‌کنند حالا با به کری زدن بلا سراغشان نمی‌آید ولی این گونه

((1)) بقره (2): 15.

((2)) بقره (2): 16.

((3)) بقره (2): 17.

((4)) بقره (2): 19.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 536

نیست بالاخره اهل اسلام و اهل ایمان با رگبار مبارزه و جهادشان اینها را نابود می‌کنند مثل موش خود را نشان می‌دهند و عقب می‌نشینند كَلَّمَا أَضَاءَتْ لَهُمْ مَشْأُوا فِيهِ «1» زمینه‌ها آماده باشد خودشان را بین مسلمانان می‌رسانند.

و اذا اظلم عليهم قاموا اما وقتی که با سیه دلان هستند در تاریکی هستند اگر چه چشم و گوش شان را ما نگه داشتیم و می‌توانستیم ببریم وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ اما خدای ارحم الراحمین است، که باز ابزار شناخت را برای آنان نگه داشتیم، بلکه آدم شوند.

تفسیر قرآن جلسه نود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمة المعصومين عليهم السلام.

مطلب بسیار مهمی که در مجموع آیات مربوط به منافقین باید مورد توجه قرار بگیرد جمله (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*) «2» است که جمله، جمل اسمیه است. جار و مجرور به خاطر توسعه‌اش مقدم شده و با مقدم شدن جمله را زیباتر کرده است، که مَرَضٌ فِي قُلُوبِهِمْ می‌شود کلم مرض نکره است و بدون الف و لام دلالت بر این می‌کند که این بیماری، بیماری بزرگ و سنگین است، يَك بیماری است که آثار زشت و پلید آن را خداوند در مجموع آیات تا آی يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ «3» بیان کرده است. اگر این بیماری در قلب نبود و نکره آورده نمی‌شد این آثار از منافقین ظهور نمی‌کرد و منافق هم نبودند.

در مثل‌های فارسی آمده است: از کوزه همان تراود که در اوست.

پروردگار هم در قرآن مجید می‌فرماید: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ «4» که این شاکلته را به همان حالات درون انسان تعبیر می‌کنند. وضع منافقین و اعمال منافقین که ریشه در باطن آنان دارد؛ ریشه در بیماری و مرض سنگین دارد که نکره آورده شده است.

خداوند متعال در سور مبارک بقره می‌فرماید: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا «5» در این جا (ام) به معنای (لکن) و (آری) است حسادت می‌ورزند و این حسادت هم در قلبشان ثابت شده است. چون با فعل مضارع بیان می‌کند و اینها تا زمانی که زنده بودند بر حسادتشان پابرجا بودند. حسود آنچه را که می‌خواهد این است که نعمت‌های که محسود از او سلب بشود، حالا یا سلب بشود چیزی گیر خودش هم نیامد یا سلب بشود و چیزی به دست خودش هم بیاید. این ملك عظیم را از آل ابراهیم که قطعاً در آیه پیغمبر و ائمه طاهرين عليهم السلام هم هست چون آیه

(1) بقره (2): 20.

(2) بقره (2): 10.

((3)) بقره (2): 21.

((4)) اسراء: 84.

((5)) نساء: 54.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 537

خطاب به علمای یهود و نصارای زمان پیغمبر است. و خبر هست از آنها می دهد، دربار آنهاست و ما به آل ابراهیم کتاب داده ایم که قرآن است (الکتاب) به قرآن برمی گردد، کتاب داده ایم، یعنی کل حقایق در آیات را به آنها داده ایم قوانین استوار برای زندگی را به آنها داده ایم **وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا** اینها می خواهند چراغ قرآن و حکمت آل ابراهیم خاموش بشود، ملك عظیم از دست آنها برود، حسادتشان یعنی بیماری قلبی وادارشان می کند که همه جانبه در مقابل پیغمبر و اهل بیت موضع گیری نکنند.

سلیمان ملك عظیم نخواست سلیمان کمیت ملك را خواست که به او دادند. اینجا ملك عظیم کیفیت را نشان می دهد که قطعاً حکومت معنوی پیغمبر و ائمه طاهرين عليهم السلام بر دها بر قلبها بر

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 538

عقلها بر ارواح آنهاپی که لیاقتش را نشان دادند، با حکومت سلیمان قابل مقایسه نیست او يك حکومت ظاهری را می خواست ولی این جا اینها نخواستند فرقی هم این است که پروردگار عالم می فرماید: **آتَيْنَاهُمْ*** خودم به آنها عطاء کردم.

عطا کردن خدا و ملك معنوی کجا و سلطنت ظاهر بر منطقه جغرافیایی فلسطین کجا. این ملك عظیم در آینده سر از فرمانروایی وجود مبارك امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در می آورد که جهت معنوی آنان با ملك سلیمان این است که عدالت همه جانبه در جهان است، قابل مقایسه نیست، سلیمان موفق به چنین کاری نشد اما آل ابراهیم که اهل بیت عليهم السلام هستند. موفق به چنین کاری می شوند، فرقتشان با سلیمان این است که سلیمان می خواست ولی ایشان نخواست به اینها عنایت شد.

به قول عرفا ما يك تعداد سالك مجذوب داریم و يك تعداد هم مجذوب سالك داریم، گروهی را داریم که صد ساله راه را طی می کنند، گروهی داریم مثل حرّین یزید ریاحی يك شبه راه را طی می کنند. آیات خیلی زیادی هم مؤید این بحث است می گوید: **وواعدنا موسی «1»** ما با او وعده گذاشتیم و گفتیم خودت بیا اما اینجا می گوید **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى «2»** ما او را بر داشتیم و بردیم. خیلی فرق می کند که به یکی می گویند بیا و به یکی می گویند ما می خواهیم تو را ببریم. سیری به تو بدهیم که به احدی در این عالم نداده ایم، این فرق ها در قرآن بین انبیاء و پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام زیاد دیده می شود خیلی ها را در عالم گفتند حرکت عبادی بکنید ولی به پیغمبر اکرم گفت **ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى «3»** اینقدر خودت را به زحمت نیانداز مراتب خیلی فرق می کند. ما يك لغت (شفاء) داریم در قرآن در این آیه است **يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ**

(1) اعراف: 142.

(2) اسراء: 1.

(3) طه: 2.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 539

شِفَاءٌ لِلنَّاسِ «1» این يك شفای مادی است، يك شفای معنوی هم داریم **و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «2»** که شفاء با این نسخه است.

یعنی قرآن يك شفاء است و خود پروردگار شفای انسان است **و قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ «3»** و **إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «4»** شفای خودش است، نه اینکه نسخه خوب باشد این مراتب با همدیگر فرق می کند.

کسی حسود آفریده نمی شود ولی وقتی که در جریان زندگی و جامعه قرار می گیرد و تنگ نظری بکند، نعمت را که برای دیگران ببیند؛ اقبال مردم را به خاطر آن نعمت بر دیگران ببیند و تنگ نظر باشد، تحمل نمی آورد و میدان پیدا کند. حسد باطن، اسلح ظاهر

(1) نخل: 69.

(2) اسراء: 82.

(3) صافات: 99.

(4) شعراء: 80.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 540

دستش می شود و با اسلحه به جنگ محسود می آید یا چوب لای چرخ محسود می گذارد و انواع دروغها و تهمت‌ها را نسبت به محسود فرو گذار خواهد بود. این بیماری و بیماری قلب است.

يك بیماری قلب بخل است که شما در سور آل عمران آی 180 و در سور توبه و تغابن ملاحظه می کنید که می گوید: بخیل، یقیناً اهل جهنم است.

در سوره تغابن می فرماید: **وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1»*** آدمی که بخیل نسبت به عبادات است بخل او به عبادات ترمز می زند و متوقف می شود. پول برای دین نمی دهد، برای ماه رمضان نمی دهد، برای ماه محرم و صفر نمی دهد، برای درمانگاه و حوزه ساختن نمی دهد؛ یعنی این بیماری مانع است که درهای فیوضات الهیه و رحمت پروردگار به روی انسان باز بشود.

و نیز می فرماید: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «2»*** منظور مال حلال است، مال حلالی که صاحبش بخیل است چون اگر مال حرام بود، در گردون ینفقون نمی توانست بیاید. این که پروردگار خبر می دهد **وَلَا يُنْفِقُوهَا** معلوم می شود پول، پول درستی است مثل پول قارون که پول درستی بود ولی بخیل بود و بالاخره گرفتارش کرد. این منافقین که **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*** که خداوند هم توضیح نمی دهد این مرضی که با لغت نکره و بدون الف و لام آمده دلالت بر سنگین بودن بیماری می کند. چه نوع بیماری است ولی ما از آیات دیگر به دست می آوریم که بیماری حسادت است. بیماری بخل است، بیماری غرور و منیت است، بیماری که در طلحه و زبیر ظهور کرد، گفتند: ما از علی چه کم

داریم، ما صدر اول اسلام اولین کسانی بودیم که ایمان آورده‌ایم، علی هم همینطور، ما در جبهه‌ها رفتیم، علی هم رفت، ما با پیغمبر بودیم، علی هم بود، چه کسی گفته و حاکم بشود و منیت، این بیماریها

(1) تغابن: 16.

(2) توبه: 34.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 541

حتی یکی از آنها که خدا فرموده در قلب آدم لانه بکند، انسان را رودرروی حق قرار می‌دهد.

کبر آدم را وادار می‌کند که حق را قبول نکند می‌گوید چرا من زیر بار تو بروم مثل مشرکین مکه و قوم و خویش‌های پیغمبر (ص) می‌گفتند حالا کار به جایی رسیده که ما سران قوم مطیع یتیم عبدالله بشویم، اصلاً بدون اینکه تعمق در قرآن و تعمق در هویت پیغمبر اکرم (ص) داشته باشند. زیر حجاب یتیم عبدالله کبر هم داشتند.

یعنی می‌گفتند: شأن ما اقتضا نمی‌کند که این حرف‌ها را قبول بکنیم، این کبر خیلی کارها دست مردم داد. پیغمبر اکرم (ص) وقتی به اسامه بن زید امیر لشکر فرمود: سریع از مدینه خارج شو و به هم آنها دستور داد در جیش اسامه بروید و فرمود:

لعن الله من تخلف عن

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 542

جیش اسامه «1»

آنان گفتند ما شخصیتی داریم، هویتی داریم، یکی گفت من پدر زن پیغمبر هستم، یکی گفت من از قبیله او هستم، یکی گفت من فرمانده لشکر بودم زیر بار این جوان 17 یا 18 ساله بروم.

کبر در مقابل حق، غرور و حسد نسبت به نعمت هایی که خدا به دیگران داده است. حالا هر که می خواهد باشد. در برابر يك غلام سیاه، طاقت نیاوردن و تحمل نکردن، دیگران وقتی نمی تواند بجنگد، فتنه گری می کند. روایتی است که اهل تسنن از ابوذر نقل می کنند با اینکه هیچ دل خوشی به ابوذر ندارند مثلاً عایشه را همه جا ام المؤمنین می گویند، ولی خدیجه کبری علیها السلام را نمی گویند. معاویه را خال المؤمنین می گویند چون خواهرش در نکاح پیغمبر بود، ولی در کتابشان محمد بن ابوبکر را خال المؤمنین نمی گویند یعنی هر کسی با پیغمبر و امیرالمؤمنین (ع) صاف بوده مورد حسادت است، حتی هویت قرآنی او را حاضر نیستند اظهار بکنند.

بسیار روایت پرقیمتی است که در این مسئل نشان دادن لیاقت و پنهان کردن لیاقت را لحاظ بکنید واقعاً آدم بخواد و شایستگی نشان بدهد که اگر به من عنایت بکنی می دانی که من این عنایت تو را هزین مثبت می کنم.

خدا عنایت می کند ولی آدم باید لیاقت نشان بدهد ولی اگر بگوید بخواهی لیاقت به من بدهی آن را هم نمی خواهم این دیگر کبر بسیار شدیدی در مقابل پروردگار است این را در روایات باید لحاظ کرد که پیامبر اسلام (ص) می فرماید: **انّ قلوب بنی آدم کلّها بین اصبعین من اصابع الرحمن «2»** که شاید اصبعین کنایه از رحمت رحمانیه که در ارتباط با خلقت ظاهر قلب است و رحمت رحیمیه است که در ارتباط با معنویت قلب است.

رحمت رحیمیه در امور با پاداشها نسبت به اخلاق و اعتقاد و اعمال صالحه است. رحیمیه در ارتباط با آخرت نیست؟

(1) بحار الانوار: 30 / 432، باب 22 (الثانی: التحلّف عن جیش أسامه).

(2) تنزیه الأنبياء: 125.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 543

هر دو در سور حمد هم آخرتی و هم دنیایی است یا **رحمان الدنيا و الآخرة و رحیمهما** اما هر دو شامل هم دنیا و هم آخرت می شود.

در قرآن مجید رحمانیت در آخرت هم استعمال شده، فقط برای دنیا استعمال نشده به نظرم اشتباه از افرادی است که رحمان را اختصاص به دنیا داده‌اند یا غفلت از قصاص رحمانیت در امور معنوی داشته‌اند می‌فرماید: **الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ** «1» نمی‌گوید الرحیم همین جهت معنوی هم در قرآن است.

اگر در دنیا علم قرآن نبود که کسی بهشتی نمی‌شد؛ یعنی اینجا وصل به آنجاست مثل این که به میت بگویند ما قرآن به تو تعلیم کردیم چون برای دنیا بوده از تو می‌گیریم حالا بی سواد تو را به بهشت می‌بریم **اِنَّ قُلُوبَ بَنی آدَمَ کُلَّهَا بَینَ اَصْبَعِینَ مِنْ اَصْبَاعِ الرَّحْمَنِ فَاذَا شَاءَ صَرَفَهَا وَ اِذَا شَاءَ نَکَسَهَا** «2» برای کسی

(1) رحمن: 1- 2.

(2) کشف الأسرار و عدّه الابرار: 1/ 65.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 544

که **لِمَنْ شَاءَ مِنْکُمْ اَنْ یَسْتَقِیمَ** «1» باید لحاظ بکنیم که من به پروردگار عالم خود را ارائه کنم و بگویم واقعاً نیازمندم، واقعاً فقیرم، واقعاً می‌خواهم زمینه هایش را برای من فراهم کنی چنین انسانی را از وسوسه کفر، شرک، نفاق، ریا برمی‌گردانیم مثل همان دعایی که در سور آل عمران **رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا** «2».

(تُزِغْ) مقابل (هدیتنا) است یعنی دین ما را منحرف نخواهی یعنی من در حفظ تو باشم، به جایی نرسم که رهایم بکنی و قلبم دچار انحراف از تو باشد **اِذَا شَاءَ صَرَفَهَا وَ اِذَا شَاءَ نَکَسَهَا** (نکس یعنی برعکس شدن وازگون شدن) **وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ** «3» یعنی از قدرت بدن و قدرت فکر و قدرت عقل آدمی که کهنسال شده وازگونش می‌کنم و هم قدرتها تبدیل به ضعف می‌شود، دانایی تبدیل به جهل می‌شود، یاد تبدیل به فراموشی می‌شود.

و لم یعط الله احدا من الناس شیئا خداوند به احدی از مردم چیزی عطاء نکرده که آن چیز **خیر من اَنْ یسلک فی قلبه** **الیقین** از اینکه این مای یقین را در دل او قرار بدهد و **عند الله مفاتح القلوب** پیغمبر اکرم می‌فرماید: کلید هم قلبها در دست پروردگار است خداوند متعال یک قلب سالمی در رحم مادر به شما می‌دهد بعد هم در قلب را انبیاء به روی وحی باز می‌کند با گوش دل شنیدید و قبول کردید و خواستید که بشنوید و قبول بکنید خوب یقین را به شما عنایت می‌کند.

فأذا اراد الله بعبد خيراً فتح له قفل قلبه و جعل قلبه وعاءاً واعياً لما يسلك فيه وقتی خدا بخواهد این دل را ظرف کاملی برای آنچه از فیوضاتش می خواهد در آن بریزد و جعل قلبه سلیمناً یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم «4» (اتی) فاعلش خود صاحب (قلب)

(1) تکویر: 28.

(2) آل عمران: 8.

(3) یس: 68.

(4) شعراء: 88 - 89.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 545

سلیم) است، باید بخواهد و زحمت بکشد باید گدایی از کریمی مانند پروردگار داشته باشد با کوشش و فعالیت با معرفت پیدا کردن با شنیدن با عمل با دعا با توسل به پروردگار قلب سلیم را بسازد با خودش ببرد به آخرت.

اینجا (الله) منصوب است فاعل (اتی) همان (من) موصول یعنی ما طرح قلب سلیم را می دهیم و معماریش را خودتان انجام دهید ما نقشه می دهیم؛ معماری و بنایی اش را خودتان باید بکنید.

(فإذا اراد الله بعبد خيراً فتح له قفل قلبه و جعل قلبه وعاءاً واعياً لما يسلك فيه و جعل قلبه سلیمناً) «1» البته قلب سلیم باشد و لسانه صادقاً و خلیقه تعنی خلقش مستقیمه و جعل اذنه سمیعاً انسان سلمان می شود معجزه هم نمی طلبد، اینقدر نورانیت پیدا می کند، اینقدر دنبال حق می رود. اول پیش برهن های زرتشتی می آید و هم حرفها را می گیرد ولی آرامش پیدا نمی کند، بعد از زرتشتی می آید در منطق

(1) کشف الاسرار و عده الابرار: 1 / 65.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 546

بسی که شهری بوده در سوری قدیم کشیشی را می بیند و حرفهای او را کاملاً می شنود.

ولی روح آرام نمی شود، و با این حرفها قانع نمی شود به کشیش می گوید يك جا من را معرفی كن من از این اضطراب در بیایم، می گوید من خبر ندارم اما تورات و انجیل خبر دادند که کسی در منطق مك و مدینه می آید من نمی دانم این آدم آمده یا نیامده است.

چون در آن عصر ارتباطات خیلی ضعیف بود بیشترشان مدینه می آیند خدمت رسول خدا می رسند و حرفها را از طریق قرآن می شنوند می بیند، اینها نور دارند، اینها آرامش می دهند، اینها آدم را قانع می کند هیچ معجزه ای هم از پیغمبر نخواست.

اگر شما چیزی نخواهید من به زور به شما نمی دهم می گوید من گرسن سفر معنوی تو نیستم نمی خواهی که نمی خواهی لا
إِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ «1».

این خواستن و نخواستن عبد را لحاظ نکنید، کریم بخواهد، فقیر درخواست کننده را رد نمی کند اگر نخواهد یعنی يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِي «2» تکبر کرده از این که از من بخواهد و بند من باشد سَيَذْخُلُونَ فِي جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ و جعل اذنه سمیعة و عینه
بصيرة و لم يؤت احد من الناس شیئا این بخش دوم روایت است. پروردگار عالم چیزی را به انسانی زیانبارتر از شر در اینجا
نداده هو شر من ان یسلک الله فی قلبه الشک لدینه شك نداده که در دین خدا تردید بکند.

وسوسه بکند، که آیا این حق است یا حق نیست، این دانشمندان اروپایی راست می گویند یا امام الصادق (ع) درست
می گوید، یا دکارت درست می گوید یا کانت درست می گوید، یا هگل درست می گوید، یا لنین درست می گوید، آدم
مردد هم کارش به جایی نمی رسد یا باید آن طرفی باشد یا باید این طرفی در هر صورت تمرکز

(1) بقره (2): 256.

(2) غافر: 60.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 547

بحث در 10 و 12 آی مربوط به منافقین فقط در آی **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*** است، دیگر حیلها و ترفندهای بر اساس آن بیماری است که یکی دروغ گوئی است.

آنچه را که در آیات بعدی ریشه در **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ*** دارد، دروغ شاخدار می گفتند که **إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ** قرآن می فرماید: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ «1»** جلسه با شیاطین یعنی کارگردانان جنایت داشتند و **إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ «2»** خلاصه این بیماری چون در جمل اسمیه و نکره است قابل علاج نبوده که خدا بسیار به آنها تهدید کرده است.

(1) بقره: 11-12.

(2) بقره: 14.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 548

و اما در آی بعد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «1»** خطاب به یا ایها الناس داریم، یا ایها الذین آمنوا نداریم. **يك (ربكم) و يك (اعبدوا) و يك (خلقكم) و يك (تتقون)** داریم، که این آی شریفه از زمر آیاتی است که بحثهای لطیف و اشارات دقیقی در آن است.

تفسیر قرآن جلسه نود و يك

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و الائمه المعصومين عليهم السلام.

کلام در این آی شریفه است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «2»**.

آیه خطاب به کل انساها است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ*** نشان محبت و رحمت لطف و پروردگار است به هم مردان و زنانی که خلق کرده است. همین محبت و لطف و احسان که همه را مورد احسان قرار داده یقیناً فردای قیامت حجتی از طرف او به هم انساهاست. یا ایها الناس هر وقت به گوش هر انسانی برسد و هر زبانی این خطاب را قبول کند می خواهد بگوید که رابطه من با شما قطع نیست شما را از نظر رحمت نیانداخته ام می فرماید: **اعْبُدُوا رَبَّكُمْ*** نمی فرماید: **اعْبُدُوا اللَّه*** اینجا حق مالکیت خودش را مطرح می کند که شما آفرید من هستید، مملوک من هستید پرورش دهند شما هستم تمام امور شما به دست من است.

وَكُلِّ الْأُمُورِ بَيِّدَهُ «3» نسبت به همه موجودات و نسبت به انسان حق این است که دعوت من را برای عبادت من بپذیرید، چرا که مالک شما هستم، رب شما هستم، مدبر شما هستم، مصلحت خواه و خیرخواه شما هستم، اگر در دایر مملوکیت این دعوت به عبادت به سود شما نبود یقیناً این دعوت انجام نمی گرفت، نه تنها حق مالکیت و ربوبیت بر

(1) بقره: 21.

(2) بقره (2): 21.

(3) بحار الانوار: 462 / 92 (الصحيحه الثانيه عشر، صحيحه البعث).

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 549

شما دارم برگزشتگان شما هم دارم **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** نتیج این عبادت تقوی است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ*** در نتیجه این عبادت اگر مستمر باشد امنیت و مصونیت از هم خطراتی است که متوجه شما است.

تقوی یعنی اجتناب از اموری که خطر زا است **فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ «1»** خود را از آتشی که آتش گیر آن خود انسان است نگه بدارید.

ما آیات را با خود آیات قرآن حل باید بکنیم اگر حل نشد سراغ روایت برویم ما وقتی که در سور مبارك واقعه تقسیم بندی حق را می بینیم اصحاب الیمین، اصحاب الشمال، اصحاب المیمنه، اصحاب المشئمه و السابقون السابقون اولئك المقربون «2».

بعد پایان آیه می‌فرماید: وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ «3» فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ «4» وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ «5» آنجا دیگر بحث آتش است

(1) بقره (2): 24.

(2) واقعه: 10.

(3) واقعه: 91 - 92.

(4) واقعه: 88 - 89.

(5) واقعه: 92.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 550

النَّارَ الَّتِي وَفُودُهَا النَّاسُ به معنی کل الناس نیست یعنی آن گروهی که اهل جهنم هستند اما در آی مورد بحث أُيُّهَا النَّاسُ* مخاطبین کل ناس هستند، در هر دوره‌ای و هر عصری حالا چه اینکه به این خطاب گوش بدهند عمل بکنند یا عمل نکنند مثل وجود مقدس پروردگار از باب رحمت و وسعش همه را به عبادت دعوت می‌کند. اما تاریخ نشان می‌دهد که خیلی‌ها به این دعوت گوش نداده‌اند.

در آیه فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ «1»*، اینجا استثناء دارد.

مخلصین را استثناء کرد ابلیس به پروردگار گفت آنها از دسترس من خارج هستند یعنی کل الناس نمی‌شود. آشنایی با قرآن می‌تواند آدم را با عام و خاص و مطلق و مقید آشنا بکند. بعضی از آیات، عامی را بیان می‌کند که خودش استثناء می‌کند وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا «2» یعنی مستطیع را می‌گویند.

این یا أُيُّهَا النَّاسُ* ایها الناس لطف و رحمت و احسان و مهر است، که فردای قیامت آنگاه‌ای که عبادت نکردند نگویند که ما را دعوت نکردی فقط اهل ایمان را را دعوت کردی.

مسئله عبادت در قرآن به دو شکل ترسیم شده است. عبادت معبود حق یا عبادت مثبت، عبادت معبود باطل یا عبادت منفی اگر هر دو را بخواهیم مثال بزنیم که قرآن هم گاهی معنویات را به محسوسات مثل زده. عبادت مثبت مانند سرزمین آماد مهیا است که در فضای باز الهی و ملکوتی که وقتی نهال وجود انسان در این

(1) ص: 82-83.

(2) آل عمران: 97.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 551

سرزمین پاک عبادت مثبت قرار می گیرد رشد می کند، ارزشها و محصول این نهال در این سرزمین پاک به لقاء الله، قرب الله، رضایت الله، به جنت الله می رسد؛ یعنی فاصل بین خود و بین این چهار حقیقت را می تواند با مرکب عبادت مثبت طی بکند. البته روشن است که عبادت باید با نیت خالص انجام بگیرد **مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ*** کلم دین در اینجا به معنای عبادت است چون در لغت دین هشت معنا دارد در لغت آیاتی که **مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ «1»*** دارد یعنی برای او خالص عبادت می کنند، طرف معامله آنان در عبادات الله است. عبادات یعنی هر کار خیری و مثبتی برای خدا انجام می گیرد با توجه به خدا انسان رشد می کند. در فضای این عبادت ارزشها را به دست می آورد با اخلاصش و با توجه به مفاهیم عبادت محصول این حقیقت لقاء الله، قرب الله، رضایت الله، جنت الله می شود. آن اخلاص همان است که در سور مبارک فاطر آیه 10 بنا بر گفت اکثر محققین کلم طیب یعنی همان پاکی باطن یعنی همان ایمان و اخلاص.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ «2» کسی که قدرت شکست ناپذیر می خواهد، عزّت معنی اش در عربی غیر آن است که در ذهن مردم است مردم فارس کسی را که می گویند عزیز است منظور این است که محبوب من است. اما عزیز

(1) غافر: 65.

(2) فاطر: 10.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 552

در اصطلاح عربی یعنی شکست ناپذیر. لذا شما که در بخش آیاتی که افعال پروردگار را بیان می‌کند می‌بینید بیشتر در امور هستی و یا در امور معنوی کلم عزیز بکار برده شده است. انسان اگر قدرت غیر قابل شکست می‌خواهد **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا** تمام قدرت غیر قابل شکست پیش پروردگار است. شما می‌توانید این توانایی را از پروردگار عالم برای خودتان تحصیل کنید به شکل **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** «1» است. این صعود، صعود معنوی است، پاکی ذاتش و میلش به صعود می‌باشد. یعنی هر پاکی برگشتش به پروردگار است **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** اما این کلمه طیب چگونه به پروردگار می‌رساند **وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** عبادت همراه با اخلاص باشد. سرزمین عبادت؛ سرزمین بهاری است و آمادگی برای هر نوع رشد مثبت دارد. **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ** «2» وقتی نخل وجود در سرزمین عبادت کاشته بشود و مراقبت هم بشود که آفت ربا، آفت حسد، آفت حرص، آفت کبر، آفت معاصی به این درخت بخورد عملی این درخت شجره طیبه می‌شود.

عبادت که بندگی و فرمان بردن از خداست و طاعت پروردگار است این بلد طیب دعوت به عبادت می‌کند. عبادت یعنی فرمان بردن از پروردگار، فرمان بردن وقتی توأم با اخلاص باشد عبادت می‌شود. ما این عبادت معنوی را تشبیه به **يَكُ امْرُؤٌ مَّحْسُوسٌ كَرْدَاهِمٍ** که خود قرآن مجید می‌فرماید **الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ**

(1) فاطر: 10.

(2) اعراف: 58.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 553

رَبِّهِ* شجره طیبه از آن پدید می‌آید این شجره چهار میوه برای این شجره دارد.

یعنی شجر وجود انسان لقاء قرب، رضاء جنت و عبادت مثبت است، اما عبادت منفی را باید بلد خبیث بگیریم که لا یُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا در آنجا آدم علف هرز می شود، علف تلخ و خشک می شود و مای وجودش برای رشد هر نوع میکروبی از رذائل اخلاقی و اعمال ناشایست آماده می شود.

یا عبادت منفی را تعبیر به قبر بکنیم، قبر هوا ندارد. اگر آدم زنده را دفن بکنند خفگی می آورد.

قبر تحلیل برنده است یعنی بدن را اینقدر تحلیل می برد تا چیزی از او باقی نماند و فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا «1» يك عده ای وارد قیامت می شوند که چیزی ندارند من اینها را ارزیابی بکنم و قبر لان انواع حشرات و حیوانات است، آدم در عبادت غیر خدا در محدود ظلمانی قرار می گیرد که قرآن مجید به صورت جمع آورده و می فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الظَّالِمُونَ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ «2» این حشرات طاغوتی فرمانبران خود را می خورند و آنها را

((1)) كهف: 105.

((2)) بقره: 257.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 554

هزین خودشان می کنند. آلهایی که عبادت غیر خدا می کنند در ظلمات بسر می برند.

در تنهایی به سر می برند یعنی یار ندارند ما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ «1»* نکر در سیاق نفی است از تمام عنایات خدا بخاطر بندگی طاغوت محروم هستند، این نمایی از عبادت در قرآن مجید است.

چرا باید عبادت بکنیم برای اینکه پروردگار عالم هم بر ما مالکیت دارد و هم حق رازقیت و ربوبیت دارد، ولی به گونه ای ما را آفریده که ما نیاز به عبادت داریم برای رشد کردن پاك شدن.

در مقدم دعای عرفه حضرت سید الشهداء (ع) عرض می کند در دولت ائمه کفر نگذاشتی من گرفتار ظلمات بشوم. این لطف را به من کردی که من گرفتار ائمه کفر در عصر بنی امیه نشدم منظور اهل ایمان است که با آن همه ظلمت چقدر زیبا رهایی پیدا کردند و سر از عاشورا درآوردند.

ما يك نگاهی باید به عاقلان و صادقان رد اول عالم در عبادت بیاندازیم که برای نجات مردم انواع رنجها را تحمل کرده اند و اعلام کرده اند که ما در مقابل زحمت هایمان هیچ پاداشی از شما نمی خواهیم نشان داده اند که بند واقعی خدا هستند و عبادت زدایی نسبت به معبود باطل داشته اند. انعام آی 56 قُلْ إِنِّي هَيْثُ* این نهی، نهی سعادت بخش است أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ* تدعون در اینجا به معنای دعا و درخواست نیست به معنای عبادت است من نهی شده ام

(1) آل عمران (3): 22.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 555

از این که بندگی کنم. کسانی را که شما در برابر خدا به عنوان معبود قرار داده اید، غیر از ضرر و اسارت چه دارند.

بله خدای حکیم، من را نهی کرده یعنی واقعاً باید دید این نهی برای کیست؟ وقتی صفات پروردگار نهی کننده را نگاه می کنیم؛ ارزش نهی روشن می شود. آنکه عاشق انسان و محب انسان است، می فرماید: معبود غیر خدا را عبادت نکن این عبادت زدایی نسبت به معبود باطل است إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ «1»* خودش دارد خدا را عبادت می کند از يك طرف و از يك طرف هم عبادت زدایی می کند إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ این معبودهای بی جان صدای شما را که نمی شنوند گوش ندارند بشنوند وَ لَا يُبْصِرُ مشکلات شما را که درك نمی کنند چقدر این آیه زیبا است.

تمام معبودهای غیر حق را با چه تعبیری آورده یا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ «2» یعنی غیر خدا هر که را معبود قرار بدهند شیطان است، شیطان از ماد (شطن) است که به معنی زیان بار و ضرر زننده است.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا شیطان در مقابل وجود مقدسی که مهر محض عصیان گر است، خیلی ترکیب آیه جالب است كَانَ لِلرَّحْمَنِ* خود حقیقت شیطان شر است و رحمان یعنی مهر مطلق، یعنی آن که سود رسان است،

(1) مريم: 42.

(2) مريم: 42.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 556

تو معبودی را عبادت می کنی که فقط ضرر می رساند این شیطان نسبت به او عصیان گر است این انحراف آشکاری است که در شماست. در سور هود آی 26 باز هم عبادت زدایی را می فرماید:

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ پروردگار ذاتی که مستجمع صفات کمال است و هیچ معبودی کمالاتش را ندارد إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ* عذاب روز دردناک را برای شما ترسناکم. در آیه ای دیگر همه انبیاء را می گوید.

می فرماید: إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ «1» در گذشت انبیاء برای امتها آمدند و پیشاپیش امتها آمدند حرف 124 هزار نفر به در مسئل عبادت يك حرف بود إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ* غیر از ذات مستجمع صفات کمال را عبادت نکنید، اطاعت نکنید، در عبادت منفی درك انسان برای فهم حقایق از کار می افتد گوشش برای شنیدن حقایق از کار می افتد، چشمش برای دیدن حقایق از کار می افتد که در آیات گذشته فرمود: صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «2» در آی 40 سور یوسف آمده است که در زندان به زندانیها می گوید: مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ آنچه را که شما می پرستید نیست إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ* تمام اسمایی که برای این معبودها گذاشته اید پوک است.

(1) فصلت: 14.

(2) بقره (2): 171.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 557

یوسف گفت: این معبودها را شما نام گذاری کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ* این اسامی بی مسماء، باطل است.

در سوره انبیاء آی 66 می‌فرماید: **أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ** اینها که چیزی دستشان نیست آن ارواحی که می‌گویید وجود خارجی ندارد چون دلیلی بر اثباتش ندارید بعد این مظاهر سودی به حال شما ندارند، ضرری هم نمی‌توانند به شما بزنند.

خدای متعال در سوره مائده آی 72 در دعوت به عبادت مثبت می‌فرماید: **قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ** چرا ری و ربکم حق مالکیت دارد؟ چون تو مملوکی باید فرمان مالک را اطاعت بکنی.

در سوره اعراف آی 65 می‌فرماید: **إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا*** چقدر زیباست که حضرت هود را برادر امت حساب می‌کند یعنی انبیاء با شما احساس ارتباط می‌کنند یا **قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ*** ذات مستجمع صفات کمال است.

در سوره اعراف 73 و 85 می‌فرماید: **إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ*** و **إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ*** ما نسبت به مردم این نزدیکی و برادری را باید احساس بکنیم یعنی به گونه‌ای باید با مردم برخورد بکنیم که مردم احساس بکنند محرم راز و تکیه‌گاه دارند مشکل گشا دارند.

در سوره نحل آی 36 می‌فرماید: **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ** تمام امت‌ها پیامبر داشتند و حرفشان این بود ذات مستجمع صفات کمال را عبادت کنیم.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 558

در سوره آل عمران 51 می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ*** راه خدا و راه مستقیم، عبادت است.

در سوره انعام 102 می‌فرماید: **ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** اله یعنی معبودی غیر او وجود ندارد **خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ*** به این حساب **فَاعْبُدُوهُ*** و هر گاه می‌خواهد انبیائش را در قرآن معرفی کند با عبادت معرفی می‌کند. این هم از زیباترین برنامه‌های قرآن است. می‌فرماید: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ «1»** نمی‌گوید **برسوله یا بمحمد یا بنبیّه**

در تفسیر دیدم يك مؤمنی را دفن کردند وقتی فرشتگان آمدند گفتند من ربك گفت: من جواب شما را نمی‌دهم گفتند: عجب آدم معتمد به نفسی است خیلی راحت گفت: من جواب شما را نمی‌دهم گفتند: ما مسؤل سؤال هستیم. گفت: سؤالات تان را پرسید. اما بعد این مسئله من به شما می‌گویم شما به پیشگاه مقدس پروردگار عرضه بدارید این کسی که وارد برزخ شده او را به بندگی قبول داری یا نداری؟ اگر فرمود: قبول دارم سؤالات شما بیجا است؛ اگر فرمود: قبول ندارم من جواب شما را می‌دهم.

(1) اسراء: 1.

متن درسهای تفسیر قرآن کریم (سوره حمد و ابتدای بقره)، ص: 559

اما آخرین آیه سوره انبیاء 73 از آیات بسیار مهم قابل بحث است که نصب امامت و اختیارش با مردم نیست وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

تشهد مرکب از پنج حقیقت است که به طور واجب شبانه روز نه بار تشهد می خوانیم که ترکیبی از پنج حقیقت است.

اول وحدانیت حق اشهد ان لا اله الا الله دوم عبودیت؛ واشهد انّ محمداً عبده سوم رسالت و نبوت؛ ورسوله چهارم ولایت و اهل بیت؛ اللهم صل على محمد و آل پنجم امنیت؛ السلام علينا و على عباد الله صالحين سلام در اینجا یعنی امنیت برای ما است و امنیت برای پیغمبر است و امنیت برای همه انسانهای مؤمنی است که پروردگار در أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اسمشان را برده است.

